قد تغیر [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] ۱۲۳۶ [illegible]

[illegible]

۱۳۲۲ [illegible]





[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص ذکر رحمت ربک عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا وانی خفت الموالی

[illegible]

سوره مریم علیها السلام این سوره مکیست و نود و هشت آیتست و نهصد و شصت و دو کلمه است و سه هزار و هشت
صد و ... حرفست و در روایتست از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلعم گفت هر که او سوره مریم بخواند خدا تعالی بعدد
هر که زکریا را براست داشت و او را بدروغ داشت و یحیی و عیسی و مریم و موسی و ابراهیم و هارون و اسحق و یعقوب
و اسمعیل را علیهم السلام ده حسنه نویسند و بعدد هر که که خدای را فرزند گفت و نگفت ده حسنه نویسند او را
والله اعلم بالصواب کهیعص ذکر رحمت ربک عبده زکریا ابو عمرو خواند بکسر ها و فتح یا و شامیان بعکس این خوانند
و حمزه و خلف هر دو را بکسر خوانند و کسائی هر دو را بامالت خوانند ابن کثیر و عاصم و یعقوب بین بین خوانند باقی
قرا هر دو را مفتوح خوانند و حروف مقطع خوانند ابو جعفر و دال صاد را اظهار کردند اهل حجاز و عاصم و یعقوب مفسران
در معنی او خلاف کردند عبدالله عباس گفت نامیست از نامهای خدا تعالی بعضی دیگر گفتند نام سورتست بعضی دیگر گفتند
نام مهترین است که خدای تعالی سوگند خورد بدان کلبی گفت ثناست که خدای تعالی گفت خود را سعید جبیر گفت از عبدالله عباس
که این حروف مشتق از نامهای خدای تعالی کاف از کریم و کافی و کبیر و ها از هادی و یا از رحیم و عین از علیم و عظیم و صاد
از صادق کلبی گفت معنی آنست که اشارتست در کاف فانست که کاف لخلقه و در ها هاد لعباده و در یا ید الله فوق ایدیهم عین
عالم ببریته صادق فی وعده قوله ذکر رحمت ربک مرفوع است بخبر مبتدا بر قول آنانکه گفتند نام سوره یا نام قرآن یا نام خدای
کنند محل کهیعص رفع است بر ابتدا و ذکر خبر او و تقدیر هذا الاسم او هذا القرآن او هذه السورة ذکر رحمت ربک
و بر قول آنانکه ثنا گفتند گفتند مبتدا مقدر باشد ای هو ذکر رحمت ربک و عبده منصوبست برحمت و گفتند که در تقدیم
و تاخیر است و تقدیر آنکه ذکر ربک عبده زکریا برحمته حق تعالی گفت این سوره یا این قسم یا این قرآن یا این حدیث یا این ثنا
یاد کردن خداوند تعالی است بحق و بخشایش و کرم بر بنده او زکریا را یا ذکر زکریا است که خدای کرد او را برحمت از محل او
نصبست بر ظرف و عامل در او ذکر باشد یا رحمت و رحمت اولیتر برای آنکه رحمت آنگه بود که در وقت ندا او را یاد کردن او
رحمت یاد ... چون ندا کرد زکریا خدای را یعنی بخواند و دعا کرد ندائی پوشیده در سر و در از برای آنکه ... ندا و
دعا کرد گفت قال یعنی زکریا گفت رب ولا اصل ... یا بکنند واکتفا بکسره کرد انی وهن العظم گفت بار خدایا استخوان
من ضعیف شد یعنی بی قوت شدم و تخصیص استخوان برای آن کرد که ... چون او سست شود
حال گوشت و عصب ... واشتعل الراس شیبا و سر من بپیری سفید شد آتش پیری در سر من گرفت این عبارت
از آنکه پیری سر بگرفت ... وصف کرده از غایت تشبیهاست برای آنکه سواد موی بظلمت ماند و ظلمت
بنور آتش منتفی شود دیگر آنکه آتش چون در جائی افتد ... بگیرد همچنین پیری سرایت کند ...

بکرم

من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من
[illegible]
قبل سمیا
[illegible]

بکرم و در نصب شیبا دو وجه گفتند یکی تمیز نحو قولهم نصب ترفا و نفعا و یکی مصدر لان افظ الفعل کانه قال و شاب الراس شیبا
ولم اکن بدعائک رب شقیا بار خدایا من هرگز بدعا خواندن تو بدبخت نبوده ام یعنی هرگز نبود که من ترا خواندم و اجابت
نکردی بلی هر گه که ترا خواندم از درگاه تو با سعادت و کامرانی برگشتم چون ضعف حال خود بگفت و نیاز عرضه کرد شرح حال میگوید
وانی خفت الموالی من ورائی بار خدایا من میترسم از بنی اعمام من و موالی ... بسیار دارد و مرجع همه با اولیاست چنانکه بیان
کردیم در سوره ... و اعمام را بنی اعمام ... قول الشاعر مهلا بنی عمنا مهلا موالینا مراد عصبه اند مجاهد گفت برای
آن ترسید از ایشان که شرار بنی اسرائیل بودند ... بعد از من میترسم که این بنو اعمام من از پس من
در ترکه من ... ضایع کنند و در معصیت صرف کنند وکانت امرأتی عاقرا و این اهل من نازاینده است
و گفتند بود او را فرزند نبود و اصل العاقر من العقر ...
ماندست چنانکه شتری کرده از رفتن فرو ماند ... اشتقاق عاقر از باب ... و هم مرد و زن نازاینده را
عاقر گویند قال الشاعر ولبس الذي ان کنت سود عاقرا جبانا فما عذری لدی کل محضر عاقر در بیت صفت مرد است گفتن
دعا و مسئلت آنست که فهب لی من لدنک ولیا ... نزدیک خود ولدی ... فرزند نیست ولی ...
میراث من ... ولی باشد یعنی اولی ... که بمیراث من ... اولیتر باشد و گفتند مراد آنست که
... یرثنی ابو عمرو و کسائی خوانند بجزم علی جواب الدعاء الذی
هو صورة الامر و باقی قرا خوانند برفع یرثنی علی صفة الولی ... تنکیر اسم نکره است ...
... نیست که چون اسم نکره باشد فعل بدنبال او آید بر
جای صفت ... افعال نکرات باشند و صفت بر وفق موصوف باید فی التعریف والتنکیر و اگر اسم معرفه باشد صفت
او بکرد ... جواب کنند در جای حال افتد نحو قوله تعالی ... ارض الله ویرث من آل یعقوب و میراث آل یعقوب
بگیرد یعنی یعقوب بن ماثان و آل یعقوب ... زکریا ... هارون بن عمران بود ... کلبی گفت یعقوب بن
ماثان برادر عمران بود ... مریم که مادر عیسی بود واجعله رب رضیا بار خدایا این کودک را مرضی و پسندیده کن یعنی توفیق
ده او را ... و تمام مرضی و پسندیده باشد و در آیه دلیل است بر آنکه از پیغمبران میراث گیرند که زکریا گفت یرثنی
ویرث من آل یعقوب و حقیقت میراث در مال باشد ... انتقال مال الموروث ... بعد موته ... حکم الله تعالی قوله
... نبوت ... باطل است برای آنکه علم و نبوت بمیراث نرسد ... علم باجتهاد ... و نبوت به
مصلحت ...
خواست گفت ... چیزی نیست برای آنکه در طباع بشر مرکوز است که فرزند
نرینه خواهند ... بمردان دون زنان ... میان مردان و زنان
... طلب فرزند کرد ... یا زکریا خدای تعالی دعاء او را باجابت مقرون کرد و
ای زکریا ما ترا مژده میدهیم بغلامی فرزندی نرینه نام او یحیی که پیش از این ... نام نبوده است یعنی این نام بر و خاص است
و کس پیش از او یحیی نام نبوده است ... از عبدالله عباس و سعید جبیر و عطا گفت لم نجعل له من قبل سمیا
ای شبیها و مثلا ... من قبل سمیا ای مثلا و این روایت مجاهد است
از عبدالله عباس آنکه گفت برای آن مثل نبوده است که او نه معصیت کرد و نه همت کرد بمعصیت و این بر مذهب ما

قال رب انی یکون لی غلام وکانت امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا قال کذلک قال ربک هو علی هین وقد خلقتک من قبل ولم تک شیئا قال رب

[illegible]

اجعل لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس ثلث لیال سویا فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة وعشیا یا یحیی خذ الکتاب بقوة وآتیناه الحکم

[illegible]

صبیا وحنانا من لدنا وزکوة

بجوانمردی و تقی از زوکها و پاکیزکی

درست نیست برای آنکه همه پیغمبران خیر باشند و گفتند برای آن بی نسل بود که او بر زنان میل نکردی و حصور بود علی بن
طلحه گفت از عبدالله عباس که زنان عواقر جمیز او نزاد نه یعنی بی نسل بود فی کونه ولدا العاقر و گفتند قبل برای آن بود که
گفت که پس رسول ما ضامه (?) بهتر از او نبود و این هم درست نیست برای آنکه از پیش پیغمبران برادر او بود نبیجه (?) نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی علیهم الصلوة والسلام قال رب انی یکون لی غلام زکریا گفت بار خدایا مرا چگونه پسری باشد وکانت امرأتی عاقرا و امرأتی
عاقر است نازاینده و ... از پیری و ... از حد فرزند کردن گذشتم یعنی خشک شده است قتاده گفت مراد انست
که استخوانهای من از گوشت خشک شده یقال عتا العود اذا کان قاسی القلب (?) عبدالله عباس خواند عسیا و مجاهد ...
را در سخت دلی گویند عتا و عتیا حمزه و کسائی خوانند عتیا و جثیا و صلیا و بکیا اول این کلمات و در شاذ یحیی و ثاب هم
چنین خوانده اند و آنان کسره برای مقارنه یا اختیار کردند و اصل کلمه عتوی و جثوی بوده است علی وزن فعول فی جمع فاعل
کساجد و سجود و راکع و رکوع آنکه برای مجاورت یا آخر واو را یا کردند و یا را ادغام کردند فصار عتیا و جثیا قال کذلک
خدای تعالی گفت چنین است یعنی ... و گفتند یعنی آنکه ترا پسر باشد و تو بر چه بودی چون خدای که از لا شی شی کند یعنی از نیست
وجود کند و آنرا هیچ اصلی نه قادر باشد بر آنکه بر خلاف عادت از مردی پیر و زنی نازاینده فرزندی پدید آرد آنکه گفت هو
علی هین هو راجع باشد با فرزند یا با آفریدن ان بر من آسانست وقد خلقتک من قبل و ترا بیافریدیم پیش از این کوفیان خوانند خلقناک
بر جمع علی سبیل التعظیم ولم تک شیئا ای موجودا و تو شی نبودی یعنی موجود نبودی و شی اسمی است بر موجود و معدوم
اینجا بقرینه خلقتک حمل باید کردن بر موجود دون معدوم کما قال وقد وجدتک من قبل ای من قبل هذا ولم تک موجودا قال
رب اجعل لی آیة زکریا گفت بار خدایا مرا آیتی و علامتی کن خدای تعالی گفت آیه و علامت و دلالت تو آنست که با مردمان سخن نتوانی
گفتن سه روز ... و خرسی (?) کم در زبانت باشد و ذکر قوله سویا ای صحیحا سلیما من غیر آفة و این قول عبدالله عباس است
و مجاهد و نصب او بر حال است ... قوله الا تکلم الناس یعنی و انت سلیم سوی مردم بر عادت بر در مسجد منتظر بودند تا او در بگشاید
و نماز کنند با او او در بگشاد و از پرده محراب بیرون آمد فاوحی الیهم اشارت کرد با ایشان که تسبیح کنید بامداد و شبانگاه یعنی نماز
کنید ... الصلوة یا یحیی خذ الکتاب بقوة در کلام محذوفی هست و آن انست فلما ولد له قلنا ... واتیناه الحکم صبیا و ما او را
حکمت دادیم و او کودک بود و نصب صبیا بر حالت از مفعول و قیل الحکم اتیناه الفهم و قیل النبوة و به نزدیک ما شاید که در حال صبا
خدای تعالی پیغمبری دهد که خرق عادت در حال پیغمبران بدیع نیست و روایت کرده اند که کودکان یحیی را گفتند بیا تا بازی کنیم او گفت
ما للعب خلقنا ... را برای آنکه بکمال عقل تعلق ندارد و روا بود که خدای تعالی در حق پیغمبران بمعجز خرق عادت کند یحیی و عیسی را
در حال کودکی پیغمبری دهد که خرق عادت در حال پیغمبران بدیع نیست و روایت کردند که کودکان یحیی را گفتند بیا تا بازی کنیم او گفت
ما للعب خلقنا ما را برای بازی نیافریده اند و درست که چندان بگریست که گوشت از روی او بشد و اصول اسنان او پیدا
بیرون آمد که او ... گریان بودی ... گفت بار خدایا از تو فرزندی خواستم تا مرا تسلی باشد و مرا فرزندی دادی
که در دل من ... گفت تو از من ولی خواستی و اولیا محزون باشند وحنانا من لدنا ای رحمة من لدنا ای و آتیناه رحمة عطفت
علی قوله الحکم عبدالله عباس گفت و حسن و قتاده و ضحاک رحمت باشد مجاهد گفت تعطفا عکرمه گفت محبة یقال حنانیک فی حنانک
قال امرؤ القیس ویمنحها بنو شمجی بن جرم معیزهم حنانک ذا الحنان و حنان بر معنی استعمال کنند چنانکه لبیک و سعدیک و حنانیک
قال طرفة ابا منذر افنیت فاستبق بعضنا حنانیک بعض الشر اهون من بعض و حنت ذات الرحم قال الشاعر تحنن علی هداک
الملیک فان لکل مقام مقالا و منه الحنین الذی هو الشوق و حنین الناقة وزکوة ای طاهرة الله و این قول عبدالله عباس است حسن

کفت

وکان تقیا وبرا بوالدیه ولم یکن جبارا عصیا وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا

[illegible]

شرقیا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا قال انما انا رسول ربک لاهب

[illegible]

لک غلاما زکیا قالت انی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا قال کذلک قال ربک هو علی هین ولنجعله آیة للناس ورحمة منا وکان امرا مقضیا فحملته

[illegible]

٣ گفت مراد ترکیه یعنی او را ترکیه کردیم بحسن ثنا بر او چنانکه شهود را ترکیه کنند و قیل زکوة ای طهارة و نماء و برکة وکان تقیا
و یحیی علیه السلام پرهیزکار بود وبرا بوالدیه و نیکوکار بود با پدر و مادر و البر و البار واحد ولم یکن جبارا عصیا و مردی
متکبر عاصی نبود و عصی بر وزن فعیل بود است بنا مبالغه باشد بمعنی فاعل وسلام علیه و سلام بر او باد از روزگار و روز زادن و آن
روز که او بمیرد و آن روز که او را زنده کنند و نصب حیا بر حالت از مفعول او کرده کنند و سلام علیه انست که سلامت
او را از خبث شیطان در وقت ولادت و اغوا و اغواء او در وقت بلوغ و آن روز که بمیرد از هول مطلع و آن روز که او را
زنده کنند از اهوال قیامت و عذاب دوزخ حسن بصری گفت یک روز یحیی و عیسی علیهما السلام بیکدیگر رسیدند یحیی عیسی را علیهما السلام گفت
... خدای که تو از من بهتری عیسی علیه السلام گفت تو از من بهتری برای آنکه سلام بر خود من کردم و سلام بر تو خدای
کرد قوله واذکر فی الکتاب مریم و یاد کن ای محمد در کتاب قرآن مریم را و هی مریم بنت عمران بن ماثان اذ انتبذت ای اعتزلت
و تنحت ... آنکه با کناره شد مکانا شرقیا جائی که متصل بود بجانب شرق و گفتند جائی که آفتاب بر او بود برای آنکه در
فصل زمستان بود یقال جلس نبذة و نبذة حسن بصری گفت ترسایان برای آن روی بشرق کنند که مریم رضی الله عنها مکان شرقی
گرفت گفتند برای آن کو شرقی رفت که غسل خواست کردن عکرمه گفت مریم رضی الله تعالی عنها در مسجد بودی مادام تا طاهره بودی
چون حایض شدی با خانه خاله شدی این وقت پاک شده بود گوشه گرفت تا غسل کند فاتخذت من دونهم حجابا گفتند پرده بزد
و این قول عبدالله عباس است مقاتل گفت در پس کوه شد ... برهنه شد و غسل میکرد نگاه کرد جبرئیل را دید بصورت برنائی امرد
نیکوروی جعد موی ... و ذلک قوله تعالی فارسلنا الیها روحنا ما روح خود را یعنی جبرئیل با او فرستادیم فتمثل لها
بشرا سویا بمثال شد او را یعنی بر مثال آدمی تمام خلق و نیکو صورت و برای آن بر صورت آدمی پیش او شد که اگر بر صورت خود
پیش او شدی او برمیدی از وی و با او کلام نکردی و بعضی دیگر گفتند مراد بروح عیسی است یعنی ... عیسی ما عیسی با او فرستادیم
یعنی عیسی را از روح بیافریدیم و ... و قول اول درست ترست و بظاهر لایق تر چون مریم علیها السلام او را بدید گفت انی
اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پناه با خدا میدهم از تو اگر تو پرهیزکاری امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت دانست که پرهیزکار باشد که
از خدای بترسد و گفتند تقی نام مردی بود در آن روزگار از جمله مصلحان گفت اگر تو بطریق آن مرد داری من از تو پناه با
خدای میدهم و گفتند تقی نام مردی بود در آن روزگار مفسد که بر بناهای مردمان فرو شدی و بنبال زنان داشتی او را بعکس
تقی خواندند گفت اگر تو آن مردی من پناه با خدای میدهم از تو جبرئیل گفت انما انا رسول ربک من رسول خدای توام لاهب لک
لام تعلق دارد بمحذوف فی المعنی جئتک او ارسلنی الیک لاهب لک برای آن مرا تا ترا فرزندی دهم پرهیزکار یا رسا و ابوعمرو و نافع
لیهب لک یعنی تا خدا بدهد ترا و بدین قرائت محذوف فارسلنی الله الیک باشد مریم گفت انی یکون لی غلام مرا چگونه باشد فرزندی
ولم یمسسنی بشر و دست هیچ آدمی بمن نرسید ولم اک بغیا و من کار زنا ... نکرده و اصل ... کنایة عن الجماع
والبغی الزانیة من البغاء و هو الزنا قال الله تعالی ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء قال کذلک گفت جبرئیل علیه السلام که همچنین است
یعنی چنین که بینی و گفتند چنانکه ذکر افعال غریب بدیع میکند هو علی هین ان بر من آسانست و این سخن اگر چه جبرئیل میگوید
با مریم از آنجا که برسالت خدای میگوید ... میگوید تا همچنانست که خدای تعالی میگوید ولنجعله آیة للناس تا ما او را نشانی و علامتی کنیم
برای مومنان و رحمة منا بخشایشی از ما بر ایشان وکان امرا مقضیا و آن کاری است قضا کرده و حکم در وی رفته این ... است که
میان مریم و جبرئیل علیهما السلام برفت فحملته آنکه جبرئیل پیراهن مریم برگرفت و باد در آستین او دمید و در روایتی آنکه پیراهن
بر مریم بود و یکی آنکه پیراهن بر زمین نهاده بود در حال مریم بار گرفت چون پیراهن در پوشید فانتبذت به مکانا قصیا بجائی

فانتبذت به مکانا قصیا فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا فنادیها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک
تحتک سریا وهزی الیک بجذع النخلة

رفت جائی دور از قوم خویش و ضمیر در هر دو جایگاه در این آیه راجع است با عیسی علیه السلام والقصی البعید والاقصی الابعد والقصوی
تأنیث الاقصی کلبی گفت مریم را پسر عمی بود یوسف نام او را گفتند مریم را آبستن است بیامد بکریه چنان دید خواست تا او را
بکشد جبرئیل علیه السلام بیامد باو گفت بروند و گفت مکن تا او را فرزندی نیکو حمل او از روح القدس است دست از قصد او بداشت
و در طریق خدمت با وی بود فاجاءها المخاض یا بلد او را درد زادن آورد [illegible] کالاذهاب بر ذهب قیل الجاء
والجاءها از معنی تقارب است واصل المخاض تحرک الولد فی البطن وقت الزوج ومنه المخض لانه تحرک قال الشاعر · تمخضت المنون
له بیوم · اتی ولکل حاملة تمام · مفسران خلاف کردند در مدت حمل مریم وقت وضع بعضی گفتند نه ماه بود بر عادت دیگر زنان
و بعضی دیگر گفتند هشت ماه بود و این آیه دیگر بود برای آنکه خدای تعالی عادت چنین رانده است که هر آنکه هشت ماهه زاید نه
باشد و این خاص عیسی را بود علیه الصلوة والسلام و گفتند شش ماه بود و گفتند سه ساعت بود و گفتند یک ساعت بود و این قول
عبدالله عباس گفت برای آنکه خدای تعالی میان حمل و وضع او فصلی نکرد مقاتل بن سلیمان گفت سه ساعت بود حمل یک ساعت
و تصویر یک ساعت و وضع یک ساعت و وقت وضع پیش از زوال بود [illegible] و مریم علیها السلام را در آن حال ده سال بود و دو
بار حیض زنان دیده بود و در قراءة عبدالله مسعود اداها المخاض ای رده الی الی جذع النخلة با آن درخت خرما [illegible]
بود خشک گشته و سال نورده و فصل زمستان بود و سرما سخت مریم علیها السلام بنزد آن درخت آمد و [illegible] آن درخت باز دم
درخت سبز شد و برگ برآورد و خوشها [illegible] معجزه بود یکی درخت خشک تازه شدن و دیگر در وقتی که نه
اوان رطب بود رطب بر درخت پیدا شد هلال بن حیان گفت عن ابی عبدالله علیه السلام که آنجا درخت خرما نبود خدای تعالی
از جای دیگر درختی آنجا آورد و تازه کرد و گفت آنجایگه که عیسی را علیه السلام زاد [illegible] بیت اللحم گویند مریم علیها السلام چون بار
بنهاد فرو ماند و این اندیشه کرد که با قوم چه خواهم گفتن و چه عذر آرم و این [illegible] قبول میکند از سر دلتنگی گفت یا لیتنی
من پیش از این بمرده بودمی و فراموش مردمان شده حمزه خواند و حفص [illegible] نسیا بفتح نون و باقی قرا بکسر و هما لغتان
کالجسر والجسر والوتر والوتر [illegible] برای آنکه [illegible] یعنی منسی کالذبح والنقض [illegible] باشد [illegible]
برای اختلاف لفظ کرد کالنائی والبعد عبدالله عباس گفت اراد شیئا متروکا چیزی بگذاشته من قولهم نسی ای ترک قتاده گفت
شیئا لا یعرف ولا یذکر چیزی که کسی نشناسد و نام نبرد عکرمه و ضحاک و مجاهد گفتند حیضة ملقاة ربیع گفت سقط باشد
کودک از شکم بیوفتد عطاء بن ابی مسلم گفت معنی آنست که لیتنی لم اخلق کاشکی مرا نیافریده بودندی فراء گفت خرقه باشد
که زن حایض بیندازد و اصل الاشتقاق آنست که ما نسیتم قال الشاعر انشده ابو عبیده · اجعلنا قرا کلیب قضاءة · ولست
بنسیء فی معد ولا دخل فناداها من تحتها نافع و حمزه و کسائی خواندند و حفص و ابو جعفر و شیبه من تحتها بکسر میم و تاء بر حرف جر
و باقی قرا بفتح میم و نصب تحت ناداها ندا کرد او را از زیر آن درخت با آنکه زیر آن درخت بود و آن جبرئیل علیه السلام بود و آنکه
من خواند بفتح میم گفت عیسی بود که او را ندا کرد الا تحزنی گفت اندوه مدار که خدای تعالی در زیر تو سری کرد جمله مفسران
گفتند مراد جوی کوچک است و کذلک الجدول والجعفر قال لبید · فتوسطا عرض السری فصدعا · مسجورة متجاورا قلامها
وقال الاخر · سلم تری الدالی منه ازورا · اذا یعج فی السری هرهرا · و گفتند برای آن جوی را سری خوانند لانه یسری ای یجری فعیل باشد
بمعنی فاعل و حسن بصری گفت مراد بسری عیسی است علیه الصلوة والسلام و سری مرد صالح کریم باشد و آن فعیل باشد بمعنی مفعول من سری
اذا اختاره پس سری مختار باشد قال سریت الشام سرناها بغداد ای مختاره وقال ان السری هو السری بنفسه وابن السری
اذا سری اسراهما خدای تعالی در پیش مریم علیها السلام جوی آب پدید کرد وهزی الیک بجذع النخلة و بجنبان این درخت خرما را زیاده

تساقط علیک رطبا جنیا فکلی واشربی وقری عینا فاما ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا فاتت به قومها تحمله
قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هرون ما کان ابوک امرا سوء وما کانت امک بغیا فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد

برای تأکید آورد چنانکه ینبت بالدهن و کقول الشاعر · بوادی یمان ینبت السدر صدره · واسفله بالمرخ والشبهان تساقط ۴
اراد تتساقط حرکت تاء تفاعل را در سین ادغام کردند چنانکه بیان کردیم از بهر جزم او برای جواب امر است و یعقوب
و نصیر و برایت عاصم و ابو حاتم و حماد خواندند یساقط بالیاء ردا علی الجذع و حمزه و اعمش و ابو عبیده خواندند تساقط بفتح
تاء و قاف مخففا اکتفی باحدی التائین عن الاخری و آنکه ساقط بود تاء افعال بود که تاء مضارعه برای معنی مضارع آمد تا
بیفتد بر تو رطب تازه کانه جنی من ساعته و جنی بمعنی مجنی باشد فعیل بمعنی مفعول میوه چیده والجناء الثمرة یقال هذا جنای وخیاره
فیه اذ کل جان یده الی فیه و در نصب رطبا جنیا دو وجه گفتند یکی آنکه مفعول است تقدیره هزی رطبا جنیا بجذع النخلة
و باء بر مفعول زیادت باشد و متعلق بود بمحذوف ای صلاحا کائنا بجذع النخلة و مفعول [illegible] نبشود و نباید
گفتن که زیادت و وجه دیگر آنست که نصب او بر تمیز بمعنی در جای حال بود چنانکه طاب نفسا و نصب عرقا ای طاب
نفسه و نصب عرقه ربیع بن خثیم گفت زنان را بهتر از خرما نیست و بیمار را بهتر از عسل [illegible] برای آنکه خدای تعالی
مریم را خرما داد و در عسل گفت فیه شفاء للناس عمرو بن میمون گفت زن چون بزاید او را رطب باید داد
و اگر نباشد خرما [illegible] گفت از سنت آنست که خرما بخایند و در دهن کودک نهند آن ساعت که زاده باشد و اگر رطب
صلی الله علیه وآله وسلم چنین کردی اهل اشارت گفتند چون مریم را گفت وهزی الیک بجذع النخلة گفت بار خدایا پیش
از این که تن درست بودم و عجز نبود و درد نفاس نبود بی رنج روزی بمن میرسانیدی بی آنکه مرا سعی بایست کرد اکنون
میفرمائی که درخت بجنبان تا خرما بیفتد گفتند آنکه که بودی دلت بکلی بر ما بود اکنون گوشه دلت بعیسی متعلق شد
چون تو بعضی از دل در فرزند بستی ما روزی تو بگوشه درخت باز بستیم سعی کن تا بتو رسد و شاعر این معنی خوش گفت
توکل علی الرحمن فی کل حاجة · فلا تترکن الجهد فی شدة الطلب · الم تر ان الله قال لمریم · وهزی بجذع النخل تساقط الرطب · ولو
شاء ان تجنیه من غیر هزه جنته · ولکن کل شیء له سبب · و اینجا بر بار دیگر گفت بر خیز و فشان درخت خرما تا شاد گردی
[illegible] کان مریم تا درخت فشاند خرما افتاد و در کنار ش فکلی واشربی آنکه جبرئیل علیه الصلوة والسلام او را گفت
یا مریم از این خرما بخور و از این آب باز خور و چشم بعیسی و شرح او روشن باد بر تمیز است نحو قوله فان طبن لکم عن شیء منه نفسا و در
اصل او دو قول گفتند یکی آنکه من القرار الذی هو البرد برای آنکه مردم در غم دل تنگ را سخین العین گویند و عرب گویند
آب چشم چیزی از گرمی باشد سرد بود و چون از اندوه باشد گرم بود و قول دیگر آنست من القرار چشم در او بند و چشم او در ثقار
قررت به عینا قرة و قررت فی المکان اقر قرارا فاما ترین من البشر احدا فاما ترین فرحت و ما زیادت و این نون
تأکید با این شرط آنکه باشد که ما با او بود چون اما باشد گویند و قلیلا ما گویند ما تفعلن اگر بینی از آدمیان کسی را فقولی
بگوی که من نذر کرده ام خدای را روزه گفتند خدای تعالی او را گفت نذر کن روزه بر خود با من تا چون خبر دهی که نذر دارم در دو
سخن راست باشد و گفتند مراد بصوم صمت است و صوم صمت در شرع ایشان روا بود بل مستحب بود در شرع ما حرام است حق
تعالی این نذر برای آن فرمود او را تا مردم با وی بسیار نگویند و رنجه نمایند او را گفت بگوی که من نذر کرده ام که با هیچ آدمی سخن
نگویم که من روزه دارم اگر گویند چون و نه صمت میداشتی نذر هم این خلاف بود چگونه گفت او را فقولی انی نذرت للرحمن
صوما الی آخر الایة و این کلام بسیار است در روزه باین و کمتر از این تمام شدی این نه ناقصه باشد که بیم از این چند جواب یکی
آنکه او را رخصت دادند که این قدر بگوید و اعلام کند ایشان را که روزه دار است بر سبیل ندر و با جز این بود و از کلام بر وی
حرام بود و جواب دیگر از این آنست که او را فرمودند که این معنی باشارت اعلام کن و برمز و باتفاق نه آنست که گفت فاشارت

صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ

کودک کفت من بنده خدایم داد مرا کتاب

الیه انکه این اشارت را بر توسع و مجاز قول خوانیم چنانکه در وی همان غایت حاصل میشد از فهم معنی که از قول و جواب دیگر انکه از وات
که این سخن با حضرت کفت یا با بعضی ملایکه و اما نذر سبیل مخاطبه با کسی برای این میدید زد فلن اکلم الیوم انسیا نذر دارم که با
هیچ انسی سخن نکویم امروز فاتت به قومها تحمله کلبی کفت چون عیسی یوسف او را بر کرفت و با غاری برد چهل روز تا ایام نفاس
بکذشت انکه او را بر کرفت و با میان قومش برد از بهر او واتهم کردند یوسف پیش از انکه کار او روشن شود فاتت به
قومها یعنی مریم عیسی علیهما السلم را بر کرفت و با نزدیک قوم برد و قوله تحمله در جای حال است از فاعل و التقدیر حامله در خیمه
که عیسی علیه الصلوة والسلم در راه با مادر سخن کفت و او را تسلی داد و کفت ابشری یا اماه فانی عبدالله و مسیحه بشارت باد ترا ای
مادر که من بنده خدایم و مسیح او چون مریم را دیدند با کودک دلتنک شدند و کریستند چه او از خاندان نبوت بود و پدران
او صالحان بودند و او خود نیکو سیرت بود از و بعید ترا مد این قران حال کفتند یا مریم لقد جئت شیئا فریا کاری
بدیع و غریب شکفت اوردی و کفتند کاری منکر اوردی و کفتند زنی قبیح باشد من الافتراء و کسی که کاری عجب کند عرب او را
کویند انه لیفری الفری و قال الراجز • قد اطعمتنی دقلا حولیا مسوسا مدودا حجریا • قد کنت تفری به الفریا ای تعظمینه و
تکثرین وصفه یا اخت هرون ای خواهر هرون در وجه این قول کفتند قتاده و ابن زید و کعب کفتند و غیره و شعبه کفت از رسول
صلی الله علیه واله وسلم که هرون مردی بود صالح در بنی اسرایل معروف بصلاح صالحانرا باو نسبت کردندی سدی کفت نسبت
با هرون کردند برادر موسی برای انکه او از نژاد او بود چنانکه کویند یا اخا تمیم و یا اخا همدان بعضی دیکر کفتند مردی بود
فاسق معروف بفسق او را باو نسبت کردند از انکه کمان بردند که با او خطائی کردند ضحاک کفت که هرون برادرش بود از مادر
و پدر و بنی اسرایل فرزندانرا بنام پیغمبران بسیار نام نهادندی ما کان ابوک امرا سوء پدرت مردی بد نبود و مادرت بی سامان
کار نبود این زبان ملامت با و دراز کردند فاشارت الیه عند ان حال مریم اشارت بعیسی کرد که از وی پرسید ایشان کفتند
این سخنت بترست که ما را فسوس میدارد کفتند کیف نکلم ما چکونه سخن کوییم با انکه کودکیست در کهواره و در کان سه قول
کفتند یکی انکه زایدست والتقدیر من هو صبی فی المهد و مثله قوله کنتم خیر امة والمعنی انتم خیر امة و قولهم ان کنت لصدیقی
وصلتنی وقول الشاعر • علی کان المسومة العراب • ای علی المسومة العراب و قول الفرزدق • فکیف اذا رایت دیار قومی • و جیران لنا
کانوا کرام • و کفته اند کان بمعنی صارست چنانکه شاعر کفت • اجزت الیه حرة ارحبیة • و قد کان لون اللیل مثل • سمح ببرکة
کان تام است بمعنی حدث و وجد و نصب صبیا بر حال است قتاده کفت کهواره کنار مادرش بود سدی کفت سنکها بر کرفته
بودند تا مریم را سنکسار کنند چون عیسی علیه الصلوة والسلم سخن کفتن در استد کفتند هذا امر عظیم کاری بزرک است کفتند چو کام
اشارت بعیسی علیه السلم کرد عیسی که این حال از و بپرسید کفتند من انت یا غلام تو کیستی ای غلام روی از ایشان بکردانید ذکریا
بیامد کفت بکو اکر ترا دستوری داده اند که سخن کویی تا تو کیستی کفت انی عبدالله من بنده خدایم اهل اشارت کفتند اول سخن
که بر زبان عیسی علیه الصلوة والسلام برفت اقرار عبودیت بود تا رد باشد بر ترسایان که با الهیت او کفتند و کفتند او پسر
خداست تعالی عنه علوا کبیرا همچنین امیر المومنین علیه الصلوة والسلام چون دانست که جماعتی غلاة لعنهم الله علیهم در حق
او ان کویند که لایق نبود مدام میکفتی انا عبدالله و اخو رسوله تا رد باشد بر ایشان و نقش نکین این ساخت سبحان من فرحی
بانی له عبد بی فخر الی کون لک عبدا و کفی بی سبحان ان خدای که همه فخر من آنست که بنده او ست و در کلام او ست کفی بی فخرا ان
اکون لک عبدا و کفی بی عزا ان تکون لی ربا مرا فخر این بس که بنده تو ام و مرا عزت این بس که تو خداوند منی در انکه کفت انا عبدالله
و اخو رسوله لا یقولها بعدی الا کذاب جوابی دکر و داد غال مفرط و ناصب مفرط کفت من بنده خدایم تا رد باشد بر غالیان

معزا

وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ
أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ

٥ مفرط که افراط کنند و از خداش خود بر نهادن او را و ودرا انکه کفت اخ رسوله رد کرد بر ناصبیان مقصر که او را پایه خود نکفتند
کفت من برادرم و پایه برادری از پایه خلافت برتر باشد برای ان کفت انا عبدالله که او بود جز خدای تعالی بنده کی نکرد
و دوی جز پیش خدای تعالی بر زمین ننهاد و بت نپرستید و شرک نیاورد و ایمان آورد لاعن کفر و هر که جز او بود ایمان از پس
کفر آورد چنانکه عیسی را پیش از بلوغ بوقت تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار داد که انی عبدالله و کمال فضل دادند که بار نبوت
را با صغر سن تحمل کرد که وجعلنی نبیا و او را دستوری دادند تا ترکیه خود کرد که وجعلنی مبارکا اینما کنت مرا مبارک کرد هر کجا
باشم و شرح حال خود داد که واوصانی بالصلوة والزکوة مادمت حیا مرا بنماز و زکوة وصیت کرد تا زنده باشم او را پیش از اوان
بلوغ نه بحسب عادت بل بخرق عادت کمال عقل دادند تا رسول او را دعوت کرد و محل او قابل دعوت رسول آمد پیش از وقت بلوغ
باسلام در امد و دیکران بوقت و پس از وقت تبع باسلام در امدند و انکه بقدم اختیار بطوع باسلام در نیامد بتیغ دمار از
سر او بر آوردند باز خود دستوری دادند تا ترکیه خود کرد که سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی پیش از انکه بحلم رسیدم
او را قدم او بر اهل اسلام چنان مبارک بود که بقدم او همه قدم در نهادند و سابق بود و دیکران لاحق بودند باز که بوصایة
نماز و زکوة رسید این وصایة اظهار کردند و جز او را کردند بعضی هیچ دو نکردند و بعضی یکی کردند و یکی نکردند و بعضی که هر دو
کردند بدو وقت کردند و از دو هم و ولت آدم تا بوقت منقرض عالم جز او نبود که میان این هر دو جمع کرد در یک جا و در یک
حال که و یوتون الزکوة وهم راکعون انکه با انکه عیسی علیه الصلوة والسلم این کفت تا ترسایان افراط نکنند و اتانی الکتاب وجعلنی
نبیا تا باخر آیة تا چه ان تفریط نکنند هم هر دو ابخان خبث سریرت و ساعت سیرت ایشان بود بکردند ترسایان کفتند
المسیح ابن الله این غلو بکردند و جهودان کفتند هو ابن یوسف النجار همچنین امیر المومنین علیه الصلوة والسلم با انکه در این معنا
کرد و بکرات و بارات این تبرا کرد همه غالیان غلو خود بکردند و افراط و هم ناصبیان در تقصیر تقصیر نکردند ایشان کفتند خود
خدای اوست و ایشان کفتند امام هم نیست و این رهم انکر دندتا کفتند ایمانش بوقع قبول نیست چه ایمانش در حال صبی بود و ایمان
کودکان او صحیح نباشد عیسی علیه السلم یکجا است بغیر علی علیه الصلوة والسلم ساکی یا بعد از
ساکی بر اختلاف روایات قبول تکلیف را فی نشاید بعد دعوت رسول صلی الله علیه واله ذکر انکه این طعن بر رسول صلی الله علیه واله
بنزدیست برای انکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم با حوال او عالم تر بود اکر دانست که او اهل دعوت نیست و او را دعوت کرد تا با
بروا باشد و انکه امیر المومنین علیه الصلوة والسلم از مال ستنفر باشد رسول نبود بل رسول صلی الله علیه وآله وسلم همچنین بود
تا میکویی لولا ان اشفق ان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم مقالا فیک لا
تمر بملا من امتی الا اخذوا التراب من تحت قدمیک یستشفون به کفت اکر نه آنستی که می ترسم که کروهی از امت من در تو آن
کویند که ترسایان در عیسی بن مریم کفتند در تو مقالتی کفتمی و کفتاری که بر هیچ کروه از امت من کذر نکردی الا که خاک قدمت
بر کرفتندی و در چشم کشیدندی و از ان طلب شفا کردندی قوله انی اتانی الکتاب در وجه و قول کفتند یکی انکه در ان حال کتاب
میکفت خدای تعالی وحی کرد با و او را پیغمبری داد و ان سخن کفتن پیش از وقت معجز او بود و این ظاهر قرانست و مذهب ما
این است و این قول حسن بصری و عکرمه و اختیار جبائی است و قولی دیکر انست که سیوتینی الکتاب و یجعلنی نبیا مرا کتاب خواهد
دادن و مرا پیغمبر خواهد کردن لفظ ماضیست و مراد مستقبل چنانکه و نادی اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف و مانند این
و ان سخن معجز زهرا بود برای براءت ساحت او و این نیز روا باشد و مذهب ما لایق است در انکه معجز جز بر پیغمبر روا باشد که بود
ابن اخشاد کفت این مقدمه معجز ارهاص و ترشیح نبوت او بود و در ان خلاف کردند که عیسی علیه السلام در ان وقت چند ساله بود

کلبی گفت چهل دو نه و باقی غفران کنند یکسان عشر بود و اصل نبا از نباوت باشد و آن رفعت بود نبیل یعنی مفعول و از نبا
نیست که خبر باشد لقوله علیه الصلوة والسلام لا تنبزوا باسمی نام من بهمز مگوئید تا از نباوت باشد از نبا باشد وجعلنی
مبارکا و مرا مبارک کرد و اصل برکة من بروک البعیر باشد و معنی اینما کنت هر کجا باشم و همچنین هر کجا بودی چاران
واصحاب آفات وعاهات بر او آمدندی او دعا کردی خدا شفا دادی و اگر جائی قحطی بودی و باران نیامدی ببرکت قدم
او باران آمدی و خصب و خیر پیدا شدی واوصانی بالصلوة والزکوة وصیت کرد مرا و مراد تاکید امر هست یعنی مرا امر کرد
امری موکد بنماز و زکوة و اصل نماز در لغت دعا باشد و اصل زکوة نمو و زیادت و پاکی و طهارت بود و در شرع این افعال
مخصوص است که ما از شرع می شناسیم مراد در آیة نماز و زکوة شرعیست مادمت حیا مادام تا زنده باشم این یک ما آمد خوانند
ای مدة حیوتی وبرا بوالدتی تقدیر آنست که واوصانی ان اکون برا بوالدتی و نیز مرا فرموده است که با مادرم نیکوئی
کنم وطاعت او دارم و رضای او جویم ولم یجعلنی ومرا جباری متجبر نکرد و معنی جعل علی احد وجهین باشد اما معنی آن باشد
کی با من الطافی کرد و نخواهد کرد که من عندان اختیار جبریت و شقاوت کنم و اما بر معنی تسمیه و حکم یعنی مرا جبار و شقی نخواند
و حکم نکرد بر جبریت و شقاوت من والسلام علی وسلام بر من باد از خدای تعالی و این بر سبیل دعا باشد اللهم صل وسلم علی فی
هذه الاحوال یوم ولدت آن روز که مرا زادند و آن روز که بمیرم و آن روز که مرا زنده کنند و بر انگیزند و نصب حیا بر حال است
از مفعول ابعث تا اینجا حکایة کلام عیسیست علیه الصلوة والسلام که گفت در حال طفولیت بر سبیل معجزه و گفته عیسی علیه السلام در حال
صبی هم گفت که خدای تعالی ازو حکایت کرد و نیز سخن نگفت تا بوقت عادت و در روایة کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که
پنج کس سخن گفتند پیش از وقت گواه یوسف که و شهد شاهد من اهلها الایة و کودک ماشطه دختر فرعون و عیسی علیه الصلوة والسلام
و صاحب جریج و فرزندان آن زن که اصحاب الاخدود او را بسوختند اما حدیث گواه یوسف و قصه او در سوره یوسف
برفت و حدیث عیسی علیه الصلوة والسلام اینست که گفتیم اما حدیث ماشطه دختر فرعون آنست که سعید جبیر روایة کرد از عبد الله
عباس که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند بوئی شمیدم خوشتر که از آن خوشتر بوئی نشمیده
بودم گفتم ای جبرئیل این چه بویست گفت بوی ماشطه دختر فرعونست که او زنی مومنه بود و ایمان پنهان داشتی یک روز سر
دختر فرعون شانه میکرد شانه از دستش بیفتاد او دست فراز کرد و گفت بسم الله و شانه برگرفت دختر فرعون گفت مرا
را خواستی گفت نه خدای خود را و خدای ترا و خدای پدرت را خواستم گفت پدرم را بگویم گفت هرچه خواهی بگوی پدر را
گفت او را بخواند فرعون او را گفت خدای تو کیست گفت رب السموات والارض خدای آسمانها و زمین فرعون بفرمود تا گاوی
از مس بیاوردند و آتش عظیم بر افروختند و فرزندان او را بیاوردند یک یک را در پیش او در آتش می انداختند تا آخر فرزند
و آن کودکی بود شیرخواره گفت اصبری یا اماه فانا علی الحق ای مادر صبر کن که ما بر حقیم او را در آتش افکندند و مادر را از پس
او و این بوی سوختن ایشانست و اما صاحب جریج ابو رافع روایة کند از ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که مردی
عابد بود در صومعه او را جریج گفتند مادرش روزی بیامد تا او را سلام کند او را آواز داد و گفت یا جریج او نماز میکرد
با خویشتن اندیشه کرد و گفت اختار صلوتی علی امی نماز را اختیار کنم بر مادرم نماز نبرید و جواب نداد دگر باره باز آمد هم در
نماز بود جواب نداد مادر دل تنگ شد گفت فرزندم با من سخن نمی گوید و جواب من نمیدهد بار خدایا او را از دنیا مبر تا
زنان فاحشه را در این شهر در روی او ننگرند و بنزدیک دیر او شبانی بود که گوسپند میچرانید و با دیر او شدی بشب زنی
نابکار از شهر بیرون آمدی روزی این شبان از صومعه بزیر آمد و با آن زن فساد کرد زن آبستن شد چون او را گفتند این

کودک

فاعبدوه هذا صراط مستقیم فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم اسمع بهم وابصر یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی
ضلال مبین

پرستید او را این راهیست راست مختلف شدند گروهها از میان ایشان وای باد کافران را از حضور روزی بزرگ چه نیک شنوا و چه نیک بینا باشند روزی که بیایند بما لیکن ستمکاران امروز در
گمراهی روشنند

کودک گرانست گفت صاحب این صومعه را مردم از شهر بیرون آمدند و صومعه او ویران کردند و او را پیش پادشاه شهر بردند چون
بجمله زنان بالا رسید ایشان بنظاره بیرون آمدند او در نگریست ایشان را دید دانست که دعاء مادرست که با و رسید
بخندید مردم گفتند این مرد زانی است که بخندید من بینی که هیچ جای خندیدن جز بجمله زنان چون او را پیش پادشاه بردند
و این حدیث کردند گفتند او گفت کجاست این غلام که برین حوالت میکنید آن کودک را بیاوردند او گفت یا غلام من ابوک
پدرت کیست بزبان فصیح گفت فلان الراعی فلان مرد شبانست مردم تعجب فرو ماندند و خدای تعالی براءت ساحت او پیدا
کرد مردم گفتند دستوری باش تا ما دیر ترا از زر و سیم باز کنیم گفت نه ما هم چنانکه بود با جا نگاه کنید باز چنانکه بود
با جا نگاه کردند و او با صومعه شد و بعبادت مشغول شد و اما کودک اصحاب الاخدود و قصه او در جای خود بیاید ان شاء
الله تعالی قوله تعالی ذلک عیسی ابن مریم این عیسی پسر مریمست قول الحق مرفوع است بخبر مبتدا محذوف ای هو
قول الحق یعنی ذلک الذی قصصنا علیک من قصة عیسی قول الحق وقیل قوله قول الحق درین دو وجه باشد یکی آنچه من بر تو ازو
کردم از حدیث عیسی قول درستست و گفته اند قول عیسی قول حق و درستست و وجه دیگر آنست که این خبر جمله اولست خبر
از عیسی علیه الصلوة والسلام والتقدیر ذلک عیسی بن مریم کلمة الحق که از نامهای عیسی یکی کلمتست والحق هو الله عز وجل و این وجه نیکوست
و نیز روا بود که قول الحق بدل اشتمالی بود چنانکه اعجبنی زید قوله ای قول زید اعجبنی ای ذلک قول عیسی بن مریم قول الحق و عاصم
و ابن عامر و یعقوب خوانده اند قول الحق بنصب علی المصدر یعنی قال قول الحق والقول والقال والقیل لغات کالعاب والعیب
والذیم والذام الذی فیه یمترون آنکه در وشک میکنند ولا امتراء الشک والمریة الاسم ما کان لله ان یتخذ من ولد آنکه
نفی کرد از خویشتن جواز آنکه او فرزند گیرد گفت نباشد خدا را یعنی محالست در حق او اتخاذ فرزند نه بر حقیقت ولادت
نه بر طریق تبنی چه هیچ دو بر خدای تعالی روا نیست و ما ینبغی و ممنوع که سبحانه منزه است او اذا قضی امرا چون کاری قضا
کند و حکم کند خواهد تا باشد بر و متعذر نبود و مثال او ذات تعالی و نفی تعذر چنان بود که یکی از شما گوید کن مراد او باشد
بی آنکه با او رنجی رسد و این بر طریق تنبیه گفت و بعضی دیگر گفتند این حقیقتست و خدای تعالی چون خواهد که چیزی آفریند گوید
کن تا در حین آن در وجود آید و فرشتگان را در آن لطف بود و بدانند که هیچ فعل برو متعذر نیست وان الله ربی وربکم
ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خوانده اند ان الله بفتح همزه و باقی قرا بکسر همزه و فتح را چند وجه است ابو عمرو گفت عطفست علی قضی اذا قضی
امرا و قضی ان الله ربی و ربکم و وجه دوم او ان الله ربی و ربکم کسیم فرا گفت و ذلک ان الله ربی و ربکم و عامل در
فاعبدوه باشد و اما آنکه بکسر خوانده اند کلامی مستانف خوانده اند و تقویت این قراءة قرات ابی است ان الله بی واو و وجهی دیگر
آنست که عطف بود علی قوله انی عبد الله و در خدای گفت خدای من و شماست او را پرستید آنکه گفت هذا صراط مستقیم یعنی اعتقاد
بستند که او خداوند و شما ایشانست و او را پرستید و انابت در عبادت و عبادت او واجبست از آنجا که مستحق عبادتست
این جمله راه راستست قوله فاختلف الاحزاب من بینهم جمع حزب جماعات از میان ایشان خلاف افتاد فاختلفوا فیما بینهم فی عیسی و در
عیسی خلاف کردند قومی ترسایان گفتند او خداست و آن یعقوبیان بودند و قومی گفتند پسر خداست و آن نسطوریان
بودند و گروهی ثالث ثلثة گفتند و آن اسرائیلیان بودند و قومی گفتند دروغ زنی بود که او را پدری پدید نبود و آن
جهودان بودند و گروهی گفتند بنده خدا و پیغمبر خدای بود و آن مسلمانان بودند آنکه گفت فویل للذین کفروا وای بر کافران
از حضور روزی عظیم یعنی روز قیامت اسمع بهم وابصر چه بینا و شنوا اند چه نیکو می بینند و چه نیکو میشنوند یعنی در دنیا که
سرای تکلیف بود از دیدن و شنیدن کور و کر بودند از آنکه نظر نکردند و حق نشناختند و علم با و حاصل نکردند امروز که

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ
صِدِّيقًا نَبِيًّا إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا

علم ضروریست و آنچه خبر بود عیان شد و آنچه گمان بود یقین شد چه نیکو می بینند و نیک میشنوند و این بنا تعجبست و متضمن
معنی تهدید و وعیدست یوم یاتوننا نصبست بر ظرف من قوله اسمع بهم و ابصر چه نیک بینند و شنوند آن روز که بما آیند
یعنی روز قیامت لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین ولکن کافران امروز در ضلال و گمراهی اند از شناختن حق در دار دنیا برای آنکه
بدلیل و نظر بباید شناخت و ایشان نظر نمی کنند قوله تعالی وانذرهم یوم الحسرة حق تعالی درین آیه خطاب کرد با رسول
صلی الله علیه و آله وسلم و گفت بترسان این کافران را و اعلام کن از حسرت روز حسرت یعنی روز قیامت و شاید بود که تو بیان آن
و گفته اند روز را بدان روز حسرت خواندند که هیچ مؤمن و کافر و بر و فاجر نباشد که این روز حسرت نخورد کافر و عاصی گوید
چرا معصیت کردم و مؤمن و مطیع گوید طاعت چرا بیشتر نکردم و ممکن بود که اصل او از یکی باشد از دو چیز که حسرت
و حسرت کشف باشد یعنی این روز کشف کنند آنچه پوشیده باشد بر وی از احوال و اهوال عند ان حسرت و مثل ای نحو و نظیره
یوم تبلی السرایر و نیز حسرت آن باشد که شکسته را ایشان برند تا حسرت شود ولی در رفتن باز مانند و این غایت کار باشد یعنی کار
ایشان بر فرو ماندگی و درماندگی حاصل شود اذ قضی الامر چون کار را بگذارند و محل اذ نصبست بر ظرف وهم فی غفلة
واو حالست و ایشان در غفلت و بناگاهی باشند وهم لا یؤمنون این خبرست که می دهد از احوال ایشان در مستقبل و آنکه
ایشان ایمان نیارند و بر کفر میرند و اهل دوزخ بدوزخ برند وهم فی غفلة من الدنیا و ایشان از دنیا غافل باشند اعمش
روایت کرد از ابو صالح از ابو سعید خدری که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت روز قیامت مرگ را بیارند کانه کبش املح سیاه و
سپید سیاه و سپید ست و از میان بهشت و دوزخ بدارند و اهل بهشت و دوزخ را گویند این را می شناسید گویند
آری این مرگست آنکه بفرمایند تا او را بکشند و ندا کنند یا اهل الجنة خلود کم فلا موت ابدا و یا اهل النار خلود کم فلا
موت یا ای اهل بهشت جاودانی است شما را که هرگز با آن مرگ نباشد و ای اهل دوزخ جاودانی است شما را که هرگز با آن
مرگ نباشد آنکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم این آیه برخواند وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر ای ذبح الموت وهم فی غفلة
و اشارت کرد بدست فرا دنیا و ایشان از دنیا غافل باشند مقاتل گفت اگر نه آنستی که خدای تعالی قضا کرده است از تخلید
اهل دوزخ و تعمیر ایشان در دوزخ خندان حال چون این ببینند از غم و حسرت بمردندی اما حدیث ذبح مرگ که علی الحقیقه نبود چنین
باشد اما رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر طریق تمثیل گفت و مراد خدای تعالی این که فرماید در قیامت بر طریق تمثیل فرماید یعنی
چنان کنایه که این کبش املح مرگست چون او را بکشتند طمع نیست در آنکه باز زنده شود همچنین طمع نیست که زنده در آنکه
بمیرند و مرگ از ایشان در دوست برمد این خبر بر تاویل باشد قوله انا نحن نرث الارض آنکه گفت بر طریق وعظ و تذکیر
که ما زمین را و هرچه بر زمین است بمیراث بر گیریم یعنی که جمله اهل زمین بمیرند و هیچ کس زنده نماند که بمیراث ایشان
از من اولی تر باشد بمیراث ایشان بطریق ولا هر آن باشد که همه بندگان و پرستاران من اند آزاد کرده و ناکرده آنرا که آزاد
کرده ام بطریق ولا میراث مرا باشد و آنرا که آزاد نکرده ام ایشان و مال ایشان مرا اند و بر احکام میراث خواندن این را که صورت
میراث دارد برای آنکه میراث انتقال ملک باشد بغیری پس وفات مالک والینا یرجعون و بما باز آرند تا جزای اعمال ایشان
بدهم بر وفق عمل ایشان واذکر فی الکتاب ابرهیم آنکه با رسول صلی الله علیه و آله وسلم خطاب کرد و گفت یا محمد یاد کن درین کتاب
قرآن حدیث ابراهیم را که او پیغمبری راست گوی بود معنی ذکر اینجا تلاوت و قصه است یعنی بر ایشان خوان و قصه با ایشان بگوی در
کتاب قرآن و کتاب یعنی مکتوبست کالحساب بمعنی المحسوب ابرهیم بن تارخ بن ناحور و صدیق بنای مبالغه باشد ای کثیر الصدق
تا همه گفتار او صدق باشد و کذلک السکیر والخمیر اذا کان من عادته السکر و شرب الخمر اذ قال لابیه چون گفت پدرش را

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا
إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو

یعنی آزر را بلغة الفان گفتند ابرهیم پسر آزر بود و آزر لقب بود و او را نام تارخ بود بالحاء والخاء روایتست و بنزدیک ما
پدرش نبود عمش بود و در بعضی اخبار ما هست که جدش بود من قبل الام و او بت پرست بود بت گر بود و بنزدیک ما باید که
پیغمبران هیچ کافر نباشند لما فیه من التنفیر والنقص لهم ولقوله علیه الصلوة والسلام لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین
الی ارحام الطاهرات و کافر را وصف نکنند بطهارت ولقوله تعالی وتقلبک فی الساجدین بر طریق منت و تعداد نعمت
و آنکه عم را پدر خوانند نزد عرب و عجم ظاهرست و برین فصلی مستقصی رفته است در سورة الانعام یا ابت در تا خلاف
کردند بعضی گفتند برای مبالغه آوردند کالعلامة والنسابة و بعضی دگر گفتند بدل یاء اضافتست که حذف کنند و کسره رها کردند
تا دلیل بود از آنکه چون برو وقف کنند همچنان بر تا باشند و ها نشود برای این تا نیز در نویسند تشبیها بالتاء الاصلیة
و زجاج گفت روا باشد که در حال وقف کنند و گویند یا ابه قیاسا علی التاءات الزائدة لم تعبد چرا پرستی جمادی را که
نشنود و نبیند و از تو هیچ عنا و کفاف نکند و این بر سبیل تقبیح صورت ایشان میگوید و تخفیف احلام ایشان که
روا دارند تا جماد را پرستند یا ابت ای پدر من انی قد جاءنی من العلم ما لم یاتک مرا از علم آن نصیبست و مرا آن داده
اند بمن آنرا ست که تو نیامد از علم بخدای تعالی و صفات او و توحید و عدل او و علم بثواب و عقاب فاتبعنی پس پیروی کن
مرا تا من ترا هدایت کنم براه راست و سوی فعیل باشد از سوی یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست شیطان را او بت
می پرستید ولکن چون باغوا و اغرا شیطان بود گفت شیطان را می پرستید که شیطان همیشه در خدای تعالی عاصی بوده است
و عصی فعیل باشد من العصیان و این بنا مبالغتست یا ابت انی اخاف ای پدر من من میترسم فرا گفت اخوف یعنی علم است
اینجا کقوله تعالی فخشینا ان یرهقهما ای علمنا و خوف از باب ظن باشد چنانکه بیان کرده در چند جای و لکن للمقاربة بینهما
علم را خوف خواند که عذابی بتو رسد از خدای تعالی که تو یار شیطانی و معنی آنست که هرگه چنین کنی یار شیطان باشی یعنی هرگاه
که شیطان را پرستی یار شیطان باشی بر نقول فتکون منصوب باشد علی جواب النهی بالفاء و تقدیره انک لا تعبد الشیطان فتکون
للشیطان ولیا و وجهی دگر در معنی آیه آنست که من میترسم که عذابی بتو رسد از خدای تعالی از باب خذلان و تخلیه یار شیطان
باشی و این بر طریق قوت بود و برین وجه عطف بود علی یمسک و گفتند معنی آنست که ترا ولایت شیطان لازم شود برای
آنکه او را پرستی و این معنی قول ولیست و گفتند معنی آنست که فتکون موکولا الی الشیطان که آنکه ترا با شیطان گذارند و این بر
هر دو وجه که گفتیم راست باشد هم بر عبادت شیطان هم بر رسیدن عذاب از رحمن قال گفت یعنی آزر اراغب انت عن الهتی
تو رغبت میکنی از خدایان من یقال رغبت عنه خلاف رغبت فیه یعنی ترا نمی باید و بکار تو ساخته نیست لئن لم تنته اگر ازین
مقالات باز نمانی و ازین گفتار باز نایستی لارجمنک سنگسارت کنم ترا و این قول حسن است سدی و ابن جریج و ضحاک گفتند قذف
کنم ترا و دشنام دهم ترا و مساوی تو گویم و گفتند ترا از خویشتن دور بیندازم واهجرنی ملیا و گریز از من ای ایستادن
از بر من برو و از من بیرون رو مدتی و روزگاری دراز و از گفت اشتقاق او من الملاوات یقول العرب کنت عنده ملوة و ملوة
و ملوة و ملاوة ای دهرا یقال تملیت ای عشت معه ملاوة قال ابو نعیم عشرتم لانا الغزاة و له و اول این قول سعید جبیر است
و سدی عبدالله عباس و قتاده و عطیه و ضحاک گفتند ملیا ای سویا سلیما ای از بر من برو بسلامت پیش از آنکه ترا بباید
زدن و جراحت کردن من قولهم فلان ملی بهذا الامر اذا کان قویا علیه مضطلعا به قال گفت یعنی ابرهیم علیه الصلوة والسلام
سلام علیک گفتند معنی آنست که سلامت باد ترا بحق ابوت و تربیت گفتند بر سبیل وداع گفت که در حال وداع بر یکدیگر
سلام کنند و دعا بسلامت کنند یکدیگر را و گفتند جواب آن گفت که او گفت ان لم تنته لارجمنک تا این بکار نسته باشد

رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ

[illegible]

لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ

[illegible]

نَبِيًّا وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ

پیغمبری و یاد کن در کتاب اسمعیل را که او بود راست وعده

که خدای گفت و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما بجواب خاموشان سفیهان حلیمان سلام گویند تا سلامت یابند سأستغفر
لك ربی در وجند قول گفتند یکی آنکه در معنی مشروطاست اگرچه بصورت مطلقست و تقدیر آنست که ان ترکت عبادة
الاوثان و آمنت بالله مرترا آمرزش خواهم یا بتو اگر ایمان آری بخدای و بت پرستیدن رها کنی قولی دیگر آنکه بر اصل عقل گفت
که از روی عقل عفو نیکوست و در شرع او قطعی نبود علی عقاب الکفار قطعا و چون این بجوز باشد استغفار نکو باشد برای
کافران وجهی دیگر آنکه پدر او را وعده داد در سر که ایمان خواهم آورد چنانکه در سورة التوبة گفت وما کان استغفار ابرٰهیم
لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه الآیة انه کان بی حفیا که خدای تعالی بمن بحیث لطیف و مهربان بود و باستو الحفاوة البر
والالطاف یقال حفی بفلان یحفی حفاوة و یحفی حفیا و حفی بالمسئلة اذا بالغ فیه و ان نیز هم از مهربانی باشد واعتزلکم این
حکایة حدیث ابراهیم است گفت دور شوم از شما و از این بتان که بدون خدای میخوانی و من خدای خود را خوانم که مستحق عبادة
و پرستش است که مرادم که بخواندن او بدبخت نشوم چنانکه شما بخواندن این اصنام بدبختید و گفتند شقی نباشیم بدعا
او برای آنکه مرا اجابت کند و نا امید نکند فلما اعتزلهم چون از ایشان دور شد و ببرید تا گفت ایشان را کوی هاکرد
و او به بیت المقدس شد وما یعبدون من دون الله و از چیزی بجز خدای تعالی می پرستیدند از اصنام ما موصولست و صلة او
ضمیر محذوف عطفا علیهم وهبنا له این جواب لماست یعنی چون از ایشان اعتزال کرد بدادیم او را در آن حرمت اسحق پسر اسحق و
یعقوب وکلا جعلنا نبیا و هر یکی را از اسحق و یعقوب پیغمبر کردیم ووهبنا لهم و بدادیم ایشان را از رحمة با انواع نعمت
ما و گفتند رحمة نبوت است که قوله ام یقسمون رحمة ربک کلبی گفت مال و فرزندان خواست وجعلنا لهم لسان صدق علیا
عبد الله جابر و حسن گفتند ثنای نیکو خواست از اهل ملتی که جمله ملل از جهودان و ترسایان و گبرکان و مسلمانان ایشان را
نیک گویند و یقول العرب جاءنی لسان فلان ای رسالة بخیر او شر و اینجا برای آن مخصوص آمد بخیر که صدق با او مقرون کرد و
اینجا که قرینه خلاف این باشد بر قرینه حمل کنند و اینجا مطلق بر عموم قال الشاعر ٭ انی اتتنی لسان لا اسر بها ٭ من علو لا عجب
منها ولا سخر ٭ جاءت مرجمة قد کنت احذرها لو کان ینفعنی الاشفاق والحذر ٭ و گفتند یعنی آنست که ما ایشان را پیغمبران کردیم که
بزبان صدق و علو بر خلق ثنا گفتندی واذکر فی الکتاب موسی و نیز یاد کن قصه باز گوی ای محمد صلی الله علیه وآله در این
کتاب قران موسی را انه کان مخلصا بفتح لام یعنی مختار للنبوة برگزیده برای پیغمبری و در ابو بکر بکسر یعنی مخلص معصوم باشد یعنی
خالص کرد او را از معاصی بالطاف وکان رسولا نبیا و او پیغمبری فرستاده بود بخلقان از قبل خدای تعالی و بلند قدر و بزرگ
مرتبه بود ونادیناه و او را ندا کردیم از جانب راست کوه طور و آن کوهیست میان مصر و مدین و ندا آن بود که گفت انی انا الله
رب العالمین آنکه با او سخن گفت و این در شب آدینه بود یا الزجة هیزم و شاید که خدای تعالی او را بر خلاف غیره سو کند
بر اعمی اول را معنی غفلت بود و تغافل از نظر و تفکر در آیات و بینات و اعلام معجزات و ادله موصله بمعرفت خدا و معرفت
او واجب بود و هذا من عمی القلب لان الجاهل الغافل یسمی اعمی القلب اما عمی دوم در وجهی بیان کردیم که مثلا لذت از طریق
بهشت و ثواب و در وجهی گفتیم که کنایتست از یاس و فوت ظفر و در وجهی که مراد او عمی بصرست و امت حشر علی سبیل التحقیق
و هیچ وجه نشاید که عمی دوم کنایت باشد از جهل و کوردلی برای آنکه معارف اهل آخرت ضروری باشد چنانکه بیان کرده اند
در کتب اصول اما اختلاف قرا در این آیة آنکه قرا اختلاف کرده اند در تفخیم و اماله اعمی فی الموضعین ابن کثیر و نافع و ابن عامر بفتح
میم خواندند فی الموضعین و روایة حفص هر دو بفتح ایراد از عاصم اما ابو عمرو اول را اماله کرد و دوم را مفتوح خواند و حمزه و کسائی
را عمی است در قراءة اما آنانکه اماله نکرده اند برای آن نکردند که بسیاری از عرب اماله نکنند و تفخیم اصل است و اماله

طرات علیه لعلة اما حجة آنانکه اماله کردند آنست که تا بدانند که این الف یاست که منقلب میکرد دبایا الا تری الی قوله عمیت
عینه و جمع الاعمی عمی و عمیان واما ابو عمرو برای آن اماله نکرد دوم را که اعمی دوم را افعل تفضیل گفت لقوله واضل
سبیلا و چون چنین باشد اماله نکنند که اماله در اواخر کلمات باشد چنین و انجا مقدری مضمرست لقوله فهو فی الاخرة
اعمی منه فی الدنیا او اعمی من غیره و مثله یعلم السر و اخفی یعنی اخفی من السر و افعل تفضیل را من که تا بدنبال باشد از این وجه ابو عمرو
دوم را اماله نکرد اگر گویند اترین دو لفظ هیچ دو افعل تفضیل هست جواب گوییم لفظا او لدا معنی هیچ وجه که حمل
کنند بر تفضیل و اما النظر دوم بر قول آنکه عمی آفت بصر گوید بر تفضیل حمل نتوان کرد برای آنکه عرب الوان و عیوب را بلفظ
افعل تفضیل نکنند و از او تعجب نکنند ولا یقولون هذا احمر من هذا ولا فلان اعور من فلان ولا احول منه و فی التعجب
ما احمره و اسوده و اعوره و احوله و لکن ما اشد حمرته و اقطع سواده و هذا اشد سوادا من ذلک و علة این گفتند که این نحو د
بر صیغ افعلاست بی زیادت و تعجب چیز زیادت خواهد بود در او آید و تعجب صیغتی دگر باید تا بان بدانند این معنی نوع او نه
چنین است فاضل و افضل و عالم و اعلم و علتی دیگر گفتند که الوان و عیوب از لزوم و دوام مشتبه گشت با سماء الازمه
کالید و الرجل لحما لا یقال ما ایداه و ما ارجله کذلک لا یقال ما احمره و اعوره و یقال ما اشد سواده و اقطع حوله کما یقال ما
اشد یده و رجله و علتی دیگر گفتند حدوان آنست که گفتند ایشان تعجب و تفضیل نکنند از فعلی که زیاده باشد بر سه حرف و الوان
و عیوب بر افعل و افعال آید چون احمر و احمار و احول و احوال اگر گویند چه گویی حولت عینه و عورت گوییم او منقولست من
احول و اعور بدلالت آنکه واو منقلب نمیشود بالف لا یقولون حال و عار کما قالوا خاف و هاب اما قراءة ابو عمرو که اعمی دوم
بر تفضیل حمل کرد بر عموم اولی تر تفسیر شاید دادن بر آنکه من کان فی الدنیا جاهلا بالله فهو فی الاخرة اجهل برای آنکه معارف
اهل آخرت ضروری بود و بستوی فیه المؤمن و الکافر بی تفسیر شاید دادن که او اضل سبیلا و اجهل بطریق النجاة و الرشاد
الی سبیل الخلاص و اهل علم مراد و اما قول الشاعر ٭ اما الملوک فانت الیوم المهم لوما و ابیضهم سربال الطباخ ٭ جواب از این آنست
که ابیضهم نه تفضیل است بل مراد آنست که مبیضهم کقولهم فلان احسن الناس وجها و انضرهم خلقا و وجهی دگر این گفتند که
این بر معنی حمل کرد شاعر و اگر چه در لفظ ابیض گفت مراد او نزدیک تر مراد او بخلت و خساست فکانه قال
الئمهم و اخسهم و اما قول المتنبی ابعد بعدت بیاضا لا بیاض له لانت اسود فی عینی من الظلم این نیز هم تفضیل نیست و معنی
آنست لانت اسود فی عینی من الظلم ای من جملة الظلم و من تبیین راست چنانکه گفتیم و از صلة افعل نیست و هم این تاویل
توان کردن فی قول الشاعر ٭ وابیض من ماء الحدید کانه شهاب بدا و اللیل داج عساکره ٭ خود این باب نیست که مادتی هم
برای آنکه ابیض اینجا نام شمشیرست ای سیف ابیض کائن من ماء الحدید مطبوع منه و از صلة افعل نیست این جمله برای آن گفتیم
تا کسی چیزی نیارد که آن اصل را که ما متقن کردیم قدح کند قوله وان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک مفسران
خلاف کردند در سبب نزول این آیه سعید جبیر گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم استلام حجر اسود میکرد در طواف خانه مشرکان
او را منع کردند گفتند رها نکنیم ترا که استلام سنگ کنی الا آنکه که این اصنام ما را استلام کنی بر دل او بگذشت که اگر من
چنین کنم و دل با ایمان مطمئن بما دام که باکی نباشد تا من از عبادت استلام باز نمانم خدای تعالی این آیه فرستاد قتاده گفت
قریش شبی با رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلوت کردند و همه با او صحبت کردند و او را تعظیم و تمیز میکردند و میگفتند تو سید
مائی و پیشوای مائی و تو چیزی آورده که در عرب و عجم کسی مانند آن نیاورده و غرض ایشان آن بود تا او را مخادعت کنند
و بفریبند تا باشد که او مقاربت کند و بسازد با ایشان در بعضی مراد ایشان خدای تعالی او را از آن عصمت کرد و این آیه فرستاد

عبدالله عباس گفت وفد ثقیف بنزدیک رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و گفتند با ما سه کار بکن تا ایمان آریم رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت آن چیست گفتند در نماز دولا نباشیم و اصنام را بدست خود نشکنیم و یکسال ما را بلات متمتع
داری رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت خیری نباشد در نمازی که در او رکوعی و سجودی نبود و اما آنکه اصنام بدست خود
نشکنید این روا باشد اما تمتع بلات مرا این نکنم گفتند ما را می باید که از میان عرب ما را تخصیص باشد که از دیگران ممیز
باشیم اگر گویند چرا کردی گو خدا فرمود رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را رها کرد و آب خواست و وضو و نماز کرد
گفتند یا محمد اکنون ما را یکسال مهلت ده تا ما برای بتان خود هدیه سازیم آنگه ایمان آریم رسول صلی الله علیه وآله وسلم اندیشه
کرد که ایشان را مهلت دهد خدای تعالی این آیه فرستاد وان کادوا لیفتنونک نزدیک بود که این کافران ترا مفتون کنند و
از جای خود ببرند از این قرآن که ما بتو وحی کردیم تا چیزی دگر بر ما فرو بافی **و اذا لاتخذوک خلیلا** پس آنگه ترا دوست گیرند
زجاج گفت ان و لام صله است برای تاکید و معنا آنست که کادوا وان مخففه است از ثقیله برای آن لام در خبر اوست
والتقدیر وانهم کادوا یفتنونک نزدیک بود که ترا بفریبند و کاد فعل مقاربت است و اصل فتنه ابتلا است ...
است و گفتند مراد اضلال است و اصل فتنه نوعی امتحان باشد که بآن طلب کنند خلاص چیزی از آنچه با او ملابسه کرده
باشند آنگه حق تعالی منت نهاد گفت **ولولا ان ثبتناک** و اگر نه آنستی که ما ترا برجای بداشتیم بعصمت **لقد کدت ترکن الیهم
شیئا قلیلا** نزدیک بود که ساکن شدی با ایشان اندکی از آن اقوال که گفتند **اذا لاذقناک** جواب شرط محذوف است یعنی اگر
چنان کردی پس بچشانیدمانی ترا ضعف عذاب الحیوة دو چندان عذاب که در حیوة باشد و دو چندان عقابی که در ممات باشد
یعنی عذاب مضاعف کردمانی ترا در دنیا و آخرت از عظم موقع این معصیت و کثرت وقوع مضرت آن از ضلال مردم
قتاده گفت چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد و گفت اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بار خدایا مرا با من
مگذار یک چشم زخم **ثم لا تجد** آنگه گفت اگر چنین بودی تو بر ما یاری و دفعی نیافتی که ترا بر ما یاری کردی و عذاب حق
از تو باز داشتی **وان کادوا لیستفزونک من الارض** وان این نیز مخففه است از ثقیله برای این لام با او ملازم است و نزدیک
بود که ترا سبک کردانند از زمین **لیخرجوک منها** تا ترا از آنجا بیرون کنند یعنی از زمین مدینه کلبی گفت مراد آنست که چون
رسول صلی الله علیه وآله وسلم از مکه بمدینه آمد جهودان را آن خوش نیامد آمدند بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم با نجا و دانستند
که او را بلا کنند گفتند یا محمد نه تو پیغمبری گفت بلی گفتند پس تو دانی که این زمین پیغمبران نیست ترا بشام باید رفت
و اگر ترا آنجا از روم خوف بود خدای ترا نگاه دارد اگر پیغمبری و آن زمین مقدس است و آن خانه جای پیغمبران است چه
این شهری بجهولت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خیمه بزد بسه چهار میل از مدینه و در بعضی روایات تا بذی الحلیفه
بیامد و منتظر می بود تا اصحاب مجتمع میشدند تا بشام رود چه گمان برد که جهودان این بطریق مودت میگویند خدای تعالی
این آیه فرستاد وان کادوا لیستفزونک من الارض ای ارض المدینة مجاهد و قتاده گفتند مراد اهل مکه اند و مراد بزمین
زمین مکه است مجتمع شدند تا رسول صلی الله علیه وآله وسلم را از مکه بیرون کنند بقهر و اگر بکردندی خدای تعالی ایشان را امهال
نکردی بعذاب تا خدای تعالی پس از آن فرمود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم را که هجرت کند از مکه بمدینه شهر بن حوشب گفت
از عبدالرحمن بن غنم که جهودان بیامدند و گفتند یا ابا القاسم اگر تو پیغمبری ترا بشام باید رفت که آن زمین حشر و نشر است
و جای پیغمبرانست رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را باور داشت بغزاء تبوک رفت و قصد او شام بود چون
بتبوک رسید خدای تعالی این آیه فرستاد وان کادوا لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها و رسول را فرمود تا با مدینه

رفت

رفت و گفت محیا و ممات تو آنجا و بعث تو از آنجا است **و اذا لا یلبثون خلافک** آنگه گفت از پس تو ایشان مقام نکردندی و
بماندندی الا اندکی و در خلافک ابن کثیر و اهل حجاز و ابو عمرو خوانند خلفک و باقی قراء خوانند خلافک اعتبارا بقوله فرح
المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و معنی یکی باشد قال الشاعر ؛ عقب الرذاذ خلافها فکانما ؛ بسط الشواطب بینهن
حصیرا ؛ و مثله قوله و اذا لا یلبثون خلافک الا قلیلا **سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا** یعنی آنکه عادت و طریقه ما است در پیغمبران
که ما ایشان را پیش از تو فرستادیم چنین است که ایشان را اکنون که ... ایشان را هلاک کردیم با ایشان نیز همان کنیم که با ایشان
کردیم و آن سنت و عادت آن بود که تا پیغمبران در میان ایشان بودی عذاب نکردمانی ایشان را چون پیغمبر از میان ایشان
بیرون آمدی ایشان را عذاب آمدی یعنی که ایشان از عادت و سنت ما این شناختند چرا اختیار آن میکنند که تو از میان ایشان
بروی تا عذاب بر ایشان فرود آید چه ایشان و جز ایشان در حمایت تواند از عذاب و ذلک قوله وما کان الله لیعذبهم وانت
فیهم **ولا تجد لسنتنا تحویلا** و تو سنت ما را تحویل و تغییر و تبدیل نیابی یعنی کس آن نتواند کرد ... و نصب سنت
گویان گفتند بنزع الخافض ای کسنة من قد ارسلنا و بعضی گفتند بعدم الخافض والمعتمد ما قد سبقنا قوله **اقم الصلوة لدلوک
الشمس** این امر است رسول را صلی الله علیه وآله وسلم و امت را باقامت نماز از وقت دلوک آفتاب و در دلوک خلاف کردند ابراهیم
النخعی گفت و مقاتل بن حیان و ضحاک و سدی و ... و ابن زید گفتند دلوک غروب بود در آفتاب و بر این قول امر باشد بنماز
شام قال الشاعر ؛ هذا مقام قدمی رباح ؛ غدوة حتی دلکت براح ؛ رباح اسم ساقی الابل باشد و براح اسم الشمس علی مبنی
علی الکسر کقطام و حذام و رقاش و روی براح بکسر الباء جمع راحة یعنی ان الناظر یضع کفه علی حاجبیه من شعاعها لینظر
ما بقی الی غروبها و یقال ذلک النجم اذا غاب قال ذو الرمة مصابیح لیست باللواتی یقودها نجوم و لا بالآفلات الدوالک
و دلیل این تاویل حدیث عبدالله مسعود است که او گفت کان علیه السلام اذا غرب حاجب الشمس صلی المغرب و افطر ان کان
صائما چون ابروی آفتاب فرو شدی رسول صلی الله علیه وآله وسلم نماز شام کردی و اگر روزه داشتی روزه بگشادی و گفتی
خورد که این ساعت وقت این نماز است ... قال الله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس و عبدالله عباس و عبدالله عمر و جابر
عبدالله انصاری و ابو العالیه و عطا و قتاده و مجاهد و مقاتل و حسن و عبید بن عمیر گفتند دلوکها زوالها و این روایت
باقر و صادق است علیهما السلام و دلیل این تاویل حدیث ابو مسعود عقبة بن عمرو است که او گفت که رسول صلی الله علیه
وآله وسلم گفت اتانی جبرئیل لدلوک الشمس حین زالت فصلی بی الظهر گفت جبرئیل بمن آمد وقت دلوک آفتاب چون زوال بوده
بود و در پیش ایستاد و نماز پیشین بکرد و مرا در پی او و ابو برزه گفت چون زوال آفتاب بودی رسول صلی الله علیه وآله وسلم
نماز پیشین بکردی و این ... اقم الصلوة لدلوک الشمس جابر بن عبدالله الانصاری گفت رسول را صلی الله علیه وآله
بدعوت خواندم با جماعتی صحابه چون طعام بخوردند وقت زوال بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم از سرای بیرون آمد
گفت اخرج ابا ... فهذا حین دلکت الشمس که این آن وقتست که آفتاب بزوال رسید و این قول اولیتر است برای آنکه جامع است
نماز فرایض را جمله برای آنکه چون دلوک را بزوال تفسیر دهند نماز پیشین و دیگر در رود و قوله **الی غسق اللیل** نماز شام
و خفتن در رود **و قرآن الفجر** نماز بامداد باشد پس این آیه همه پنج نماز را مستغرق بود و دلیلی دیگر بر صحت این قول آنست که
جبرئیل علیه الصلوة والسلام چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم را نماز آموخت ابتدا بنماز پیشین کرد چنانکه ابو هریره روایت
کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت جبرئیل مرا آنگه که زوال آفتاب بود نماز پیشین بکرد و مرا در پی او بر فتم چون
سایه هر چیزی هم چندان شد باز آمد و نماز دیگر بکرد و مرا در پی او و چون آفتاب فرو شد باز آمد و نماز شام بکرد و چون در

پس او چون شفق فرو شد باز آمد و نماز خفتن بکرد و من در پی او و چون صبح برآمد باز آمد و نماز بامداد بکرد و من در پی او
بروز دیگر آمد آنگه که سایه هر چیزی هم چندان بود نماز پیشین بکرد و من در پی او و چون سایه دو چندان شد باز آمد
و نماز دیگر بکرد و من در پی او و چون آفتاب فرو شد نماز شام بکرد و چون ثلث از شب برفت باز آمد و نماز خفتن کرد
و چون روز روشن شد دیگر روز باز آمد و نماز بامداد کرد و گفت ای محمد علیک الصلوة والسلام این نماز پیغمبرانست که پیش
از تو بودند آنگه گفت ما بین هاتین الصلوتین وقت از میان این وقت تا آن وقت وقتست یعنی روز اول نماز باول وقت
کرد و روز دوم باخر وقت نماز گذارد تا بدانند که اول کدام است و آخر کدام است و از میان اول و آخر نماز توان کردن
و مانند این خبر بروایة جابر عبد الله انصاری آمد و بروایة عبد الله عباس هم ذکر کرد و در روایة جابر آمد که صلی بی جبرئیل
و انا خلفه والناس خلفی جبرئیل نماز کرد و من در پی او و مردم در پی من و باقی حدیث بر آن سیاقت که گفتیم الی غسق اللیل
قیل غسق اللیل ظلامه و قیل اول ظلامه عبد الله عباس گفت بدو اللیل قتاده گفت صلوة المغرب مجاهد گفت غروب
الشمس ابو عبیده گفت سواده قال ابن قیس الرقیات ان هذا اللیل قد غسق واشتکیت الهم والارقا و غسق اللیل یغسق
غسقا اذا اظلم و قرآن الفجر ای قراة الفجر یعنی صلوة الغداة بگفتیم که نماز شام و خفتن داخل است در غسق لیل و مراد
بقرآن الفجر نماز بامداد است و کنایه کرد از او بقرآن و مراد قراة جهر قراة از جمله ارکان او رکنی است و در نصبا دو وجه
گفته اند یکی آنکه عطف است بر صلوة ای اقم قراة الفجر و دیگر بر اغرا ای علیک بصلوة الفجر ای الزمها ولا تقصر فیها ان قرآن الفجر
کان مشهودا که نماز بامداد نمازی مشهود است یعنی فرشتگان شب و فرشتگان روز حاضر باشند باو برای آنکه وقت نزول
ایشان باشد و صعود دیگران فرشتگان شب در آخر دیوان عملش بنویسند و فرشتگان روز در اول دیوان اگر باول وقت
کند و این دلیل است بر آنکه تغلیس نماز بامداد مستحب است چنانکه مذهب ماست و در این دلیل است بر آنکه وجوب
نماز باول وقت تعلق دارد چنانکه مذهب ماست و مذهب شافعی و بیشتر فقها خلافا لاهل العراق و ابو سلمه روایة
کرد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت نماز جماعت را تفضیل داده اند بر نماز تنها به بیست و پنج نماز و نماز
بامداد را فرشتگان شب و روز حاضر آیند اگر خواهی بخوانی اقرئوا ان قرآن الفجر کان مشهودا و من اللیل فتهجد به نافلة لک
من تبعیض است از شب یعنی بعضی از شب بیدار شو بر اللیل مفسران گفتند تهجد بیداری باشد پس از خواب یقال تهجد
اذا نام و اذا سهر و هو من الاضداد یکی از جمله انصاریان گفت من با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودم در سفری شب
در آمد گفتم بنگرم تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز چگونه میکند گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخفت چون بیدار شد
سر سوی آسمان کرد و پنج آیه از آخر آل عمران بخواند ان فی خلق السموات والارض الی قوله انک لا تخلف المیعاد آنگه مسواک
برگرفت و کار بست آنگه قدری آب برگرفت و وضوی نماز بکرد ما شاء الله آنگه برخاست و همچنان کرد که اول کرده بود
بدانکه نماز شب از جمله سنتهای موکده است و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وصیة امیر المومنین علی را علیه السلام
میگوید یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل بر تو باد که نماز شب کنی تکرار سه بار کرد برای
تاکید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار گفت هر که را نماز بسیار بود بشب روی
نیکو بود بروز و همچنین گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشر المشائین الی المساجد فی ظلم اللیل بالنور التام یوم القیمة
مژده ده روندگان بمسجدها را در تاریکی شب بنور تمام بروز قیامت و وقت نماز شب آنگه بود که شب بنیمه رسد
در نصف آخر مستحب است که برخیزد و بر جای خواب بنشیند تا ساکن شود و دعای مخصوص که هست بخواند من قوله الحمد لله

الذی

١٠

الذی رد علی روحی لا عبده و احمده تا آخر آنگه مسواک برگیرد و کار بندد آنگه بمیان سرای آید و در اطراف آسمان نگرد و گوید
اللهم غارت النجوم و نامت العیون تا باخر دعا چنانکه در کتب عبادات مسطور است آنگه پنج آیه در آخر آل عمران بخواند ان
فی خلق السموات والارض الی قوله انک لا تخلف المیعاد آنگه برخیزد دوم بار و وضو را بکند بشرایط خود آنگه بنماز
گاه آید و روی بقبله آرد و گوید اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و آله و اقدمهم بین یدی حوایجی الدنیا و
الآخرة الی آخر الدعا آنگه بهفت تکبیر نماز بندد و وجهت وجهی بخواند و الحمد بخواند و قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت
دوم قل هو الله احد با الحمد و میان هر دو رکعت دعائی هست مخصوص کرده اند بخواند و آنگه شش رکعت نماز دیگر بکند با هر
چه خواهد بخواند و مستحب آنست که سورتهای دراز خواند در وی چون سورة الانعام و الکهف و الانبیا و مانند این اگر داند
و وقت دارد آنگه دو رکعت نماز شفع کند در رکعت اول الحمد و سورة الملک و دوم با الحمد و سورة الدهر و اگر وقت ندارد
بر معوذتین اقتصار کند آنگه فصل کند میان شفع و وتر بسلام و دعائی هست مخصوص بخواند آنگه نماز وتر بکند یک رکعت
با هر چه خواهد از قرآن آنگه دعای وتر بخواند و اگر دعای معین نداند آنچه داند بخواند و خود را وسیله [illegible] از خدای تعالی بخواهد
و مستحب که [illegible] بگوید [illegible] و از خدای بخواهد آنگه رکوع کند و چون سر بردارد از رکوع دعا مخصوص
بخواند و نماز تمام کند اگر صبح اول بر آمده باشد دو رکعت الفجر بکند و الا تسبیح و تهلیل بکند تا صبح برآید چون صبح دوم برآید
نماز فریضه بکند فتهجد به یعنی فتهجد به و قوله نافلة لک عبد الله عباس گفت خاصة لک مقاتل حیان گفت کرامة و عطیة
لک و بروایتی دیگر عبد الله عباس گفت فریضة لک و گفت نماز شب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم واجب بود و بر دیگران
سنت و این قول اصحاب ظاهر است و اصحاب اخبار بعضی ذکر کرده اند در اول شرع نماز شب بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
واجب بود آنگه خدای تعالی تخفیف کرد [illegible] قتاده و فرا گفتند تطوعا لک و فضیلة و عامه فقها بر این اند و اصل النافلة زیادة
بود من قوله تعالی و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة ای زیادة و غنیمت را برای آن نفل خوانند که این زیادت کرامتی بود
که خدای تعالی داد این امت را و آنانکه گفتند فریضه بود بر رسول گفتند معنی آنست که زیادة لک علی الفرایض عسی ان یبعثک
ای بجان یبعثک ربک امید است که خدای تعالی ترا بمقام محمود رساند و مفسران گفتند لعل و عسی از خدای واجب باشد
و اما [illegible] تحقیق آنست که گفتیم در چند جای ازین کتاب و آنکه این طمع و رجا راجع نیست با خدای تعالی [illegible] تا معنی نشود
با قبح بر این ادات و اما مقام محمود بیشتر اهل علم بر آنند که مقام شفاعت و آن مقامیست یغبطه به الاولون والآخرون
او را بر مقام تمنی کنند اولیان و آخریان عبد الله مسعود را پرسیدند که مقام محمود چیست گفت فردای قیامت خلایق را
در صعیدی جمع بازدارند هر کس سخن نیارد گفتن اول کسی که او را بخوانند رسول ما صلی الله علیه و آله و سلم باشد چون او را بخوانند
او گوید لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت و عبدک بین یدیک منک وبک ولک والیک
لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت فذلک قوله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و انس
روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت روز قیامت مومنان گناهکار مجتمع شوند خدای تعالی
ایشان را الهام کند تا گویند بایستی تا شفیعی انگیزیم بخدای تعالی تا باشد که ما را ازین مقام برهاند آنگه بیایند بنزدیک آدم
صفی الله و گویند یا آدم الصفی تو آنی که خدای تعالی ترا برگزید و ببهشت [illegible] و فرشتگان را پیش تو بسجود آورد
و ترا نامها بیاموخت اگر شفاعت کنی خدا را برای ما آدم گوید لست هناکم من آن پایه ندارم مرا خطیئتی هست که از آن
شرم میدارم از آنجا بیایند بر نوح علیه السلام و گویند ای نوح تو اول پیغمبری که خدای تعالی ترا بکافران فرستاد کر

شفاعت کنی مارا گوید من این پایه ندارم با براهیم روید بر نزدیک ابراهیم خلیل الله آیند و گویند مارا شفیع باش بر نزدیک خدای
تعالی گوید لست هناکم مرا این قوت ندارم بموسی روید پایند بموسی کلیم الله آیند او نیز جواب دهد که بعیسی روید بعیسی
بعیسی روح الله آیند او گوید این پایه کس را نشاید الا محمد را صلی الله علیه وآله وسلم که او سید اولین و آخرین است ایشان پیش
من آیند و پیش صف کشند و مرا گویند ای سید اولین و آخرین مرا شفیع باش بنزدیک خدای تعالی که آن پایه که تراست امروز
کس را نیست گفت من برخیزم و ایشان دو صف کشیده باشند و من در میان ایشان روم پیش خدا روم و دستوری خواهم چون
دستوری یابم بروم در ایم پیش خدای تعالی حق تعالی گوید سر بردار و بخواه تا آنچه بخواهی تا بدهند و شفاعت کن تا ببخشند من
سر بر دارم و خدای را بستایم بتحمیدی که مرا آموخته است آنگه شفاعت کنم چندانی که مرا حد زده باشند من ببخشند باز دگر بار مرا یم
کنم و پیش خدای تعالی بروم در ایم خدای تعالی گوید سر بردار بگو تا بشنوند و بخواه تا ببخشند و شفاعت کن تا قبول کنند من
دگر باره بشفاعت در ایم از خدای تعالی تا بجدی شفاعت کنم که قبول افتد و من ایشان را به بهشت بفرستم دگر باره بر روی
در ایم و شفاعت خواهم گویند سر بردار و بخواه بخواهم چهارمی دیگر را ببخشند بار چهارم گویم بار خدایا جماعتی مانده اند که
ایشان را قرآن محبوس کرده است یعنی بحکم قرآن محبوس اند بی چندانی شفاعت میکنم تا هر کس که گوید لا اله الا الله باشد
و در دل او مقدار جوی ایمان بوده باشد بخواهم و من را ببخشند تا چندانی شفاعت کنم در دوزخ جز کافر محض نماند یزید بن
صهیب الفقیر گفت من مردی برنا بودم و برای خوارج بودم که فاسق را کافر گویند بر خواستیم با جماعتی بسیار بحج رفتیم چون
بمدینه رسول صلی الله علیه وآله وسلم در آمدیم جابر عبد الله انصاری را دیدیم پشت بستونی باز داده و ذکر دوزخیان
میکرد مرا از جوانی گفتم یا صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این چه حدیث است که تو میگوئی و خدای تعالی میگوید ربنا
انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار و میگوید کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها گفت ای جوان
تو قرآن دانی گفتم آری گفت مقام محمود خوانده نیستی رسول را صلی الله علیه وآله وسلم فی قوله عسی ان یبعثک ربک
مقاما محمودا گفتم آری گفت آن مقامست که آن مقامی است که خدای تعالی او را آنجا بدارد و بشفاعت او خلایق را از دوزخ
بیارد آنگه درین حدیث گرفت و آنچه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود تا بآنجا رسید که صراط چگونه بر دوزخ
نهند و خلقان چگونه بر او گذر کنند آنگه گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت گروهی را از دوزخ بیارند پس از آنکه سوخته
شده باشند و سیاه گشته چون چوب آبنوس و ایشان را بجوئی از جویهای بهشت برند و بشویند از آنجا بر آیند بمانند کاغذی
سفیدی ما از برا و باز آمدیم و گفتیم جانا این پیر دروغ میگوید بر رسول دوزخ چند مقام کردی و [illegible] بر ما افتاد که از ما جز
یکمرد از مدینه بیرون نیامد باقی برفتند زهری روایت کرد از زین العابدین از پدرش از جدش صلوات الله وسلامه علیهم
از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی بفرماید تا زمین را بکشند چنانکه
ادیم تا هیچ آدمی را بیش از آن جائی نباشد که پای بر زمین نهد اول کس را که بخوانند من باشم و جبرئیل بر راست من باشد من گویم
بار خدایا این خبر دادم که تو او را فرستادی بر من بپیغام حق تعالی گوید راست گفت من فرستادم او را آنگه بشفاعت در ایم
گویم بار خدایا بندگان تو اند و ترا پرستیده اند در اطراف زمین مرا اجابت کنند این مقام محمود است ابو الزهری روایت کرد از
عبد الله سلام که او گفت اول شفیع روز قیامت روح القدس باشد جبرئیل پس ابراهیم پس موسی و عیسی پس پیغمبر شما بر خیزد و
شفاعت کند و کس را آن شفاعت نباشد که او را آن مقام محمود است قتاده گفت از انس مالک که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت فردا قیامت براق را پیش من آرند گوید بان خدای که ترا بحق بخلق فرستاده است که بر من ننشینی تا زمان که شفاعت کنی

مراد روایتی دیگر آنست که مراد بمقام محمود مقام رسول است صلی الله علیه وآله وسلم بر عرش یا بر کرسی عبد الله عمر روایت
کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که این آیه بر خواند آنگه گفت خدای تعالی مرا چندانی نزدیک کرد اند تا مرا بر عرش نشاند
و اهل دیگر تا مرا بر سریر بنشاند ابو وائل روایت کرد از عبد الله مسعود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت خدای تعالی ابراهیم
را خلیل گرفت و صاحب شما را یعنی مرا و خلیل خداست و گرامی ترین خلقان بر خدا آنگه بر خواند عسی ان یبعثک ربک
مقاما محمودا آنگه تا مرا بر عرش نشاند سیف السدوسی روایت کند از عبد الله سلام که او گفت روز قیامت کرسی را بیارند
و در پیش عرش بنهند و پیغمبر شما بر آنجا نشیند ولیث از مجاهد حدیث عرش روایت کرد و ازین امتناعی نیست چه
عرش خدای را نه جای نشستن است **وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق** عامه قرا مدخل و مخرج خوانند بضم هر دو
میم بمعنی ادخال و اخراج و حسن مدخل و مخرج خواند بمعنی الموضع و مفسران در تاویلش خلاف کردند عبد الله عباس گفت و
حسن و قتاده [illegible] مدخل صدق بار خدایا مرا در جای صدق بر یعنی مدینه و از جای صدق بیرون بر یعنی مکه و مدخل
هم مصدر شود و هم موضع باشد و هم مفعول باشد و ایشان گفتند که آمد که رسول را صلی الله علیه وآله وسلم هجرت فرمودند
ابو حمزه الثمالی روایت کرد از صادق جعفر بن محمد از پدرانش از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که رسول صلی الله علیه وآله
وسلم این آنگه گفت که در غار شد از مکه بیرون آمد پس مراد بمدخل غارست و بمخرج مکه و گفتند مدخل صدق مدینه است
و مخرج صدق غارست ضحاک گفت ادخلنی مدخل صدق مرا از مکه بیرون آر و اخرجنی مخرج صدق و مرا باز با مکه بر دا ول
این بود در روز فتح عطا گفت از عبد الله عباس ادخلنی مدخل صدق فی القبر مراد اینست که مراد گور بر ما بجای صدق است
و مرا از گور بیرون آر بقیامت بمخرج یعنی بجای صدقست مجاهد گفت ادخلنی فی امرک الذی ارسلتنی مراد ان کار که
مرا برای آن فرستادی از اداء شریعت و تبلیغ رسالت و مرا از عهده تکلیف و تبعیت گذاردن بیرون آر در هر دو حال با
صدق کلبی گفت این آنگه گفت که از تبوک باز گشت گفت مرا در مدینه بر و از مدینه بیرون آر و با مکه بر فتح بر او رده برا
مرعطا گفت ادخلنی فی طاعتک مرا در طاعت خود بر بصدق و اخلاص و از عهده آن بیرون آر چون گذارده باشیم بی تقصیر
قتاده گفت از حسن ادخلنی مدخل صدق مرا بهشت بر و اخرجنی مخرج صدق مرا از مکه بمدینه بر تا دعا جامع باشد دنیا
و آخرت را بعضی ذکر کردند معنی آنست که در هر کاری که مرا در خواهی بردن بصدق بر و از و بصدق بیرون آر
و مرا از آن مکن که بیدخل بوجهی و بخرج بوجهی که بروی در شود و بروی بیرون آید فان ذا الوجهین لا یکون امینا عند الله
که دو روی بنزدیک خدای امین نباشد **واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا** و مرا از نزدیک تو سلطانی ده حجتی که بر خصم
مجاهد گفت سلطانا نصیرا ای حجة بینة حسن گفت ملکا قویا ملکی قوی که مرا بآن نصرت کنی بر آنانکه بر من تعدی کنند
و دین را ظاهر کرد بین تو بان راستی ازم خدای تعالی او را بدین دعا ملک پارس و روم وعده داد قتاده گفت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم دانست که او را بدین کار قوت نباشد الا بسلطانی از قبل خدای تعالی از خدای سلطانی خواست منصور
قوی [illegible] من قبل الله برای کتاب خدای و اقامت حدود او و این سلطان دحق باشد از خدای تعالی که اگر نه آن بودی بر
بر یکدیگر غارت کردندی و قوی ضعیف را بخوردی بعضی ذکر کردند فتح مکه خواست کلبی گفت مراد بدین سلطان نصیر غیاث
بن اسید بن ابی العیص بن امیه است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم او را بر مکه عامل کرد و گفت برو که من ترا عامل کردم علی
اهل الله یعنی اهل حرم خدای و او مردی سخت بود بر فاسقان و لین بر مومنان او گفت و الله که اگر کسی از نماز جماعت باز ایستد
گردنش بزنم که تخلف نکنند از نماز جماعت الا منافقی اهل مکه گفتند بر اهل خدا عامل کرده غیاث بن اسید را و او اعرابی

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ

[illegible]

جاهلیت جاهلی است رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت مرد در خواب دیدم که غیاث بن اسید بهره بهشت فراز آمد و در بجنبانید جنبانیدنی سخت در بگشادند و او در رفت خدای تعالی او را اسلام را نصرت کرد و او مسلمانان را نصرت کرد بر کافران بی سلطان نصیر است **وقل جاء الحق وزهق الباطل** ای جاء القرآن وذهب الشیطان زهق ای بطل وهلک این قول قتاده است سدی گفت حق اسلام است و باطل شرک و گفتند حق دین خدایست و باطل اصنام و اوثان ابن جریج گفت حق جهادست و قتال **ان الباطل کان زهوقا** که باطل ما دام زاهق بوده است و هو من قولهم زهقت نفسه ای خرجت و زهق السهم اذ جاوز الغرض چون تیر از نشانه بگذرد و ضایع شود عبد الله مسعود و عبد الله عباس گفتند چون رسول خدای صلی الله علیه والٰه وسلم مکه بگشاد بیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند و هر قومی روی بصنم خود کرده رسول صلی الله علیه وآله وسلم بران بتان میگردید و چوبکی در دست داشت آهنی در سر آن زده و در چشم و روی و پهلوی آن بتان میزد و میخواند قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا بهرت که بگذشت آن بت بر روی درامد مشرکان با یکدیگر میگفتند بدرستی ساحرست این محمد **وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين** انکه خدای تعالی گفت ما فرو میفرستیم از قران انچه شفاست و رحمت مومنان را و وجه تشبیه قران بشفا معنی دارد یکی انکه بدرست انکس که ظاهر شد دلیل نبوت و صدق او کرد تا مردم از حیرت و ضلالت او هدایت یافتند و خلاص چون بیماری که از علت شفا یابد و وجه دوم انکه در و بیان فنون ادله و اخبار که صاحب شک و شبهت چون در و نظر کند بعلم رسد و علم شک او زایل کند و چون ترتیب تعالی شک و نفاق را بیماری تشبیه کرد فی قوله فی قلوبهم مرض ای شک و نفاق علوم و ادله را وصف کردن بشفا من احسن الوصف و اوقع التشبیه و وجه سیوم انکه ممتنع نبود که مردم باو تبرک کنند و استشفا باو طلب شفا کنند چه اخبار وارد ست باین و از جمله نام های فاتحه یکی سورة الشفاست و صادق علیه الصلوة والسلام گفت هر کرا بیماری باشد باید که بامداد چون روی انفاز بر کرد الله هفت بار الحمد بخواند و باد برو دمد اگر به نشود روزی دیگر هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفا الا بیماری که اجل او در ان بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت القرآن هو الدواء وجاء الغنوی گفت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که گفت من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله هر که او بقران طلب شفا نکند خدای او را شفا نداد **ولا يزيد الظالمين الا خسارا** و این قران کافران را نیفزاید جز زیان کاری برای انکه بر وی اتفاع بر نگیرند و در و اندیشه نکنند تا بآن مهتدی شوند همام گفت از قتاده شنیدم که او گفت هیچ کس نباشد که با قران مجالست کند والا از پیکا و باز ایاد تی یا بانقصانی برخیزد یعنی که قران شفا و رحمت مومنان او خسارت و تباب ظالمان او کافران او این ایه بر خواند قوله تعالی **واذا انعمنا على الانسان** الآية حق تعالی درین ایه صفت کفران نعمت ادمی گفت که چون ما نعمت کنیم بر ادمی از انواع نعمت از تن درستی و روزی فراخ و کار روائی و کام روائی و نظام امور و اتساق احوال بطر گیرد او را بر کرده و اعراض کند **ونأى بجانبه** جانب خود از ما دور دارد ما را نخواند و از ما نخواهد و چون مستغنی شد و قیام بحق ما رها کند و النای البعد قرا درین کلمه خلاف کردند ابو عمرو و عاصم و نافع و حمزه فی بعض الروایات عنهم خواندند نای بفتح نون و الف و اماله الف بیاو کسائی و حمزه و خلف در سایر روایات از ایشان خواندند نای بکسر نون و الف بر اماله بر طریق اتباع کسره اول که کسره بپردند و باقی قرا خواندند بفتح نون و مد الف على التفخيم و این لغت اهل حجازست و ابو جعفر و ابن عامر خواندند ناء بر وزن شاء انکه ازین دو وجه باشد یکی انکه مقلوب نای بود چون رای و دوم انکه از نوء باشد و ان نهوض بجهد باشد یعنی مستقل شود بجهد و نماید که من بجانب خود قیام خواهم کردن و انشد المبرد عن ابی عبیدة اعلام معلا دای دریا فهو یبدی بادای فی التمام از او برای این بیت شاهد وجه اول است

انقلب

۱۲

از قلب بعضی اهل لغة گفتند نای اذا نهض واذا جلس وهو من الاضداد ای جلس بجانب یعنی بر جود بنشیند **واذا مسه الشر كان يؤسا** و چون او را شری و آفتی و مضرتی و بیماری و درویشی رسد نومید شود و ان علامت لؤم و دناءت نفس باشد که مرد در نعمت بطر باشد و در شدت جزوع و یؤس **قل** انکه گفت بگوی ای محمد ایشان را که باین صفت اند **كل يعمل على شاكلته** هر کس کار در خور خود کند بر عادت و جبلت و سجیة خود علی ما یشاکله چنانکه باو ماند و در او خور د و ابن عباس گفت علی ناحیة مجاهد گفت علی حدة حسن و قتاده گفتند علی نیت ابن زید گفت علی دینه مقاتل گفت علی جبلته فرا گفت علی طریقته ابو عبیده گفت علی خلیقته و این اقوال متقاربست و معنی انکه در پیش او بگفتیم قولی دیگر گفتند و آن آنست که علی شاکلته ای علی اشتباهه من قولهم امر مشکل علیه الامر و قول اول از شکل باشد و ان مثلست و بر وجه دوم از اشکال که اشتباه است و قول اول روشن ترست برای انکه مورد این مورد ان مثل است که گفتند کل امر یشبه فعله وکل بحل وصنعت وکل انا بما فيه يرشح **فربكم اعلم بمن هو اهدى سبيلا** خدای شما عالم ترست بانکه بر راه راست که مستقیم تر و مهتدی ترست و برای ان گفت عقیب این ایه که قل کل یعمل على شاكلته تا نومید نشوند و اگر بحال نعمت کفران و بطر کرده باشند که خدای تعالی نعمت باز بگیرد از ایشان اگرچه ایشان نمی و عقوبتی باشد چه هر کس کار در خور خود کند و بانچه باو لایق باشد و قوله سبیلا نصب علی التمییز ست قوله **ويسألونك عن الروح** الایه ای محمد ترا از روح می پرسند بگو که روح از فرمان خداست عبد الله مسعود گفت با رسول صلی الله علیه وآله فرا میشدم در مدینه بجماعتی جهودان بگذشتیم بعضی گفتند از روح بپرسید او را بعضی دیگر گفتند مپرسید او عبد الله گفت من از پس او بودم وحی او فرو دامد و جهودان کردوا این ایه بر ایشان خواند گفتند ما نگفتیم نباید پرسید انکه گفتند ما در تورات همچنین یافتیم که روح از فرمان خداست عبد الله عباس گفت جهودان رسول صلی الله علیه وآله وسلم را گفتند یا محمد ما را خبر ده تا روح چه باشد و روح را در تن چگونه عذاب کنند رسول صلی الله علیه وآله وسلم جواب نداد برای انکه چیزی فرو نیامده بود در معنی جبرئیل علیه السلام آمد فا ایه آورد روایت کرده اند که جماعت جهودان کردامدند و قریش را گفتند از محمد بپرسید که روح چه باشد و از جماعتی که در اول زمان مفقود شدند و از مردی که مشرق و مغرب زمین برسید اگر از همه جواب دهد پیغمبر نیست هم و اگر از هیچ جواب ندهد پیغمبر نیست و اگر از بعضی جواب دهد و از بعضی نه پیغمبرست بیامدند و به پرسیدند خدای تعالی فرو فرستاد در باب مفقودان اول زمان ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم الایه و در باب انمرد که مشرق و مغرب زمین برسید فرو د آمد و یسئلونک عن ذی القرنین و در روح فرود آمد و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی مفسران خلاف کردند در انکه این روح چیست که ایشان پرسیدند حسن و قتاده گفتند جبرئیل است و از امیر المومنین علی صلوات الله علیه روایه کردند درین ایه که او گفت روح نام فرشته ایست که او را هفتاد هزار روی است بر هر روی هفتاد هزار دهان در هر دهنی هفتاد هزار زبان بهر زبانی بهفتاد هزار زبان تسبیح میکند از هر تسبیح از تسبیحات او خدای تعالی فرشته می آفریند که با فرشتگان می پرد تا بروز قیامت عبد الله عباس گفت روح خلقی است از خلقان او تعالی خدای ایشان را بر صورت بنی آدم آفریده است دست و پای و سر دارند طعام و شراب نخورند فرشته نیستند سعید جبیر گفت خدای را هیچ خلق نیست عظیم تر از روح جز عرش و اگر خواهد تا هفت اسمان و هفت زمین فرو برد بیک لقمه تواند بیک روی بر صورت فرشتگان است و بیک روی بر صورت ادمیان روز قیامت بر راست عرش ایستد و فرشتگان دیگر بر دون او و او نزدیک ترو فرشته ایست به نزدیک خدای تعالی امروز جای او نزدیک حجاب هفتم است و روز قیامت هم مقرب تر فرشته باشد و او از جمله انان باشد که روز قیامت شفاعت کنند از برای اهل توحید اگر نه انستی که میان او و فرشتگان

كان عليك كبيرا قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا ولقد صرفنا للناس في هذا القرآن من كل مثل فأبى اكثر الناس الا كفورا وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجيرا او

حجابی هست از نور اهل آسمان از نور او سوخته شدندی بعضی دیگر گفتند این روح است که در آدمی مرکبست که قوام حیات
انست که آدمی باو زنده باشد و بفقد او زنده نماند و بعضی دیگر گفتند مراد بروح قرانست و قوله **من امر ربی** برای آن گفت
که ایشان گفتند خبر ده ما را از این قران که بر تو فرو می آید که قدیمست یا محدث او گفت من امر ربی از فرمان خداست یعنی محدث
نیست و از فرمان خدای صادرست بعضی دیگر گفتند مراد عیسی است که ایشان در وی شبهه افتاد تا چگونه بی پدر پدید آمد
و روح نامیست مشترک میان این چیزها **وما اوتیتم من العلم الا قلیلا** انگه باز نمود که شما که آدمیانید از علم نصیب ندارید الا اندک
قوله تعالی **ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک** انگه گفت اگر ما خواهیم این قران که بر تو وحی کرده ایم ببریم انگه تو بر ما بان
وکیلی نیابی که بازی مردی و وکیل وری کند ترا در این دو قول گفتند یکی انگه اگر خواهیم این شرع که بر تو فرستاده ایم ببریم از طریق
نسخ چنانکه با پیغمبران دیگر کردیم و قول دیگر انست که اگر ما خواهیم این قران از میان شما برداریم و از دلهای مردمان
چنانکه در خبر آمد از هشام بن عروه عن ابیه عن عبدالله بن عمرو که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیگه و بیرون آمد و سر او
بسته بود از رنجی که بود او را و بر منبر شد و خطبه کرد محمد و ثنای خدای تعالی کرد و صلوة داد بر محمد و آل محمد علیه و علیهم
الصلوة والسلام انگه گفت این کتابها چیست که شما می نویسید کتابی است جز کتاب خدای تعالی نزدیکست که خدای تعالی خشم گیرد
برای کتاب خود هیچ ورقی رها نکند و هیچ دلی که در وی قران باشد الا بر دارد از آن گفتند یا رسول الله احوال مؤمنان
چگونه بود آن روز گفت هر که خدای او خیر خواهد او را توفیق دهد بر ثبات بر کلمه توحید که لا اله الا الله است عبدالله
مسعود گفت اول چیزی که شما از دین خود بیابید امانت باشد و آخر چیزی که وا نیابید نماز باشد و قومی باشند
که نماز کنند و ایشان از دین نباشد و روزی باشد که شما در روز آیید و از قران در میان شما هیچ نباشد گفتند چگونه بود
یا عبدالرحمن و ما در دلها یاد داریم آنرا و پسران ما را با آموخته اند و ما فرزندان را می آموزیم و در مصحفها نوشته ایم
گفت از دلهای شما بردارند انگه این آیه برخواند ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک عبدالله عمر روایت کرده که او گفت
طواف خانه بسیار کنید پیش از آنکه این خانه از میان شما بردارند و مردم جای او فراموش کنند و قران بسیار خوانند
پیش از آنکه از میان شما بر دارند گفتند عجب که این مصاحف بر دارند از دلهای مردمان چگونه بردارند گفت در روز آیند
و فراموش کرده باشند و نیز قول لا اله الا الله بر قول اهل جاهلیت حاصل آیند و بر شعار ایشان و این انگه بود که عذاب
بر ایشان واجب شود عبدالله عمر گفت قیامت برنخیزد تا قران با انجا نشود که از او فرود آمد و از او دوی باشد چون دوی
سح (?) نکیین حق تعالی گوید ترا چه بوده است گوید بار خدایا از تو آمدم و با تو آمدم مرا میخوانند و بر من کار نمی کنند و انگه این
باشد که خدای تعالی تکلیف بردارد و وقت قیامت باشد و الا تا تکلیف بر جای بود باید تا دلیل شرع بر جای باشد انگه
گفت **الا رحمة من ربك** ترا هیچ وکیلی نباشد که این حمایت کند الا رحمت خدای که فضل و رحمت او بر تو همیشه بزرگ بوده است
قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون انگه باز نمود که اگر جن و انس مجتمع شوند برای انکه تا
قران مانند این بیارند نیارند و نتوانند آوردن اما از جهت فقد علم بنظم و ترتیب ان بر قول انانکه وجه اعجاز از فرط فصاحت
گویند و اما از انجا که ما رها نکنیم و علم بان او هم ایشان از آن بر بندیم انانکه صرف گویند **ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا** و اگر یک دیگر
یار یاری باشند و اگر متظاهر و متعاون باشند گفتند این آیه انگه آمد که کفار گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا و این آیه جواب
انکارست که ما را گوید چه ایجاز انکه در اقصای بلاد معارضه قران آورده باشند ولکن بما نرسیده باشد یا انکه انبیا
نیاوردند چرا انشا یه تا بنیان آورده باشند جواب داده گوییم اما اگر در بعضی بلاد آورده بودندی ممکن نبودی که

بما نرسیده بودی از تو فرد و اعی نخستین و اذاعت ان چنانکه این محالات و خرافات که گفته اند چون فصول و غایات و مانند
آن و اما حدیث جنیان با وجود ایشان بسمع ایشان هم ان سمع آمد و ما را الزام کرد باین آیه از انکه ایشان این قران از اعجاز
آورده باشند بقوله قل لئن اجتمعت الانس والجن الایه **ولقد صرفنا للناس في هذا القرآن** و ما بگردانیدیم این بر مردمان در این قران
از هر گونه مثلها در رود و قول گفتند یکی انکه هر نوع مثلی زدیم تا مکلفان معتبر و متعظ شوند و قول دیگر انست که ما این
قرانرا بانواع فرستادیم از حکم و امثال و مواعظ و قصص و اخبار و اوامر و نواهی تا فایده اعم بود جز انست که چنین
مردمان ابا کردند و سر باز زدند الا از انکه کافر باشند و جحود کنند **وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا**
عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که گفت عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابو سفیان بن حرب و نضر بن الحارث و ابو البختری
بن هشام و اسود بن المطلب و زمعة بن الاسود و الولید بن المغیرة و ابو جهل بن هشام و عبدالله بن ابی امیه بن خلف و العاص بن
وائل و نبیه و منبه پسران حجاج مجتمع شدند در پس خانه کعبه پس از انکه آفتاب فرو شد گفتند کسی فرستید تا محمد
حاضر آید تا با او گفتگو کنیم و او را عذر بدانیم کس فرستادند که اشراف قوم تو مجتمع شده اند و میخواهند تا با تو سخن گویند رسول
خدای صلی الله علیه و آله با ایشان نزدیک برد و گفت به ظن ایشان از دل نرم شده است بعضی نرم شدن بر خواست و او بغایت
حریص بود بر ایمان و رشد ایشان و آمد و میان ایشان بنشست گفتند چه کار در انجا نیدیم که گفتند ای محمد ما ترا برای آن
خواندیم تا با تو عذر برانگیزیم و الله که در بین عرب هیچکس را ندانیم که بر قوم خود چنان آورد که پدران و سلف را دشنام میدهی
و دین ایشان را عیب میکنی و تسفیه احلام میکنی و خدایان را دشنام میدهی و تفریق الفت و جماعت میکنی هیچ کاری قبیح نماند
که تو با ما نکردی اگر این بطمع مال میکنی ما ترا اسپ دهیم و اگر برای ملک میکنی ما ترا ملک کردیم و اگر ترا از جنیان خیالی
باشد بگو تا طلب طبیب و دارو کنیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت از این معانی هیچ نیست مرا نه مال می باید و نه ملک
و نه ریاست و لیکن خدای تعالی مرا بشما فرستاده است و کتابی بر من داده و مرا فرموده است تا که شما را بشارت دهم و بیم کنم
من رسالت خدای بر سانیدم و نصیحت شما کردم اگر از من بشنوید و قبول کنید خیر دنیا و آخرت شما را و اگر رد کنید من
نیز صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکم کند گفتند یا محمد تو میدانی که این زمین ما تنگ ترین زمینهاست و کم آب ترا گر
تو پیغمبری از خدای تعالی در خواه تا این کوههای ما از ما براند و زمین بر ما فراخ کند و جویهای آب بیبارد روان چنانکه
در شام و عراق هست و این پیران ما را که رفته اند باز آرد و زنده کند از جمله ایشان قصی بن کلاب را خواهیم تا زنده کنی
که او پیری راستگوی بوده است تا احوال قوا رو بپرسیم تا این که میگویی حق است یا باطل اگر این کنی و این مردگان زنده
شوند ترا تصدیق کنند ما ترا براست داریم و بدانیم که از خدای تعالی ترا منزلتی هست و قوله رسول خدای رسول صلی الله علیه
و آله و سلم گفت مرا بدین فرستاده اند مرا برای ابلاغ فرستاده اند گفتم و بگذاردم اگر قبول کنید حظ دنیا و آخرت شما
و اگر قبول نکنید صبر کنم تا خدای میان من و شما حکم کند گفتند یا محمد اگر این نکنی از خدای تعالی در خواه تا فرشته بفرستد از
آسمان که ترا تصدیق کند و در خواه تا ترا بستانها دهد و ترا راه نماید بگنجهای زمین و ترا کوشکها بدهد از زر و سیم و ترا
مستغنی کند از انکه در بازار طلب معاش باید کردن چنانکه ما را یا آسمان را پاره پاره بر ما افکن رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت خدای مرا اگر خواهد این همه بکند چه قادرست بر این همه و بیشتر از این گفتند ما شنیدیم که این قران ترا مردی می آموزد
بیمامه که او را رحمن گویند و با رحمن نگرویم و عذر بر انگیختیم با تو و ما دست از تو نه بداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را
هلاک کنی یکی از جمله ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا را بما نیاری با جماعتی فرشتگان رسول صلی الله علیه و آله و سلم

أو تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا أو تأتي بالله والملائكة قبيلا أو يكون لك بيت من زخرف أو ترقى في السماء ولن نؤمن لرقيك حتى تنزل علينا كتابا
یا بیفکنی آسمان چنانکه گفتی بر ما پاره پاره یا بیاری خدا و فرشتگان گروه گروه یا باشد ترا خانه از زر یا برآیی بر آسمان و نگرویم هرگز بر آمدن تو تا فرود آوری بر ما کتابی

از میان ایشان برخاست دلتنگ و بیرون امد و عبد الله بن امیه بن عمرو بن مخزوم با او برخاست و او پسر عمهٔ رسول
صلی الله علیه و آله و سلم عاتکه بنت عبد المطلب گفت یا محمد قوم بر تو عرضه کردند انچه شنیدی قبول نکردی از ایشان
وا از تو کارها درخواستند که بدان منزلت تو بدانند اگر تو پیغمبری بکردی انکه از تو ملک و تعجیلان خواستند نکردی
بخدای که من بتو ایمان نیارم هرگز الا ان سازی خود را باسمان و بر اسمان شوی بان و از اسمان نامه اوری و بیاری
جماعت فرشتگان را که بران گواهی دهند برای تو و انکه اینهمه کرده باشی کمان چنانست که هم ترا باور نداریم رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از انجا برفت ابو جهل گفت ای جماعت شنیدید انچه ما بر محمد عرضه کردیم و هیچ قبول نکرد و او بهیچ
از دشنام ما و دشنام خدایان ما و تسفیه احلام و تضعیف ارای ما باز نمی ایستد من هیچ چاره نمیدانم با او الا انکه چون فردا
بیاید و روی بکعبه کند در نماز چون بسجده شود سنگی بر دارم بان مقدار که بر توانم گرفت و بر سر او زنم و او را بکشم
و از جور او باز رهیم ما و همه جهان رسول صلی الله علیه و آله و سلم از انجا دلتنگ باز گشت و خدای تعالی این ایه فرستاد بر تسلیه
رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقالوا گفتند این کافران که ما ذکر ایشان کردیم لن نؤمن لك ما ترا باور نداریم و بتو نگرویم حتی
تفجر لنا تا بگشائی برای ما از زمین چشمهٔ اب چنان که بر روی زمین روان گردد کوفیان گفتند حتی تفجر لنا بفتح تا و ضم
جیم مخفف من فعل یفعل از ثلاثی مجرد و حجت ایشان انست که ینبوع واحدست و باقی قرا بتشدید جیم خواندند از باب
تفعیل اما دوم اعنی قوله فتفجر الانهار مقریان خلاف نکردند در تشدید ان برای انکه انهار جمع است و جمع دلیل تکثیر کند
نحو قوله وغلقت الابواب و ینبوع یفعول باشد من نبع الماء اذا خرج من الارض نبوعا و این بنا برای مبالغه گویند چون
یعقوب و یعفور و جمعه ینابیع و الفجر الشق و التفجیر تکثیره و منه الفجر للصبح لانه ینفلق و منه الفجور لانه خروج الی الاثم
بنوع عمود الحق او تکون لك جنة من نخیل و عنب یا ترا بستانی باشد بسیار درخت که درختان او زمین را بپوشد از اشجار
از درختان خرما و انگور و انکه تو جویها در رود وان کنی در میان ان درختان و نصب خلالها بر ظرفست و نصب تفجیرا
بر مفعول له است و نصب تفجیر بر مصدر و بیان کردیم که از بی فعل مصدر چرا ارند اما للتاکید و تخفیف الفعل او لبیان
کیفیة الفعل او لبیان العدد او تسقط السماء کما زعمت یا اسمان فرود افکنی بر ما چنانکه دعوی کردی پاره پاره و اهل
مدینه و ابن عامر و عاصم خواندند کسفا بفتح سین جمع کسفه کقطعه و قطع و خرقه و خرق و باقی قرا بسکون سین و قال
ابو زید کسفت الثوب اکسفه کسفا اذا قطعته و انکس کما او بسکین خواند جعله کسدره و سدر من باب ترم و تمر و الکسفة
القطعة من الثوب و کسوف افتاب از ینجاست لانقطاع نورها و شاید که اشتقاق او من کسفة التی اذا غطیته باشد
و منه قولهم فلان کاسف البال اذا کان مغتما کان الغم اکسف باله ای ستره بر ین وجه معنی ان بود که تسقط السماء علینا
طبقا او تاتی بالله والملائکة قبیلا یا خدای را بیاری یا فرشتگان قبیلا فراء گفت کفیلا بدانکه ضمینا یعنی پایندان و قباله
بدان ای کفلت به و منه القبالة لانها الکفالة بالمال و بعضی ذکر گفتند قبیلا ای مقابلة یعنی برابر قتاده و ابن جریج
گفتند معنی انست که تعاینهم معاینة کما ایشان را بینیم معاینة و القبیل المقابلة فکانها اضافه بالولد قال الشاعر
نصالحکم حتی تبوءوا بمثلها ◦ کصرخة حبلی یسرتها قبیلها ای قابلتها و بعضی ذکر گفتند قبیلا ای جماعات جمع قبیلة و نصب
او بر حالست و این دلیلست بر انکه ایشان بالکل مشبهی بودند چه این معنی روا نباشد الا انکه خدا را جسم گوید تعالی
علوا کبیرا و قوله او یکون لك بیت من زخرف یا ترا خانه باشد از زر فی قول ابن عباس و مجاهد و قتاده او ترقی فی السماء یا بر اسمان بر ای
فرا گفت برای ان فی السماء گفت و علی السماء نگفت که مراد ایشان ان بود که بنردبانی فرا روی و عرب گوید رقیت فی السلم

ارقی

نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا وما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى إلا أن قالوا أبعث الله بشرا رسولا قل لو كان في الأرض ملائكة
که بخوانیم بگو پاک است پروردگار من هستم مگر آدمی فرستاده و چه بازداشت مردمان را که ایمان آرند چون آمد بدیشان راه نمایی مگر آنکه گفتند فرستاد خدا آدمی فرستاده بگو اگر بودی در زمین فرشتگان

ارقی رقیا و لن نؤمن لرقیك ای لصعودك و رقی بر وزن فعولست و اصل او رقوی بود جز انکه برای مجاورت یا واو را
یا کردند و در یا ادغام کردند کما قالوا فی لوی لی و فی جمع دلو دلی و این همه برای انکه تو بر اسمان شوی بان نیاریم تا برای ما کتابی
یا نامه فرود اری که ما بخوانیم که در ان کتاب باشد که ما را واجبست متابعت تو کردن قل سبحان ربی بگو منزه است خدای
من مکیان و شامیان خواندند قال سبحان ربی بر خبر از ماضی و باقی قرا بر امر و این لفظ بر سبیل تعجب فرمود خدای تعالی
و گفتند لفظ تنزیه برای نفی تشبیه اورد از انچه ایشان گفتند او تاتی بالله و الملائکة قبیلا هل کنت الا بشرا رسولا من نیستم
الا آدمی فرستاده و اینکه شما گفتید در مقدور بشر نباشد و جز فعل قادر الذات نبود و ما منع الناس ان یؤمنوا انکه بر سبیل
تعجب گفت هیچ منع کرده است مردمان را از انکه ایمان آرند اذ جاءهم الهدی چون قران و بیان و ادله و معجزات بایشان آمد الا
انکه که میگویند خدای ادمی را پیغمبری فرستاده است ان اول بافعل در محل نصبست بوقوع الفعل علیه مفعول دوم
منع است و آن دوم اعنی قوله الا ان قالوا در محل رفعست باسناد المنع الیه و قوله اذ جاءهم الهدی محل او نصبست
بر ظرف قل بگو جواب را ای محمد که اگر در زمین فرشتگان بودندی ساکن یعنی اگر ساکنان زمین فرشتگان بودندی ما از
اسمان بر ایشان پیغمبر فرستادمانی فرشته تا از جنس ایشان بودی چه هر پیغمبری باید تا از جنس امت بود تا امت او با او الفت
باشد و با او استانس شوند و عند نزول الوحی ملجاء نشوند و قوله مطمئنین نصب او بر حالست حسن گفت معناه قاطنین
مقیمین جبای گفت مخلدین عاصین کما قال اخلد الی الارض و اتبع هواه برای انکه پیغمبر از انجا بشر باید که مردم و
اهل عصر روی بر میان نهاده باشند انکه گفت یا محمد چون طمع تو از ایمان و رشد و صلاح ایشان منقطع شد قل کفی
بالله شهیدا خدای بس گواه میان من و شما یا گناه از شماست یا تقصیر از منست که او بر بندگان خود دانا و بیناست
و هر کرا که خدای هدایت دهد و الطاف با او بیاری دارد و کتاب فرستد با او و پیغمبر فرستد با او و مهتدی باشد ره
یافته و هر کرا او اضلال کند یعنی خذلان کند او را و این را با لطف باید تفسیر دادن یا بحکم و تسمیه یا بره بهشت و
اضلال از ثواب شرح باید دادن گفت هر کرا خدا تعالی هدایت دهد بان تفسیر که گفته شد او مهتدی باشد یعنی
ملطوف یا محکوم بهداه یا واصل بثواب و هر کرا اضلال کند بر ان انواع که گفتیم فلن تجد لهم اولیاء من دونه نیابی ایشان را
دوستانی بجز من ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم و روز قیامت حشر ایشان بر رویهای ایشان کنیم قتاده گفت از انس مالک
که او گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم که خدای تعالی کافران را چگونه حشر کند بر روی گفت ان خدای که قادرست
که ایشان را بر پایها برواند ایشان را بر رویها برواند و اوس بن خالد روایت کرد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت در قیامت خلقان را حشر کنند بر سه صنف صنفی از ایشان پیاده باشند و صنفی سوار و صنفی را بر روی حشر کنند
گفتند یا رسول الله بر روی چگونه روند گفت ان خدای که ایشان را بر پایها روان کرد ایشان را بر روی براند قوله
عمیا و بکما و صما کوران و گنگان و کران و نصب او بر حالست و از مقاتل گویند چنین گفت که ایشان کور و گنگ
و کر باشند و خدای تعالی میگوید و رای المجرمون النار و میگوید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و میگوید دعوا هنالك ثبورا
و این ایات مناقض این ایت است جواب گوییم عبد الله عباس گفت معنی انست که ایشان کور باشند از انکه چیزی نبینند که ایشان
را باید و کر باشند چیزی نشنوند که ایشان را خوش و کند باشند از حجت سخنی نگویند که ایشان را در ان خیری باشد چنانکه
مسکین الدارمی گوید ◦ اعمی اذا ما جارتی خرجت ◦ حتی یواری جارتی الخدر ◦ و یصم عما کان بینهما ◦ سمعی و ما بی غیره وقر ◦ و
قال اخر ◦ اصم عما ساءه سمیع ◦ حسن بصری گفت این ان وقت باشد که فرشتگان جان ایشان بر دارند و انگاه که ایشان را بتوقف

يمشون مطمئنين لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم انه كان بعباده خبيرا بصيرا ومن يهد الله فهو المهتد

مانند دیوهای سیاه و چشمها کور و بهری را چشمها ازرق مقاتل کوید این انکه باشند که ایشان را کویند در دوزخ اخسؤا
فیها ولا تکلمون پس از آن نه چیزی بینند و نه چیزی کویند و نه چیزی شنوند و کفته اند در بعضی مواقف چنین باشند
و در بعضی مواقف چنان باشند **مأویهم جهنم** جای ایشان دوزخ باشد **کلما خبت زدناهم سعیرا** هرکه که فرو میرود ما
انرا در فش و لهب و تیجه بیفزاییم **ذلک جزاؤهم** این جزا و پاداشت ایشانست **بانهم کفروا بایاتنا** با مجازات و بدلالات
وان مع اسمها و خبرها در جای مصدر است یعنی بکفرهم بایاتنا با انکه کافر شدند بایات ما **وقالوا ائذا کنا عظاما ورفاتا** کفتند
چون ما استخوانها شویم و پوسیده و ریزه باشیم باز دیگر باره خلق نو خواهیم شد و ما را باز خواهند افریدن این چه تعجب است و استعظام
نمی بینند **اولم یروا** که خدای تعالی اسمانها و زمینها بیافرید با عظم و رفعت و سعت و بان فرو نماند بخلق شما با ضعفتان
و صغر و حقارتتان هم فرو نماند و مثله قوله لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس و قوله ءانتم اشد خلقا ام السماء
بناها **وجعل لهم اجلا لا ریب فیه** و ایشانرا یعنی کافرانرا اجلی کرد و وقت هلاک و عذابی که در ان هیچ شکی نیست **فابی
الظالمون الا کفورا** ظالمان سر باز زدند یعنی کافران جز کفران نعمت و جحود ایات و بینات چیزی نکردند **قل لو انتم تملکون
خزاین رحمة ربی** انکه کفت بکو یا محمد اکر شما مالک شوید بر خزاین و ملک زمین و مراد برحمت روزیست **اذا
لامسکتم** پس هم همان بازگیرید و بخل کنید **خشیة الانفاق** ترس درویشی را و نصب او بر مفعول له است کقولک فعلت
ذلک مخافة الشر و مراد بانفاق ... الانفاق و هو الاملاق چه انفاق درویشی بود با املاق و درویشی **و کان
الانسان قتورا** و ادمی همیشه بخیل و ممسک بوده است چه این معنی در جبلت ادمی مرکوز است **ولقد اتینا موسی تسع ایات
بینات** ما بدادیم موسی را نه ایه روشن در و خلاف کردند عبد الله بن عباس و ضحاک کفتند مراد عصاست و دست بیضا
و ان عقده که بر زبانش بود که خدای تعالی برکشاد فی قوله واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و فلق دریا و طوفان
و ملخ و کراهة و بزغ و خون عکرمه کفت و قتاده و مجاهد و شعبی و عطا و مطر الوراق طوفان بود و ملخ و کراهت
و بزغ و خون و عصا و ید بیضا و قحط و نقصان میوها محمد بن کعب القرظی کفت عمر عبد العزیز از من پرسید که ان نه ایات
کدام بود که ایات موسی بود علیه صلوات الله و سلامه من کفتم طوفان بود و ملخ و کراهة و بزغ و خون ایات مفصلات
و عصا و ید بیضا و طمس و فلق دریا عمر کفت مرد انستم که طمس از جمله ایات نه کانه است محمد بن کعب کفت مرد بار نخسته (?)
بود خدای تعالی هر دو را با سنک کرد عمر کفت فقه چنین باشد انکه کس فرستاد و کیسه ای خواست در و چیزها بود از
عبد العزیز مروان که در مصر یافته بود از بقایاهای ال فرعون در ان خاکینه مرغ بود از سنک و جوز بود از سنک و انواع
میوها بود از سنک و عدس بود و سیم بود سنک کشته برین اقوال ایات یعنی معجزات و دلالات باشد و بعضی دیکر
مفسران کفتند مراد ایات کتابست عبد الله بن سلمه کفت از صفوان بن عسال المرادی که جهودی کفت مر جهودی دیکر
را بیا تا ازین پیغمبر چیزی پرسیم برفتند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ازین ایات بپرسیدند کفت این نه ایه
ان بود که خدای تعالی کفت در تورية که شرک میارید بخدای و دزدی مکنید و زنا مکنید و ربا مخورید و جادوی
مکنید و سعایت مکنید کس را بسلطان و اسراف مکنید و قذف محصنات مکنید و از زحف مکریزید و خاصه بر شما که
جهودانید تعرض ... کرفتن مکنید بوسه بر دست او دادند و کفتند کواهی دهیم که تو پیغمبری رسول صلی الله علیه و آله و سلم
کفت چرا ایمان نیاورید کفتند بدانکه ما را کفته اند که داود از خدای جل جلاله دعا کرد تا فرزندان او را از پیغمبری خالی ندارد
و ما ترسیم اکر بتو ایمان اریم جهودان ما را بکشند **فسأل بنی اسرائیل اذ جاءهم** بپرس ای محمد از بنی اسرائیل چون

بایشان

ومن يضلل فلن تجد لهم اولياء من دونه ونحشرهم يوم القيامة على وجوههم عميا وبكما وصما مأواهم جهنم كلما خبت زدناهم سعيرا ذلك جزاؤهم بانهم

بایشان آمد فرعون او را کفت من کمان می برم ای موسی که تو مردی مسحوری یعنی با تو جادوی کرده اند این قول کلبی است عبد الله
عباس کفت مخدوعا و فریفته محمد بن جریر کفت معنی علم السحر علم سحر داده اند ترا تا این چیزها که میکنی بسحر و جادوی میکنی و ابو عبیده
کفت مسحورا ای ساحرا مفعول در جای فاعل نهاده کما یقال انک مشؤوم و میمون ای شائم و یامن و بعضی دیکر کفتند مراد انست که
انی لاظنک یا موسی بشرا ذا سحر ای ذا رئة تو ادمی همچون ما سحر داری یعنی شش ترا بر ما ترجیح نیست و برین قول ظن بمعنی علم
باشد **قال لقد علمت** موسی علیه الصلوة و السلام کفت جواب فرعون تو میدانی بحقیقة که این ایات کس نفرستاد مکر خدای تعالی
چه تو و امثال تو دانید که این نتوانند کردن **هؤلاء** کنایتست و اشارت بایات **بصائر** جمع بصیرة باشند و نصب او بر حال است
از مفعول جمله قرا خواندند همه لقد علمت بتاء مفتوح بر خطاب مکر کسائی که او خواند علمت بضم تا علی الخبر عن نفس موسی کفت من
دانسته بودم و این قرائت روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلم **وانی لاظنک یا فرعون مثبورا** و من کمان می برم ترا ای
فرعون که مثبوری عبد الله عباس کفت مثبور ملعون باشد مجاهد کفت هالک قتاده کفت مهلک ابن زید کفت مخبول لا
عقل له مقاتل کفت ممنوع ... ابن کیسان کفت بعید از خیرات سعید جبیر کفت ملاحا فی القطیعة مجاهد کفت
موسی در نزدیک فرعون شد در روز زمستان او خفته بود کلیمی بر خود کرفته موسی عصا بیفکند اژدها شد و دهن بر
او نهاد تا او را فرو برد فرعون در جامه حدث کرد موسی علیه الصلوة و السلام کفت انی لاظنک یا فرعون مثبورا او را بدان
سرزنش کرد و در روایتی دیکر از عبد الله عباس انست که ناقص العقل فرا کفت مصروفا عن الخیر تقول العرب ما ثبرک عن
هذا الامر ای ما منعک و صرفک عنه و ثبره الله تثبیرا و ثبر تثبیر لغتان و قال ابن الزبعری اذا جاری الشیطان فی سنن
الغی و من مال میله مثبورا قوله تعالی **فاراد ان یستفزهم من الارض** خواست فرعون تا موسی و بنی اسرائیل را از زمین مصر
برانکیزد ... بر موسی علیه الصلوة و السلام انداخت بر خویشتن ببید **فاغرقناه ومن معه** فرعون را و انکه با او بودند در
دریا غرق کردیم **جمیعا** جمله و نصب او بر حال است از مفعول ای مجتمعین چه ایشان در ان حال در یک جای بودند و کس از
ایشان باز نماند **وقلنا من بعده** و کفتیم بنی اسرائیل را که از پس فرعون یعنی از پس هلاک فرعون در زمین مصر نشینید **فاذا جاء وعد
الاخرة** چون وعده قیامت اید همه را بیاوریم یک جای بهم امیخته تا با هم مخاصمه کنند ای ملففین مختلطین و نصب او بر حال
است از مفعول یقال لففت الشیء بالشیء اذا خلطته قال الشاعر لففنا بیوتا بالبیوت فاصبحت بنی عمنا من یرمهم یرمنا
مجاهد و ضحاک کفتند لفیفا ای جمیعا کلبی کفت اذا جاء وعد الاخرة مراد نزول عیسی است از اسمان و این قول دلیلی حجت
رجعت کند که اصحاب ما کفتند حق تعالی این قصه برای تسلیه رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و کفت اکر کفار قریش ترا از مکه
برانکیزند چنانکه از تو فرعون خواست تا موسی را از مصر برانکیزد و من او را و قوم او را هلاک کردم و موسی و قومش را برهانیدم
همچنین ترا ظفر دهم بر دشمنان و ایشانرا هلاک کنم بر دست تو و نصرت خود بر تو و اتباع تو تمام کنم و لو کره الکافرون
وبالحق انزلناه وبالحق نزل انکه کفت ما این قرانرا بحق فرستادیم و این قران بحق فرود امد و ما ترا نفرستادیم الا مبشرا
دهنده و ترساننده و نصب هر دو بر حال است از مفعول **وقرانا فرقناه لتقراه** و قرانی که ما انرا فرق و نجم کردیم نجم نجم و ایه ایه
و سوره سوره فرستادیم بحسب مصلحت و احتیاج و نصب او بر فعلی مقدرست مضمر که این فعل بر وجه دلیل میکند و فرقناه بر انست
و فرقناه قرا خواندند انکه کفت ... والقرآن قدرناه ما نازل عبد الله عباس مشدد خواند کفت فصلناه و بعضی دیکر کفتند بیناه حسن کفت
فرق الله به بین الحق و الباطل **لتقراه علی الناس علی مکث** تا بر مردمان بخوانی بتانی و ... که در بیست و سه سال است **ونزلناه
تنزیلا** و فرو فرستادیم انرا فرو فرستادنی **قل امنوا به او لا تؤمنوا** انکه کفت بکو ای محمد ایشانرا که کافرانند اکر شما ایمان ارید باین قران یا

بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ
[illegible]
وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا وَلَقَدْ آتَيْنَا
[illegible]
مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ
[illegible]

يا ربنا ان الذين اوتوا العلم من قبله آنان كه علم داده‌اند ايشان را پيش از نزول قرآن و آن مومنان اهل كتاب اند يعني
عبد الله سلام و اصحابش اذا يتلى عليهم چون اين قرآن بر ايشان خوانند بروي در آيند يعني بر سبيل تواضع و تذلل
عبد الله عباس گفت مراد باذقان وجوه است يعني رويها و بعضي ديگر گفتند تخصيص اذقان براي آن كرد كه آن جاي محاسن بود
و عزت مردان در وي بود و آنرا كه در غايت تواضع كنند او را گويند محاسن پيش او در خاك مي مالد ويقولون و ميگويند سبحان
ربنا منزه است خداي ما از خلف ان كان وعد ربنا لمفعولا و معنا ضمير شان و كار باشد يعني وعدهاي خداي تمام كرد و نخواهد
شد بر مي ويخرون للاذقان يبكون و بروي در آيند و سجده كنند گريان و محل يبكون نصب است بر حال ويزيدهم خشوعا و بيفزايد
ايشان را نزول قرآن خضوع و خشوع يكي از جمله بزرگان گفت هر كس كه او را علمي باشد كه آن علم او را بگريه نيارد علم او نافع
نباشد او را و اين آيه بر معني اند نظير اين آيه قوله تعالى اذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجدا و بكيا و نصب خشوعا بر تمييز است بعد
تمام الكلام قل ادعوا الله او ادعوا عبد الله عباس گفت رسول صلى الله عليه و آله و سلم شبي از شبها نماز ميكرد و در نماز ميگفت
يا رحمن يا رحيم مشركان گفتند محمد صلى الله عليه و آله و سلم ما را يك خداي ميخواند خود دو خداي ميخواند الله را
و رحمن را اما رحمن نشناسيم الا رحمن يمامه او مسيلمه كذاب را خواستند خداي تعالى اين آيه فرستاد و گفت اي محمد كه ايشان را گوي
بانك من خداي را بنام رحمن [illegible] خواهيد بنام الله بخوانيد خواهيد بنام رحمن بخوانيد ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى
هر نامي كه خواهيد بخوانيد كه او را نامهاي نيكوست اين قولي كه مشركان گفتند از ايشان دليل آن ميكند كه اعتقاد داشتند
كه اسم و مسمى يكي باشد [illegible] باختلاف [illegible] ولا تجهر بصلاتك ميمون بن مهران گفت رسول
صلى الله عليه و آله و سلم در اول شرع فرمودي نوشتن باسمك اللهم بر عادت عرب در جاهليت چون بسم الله الرحمن الرحيم فرود
آمد فرمود بنوشتن بسم الله الرحمن الرحيم مشركان گفتند رحيم شناسيم رحمن را نمي شناسيم خداي تعالى اين آيه فرستاد [illegible] گفت
سبب آن بود كه جماعتي كه ايمان آورده بودند گفتند يا رسول الله ما در قرآن ذكر رحمن كمتر مي يابيم و در تورية بسيار است خداي
تعالى اين آيه فرستاد و قوله ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى ما زايدست چنانكه [illegible] و محل او جزم است
باياو [illegible] جزم سقوط نون [illegible] خطاب با جماعتست و از براي الف نوشتن تا فرق بود ميان واو جمع
و ميان [illegible] واو لام الفعل باشد و نصب ايا بر مفعول تدعوا است و فا براي جزاي شرط آمده في قوله فله الاسماء
الحسنى ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها عبد الله عباس گفت سبب نزول آيه آن بود كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم چون نماز كردي
بقراءة آواز برداشتي مشركان بر قرآن طعن زدندي و دشنام دادندي رسول را صلى الله عليه و آله و سلم و منزل قرآن را كه در آن
ميانه صفير زدندي و دست بر دست زدندي و شعر خواندندي تا رسول صلى الله عليه و آله [illegible] غلط افكندندي رسول
صلى الله عليه و آله و سلم آواز نرم كرد چنانكه [illegible] خداي تعالى اين آيه فرستاد و گفت ولا تجهر بصلاتك بنماز جهر مكن
و آواز بر مدار [illegible] كه مشركان بشنوند و طعن زنند و اخفات مكن [illegible] كه ياران تو نشنوند ميان ايشان و ان طريق [illegible]
سعيد جبير گفت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم در مسجد الحرام نماز كردي و آواز برداشتي بقرآن مشركان گفتند بقراءة آواز بر مدار
كه خدايان ما را [illegible] مقاتل گفت رسول صلى الله عليه و آله و سلم [illegible] ابو سفيان
بن حرب نماز ميكرد [illegible] صفا و او بقراءت برداشته بود ابو جهل بگذشت گفت دروغ مگوي بر خداي رسول صلى الله
و آله و سلم [illegible] مشركان را گفت من محمد را صلى الله عليه و آله و سلم از قراءة منع كردم خداي تعالى اين آيه فرستاد ابن
سيرين گفت [illegible] گفتي اناجي ربي من با خداي مناجات ميكنم [illegible]

برفع

وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا
[illegible]
وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا
[illegible]
الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا قُلِ ادْعُوا اللَّهَ
[illegible]
أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي
[illegible]

برفع صوت و ديگري نماز كردي و در جهر اسراف كردي گفتي تا شيطان برمد و خفته بيدار شود اين آيه آمد رسول صلى الله عليه و آله
و سلم هر دو را گفت طلب وسط كنيد از ميان آن و اين عايشه گفت اين در [illegible] آمد كه در تشهد جهر [illegible]
ميكرد حسن گفت معني آنست كه ريا مي كذارت در علانيه و نيز پوشيده مدار چنانكه كس نداند عبد الله عباس گفت نماز ريائي مكن
و براي ترس مردمان رها مكن ابن زيد گفت اهل كتاب را عادت آن بود كه در نماز اخفات كنند در ميانه بحرفي آواز برداشتندي
هر كس كه بشنيدي آن حرف آواز برداشتي خداي تعالى نهي كرد رسول صلى الله عليه و آله و سلم از آنكه چنان بكند كه ايشان نخعي
و مجاهد و مكحول گفتند اين در دعا بود و مراد بصلوة دعاست محمد بن جرير گفت محتملست كه نهي از جهر در نماز روز است
و از اخفات در نماز شب يعني بروز اخفات كن و بشب جهر و اين آنست كه عمل طوايف بر اوست و اصحاب ما حد جهر بر آن نهادند كه
ديگران بشنوند و حد اخفات آنكه او بشنود بعضي ديگر گفتند اين در مخافتت استغفارست كه اعراب بامداد بزدي و آواز
بلند كنندي اللهم اغفر لي الذنب الفلاني و ذنب كذا و كذا و تضرع و جهر ميكردند بگناهاني كه كرده بود نهي خداي تعالى
نهي كرد ايشان را از آن وقل الحمد لله الحكم فرمود رسول را صلى الله عليه و آله و سلم تا بگويد سپاس آن خداي را كه او فرزند نگرفت چه
اين از صفات اجسامست اگر بر ولادت حمل كنند و اگر بر طريق تبني گويند هم از سر شهوت يا احتياج باشد ولم يكن له شريك
في الملك و او را در ملك انبازي نيست چه اين همه از علامات ضعف و احتياج باشد ولم يكن له ولي من الذل و او را دوستي و ياري
و همكاري و خليفتي نيست تا او [illegible] شود از مذلة الحكم گفت تعظيم كن خداي را غايت تعظيم چه او مستحق غايت تعظيم است محمد
كعب القرظي گفت اين رد است بر جهودان و ترسايان و ثنويان و مشركان عرب و هر كس كه با خداي شريك گفت و بر صابيان
كه گفتند لولا اولياء الله لذل الله اگر خدا را اولياء نبودي ذليل بودي خداي تعالى رد كرد باين آيه بر همه و در خبر است كه
رسول صلى الله عليه و آله و سلم اين آيه اهل خود و اهل بيت خود را بياموخت و باين وصيت كرد ايشان را در خبر صحيح است كه
[illegible] اكبر ثواب او بيشتر بود از دنيا و هر چه در دنياست معاذ جبل گفت كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت
عليكم بآية العز [illegible] شما باد كه اين عز بسيار بخوانيد گفتند يا رسول الله و ما آية العز اين عز كدام است گفت قوله الحمد لله
الذي لم يتخذ ولدا الآية عمرو بن شعيب روايت كرد عن ابيه عن جده كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم چون كودكي از فرزندان
عبد المطلب چنان شدي كه سخن تواند گفتن اين آيه بياموختي عبد الحميد بن واصل گفت هر كه او آخر بني اسرائيل بخواند
[illegible] او را از ثواب چندان بنويسد كه آسمان و زمين و كوهها پر شود بدان بر آنكه خداي تعالى گفت تكاد السموات يتفطرن
منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا چون از گفتن اين كلمه كه اتخاذ ولد است نزديك آن بود كه اين
جرمها از آسمانها و زمينها و كوهها شكافته گردد [illegible] بر جاي بماند [illegible] بمقدار آن بود كه
اگر گويند چرا خدا را حمد بايد كردن بر آنكه او فرزند نگرفت و او را شريك نباشد گوييم از اين دو جواب يكي بر قول آنانكه فرق
كردند ميان شكر و حمد اين لازم نيست براي آنكه ايشان گفتند عرب گويد حمدته على فصاحته و شجاعته و شكرته على نعمته
و تفسير حمد اين كرده‌اند كه الحمد رضا بفعل الغير [illegible] حمد بر خصال نكو باشد و شكر بر نعمت و جواب ديگر آنست كه حمد بر [illegible]
[illegible] صفت خداست كه او مستحق حمد و شكر است بنعمتها كه كرد چنانكه يكي از ما گويد حمدت فلانا الطويل الجميل فلان را
حمد كردم كه او طويل و جميل است شكر بر نعمتها باشد [illegible] جواب ديگر آنست كه اگر او فرزند داشتي خير و نعمت [illegible]
او خواستي دون ما و جواب اول بهترست والله اعلم و احكم براده سورة الكهف مجاهد و قتاده گفتند اين سوره مكي است و او
صد و ده آيتست در كوفي و يازده در بصري و [illegible] و هزار و پانصد و هفتاد و هفت كلمات است و شش هزار و [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا قيما لينذر بأسا شديدا من لدنه ويبشر المؤمنين الذين يعملون

الصالحات ان لهم اجرا حسنا ماكثين فيه ابدا وينذر الذين قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم به من علم ولا لآبائهم كبرت كلمة تخرج من افواههم

صد و شصت حرف و روایتست از سمرة بن جندب از پیغمبر که او گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که هر که او ده آیه
از سورة الکهف از بر خواند فتنه دجال او را زیان ندارد و هر که تمام سوره بخواند بهشت اسحق بن عبد الله بن ابی فروه روایت کرد
از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت شما را نمایم بر سورتی که چون فرود آمد هفتاد هزار فرشته به تشییع او از آسمان فرود آمدند و عظمة
او ما بین السماء والارض مملو کرد گفتند بلی یا رسول الله گفت سورة الکهف است هر که او روز آدینه بخواند هر گناه که از این
آدینه تا آن آدینه کرده باشد بیامرزند او را و سه روز دیگر برسری و چندانی نور دهند او را که با آسمان رسد و او را از فتنه
دجال نگاه دارند قوله تعالی الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب گفت سپاس خدای را که کتاب قرآن بر بنده اش محمد انزال کرد قیما
ای مستقیما در کلام تقدیم و تاخیری هست و تقدیر آنست که انزل على عبده الكتاب قيما ولم يجعل له عوجا و این کتاب را کژی کرد
و در معنی قیم دو قول گفتند یکی آنکه راستی است که در او کژی نیست و دیگر معنی آنکه قیم است بر دیگر کتابها که حکم میکند مقصد قرآن
و در بعضی قراءات آمده انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا ولكن جعله قيما و عوج گویند آنرا که نتوان دید کالدین والقیم
و عوج في العصا والحائط بفتح العين لينذر بأسا شديدا تا بترساند خلقان را از عذابی سخت از نزدیک او من لدنه ابو بکر از
شعبه از عاصم من لدنه باسکان دال با اشمام ضمه و کسر نون و هاء و یا و لفظ آن زیرها ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات
و بشارت دهد مومنان را که اعمال صالح و کار نیکو کنند ان لهم بآنکه ایشان را خواهد بود مزدی نیکو یعنی ثواب بهشت و محل ان مع
اسمها و خبرها نصبست بوقوع البشارة علیه چرا و متعدی بود بدو مفعول یقال بشرته کذا و بکذا ماكثين فيه ابدا و ایشان
مقیم باشند حیث که از آن و آن بود از ایشان و ایشان از او جدا نبود از آن و نصب ماکثین ای مقیمین بر حال است از فعلی مقدر
در لهم ای تحصل لهم و ثبت و شاید که عامل در او اجرا حسنا باشد والتقدير يوجرون اجرا حسنا ماكثين فيه ابدا وينذر الذين
قالوا اتخذ الله ولدا و بترساند آنان را که گفتند که فرا گرفت خدا فرزندی که ایشان را بآنکه میگویند علمی نیست بل از سر جهل و اعتقاد
باطل میگویند و تقلید پدران شان را با آن علمی نیست كبرت كلمة بزرگ سخنیست آنکه از زبان ایشان بیرون می آید و نصب کلمة
شاید که بر تمیز بود و شاید که بر حال بود ای کبرت الكلمة كلمة آنکه اول مضمر کند و گفتند نعم رجلا زید ای نعم الرجل رجلا و این تمیز
بود بعد تمام الکلام و روایت کردند از بعضی مکیان که خواند کبرت کلمة بگفتم کبر شان آنکه بزرگ است تخرج من افواههم در جای
صفت کلمتست ان يقولون الا كذبا ای ما یقولون ان بمعنی ما نفی است نمیگویند در این گفتار الا دروغ و این آیه بر سبیل
گفت بر ایشان و رد قول شان آنکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم را تسلیه داد و دل خوشی فلعلك باخع نفسك همانا که تو خود
را هلاک خواهی کرد در برابر ایشان یعنی این کافران که گفتند لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا یقال بخع نفسه
بخعها بخعا قال ذو الرمة الا ايها الباخع الوجد نفسه بشيء نحته عن يديه المقادر اراد نحته فخفف ان لم يؤمنوا اگر ایمان نیارند
ایشان بدین قرآن و باتفاق مراد بحدیث قرآنست و بحدیث خدای تعالی قرآن را حدیث خواند آنجا در کتاب الله احسن الحدیث خلاف
بر خدای باشد اسفا ای غضبا و حسنا حزنا مجاهد گفت جزعا و نصب او بر تمیز است انا جعلنا ما على الارض زينة لها آنکه گفت ما کردیم
هر چه بر زمین است زینت زمین خاک گفت یعنی مردان را خاصه بر زینت زمین کردیم و حمل او بر عموم اولیتر باشد و ذکر آنکه ما لا
یعقل باشد و من لا یعقل گفت ما هر چه بر پشت زمین است از انواع مخلوقات حیوان و جماد و نبات و آنچه جز آنست زینتها
زمین را بر آن بیاراستیم و آن را زینت زمین کردیم لنبلوهم تا بیازماییم ایشان را تا کدام نیکو عمل تر است و نصب عملا بر تمیز است
و مراد از ابتلا تکلیف است چه تکلیف صورت امتحان دارد وانا لجاعلون ما عليها صعيدا جرزا صعید زمین راست باشد
و جرز زمینی که بر او باران نیاید و بر او نبات نروید یعنی ما این آنکه آراسته باشیم و آبادان کرده باشیم ویران کنیم و زمین را ساده

کنیم

ان يقولون الا كذبا فلعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا انا جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم ايهم احسن عملا وانا لجاعلون

ما عليها صعيدا جرزا ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا اذ اوى الفتية الى الكهف فقالوا ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا

کنیم و بنا ما از روی بر دارد مجاهد گفت جرزا ای بلقعا یابسا لا نبات علیها و شنیدم قوله صعیدا قاعا صفصفا لا ترى فيها
عوجا ولا امتا و عرب سال قحط را سنه جرز گویند و سنون اجراز قال الراجز قد جرفتهن السنون الاجراز وهذا الجرز القوم
اذا صار قد ارضهم جرزا و جرزوا ارضهم اذا اکلوا نباتها قوله ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم گفت ای محمد تو پنداری که قصه
اصحاب الکهف و اصحاب الرقیم از آیات و عجایب ما عجبست یعنی در جنب عجایبی که در آیات و دلالات ماست از کمال قادری
ما این عجب نیست چه اعجب من هذا از آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات در و عجایب بیشتر است
و کهف غار باشد در کوه و در رقیم خلاف کردند عبد الله عباس گفت وادیست میان غضبان و ایله بیشتر از فلسطین
و نام آن وادیست که اصحاب الکهف در او بودند کعب الاحبار گفت نام دیه ایشانست و بر قول عبد الله عباس نیز رقیم الوادی
باشد و آنجا باشد که آب روان باشد عرب گویند که کسی را که امری کنند که در میان کاری شود گویند علیک بالرقم ودع
الصفة در میان رود و کناره رها کن یعنی اصل کار بجوی و حواشی رها کن و ضعتا الوادی جانباه سعید جبیر گفت رقیم
لوحی بود از ارزیز نام ایشان و تاریخ غیبت ایشان بر آنجا نقش کرده بر در غار بنهادند تا مردم بر حسن شدند و از آن معتبر
شوند و بر این تاویل رقیم فعیل باشد بمعنی مفعول من الرقم و هو الکتابة و قول دیگر آنست که نافع روایت کرد از عبد الله عمر و
وهب روایت کرد از نعمان بشیر از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت اصحاب الرقیم سه مرد بودند که از شهر بیرون آمدند
بعضی حوائج خود باران بگرفت ایشان را کوهی بود در او غاری گفتند در این غار شویم تا باران کم شود چون در آن غار شدند
سنگی عظیم در آن کوه در افتاد و در در آن غار افتاد و در غار بگرفت چنانکه هیچ شکاف نماند که روشنائی در روی
افتادی و ایشان فرو ماندند و گفتند یا قوم این کاری عظیم است و جز خدای تعالی کشف این بلا نتواند کرد بباید تا
هر یکی از ما عملی که در عمر خود کرده است خالص برای خدای آنرا شفیع سازیم باشد که خدای تعالی بر ما ببخشاید یکی از جمله
ایشان گفت من در عمر خود حسنتی بیاد می کرده ام و آن آن بود که مزدوری چند مزدور گرفتم تا برای من کاری کنند مزدوری
دیگر آمد نماز پیشین او را گفتم تو نیز کاری کن تا مزد دیگران بدهم ترا چون نماز شام بود و هر یکی را مزدی بیدادم بر تمام
یکی از جمله ایشان گفت مرا هم چندان میدهی که او را که از اول روز کار میکرد گفتم یا بنده الله ترا بر مال من چه سبیل است
که من با تو کم تو مزد تمام بستان ترا با کسی دیگر کار نیست از من خشنود و بخشم برفت و مزد رها کرد من آن مزد او نگاه می
داشتم تا روزی گاوی چند می فروختند من آن مزد او بآن دادم و در گله کردم بزرگ شد و آبستن شد و بزاد و از بچگان
او بسیار پیدا شدند تا گله گاو شد چون از مدتی دراز که سالها برین بر آمد پیر آمد مردی ضعیف که بیامد و گفت مرا بر تو دیگر
تو حقی هست گفتم چیست آن گفت من آن مردم که آن مزد را آن روز رها کردم و برفتم مزد در نگریستم او را بشناختم دست او
گرفتم و او را بصحرا بردم و گفتم این گاو و گله ترا است گفت یا هذا بر من استهزا مکن من گفتم والله که این حق تست و ترا است
و کس را در این نصیبی نیست او آن بگرفت و بسیار دعا کرد بار خدایا اگر دانی که آن برای تو کردم ما را خلاص ده در حال یک ثلث
خالی از آن سنگ بیامد و بترکید و ثلثی از او بیفتاد و روشنائی بدیشان آمد دیگری گفت من در عمر خود حسنتی کرده ام و آن آن
بود که سالی قحطی عظیم بود زنی با جمال بنزدیک من آمد و از من گندم خواست بها گفتم ممکن نیست الا که تمکین از نفس خود ابا کرد و
برفت بار دیگر باز آمد و طعام خواست گفتم ممکن نیست بدون نفس تو تا سه بار برفت و از روی ضرورت باز آمد و من او را طعام
بدادم بار چهارم گفت اکنون ترا تمکین کردم از این جهت چون با او خلوت خواستم تا دست بدو دراز کنم او بلرزید
گفتم ترا چه حالست گفتا از خدای میترسم گفتم یا سبحان الله زنی در حال غربت و سختی و ضرورت از خدای میترسد و من

من امرنا رشدا فضربنا على اذانهم في الكهف سنين عددا ثم بعثناهم لنعلم اي الحزبين احصى لما لبثوا امدا نحن نقص عليك نباهم بالحق انهم فتية
امنوا بربهم وزدناهم هدى وربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعوا من دونه الها لقد قلنا اذا شططا

درغنیمت و رخا از خدای تعالی ترسیم کفتیم بر خیز ای زن کیر تا سلام بکردم و بخش از ان طعام کو او بخواست بدادم او را بار خدایا اکر دانی
کان برای تو کردم این بلا از من کشف کن پاره دیکر از ان سنک شکسته شد و غار روشن شد سیم دیکر کفت من نیز حسنه
کرده ام و ان ان بود که مرا پدری و مادری بودند و مرا کوسپندی داشتم ما ز خفتن پاره شیر برکرفتم برای ایشان و بیاوردم
ایشان خفته بودند و مرا دل نیامد که ایشان را بیدار کنم و خواب بر ایشان بیاشوبم بر بالین ایشان بنشستم کفتم تا خود
بیدار شوند و کوسپندان ضایع بودند و مرا دل بکوسپندان مشغول بود با اینهمه از بالین ایشان نخاستم تا صبح بر امد
و ایشان بیدار شدند و من ان شیر با ایشان دادم بار خدایا اکر دانی که من ان کار برای تو کردم این بلا از ما کشف کن سنک بیکبار
از در غار بیفتاد و در کشاده شد و ایشان بسلامت از انجا بیرون امدند این قصه اصحاب رقیم است اما قصه اصحاب الكهف
اذ اوى الفتية الى الكهف اصحاب سیر خلاف کردند در سبب رفتن ایشان بکهف محمد بن اسحاق بسیار کفت سبب ان
بود که اهل انجیل تعدی از حد بیرون بردند و فواحش در میان ایشان ظاهر شد و پادشاهان طاغی شدند و بت پرستیدن
کرفتند مشغول شدند و برای طاغیت قربان کردند و در میان ایشان جماعتی بودند بر دین عیسی علیه السلام متمسک و متدین
بان و پادشاه شهر ایشان مردی بود نام او دقیانوس بت پرست بود و ظالم و قتال و طالب ان که بر دین مسیح بودند ایشان
را عذاب کردی و از دین مسیح منع کردی و مدام در تتبع این بود و از اطراف و نواحی ملک خود میکردید و هر کجا کسی بودی
بر دین عیسی علیه السلام او را بکشت و عذاب میکرد و از ان دین منع میکرد تا باین شهر امد که اصحاب الكهف در انجا بودند مردم بکریختند
و پنهان شدند و او مردم را میکرفت هر که در دین او میرفت او را رها میکرد و هر که اجابت نمیکرد او را میکشت و عذاب میکرد
و دستها و پایها ایشان می برید و از باروی شهر بدر اویخت جوانان پرستان چون چنان دیدند تضرع کردند با خدای تعالی
و در عبادت بیفزودند و پناه با خدای دادند و میکفتند ربنا رب السموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا
شططا این جماعت بکریختند و در بیرون شهر نمازکاهی بود بعبادت و نماز مشغول شدند و میکفتند بار خدایا شر این طاغی
کفایت کن جماعتی از شهر دقیانوس که ایشان را برین کار کماشته بود بر ایشان مطلع شدند و ایشان را کفتند شما چرا از ملک
بکریختید و بدین او رغبت ننمودید برفتند و دقیانوس را خبر دادند از احوال ایشان او کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد
بران هیات که بودند با جامه ها و روی در خاک مالیده از عجب و چشمها پر اب شده ایشان را تهدید کرد و کفت چرا بجهت
من نیامدید و برای اصنام قربان نکردید اکنون مخیرید خواهید بدین من در ایید و خواهید اختیار کشتن کنید ایشان را مهتری
بود نام او مکسلمینا او کفت بدانکه ما خدایرا می پرستیم که خدای اسمانها و زمینهاست و با هرگز او را عبادت نکنیم ان دیکر تو را
هرچه خدای میکوئی که ما از دین خود بر نکردیم باقی همان قول کفتند که او کفت دقیانوس بفرمود تا جامهای ایشان بکندند و ایشان را
جامه دیکر پوشانیدند و ایشان را کفت که مرا دلم ای اید که شما را بکشم مهلت دادم شما را چند روز تا اندیشه کنید و صلاح خود
ببینید و بادین من ایید و اکر نیایید خون در دست مینید و خون شما ریختن بر من اسان است انکه برخاست و از ان شهر
بشهری دیکر رفت و ایشان را باز نداشت و حرس بر ایشان بکماشت چون دقیانوس از انجا رفت و ایشان را در مهلت فرو کذاشت
ایشان با یکدیکر کفتند مصلحت انست که تا این طاغی غایب است ما هر کدام از خانه پدران زادی بر داریم و بکریزیم انکه برفتند
و هر یکی از خانه پدران زادی بر کرفتند و از شهر بیرون شدند و بیرون ان شهر کوهی بود از انجا می کفتند بر ان کوه غاری
بود در ان غار شدند و خدایرا عبادت میکردند کعب الاحبار کفت در راه سکی را دیدند سک در دنبال ایشان افتاد چندانکه
راندند و زدند باز نکشت تا با او از امد و کفت مرا چرا میزنید من از شما بر نکردم که من دوستان خدایرا دوست میدارم و من

شمارا

هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه الهة لولا ياتون عليهم بسلطان بين فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا واذ اعتزلتموهم وما يعبدون الا الله فاووا الى الكهف
ينشر لكم ربكم من رحمته ويهيئ لكم من امركم مرفقا وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم في فجوة منه

شمارا الکلام چون بخسبید شمارا پاسبانی کنم سک را با خود ببردند عبد الله عباس کفت در راه شبانی را دیدند با سکی ایشان را
کفت شما چه مردمانید و کجا میروید کفتند ما ازین طاغی دین کاری کریزیم کفت من نیز هم کار شما ام و با ایشان برفت و سک
نیز در دنبال ایشان برفت او کفتند ای جوانمرد اکر تو مصاحب مائی جای سک نیست سک را از ما جدا کن او کفت این سک
باز صحبت می پرسید دارد و شما بر ایند او را که من شبهم دارم او را و ایشان او را براندند نرفت چون بزدند او را آواز داد و کفت مرا
چرا میزنید که من از شما بجفا بر نکردم ایشان در غار شدند و سک بر در غار بخفت و ایشان بعبادت مشغول شدند و ان
نفقه خود در دست یکی ایشان کردند نام او یملیخا او هر روز بشهر رفتی و چیزی که ایشان را بایستی بیاوردی و تفحص اخبار
بکردی و ایشان را خبر دادی تا روزی در بازار امد خبر دادند که دقیانوس باز آمده است و طلب ایشان کرده باز امد و ایشان را
خبر داد و ایشان سخت مضطرب شدند و این نماز دیکر بود عند غروب الشمس با یکدیکر کفتند این طعامی که هست بخوریم و
بنا با خدا دهیم تا خدای تعالی چه تقدیر کرده است طعام بخوردند و بعبادت مشغول شدند و سر بر سجده نهادند خدای تعالی خواب
بر ایشان افکند سیصد و نه سال بخفتند دقیانوس ایشان را طلب کرد و کس فرستاد و پدران ایشان را حاضر کرد و کفت پدران
شما کجا اند ایشان را پیش من ارید ایشان کفتند ما احوال ایشان را ندانیم بر ما انست که در طاعت تو ایم و ما ایشان مالهای ما
بر کرفتند و از شهر بیرون رفتند کسانی که ایشان را دیده بودند کفتند ایشان در غاری شدند که بر در این شهر است
بر کوه کما را اعادوس می خواندند او برخاست و با لشکر انجا آمد هر کس که خواست که انجا فرو شود از ترس نتوانست اخر
کفتند ایها الملک اکر تو ایشان را اینجا اندکاری بخواهی کرد دیکر کشتن کفت تو بکفتند بر این غار بر باید آوردن تا ایشان در انجا
بمیرند و این غار کور ایشان باشد کفت صوابست بفرمود تا در غار بر آوردند و ایشان خفته بودند و از ان بی خبر و ملک
دقیانوس دو مرد بودند مومن یکی بیدروس نام او و یکی روناس نامهای ایشان و نسبهای ایشان بر لوحی نوشتند از
ارزیز و در بنای ان سد نهادند کفتند باشد که وقتی کسی این بنا بشکافد از احوال ایشان خبر دهد مردمان را تا عبرتی
باشد شنونده کان را تا انکاه که دقیانوس هلاک شد از پس او چند قرن بکذشت خدای تعالی ایشان را بیدار کرد عبید بن عمیر
کفت اصحاب الكهف جماعتی از فرزندان ملوک با طوق و یاره و کوشواره زرین روزی از روزها عیدشان بیرون ان شهر
امدند و سک صید با خود داشتند خدای تعالی تشبیه کرد ایشان را و لیان در دل ایشان افکند ایمان آوردند هر یکی علاحده
تعبیهای حتی کرد ایشان را هر یکی ایمان خود از بعضی العصا پنهان داشت چون با شهر امدند درین اندیشه افتادند و هیچ
کس از ایشان اطلاعی نداد صاحبش را بر سر خود انکه هر یکی از ایشان اندیشه کرد که ازین شهر بیرون باید شد تا شومی
کفر و معاصی ایشان بما نرسد و هر یک از شهر بیرون آمدند علی خفیة من صاحبه چون بصحرا رسیدند با هم رسیدند هر یکی صاحبش
را کفت چرا بیرون امدی او کفت تو چرا بیرون آمدی انکه اتفاق کردند بر انکه هر دو بکناره شوند و راز با صاحبش کویند
همچنین کردند و راز با یکدیکر اشکارا کردند همه ای همه بر ایمان متفق بودند و سک صید با خود داشتند کفتند اکنون بیائید
تا امشب بغاری شویم و انجا بخسپیم و فردا اندیشه خود بسازیم ان شب در غار شدند و بخفتند خدای تعالی خواب بر ایشان
مستمر کرد تا سیصد و نه سال بخفتند و کس راه بایشان نبرد جز انکه ایشان را مفقود یافتند جماعتی که ایشان را این عرض
لوحی بر کرفتند و نامهای شان و نسبهای شان و عدد شان و تاریخ غیبت شان بر و نوشتند که فلان و فلان چند کس از معروفان
و جوانان شهر مفقود شدند و کس ایشان را باز نیافت و خدای تعالی در آن غار را پوشیده کرد از چشم خلقان و ان لوح در
خزینه پادشاه بنهادند و کفتند همانا ایشان را شانی باشد چون قرنها بر ان بکذشت و مدت برامد خدای تعالی اطلاع داد بر ایشان

ذلك من آيات الله من يهد الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا وتحسبهم أيقاظا وهم رقود ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال
[illegible]
وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا وكذلك بعثناهم ليتساءلوا بينهم قال قائل منهم كم لبثتم
[illegible]

چنانکه گفت وکذلک اعثرنا علیهم الآیة و وهب منبه گفت یکی از حواریان عیسی علیه وعلی نبینا صلی الله علیه وآله وسلم بدر شهر اصحاب
الکهف آمد و خواست تا آنجا شود او را گفتند بر در این شهر بتی نهاده است که هر کرا رها نکنند که در آنجا شود تا آن بت را سجده
نکند او در شهر نرفت و بر در شهر گرمابه بود رفت و آنجا کار میکرد و مزد میستد و نفقه میکرد و خدای را می پرستید صاحب
گرمابه از قدم او خیر و برکت بسیار دید او را اکرام کرد و مردمان او را از حسن عبادت و صلاح او دوست گرفتند و او اخبار
که از عیسی علی نبینا وعلیه السلام شنیده بود مردم را می گفت و باخیر و طاعت دعوت میکرد و جماعتی با او بگرویدند و او را با صاحب
حمام شرط آن بود که روز بیرون او کار نکند و شب بکار خود مشغول باشد تا یک روز پسر پادشاه آن شهر زنی را برگرفت
و بفرمود تا گرمابه خالی کردند و خواست تا در گرمابه شود مرد او را آواز داد گفت شرم نداری تو پسر ملک شهری این کار
زشت باشد پسر پادشاه خجل شد و برگشت باز دیگر آمد و خلوت تا در گرمابه شود مرد دیگر باره نهی کرد و وعظ کرد برگشت
و با سکنی (?) گرم اندر و بانگ بر وی زد و او را براند و در گرمابه رفتند او دعا کرد خدای تعالی هر دو را در آن گرمابه هلاک کرد
و مردم ملک گفتند هلاک پسر ملک را که بود گفتند صاحب حمام او را بکشت این حواری با حمامی و جماعتی که مصاحب ایشان بودند
آنجا بگریختند شب ایشان را دریافت در غاری شدند و بخفتند در راه مردی را دیدند صاحب زرع و سگی با خود داشت
که زرع او را نگاه داشتی ایشان را گفت شما چه قومید گفتند مردمانی که از دست ظالمی بگریخته ایم او گفت مرا با یک با شما موافقت (?)
کنم و سگ رو دنبال ایشان بنشست در غار شدند و بخفتند خدای تعالی خواب بر ایشان افکند تا سیصد و نه سال بخفتند
و کسان ملک که در طلب ایشان بودند راه با ایشان بردند ایشان را خفته یافتند خواستند تا در آنجا شوند ترس منع کرد
ایشان را آخر گفتند تدبیر آنست که در این غار برآریم تا ایشان در آنجا بمیرند از گرسنگی و تشنگی همچنان کردند و وهب گفت
ایشان در آن غار مدتی بماندند وقتی شبانی در آن غار رسید و بر آن کوه گوسپند می چرانید باران بگرفت او را اندیشه
کرد گفت در این غار بباید شد (?) تا آنجا شب گوسپند را در آنجا می برم در آن غار باز کرد و خدای تعالی ایشان را بیدار کرد
محمد بن اسحق گفت پادشاهی بیامد آن شهر را مردی صالح که او را تندوسیس (?) گفتندی مدتی در ملک خود نشست و هشت
سال بماند و هرچه که او مردمان بودند مومن و کافر و بت پرست و پادشاه از آن رنجور بود و ایشان را با خدای تعالی
میخواند و تخویف میکرد به بعث و نشور و ایشان می گفتند ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت ونحیا ما هی حیوة ... دنیا
هست و پس از حیوة دنیا حیوتی نشناسیم چون پادشاه صالح از ایشان آن دید با خدای تعالی تضرع کرد و گفت بار خدایا آیتی
با ایشان نمای که بدانند که بعث و نشور حقست خدای تعالی خواست تا آن آیت کند بر ایشان در دل یکی از مردمان شهر افکند
نام او الیاس تا آن بنا بشکافد و برای گوسپند حظیره کند بیامد و آن بنا بکند تا در غار گشاده شد جماعتی دیدند آنجا که
خفته بودند و یکی بر در غار خفته هر کس که خواست که آنجا فراز شود نتوانست شد اهل آن شهر متعجب بنظاره آنجا شد
خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد تا بنشستند متبشر و بر یکدیگر سلام کردند و گمان بردند که یک روز خفته اند یا بعض
از روزی خدای تعالی بعث ایشان دلیل ساخت بر آنکه بعث و نشور حق است و وهب گوید ایشان بیدار شدند حال
ایشان همچنان بود که آنگه بخفتند هیچ تغیر نپذیرفته بود تا جامه ایشان شوخگن نشده بود ایشان برخاستند و گمان
بردند که در عهد دقیانوس اند نماز بگزاردند و یملیخا که صاحب طعام ایشان بود او را گفتند که برو و آن درم چند که داری
ببر و برای ما طعامی بیار که ما گرسنه شده ایم و بنگر که این طعام حلال باشد و خویشتن را با احتراز دار یملیخا گفت دی
همه روز در طلب ما بودند و ما هر چه ... آن کسانرا می بردند و این آخر روز درست ما را از دنیا بهتر ایشان گفت ما ...

قالوا لبثنا يوما أو بعض يوم قالوا ربكم أعلم بما لبثتم فابعثوا أحدكم بورقكم هذه إلى المدينة فلينظر أيها أزكى طعاما فليأتكم برزق منه وليتلطف
[illegible]
ولا يشعرن بكم أحدا إنهم إن يظهروا عليكم يرجموكم أو يعيدوكم في ملتهم ولن تفلحوا إذا أبدا وكذلك أعثرنا عليهم ليعلموا أن وعد الله حق وأن …
[illegible]

۱۹ بر خدا کرده ایم و بر دین حق مقام کنیم و جان بفدای دین حق کنیم آنگه یملیخا برخاست و آن درمها برگرفت و روی بشهر نهاد
در شهر آثاری و علاماتی که او دیده بود خلاف آن دید که او بگذاشته بود و سواری چند از شهر درآمد ترسان و مترقب
آنجا شد قیاوس (?) چیزی در شهر اسم در نماز دید و شعار ملت عیسی علی نبینا وعلیه السلام و نام عیسی علی نبینا وعلیه السلام می
گفتند و صلوات بروی دادند متعجب فرو ماند گفت مگر در شب این شهر بر فیع و دین شهر که نام عیسی علی نبینا وعلیه السلام
نیارستی بردن اکنون شعار او آشکارا میگویند و میدارند و او خبر نبود که دنیا بر چه حال گشته است از مدت سیصد سال
تا که آن شهر سکنت که را نمی شناخت و رسم و آثار ایشان بخلاف آن دید که رها کرده بود با خود گمان برد که شهر غلط کرده ام یا
در خوابم آخر اندیشه کرد و گفت در این نزدیکی شهری همین است از مردی بپرسید این شهر را چه خوانند گفت افسوس چه انت
که شهر افسوس و لکن مردمان آن شهر نه آن بودند آخر آن درمها که داشت بیرون کرد و آن درمها بود بنام و مهر دقیانوس
از سیصد سال زده و بر شکل پای شتر بود بر دکی در چند داد تا طعام خرد مرد آن درم بستد و نیک در نگرید و
نقش و سکه آن بر خواند و تاریخ آن فرو ماند و دو مرد دیگر بدید مردی غریب مجهول بود او را گفت این درم از کجا آوردی
او گفت ای مرد ترا با این چکار درم بستان و طعام بده مرا تا بروم وقت آن مرد درمها را بدیگری نمود و دیگری بدیگری
انداخت و دست بر او زدند و گفتند ای مرد همانا گنجی یافته است و او گفتند راست گوی تا این گنج کجا یافتی و ما را شریک
کن تا ما را از تو بدیگری نگوییم که این گنج تنها برخوانند داشت و بهر حال تا در این کار راه و آن بایند و اگر نه چنین کنی
سلطان وقت را بگوییم و ترا از آن رنج رسد و خبر بحقیقت نماند او گفت ای قوم شما چه میگویید گنج چه باشد این درمی چند
که دی دوزخ داشتم و هر روز از این خرج میکنیم و کس مرا گنج یافتن متهم نکرد گفتند محال مگوی که این درمها از تاریخ سیصد
سال زده اند و او را برادرند و خبر به پادشاه وقت رسید و مردم بر وی جمع شدند و او هیچ جواب نداشت کلام
ایشان از آنکه خاموش بود و آن خاموشی در تهمت او زیادت میکرد و در شهر دو حاکم بودند دو مرد صالح یکی
اریوس نام و یکی ارسطوس نام او را پیش بردند تا پیش ایشان و او گمان برد که او را پیش دقیانوس میبرند او بیرفت دل
برگرفت نهاده مدهوش و مردم از وی بر افسوس میداشتند چنانکه از دیوانگان و او در دل خدای را میخواند و می گفت ای خداوند
آسمانها و زمینها فریاد رس و قوت ده در این محنت مرا فریاد رس و با خود می گفت کاشکی یا یک جای بودمانی تا اصحاب من حال من
بدانستندی که ما را عهد چنان است با یکدیگر که بیک جای باشیم در حیات و ممات دریغا که این جا مرا بکشند و من ایشان
را باز نبینم همراه این اندیشه میکرد و شهادت می آورد و خدای را یاد میکرد و پناه با خدا میساد چون او را پیش این
دو مرد صالح بردند او دو نگرید دقیانوس نبود ساکن شد و دل بداشتند آنجا و آن درمها را بایشان دادند ایشان گفتند
ای جوانمرد راست بگو تا این گنج کجا یافتی او گفت گنج چه باشد گفتند خبر این درم گوی این سیم مهر تو که تو گنجی یافته از گنجها
قدیم و مهر باستان یملیخا گفت والله که من هیچ گنجی نیافته ام و این درم از خانه پدر برگرفته ام و ضرب این شهرست که همین
مبدائیم گفتند تو کیستی و پدر تو کیست او نام خود ببرد و نام پدر گفت نبود که او را شناخت چه مدتی دراز در میان افتاده
بود سیصد و نه سال گفتند دروغ میگویی و ما را راست نمی گویی او چیزی نمی توانست گفت سر در پیش کرد ساکت و خاموش بود
و ساعتی سو گند میخورد که او گنجی نیافته است مردم بهری میگفتند دیوانه است و بهری می گفتند ابله است و بهری می گفتند
طرارست و او از آنسخن خبری نمی دهد آخر یکی از آن ریشان بانگ بر وی زد و او را تهدید کرد و گفت گمان می بری که ما ترا بازخواهیم
داشتن با این دروغ و محال که میگویی که این مال پدرت است و نقش این درم از سیصد سال زده است و تو کودکی جوان آمده تا

الساعة لا ريب فيها إذ يتنازعون بينهم أمرهم فقالوا ابنوا عليهم بنيانا ربهم أعلم بهم قال الذين غلبوا على أمرهم لنتخذن عليهم مسجدا سيقولون

[illegible]

ثلاثة رابعهم كلبهم ويقولون خمسة سادسهم كلبهم رجما بالغيب ويقولون سبعة وثامنهم كلبهم قل ربي أعلم بعدتهم ما يعلمهم إلا قليل فلا تمار

[illegible]

برایشان فیوس داری واعیان ومعروفان شهر ایشان اند که اینجا حاضرند وخزان شهر نزدیک ماست وما از این ضرب یکدرم نداریم ما را این رها کنیم اگر راست گفتی فهو المراد والا ضرب وحبس وتهدید باشد ترا یملیخا گفت بخدای بر شما که مرا از شما چیزی بپرسم مرا خبر دهید گفتند بگو گفت مرا بگوئید تا دقیانوس الملک چه کرد واو کجاست که این شهر در دست او بود ایشان گفتند ما بر پشت زمین پادشاهی را نشناسیم دقیانوس نام واین نام پادشاهیست که سالهای دراز تا هلاک شد یملیخا گفت کس باور نداشتی گوید بدانکه ما چند یار بودیم وپادشاه این شهر بود ما ستم کرد واکراه ما را از دین مسیح علیه الصلوة والسلام برگردانید ما از وی بگریختیم دوش بخفتیم وامروز من بشهر آمدم تا برای اصحاب طعام خرم [illegible] وحوالت کنج می کنید بر من اگر مرا باور ندارید بیایید تا غار ما بینید واصحاب ما را بر کوه بخاوس [illegible] چون این سخن بشنید گفت همانا این مرد راست میگوید واین آیتی باشد از آیات خدای تعالی آنگاه آن دو رئیس برخواستند وجمله اهل شهر با یملیخا در پیش ایشان ایستاد تا بر نزدیک کوه بخاوس آنگه ایشان را گفت مرا از پیش بروم تا ایشان را خبر دهم تا نترسند که ما خلق عظیم بر ایشان شویم گفتند روا باشد وجمله بازگشتند گفتن یملیخا به نزدیک ایشان دیر شد بهم حال چنان پنداشتند که یملیخا را دقیانوس گرفته است هر ساعت منتظر بودند که لشکر آید وایشان را ببرد [illegible] وغلبه مردم شنیدند قاطع شدند که لشکر دقیانوس است که بگرفتن ایشان آمده است یکدیگر را وصیت کردند ویکدیگر را وداع کردند وخویشتن را بخدای تسلیم کردند چون نگاه کردند یملیخا در آمد [illegible] یملیخا از آنچه رفته بود ایشان را خبر داد [illegible] وآن مردم بیامدند وایشان را بدیدند [illegible] چون نگاه کردند در آن بنیان که بعضی شکافته بود وبعضی بر جای تابوتی دیدند از آهن قفلی از سیم بر زده آن تابوت از آنجا بر آوردند وآن قفل بگشادند در آنجا دو لوح دیدند از زر بر آنجا نوشته که در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس مکسلمینا ومحسلمینا ویملیخا ومرطونس [illegible] جوانان بودند بدین شکل ودر هیبت از فتنه آن پادشاه وقت بگریختند که قصد ایشان میکرد برای دین در این غار شدند چون خبر یافتند از ایشان [illegible] که ایشان در غارند در غار بر او ببستند وبر سنگ تخت کردند نامهای ایشان نوشتیم واحوال ایشان تا اگر کسی بر ایشان مطلع شود بداند که حال ایشان چنین بود چون آن بخواندند شگفت زده ماندند وبدین سبب ایشان یقین بر یقین زیاده شد بقدرت خدای تعالی بر احیاء موتی وازان شگفت ماندند که ایشان همچنان جوان وتازه وبقوت مانده بودند رنگ روی شان نگردیده بود وجامه ایشان نو [illegible] آنگه این دو رئیس نامه نوشتند بدان پادشاه صالح که نام او [illegible] بود که بتعجیل بیای تا آیتی بینی از آیات خدای تعالی که باخلقان [illegible] بر صحت بعث ونشور [illegible] قصه شرح داد در نامه چون ملک صالح نامه برخواند از سریر ملک فرود آمد وروی بر خاک نهاد خدای تعالی را وبسیار بگریست وتضرع کرد خدای تعالی را شکر گذارد بر اظهار این آیات وبرخواست وبا لشکر واهل آن شهر آنجا آمد وآن حال بدید وایشان در غار بعبادت وتسبیح وتهلیل مشغول بودند آنگه او را بدیدند بر وی سلام کردند وگفتند ما ترا وداع میکنیم که خدای تعالی ما را باجل [illegible] خواهد برد که ما از خدای درخواسته ایم وپهلو بر زمین نهادند وبخفتند وخدای تعالی جان ایشان برداشت پادشاه بفرمود تا برای کفنهاشان جامهای فاخر کردند وتابوتهای زرین ساختند وخواست تا ایشان را در آنجا نهد در خواب دید [illegible] در غار رها کن او ایشان را همچنان رها کرد وخدای تعالی ایشان را [illegible] بر چشم کس [illegible] ونفرمود تا بر در آن غار

فيهم إلا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم منهم أحدا ولا تقولن لشيء إني فاعل ذلك غدا إلا أن يشاء الله واذكر ربك إذا نسيت وقل عسى أن

[illegible]

يهدين ربي لأقرب من هذا رشدا ولبثوا في كهفهم ثلاث مائة سنين وازدادوا تسعا قل الله أعلم بما لبثوا له غيب السماوات والأرض أبصر به وأسمع ما لهم

[illegible]

من دونه من ولي ولا يشرك في حكمه أحدا

[illegible]

۲۰ مسجد بنا کردند که مردم در آنجا نماز کردندی وآن حاجتگاهی شد وآن وقت که احوال ایشان ظاهر شد آن روز عیدی ساختند وهر سال در آن روز خدای تعالی را میپرستند وداستان اصحاب الکهف این است ودر خبری آمده که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت بار خدایا مرا ایشان را بنمای خدای تعالی گفت تو ایشان را در دنیا نه بینی ولکن چهار تن را با جماعتی صحابه آنجا فرست تا ایشان را دعوت کنند بدین ودیانت او [illegible] گفت بار خدایا چگونه روند آنجا خدای تعالی گفت بساطی بیار وایشان را بر آنجا نشان باد را بفرمایم تا ایشان را بر دارد وآنجا برد رسول صلی الله علیه وآله وسلم بفرمود تا بساطی بگسترند وابوبکر را گفت بر یک گوشه بنشین وعمر را گفت بر دیگر گوشه بنشین وسلمان را بر یک گوشه نشاندند وابوذر را بر یکی گوشه وعلی را گفت در میان بساط بنشین صحابه گفتند یا رسول الله خدای تعالی فرموده که وصی خود را با قومی از صحابه آنجا فرست از میان ایشان وصی تو کیست گفت وصی من آنست که چون بر ایشان سلام کند جواب او دهند وچون سخن گوید با او مناظره کنند وآنکه وصی من نیستند ایشان را دستوری نیست که با او سخن گویند وجواب سلام او دهند آنگه رسول صلی الله علیه وآله وسلم باد را بفرمود تا آن بساط را برداشت وقت آنکه از نماز بامداد فارغ شده بود باد بساط بر گرفت وآنجا برد امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام چون بدر غار رسید باد را گفت بساط فرو نه باد بساط بنهاد اول ابوبکر برخاست وبر ایشان سلام کرد برخواست وسلام کرد وجواب ندادند عمر نیز سلام کرد جواب ندادند وسلمان وابوذر سلام کردند جواب ندادند امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه وسلامه برپای خواست وبدر غار شد وگفت السلام علیکم یا ایها الفتیة گفتند وعلیکم السلام ورحمة الله گفت من رسول رسول [illegible] مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ام شما را دعوت میکنم [illegible] گفتند [illegible] وصدقنا گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم شما را سلام میکند گفتند علی محمد رسول الله السلام مادامت السموات والارض وعلیک بما بلغت آنگه گفتند رسول خدا را از ما سلام کن ودرود ده که ما بخوابگاه رفتیم تا آنکه محمد مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم خروج کند وما در زمره او باشیم امیر المؤمنین گفت چرا جواب ایشان ندادید گفتند ما را گفته اند که جواب هیچ کس بجز پیغمبری یا وصی پیغمبری را نکنیم گفتند ما بخوابگاه خود رفتیم تا آنکه ترا وداع میکنیم امیر المؤمنین باد را گفت بساط برد از باد بساط برداشت وبمسجد رسول صلی الله علیه وآله وسلم آورد جبرئیل علیه السلام آمده رسول صلی الله علیه وآله وسلم را خبر داده بود بانچه رفت میان ایشان رسول صلی الله علیه وآله وسلم علی را گفت یا علی من گویم یا تو گوئی گفت یا رسول الله از تو بهتر که تو گوئی رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را خبر داده بود بانچه رفته بود میان ایشان [illegible] قوله اذ اوی الفتیة الی الکهف یاد کن ای محمد چون آن جوانان با غار شدند [illegible] گفته که اصحاب الکهف صیارفان بودند یقال اوی الیه یأوی اذا انضم الیه ووصل الیه واویته الی ای ضممته الی والکهف کالغار باشد در کوه وجمعه کهوف گفتند [illegible] فقالوا ربنا آتنا من لدنک رحمة گفتند بار خدایا بده ما را از نزدیک تو واز خزاین رحمت تو رحمتی وهیئ لنا من امرنا رشدا وبساز ما را از کار ما رشدی وصلاحی عبد الله عباس گفت [illegible] رشد ای صوابا والرشد [illegible] فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا بزدیم بر گوشهای ایشان در آن غار سالهای بسیار واین کنایتست از آنکه خواب بر ایشان افکندیم [illegible] گوشهای ایشان را از سمع منع کرده ایم [illegible] الرعیة اذا منعهم [illegible] وقال الاسود بن یعفر [illegible] ضربه علی الارض [illegible]

ومنه ضرب الخيام وضرب السرادق وضرب السد برای آنکه این همه مواضع است و نصب ستون بر طرف آن و نصب عمود بر
بر آن او و شاید که عین باشد والعدد المعدود والعدد المصدر کالقبض والقبض والنقض والنقض ثم بعثناهم پس بر
انگیختیم ایشان را و بعث از خواب بر کردن باشد و فرستادن و تحریض کردن یقال بعثته من رقدته قال الله تعالی من بعثنا
من مرقدنا و از بعث فرستادن قوله فبعث الله النبیین و قوله فبعث الله غرابا و از بعث تحریض قوله بعثته علی کذا و بعث
نصب و اقامت فی قوله و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و انجا بمعنی تنبیه است لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا تا بدانیم و معنی
آنکه درین باب معلوم آنکه دیم کرده باشند تا بدانند چنانکه در معنی امتحان گفتیم جایی که الان دو گروه که خلاف کردند در
مدت مقام ایشان در غار قوله کم لبثتم بصواب نزدیکتر است و کم شمار برنه ترست غایة مقام ایشان آنکه در آن دو گروه خلاف
کردند گروهی گفتند ... و کافر بودند و گروهی گفتند کریکی کافر بود و یکی مسلمان مجاهد گفت این خلاف فیما بینهم بود خود
اصحاب الکهف با یکدیگر خلاف کردند و گروهی گفتند حربی از ایشان بودند و حربی از قوم ایشان بودند و قوله احصی افعل
تفضیل است و این نادر باشد که [illegible] آید در [illegible] الا آنکه بر معنی [illegible] احفظ و اضبط و اوجب
و این مقام باشد و در نصب امدا دو وجه گفتند یکی تمیز کانه قال ای الحزبین احصی عددا و دوم بر مفعول به کانه قال ای الحزبین
احصی غایة اللبث فی الکهف و الامد الغایة قال النابغة . الا لمثلک او من انت سابقه سبق الجواد اذا استولی علی الامد
نحن نقص علیک نباهم بالحق قدیم تعالی گفت یا محمد قصه و خبر ایشان بر تو قصه کنیم و بگوییم براستی و راستی و حمل
القصص اتباع الاثر و النبا الخبر انهم فتیة آمنوا بربهم ایشان جوانمردانی بودند که بخدای ایمان آوردند و گفتند اصل جوان
مردی ایمان بخداست که از آنکه از سر کفر ایمان آرد و اوراجوانمردی رسد از آنکه ایمان آرد لا جرم چنانکه در ایمان رنج
داشت در فتوت رنجها داد و او را کرد از همه جهان نفی کرد و اثبات بر زبان خبر داد که لا سیف الا ذو الفقار ولا
فتی الا علی و فتیه جمع قلیل باشد کغلمه و صبیه وزدناهم هدی و ما ایشان را هدی بیفزودیم و این هدی بمعنی الطف
و بیان و ما ایشان را الطاف بیفزودیم که ایمان و معارف ایشان عندالله بیفزود وربطنا علی قلوبهم و دلهای ایشان را بربستیم
توفیق و لطف تا بر ایمان و محل استقامت کردند و استوار نمودند اذ قاموا فقالوا چون پیش دقیانوس بایستادند و گفتند
چون او ایشان را دعوت کرد با عبادت اصنام و قربان طواغیت که خدای ما خدای آسمانهاست و زمینهاست تا بعبود او و خدای
و فرود او خدای را انجام و پرستیم لقد قلنا اذا شططا در کلام محذوفی هست که اذا جواب اوست و تقدیر آنکه لو دعونا
من دونه الها لقد قلنا اذا شططا چه اگر بجز او خدای را پرستیم شطط گفته باشیم عبدالله عباس و مقاتل گفتند شطط
جور باشد قتاده گفت دروغ باشد و اصل او مجاوزة الحد و الافراط باشد و منه شط النهر لجانبه و منه الشط الذی یعنی البعد
و یقال اشط فی الامر اذا بلغ فی الاسراف قال الشاعر . الا یا لقوم قد اشطت عواذلی و ترعم انا و دعنی باطل هؤلاء قومنا اتخذوا
من دونه الهة این حکایت کلام ایشانست که ایشان عیب می کنند قوم خود را بعبادت اصنام گفتند این قوم ما آنان که بجز
خدای تعالی اصنام را خدایان گرفته اند لولا یاتون علیهم بسلطان بین چرا برین گفتار حجتی روشن نمی آرند که گفتند در جهان
الا آنکه ظالم تر که باشد که بر خدای تعالی دروغ گوید با او انباز گیرد و در این دلیل است بر بطلان تقلید و بنی دلیل مستدلّی
مقام نشاید کرد در دار الکفر چون کافران قوت آن دارند که مردم مسلمان را بر کلمه کفر حمل کنند و اذ اعتزلتموهم آنکه حکایت آنکه دیگر
ایشان با یکدیگر گفتند که چون شما ازین کافران اعتزال کردید و دوری جستید و از آن معبود آن که بدون خدای تعالی
پرستند از اصنام فاووا الی الکهف با غار گریزید و با آنجا شوید تا خداوند تعالی رحمت خود بر شما نشر کند و بر ابلاجد و رحمتی

21 بر اکنده نباشد و خبر خلاف جلی باشد و جزم او بجواب امر است قوله الا الله دو وجه گفتند یکی آنکه الا بمعنی غیر و سوی است
کقوله تعالی لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا و قول دوم آنکه استثنا منقطع است که ایشان اعتزال از معبود ان کردند
منقطع است قول سیوم آنکه روا بود که استثنا متصل باشد و در ایشان کسانی بودند که با عبادت اصنام خدای را پرستیدند
جز که عبادت چنان ایمان نباشد والله اعلم بمراده و در وجه اول تقدیر آن باشد که و ما یعبدون من دون الله و سوال وجه
دوم را امتحان باشد که لکن الله لا یعتزل فانه معبود ناومرفقا و بود که تبعیض بود و روا بود که تبیین بود ویهیئ لکم من
امرکم مرفقا و بیجاره برای شما از کارتان روزی حلال و مرفق هر چیزی باشد که بآن انتفاع بر گیرند و در رود و لغت است
مرفق و مرفق و بعضی گفتند مرفق مصدر باشد و مرفق آلت الارتفاق بر عباس و ابن عامر و اهل مدینه و ابو بکر خواندند مرفقا بفتح
میم و کسر فا و باقی قرا بکسر میم و فتح فا قوله تعالی وتری الشمس اذا طلعت این خطابیست که با رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید ای
محمد آفتاب بینی در وقت بر آمدن تزاور ای تمایل که فرا کرد در بکناره غار ایشان بیامیزد ستارهاست ابن عامر و یعقوب خواندند
تزور بجزم زا و تشدید را من الازورار و هو المیل و العدول و باقی قرا تزاور بتخفیف زا تفاعل استثقالا لاجتماع التائین و اذا غربت
و چون آفتاب فرو شود بیرون شود بعد از زوال تقرضهم بکذرد و شیئی از ایشان بجانب دست چپ و اصل قرض قطع بود و قوله ذات الیمین
و ذات الشمال صفة موصوفی محذوف است جهة ذات الیمین و جهة ذات الشمال و هم فی فجوة منه و ایشان در متسعی و فراخی
بودند از غار و جمع فجوات و فجاء حقیقتا معین آید و صفا آن کرده که مال ایشان را در آن غار از گرما و آفتاب نگاه میداشتیم تا ایشان را
نرنجاند و کوی روی ایشان سنگین آید و جامه ایشان کهنه نشود چرا میداشتیم با آنکه آفتاب از ایشان بگردانید آنکه گفت ایشان
در غاری فراخ بودند که باد در جستی و نسیم بر ایشان میوزید تا اجسام ایشان متغیر نگردد که ایشان از آن رنجی نرسیدی ذلک من آیات الله
از آیات و علامات و عجایب است که خدای تعالی بخلقان نمود تا دلیل صنع لطیف او باشد و آنکه کمال علم و قدرت و حکمت اوست
آنکه گفت هر که را خدای تعالی هدایت دهد بدیان و لطف و توفیق و تمکین او هدایت یافته باشد و هر که را اضلال کند و خذلان تو هیچ یاری
او را ایشان نمایند که مصالح ببیانی یعنی نباشد چه اگر بودی یافتندی و تحسبهم ایقاظا و هم رقود و تو پنداری ای محمد صلی الله علیه و آله
که ایشان بیدارند و بر حقیقت ایشان خفته اند و ایقاظ جمع یقظ باشد کانجاد فی جمع نجد و نجد الشجاع و رقود جمع راقد
کالقعود فی جمع قاعد و سجود فی جمع ساجد گفتند برای آن گفت که ایشان خفتگان بودند چون بیداران که ایشان با آنکه خفته
بودند چشمها گشاده بودند و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال و ما ایشان را بر دست راست و دست چپ میگردانیدیم تا پهلوهای ایشان
زمین نخورد ابو هریره گفت هر سالی دو بار ایشان را بر گردانیدندی عبدالله عباس گفت هر سالی یکبار فرشته یا موکل بود تا ایشان را
از پهلو بر آن پهلو گردانیدی تا پهلوهای ایشان در زمین نشود و کلبهم باسط عبدالله عباس گفت سگ ایشان سرخ بود مقاتل گفت
زرد بود محمد بن کعب القرظی گفت سخت زرد بود چنانکه با سیاهی زند کلبی گفت خلنج بود بعضی دیگر گفتند برنگ آسمان بود در
خبر است که منقبتی از امیر المومنین علی علیه صلوات الله و سلامه رسید که سگ اصحاب الکهف چه رنگ بود که او دانست که اگر او را
معین اشارت کند که او را معلوم بود و بر آن برهانی خواهد و اقامت برهان بر آن متعذر بود گفت ابلق سگ بود برای آنکه
متحیر نکرد نام او از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کردند که نام او ریان بود عبدالله عباس گفت قطمیر نام او بود
ربیع گفت مو مایی گفت حمران عبدالله بن کثیر گفت قطمور بود سدی گفت نور عبدالله بن سلام گفت بسیط بود کعب الاحبار
گفت صهبا و هب گفت ناقی بود و گفتند قطفیر بود از بعضی اصحاب روایت کردند که او گفت اگر کسی از کژدم ترسد بگوید سلام علی نوح
فی العالمین کژدم او را گزند نکند و اگر از سگ گزنده ترسد بگوید و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید سگ او را گزند رساند

کردند از صادق علیه الصلوة والسلام که او خواند وکالبهم باسط ذراعیه ای صاحب کلبهم بالوصید مجاهد و ضحاک گفتند وصید فنا
و پیرامون خانه باشد و این روایت ابو طلحه است از عبد الله عباس سعید جبیر گفت وصید صعید باشد و آن خاکی بود بالبد و این
روایت عوفیست سدی گفت وصید در خانه باشد و این روایت عکرمه است از عبد الله عباس و قال الشاعر بارض فضاء لا
یسد وصیدها علی و معروفی بها غیر منکر عطا گفت وصید آستانه در باشد قتیبی گفت بنبلغت و اصل او من قولهم اوصد
الباب و اصده اذا اطبقه و اغلقه حق تعالی گفت که سگ ایشان نیز در غار دستها گسترده بود و سر میان دو
دست نهاده و میگفتند انکه بر سبیل مثل گفت رسول را صلی الله علیه و آله وسلم لو اطلعت علیهم ای محمد صلی الله تعالی علیه و
آله وسلم اگر تو بر ایشان مطلع شوی از ایشان بگریزی و ترا بر از ترس که بدید از ایشان و حق تعالی ایشان را بترس ممنوع و محجوب
کرده بود تا هیچ جانور از ترس قصد ایشان نیارست کردن و قوله تعالی فرارا نصبت علی انه مفعول له و شاید که مصدری بود
لا من لفظ الفعل کانه قال لا فررت منهم فرارا و شاید که مصدری بود در محل حال کانه قال فارا و قوله رعبا نصب بر تمیز ست
کلبی گفت خفته بودند و چشمها گشاده چنانکه گفتی سخن خواهند گفتن عبد الله عباس گفت با معاویه بغزو المضیق بودیم بروم
بغار اصحاب الکهف بگذشتیم معاویه گفت برویم و اصحاب الکهف را ببینیم من گفتم ترا بر ایشان سبیل نیست که آنکه بهتر از تو بود
گفتند او را لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا معاویه گفت من نروم از اینجا تا احوال ایشان بدانم آنگه قومی
را فرستاد گفت بروید و بنگرید و خبری با ما دهید برفتند چون پای در غار نهادند حق تعالی بادی بفرستاد که همه را بیرون
کرد از انجا وکذلک بعثناهم و همچنین از خواب بر انگیختیم ایشان را یعنی همچنانکه ایشان را در غار بردیم و بخوابانیدیم و بترس از ایشان
ممنوع کردیم همچنین ایشان را از خواب بیدار کردیم تا یکدیگر را بپرسند قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان و آن مهتر ایشان
بود مکسلمینا کم لبثتم چند گاه هست تا شما اینجا مقام کرده اید گفتند روزی یا بعضی از روزی گفت ربکم اعلم بما لبثتم خدای
شما عالم ترست بمدت مقام شما المصدر حیث ای بلبثکم والمعنی بمدة لبثکم چون گفتند یوما روزی بر کرینه روز [illegible]
مانده بود گفتند او بعض یوم تا در وقت بنا باشد آنکه مهتر ایشان گفت فابعثوا احدکم بورقکم هذه یکی از شما بفرستید با این درمها
که دارید گفتند ورق درم باشد ده و مهر نهاده و گفتند سیم باشد ده و نازده را ورق خوانند و قرا در این لفظ خلاف
کردند ابو عمرو حمزه و خلف و ابوبکر عن عاصم خواندند بورقکم بفتح واو و سکون را و ابو عمرو ادغام کرد قاف را در کاف لقرب
المخرج بود تکهم و باقی قرا بفتح واو و کسر را و در او چهار لغتست ورق و ورق و ورق و ورق ایضا الوریق و قال الشاعر لاتحیه
وقیل الورق للال من الابل قال الراجز خطایای و ترور قالی مالی وقال کان ایدیهن بالقاع القرق ایدی جوار یتعاطین
الورق یعنی اشارتیان در بهاست الی المدینة بشهر یعنی آن شهر که گویند از آن بود گفتند نام آن شهر طرسوس بود و گفتند
افسوس بود و گفتند گفته انه ازین شهر ست که آنرا طرسوس میخوانند فلینظر گو بنگرد ایها ازکی طعاما ای الاحل ازکی و اطیب و قیل
طعاما بر تمیز ست عبد الله عباس گفت مراد آنست که اصل ذبیحه حلال تر کو شتی که مسلمانان کشته باشند که در آن شهر بعضی مسلما
بودند و بعضی ترسا و کافر و بعضی دیگران گفتند مراد برنج است بود و اصل ازکی زیادت بود قال الشاعر قبائل سبع و انتم
ثلث و للسبع ازکی من ثلث و اطیب فلیأتکم برزق منه بگو تا نزد شما آرد و روزی و طعامی که شما را قوت باشد ولیتلطف و گو تا
رفق و مدارا بکند ولا یشعرن بکم احدا و باید که کسی را اعلام نکند و از کار شما آگاه مکند انهم ان یظهروا علیکم که کافران اگر بر شما ظا
شوند و مطلع شما باشند و گفتند معنی آنست که ان یظفروا بکم یقال ظهر علیه اذا ظفر به قال الله تعالی فاصبحوا ظاهرین ای ظا
یرجموکم شما را سنگسار کنند و گفتند شما را دشنام دهند و قذف کنند و گفتند شما را بکشند و گفتند بر نند شما را او

بعیده

۲۳

یعیدوکم فی ملتهم یا شما را با دین و کیش خود برند و لن تفلحوا اذا ابدا آنگه شما فلاح نیابید پس از آن هرگز اگر با دین ایشان شوید
وکذلک اعثرنا علیهم و همچنین که آن ذکر کارها کردیم با ایشان اطلاع دادیم بر ایشان یقال اعثرت علی الشی ای اطلعت علیه
واعثرت غیری ای اطلعته علیه یعنی ما مردمان را بر ایشان اطلاع دادیم و احوال ایشان بر مردم ظاهر کردیم تا بدانستند که وعد الله
حق است یعنی وعده بعث و نشور و نیز بدانستند که قیامت آمدنیست و در وی شکی نیست اذ یتنازعون بینهم امرهم عامل در اذ
اعثرنا باشد و روا بود که فعل محذوف باشد یعنی اذکر چون منازعت میکردند و خلاف افتاد میان ایشان یعنی مردمان آن شهر را
بر ایشان مطلع شدند امرهم در کار ایشان یعنی اصحاب الکهف و خلاف و منازعت میان ایشان در آن بود که مردم دو گروه شدند
کافران گفتند ابنوا علیهم بنیانا یعنی بنائی بکنیم که از نسب ما اند و مسلمانان گفتند بر ایشان مسجدی بکنیم که ایشان از اهل دین
ما اند قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا گفت آنکس که بر کار ایشان غالب بود یعنی سید و سیر الملک و اصحاب او که ما بر ایشان
مسجدی بنا کنیم که در آنجا نماز کنند و همچنان کردند قوله سیقولون این خبرست از غیب که خدای تعالی رسول را صلی الله علیه و آله
وسلم را داد گفت جماعتی خواهند آمدن ترسایان نزدیک تو و حدیث اصحاب الکهف خواهند کردن و در عدد ایشان خلاف
کردند تا پیش از آنکه آمدند رسول صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب را خبر داد تا ایشان را یقین زیادت شد آنگه پس از آن وفد نجران
آمدند و حدیث عیسی کردند پس از آن حدیث اصحاب الکهف کردند و مهتر ایشان دو مرد بودند یکی سید نام و یکی عاقب
سید گفت ایشان سه کس بودند و چهارم شان سگ بود و این سید نام یعقوبی بود و عاقب گفت پنج بودند و ششم ایشان
سگ بود و این عاقب نسطوری [illegible] مسلمانان گفتند هفت بودند و هشتم شان سگ بود خدای تعالی قول مسلمانان را تحقیق کرد
و تصدیق قول ایشان کرد پس از آن حکایت ترسایان باز گفت و قوله رجما بالغیب ای ظنا منهم علی غیر تحقیق و قیل قذفا بالظن
من غیر یقین قال و الجمل بنی الحق بخیبا رجما اقوله و ثامنهم بعضی گویان گفتند این واو ثمانیه است و این را چند مثال گفتند
منها قوله التائبون العابدون الی قوله والناهون عن المنکر که این هشتم است که واو در وست و منها قوله فی صفة ازواج النبی
مسلمات مومنات الی قوله و ابکارا این هشتم است که واو در وست و منها فی ابواب الجنة حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها واو در
درهای دوزخ که هفت است فتحت گفت بی واو و گفتند سبب آنست که عقد بنزدیک عرب تا هفت بود چنانکه اکنون ده
است قالوا واحد اثنان ثلثة اربعة خمسة ستة سبعة وثمانیة بعضی دگر گفتند این واو حکم و تحقیق است خدای تعالی اختلاف
ایشان بگفت آنگه آنچه حقیقت بود خبر داد با آن واو برای آن آورد که واو این هیچ دو قول را حقیقتی نیست و برهانی نیست
و آنچه درست بنزدیک محققان آنست که واو عطفست جمله بر جمله و آنجا که واو نیست صفة و موصوفست و گفتند
این هر سه قول اقوال ترسایان بود اول سید گفت دوم عاقب و سیم عبد المسیح و ظاهر با این مانند برای آنکه هر سه بر یکجا حکایت
کرد بقوله یقولون و آخر رسول صلی الله علیه و آله فرمود این بود که گفت بیان سکن و بگو که مرا این علم نیست خدای تعالی عالم ترست
بعدد ایشان ما یعلمهم الا قلیل من الناس جز اندکی از مردمان نمیدانند که عدد ایشان چند بود عطا گفت آن اندک اهل کتابند
از عبد الله عباس روایت کردند که گفت انا من ذلک القلیل من جمله آن اندکم که عدد ایشان دانم و آنکه نامهای ایشان بگفت
چنانکه گفتیم جز این و هفت کس را و هشتم سگ بود و نام او قطمیر بود سگی بلند بود بالا سگ تنی بود و زیر سگ
[illegible] بود و خرد قوله فلا تمار فیهم الا مراء ظاهرا تو در باب ایشان جدال و خصومت مکن الا خصومتی ظاهر والمراء
والمماراة الجدال عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند مراد بمراء ظاهر آنست که جزی که در باب ایشان الا انچه ما ترا
ظاهر کرده ایم بر آن و اطلاع داده بعضی دگر گفتند مراد آنست که مجادله مکن الا بحجة و درایة دلیل است بر آنکه مجادله

بجز روا بود و بباطل روا نبود ولا تستفت فیهم منهم احدا و فتوی مپرس در حق ایشان از هیچکس گفتند سبب نزول این آیت آن بود که قریش
رسول را صلی الله علیه و آله و سلم گفتند ما را خبر ده از اصحاب الکهف رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت فردا خبر دهم شما را و نگفت ان شاء
الله تعالی جبرئیل علیه الصلوة و السلام بر او دیر فرود آمد تا چند روز در گذشت و ایشان پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم طعنه میزدند
او خواست از بعضی اهل کتاب بپرسد که در کتاب چه یافتند در حدیث اصحاب الکهف جبرئیل علیه السلام آمد و قصه ایشان با
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگفت و او را نهی کرد از آنکه از کسی فتوی پرسد قوله ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلك غدا الا
ان یشاء الله آنگه رسول را صلی الله علیه و آله و سلم ادب آموخت و بجشند و بیاموخت گفت مگوی که فردا کاری کنم الا آنکه بگوی
ان شاء الله بدانکه ظاهر این لفظ نهی است و مراد امر بر سبیل ندب برای آنکه اگر کسی گوید که من فردا فلان کار کنم و نگوید ان شاء الله
باتفاق از کتاب مخالفت نکرده باشد و اثم و بزه نکرده باشد همچنانکه گفتیم فی قوله ولا تقربا هذه الشجرة آنگه در معنی
این خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنست که مگوی که من چیزی خواهم کردن فردا الا آنچه خدا خواهد و خدای تعالی نخواهد الا الطاعة یعنی
آنست که عزم و نیت جز بر طاعت مصمم مکن و مگوی که فردا کاری خواهم کردن الا الطاعة تا امر ما بتو اقتدا کنند و این وجهی
لطیفست که آیت با او بر ظاهر خود بماند و بر وی هیچ سوال نبود و نباید بمجاز بردن و وجهی دیگر آن گفتند که در آیت محذوفی هست
و آن آنست که ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلك غدا الا ان تقول ان شاء الله و عرب اضمار قول بسیار کنند چنانکه نظایر او در قرآن
بسیار جاها بیامد و وجهی دیگر آنست که گفتند که معنی آنست که الا ان یشاء الله ان یمیتنی او یعجزنی الا که خدای خواهد که مرا بمیراند
یا عاجز کند یا ملجا و وجهی دیگر آنست که گفتند ان شاء الله در کلام برای آنست تا کلام را منع کند و مطلق نباشد که جز این خبر
غیب را بیماند چنانکه دروغ گفتن مراد باشد تا منع کند از حنث و وقوع سوگند اما سوال بجبرئیل بر وی که لشیء عام است و معصیت
و مباح بر افتد باید که تا خدای تعالی امر بر باشد همه را لجیه هم این وجهی که گفتیم جواب این سوال خصوصا جواب فرا دکر
آنکه این وارد است بر خشوع و خضوع و انقطاع با خدای و معصیت و مباح فزع نکنند با خدای یعنی که باجماع
مستقبح دارند دلیل روا ندارد هیچ مسلمان که گوید انا ازنی غدا ان شاء الله من فردا زنا کنم ان شاء الله دیگر آنکه غرض کونه
این لطف و تسهیل است یعنی که فرق نباشد میان آنکه گوید انا افعل کذا ان شاء الله و میان آنکه گوید اگر خدای توفیق
دهد من چنین کنم دیگر آنکه فرقی نباشد میان آنکه گوید من چنین کنم ان شاء الله و میان آنکه گوید اگر دراجل تاخیر بود من
چنین کنم و اگر خدای فرو گذارد من چنین کنم و این جمله دلیل است بر آنکه این لفظ بر وجه فزع و انقطاع گوید با خدای تعالی
و این در معصیت نبود و در آیه دلیل است بر آنکه لفظ شیء را کنند بر معدوم برای آنکه خدای تعالی از آنکه فردا
خواهد شد شیء خواند دیگر آنکه امر و نهی تعلق ندارد الا بمعدوم اکنون بدانکه استثنا بمشیت را در کلام اثریست و در
تخصیص او و منع او از نفوذ و در طلاق بنزدیک فقها او در سوگند بنزدیک ما و ایشان الا در خلافی در رجوع کردند
حسن بصری گفت استثنا را اثر بود در کلام ما دام تا از جای بر خاسته نباشد و از عبد الله عباس حکایت کردند که او گفت
تا یکسال او را اثر باشد و این قول معتمد نیست و مذهب صحیح آنست که استثنا را اثر باشد در کلام ما دام تا متصل باشد
یا در حکم متصل و استثنا چون از کلام منقطع شد انقطاعی که سامع را معلوم شود که این استثنا با این کلام است
اثر ازو بود و دلیل بر صحت این مذهب آنست که اگر نه چنین بودی هیچ عقد از عقود منعقد نشدی چه ایمن نبودی که بعد
از مدتی استثنا کندی و نافی بر خاستی بجبر و بیع و سوگند و این خلاف اجماع است و اما استثنا در خبر و امر و نهی سوگند
نبود و او را در همه اثر باشد چون متصل بود قوله تعالی واذکر ربك اذا نسیت و چون فراموش کنی ذکر خدای کن حسن گفت
معنی

معنی آنست که چون بشنیه فراموش کنی آنگه یاد آید بگو ان شاء الله تعالی این قول کر خواست که مراد ستایخابری در گفتند که مراد
آنست که چون ذکر مشیت فراموش کنی بتو برو تلاقی آن بکو عسی ان یهدین ربی لاقرب من هذا رشدا و بعضی دگر گفتند این کلامی
مستانف و متعلق نیست باول و عند قوله اذا نسیت وقف باید کرد آنگه رسول را گفت صلی الله علیه و آله و سلم و قل انت یا محمد
صلی الله علیه و آله و سلم عسی ان یهدین ربی لاقرب من قصه اصحاب الکهف رشدا امید دارم که خدای مرا ره نماید بهتر از
اصحاب الکهف و از آن بصلاح نزدیکتر از آیات و معجزات تا جواب ایشان باشد که ترا پرسیدند از قصه ایشان و توقف
نمودی از آنجا که ترا علمی نبود بآن و نصب رشدا بر تمییز است ولبثوا فی کهفهم خلاف کردند در آنکه این از کلام کیست بعضی گفتند
این از کلام جهودانست و قالوا در کلام مقدر است ای قالوا یعنی الیهود جهودان گفتند که ایشان در غار سیصد و نه سال بماندند
گردند چه اگر نه چنین باشد این را معنی نبود که گفت قل الله اعلم بما لبثوا چه او را قطع است در وهم ابهام و لبثوا ما قتاده است
گفت و دلیل بر صحت این قراة عبد الله مسعود است که خواند فقالوا ولبثوا و مطر الوراق گفت این حکایت قول جهودانست
خدای تعالی بر ایشان رد کرد بقوله قل الله اعلم بما لبثوا دیگر مفسران گفتند این کلام خدای تعالی است و خبرست از مدت
مقام ایشان در غار را بیمقدار اما قوله قل الله اعلم بما لبثوا برای آن گفت که جهودان در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفتند از آنگه ایشان در غار شدند تا الی یومنا هذا سیصد و نه سال است خدای تعالی گفت شما را باین علمی نیست من
دانم که ایشان چه مقدار آنجا بودند و این که شما گفتید جهود مدت مقام ایشانست در غار حمزه و کسائی خوانند ثلثمائة سنین
باضافه و باقی قرا بتنوین الا آنکه بر تنوین خوانند گفتند ثلثمائة نصب بر تمییز است و سنین بدلست از و بعضی
دگر گفتند در کلام تقدیم و تاخیر است و آن آنست که ولبثوا فی کهفهم سنین ثلثمائة چنانکه صمت ایاما خمسة
و صمت سنین عشرة و گفتند سنین تمییز است از آنجا که کلام محتمل بود ایام و شهور و سنین را تمییز کرد بسنین و این
وجه ضعیف است برای آنکه تمییز ما بعد مائة باشد و بالای آن از عقود باضافه گویند و تمییز مفرد چنانکه ثلث مائة سنة
و جهی دگر گفتند و آن آنست که علی جواب السائل کانه لما قال ثلثمائة سال سایل و قال هذا العدد من الایام و الشهور
و السنین فقال سنین و مثله قوله تعالی بسبح فیها بالغدو و الآصال رجال علی قراة من قرا بالفتح بفعل المجهول کانه لما قال
یسبح فقال قایل من ذاك المسبح فقال رجال اما بر قراة آنانکه باضافه خوانند ابن خالویه گفت این قراة ضعیف است
از آنجا که تمییز مفرد باید ابو علی الفارسی گفت این هم آمده است که اضافه بممیز با جمع کنند چنانکه گفت فما زودونی
غیر سحق عمامة و خمسمائة منها قسی و زایف و قوله تسعا نصب او بر ظرف است ای تسع سنین و شاید که مفعول باشد و این روشن
ترست برای آنکه زادوا زداد هر دو بیک معنی باشد و حسن بصری خواند تسعا و کذلك تسعون بفتح التاء فیهما و آن
لغتی چرکن است و معروف تر قل الله اعلم بما لبثوا گفتند او خبر داد رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بمقدار آن
علی التحقیق آنگه گفت اگر جهودان از تو بر سر ایشان دلکو خوات بر علم من کن بگو الله اعلم بما لبثوا که صلاح باین متعلق
له غیب السموات والارض غیب آسمان و زمین او راست او داند آنچه از امور آسمان پوشیده و غایبست از شما ابصر به
واسمع این صیغه صورت تعجب دارد و معنی تعجب نیست یعنی ما اسمعه و ابصره چه بینا و شنواست او تعالی و تقدس قال بندگان را
رو هیچ یعنی که غیب نماند ما لهم من دونه من ولی نیست ایشان را یعنی اهل آسمان و زمین را بدون او یاوری و ناصری ولا یشرك فی حکمه
احدا و او انباز نگیرد در حکم خود هیچکس را جمله قرا چنین خوانند علی الخبر عنه تعالی مگر ابن عامر که او خواند ولا تشرك بتاء
خطاب و جزم کاف علی نهی المخاطب یعنی ای مخاطب مکلف انباز مگیر با او در احکام او و کسی را انباز او مشناس قوله تعالی واتل ما

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
[illegible]
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ
[illegible]

اوحی الیک الآیة خطابست با رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بخوان ای محمد آنچه بر تو وحی کرده اند از قصهٔ اصحاب الکهف و جز آن
امر باشد از تلاوت و بعضی ذکر کردند اتل متابعت کن آنرا که خدای تعالی بتو وحی کرده است در قرآن از اوامر و نواهی و هر دو معنی
محتمل است یقال تلوت الرجل اذا تبعته اتلوه تلوا و تلوت القرآن تلاوة و معنی هر دو با تتبع راجعست چه قرآن تتبع آیات
و کلمات میکند لا مبدل لکلماته او را تبدیل و تغییر نکند یعنی در وعد و وعید او خلف نیاید و در خبر او کذب نبود چه وعده او درست
باشد و خبر او صدق ولن تجد و نیابی فرود او و جز او پناهی و ملجائی گفتند معدلی که از وی میل کنی بر هر دو قول موضع باشد
واصبر نفسک ای احبس نفسک خویشتن باز دار والصبر حبس النفس علی ما تکره با آنانکه خدای را میخوانند بامداد و شبانگاه — احبس
یریدون وجهه روی او میخواهند یعنی رضای او میجویند یعنی طاعت باخلاص میکنند برای خدا و ابن زیاد و قتاده گفتند
مراد نماز بامداد و نماز شام است کعب الاحبار گفت والله که مراد اهل نماز فریضه اند ولا تعد عیناک عنهم و نباید که چشم تو از ایشان
برگردد یعنی باید که پیش تو باشند و بچشم تو باشند و قوله ترید زینة الحیوة الدنیا در محل حالست ای برهاد در آن حال که
مرید و طالب زینت دنیا باشی ولا تطع و فرمان مبر آنکس را که ما دل او غافل کردیم از ذکر خدا بخذلان و تخلیه و او تابع هوای
نفس خود است نه تابع رضای ما وکان امره فرطا و کار او ضایع کرده شد و این قول قتاده و مجاهد و ضحاک است داود گفت
فرطا ای ندامة ابن جابر گفت هلاکا ابن زید گفت مخالفا للحق مقاتل گفت سرفا فراء گفت متروکا ابو زید بلخی گفت قدما
فی الشر ابو عبیده گفت هو من قول العرب فرس فرط ای سابق و فرط منی قول ای سبق و منه قوله علیه الصلوة والسلام
انا فرطکم علی الحوض ای قایمکم و سابقکم گفتند معنی آنست که روزگار ضایع کرده باشد بر خود معطل کرده عبد الله عباس
است و اختیار فراء جمهور کردند گفتند که دست پیغمبران بگرفتند و بر دهنشان نهادند برای آنکه تا بر سبیل
استخفاف و اهانت و این قول مقاتل است وجه پنجم آنست که مجاهد گفت مراد بید نعمتست نعمت پیغمبر
رد کردند بدهن و فی بمعنی باباشند یعنی کفران نعمت کردند وجه ششم آنست که کردند گفتند معنی آنست که رد کردند
از دعوت پیغمبران جبر بر آنکه اگر قبول کردندی نعمت بودی بر ایشان و این رد بزبان و دهان کردند و فی بمعنی باست در این وجه
نیز و قول شاعر با استشهاد این آوردند و ارغب فیها عن لقیط و اهله و لکنّنی عن سنبس لست ارغب یعنی
شاعری میگوید که دختری داشتند دختر لقیط و سنبس میخواستند و گفت ارغب فیها ای بابنة من بنی دختر
رغبت کنم از لقیط و با ایشان نیم و بقبیله سنبس دیم و از ایشان رغبت نکنم وجه هفتم آنست که عبد الله عباس گفت
بروایتی دیگر که چون رسولان بشنیدند و کلام خدای دست یعنی انگشت در دندان گرفتند بر تعجب وجه هشتم آنست که
اخفش و ابو عبیده گفتند که این کنایتست از ترک اجابت یعنی اجابت نکردند انبیا را و عرب گوید کسی را که جواب کسی باز ندهد
و سخن او قبول نکند گویند رد یده فی فیه و قتیبی اختیار آن کرد که انگشت گزیدند بر ایشان از خشم و استشهاد کرده برین بقول
شاعر شعر یردون فی فیه غش الحسود یعنی ایشان حسود را چنان بخشم آرند تا هر دو انگشت بر ایشان بگزد و قال الاخر فی هذا
المعنی قد افنی انامله ازمه فاضحی یعض علی الوظیفا وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و گفتند این کافران پیغمبران که ما کافریم
بآنچه شما را بآن فرستاده اند و ما در شکیم از آنچه شما ما را بآن دعوت میکنید شکی بریب یعنی موجب ریبت و تهمت قالت
رسلهم پیغمبران ایشان را جواب دادند و گفتند افی الله شک در خدای شکی نیست که آفریدگار آسمانها و زمینهاست یعنی آن
کسانند که ایشان مقرّ بودند که آسمان و زمین خدای آفرید نه بتان و جماد و فی قوله و لئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن
الله آنکه گفتند این خدای که در وی شک نیست آفریننده آسمانها و زمین است میخواند شما را تا بیامرزد تان قوله من ذنوبکم اولی

مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد آباؤنا فأتونا بسلطان مبین قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله یمن علی من یشاء
[illegible]
من عباده وما کان لنا ان نأتیکم بسلطان الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون وما لنا الا نتوکل علی الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن
[illegible]

٢٨ ترا آنست که من صله باشد و سیبویه گفت من اینجا در موجب من زیادت کرده نشود ابو علی گفت تبعیض است و گروهی از نحاة گفتند من
بدلست یعنی بمغفرت بدل کند از گناه شما و آنکه گفت من تبعیض است گفت تا بعضی گناهتان بیامرزد و غایة که من تبیین
باشد و شما را تاخیر کند تا بوقتی مسمّی و نام برده یعنی اوقات آجال ایشان و وقت مرگشان تا تعجیل نباید کردن عذاب بر
ایشان بکفر ایشان پس از حلول آجال شان ایشان جواب دادند پیغمبران را و گفتند شما نیستید مگر آدمیانی و فرشتگان اید
و غرض شما درین آنست که ما را از دین و طریقه پدران ما برگردانید و از معبودانی که ایشان می پرستیدند بر این دعوی
که میکنید حجتی روشن بیارید رسولان ایشان را جواب دادند و گفتند چنین است ما آدمیانیم چون شما و لکن ما را بر شما
مزیت هست از فضل و منت خدای که خدای منت نهد بر آنکه خواهد از بندگان و آن اختیار و اجتباء ماست تخصیص مارا
و تخصیص ما بدعوت نبوت و الخیر گفتند حجتی بیاریم ما را نباشد که از خویشتن حجتی آریم مگر بفرمان خدای تعالی با آنچه شما آن
میکنید از معجزات جز بقدرت خدا نیست آنگه گفتند مومنان بر خدای توکل کنند و بر جز او توکل نکنند برای این معنی ذکر خدا
بر توکل تقدیم کرد که قوله ایاک نعبد و ایاک نستعین آنگه گفتند وما لنا و ما را نباشد که توکل نکنیم بر خدای و خدای تعالی
ما را هدایت داد از الطاف و توفیق و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله که ما را بآن دلالت و اسباب طریق حق و راه راست یافتیم
بنظر مراد از قوله وقد هدانا سبلنا و محال است یعنی تا حال این باشد ما را نسکه جز بر خدای توکل کنیم و ما تن بر آن نهاده ایم که در
رنج و بلا و مشقت شما صبر کنیم و جمله متوکلان که خواهند که توکل ایشان معتمد بود بر خدای توکل کنند قوله تعالی وقال الذین
کفروا لرسلهم الآیة خبر داد حق تعالی درین آیه حکایت قول کافران کرد که با پیغمبران ایشان گفتند کافران با هم گردیدگان
رسولان فرستاده با ایشان را ما شما را از شهرها و زمین خود بیرون کنیم او لتعودن فی ملتنا یا با دین ما آیید این او بمعنی الی
ان و الا ان است نظیر قول القایل لالزمنک او تعطینی حقی المعنی الی ان تعطینی حقی و اینجا الا ان لایق ترست و اگر گویند
که بر قاعده خود دست بمعنی التخییر بود باشد و معنی آن باشد که شما مخیرید خواهید با دین ما آیید و در شهر ما مقام کنید
و خواهید بر دین خود میباشید و از شهر ما بروید یعنی ایشان از این دو امر آن شدند خدای تعالی وحی کرد با ایشان که من
این کافران را هلاک برآرم و شما را در زمین بنشانم بجای ایشان از پس کرا ایشان تا اجزا ایشان را اتمام باشد در حق پیغمبران
پیغمبران در حق ایشان ببرند من بعدهم ای من بعد موتهم ذلک لمن خاف مقامی این آن راست که از مقام من بترسد یعنی من قیامه
بین یدی و مثله قوله و اما من خاف مقام ربه ای مقامه بین یدی ربه و اضافت کرد مصدر را با مفعول و فاعل را اضمار
کرد و مانند این در کلام عرب و قرآن بسیار است منها قولهم ندمت علی ضربک ای علی ضربی ایاک و سررت برؤیتک ای
برؤیتی ایاک و قوله لا یسأم الانسان من دعاء الخیر ای من دعائه الخیر و قوله و تجعلون رزقکم ای رزقی ایاکم و بعضی
ذکر کردند معنی آنست که ذلک لمن خاف مقامی علیه و حفظی اسبابه و اعماله این آن راست که بترسد از قیام من بر وی و حفظ
من باحوال و اعمال او و بیانه قوله افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت ای حافظ علیها اعمالها اخفش گفت ذلک لمن خاف مقامی
ای عذابی و مراد بمقام دوزخ است ای مقام المخلوق المعد للعذاب و خاف وعید و از وعید من بترسد و قوله تعالی واستفتحوا
ای استنصروا و طلبوا الفتح والنصرة و مثله قوله و کانوا من قبل ان یستفتحون علی الذین کفروا و قیل استفتحوا ای استقضوا
من قولهم للحاکم فتاح و قوله ربنا افتح بیننا و بین قومنا ای احکم عبد الله عباس گفت و مقاتل که معنی آنست که این کافران
باستنصار و استحکام با پیغمبران شان رجوع با خدای کردند و گفتند بار خدایا اگر ایشان راستگویند ما را عذاب کن چنانکه
خدای تعالی حکایت کرد از ایشان فی قوله تعالی ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین و قوله اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو

على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل المتوكلون وقال الذين كفروا لرسلهم لنخرجنكم من أرضنا أو لتعودن في ملتنا فأوحى إليهم ربهم لنهلكن
الظالمين ولنسكننكم الأرض من بعدهم ذلك لمن خاف مقامي وخاف وعيد واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد من ورائه جهنم

الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم مجاهد و قتاده گفتند مراد رسولانند یعنی پیغمبران بخدای
استعانت کردند و استنصار و استحکام و بر ایشان دعا کردند و مثل قوله ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت
خیر الفاتحین و قول نوح انی مغلوب فانتصر یعنی بار خدایا حاکم تو باش میان ما و قوم ما وخاب کل جبار عنید و خایب و نومید
شد هر جباری معاند حق که با حق ستیهید و از حق بر گردید این قول مجاهد است قتاده گفت عنید آن بود که استنکاف
کند از گفتن لا اله الا الله مقاتل گفت متکبر باشد ابن زید گفت مخالف حق باشد و عنید و عنود و معاند هر سه یکی
باشد و اصله من العند و هو الجانب قال الشاعر اذا نزلت فاجعلانی الوسطا انی کبیر لا اطیق العندا قوله تعالی
من ورائه جهنم لفظ وراء استعمال است هم در پیش و هم در پس و اینجا نیز محتمل است هر دو را و خلف لا یفتر است یعنی دوزخ
از پس او باشد و بر اثر او باشد است و اینجا اکثر بر آنجاست و این چنان است که گویند الموت وراءکم این در پیش
مبر اباشم تفسیر دادند این آیه را و کان وراءهم ملک ای امامهم جز که این دو شاهد محتمل است هر دو را و قال الشاعر اتوعدنی
وراء بنی ریاح کذبت لتقصرن یداک دونی ای امام بنی ریاح و قال الاخر اترجو بنی مروان سمعی وطاعتی و قومی تمیم
والفلاة ورائیا ای امامی و از جمله آنچه خلف را نیفتد است قوله الموت وراءک و قوله الست بمکان وراءهم ملک ای خلفهم
و قول الشاعر عسی الهم الذی امسیت فیه یکون وراءه فرج قریب یعنی فرج پس این اندوه باشد و گویند که بینها الست
و من ذلک قول الشاعر ولیس یجادی ابن عم مخالف بجار اللیام فابغی من ورائیا یعنی من خلفی و ابو عبیده گفت هما من
الاضداد و بعضی محققان بر وجهی تفسیر دادند که جامع بود هر دو را گفتند وراء آنرا گویند که [illegible] باشد بر وجهی که
لا محاله او رسد و او رفته رکند در پیش او بشود چنانکه گویند البرد وراءک [illegible] سرما ترا آید و بدر رسد
و پیش شود و زجاج گفت وراء آن باشد که از تو متواری و پوشیده باشد و از اضداد نیست قال الشاعر حلفت فلم
اترک لنفسک ریبة و لیس وراء الله للمرء مذهب ای بعد الله و این را برای توسع بر خلف حمل کنند ویسقی من ماء
صدید و ایشانرا آب ریم دهند [illegible] باشد از ریم و خیم که از زیر کافران بیاید قتاده گفت آنچه از فرج و تنهای
ایشان پالوده باشد محمد بن کعب و ربیع انس گفتند که غساله اهل دوزخ باشد و آن خون و ریم باشد که از فرج زنانیا
بیرون آید خبر [illegible] که ولید عبد الملک [illegible] در بعضی حجرهای زنان در رفت مصحف قرآن نهاده بود بر گرفت
و باز کرد بر سبیل تفال تا چه بر آید بر آمد واستفتحوا و خاب کل جبار عنید از آن بخشم آمد و مصحف بنهاد و کمان و تیر
و چندان تیر بر آنجا زد که پاره پاره کرد و این بیتها میخواند اتوعد کل جبار عنید فها انا ذاک جبار عنید
اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید و بعضی از اهل سیر گفتند که این ولید یزید عبد الملک مروان بود
و از جمله زنادقه بود و از جمله اشعار او در زندقه این بیتها است اتوعدنی الحساب و لست ادری احقا ما تقول
من الحساب فقل لله یمنعنی طعامی و قل لله یمنعنی شرابی قوله یتجرعه فرو برد آنرا یعنی این کافران جرعه و شربت را از جرع
و هو شرب الماء جرعة جرعة ولا یکاد یسیغه و نزدیک نباشد که فرو برد آنرا بعضی گفتند یکاد زیادت است یعنی ولا یسیغه
و این قولیکه نیست برای آنکه یکاد در افاده معنی جلیل هست و آن آنست که [illegible] نزدیک [illegible] و ما
این در قرآن و کلام عرب بسیار است قال الله و لا یکاد یبین ای لا یکاد یبین منه البیان و قال لم یکد یراها ای [illegible]
یتجرعه آنرا ابو امامه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت آن شربتی باشد که چون بدست او دهند کراهتی
عظیم حاصل شود او را چون بنزدیک دهن برد گوشت و پوست روی او بریزد [illegible]

ويسقى من ماء صديد يتجرعه ولا يكاد يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان وما هو بميت ومن ورائه عذاب غليظ مثل الذين كفروا بربهم
أعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد ألم تر أن الله خلق السماوات

باز شود و از زیر شکم بیرون آید چنانکه حق تعالی گفت و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و قال یشوی الوجوه بئس الشراب
وساءت مرتفقا ویاتیه الموت من کل مکان عبد الله عباس گفت من کل بقعة از هر جهتی و جایی حق تعالی گفت مرگ با او آید
از هر جایی و هر جایی از جهات شش از پیش و پس و چپ و راست و زیر و بالا ابن جریج گفت و ابراهیم التیمی که از هر جایی
از اندامش تا از بن هر موی مرگ بر او آید و این بر طریق مبالغت است ضحاک گفت حتی من ابهام رجلیه تا انگشت پای و این
را که موت خوانند گفتند مراد شداید و بلاهاست وما هو بمیت و با این همه مرده نباشد و نمیرد تا باز رهد و جمع کردن میان
این دو آن اعنی نفی و اثبات از دو وجه بود یکی آنکه گفتیم که مراد به موت مرگ نیست بل اهوال و شدایدست و از مرگ
خوانند بر توسع تا منافی نباشد نفی و اثبات و اما اگر موت بر حقیقت حمل کنند حق تعالی او را نزع کند هر که بمیرد گفت کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها ومن ورائه عذاب غلیظ و در پیش او عذابی ستبر بود و گفتند از پس او عذابی باشد عظیم
و گفتند از پس این عذاب عذابی باشد غلیظ مثل الذین کفروا بربهم آنگه حق تعالی در دو این مثل زد اعمال کافران او تشبیه کرد آنرا
بخاکستری که بادی سخت بر و مسلط شود تا هیچ بر جای نماند و در رفع اعمالهم دو قول گفتند یکی آنکه بدل مثل است بدل الاشتمال
والتقدیر مثل اعمال الذین کفروا و از حق بدل این باشد که آنرا اصل کنند و مقصود چنانکه سلب زید ثوبه ای سلب ثوب زید
و جاوز القوم شرابهم ای جاوز شراب القوم و قوله یسألونک عن الشهر الحرام قتال فیه ای عن قتال الشهر الحرام و مبرد
گفت اعمالهم مرفوعست بابتدا و کرماد خبر اوست و رماد خاکستر باشد اشتدت به الریح باد بر او سخت شود در روزی که
باد سخت آید [illegible] که ایشان چیزی باز دارد و غرض تشبیه آنست که آن عمل که ایشان میکنند بنهان باطل و درهم باشد
و از اثبات و تلافی نباشد چنانکه خاکستر خود را در روز باد سخت و قوله یوم عاصف در و دو قول گفتند یکی آنکه یوم
عاصف الریح روزی که باد در او سخت باشد و یکی آنکه یوم ذی ریح عاصف کقولهم لیل نائم [illegible]
و ظاهر آیه صورت احباط دارد و عند تامل دلیل است بر بطلان احباط و آنکه هر کجا در قرآن احباط است مراد ازو نفی وقوع
و قبول است از اصل و بن برای آنکه باتفاق اعمال کافران واضح و وقع نباشد تا چیزی باشد که از احباط کند با این
همه حق تعالی بر توسع از او تشبیه کرد [illegible] که بادی از او متفرق کند بظاهر حصول اعمال او وقع حکم و استحقاق
ثواب بود و کذلک قوله و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا و معنی آیه آنست که اعمال کفار را اگر چه بظاهر حقیقتی
هست بحکم وقوع و استحقاق آنرا محصولی نباشد و با خاکستری مانند که بروز باد سخت باد بر و گماشته شود تا در عالم متفرق
شود و کس نتواند که آنرا ضبط کند ذلک هو الضلال البعید اختیار کفر و اصرار بر و ضلالی و گمراهی باشد دور الم تر ان الله خلق السموات
والارض بالحق نمی بینی که خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید بحق و حکمت و نه بعبث و ابو حمزه و کسائی خالق السموات والارض
خوانند بر اسم فاعل و باقی قرا خلق بر فعل ماضی ان یشأ یذهبکم اگر خدای خواهد شما را ببرد و خلقی و جماعتی دیگر را بیارد
وما ذلک علی الله بعزیز و این بر خدای تعالی دشخوار نیست وبرزوا لله جمیعا حق تعالی گفت بیرون آیند در قیامت از گورها برای خدای
یعنی برای حکم خدای آنگه وصف آن مجادله و مناظره کرد که میان ایشان رود گفت فقال الضعفاء ضعیفان و مستضعفان
گویند مستکبران و جباران را که ما در دنیا تبع شما بودیم [illegible] هیچ کفایت خواهید کردن و بعضی
از عذاب از ما خواهید داشتن و تبع جمع تابع باشد چنانکه حارس و حرس و غایب و غیب و راصد و رصد و باقر و بقر زجاج گفت
روا باشد که مصدر بود بجای وصف نهاده متبوعان و مستکبران گویند لو هدانا الله اگر خدای ما را هدایت دادی ما را
نیز بخلاص ما نیز شما را راه نمودمانی چون ما را برای خود را خلاص هدایت نیست برای شما چه خواهیم کردن سواء علینا است

وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ وَقَالَ الشَّيْطَانُ

است بر ما و بر تو دیدن ما اگر جزع و زاری کنیم و اگر صبر و شکیبائی کنیم ما لنا من محیص مارا محیصی و مهربی نیست یقال حاص
عن کذا یحیص حیصا و حیوصا و حیصانا و منه قولهم وقع فلان فی حیص بیص ای فی امر لا یبری یتقدم او یتاخر مقاتل گفت
این انگه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایید تا جزع کنیم پانصد سال جزع کردند هیچ سود ندارد گویند بیایید
تا صبر کنیم پانصد سال صبر کنند هیچ سود ندارد عند آن گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقال الشیطان لما
قضی الامر لفظ ماضیست و مراد مستقبل یعنی سیقول الشیطان ابلیس گوید لما قضی الامر چون کارها گذارده شود و میان مردمان
حکم بکنند و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ مقاتل گفت این خبر در دوزخ گوید چون اهل دوزخ در
دوزخ گرفتار شوند منبری از آتش در دوزخ بنهند ابلیس را بر آن منبر نشانند و کافران و اهل دوزخ در زیر منبر او بنشینند
و او را ملامت کردن گیرند در آن اضلال و اغوا که او کرده باشد که او گوید ان الله وعدکم خدای شما را وعده داد و وعده
حق و درست من نیز شما را وعده دادم و آن وعده خلاف کردم و مرا بر شما دستی و سلطانی و حجتی نبود بیش از آنکه شما را
دعوت کردم و مرا اجابت کردید فلا تلومونی مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید و این آیه من ادل الدلیل است علی فساد
مذهب المجبره که اگر خدای تعالی کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس نگفتی ولوموا انفسکم که خدا را ملامت کنید
که مرا و شما را کفر او بخت(?) ما انا بمصرخکم من فریاد شما رسم و شما نیز فریاد من رسید چه هر یکی از ما بجرم خود گرفتار است
فریاد رس و شما با اجابت یقال استصرخنی فاصرخته ای استغاثنی فاغثته واصله من الصراخ وهو الصیاح و
الصریخ المصرخ انی کفرت من کافرم امروز بان شرک که بمن آوردید مرا شریک خدای گفتید شما از بیان ایمان داشتید
مرا امروز با ایمان شما کافرم حمزه خواند بمصرخی بکسر یا و اصل بمصرخیی بوده است نون جمع برای اضافت بیفتاد و یا جمع
شد یکی یای جمع و یکی یای اضافت انکه یا در یا ادغام کردند و یاء دوم را تحریک بایست کردن برای ادغام انکه تحریک
بکسر کرد حمل کرد علی الجزم فانه اذا حرک حرک بالکسر و انکه بفتح خواند اختیار اخف الحرکات کرد انگه حق تعالی از وی حکایت
بگذشت از خوی میگوید که ... عذابی الیم است باشد عقبة بن عامر روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که او گفت از صریخ شفاعت که عیسی علیه السلام گوید ذلک النبی الامی این آن پیغمبر یست که من بشارت دادم باو و خدای
تعالی مرا گوید برخیز و شفاعت کن من برخیزم برای شفاعت از مجلس من بوئی برآید که هرگز شنودند کادزان(?) خوشتر هیچ بوئی
نشنیده باشند و شفاعت کنم خدای تعالی قبول شفاعت من کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم کافران گویند ابلیس را که
مومنان را شفیعی پیدا شد برای ایشان شفاعت کرد تا ایشان را نجات دادند مارا شفیعی نیست جز تو برخیز
و برای ما شفاعت کن که ما بتو اقتدا کردیم او برخیزد و از مجلس او گندی پدید آید که هرگز چنان گندی نشنیده باشند
انگه ایشان را الطمیه(?) دوزخ کنند عند آن ابلیس گوید ان الله وعدکم وعد الحق قوله وادخل الذین آمنوا انگه حق تعالی وصف
کرد حال مومنان را گفت اما مومنانی که عمل صالح کنند ایشان را به بهشتها برند که در زیر درختان آن جویها میرود و ایشان در
آنجا مخلد و موبد باشند باذن ربهم بفرمان خدای شان و باطلاق او ... ایشان را به بهشت بفرمان خدا
و روا بود که بخالدین متعلق دارد تحیتهم فیها سلام تحیت ایشان با یکدیگر سلام باشد که بر یکدیگر کنند و تحیت فرشتگان
ایشان را سلام بود و تحیت خدا ایشان را سلام بود انگه حق تعالی الایمان و کفر را مثل زد بدو درخت گفت نمیدانی ای محمد یعنی
نمیدانی که چگونه مثل زد خدای تعالی کلمتی پاکیزه چون درختی پاکست مفسران گفتند مراد به کلمه پاک گفتن لا اله الا الله
است بیانه الیه یصعد الکلم الطیب و مراد به درخت پاک درخت خرماست دلیلش حدیث ابو الجانت(?) که گفت ابو العالیه و قهتابه(?)

ترد

لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا
أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

۲۷۹ ترد هم آمدی فوری بیامد که نهانی نامدار کرده بودم برخواستم و بهر تر دیدن آلات انس خدم طبقی رطب باورد و بخش با نهاد
انس گفت که بخور یا ابا العالیه که این آنان درختیست که گفت خدای تعالی گفت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة
انگه انس گفت روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم را قناعی(?) بسر آوردند او این آیه بر خواند عرض او این بود که درخت پاکیزه
درخت خرماست و در کلام محذوف هست والتقدیر کشجره ثمرها طیب ازای انکه معلوم است که درخت خوش نباشد میوه او
خوش باشد و اگر بر عموم حمل کنند گویند طیب منظر و طعام و نظر و بها و ظلها و ثمرها بهتر باشد و بعضی گفتند مراد بکلمه
دعوت رسول است خلق را با ایمان و عمل صالح و برای آن کلمه خواندند که آن دعوت بکلمات و کلام راست شود ابو ظبیان
گفت از عبدالله عباس که این درختیست در بهشت اصلها ثابت و ثابت در زمین چه اگر اصل ثابت نباشد در زمین
بر جای نماند و برگ بر نیارد چه درخت که آب از عروق خورد و عروق او در زمین باشد و فرعها فی السماء و شاخ آن درخت
گفت از بلندی و فرعها در آسمان است اصلها ثابت و فرعها نابت اصلها راسخ و فرعها شامخ اصلها اصیل و فرعها
طویل اصلها منیع و فرعها رفیع اصلها عزیز و فرعها متعال اصلها راس و فرعها نامی رسا اصله تحت الثری و سمابه
الی النجم و فرع لا ینال الطویل همچنین این کلمه یعنی شهادت ان لا اله الا الله در دل مومن ثابت و راسخ است اصل او و فروع
است از توحید و عدل و نبوت و امامت و تصدیق ... و فرع او که گفت او است بر زبان است چه از زبان بر آید تا
باسمان رسید او را هیچ حجابی نباشد بیانه الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
مثل الاسلام کمثل الشجرة الثابتة الایمان بالله اصلها و الصلوات الخمس جروعها(?) و الزکوة فرعها و صیام شهر رمضان
لحاها و حسن الخلق ورقها و حبنا اهل البیت ثمرتها نقل است از کلبی از عبدالله عباس از رسول صلی الله علیه و آله
که او گفت ان لله عمودا من نور اسفله تحت الارض السابعة و راسه تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا عبده و رسوله اهتز العرش و تحرک العمود فیقول الله عز و جل اسکن فیقول کیف اسکن و انت لم تغفر لقائلها
خدای تعالی را عمودیست از نور اصل او در زیر زمین هفتم است و بالای آن در زیر عرش چون بنده گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله عرش بلرزد و عمود بجنبد حق تعالی گوید ساکن شو گوید چگونه ساکن شوم و تو هنوز گوینده این کلمات
را نیامرزیده حق تعالی فرماید یا ملائکتی و سکان سمواتی اشهدکم انی قد غفرت له فرشتگان من و ساکنان آسمانهای من
بر من گواه باشید که او را بیامرزیدم بعضی اهل معانی گفتند این مشبه است بفرع عمل است از آنجا که بنا عمل بر علم باشد
چنانکه فرع از اصل پیدا شود انگه درخت را وصف کرد بانکه هر حینی بر میاورد توتی ای تعطی اکلها میوه باشد و در حین
خلاف کردند عبدالله عباس گفت ... مراد بحین شش ماه است و این قول سعید جبیر و قتاده و حسن است و روایت
از باقر و صادق صلوات الله و سلامه علیهما آمده است ... و اگر کسی نذر کند که چیزی روزه دارد ... باشش ماه روزه
بلغد داشت او برای این آیه و بما ثبت عن آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم مجاهد و عکرمه و ابن زید گفتند مراد یکسال است
عکرمه گفت عمر عبد العزیز کس فرستاد بمن و گفت من نذر کرده ام در غلامی که خیانتی کرده است یا دست ببریم یا حین از او دام(?)
او را گفت دست ببرم لکن یکسال از او باز دار که من از عبدالله عباس شنیدم که حین دو است حینی که شناسند و حینی که
نشناسند اما آن حینی که نشناسند قوله و متاع الی حین قوله و لتعلمن نباه بعد حین و آن حینی که شناسند قوله توتی اکلها
کل حین باذن ربها از زمان یکسال تا یکسال نیز اثر گفت هر بامداد و شبانگاه باشد بر آنجا که هر بامداد و شبانگاه این کلمه
با عمل که ... کرده باشد با آسمان برند سعید بن المسیب گفت مراد دو ماه است بر آنجا که خرما بر درخت ... از

جَنّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ

وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ

دو ماه نباشد ضحاک گفت هر ساعتی از ساعات شب و روز ذکر تا ایشان باشد و اگر زمستان از احین خوانند و مراونت
که موسم خالی نباشد در هیچ وقتی از اوقات از اعمال خیر اهل ایشان گفتند وجه حکم در تشبیه اسلام و ایمان بدرخت از انجاست
که درخت تمام نباشد الا بسه چیز عرقی ثابت و اصلی قایم و فرعی عالی همچنین اسلام بسه چیز تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار
باللسان و عمل بالارکان بیان این حدیث رضا از پدر خود از پدرانش از امیر المومنین علی علیهم الصلوة والسلام از رسول خدا
الله علیه و آله وسلم که گفت الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان حمید طویل روایت کرد از انس بن مالک
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت مثل هذا الدین کمثل شجرة نابتة الایمان اصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها والتآخی
فی الله نباتها وحسن الخلق ورقها والکف عن محارم الله ثمرها فکما لایکمل الشجرة الا بثمرة طیبة لایکمل الایمان الا بالکف
عن محارم الله گفت مثل این دین چون درختیست ستاء ایمان بیخ اصل اوست و زکوة شاخ اوست و روزه بیخ اوست
و برادری ایستادن از محارم میوه اوست چنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه همچنین ایمان تمام نشود الا بباز ایستادن
از محارم و حکمت در انکه از این درخت خرما تشبیه کرد آنست که از همه درختان درخت خرماست که بآدمی ماند از انجا که هر درخت
را که سر ببرند بارهای دیگر شاخ از وی برآید و برآید جز درخت خرما را که چون سر او ببرند خشک شود و نیز بر او برنیاید
چون آدمی که بعد از آن که سرش ببرند نیز زنده نماند و دیگر انکه نهال او را بزیر نکنند و پیوند نکنند بر نیارد و آدمی همچنین بود
و رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت خیر المال سکة مابورة و فرس مامورة گفت بهترین مال رسته نخل بود پیراسته و بر بر
افکنده و اسپی که بسیار زاید عبدالله عمر گفت روزی رسول صلی الله علیه و آله وسلم اصحابه را گفت آن کدام درختست که برگ
نیفکند و آن درخت مانند ترجیزی هست بر دم هر یکی از درختان بروی چیزی میگفتند مرا در دل آمد که درخت خرما
باشد شرم داشتم گفتن رسول صلی الله علیه و آله گفت درخت خرماست عمر پدر را گفتم این حال گفت اگر گفته بودی کان احب
الی من حمر النعم دوستر داشتمی از شتران سرخ موی دیگر انکه درخت خرما از فضله تربت آدم برآمد چنانکه روایت کرده
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت اکرموا عماتکم عمتکان خود را گرامی دارید گفتند یا رسول الله عمتکان ما کدام اند گفت
درختان خرما گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدای تعالی چون آدم را بیافرید از وگل فضله بماند خدای تعالی از آن درخت
خرما بیافرید وَيَضْرِبُ اللهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ و خدای تعالی برای مردمان مثل میزند تا ایشان اندیشه کنند انکه گفت و شرک
را در برابر آن بر عکس آن مثل زد بدرختی پلید گفت وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و هی کلمة الکفر و الشرک كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ مانند درختی
پلید که بیخ آن از زمین برکنده باشد والاجتثاث الاستیصال برکنند و بر زمین چندانکه از قراری باشد و ارتفاع
نیاید و اگرچه برگ سبز دارد و شاخ تر دارد چون بیخ آب نخورد زود برگش سبز نماند و شاخش تر نماند سوح گفت
اشتقاق اجتثت از جثه است ای اخذت جثتها ای اصلها و نبتها او بیانی و بقائی باشد همچنین اعتقاد و مذهب
و طریقه کافران هیچ اصلی و بقائی نبود انکه گفت يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ گفت خدای تعالی بفضل و کرم
مومنان از جای برآرد بعضی گفتند درستی یعنی قول لا اله الا الله چو ثابت قول از ایشان درست و بر جای باشد لطف کرد ایشان
را و قدم ایشان از بر جای برآرد و آن لطف از قبل خدای تعالی بود برای انکه مکلف اوست و ممکن و مبین برای انرا خود
حوالکرد فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و در آخرة گفتند در آخرت عند سوال گور که گور اول منزلست از منازل آخرت و گفتند
فی الحیوة الدنیا فی القبر در گور که جز اعتبه که گور در دنیا باشد وَفِي الآخِرَةِ عند البعث چون برانگیزد او را مقاتل گفت این تثبیت
آنست که چون بنده مومن را در گور نهند و خاک بر وی راست کنند خدای تعالی دو فرشته را بفرستند نام او و دوستان تا بیایند و بر وی سلام

کند

خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ

إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ وَجَعَلُوا لِلهِ أَندَادًا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ

٢٧ کند و گوید همین ساعت دو فرشته منکر سیاه و نیالین تو خواهند آمد تا ترا از دین و اعتقاد تو پرسند مگر تا نترسی از ایشان
و چنانکه در دنیا دانستی جواب ده خدا و رسول و امام و کتاب این بگوید و برود و بر اثر او دو فرشته بر وی فرود می آیند
سیاه و غلیظ منکر ازرق چشم چشمهای ایشان چون برق خاطف باشد و آواز ایشان چون باد عاصف هر یک عمودی از آتش
بدست گرفته ایشان از منکر و نکیر گویند در گور را بیند و خدای تعالی بندهٔ را زنده کند او را بنشانند و گویند من ربک
و من نبیک و من امامک و ما دینک و ما کتابک خدای تو کیست و پیغامبر تو کیست و امام تو کیست و دین تو چیست و کتاب تو
چیست او چنانکه دانسته گوید الله ربی و محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی و علی امامی ایشان گویند
او را گویند مرحبا بک عشت سعیدا و مت شهیدا تا زنده بودی سعید بودی و چون مردی شهید مردی اللهم ارحمنا بالرضا
بار خدایا خشنودی کن چنانکه ترا خشنود کرده انکه در بهشت را در گور او بگشایند تا نسیم بهشت بر وی میوزد و بوهای
بهشت باو می آید انکه او را گویند نم نومة العروس نخسب چنانکه عروس در حجلهٔ خود فذلک قوله یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و اگر مرد کافر بود خدای تعالی این تلقین نفرماید و آن فرشته را نفرستد تا که
منکر و نکیر در آیند و او را گویند من ربک و من نبیک و ما دینک و ما کتابک و من امامک او گوید لا ادری نام گویند لا دریت
و لا کنت منا تا شی و بیاد آتش عشت عصیا و مت شقیا تا زنده بودی عاصی بودی و چون مردی شقی مردی نم نومة المنهوس
بخسب چنانکه مار گزیده بخسب انکه در گور او دری از دوزخ بروی بگشایند تا دود آن و آتش بکشد و اور فرو گویند که هم
گور او آتش کرده و او شهیق بزند که همه حیوانات بشنوند الا جن و انس همچنین شنوی او را افتد که گفت خدای تعالی وَيُضِلُّ
اللهُ الظَّالِمِينَ یعنی خدای تعالی کافران را در باخیه رها کند و گفتند مراد آنست که خدای تعالی ایشان را آیا عبدالله را
ذریه گفت چون بنده مومن را وفات رسد فرشتگان بیالین او حاضر آیند و بر وی سلام کنند و او را بهشت بشارت
دهند و چون جنازهٔ او برگیرند تشییع کنند چون وقت نماز کردن بود بر وی نماز کنند چون او را دفن کنند بالو در گور
شوند و خدای تعالی او را زنده باز کند او را در گور باز نشانند و از وی سوال کنند که من ربک و من نبیک و ما شهادتک
خدای تو کیست و پیغمبر تو کیست و گواهی تو چیست گوید الله ربی و محمد نبیی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
انکه گور بر وی فراخ کنند مد بصر چندانکه چشم تو او باشد ابو سعید خدری روایت کند ما با پیغمبر بودیم در جنازه گفت ایها
الناس بدانید که این امت را ابتلا کنند در گور چون مرد را در گور نهند و قوم از وی برگردند فرشته بیاید بدست و بطرقی
باشد و خدای تعالی او را زنده کند و آن فرشته او را باز نشاند و گوید چه میگوئی اگر مرد مومن بود بگوید اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله آن فرشته گوید صدقت راست گفتی انکه دری از دوزخ برگشاید
گوید بنگر که اگر کافر بودی این جای تو بودی اما چون مومنی خدای تعالی آن جای بدین جای بدل کرد برای تو و دری از بهشت
در گور او بگشایند و گور بر وی فراخ کنند اما کافر و منافق را گوید چه گوئی گوید لا ادری نماز او را گویند لا دریت
و لا اهتدیت ندانستی و راه نیافتی انکه دری از بهشت برگشایند و او را گویند در نگر اگر مومن بودی این جای تو بودی
اما چون کافر شدی بدل کردند آن جای را بدین جای و دری از دوزخ بر وی بگشایند انکه آن فرشته از آن مطرق یکی بر او
فرو کوبد که همه خلایق بشنوند مگر جن و انس بعضی صحابه گفتند یا رسول الله هیچ کس نباشد که فرشته با مطرقه بر سر او بایستد
الا انکه بترسد و او هیچ جز نتواند گفتن رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَفِي الآخِرَةِ ابو هریره گفت مرد در گور او از زحل آنان که از جنازه او باز گردند بشنود اگر مومن بود نماز او بر بالین او باشد

مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ

[illegible]

٧

وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ

28

[illegible]

غفور رحيم ربنا انى اسكنت من ذريتى بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم ربنا ليقيموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم وارزقهم
من الثمرات لعلهم يشكرون ربنا انك تعلم ما نخفى وما نعلن وما يخفى على الله من شىء فى الارض ولا فى السماء الحمد لله الذى وهب لى

صنمهم يضحك من لشيب عذب ملشمه معنی آیت آنست که الطاف عند ایشان اجتناب کنند از عبادت اصنام با ایشان بیابی دلها که
رب انهن اضللن كثيرا من الناس بار خدایا این بتان گمراه بکردند بسیاری مردمان را یعنی بعبادت ایشان بسیار مردم
گمراه شدند چه عند وجود ایشان بود با ایشان حوالت کرد انکه گفت فمن تبعنى فانه منى بار خدایا هرکه تابع من بود وی من
باشد او از من است و از خود شمرد چنانکه ومن غشنا فليس منا او را برخود نفرین گفت رسول علیه الصلوة والسلام سلمان منا
اهل البيت ومن عصانى وهرکه در من عاصی شود تو خدای آمرزنده و بخشاینده تاویل بر وجه بود اما انکه عصیان او بکفر و
عبادت اصنام باشد انکه این شرط باشد تو بر یعنی تو بیامرزی و رحمت کنی چون توبه کند که تو آمرزنده و بخشاینده وجه
دوم انکه عصیان از اهل کنند بر دون کفر و گویند مراد انست که هرکه بمن ایمان آرد و انکه نافرمانی کند مرا با آنچه دون کفر باشد
تو خدای او را بیامرزی وجه سیم در آن انست که روا بود که در شرع ابراهیم قطع نبود بر عقاب کفار لا حال چنانکه بعقل
ندانند بسمع دانند و روا بود که در شرع قطع نبود باین و قوله فانك غفور رحيم جمله ابتداء اسمی و محل او جزم است على جزاء
الشرط والتقدير ومن عصانى تغفر له وترحمه ربنا بار خدایا من بنشاندم از فرزندان خود بعضی را و من تبعیض راست ای
اسكنت بعض ذريتى و شاید که معنی آن بود از فرزندان خود یکی را بنشاندم برین وجه من تبیین را بود والتقدیر اسکنت من احد
من ذريتى چنانکه پیش ازین بیان کردیم بوادی که در انجا زرع نباشد و کشتی بعضی نبین عند بيتك المحرم بنزدیک خانه
حرام تو قتاده گفت یعنی خانه که تو حرام کرده آنرا بحرمات تا استحلال نکنند محرمات انجا از صید و قطع اشجار و جز آن اگر
گویند چگونه گفت عند بيتك المحرم و انجا خانه نبود خانه از آن پیش ناکرده بودند جواب گوییم معنی آنست که بجای خانه حرام که در اول
بیت المعمور انجا نهاده بود تا بعهد طوفان نوح باسمان بردند جواب دیگر انکه بر نزدیک جایی که انجا خانه حرام بنا خواهند کرد
و قصه آن ما آنست که سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت که چون ابراهیم را علیه السلام از ساره فرزند نبود از انجا
که او پیر شده بود و ابراهیم علیه الصلوة والسلام در دل او فرزند بسته بود و ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه با ابراهیم داد گفت
این را بتو دادم تا باشد که خدای تعالی ترا فرزندی دهد که از من نمی باشد ابراهیم علیه السلام با هاجر خلوت کرد خدای تعالی او را
از هاجر اسمعیل داد و آن نور محمدی که در پیشانی ابراهیم پیغمبر علیه السلام بودی انتقال افتاد باسمعیل ساره را از آن رشک
عظیم آمد و دلتنگ شد که او را می بایست که آن فرزند از او بودی و آن فرزند از نسل و نژاد او بودی تا ابراهیم را خوش تر شد
و گفت نخواهم تا هاجر پیش من باشد و نیز او را ببینم حق تعالی گفت ابراهیم را علیه السلام که او را دو رنج منمای چون او با تو
مرافقت کرد با او موافقت کن ایشان را از پیش او ببر ابراهیم علیه السلام گفت بار خدایا کجا برم ایشان را گفت انجا که ترا فرمایم
انگه جبرئیل را بفرستاد و گفت ایشان را بزمین مکه بر جبرئیل علیه السلام در پیش ایستاد و میرفت و ابراهیم علیه الصلوة والسلام از پی
میرفت با هاجر و اسمعیل هرکجا بجای خوش رسیدی که آبی و گیاهی و عمرانی و آبادانی و خصبی و فراخی بودی گفتی یا جبرئیل
اینجا فرود آییم ایشان را گفتی نه که فرمان نیست تا برسیدند بزمین مکه و آن زمینی است که در وی آب و گیاهی نباشد و زمینی است
شوره سنگلاخ که گفت برو فرود آی جبرئیل گفت اینجا فرو نشان او را و برو ابراهیم علیه الصلوة والسلام ایشان را انجا بنهاد و بر
گردید و برفت هاجر گفت یا خلیل الله ما را بکه رها کنی او هیچ جواب نداد آخر گفت خدای فرمود ترا که ما را اینجا رها کنید
گفت آری گفت خدای تعالی ما را ضایع نکند آنگاه آنقدر آب که در ان مشک بود با ایشان رها کرد و برفت ایشان آن آب باز خوردند
و تشنه شدند و کودک تشنه شد و او را شیر نماند نگاه کرد نزدیک تر کوهی بود کوه صفا بود بر انجا دوید تا هیچ کس را ببیند
یا آوازی شنود هیچ کس را ندید از انجا فرود دوید برکوه مروه دوید تا هفت بار سعی کرد [illegible] نیز کسی را ندید که بار دیگر بر کوه صفا دوید

دکر بار

على الكبر اسمعيل واسحق ان ربى لسميع الدعاء رب اجعلنى مقيم الصلوة ومن ذريتى ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لى ولوالدى
وللمؤمنين يوم يقوم الحساب ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار مهطعين

دگر بار بر کوه مروه دوید تا هفت بار سعی کرد در بار هفتم آوازی شنید ضعیف از این جانب و از آن جانب نگرید کسی را ندید گوئی
همان آواز می شنید گفت ای خداوند این آواز هم ترا می بینم آوازت می شنوم اگر توانی تا فریاد رسی بکن که هلاک شدیم آن
فرشته ظاهر شد و نزدیک اسمعیل آمد بجای او بگرفت در زمین مالید چشمه آب از زیر پای او روان شد و سرد در بیابان
نهاد و هاجر از آن رنج که دیده بود و حسرت آب در آنجا اندر دیگ کرد آنرا پر کرد تا بر آکند و ضایع نشود رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم گفت یرحم الله ام هاجر خدای بر مادر ما هاجر رحمت کناد اگر آن آب را رها کردی همه بادیه بر سیدی و همه بادیه
آبدان بودی چون خاک کرد آن برکت آب باستاد انجا آب بیکرفت تا غدیری شد تا حال المستند ایست که امروز چاه زمزم است
و آن فرشته او را بشارت داد و گفت این جای خواهد بود که حاجیان انجا از چاه آب خورند و انجا خانه کنند پدر این کودک
که خلایق عالم از جوانب بزیارت این خانه آیند پس حق تعالی آن دفتر هاجر از صفا بر وی و از مروه بصفا آنرا رکنی کرد از ارکان حج
و آن سعی است بین الصفا والمروه و جماعتی از قبیله جرهم انجا بگذشتند از دور مرغان دیدند که گرد آن جای گردیدی پرمیدند گفتند
بر حوالی مکه جائی است انجا آب بود که مرغان بجانب گرد ایند که آب بود کسی را بفرستادند تا بنگرد چون بیامد زنی را دید و کودکی را
بیامد و ایشان را خبر داد ایشان بیامدند و گفتند ای زن تو کیستی و انجا تنها چه میکنی و این کودک کیست و این آب از کجا آمد انجا
این سیل است که تا سی صد گز فرو بار صدگز بکشند ببر سرانند گفت این پسر ابراهیم است خلیل خدای و این ما را انجا آورده اند و ماه
خدای تعالی گفتند این آب کراست گفت آب ما است و خدای تعالی برای ما پدید کرده است گفتند شاید تا ما انجا فرود آییم و ترا
ما را ازین آب نصیبی کنی و ما ترا ازین متاع که داریم نصیبی کنیم و همه یار تو باشیم تا تو تنها نباشی گفت روا باشد ایشان انجا
فرود آمدند و باقی قصه در سورة البقره گفته شده است و انکه اسمعیل علیه الصلوة والسلام از ایشان زنی خواست و هاجر فرمان
یافت و ابراهیم علیه السلام انجا آمد فی قوله واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی قوله ربنا ليقيموا الصلوة از جمله دعای ابراهیم یکی
دگر آن بود که گفت بار خدایا برای آن تا فرزندان من نماز بپای دارند چنان ساز که دلهای گروهی مردمان با ایشان مایل شود
من تبعیض راست سعید جبیر گفت اگر نگفتی من الناس و گفتی افئدة الناس همه عالم از گبر و جهود و ترسا و مسلمان انجا حج فرستادی
وقوله تهوى اليهم اى تميل اليهم وتنحدر اليهم من هوا اذا انحدر يقال اهوى يهوى هويا اذا سقط وهوى يهوى هوى اذا احب
و اما مجاهد گفت اگر دعا بر اطلاق بودی پارس و روم و ترک و هند مزدحم شدندی آنجا وارزقهم من الثمرات بار خدایا و ارزاق ایشان
کن اهل در ثمرها که خداوند ادای آمد روزی کرده روزی کن تا ایشان شاکر شوند نعمت ترا ربنا انك تعلم انکه گفت بار
خدایا تو دانی آنچه ما پنهان داریم و آنچه آشکارا داریم عبد الله عباس گفت مراد باین وانده کار اسمعیل و هاجر است و گر
بر زبان رانیم با از انیم تو دانی و در کر مفسران حمل بر عموم کردند از همه نهانها و آشکارا ها و این اولی تر است لعموم اللفظ انکه گفت
وما يخفى على الله من شىء ما نفی است و پوشیده نماند بر خدای تعالی هیچ چیز در آسمانها و زمین و من زیادت است موکد نفی انکه سپاس
داری کرد خدای را و شکر کرد گفت سپاس مر خدای راست که مرا بر پیری اسمعیل و اسحق بداد اسمعیل از هاجر و اسحق از ساره
و این را در پیری گفت که خدای تعالی او را اسحق بداد از ساره و قصه آن در سورة هود برفت ان ربى لسميع الدعاء که خدای من شنونده
دعاست یعنی اجابت کننده دعاست وهو من قولهم سمع الله لمن حمده ای اجاب الله لمن دعاه رب اجعلنى بار خدایا مرا چنان کن که نماز بپای
دارم یعنی ان الطاعه [illegible] که نماز بپای دارم ومن ذريتى و از فرزندان من من تبعیض راست ربنا وتقبل دعاء بار خدایا دعای من
بپذیر [illegible] نماز و عبادت من و از نجاست قول رسول صلی الله علیه وآله وسلم الدعاء هو العبادة وفى رواية اخرى الدعاء مخ العبادة بعضی
گفتند چنانکه نماز را دعا خوانند دعا را نماز خوانند آنجا ربنا اغفر لى بار خدایا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و این دلیل میکند که

مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ
نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ

مادر و پدر ابراهیم علیه الصلوة والسلام مؤمن بودند چه شاید که او کافر مصر بر کفر را دعا کند بغفران والمؤمنین و مؤمنان از ذریت
بیامرز آن روز که حساب باستد و مراد بقیام ظهور است که قیام الساعة و قیام السوق و قیام الحرب علی ساقها قال و قامت الحرب بنا
علی ساق روزی که حساب ظاهر شود و سخن کرده اند که حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت ولا تحسبن الله غافلا گمان مبر که خدای
غافل است از آنچه ظالمان میکنند و سهو و غفلت کی باشد و مرجع هر دو با نفی علم باشد و معنی آیت آنست که حق تعالی عالم است بعمل ایشان
و جزای ایشان بخواهد داد و لکن تاخیر میکند انما یؤخرهم جمله قراء یؤخرهم خوانند بیا خبر از حق تعالی و ابو عمرو خواند نؤخرهم بنون
خبر از حق تعالی عن نفسه علی سبیل التعظیم و تاخیر میکنم ایشان را برای روزی که چشمها در و شاخص و متحیر شود و شخص البصر آن
باشد که چشم گشاده باشد که بر هم نیاید و چشم متحیر چنین باشد و این کنایت است از هول و فزع و شدت روز مهطعین ای
مسرعین شتابندگان باشند و نصبه بر حال بود سعید جبیر گفت دوندگان باشند چو دویدن گرگ مجاهد گفت مدیمی النظر
کلبی گفت ناظرین ضحاک گفت شدید النظر من غیر ان یطرف می نگرند و چشم بر هم نزنند مقاتل گفت مقبلین الی النار روی
بدو نهاده باشند و اصل الاهطاع الاسراع بود قال الشاعر * بمهطع سرح کان زمامه * فی راس جذع من اوال مشذب *
مقنعی رءوسهم سرها بر داشته قتیبی گفت مقنع آن باشد که سر بر دارد و چشم در پیش دارد و در چیزی نگرد چنانکه چشم از آن
بر ندارد و منه الاقناع فی الصلوة حسن بصری گفت روز قیامت همه خلق روی سوی آسمان باشند کس با کس ننگرد و اصل این
من قنع باشد و اقنع غیره من باب حضرت زیدا و احضرت زیدا و جعلت ... سمجین اقتنع ای جعل ... قوانعا
فی النظر الی السماء او الی ما بین یدیه لا یرفع طرفه منه ... استعمال کردند در رفع الراس و النظر الی السماء قال الشماخ یباکرن
العضاه بمقنعات * نواجذهن کالحدا الوقیع * یصف ابلا ترعی الشجر شجر العضاه * میگوید بیاکرن العضاه بر اوس مرفوعات
نواجذها کالفؤوس الواقعة علیها و قال الراجز * انغض نحوی راسه و اقنعا * کانما ابصر شیئا اطمعا * لا یرتد الیهم طرفهم نظر
ایشان با ایشان نیاید کالشاخص بصره چشم بر هم نزنند وافئدتهم هواء عبد الله عباس گفت یعنی دلهای ایشان خالی باشد
از همه خیر مجاهد گفت و ابن زید دلهای ایشان چون هوا است در و هیچ عقلی و خیر نیست و جای منکر د سعید جبیر گفت دلهای
ایشان مضطرب است از فزع نیست در سینه ایشان از خوف و فزع و این همه وصف روز قیامت است از فزع و صعوبت و هول
ناکی وانذر الناس یوم یاتیهم العذاب بترسان مردمان را ای محمد از روزی که عذاب بایشان آید و نصب یوم بر مفعول دوم انذر است
در بر طرف قتاده گفت یعنی قوله وافئدتهم هواء گفت دلهای ایشان بحلق رسیده است قوله تعالی و بلغت القلوب الحناجر و
اصل کلمه از هوا است که جو باشد قال حسان الا ابلغ ابا سفیان عنی * فانت مجوف نخب هواء * و قال زهیر کان الرحل منها
فوق صعل * من الظلمان جؤجؤه هواء * گفته اند ... نباشد و قال الآخر * ولا تک من اخدان کل یراعة * هواء کسقب
النار جوف فارغ کاسر * فیقول الذین ظلموا گویند کافران و ظالمان ربنا اخرنا الی اجل قریب بار خدایا ما را باز پس دار تا وقتی نزدیک
معنی آنست که ما را با دنیا بر و در دنیا ما را مهلت ده نجب دعوتک تا ما اجابت دعوت تو کنیم و متابعت پیغمبران کنیم و جزم این فعلها
بر جواب امر است ایشان را بر سبیل تقریع و ملامت گویند نه سوگند خورده بودید پیش از این که ما را از دنیا هیچ زوال نباشد از
دنیا و انتقالی با سرای آخرت و این دلیل است بر آنکه اهل آخرت مکلف نباشند چه اگر مکلف بودندی ایشان را اجابت بودی
با آنکه از خدای تعالی خواستندی که ما را با دنیا بر تا ما توبه کنیم و عمل صالح تا بما اجابت تو کردندی و ایشان آن وعده ای و وعید
رسیده بدی فیقول الذین ظلموا ... جزم ... جواب باشد ... قوله ایشان
موقوف باشد بر انذار رسول صلی الله علیه و آله ایشان را ... و انذر الناس قوله وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم

كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ
مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ

حق تعالی گفت شما در خانهای آن ظالمان که بر خود ظلم کردند بنشستید و تبین لکم کیف فعلنا بهم و در جای فاعل تبین است ای تبین
لکم کیفیة عذابهم و ضربنا لکم الامثال و برای شما مثلها زدیم و قد مکروا مکرهم و ایشان یعنی کافران مکر خود کردند و عند
الله مکرهم و بنزدیک خدایست مکر ایشان یعنی جزاء مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه
مقامه و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال قراءة عامه کسر لام است لام اول و نصب لام دوم و ان بمعنی نفی است و المعنی ما کان
مکرهم لتزول منه الجبال و لام برای تاکید نفی است مثل قوله ما کان الله لیذر المؤمنین و ما کان الله لیعذبهم یعنی مکر ایشان
نه بجای باشد که کوهها از آن زائل شود و مراد بزوال کوه نزد اهل رسالت محمد صلی الله علیه و آله است و قول قرآن این کنایت
از آن چه کامن یعنی مکر ایشان با نجاز رسد کسی کاری بزرگ کند که در ثبات ... چون کوه است که مکر هیچ ماکر و حیلت هیچ محتال
زایل نشود و کسائی و ابن جریح خوانند لتزول بفتح لام اول و رفع لام دوم و بر این قراءت ان مخففه باشد از ثقیله و معنی
آن بود که و ان مکرهم او و انه کان مکرهم لتزول منه الجبال و این لام آنست که با ان مخففه بدو جای باشد کقوله و ان کانت لکبیرة
و هی کقوله و انها لکبیرة و چون بتخفیف لام اول بود و با مثقله ... آن باشد که مکر ایشان از شدت و صعوبت با جائی
که کوهها از او زائل شود و مراد بزوال کوه و این بر سبیل استعظام و استعصاب مکر ایشان باشد چنانکه گفت و مکروا مکرا
کبارا و کبارا مبالغت باشد در کبیر و مثله فی الاستعظام قوله تعالی تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال
هدا و مثله قول الشاعر * الم تر صدعا فی السماء مبینا * علی ابن لبینی الحارث بن هشام * و قال اوس بن حجر * الم تکسف الشمس شمس
النهار * مع النجم و القمر الواجب * و قول الآخر * الشمس طالعة لیست بکاسفة * تبکی علیک نجوم اللیل و القمرا * و در شاذ گفته اند قراءة
علی و عبد الله مسعود و ابی خوانند و ان کاد مکرهم و این نزدیک است که از مکر ایشان کوهها زایل شود و در بعضی تفاسیر از
امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام روایت کردند که مراد بدین مکر نمرود است که خدای تعالی بدان شغل زد و آن آن بود که
ابراهیم علیه الصلوة والسلام او را گفت من ترا دعوت میکنم با خدای آسمان او گفت من خدای زمینم من ببینم که در آسمان خدای
هست او گفت خدای آسمان نیز من خواهم بود و گر ... که بر آسمان هیچ برود ...
آفتاب و ماه و ستارگان بر من ... روان ... و گفت با سمان روم و ببینم تا این خدای آسمان چیست
آنگه چهار بچه کرکس بگرفت و ایشان را گوشت ... بپرورد تا بزرگ شدند و قوی گشتند و تابوتی بساخت و در
بر ساخت یکی بر بالا و یکی بر زیر و در آن تابوت بنشست و دیگری را با خود در آنجا نشاند و آن تابوت در پای آن کرکسان ببست
و عصا فرا گرفت و پاره گوشت بر سر آن عصا بست و از بالای آن تابوت بر نشست تا بوت فرو برد چنانکه کرکسان بآن گوشت
می نگریستند و طمع آن گوشت بر بالای بر پریدند چون در هوا بر رفتند نمرود صاحب را گفت اندر که بر بالاست بگشا
و بنگر تا با سمان نزدیک شدیم یا نه او بگشاد و بنگرید گفت آسمان هم بجایست که بود و هیچ اثر نکرده است این فتنه را گفت
در زیر بگشای و بنگر تا از زمین چون افتاده ایم او در بگشاد و بنگرید گفت زمین مانند دریای سبز می بینم و کوهها مانند
دود سیاه گفت رها کن تا برود پرید در هوا و کرکسان می پریدند تا چندان بر پریدند که باد منع کرد ایشان را از پرواز
گفت در بالا بگشا و بنگر او در بالا بگشاد و بنگرید گفت آسمان همچنان مینماید که از زمین می نمود در زیر بگشاد و بنگرید گفت
آسمان همچنان مینماید که چیزی دودی سیاه مینماید و آوازی شنید گفت یا ایها الطاغی این ترید این طاغی کجا میروی عکرمه گفت
که با او در تابوت غلامی بود با کمان و تیر چون بانجا رسید که بیش از آن نتوانست رفتن تیری بینداخت باز پس آمد خون آلود او گفت
کفیت امر السماء کار آسمان کفایت شد مرا گفت تیر در مرغی آمد که در هوا بود و گفتند در ماهی آمد که در دریای از دریا ماهی بهوا

يومئذ مقرنين في الاصفاد سرابيلهم من قطران وتغشى وجوههم النار ليجزي الله كل نفس ما كسبت ان الله سريع الحساب هذا
بلاغ للناس ولينذروا به وليعلموا انما هو اله واحد وليذكر اولوا الالباب

بود انکه عزو دیر بود تا عصا با شکوه کردند وان سرکه بر و کوشت بود بریان کردند که کسان سر بریز بماند حق سبحانه و تعالی
این مکر را وصف کرد بانکه عجب نیست که کوه از وی زایل شود علی سبیل التوسع والمبالغه فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله کفتند
در کلام تقدیم و تاخیری هست والتقدیر فلا تحسبن الله مخلف رسله وعده ومثله قول الشاعر • تری الظل فیها مدخل
الظل راسه • وسایره باد الی الشمس اجمع • والتقدیر مدخل راسه الظل وکر این تقدیر نکنند در امر روا باشد چه وعد متعدی
بدو مفعول واضافت فاعل روا باشد با مر یکی از هر دو اکرچه معنی از کار روشن تر بود که اضافت با مفعول اول کنند چنانکه فعل
صریح هرکه ام تقدیر کنی روا ست یقال اخلفت فلانا الوعد واخلفت الوعد فلانا او در شاذ خوانده اند مخلف وعده رسله
علی تقدیر مخلف رسله وعده واستشهاد کرده اند باین قراءة بقول شاعر • فزججتها بمزجة زج القلوص ابی مزاده • ای زج
ابی مزاده القلوص • واین قراءة معتمد نیست برای فصل نشاید کردن بین المضاف والمضاف الیه الا فی الشعر کقول الشاعر • کان
اصوات من ایغالهن بنا • اواخر المیس اصوات الفراریج • حق تعالی دربن آیه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت مپندار
که خدای تعالی وعده کرد پیغمبران خود را خلاف کند چه خلاف وعده بر و روا نباشد و وعده او پیغمبرانرا نصرت و ظفر و ج
دادن و وعده دادن بر کافران بود ان الله عزیز ذو انتقام که خدای تعالی عزیز ست ظلم را با او راه نبود وخداوند تعالی خداوند
انتقام و کینه کشیدنست از ظالمان یوم تبدل الارض غیر الارض کفته اند عامل در یوم انتقام است ای ینتقم من الظلمة یوم حق
تعالی کفت من انتقام کشم از ظالمان روزی که زمین را بدل کنند بجز این زمین یعنی روز قیامت و در تبدیل زمین خلاف کرده اند
بعضی کفتند صورت این زمین بکردانند با صورتی دیکر و هرچه اینقول با ختلاف تاویل ابو عبید الله عباس و عبد الله مسعود
وانس مالک و مجاهد کفتند زمین را بدل کنند بزمینی از سیم سپید که بر و کناه نکرده باشند و روایت کردند از امیر المؤمنین
که او کفت زمین را سیم کرداند خدای تعالی و آسمان را از زر سعید جبیر و محمد بن کعب کفتند زمین را بدل کنند بزمینی چون
قرص سفید تا مؤمنان از زیر پای خود میکیرند آن نان و میخورند و این از آن جملست که سهل بن سعد کفت که رسول صلی الله علیه
وآله وسلم کفت یحشر الناس یوم القیمة علی ارض بیضاء عفراء کقرصة النقی لیس فیها معلم لاحد و روایت کردند از عبد الله
مسعود که زمین قیامت از آتش باشد و اهل قیامت از اشکال عرق کنند و غرفات بهشت می بینند و حور بهشت را می بینند
و مردم از کرما آن آتش چنان شوند که عرق الکام بر دهان ایشان کشند عبد الله عباس کفت زمین همان باشد که آکام و تلها
و جبال باشد و کوهها بزمین کنند چنانکه شاعر کفت • فما الناس بالناس الذین عهدتهم • ولا الدار بالدار التی کنت اعرف • و
این قول خدای تعالی • ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا • و
ذکر کفتند مراد آنست که مرکان خلقان و مواضع ایشان از زمین بدل کنند کروهی را بر زمین بهشت برند و کروهی را بزمین
دوزخ روایت کرد از عایشه که او کفت که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم از این آیه که یوم تبدل الارض غیر الارض
کفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خلقان در وقت کجا باشند که زمین را بدل کند کفت بصراط والسموات تقدیر
کرده تبدل السموات غیر السموات ولکن برای دلالت کلام بر وی بیفکند و تبدیل آسمان بانتشار کواکب و تکویر آفتاب و خسوف
قمر وانفطار وانشقاق آسمان باشد و قرآن بانچه باز نمود است وبرزوا لله الواحد القهار و خلقان بیرون آیند
از کورها برای خدای تعالی یعنی عرض و جزا و محاسبه و برای ثواب و عقاب و این حذف کرد لدلالة الکلام علیه و ذکر وصف
کرد خدای تعالی را بانکه یکیست بی مثل و مانند و قهار است مسلط بر خلقان و حکم او بر همه روا باشد باقتدار و تری
المجرمین حق سبحانه و تعالی دربن آیه کفت یکی از احوال عاصیان این روز یعنی روز قیامت آن باشد که تو خلقانرا بینی و کناه

قراة

بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب وقرآن مبین ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ذرهم یأکلوا ویتمتعوا
ویلههم الامل فسوف یعلمون وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم ما تسبق من امة اجلها وما یستأخرون وقالوا یا ایها

٣١ وکناهکاران از دو جرم و فاعل جرم باشد کالمذنب علی المذنب مقرنین فی الاصفاد که دستهای ایشان بغل با کردن بسته باشند
وکفته اند مقرنین ای مشدودین الی قرنائهم هر یکی از ایشان با قرینی از آن او در هم بسته باشند وکفته اند هر یکی با دیوی
در سلسله با هم بسته باشند و قرنت الشیء بالشیء و قرنت بینهما ای جمعت بینهما والمقرنین بکثیر الفعل منه و منه قرین که
ای مثل و کما یقرنا الیه فی الاصفاد جمع صفد و صفد قید باشد و غل باشد بجنین و صفدت الرجل اذا قیدته و صفدته
لتکثیر الفعل و قال عمرو بن کلثوم • فآبوا بالنهاب وبالسبایا • وابنا الملوک مصفدینا • واصفدته اذا اعطیته • و قال
الاعشی • تصفیر یوما فاکرم مجلسی • فاصفدنی علی الزمانة قائدا • و قال الدیناری • وهذا الثناء فان تسمع لقائله • فلم اعرض
انبت اللعن بالصفد • و عطا را از آن صفد خوانند که بنده را بمعطی شود چنانکه متنبی کفت • وبن من الاحسان قیدا
تقید سرابیلهم من قطران پیراهنهاشان از قطران باشد و واحدها سربال قال امرؤ القیس • لعوب تنسینی اذا قمت سربال
و قطران آن باشد که درختی مانند و فروچند لغتست قطران قِطران و قَطران و کسر دال و واسکان طا و فتح قاف
و کسر طا قال ابو النجم • جون کداو العرق السبع بها • الیا القطران والملح او بر این ان کفته که پیراهن ایشان از قطران باشد که
آتش با وی سریع تر باشد و عبد الله عباس و لیثی کرد منکه او خواند سرابیلهم من قطران ای من نحاس قد آیب پیراهنهای ایشان
از مس کداخته باشد والقطر النحاس من قوله اتونی افرغ علیه قطرا وآن ای بلغ حره النهایة در کرما • او بغایة رسیده باشد
وتغشی وجوههم النار و آتش روی ایشان بپوشد لیجزی الله کل نفس ما کسبت تا خدای تعالی جزا کند هرکسی را بآنچه
کرده باشد و این آیه دلیل استحقاق میکند بر آنچه جزا بر عمل باشد ان الله سریع الحساب که خدای تعالی زود شمار است بر آن معنی
که کفته شد است هذا بلاغ للناس ابن زید و جماعتی دیکر از مفسران کفتند هذا اشارتست بقرآن این قرآن بلاغ است یعنی
بیانست مردمانرا و کفته اند بلاغ تبلیغ است از توبه مردمان رسانند ولینذروا به تا ایشانرا بترسانند و اعلام کنند بالتخویف و
لیعلموا انما هو اله واحد و تا بدانند که او خدایست که او را مثل و مانند و شریک و شبیه نیست ولیذکر اولوا الالباب
و تا اندیشه کنند خداوندان عقلها که فکر و اندیشه و نظر بر ایشان واجبست والله ولی التوفیق سورة الحجر این سوره مکیست
فی قول قتاده و مجاهد و عدد آیات نود و نه و کلمات شش صد و پنجاه و چهار کلمات است و حروف دو هزار و شش صد
و شصت و هفت و روایتست از زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفت هر که او سوره حجر بخواند خدای
تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد مهاجر و انصار و بعدد آنکه بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم استهزا کردند قوله تعالی
الر تلک آیات الکتاب وقرآن مبین تلک متضمن است اشارتست بآیات قرآن اکر کویند چکونه عطف کرد قرآن بر کتاب و هر دو
یکیست جواب عطف الشیء علی نفسه باشد جواب آنست که کوییم لاختلاف اللفظین کفتند • و هند اتی من دونها النای
والبعد و مبین من ابان باشد و او هم لازم است و هم متعدی و اکر لازم باشد معنی آن بود که کتابی روشن و چون متعدی
باشد معنی آن بود که روشن کننده ربما یود الذین کفروا اهل مدینه و عاصم خواندند ربما بتخفیف با و باقی قرا بتشدید با و
ابو عمرو روایت کرده اند قطرب کفت در رب هشت لغتست رب و رب و ربت و ربت و ربما و ربما و ربتما و ربتما و تمامی لغت سیبویه
کفت که ما در رب برده و چه است یکی نکره موصوفه باشد و یکی کافه ما بعد نکره موصوفه باشد منفصل بنویسند رب ما کقول
الشاعر • ربما تکره النفوس من الامر • له فرجة کحل العقال • ای رب شیء تکرهه النفوس • و ما در این جا اسم و چون کافه
ما در حرف کافه و پیوسته نویسند چنانکه شاعر کفت • ربما اوفیت فی علم • ترفعن ثوبی شمالات • و برای آن کافه کویند
که این حرف را از عمل منع کند و آن را مهیا کند للدخول علی الفعل چه رب از خصایص اسماست و در فعل نشود چون ما

بدل مقصدینا

سورة الحجر

بدل العقال

الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ

وو فرستاده شد برو قرآن تو دیوانه چرا نیاری با ما فرشتگانرا اگر هستی از راستگویان فرو نفرستیم ما فرشتگانرا مگر براستی و نباشند ایشان آنگاه مهلت داده

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

ما فرستادیم قرآن وما اورا نگاه دارندگانیم و بدرستی که فرستادیم ما از پیش تو در جماعات پیشینیان و نیامد ایشانرا از پیغمبر مگر که بودند باو افسوس داران

کاف بالو پیوندد و در فعل شود چنانکه بیت درآن وانخواتن فی قولك انما ولما و کانما و لکنما و لیتما و لعلما ایم منع کند این حروف را از عمل و ایم چنان کند او را که در افعال شود و ربما در فعل ماضی شود چنانکه در بیت ربما اوفیت فی علم ودر آید و در فعل مستقبل شده است برای انکه آن حکایت حالیست آینده که در حکم و معنی چون ماضیست یعنی انکار که احوال قیامت از انجا که لا محاله خواهد بودن در وجود اند ماضی و مقتضی شده و کان قدار حاق تعالی بسیار جایها خبر داده از احوال قیامت بلفظ ماضی فی قوله و نادی اصحاب النار و نادی اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف الی امثال ذلك و کذلك ما یعنی نکرة موصوفه است کانه قال رب شیء یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین و معنی آنکه باشد آن بر تمنا خواهند کردن کافران که کاشکی ایشان مسلمان بودندی در دنیا تا ایشانرا بقیامت سود ادی فتنی امام بر تخفیف بر قراءة انکه تخفیف کرد برای آن کرد که حرف مضاعفست و حروف مضاعف را تخفیف بسیار کنند چون ان وان وکان ولکن قال الهذلی فی التخفیف ازهیر ان نسب الحداء فانی رب حصل الجلعف بمتصل و معنی رب تقلیل باشد بر عکس معنی کم که تکثیر باشد چنانکه ابو تمام گفت عسی وطن یدنو بهم و لعلما وان تعتب الایام منهم فربما یعنی که اعتاب و ارضاء روزگار کم باشد و معنی آنکه گوید که رجال القیت یعنی بسیار کس بیندیم در دار دیدار ایشم و معنی آن بود که در این که مستبع شود اگرچه اندک بود که کافران از آن حال که در قیامت بینند تمنا آن کنند که کاشکی ایشان مسلمان بودندی ابو موسی روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت روز قیامت چون اهل دوزخ را در دوزخ برند و مسلمانان ایشان فاسقان و اهل نماز و قبله باشند کافران بر سبیل گویند آن مسلمانانرا که شما مسلمان بودید و نماز میکردید و روزه می داشتید امروز از اسلام شما و نماز و روزه شما از شما غنا نکرد با ما گرفتار شدید حق تعالی براین ایشانرا سخت آید حق تعالی برای ایشان خشم کرد بفرماید تا هر مسلمانان که اهل قبله باشند از دوزخ بیارند بعد از آن اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشکی ایشان مسلمان بودندی تا از دوزخ بیامدندی چنانکه مسلمانان بیامدند انکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه برخواند و عبدالله بن عباس گفت روز قیامت خدای تعالی چندان رحمت کند بر مسلمانان و رسول شفاعت کند و مومنان به بهشت شوند که کافران تمنا آن کنند که کاشکی ما مسلمان می بودیمی انکه حق تعالی بر سبیل التهدید و وعید کافران بارسول میگوید ذَرْهُمْ رها کن این کافرانرا لفظ امر مراد تهدید و وعید یَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو های خود بر هند و کام برانند وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ مشغول کند فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ که در وی آید که ایشان برانند وبال عاقبت فعل ایشان و آن روز قیامت باشد که احوال خود و احوال مومنان ببینند انکه گفتند که این آیه منسوخست بآیه قتال و خطا گفتند برای انکه گمان بردند که این در باب امر است یعنی که او تعذیب ایشان کار رسول صلی الله علیه و آله گفت ایشانرا و انکار تا هرچه خواهند میکنند انکه بآیه قتال منسوخ کرد و گفت اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و این انکه بوده که ذرهم یاکلوا و یتمتعوا امر بودی بر حقیقت و این امر نیست تهدیدیست و مراد نهیست چنانکه گفت اعملوا ما شئتم و قوله و استفزز من استطعت منهم بصوتك الآیه چرا که این آیتها و مانند این امر باشد خدای تعالی امر قبیح کرده باشد تعالی عن ذلك علوا کبیرا انکه گفت وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ حق تعالی گفت ما هیچ شهر هلاك نکردیم الا آنرا نوشته معلوم بود و اجلی مسمی که ایشانرا تا وقت مهلت داده بودند از مقتضای حکمت پیش از آن هلاك نفرمود ایشانرا و نیز باز پس نداشت و قال الله تعالی قوله مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ هیچ امت سبق نبرد و از پیش بشود اجل خود را و نیز باز پس دارند ایشانرا از امد نقیب و هر دو جای و من زیادتست وَقَالُوا و گفتند یعنی کافران يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ ای آنکه بر او قرآن بر او فرو کرده اند

لعنهم

بذکر

۳۲

بذکر قرآنست یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ تو دیوانه از استبعاد ایشان دعوی نبوت را این سخن گفتند عجب از ایشان که یکبار میگفتند ساحریست و یکبار میگفتند دیوانه است و دیوانگی با انکه لایق تر باشد که یك شخص را این دو صفت متناقض وصف کنند چه سحر بغایت زیرکی و حیله و عقل کار دانستن توان کردن و دیوانگی ضد این باشد لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ چرا نیاری فرشتگان را لولا و لوما کلمه تخصیص باشد و ما فی است یعنی هر دو هلا باشد و قال الشاعر تعدون عقر النیب افضل مجدکم بنی ضوطری لولا الکمی المقنعا و قال ابن مقبل لولا الحیاء و لوما الدین عبتکما ببعض ما فیکما اذ عبتما عوری و اگرچه لوما در بیت نه بمعنی تخصیص است برای آنکه آورد تا بدانند که ما بمعنی لا بلو پیوندد بعضی اگر راست میگوید درین دعوی نبوت چرا فرشتگانرا بما نیاری حق تعالی جواب داد و گفت مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ حمزه و کسائی و حفص عن عاصم خوانند بنون جمع اخبار عن الله تعالی علی سبیل التعظیم و باقی قرا تا خوانند ما تنزل علی فن تفعل و التقدیر تتنزل الملائکة مرفوع خوانند باسناد این فعل باو و ابوبکر عن عاصم خواند ما تنزل الملائکة بضم تا و فتح نون و زا علی ما لم یسم فاعله و رفع الملائکة باسناد فعل المجهول الیه حجت حمزه و کسائی قوله انا نحن نزلنا الذکر و قوله و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و حجت آنکس که او خواند تنزل قوله تنزل الملائکة و الروح فیها و حجت آنکس که بر فعل مجهول خواند قوله تعالی و نزل الملائکة تنزیلا قوله الا بالحق ما فرشتگانرا فرو نفرستیم الا بحق و راستی و در این حق خلاف کردند بعضی گفتند مراد حق است که خلاف او باشد یعنی برای حکمتی و مصلحتی که ما دانیم نه برای اقتراح محالات ایشان و بعضی گفتند مراد باین حق مرگ است یعنی ما فرشتگان را برای جان ستدن ایشان فرو فرستیم حسن و مجاهد گفتند مراد عذاب استیصالست چنانکه در عهد پیغمبران مقدم بوده وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ و انگاه ایشانرا مهلت و تاخیر نباشد برای آنکه چون فرشتگانرا معاینه ببینند الجا شوند تکلیف از ایشان زایل شود و وقت هلاك ایشان باشد ایشانرا هیچ مهلت نبود و اذا ملغاست عمل نیست او را برای آنکه میان اسم و خبر کان افتاده است و ممکن است که انظار که بمعنی امهالست از دوری اشتقاق افعال بود از نظر که انتظار باشد ای جعلناهم منتظرا لذلك الاجل المؤخر و روا بود که مشتق بود از نظر بنگر و همزه ازالت را باشد ای ازال عنه الفکر فی ذلك الشیء لترفیه و امتنه لاجل الامهال و در هر دو وجه اول بن یاب احوزت زیدا بیرا باشد وجه دوم از باب عربت معدة واعزتها اذا اصلحتها إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ انکه گفت ما آنیم که این قرآن فرو فرستادیم و ما آنیم که نگاهدار ویم که باطل و اختلاف و تحریف یا ساحرین او را ایشانراست وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و ما نگاهدارنده اویم از زیادت و نقصان و زوال و بطلان چنانکه گفت لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و گفتند مراد آنست که ما نگاهدار این قرآنرا تا بقیام الساعة برای آنکه حجت محمد است تا به امن قیامت و بعضی دیگر گفتند که کنایه در له راجع است با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیانی گفت یعنی او را نگاه داریم از دست منکران و این بیان نظیر فی قوله و الله یعصمك من الناس وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ گفت ای محمد ما از پیش تو رسولان فرستادیم در امم سالفه مفعول بر حذف کنند از کلام لدلالة الکلام علیه والتقدیر و لقد ارسلنا من قبلك رسلا و شیع جمع شیعه باشد و بمعنی فرقه و الطایفه عبدالله عباس و قتاده گفتند شیع امم باشد لمتابعة بعضهم بعضا وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و از ایشان هیچ پیغمبر امتی نیامد الا با او استهزا میکردند و او را فسوس داشتند و این برای تسلیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت تا او بداند که این معامله که کافران با او میکنند پیش از تو با دیگر پیغمبران کرده اند كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ همچنین بریم در دلهای کافران سلوك لازم باشد و متعدی یقال سلك فلان الطریق و سلکته انا و فرق میان ایشان بمصدر پیدا شود چنانکه گفتیم و مراد بسلك

المجرمین

كذلك نسلكه في قلوب المجرمين لا يؤمنون به وقد خلت سنة الاولين ولو فتحنا عليهم بابا من السماء فظلوا فيه يعرجون لقالوا انما
سكرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا في السماء بروجا وزيناها للناظرين وحفظناها من كل شيطان رجيم الا من استرق

ادخال الاسنة على تاويل الاحصا بالقلب تابه الايشان بكذا نيم وبادر دل ايشان افكنيم ودر ضمير الاوكرها انه كرد راجع بالبت
حسن بصري گفت و بلخي وجبائي كه ضمير راجع است بذكر كه قرآنست يعني ما صبغت قرآن وا ايفشرد دل ايشان افكنيم تا باو
ايمان آرند و نيارند چنانكه بالسنه سلف كرديم براي بلاغ حجت را تا حجت بر ايشان متوجه شود و اين از باب لطف باشد و بعضي
ذكر گفتند ضمير عايدست با استهزا يعني ما استهزا قرآن در دل ايشان بكذا نيم تا اجتناب كنند براي آن استعمال كنند
ايشان بر كار كردند و اجتناب نكردند و شايد تا اين سلك بمعني خلق كفر باشد در دل ايشان چنانكه مجبره گفتند براي انكه
لا يؤمنون به نفي ايمان سالت ايشان است و اضافت با ايشان و دكر بود در اين لفظ مورد ملامت و مدح نيست و اگر خالق كفر
او كردي در دل ايشان بايستي تا ايشان معذور بودندي نه ملوم و يقال سلكه يسلكه سلكا و سلوكا و قال عدي بن
زيد: وكنت لزاز خصمك لم اعرد وقد سلكوك في يوم عصيب وقال الآخر حتى اذا اسلكوهم في قتائدة شلا كما تطرد الجمالة
الشردا وقد خلت سنة الاولين وسنت و طريق پيشينگان بر گذشته است در همه اين قول گفتند يكي آنكه در هلاك
ايشان كه بركفر اصرار كردند يعني ظهور آيات و اعلام معجزات و گفتند ابو مسلم و اين برين رفته است كه ايشان سلكند از تكذيب
رسولان و كفران نعمت خداوند جهان ولو فتحنا عليهم بابا من السماء الآية حق تعالى در بيان قطع طمع رسول صلى الله عليه و آله وسلم كرد
از ايمان ايشان عند نزول آيات مظهر معجزات گفت اگر ما دري باز كرديم از آسمان بر كشايم و اين كافران همه روز بر آسمان شوند
بر وجه خرق عادت هم ايمان بيارند و بل گويند انما سكرت ابصارنا ابو عبيده گفت يعني سكرت غشيت باشد چشم ما را و بعضي
بربسته اند و اين آنست كه در محاورات ما ميگويند چشم افسا ميكنند فلان يعني چشم ما را بجادو بي خبري بكرد كه ما مرا اين آيات
را على حقايقها ادراك نمي كنيم و اين اصلي برآورد و اين حديث علوم است و در اين حكايت كه از حسن عبد الله عباس
گفت سكرت ابصارنا اي شدت چشمهاي ما بربسته اند من السكر وهو سد البثق والسكر خلاف اليق و حسن گفت سحرت ما را سحر
كرده اند و ما را جادو كرده اند قتاده گفت اخذت چشمهاي ما را فرو گرفته اند و ابن كثير تنها خوانده سكرت بتخفيف كاف
السكر الذي هو السد وهو السكران النهر والسكر الفعل بمعنى الفطح بند بر بسته را سكر خوانند و سكن بفتح سين مصدر باشد
كالقبض والفيض والنقض و بعضي مفسران گفتند معني آيت آنست كه اگر در آسمان بر ايشان بگشايند او ما تابعيم الملائكة و ميديدند
فرشتگان بر آسمان ميشوند ايشان هم ايمان نيارند و قوله فظلوا فيه يعرجون نسبت اين فعل با فرشتگان كرده بنا بقول ابن
عباس است و پيشتر مفسران بل نحن قوم مسحورون بلكه ما مردمانيم كه سحر كرده اند بر ما و محمد بر ما سحر و جادو كرده است ولقد
جعلنا في السماء بروجا حق تعالى در اين آيه دلايل و آيات و آثار بيان كرد كه بيان استدلال كنند بر خداى تعالى گفت ما كرديم در آسمان بروج
و منازل كواكب آن دوازده برج است كه منازل كواكب سياره است و آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و ميزان
و عقرب و قوس و جدي و دلو و حوت است وزيناها للناظرين و ما بياراستيم آسمان را باين ستارگان براي آنكه نظر كنند و تامل
در آن وحفظناها و ما نگاه داشتيم آن را از هر شيطاني و ديو ملعون مطرود الا من استرق السمع الا آنكه از شياطين كه او سمع دزدد
كه از براي او بر وجه ستاره و دوغ استثنا منقطع است اينجا يعني لكن براي آنكه حكم مستثني خلاف حكم مستثني منه است و در ما
بود كه استثنا متصل بود براي آنكه از آن ايشان نيز محفوظ باشد و اگر شهاب منوع باشد عبد الله عباس گفت شياطين
از آسمان محجوب نبودند بر آسمان شدندي و خبر آسمان بر زمين آوردندي و القا كردندي بكاهنان چون عيسى عليه الصلوة والسلام از ماد
بزاد ايشان را از سه آسمان منع كردند و چون رسول صلى الله عليه و آله وسلم برسالت آمد ايشان را از جمله آسمانها منع كردند هيچ كس از
ايشان نبود كه خواست تا خبري از اخبار آسمان دزديده بشنود الا و ستاره كه آن شهاب بود تا نيستند چون آتش در آسمان كشيده شود

السمع فاتبعه شهاب مبين والارض مددناها والقينا فيها رواسي وانبتنا فيها من كل شيء موزون وجعلنا لكم فيها معايش ومن لستم
له برازقين وان من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم وارسلنا الرياح لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقيناكموه

ولو را نبود جز اين حال بديد آمد شياطين را ابليس آمدند و اين حال با او گفتند او گفت در زمين حادثه پديد آمده است در زمين
بگرديد تا چون بمكه رسيدند رسول صلى الله عليه و آله را ديدند كه قرآن ميخواند بعضي ديگر گفتند اين شهاب ايشان را نمي بسوخت
چنانكه بكشد بل عضوي از اعضاي ايشان تباه كند و بعضي ايشان را محتمل كردانند تا غول بيابان شود كه مردم را در بيابان گمراه كند
يعقوب بن عتبه بن اخنس بن شريق گفت اول كسي كه از فرو شدن نجوم بترسيدند قبيله ثقيف بودند بنزديك عمرو بن اميه آمدند
و او مردي بود از زيرك علاج و داهي و زيرك بود او را گفتند اين حادثه كه در آسمان پديد آمد چيست عجبت از قذف بنجوم گفت
بنگريد اگر اين نجوم معروف كه مردم شناسند و بآن راه برند و از جمله انوا باشند در تابستان و زمستان اين آخر دنيا است
و هلاك خلق خواهد بودن و اگر آن بر جاي خود است و اين ديگر ستارها است كه ديدند كه خداي تعالى با اين خلق ميخواهد والارض
مددناها و زمين را بكشيديم يعني بگسترديم والقينا فيها رواسي و بر او افكنديم كوه ها بر جاي ها و رواسي جمع راسيه باشد الراسي
وهو الثبوت وانبتنا فيها من كل شيء موزون و بر رويانيديم در زمين هر چيزي سنجيده وزن كرده ابن زيد گفت مراد حبوب است كه
موزون باشد و گفت فيها اي في الجبال در كوه ها بر رويانيديم معادن را چون زر و سيم و مس و ارزيز و سرب و زرنيخ و هر چه از معادن
بيرون آيد اگر كويند چرا موزون گفت مكيل و معدود نگفت و بيشتر از اين نبات مكيل باشد يا معدود گوييم اما ابو مسلم محمد بن
بحر گفت براي آنكه غايت و انتهاء مكيلات هم با وزن باشد چون طعام كرده و همچنين معدودات چون مغز او بيرون كنند
جواب ديگر از اين سوال آنست كه مراد بموزون نه سنجيدن بر حقيقت است لكن مراد آنست كه حاصل و واقع بود بمقدار حاجت من غير
زيادة عليه ولا نقصان منها تا پنداري بقصد بر سنجيده اند بر وفق حاجت بحسب اقتضاء مصلحت و از نجاست قول مالك بن اسماء
بن خارجة الفزاري كه گفت: وحديث الذه هو مما ينعت الناعتون يوزن وزنا منطق صايب و تلحن احيانا و خير الحديث ما كان
لحنا اي تعريضا غير مصرح به و مثل في المعنى قول الشاعر لها بشر مثل الحرير و منطق رقيق الحواشي لا هراء ولا نزر وجعلنا لكم فيها
معايش و كرديم شما را در زمين وجوه معايش و معايش جمع معيشت يعني وجوه مكسب و تجارت تا بآنجا زيان چيز بيست آرند تعيش كنيد
ومن لستم له برازقين و نيز از آنكه شما روزي ايشان نميدهيد يعني وحوش و دواب و انعام و مرغ را بعضي باشد براي آنكه تعالى
رازق ايشانست چنانكه گفت فمنهم من يمشي على بطنه و محل من جر است عطفا على قوله لكم اي و لمن لستم يعني شما را و وحوش را اين قول
كوفيانست و انشدوا فيه: هلا سالت بذي الجماجم عنهم وابي نعيم ذي اللواء المحرق و اين بر نزديك بصريان درست نيست
چه عرب نگويند مررت بزيد و عمرو و جر باز نيارند تا گويند بزيد و بعمرو و گفتند محل من رفع است عطفا على محل قوله معايش يعني
ولكم فيها معايش ومن لستم له برازقين من العبيد والدواب والانعام و گروهي گفتند محل او نصب است عطفا على قوله معايش
اولي تر باشد و معنا چنين بود و حق تعالى نفقه و التقدير و جعلنا اي جعلنا لكم في الارض معايش و انعاما و دواب لستم له برازقين
وان من شيء الا عندنا خزائنه و هيچ چيز نيست الا خزاين آن بنزديك ماست و گفتند مراد بخزاين خداي تعالى مقدورات او است
و از نجاست در دعا حضرت امير صلوات الله عليه يا من لا ينفد خزاينه يعني مقدورات او اما اين تا نيست تا در وقت
چنانكه خواهد ايجاد كند و از من حيث الحكمة يا بدانكه در مقدور خود نيست ايجاد جز بحسب مصلحت باندازه نفرمايد وما ننزله الا
باندازه معلوم بقدر معلوم وارسلنا الرياح لواقح حمزه تنها خواند الريح بر لفظ واحد ابو عبيده گفت اين لواقح بنشاسيم كه موصوف آن
باشد و صفت جمع در قول ما ارسلنا الريح لواقح جز كه اختلاف باد در جهات جاري مجري جمع كند مثل گفتند ثوب اخلاق و برمة اعشار
گفتند آنكه آن صالح بود جمع را و واحد را و هذا على ضعف گفت اين هم ضعيف است كه ازني گفت مثل هذا ابن يا يقال خمر ارض اعفال لبحي ثوب
اخلاق و اين جمع باشد براي آنكه موصوف واحدست و صفت جمع و اولي آن نظاير دكر هست و اگرچه بسيار نباشد و منها

وما أنتم له بخازنين وإنا لنحن نحيي ونميت ونحن الوارثون ولقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا المستأخرين وإن ربك
هو يحشرهم إنه حكيم عليم ولقد خلقنا الإنسان من صلصال من حمإ مسنون والجان خلقناه من قبل من نار السموم وإذ قال

قوله ادغر بهم سباست و فراء ابن حجر گفت و انشد * جاء الشتاء وقميصي اخلاق * شراذم يضحك منه التواق * و باقی قرا ریاح خوانند
جمع اما قوله لواقح جمع لاقح باشد و آن آبستن بود و اینجا ملقح بایست از روی معنی یعنی آبستن کنند و حجر گوید من باب لیل تایره و
ستر کاثر باشد و گفتند لواقح بمعنی ملاقح است چنانکه نهشل بن حری گفت * ولیبك یزید ضارع لخصومة * و مختبط مما تطیح
الطوائح * ای المطاوح و گفتند علی معنی التشبیه باشد چنانکه گویند حائض و طاهر و طامث ای ذات حیض و طهر و حمل و هم از این باب
ای و نصب قال النابغة * کلینی لهم یا امیمة ناصب و لیل اقاسیه بطی الکواکب * ای منصب ذو نصب ای و ارسلنا الریاح ... وانا قال
قتاده و ابراهیم و ضحاک گفتند یعنی تا ابر را بار کنند و این بر آن قول باشد که لاقح بمعنی ملقح بود چنین که گفتیم و عبدالله مسعود
گفت بادیم لاقح باشد و هم ملقح لاقح بود چون ابر بردارد و ملقح بود چون القا کند بابر و انزلنا من السماء ماء و فرو فرستادیم
از آسمان آبی یعنی باران فاسقیناکموه و آن را بشما دادیم بخوردن و گفت تا از دیگر یقال سقیته اذا حفر نهر و ... چون بدست حجر
تا بدهن بازخورد سقیت گویند و چون شرعی تا بگشت دهد اسقیت گویند و گفتند هر دو بمعنی یک دارد چنانکه لبید گوید و
قال الشاعر * سقی قومی بنی مجد و اسقی * نمیرا و القبایل من هلال * و دو ابو بکر مراد آنست که سکنا کرد ما انکه بر شما از خوردن
بر امیخ یعنی تمکین باشد از خوردن و دادن وما أنتم له بخازنین و شما او را نگاه نتوانید داشتن چه در مقدور شما این نبود
سفیان گفت یعنی نتوانید کردن آن را وانا لنحن نحیی و نمیت و ما زنده کنیم مرده را و مرده کنیم زنده را و زنده کانی بامر ماست
و چون خلایق عالم را بمیرانیم باشیم میراث ایشان بردار و بنحر ایشان دارند از اموال و املاک بما باشند تا بعز له وارث باشیم
ولقد علمنا المستقدمین منکم و ما دانیم از شما متقدمان را و هم متاخران را عبدالله عباس گفت مراد بمتقدمان مرد کانند و
متاخران آنها اند که در اصلاب پدرانند شعبی گفت اول الخلق و آخر ایشان ... و ای و خر خلفا ... مجاهد گفت متقدمان
اند در طاعت و متاخران آنها اند که قرآن را خواست و متاخران است محمد صلی الله علیه و آله و سلم حسن گفت متقدمان متقدماند
در طاعت و متاخران آنها اند که مخالف بودند در عمل صالح و گفتند مراد متقدمان در صفهای نماز و قتال اند و متاخران ...
عبدالله عباس گفت در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردان بنماز جماعت آمدندی و زنان نیز مردان بصفهای اول ...
و زنان بصفهای آخر لکن گروهی از ایشان در دل او ریبتی و تهمتی بودی از مردان خویشتن را با صف آخر داشتی تا دریغ ایشان نگاه کردی
از زنان همچنین آنکه در دل او تهمتی بودی خود را در صف اول از زنان داشتی تا بمردان نگاه کند و در میان زنان زنی بود سخت
بجمال و مردان در حق او بر دو وجه بودند بعضی آن بودند که خویشتن بصف اول انداختندی بقصد تا او را نبینندی و دل او
نبودی و بعضی آن بودند که خویشتن با صف آخر افکندندی تا از زیر بازو نگاه کردندی چون مردم بسجود شدندی خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت من باحوال هر دو عالمم و قصد و نیت هر دو گروه دانم اینجا رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خیر صفوف
الرجال اولها و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها ربیع انس گفت سبب نزول این آن بود که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم مردم را تحریض کرد بر صف اول مردم مبادرت و مزاحمت کردند و بنو عذره سراهای ایشان دور بود از مسجد چون ایشان از
صف اول دور بیفتند بود نزدیک ایشان گفتند یا رسول الله ما سرای خود بفروشیم و در نزدیک مسجد سرای خریم تا فضل صف
اول ما را فوت نشود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت من عالم باحوال و نیت شما و نیز باحوال آنان که پیش از شما بمسجد آیند یا پیش
نیست چه اگر سرای شما دور است تا بمسجد خطوات شما در رفتن بیشتر است تا بمسجد هر خطوه خدای تعالی شما را حسنتی بنویسد ایشان
دلخوش شدند اوزاعی گفته است که مراد آنست که مرد آنها اند که نماز تعجیل کنند باول وقت و آنان که نماز تاخیر کنند تا آخر
وقت مقاتل گفت مراد متقدمان و متاخران اند در صف قتال و کارزار ابن عیینه گفت مراد بایمان کافر و مسلمان است یعنی آنکه اقدام

ربك للملائكة إني خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون فإذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة
كلهم أجمعون إلا إبليس أبى أن يكون مع الساجدين قال يا إبليس ما لك ألا تكون مع الساجدين قال لم أكن لأسجد لبشر خلقته

۳۷ که بر اسلام یا متاخر شود از اسلام لکن گفت خدای تعالی احوال و درجات و منازل ایمان از تقدیم و تاخر بمیراند و بازیم
را زنده کند و در موقف عرض جمع کند که او خدایست که انجز کند بحکمت کند و دانچه کند مصلحت و انکه از آنجا بقصه آدم آمد تا
چون واسطه احوال و آخر کار بگفت از او چیزی گفته باشد تا مکلفان در هم اندیشه کنند گفت ولقد خلقنا الإنسان ما بیافریدیم
آدم را من صلصال از گل خشک شده که از او صلصله و صوتی باشد بجز آنکه آتش با او رسد چون آتش با او رسد او را فخار خوانند
عبدالله عباس گفت صلصال گل باکیزه باشد که آب از او برود و منشق شود چون برهم زنند از او قعقعه و آوازی باشد مجاهد
گفت گل باشد بوی بگرداند من قولهم صل اللحم اذا انتن یعنی این بنا مضاعف باشد او من حمإ از تیره گل باشد بسیار
با او ملازمت کرده باشد تا سیاه شده باشد مسنون سال خورده من السنین عبدالله عباس گفت گل باشد متغیر اللون و الرائحة
معنی هم اینست که تیره بود بوی بگرداند و مجاهد و قتاده هم این گفتند و فرا گفت اصله من سننت الحجر بالحجر اذا حککته بر حجر
سنگ بر سنگ سایند سنت گویند و از آنجا حاصل آید از آن آن را سنین و سنان گویند که گلی بود که در وی هیچ سنگی و ریگی
نباشد و سنه السن آب آلی را از جنس گویند که آن او بسایند سیبویه گفت المسنون المصبوب من سننت الوجه و آن نیاوردی باشد و قال
ذو الرمة * یریك سنة وجه غیر مقرفة * ملساء لیس بها خال ولا ندب * ابو عبیده گفت مسنون ای مصبوب من سننت الماء ای صببته
والجان خلقناه من قبل من نار السموم عبدالله عباس گفت جان ابو الجن است چنانکه مقاتل گفت ابلیس است او را خدای تعالی
بیافرید پیش از آدم از آتش و سموم عبدالله عباس گفت گرمی گرم باشد چنانکه گرمای او کشنده بود کلبی گفت از ابو صالح از عبدالله عباس
که سموم آتشی باشد که آن را دود نبود و صواعق از آن بود و آن آتشی است میان آسمان و زمین حجاب چون خدای تعالی عذابی فرماید
حجاب بدرد و بزمین آید و سوزد از کثیر بود و باشد آن هر که بجز از آن شنید او را خرق حجاب باشد ضحاک گفت از عبدالله
عباس که ابلیس از جمله حیی است از جماعه فرشتگان که ایشان را جان خوانند و برای آن او را جان خوانند که از چشم با پوشیده است
فرجنه اقتسن ابو اسحق گفت در نزدیک عمرو بن الاصم شدم گفت از حدیثی که گفتیم بگوی گفت از عبدالله بن مسعود شنیدم
که او گفت این باد سموم که بینی جزویست از هفتاد جز و از آن سموم که خدای تعالی گفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم وإذ قال
ربك للملائكة عامل در ظرف مضمر است یعنی و اذکر یاد کن ای محمد چون گفت خدای تو فرشتگان را إني خالق بشرا من بخواهم آفرید
خلقی را از صلصال و حماء مسنون بران تفسیر که گفتیم فإذا سويته چون راست بیافرینم او را و تمام کنم خلق او و منه خلق سوی ای
تام ونفخت فيه من روحي و روح خود در وی دمم و اضافه روح با او اضافة الفعل الی فاعله باشد چرا که مختص است بفعل
بر آن فقعوا له ساجدين بروی در افتید پیش او بسجده امر من وقع یقع وقوعا و نصب ساجدین بر حال باشد و سجده فرشتگان آدم را
سجده اکرام و اجلال بود نه سجده عبادت فسجد الملائكة كلهم أجمعون فرشتگان جمله بیکبار پیش آدم بسجده در آمدند و قوله کلهم
تاکید است ملایکه را و اجمعون همچنین تاکید تاکید است و فرق میان کلهم و اجمعون آنست که کل یکبار تاکید باشد یکبار نباشد
و اجمعون هر کجا بود که مر تاکید بود و یقال جاءنی کل القوم و جاءنی القوم کلهم و لا یقال جاءنی اجمعون و لا رایت اجمعین
حتی یکون تاکیدا تابعا لما قبله إلا إبليس مگر ابلیس که سجده نکرد و ابا کرد و امتناع از آنکه سجده کند و کلام در آنکه ابلیس از
جمله فرشتگان بود یا نه باستقصا بر فته است و نیز این قصه تمامی در سوره البقره اما اجماع است بر آنکه مامور بود بسجود آدم
آنانکه گفتند از فرشتگان بود گفتند استثنا متصل است و آنانکه گفتند نبود گفتند استثنا منقطع است قال يا إبليس خدای تعالی
او را گفت ای ابلیس چیست ترا که با این ساجدان سجده نکردی آدم را جواب داد که لم أكن لأسجد من سجده نکنم خلقی را که تو او را
از گل خشک آفریده از لوشی سال خورده یا بر آن اتفاق که بر فرمان حق تعالی او را گفت فاخرج منها بیرون رو از بهشت و گفتند از آسمان

من صلصال من حمإ مسنون قال فاخرج منها فإنك رجيم وإن عليك اللعنة إلى يوم الدين قال رب فأنظرني إلى يوم يبعثون قال
فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم قال رب بما أغويتني لأزينن لهم في الأرض ولأغوينهم أجمعين إلا عبادك منهم المخلصين

فانك رجيم که تو رانده و ملعون و مطرودی و لعنت بر تست تا بروز جزا یعنی روز قیامت ابلیس گفت رب فانظرنی بار خدایا اکنون
که مرا برانندی و لعنت کردی مرا مهلت ده و تاخیر کن تا روز قیامت حق تعالی گفت فانک من المنظرین تو از جمله مهلت دادکانی تا بروز
وقت معلوم که بعضی گفتند مراد روز قیامت است بر حسب سوال او و بعضی گفتند مراد نفخ اولست چه بنفخ اول تکلیف زایل شود
و بعد خلقان همه هلاک شوند و بسیم لعنت باشد ایشان را و ابلیس را سر بین الخلایق تنها بلمحه تا آنجا که ابقا کند خدای
و بعضی دیگر گفتند این وقتیست که خدایرا معلومست ما را معلوم نیست و حق تعالی این را بیانی نفرموده و ما را و دادیم که
آن وقت بگذشت و ابلیس هلاک شد چه ما را طریقی نیست بر ابقاء او و این قول هر دو قول قریبست و گفتند که نشاید که خدای
تعالی اعلام کند مکلف را بر وقت اجل تا مغری شود بقبیح اما آنکه نشاید که دعای کافران اجابت کنند یا اجابت او بر سبیل مصلحت
بود نه بر وجه تعظیم و همانا اگر او را دعا نکردی صلاح در بقای او بودی ابلاغا فی الحجه و اعذارا او انزادا و تعریضا فی التکلیف لعظم
المنزلة انکه ابلیس گفت رب بما اغویتنی بار خدایا بآن اغوی و اضلال که مرا کردی تا بیابانی که او لیکن که جبر گفت ابلیس بود و
او لیکن که عدل گفت آدم بود و فی قوله ربنا ظلمنا انفسنا ابلیس میگوید ما را تو گمراه کردی و آدم میگوید بار خدایا ما ظلم کردیم بر خود
اگر از آدمی اقتدا بآدم کنی و اگر ترا مذهب ابلیس بهتر می آید فرو دانی بحشر از آن نیست که روزی خواهد آمد که هر کسی را با پیشرو
خود بار خوانند یوم ندعوا کل اناس بامامهم ابلیس گفت ای بار خدایا که مرا گمراه کردی لازینن لهم فی الارض در زمین بر فرزندان آدم تزیین کنم
ولاغوینهم اجمعین و همه را گمراه کنم چنانکه درین حدیث اندیشه کنی ابلیس درین بار مجادلت نشد چه اغوا خود نه تنها باعتراف حواله کرد
و اغوای جمله خلقان بخویش حوالت کرد و باقی قوله بما اغویتنی بعضی گفتند قسم است که تو گفته بالله و در هست آنست که با مجازات است
چنانکه و الله بما اولیتنی لاشکرنک انکه استثنا کرد از خلقان جماعتی را که دانست که او را مکر و کید او بر ایشان کار نکند گفت که
بندگان مخلص تو و ایشان معصوم باشند که هر کس که معصوم باشد کید ابلیس در و کار نکند مدنیان و کوفیان و شامیان خوانند
بفتح لام یعنی آنکه مفعول باشند یعنی آنانکه تو ایشان را برگزیدی و خالص کرده و توفیق و هدایت و نگاهداشته بلطف و عصمت
و مکیان و بصریان بکسر لام خوانند علی انهم فاعلون یعنی بندگانی که عبادت خالص کرده اند ترا خدای تعالی گفت ابلیس را هذا
صراط علی مستقیم یعقوب خواند و در عشرشاذ ابن سیرین و قیس بن عباد و حمید خوانند صراط علی بتنوین برانکه صفت
صراط باشد ای رفیع که قول و رفعناه مکانا علیا و عامه قرا خوانند علی مستقیم برانکه علی حرف جر باشد دخل علی ضمیر المتکلم
نفسه انکه در معنی او دو قول گفتند یکی آنکه معنی او تهدید و وعید است کقول القایل لمن یتهدده طریقک علی ای تو بر منست و
گذر تو بر منست و من بر ره تو ام و ترا از من گزیر نیست کقوله تعالی ان ربک لبالمرصاد و قول دیگر آنست که هذا صراط علی ای علی
بیانه و ایضاحه این راهیست که بیان آن و حجت آن بر منست که روشن کنم تا مکلفان در او گمراه نشوند انکه گفت ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان بندگان من ترا بر ایشان دستی و فرمانی نباشد و قوتی چه ایشان بعصمت من معصوم باشند و بعضی
دیگر گفتند مراد آنست که ترا بر بندگان من سبیلی نباشد جز وسوسه ای با قهر و غلبه بآن ایشان چیزی نتوانی کردن بعضی دیگر گفتند ترا بر ازل
ایشان راهی نیست سفیان عیینه گفت معنی آنست که تو بندگان مرا در گناهی نیفکنی که عفو من از آن تنگ شود تا کام تو بر ایشان زنی
اغوا و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر اغوا کنی من بیک ساعت بیامرزم انکه استثنا کرد از ایشان بندگان عاصی را که متابعت ابلیس
کنند گفت الا من اتبعک من الغاوین الا آنانکه پیرو تو باشند از غاویان و نادانان انکه وعید کرد متابعان ابلیس را گفت ان
جهنم لموعدهم اجمعین دوزخ موعد ایشانست جمله و از آن هفت در باشد هر دری را جماعتی بخشیده منهم ای من اتباع ابلیس
روایت کردند از امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه که او گفت دانی که درهای دوزخ چگونه باشد گفتند بهمان که درهای ما

قال هذا صراط علي مستقيم إن عبادي ليس لك عليهم سلطان إلا من اتبعك من الغاوين وإن جهنم لموعدهم أجمعين لها سبعة أبواب
لكل باب منهم جزء مقسوم إن المتقين في جنات وعيون ادخلوها بسلام آمنين ونزعنا ما في صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين

گفت نه درهای دوزخ چنین باشد و دستها بر هم نهاده و گفت خدای تعالی بهشتها بر عرض نهاده است و دوزخ بر درکات طبقات
یکی از زیر دیگر که اسفل را جهنم گویند و بالای آن لظی است و بالای آن حطمه و بالای آن سقر است و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر
و بالای آن هاویه عبد الله سنان روایت کرد از ضحاک در این آیه که او گفت دوزخ را هفت در است و آن هفت درکات است هر یک
بالای دیگری نهاده بر در که اول اهل توحید باشند ایشان را بر اندازه گناه عقوبت کنند انکه بر در که دوم جهودان باشند و در سیم
ترسایان و در چهارم صابیان باشند و در پنجم گبران باشند و در ششم مشرکان عرب باشند و در هفتم منافقان باشند و
ذلک قوله ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار انس مالک روایت کرد از بلال که رسول صلی الله علیه و آله و سلم یک روز در مسجد
مدینه نماز میکرد تنها زنی اعرابی بگذشت خواست تا در قفای رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز کند در مسجد رفت و در گرفت نماز
در قفای رسول صلی الله علیه و آله و سلم بکرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم ندانست که کسی در قفای او نماز میکند این سوره بر گرفت
چون باین آیه رسید زن اعرابی نعره بزد و بیفتاد و بیهوش رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلام باز داد و گفت آبی بیارید آبی
بیاوردند و بر روی زدند با خویش آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا اعرابیه چه حالست ترا گفت بگذشتم تو تنها نماز
میکردی خواستم در قفای تو دو رکعت نماز کنم یا رسول الله این که گفتی و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم
جزء مقسوم این کلام خداست یا کلام تست گفت لا بل کلام خداست اعرابیه گفت وا ویلاه هر عضوی از اعضای من بخشی
خواهد بود در هر دری از درهای دوزخ عذاب کنند علی قدر اعمالهم گفت یا رسول الله من زنی درویشم و مالی ندارم جز هفت
بنده ترا گواه کردم یا رسول الله که همه را آزاد کردم هر یکی را بر یکی از درهای دوزخ جبریل علیه الصلاة و السلام آمد و گفت یا رسول الله
بشارت ده اعرابیه را که درهای دوزخ خدای تعالی بر تو حرام کرد و درهای بهشت بر تو بگشاد و قوله تعالی ان المتقین فی
جنات و عیون حق تعالی چنانکه عادت اوست در ترغیب و ترهیب مکلفان چون ذکر وعید دوزخ بکرد و وعید او ذکر بهشت
کرد و نعیم او گفت ان المتقین متقیان و پرهیزکاران که از معاصی ترسان بودند روز قیامت در بهشتها باشند بر درختان
و چشمها اثبات می و شیر و انگبین ادخلوها بسلام آمنین از جمله آنجا گاهیست که گفتیم عرب اضمار قول کند و التقدیر یقال
لهم گویند ایشان را که درین بهشتها روید بسلامت این از همه آفت حسن بصری و رشا خوانند ادخلوها علی الخبر علی ما لم یسم
فاعله یعنی برند ایشان را بآنجا و باقی قرا برام و نزعنا بکنیم بیرون در دلهای ایشان باشد از حقد و کینه و حسد و خیانت
و انجه در دنیا میان ایشان بوده باشد اخوانا نصب حالست از مفعول و ایشان در آن حال برادران باشند یکدیگر را بر
سریرها رویها بروی کرده و سرهای ایشان بر سرهای یکدیگر و جمله لا یمسهم فیها نصب ایشان را در آنجا رنج نرسد و ایشان را از آنجا
بیرون نکنند و نصب تعب و ماندگی باشد از بار گران کردن نبئ عبادی انکه رسول را صلی الله علیه و آله گفت خبر ده بندگان مرا که
من غفور و رحیم آمرزکار و بخشاینده ام و عذاب من عذاب سختست و این غایت وعد و وعید است که حق تعالی درین دو آیه گفت
مختصر ابن ابی رباح روایت کند و از جمله صحابت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم یک روز اندر بنی شیبه در مسجد الحرام آمد
و جماعتی حدیث میکردند و میخندیدند ما را گفت چرا میخندید و بگذشت و چون بنزدیک سیاه رسید باز گردید و گفت
جبریل آمد این ساعت و گفت خدای تعالی میگوید چرا بندگان مرا نومید میکنی و این آیه آورد نبئ عبادی انی انا الغفور
الرحیم قتاده گفت ما را روایت کردند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت اگر بندگان قدر عفو خدا بدانند هیچ کس از حرام
نپرهیزد و اگر مقدار عذاب او بدانند خویشتن را در عبادة هلاک کنند و نبئهم عن ضیف ابراهیم انکه در قصه ابراهیم علیه السلام

متقابلین لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ

و آمدن فرشتگان با او بر صورت مهمانان کرفت کفت خبر ده نیز ایشان از مهمانان ابراهیم و لفظ ضیف صالح باشد واحد و تثنیه
را و جمع و تذکیر و تانیث را برای انکه مصدر است من ضافه یضیفه ضیفا اذا نزل به و اضافه اذا انزله مهمان ضیف باشد
و میزبان مضیف و این جایگاه مراد جمع است بقوله اذ دخلوا علیه و مراد آن فرشتگانند که با ابراهیم آمدند به بشارت اسحق
و اهلاک قوم لوط **اذ دخلوا** یعنی واذکر دخلوا **علیه** و شاید تا نیهم عامل باشد در وی یعنی و نبئهم وقت دخولهم ای عن وقت
دخولهم انکه ظرف متسع فیه باشد یعنی مفعول به چون در پیش ابراهیم علیه السلم رفتند و سلام کردند ای قالوا نسلم سلاما نصب
بر مصدر باشد محذوف الزوائد ای قالوا اسلم تسلیما ابراهیم علیه السلم کفت **انا منکم وجلون** ما از شما ترسیم و سبب ترس
او بکفتیم در سوره هود و آن آن بود که ایشان طعام نمی خوردند و کمان برد که ایشان مکری خواهند کردن فرشتگان
جواب دادند **لا توجل** مترس که ما آمده ایم تا ترا بشارت دهیم به پسری عالم دانا ابراهیم علیه الصلوة والسلم کفت **ابشرتمونی**
مرا بشارت میدهید **علی ان مسنی الکبر** ای مع ان مسنی الکبر کقولهم فلان علی صغر سنه یقول الشعر ای مع صغر سنه چگونه
بشارت می دهید مرا و من پیر شده ام و بچه چیز مرا بشارت میدهید نافع خواند **فبم تبشرون** علی تقدیر فبم تبشروننی من البشر
من الثلاثی المجرد من الزیادة و اکتفا کرد به یک نون از نون جمع و بکسر از یاء اضافه و باقی تبشرون ای تبشروننی بالتشدید
من التبشیر یعنی عجب باشد که ما را این از من پیری و عمر که بر ما کذشت فرزند باشد ایشان کفتند **بشرناک بالحق** ما ترا
بشارت به حق و راستی و درستی میدهیم مکر تا از جمله نومیدان نباشی ابراهیم علیه السلم کفت کیست که از رحمت خدای نومید شود
الا کمراهان انکه کفت **فما خطبکم** چه حالست شما را و چه قصد است شما را او فرشتگان را بر دو نوع کفتند بر انکه ما را بقوم مجرمان
و فاسقان فرستاده اند و آن قوم لوط بودند تا ایشان را هلاک کنیم مکر آل لوط را از پیوستگان و خویشان مومنان او با ایشانی
که او را هستند از مومنان که ما ایشان را برهانیم و بنجات دهیم از آن عذاب الا زن لوط از جمله او که نیز در عذاب گرفتار خواهد
بود و این استثنا از استثنا برای انکه قوم مهلک اند مکر آل لوط و زن از ایشان مستثنی است و ملحق بهالکان برای که
مستثنی دوم ملحق باشد بجمله اول و مثال او و جواب و دکر کویند لفلان علی عشرة الا خمسة الا ثلث
بردن تا بیخ بماند بر او انکه از پنج سه بیرون بیاید آوردن و اضافه کردن با پنج مستثنی تا بر وهشت درم بماند **قدرنا انها**
لمن الغابرین که ما تقدیر کرده ایم که او از جمله کذشتگان و هالکان باشد و قیل من الغابرین ای الباقین فی العذاب که او بر
عذاب بماند و ابن کثیر خواند قدرنا بتخفیف و هما لغتان تقدیر الشیء اقدره و قدرا و تقدیرة و تقدیرا **فلما جاء آل لوط المرسلون**
چون فرشتگان بخانه لوط آمدند لوط ایشانرا کفت شما قومی که من شما را نمی شناسم ایشان جواب دادند که ما آن کاری آمده ایم
که این کافران قوم تو در آن شک میکنند و آن عذابست **و اتیناک بالحق** و ما راستی و درستی بتو آورده ایم و ما در این خبر از جمله آیات
کویانیم از حق تو ای لوط که از میان این قوم بیرون رو و حالت دکر مومنان انی بتو کرویده اند با خود ببری و انکه کفت
با تعدیه راست فی قوله **فاسر باهلک** که طرفی لازم است بیا متعدی کرد و انکه کفت اسری متعدیست کفت با بعض معاست
کقولهم اشتریت الدار بالاتها ای مع آلاتها **بقطع من اللیل** ای قطعة من اللیل و پاره از شب **و اتبع ادبارهم** یعنی تو نیز بر پی ایشان برو
و نباید تا از شما کسی باز پس نکرد پس بعضی کفتند امر بر حقیقتست و ایشان منهی بودند از انکه باز پس نکرند چه اکر باز پس نکرد می
نزدی عاصی بودندی و درست آنست که بر توسع و مجازست یعنی تمام باز پس مانده کان مبرید و بهیچ وجه باز پس نایستید
و امضوا حیث تؤمرون و بروید انجا که شما را فرموده اند عبد الله عباس کفت شام مقاتل کفت جائی بود آنرا بیم خواندندی و

قضینا

تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا

إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ

٣٦ **قضینا الیه ذلک الامر** و ما بپرداختیم از آن کار اهلاک قوم لوط و کفتند قضا بمعنی وحیست یعنی اوحینا الیه و دلیلش
انکه بصلة الی تعدیه فرمود و نظیره و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب الایة **ان دابر هؤلاء** و ان مع اسمها و خبرها در محل
نصب باشد علی انه بدل من ذلک الامر و روا بود که حرف جر اضمار کنند و التقدیر و اخبرنا ان دابر هؤلاء و خبر دادیم که
بیخ ایشان بریده باشد و عذاب استیصال بایشان رسیده چون در صبح آیند و نصب **مصبحین** بر حالست ای مقطوع حین
اهل شهر خبر یافتند که جماعتی مهمانان بلوط فرود آمده اند شادمان شدند و در شادی ایشان دو قول کفتند یکی انکه
این فرشتگان بر صورت امردان پاکیزه بودند و قول دوم انکه ایشان این معامله خبیثه از تجهیز با غربیان کردندی و فعل ایشان
یستبشرون محل او نصبست بر حال یعنی مستبشرین لوط علیه الصلوة والسلام ایشان را کفت مهمانان منند مرا رسوا مکنید یعنی
انکه ایشان بر سرای آمدند و الحاح کردند که ایشانرا بدست ما ده **و اتقوا الله و لا تخزون** و از خدای تعالی بترسید و مرا از شما
و مخزی مکنید و خجل مکردانید من الخزیة و قیل من الخزی یقال اخزاه الله فهو مخزی و اخزاه فهو مخزی لغتان فعل و افعل
یعنی **قالوا اولم ننهک عن العالمین** کفتند نه ما ترا از جهانیان نهی کرده ایم و آن آن بود که ایشان با لوط شرط کرده بودند
که آن معنی که از فجور کردندی با اهل شهر نکنند و لوط را کفتند ما را با تو شرط آنست که غربا را حمایت نکنی و در خانه خود برنگیری
تا دست ما بر ایشان مطلق باشد مراد بعالمین غربا اند **قال هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین** لوط کفت عز این دختران خود را
فدا میکنم تا مهمانان من محفوظ باشند این دختران را بنکاح بشما بدهم بر مهری که شما خواهید اکر شما آنچه من کویم بکنید کفتند
مراد او ایمانست یعنی اکر او را ایمان آرید و جایز باشد که معنی آن بود که این معنی که من میکویم بکنید من نکاح البنات و اما اسلام
ایشان روا بود که مشروط بود در ضمن آیه و ذکر نکرد برای انکه ایشانرا معلوم بود و نیز روا بود که از شرع او تحریم نکاح کفار
نبود دختر بکافر نشانستی دادن و کفتند این خطاب با یکی و غیر کرده چه دختران او بقوم نرسیدندی و کفتند دختران قوم
را خواست که پیغمبر پدر امت باشد تا جواب سوال سایل باشد اکر کویند دختران او به قوم نرسیدندی بنکاح و کرویدی این
این تمسک کنند فی جواز اتیان النساء فی ادبارهن و تفسیر چنین کردند که ان کنتم فاعلین لما اتیتم فاعلون من مواقعة العلماء
و آن درست نیست برای انکه در این شرح و تفصیل نیست و جهی ندارد حمل کردن بر ان انکه حق تعالی برای تسلیه لوط
بجان او قسم یاد کرد و کفت **لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون** کفت بجان تو که ایشان در بی مستی و جهالت متحیر شوند و راه
نبرند و کفتند خطاب با رسول ماست صلی الله علیه و آله و سلم و جماعت مفسران بر این خلاف و این صحیح باشد معترض در میان این
قصه علی سبیل الاعذار و الانذار و العمر و العمر لغتان تقول العرب اطال الله عمرک و عمرک و رفع او بابتداست و خبر مضمر
و التقدیر لعمرک قسمی چنانکه لزید منطلق و این لام ابتدا کویند و لام تاکید کویند و اکر بجای لام واو قسم بودی اسم مجرور
بودی چنانکه و عمرک و حیوتک و مراد بسکرة جهل و غفلتست و العمه و التحیر و التردد مجاهد کفت یترددون عبد الله
عباس کفت یتمادون قتاده کفت یلعبون ابو الجوزا روایة کند از عبد الله عباس که کفت خدای تعالی هیچ خلقی نیافرید
کرامی تر بر او از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه بینی که بحیوة هیچ کس سوکند یاد نکرد مکر بجان او که کفت لعمرک انهم لفی سکرتهم
یعمهون **فاخذتهم الصیحة مشرقین** بکرفت ایشانرا بانک و آواز و آن آن بود که جبرئیل علیه السلم بانک بر ایشان
زد مشرقین در وقت آفتاب بر آمدن و اشرق اینجا یعنی اصبح است و نظیره اضحی و امسی اذا دخل فی الشروق و الصباح و الضحی
و المساء و مثله اعرق و انجد و اعار اذا دخل العراق و نجد و الغور و نصب او بر حالست از مفعول **عالیها سافلها** ما آن شهر
های ایشانرا زیر و زبر کردیم و این قصه در سوره هود تمامی بکفته ایم **و امطرنا علیهم** ببارانیدیم بر ایشان سنگها از سنگ

قالوا بل جئناک بما کانوا فیه یمترون واتیناک بالحق وانا لصادقون فاسر باهلک بقطع من اللیل واتبع ادبارهم ولا یلتفت منکم احد

وامضوا حیث تؤمرون وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین وجاء اهل المدینة یستبشرون قال ان هؤلاء

کل گفته اند معرب است و گفته اند مراد بسجیل وسم است من السجل وهو الکتابة ومنه السجل الکتاب العهدة بیانه قوله حجارة من طین مسومة ای معلمة و گفته اند مراد من سجین است الا انکه نون بلام بدل کرده اند معنی انکه من بعض درکات النار سنگها بود از سجین دوزخ فرستاده **ان فی ذلک لایات** در این که رفت آیاتی و علاماتی هست و اعتباری متوسمان را مجاهد گفت للمتفرسین قتاده گفت للمعتبرین یقال توسمت فیه الخیر و تفرست یعنی للمتفکرین ضحاک گفت الناظرین ابو عبیده گفت للمتبصرین و اصل الا از روی معنی متقارب است و توسم متفعل باشد از وسم و وسم نشان بود یعنی انکه در علامت نگاه کنند تا از او استدلال کنند و مرجع معنی با تفکر بود قال الشاعر او کلما وردت عکاظ قبیلة • بعثوا الی عریفهم یتوسم • وقال آخر • توسمت فیه الخیر لما عرفته • وقلت لعل المرء من آل هاشم • ای طلبت الوسم وهو العلامة **وانها لبسبیل مقیم** وانها یعنی مدینه سدوم و انکه هلاک کردیم بعذاب براهیست مقیم و ثابت گفتند انما یعنی آن آیات و دلالات زایل نیست بل بر جایست از آن که خواهد در وی اندیشه کند **ان فی ذلک لایة للمؤمنین** در این چه گفته رفت آیتی و دلالتی است مومنان را و تخصیص ایشان بآن کرد که منتفع ایشان اند **وان کان اصحاب الایکة** و جماعت اصحاب ایکه و بیشه درختان ظالم بودند و ان مخففه است از ثقیله بدلالت لزوم لام در خبر او والتقدیر وانه کان ای وان الشان والامر کان اصحاب الایکه **لظالمین** خبر گفت ایکه درختان باشد وجمعش ایک کشجرة وشجر قال النابغة • کبکا الحمام علی فروع الایک فی الجوانح • و گفته اند درختان بهم در شده باشد و گفته اند بیشه باشد و مراد قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختان و بیشها بودند و وجه معاش ایشان از آنجا بود خدای تعالی شعیب را بایشان فرستاد و باهل مدین و اما اهل مدین چون ایمان نیاوردند خدا ایشان را بصیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه را بظله ابری بود که بر آمد و از و آتش بیامد و ایشان را بسوخت **فانتقمنا منهم** ما از ایشان کین کشیدیم بعذاب و آن آن بود که خدای تعالی گرمایی بر ایشان گماشت هفت روز که هیچ آسایش نبود ایشان را از آن آنگه ابری بر آمد ایشان بسایه آن ابر گریختند و چنان پنداشتند که ایشان را راحت خواهد بودن از آن ابر آتشی بیامد و ایشان را بسوخت **وانهما** و آن هر دو یعنی این دو شهر یکی مدین و یکی سدوم که شهر قوم لوط بود **لبامام مبین** راهی روشن است و راه را امام خوانند برای انکه بر او اقتدا کنند **ولقد کذب اصحاب الحجر المرسلین** واصحاب حجر رسولان ما را بدروغ داشتند گفتند شهر صالح ثمود را حجر خوانند و آن میان شام و مدینه است قتاده گفت حجر نام وادی است جابر عبد الله الانصاری و عبد الله بن عمر گفتند با رسول الله بتبوک بگذشتیم ما را گفت در سرای این ظالمان مشوید الا گریان ترسیدن از آنکه نباید که بشما رسد آنچه بایشان رسید انگه گفت آن قوم صالح بودند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد الا یک مرد او در حرم خدای بود که بجهت حرم او را هلاک نکردند گفتند یا رسول الله او چه مردی بود گفت نام او ابو رغال بود انگه رسول صلی الله علیه واله وسلم بانگ بر ناقه زد و او را بجنبانید و سبک از آنجا برفت **واتیناهم ایاتنا** ما آیات و دلالات خود بایشان دادیم یعنی اصحاب حجر و مراد ناقه است که قصه آن برفت است **فکانوا عنها معرضین** ایشان از آن عرض و اعراض کردند یعنی از تفکر در آن **وکانوا ینحتون من الجبال بیوتا امنین** و با استادی از کوهها در سنگ کندندی این آن انکه آب او را ویران کند و آتش بسوزد و بکنند و زنگار ویران نشود و نصب امنین بر حال باشد از فاعل **فاخذتهم الصیحة مصبحین** آواز بگرفت ایشان را یعنی صیحه عذاب و هلاک در وقت انکه در بامداد آمدند یقال اصبح اذا دخل فی الصباح و نصبش بر حال است از مفعول **فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون** هیچ غنا و کفایت نکرد از ایشان آنچه ایشان میکردند از کسب اموال و گفته اند اعمال که پنداشتند که چیزی هست از عبادت اصنام انکه چون طرفی از قصص اوایل بگفت خلقان را بر نعمت خود تنبیه کرد گفت **وما خلقنا السموات والارض** ما نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آن است الا بحق و راستی و درستی

فلا تفضحون واتقوا الله ولا تخزون قالوا اولم ننهک عن العالمین قال هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون

فاخذتهم الصیحة مشرقین فجعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیهم حجارة من سجیل ان فی ذلک لایات للمتوسمین وانها لبسبیل مقیم ان

وان الساعة لاتیة و قیامت لامحال خواهد آمدن **فاصفح الصفح الجمیل** تو ایشان را عفو کن عفو کردنی نیکو گفتند این منسوخ ٣٧
است بآیه قتال **ان ربک هو الخلاق العلیم** که خدای تو آفریننده و دانا است آنچه کند بعلم و حکمت کند و مصلحت فرماید کردن انکه بر طریق منت نهادن بر رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت **ولقد اتیناک** ما دادیم ترا ای محمد **سبعا من المثانی** هفت از مثانی مفسران در معنی این آیه خلاف کرده اند بعضی گفتند مراد سوره فاتحه است برای آنش سبع المثانی خوانند که هفت آیتست والفاتحة مثنی و مکرر است و گفته اند برای آنش مثانی خوانند که در دو رکعت نماز فرایضش مثنی شود و این قول روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام و عمر خطاب و عبد الله مسعود و ابو هریره و سعید جبیر و کلبی و ابن جریح و عطا و حسن و ابو العالیه و ابراهیم و ابن ابی ملیکه و عبد الله بن عبید بن عمیر و مجاهد و ضحاک و ربیع و انس و ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت الحمد لله رب العالمین هفت آیتست یک آیه از او بسم الله الرحمن الرحیم و ان سبع المثانی است و ام القرآن و فاتحة الکتاب است ابی بن کعب گفت مرا نماز میکردم نمازی تطوع رسول صلی الله علیه واله وسلم مرا آواز داد مرا جواب ندادم چون فارغ شدم پیش رسول صلی الله علیه واله وسلم رفتم گفتم لبیک یا رسول الله گفت چرا جواب ندادی مرا چون ترا بخواندم گفتم یا رسول الله نماز میکردم گفت الم تسمع ان الله تعالی یقول یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم انگه گفت ترا خبر دهم بعظیم ترین سورتی که در قرآن هست پیش از آنکه از مسجد بیرون شوم چیزی ساعتی بود دست من گرفت و برپای خواست گفتم یا رسول الله آن وعده که مرا دادی گفت آری الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی سورة فاتحه است که سبع المثانی است هم ابی روایت کرد که رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که خدای تعالی در توریة و انجیل و زبور و در فرقان هیچ سوره ای مثل این فاتحه و بر نکو او ترا ارزانی نکرد که تو بر خوانی و من فاتحة الکتاب پیش رسول خوانده بودم انگه گفت انها سبع المثانی والقرآن العظیم الذی اعطیت این سبع المثانی است و قرآن عظیم انکه مرا دادند و اخبار در این معنی بسیار است و اگر این سوره را هیچ فضل نبودی جز انکه خدای تعالی این را در بیت چنین نهاد و به قرآن در یک چیز و گفت ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم کفایه بودی و عباده صامت روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله وسلم که گفت فاتحة الکتاب عوض است از همه قرآن و هیچ سوره از او عوض نیست از آن جا که اگر همه قرآن مثلا در یک رکعت نماز بخوانند بی فاتحه آن رکعت درست نباشد و اگر هیچ چیز دگر نخوانند نماز درست باشد لقوله علیه الصلوة والسلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و بعضی دگر گفتند این سوره را مثانی برای آن خوانند که بخشیده است میان خدای تعالی و بنده بدو قسمت در آن خبر که روایت کردند که خدای تعالی گفت قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین فنصفها لی ونصفها لعبدی چون بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی گوید مجدنی عبدی چون گوید الحمد لله رب العالمین خدای تعالی گوید حمدنی عبدی بنده من شکر من گفت چون گوید الرحمن الرحیم خدای تعالی گوید اثنی علی عبدی بنده من بر من ثنا گفت چون گوید مالک یوم الدین گوید مجدنی عبدی بنده من مجد من گفت چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین گوید هذا بینی وبین عبدی این میان من و میان بنده من است چون گوید اهدنا الصراط المستقیم حق تعالی گوید هذا لعبدی ولعبدی ما سال این بنده مراست و بنده مراست آنچه خواست و گفته اند برای انکه قسمت بدو قسمت یک نیمه ثنا و یک نیمه دعا یک نیمه حق ربوبیت و یک نیمه حظ عبودیت و گفته اند برای انکه اهل آسمان نماز بآن کنند چنانکه اهل زمین نماز بآن کنند و گفته اند برای انکه دو بار انزال بود یکبار بمکه و یکبار بمدینه حسین بن فضل گفت هر یک بار که این سوره فرود آمد هفتاد هزار فرشته با او فرود آمدند و سبب آن بود که هفت کاروان بیک بار از بصری و اذرعات از آن

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ

هر آینه درین عبرتست گرویدگانرا و بودند گروه ایکه ستمکاران کینه کشیدیم از ایشان و هر دو در راه هویدا و بدرستی دروغ داشتند گروه حجر پیغامبرانرا

وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

و دادیم ایشانرا حجتهای ما بودند از آن روی گردانندگان و بودند می تراشیدند از کوهها خانها ایمن بگرفت ایشانرا بانگ در صبحگاه و فایده نکرد ایشانرا آنچه کسب کرده بودند

جهودان بنی قریظه و بنی النضیر بیک روز در آمدند در مدینه و در ایشان انواع مال بود از جواهر و طیب و متاع دریا و انواع اموال
مسلمانان گفتند کاشکی این هفت کاروان ما را بودی در سبیل خدای تعالی صرف کردمانی جبرئیل آمد و یکبار دیگر فاتحة الکتاب
بیاورد و گفت این هفت آیه بهترست شما را از آن هفت کاروان و دلیل این تاویل قوله تعالی لا تمدن عینیک الآیه
الاکبر و گفتند برای آن سبع مثانی خوانند او را که اول و آخر او الحمد لله رب العالمین است و این اول کلامی که فرمود آدم گفت چون
او را عطسه آمد و آخر کلامی باشد که اهل بهشت گویند چنانکه گفت و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و گفت انیرا ازانکه
خدای تعالی این سوره مستثنی کرده مر پیغمبر را و این امت چنانکه در چند خبر برفت و گفت انیرا ازانکه تثنیه ای تصرف
اهل الدعاره والنثر ازبعضها العلما ترد اذ نثر بازدارد و گفت انیرا ازانکه ثنا بر خدای تعالی و بعضی گفت از علمای
مراد به سبع المثانی هفت سوره درازست و آن سوره بقره و آل عمران و النسا والمائده والانعام والاعراف والانفال و توبه یک
جایست قول مجاهد و روایت کرد از عبد الله عباس که سبع مثانی هی السبع الطوال و این قول عبد الله عمرست و ابو بشر و جعفر بن المغیره
و سلم بن البطین و سعید جبیر در دیگر روایت و مجاهد و عبید بن سلمان از ضحاک و ثوبان روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم که او گفت ان الله تعالی اعطانی السبع الطوال مکان التوریة و اعطانی المئین مکان الانجیل و اعطانی المثانی مکان
الزبور و فضلنی بالمفصل گفت خدای تعالی مرا بجای توریة این هفت سوره دراز داد و بجای انجیل مرا مئین داد یعنی سورتها
که کما بیش صد آیتست و بجای زبور مرا مثانی داد و انکه مرا تفضیل داد بمفصل عایشه روایت کرد که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت هر که او این هفت سوره دراز یاد گیرد او حبری باشد یعنی عالمی باشد عبد الله عباس گفت این هفت سوره
را برای آن سبع مثانی خوانند که فرایض و احکام و حدود در و مثنی است طاوس گفت و ابو مالک و عوف از عبد الله عباس که
قرآن همه مثانی است گفت قرینه که خدای میگوید الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی گفتند قرآن را برای آن مثانی خوانند
که احکام و قصص در و مثنی است و بر این قول مراد به سبع المثانی هفت سبع قرآن باشد و هو معنی القرآن العظیم و بعضی اهل
معانی گفتند بر این قول واو زیادتست والتقدیر و لقد آتیناک سبعا من المثانی القرآن العظیم علی البدل ابدل الکل من الکل و بعضی
دیگر گفتند عطف علی نفسه لاختلاف اللفظین کما قال و هند اتی من دونها النای و البعد و کما قال الآخر الی الملک القرم و ابن
الهمام و لیث الکتیبة فی المزدحم و بعضی دیگر گفتند مراد به سبع مثانی هفت معنی است که قرآن بر آن مشتمل است امر و نهی و
بشارت و انذار و مثل و قصص و تذکیر النعم قوله لا تمدن عینیک حق تعالی بر سبیل دلجوئی و تسلیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت یا محمد خطاب با او و مراد با امتست گفت چشم کوتاه دار چشم مکش بانچه ما این کافرانرا متع کرده ایم ازواجا منهم ای اصنافا من
الکفار و مراد بزوج صنف و نوع است اینجا چنانکه قوله تعالی سبحان الذی خلق الازواج کلها انس بن مالک روایت کند که در یکروز
در ایام ربیع گلها اشتر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگذشت بغایت حسن رسول صلی الله علیه و آله دست بر چشم نهاد و گفت خدای
تعالی مرا چنین فرمود و این آیه برخواند و لا تحزن علیهم و اندوه مدار بر ایشان در معنا او دو قول گفتند یکی آنکه اندوه مدار و غمی
که ایشانرا ازاد ادم و ترا نداد ادم و قول دیگر آنکه اندوه مدار برایشان که ایشان مومن نبودند واخفض و نرم دار بالت
یعنی جانب با ایشان نرم دار و برفق و مدارا با ایشان زندگانی کن با اکبر و تواضع کن با مومنان و قل انی انا النذیر المبین
بگوی ای محمد که منم آن ترساننده بیان کننده در خبرست که یکروز عبد الله مسعود بدر حجره رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و در بزد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من علی الباب گفت انا یا رسول الله رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخشم آمد و گفت انا و انا و ل
لخالق یقول انا چون در بگشادند و عبد الله مسعود در آمد و اثر خشم بر روی رسول بدید گفت یا رسول الله چه گناه کرده ام گفت

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ

و نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه میان ایشانست مگر بحق و بدرستی قیامت آینده است درگذر درگذشتن نیکو بدرستی پروردگار تو او آفریننده داناست و بدرستی دادیم ترا

سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَقُلْ إِنِّي أَنَا

هفت آیه از الحمد و قرآن بزرگوار مکش چشمهای خود بانچه برخوردار کردیم گروهانرا از ایشان و اندوه مخور بر ایشان و فرو دار بال را مرمومنانرا و بگو که من

یا ابن مسعود ندانی که هیچ مخلوق را نرسد که گوید انا گفت یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم حق تعالی چون او این ادب نگاه داشت
گفت این همه انوار حرام است جز تا ابو بکر الحلاق که انی انا النذیر المبین کما انزلنا علی المقتسمین فرا گفت وجه تشبیه آنست که انی
انذرکم عذابا کما انزلنا بالمقتسمین گفت مر شما را از عذابی بترسانم که فرود آید بشما چنانکه بمقتسمان جهودان و ترسایان آمد که
قرآن بجز او بعض و قسم کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و گفتند نومن ببعض و نکفر ببعض عکرمه گفت مقتسمان
کافران قریش بودند که بر طریق استهزا قرآن بر خود بر بخشیدند سوره سوره یکی میگفت این سوره مراست و دیگری میگفت این
سوره مراست مجاهد گفت جهودان و ترسایان اند که کتاب خود مقسم مبدد کردند مقاتل گفت شانزده مرد بودند که ولید مغیره
ایام موسم ایشانرا بفرستاد تا راههای مکه بخشیدند تا چون حاج در وی بمکه نهادندی گفتندی نگرد عو عو تا یمن دگر برخواسته است قبول
نکنید که او ساحرست یکی میگفت شاعرست یکی میگفت کاهنست و یکی میگفت عرافست و ولید بن المغیره بر در مسجد الحرام نشسته
بود چون او را پرسیدندی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتی او چنانست که ایشان گفتند مقاتل چنان گفت قومی بودند که
قرآن بخشیدند بعضی گفتند سحرست و بعضی گفتند شعرست و بعضی گفتند افسانه اولینانست و بعضی گفتند افترا اوست
ابن زید گفت ایشان بودند که قوم صالح سوگند خوردند که صالح را شبیخون کنند این آیات برخوانند و کان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی
الارض و لا یصلحون قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه و اهله و اصل کلمه اقتسام افتعال باشد اما من القسم او من القسم یا از بخشش
یا از سوگند الذین جعلوا القرآن عضین الذین در موضع جرست بدل مقتسمین آنانکه قرآن را عضین کردند یعنی عضو عضو و جزو جزو
بعضی گفتند اصل او من عضیت الشی تعضیة اذا جعلته اعضاء و اجزاء قال رؤبة و لیس دین الله بالمعضی ای المفرق و قال الآخر
و عضی بنی عوف فاما عدوهم فارضی و اما العوف فعضبوا قوله بنی عوف قیل اباد سلام و فرقهم فی البلاد و قیل اراد عضیهم بلسانه
و قطعهم ثم ابدل الیا من الهاء بعضی دیگر گفتند جمع عضه یقال عضه و عضون کالکره و کرین و قلة و قلین و عزه و عزین و
اصله عضهة لام فعل او بیفکندند چنانکه از شفه بیفکندند و اصل شفهة بدلالة قولهم فی الجمع شفاه و حذفوا من الشاه الها اصله
شاه و جمعها شیاه و معنی عضه دروغ و بهتان باشد و منه الحدیث لا یعضه بعضکم بعضا و العضیهة الکذب یعنی قرآنرا
بادروغ نسبت کردند و معنی قول اول آنست که قرآنرا متفرق کردند علی اختلافهم فی الایمان ببعضه و کفر ببعضه و ما در تسمیه بعضی
سحر و کهانت و اساطیر الاولین خوانند قرآنرا فوربک فالتعقیب است و قسم یاد گفت بخدای تو که ما بپرسیم ایشانرا ابعیات
از آنچه در دنیا کرده باشند انس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت در معنی این ایه از ایشان بپرسند از کلمه لا اله الا الله عبد الله
مسعود گفت هیچ کس نباشد که الا خدای تعالی او را بپرسد فیما بینه و بینه گوید یا ابن آدم ما اغرک بی چه مغرور کرده داشت
ترا از من یا ابن آدم ماذا عملت فیما علمت و ماذا اجبت المرسلین چه کردی و چرا کردی و پیغمبرانرا چه جواب دادی در خبرست از رسول
علیه الصلوة والسلام که گفت هیچ کس نباشد که از چند چیز بپرسند عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه و عن
ماله من این اکتسبه و این وضعه و عن ولایتنا اهل البیت گفتند و از زین چهار چیز بپرسند از عمرش که در چه فانی کردی و از جوانی
که در چه بسر بردی و از مالش که از کجا جمع کردی و بکجا نهادی و از ولایت ما اهل البیت سوال کرده شود که ما قضا ازین بیان ابو برید
قوله تعالی فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان بجز ایل کنی که یم ازین چند جوابست یکی آنکه عبد الله عباس گفت نپرسند
ایشانرا که چه کردید برای آنکه او عالمتر است از ایشان باحوال و اعمال ایشان بپرسد که چرا کردید قطرب بن یزید اعتماد
کرد و گفت سوال بر دو وجه باشد سوال الاستعلام و استفهام باشد و سوال التوبیخ و تقریع نفی با معنی آنست که نپرسند از
ایشان چیزی که ندانند تا بدانند و معنی آیه اثبات آنست که بپرسند از ایشان بر سبیل توبیخ و تقریع که چرا کردید و چه دلیری

النَّذِيرُ الْمُبِينُ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ
وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ

کرده جواب دیگر آنست که عکرمه گفت از بو لام پرسیدم عبد الله عباس این سوال گفت روز قیامت روزیست دراز و در و
مواقف باشد که اهل آن در بعضی موقف نپرسند و در بعضی موقف بپرسند گفت نظیر این آیتها قوله تعالی هذا یوم لا ینطقون و لا
یؤذن لهم فیعتذرون و قوله ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون بجایی دیگر این گفتند نپرسند ایشان از آنچه در حال الطفولیت
و نقصان عقل کرده باشند فاصدع بما تؤمر قیام کن بانچه ترا فرمودند عبد الله عباس گفت اظهار کن آنچه ترا فرموده اند ضحاک
گفت اعلام علام کن اصمعی اخفش گفت افرق میان حق و باطل کن سیبویه گفت اقض حکم کن و اصل الکلمة من الصدع و هو
الفصل و الفرق قال ابو ذویب ، کانهن ربابة و کانه ، یسر یفیض علی القدح و یصدع و با مصدریست و التقدیر اصدع بالامر
و تحقیق معنی آنست که قیام کن بانچه ترا فرمودند و اشکارا کن کار را و برداشت جز کافی ببیان و روشن کنی آن را عبیدة بن عمیر گفت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم کار پوشیده میداشت تا این آیه فرود آمد بر خاست و اظهار دعوت کرد مجاهد گفت مراد
آنست که در نماز بقراءت آواز بردار و اعرض عن المشرکین و از مشرکان اعراض کن و بر کرده اکثر این با آیة قتال منسوخ کرده و ممکن
است حمل کردن آیه بر وجهی که نباید گفت که منسوخ است و آن چنان بود که گوییم مراد با اعراض نه آنست که ایشان را با خود رها کن
تا هرچه خواهند کنند بل مراد آنست که از دوستی و خویشی و طمع با ایمان ایشان و استمالت ایشان ببرین و جای اعراض کن و این محکم
بود و منسوخ نبود که معلوم از حال ایشان آن بود که ایمان نیارند و قوله انا کفیناک المستهزئین ما کفایه کردیم ترا کار این مستهزئان
و نظم معنی آیه آنست که قیام کن با ظهار دعوت چنانچه ترا فرمودیم و از کس مترس که ما کفایه کنیم ترا شر و اذیت دشمنان چنانکه
کفایه کردیم ترا شر مستهزئان و ایشان پنج کس بودند از رؤسا قریش ولید بن مغیرة مخزومی و عاص بن وایل سهمی و الاسود بن المطلب
و او آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد بر او گفت اللهم اعم بصره خدایا چشمش کور کن و داد با مرگ فرزندش
و اسود بن عبد یغوث و الحارث بن قیس بن الطلالة راوی خبر گوید که ایشان مزاح کردند خانه طواف میکرد جبرئیل آمد و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت کیف تجد هذا چگونه می یابی این را اشارة کرد بولید مغیره گفت بد بنده ایست گفت خدای کفایت
کرد ترا شر او و او از آنجا بیامد بردی یمنی پوشیده و جامه در پای میکشید مردی تیر تراش بگذشت از خزاعه پاره از آن تیر بر او
او تیر بیفتاده بود در دامن او بیچید او از کبر رها نکرد که بخسبید و از آن دامن بگیرد همچنان برفت ...
و بخراشید و ریش شد و سرایت کرد و از آن بیمار شد و بمرد و عاص بن وایل بگذشت جبرئیل علیه السلام امد گفت یا محمد چگونه می یابی این را
گفت بد بنده ایست خدایرا این جبرئیل علیه الصلوة و السلام اشارت کرد بزیر پای او و گفت کفیت هذا کفایت کردند ترا شر او
او برنشست و با دو پسر خود بتماشا رفت چون بمقصد رسید فرو آمد و پای بر زمین نهاد خاری در پای او شد او بانگ
گرفت که مرا گزندم بگزید بجستند چیزی نبود پای او آماس گرفت و برآمد تا چندانکه گردن شتری شد و از آن بمرد و اسود بن المطلب
بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست ای جبرئیل گفت ترا کفایت کردند و اشارت بچشم او کرد
نعلی او را کور کرد عبد الله عباس گفت جبرئیل برگی سبز بر چشم او زد او کور شد و چشمش بیرون آمد چنانکه سر بر دیوار میزد تا بمرد
کلبی گفت جبرئیل بیامد و او در زیر درختی نشسته بود او جبرئیل بادیه که اصنعک او کرد غلامی با او بود با او استغاثه کرد بغلام گفت
مرا از این کار اهل ... سر بر این درخت میزدند و نوحی برابر زمین هلاک و خدا ... فریاد میخواست غلام میگفت من کسی را نمی بینم که با تو
چیزی میکند مگر تو چندان سر بر این درخت زد که بمرد و میگفت قتلنی رب محمد خدای محمد مرا بکشت و اسود بن عبد یغوث بگذشت
جبرئیل گفت چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست خدای تعالی را بانکه خال منست گفت ترا شر او کفایت شد از او اشارة کرد به شکم او
مستسقی شد و آب و آماس بر و پیدا آمد و از آن بمرد و کلبی گفت از سرای بیرون آمد باد سموم بر وی زد سیاه شد تا چو حبشی گشت بخانه آمد

يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

او را نشناختند از سرایش بیرون کردند او در آن گرسنه و تشنه بماند تا بمرد و هلاک شد و میگفت قتلنی رب محمد خدای محمد مرا بکشت تا آنکه دیگر
حارث بن قیس بگذشت جبرئیل گفت چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست ای جبرئیل اشارت بر او کرد و گفت کفایت کردند
ترا چندان بخورد و بخورد از بینی او بیامد که بمرد عبد الله عباس گفت که او ماهی شور بخورد و تشنگی بر او غالب شد چندانی آب بخورد
که شکمش ترکید و بمرد فذلک قوله انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر محل او نصب است
الذین یجعلون ... خدای دیگر گیرند در عبادت فسوف یعلمون بدانند ایشان آنچه کرده باشند ... تهدید و وعید
است آنگه بر سبیل تسلیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت و لقد نعلم ما میدانیم ما بر تو پوشیده نیست که ترا دل تنگ میشود بآنچه
ایشان میگویند از تکذیب تو و استهزا بر تو پناه با من و ما کن خدای تو را و تسبیح و تحمید و شکر من کن و از جمله سجده کنان سجده
کنندگان باش عبد الله عباس گفت معنی آنست که نماز کن و از جمله نمازکنان باش و هر گاه که چیزی رسول را صلی الله علیه و آله
کاری پیش آمدی پناه با نماز دادی و بنماز مشغول شدی و اعبد ربک و خدای را پرست تا آنگه یقین بتو آید یعنی مرگ که مقدر
است که یقین با تو تعالی اد ادام العلاء ... گفته کرد که از جمله انصار یابانست که عثمان بن مظعون را وفات آمد مااهل خیر کرد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در او امدی سکیه ... رحمت بر تو باد ای عثمان بن مظعون گواهی میدهم که خدای تعالی ترا اکرام کرد گفت
چه دانی که خدای تعالی او را گرامی کرد رسول گفت یا رسول الله گفت اما هذا فقد جاءه الیقین اما این
یقین با او آمد یعنی مرگ و الله انی لارجو له الخیر بخدا که من با او خیر امید میدارم انگه گفت من مات علی خیر عمله فالجواب انا
و من مات علی شر عمله فنخاف علیه و لا نیاس هر که بر عمل خیر بمیرد برای او امید خیر داریم و هر که بر عمل بد بمیرد بترسیم بر او
شویم و امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام گفت ما رأیت یقینا اشبه بالشک من الموت من هیچ یقین ندیدم که بشک
بیشتر ماند از مرگ یعنی یقین است بحقیقت و مردمان با او چنان اند که گوئی شک باشد یعنی در عمل از آن نمیکنند که مرگ یقین دانند
ای فصیح امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام روایت کرده قال ما رأیت یقینا لا شک فیه اشبه بشک لا یقین فیه من
الموت زر بن حبیش گفت چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما امرت ان اجمع المال و لا ان اکون من التاجرین و لکن
مرا وحی چنین آمد که تسبیح کن بحمد خدای جل جلاله و از جمله ساجدان باش و ما
پرست تا مرگ بتو آید و بعضی اهل معانی گفتند یعنی تا آنگاه که ترا ضرورة
حاصل آید گفت تا تو را علم بیاید یعنی تا آنکه نافع باشد و این آن عمل
را اثری بود و در معنی فرق نیست و الله یوفقنا لما یحبه

و یرضاه تم المجلد الحادی عشر و یتلوه
فی الثانیة عشر سورة النحل انشاء الله
تعالی و صح و الحمد لله رب العالمین
و الصلوة و السلام علی سیدنا
محمد و آله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يشركون ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده أن أنذروا أنه لا إله إلا أنا فاتقون خلق السموات والأرض بالحق تعالى عما يشركون خلق الإنسان من نطفة فإذا هو خصيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

سورة النحل بدانکه این سوره مکی است الا قوله تعالی وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به تا بآخر سوره و صد و هژده آیتست و دو
هزار و هشتصد و چهل کلماتست و هفت هزار و هفتصد و هفت حرفست و در روایتست از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله
علیه و آله وسلم گفت هر که او سوره النحل بخواند خدای تعالی او را حساب نکند بدان نعمت که او را داده باشد در دنیا و او را مزد
آنان دهد که وقت مرگ وصیت نیکو کنند قوله تعالی اتی امر الله قتاده گفت این سوره مکیست الی قوله والذین هاجروا فی الله من بعد ما
ظلموا و در قول دیگران اول سوره بمکه فرود آمد الی قوله کن فیکون و باقی بمدینه فرود آمد مجاهد گفت اولش مکیست و آخرش مدنی
شعبی گفت همه مکیست الا قوله وان عاقبتم حق تعالی گفت اتی امر الله آمد فرمان خدای در این فرمان خلاف کردند عبد الله عباس
گفت مراد قیامتست و گفت سبب نزول این آن بود که چون خدای تعالی این فرستاد اقتربت الساعة وانشق القمر کافران یکدیگر
را گفتند محمد گوید قیامت نزدیک رسید این که میگوید دست بداریم تا بنگریم که چه خواهد بود چون روزی چند برآمد اثری
نبود باسر کار خود شدند و گفتند چیزی نمی بینیم از این حدیث خدای تعالی این فرستاد که اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة
معرضون بترسیدند روزی چند منتظر بودند چون چیزی نبود گفتند ای محمد ما اثری نمی بینیم از آنکه میگفتی خدای تعالی
این فرستاد اتی امر الله فلا تستعجلوه فرمان خدای تعالی آمد و معنا آنکه آید و خواهد آمد و اگرچه لفظ ماضیست مراد استقبالست
و لکن برای آنکه لا محاله خواهد بود و در وجود خواهد بود حق تعالی گفت و کان قد حصل بنیاد که ما اصل آنست چنانکه احوال قیامت
بیشتر بلفظ ماضی گفت مثل قوله و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار و نادی اصحاب الاعراف و غیر ذلک من الآیات و در خبر است
چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جای بجست مردم بترسیدند و مردم سر سوی آسمان کردند و گمان چنان بردند
که همان ساعت قیامت خواهد بود تا جبرئیل گفت فلا تستعجلوه تعجیل مکنید آنگه مردم ساکن شدند آنگه رسول صلی الله علیه
و آله و سلم گفت بعثت انا والساعة کهاتین و اشاره باصبعین کرد گفتم او قیامت را بیکجا فرستادند چنانکه این دو انگشت بیکدیگر
عبد الله عباس گفت از اشراط و اعلام ساعت یکی بعثت رسول است تا در خبر است که چون جبرئیل از آسمان زمین آمد بوحی
رسول ما فرشتگان آسمان الله اکبر گفتند الله اکبر قد قامت الساعة قیامت برخاست یعنی نزدیک شد بعضی دیگر از مفسران گفتند
مراد بفرمان خدای عذاب تیغ است و این جواب نضر بن الحارث بود چون گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک الآیه چون استعجال
عذاب کرد خدای تعالی این آیه فرستاد اتی امر الله فلا تستعجلوه فرمان خدای یعنی عذاب خدای آمد تعجیل مکنید نضر حارث از آن روز
بدر بصبر بکشتند ضحاک گفت امر الله احکام و حدود و فرایضست قوله فلا تستعجلوه چنانست که گفت ولا تعجل بالقرآن من قبل
ان یقضی الیک وحیه این قول ضعیفست برای آنکه در هیچ خبر نیامده که صحابه استعجال کرد باحکام شرع بیش از آنکه فرود آمد اما
مستعجلان عذاب از مشرکان بسیار بودند سبحانه وتعالی عما یشرکون منزه است و متعالی از آنکه با او شریک آرند و تسبیح در لغت
بر چهار قسمت آمد یکی بمعنی تنزیه و تبعید مثل قوله سبحان الذی اسری بعبده و بنزد لفظ سبحان بر بمعنی مصدرست و علی هذا
قول الشاعر ۰ اقول لما جاءنی فخره ۰ سبحان من علقمة الفاخر ۰ و دوم بمعنی استثنا فی قوله لولا تسبحون ای هلا یستثنوا و سیم
بمعنی نماز فی قوله فلولا انه کان من المسبحین ای من المصلین و قوله سبح اسم ربک و قوله فسبح بحمد ربک چهارم بمعنی نور چنانکه در
حدیث آمده لولا سبحات وجهه ای نور وجهه حمزه و کسائی خوانند تشرکون بتا بخطاب حملا علی قوله فلا تستعجلوه و باقی
قرا بیا ینزل الملائکة بالروح من امره عامه قرا خوانند بضم یا و کسر زا من التنزیل و اضافة الفعل الی الله تعالی و ابن کثیر و مکیان

وبصریان

مبین والأنعام خلقها لكم فيها دفء ومنافع ومنها تأكلون ولكم فيها جمال حين تريحون وحين تسرحون وتحمل أثقالكم إلى بلد لم تكونوا بالغيه إلا بشق الأنفس إن ربكم لرؤوف رحيم والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة ويخلق ما لا تعلمون وعلى الله

[illegible]

و بصریان بتخفیف خوانند من الانزال و روح و کسائی و سهل خوانند ینزل الملائکة بضم یا و فتح زا بر فعل مجهول
و رفع الملائکة باسناد الفعل المجهول الیها فرو فرستاده شوند فرشتگان بالروح ای بالوحی و برای آن روح را روح خواند
که دلها بدو زنده شود عطا گفت بنبوت نظیره یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده قتاده گفت مراد برحمت
ابو عبید گفت الروح ای مع الروح یعنی جبرئیل و با بمعنی مع است من امره از فرمان او و من بمعنی ابتداء غایتست یعنی روی
ایشان از فرمان خدای تعالی باشد علی من یشاء من عباده بر آنکه خواهد از بندگان او و من بمعنی تبیین است ان
انذروا که بترسانید لا اله الا هو خلقان را اعلام کنید که جز من خدای نیست و محل ان مع الفعل نصبست بنزع الخافض
والتقدیر ینزل الملائکة بان انذروا و انه لا اله الا هو محل النصب بوقوع الانذار علیه ای باسم و خبر در محل نصبست
بانکه محل انذار رفت فاتقون از من بترسید و از معاصی من اجتناب کنید خلق السموات والارض که او آفرید آسمان و زمین را
بحق تعالی عما یشرکون او متعالی است از آنکه با او شریک گویند حمزه و کسائی نیز اینجا تشرکون خوانند بتا خلق الانسان من نطفة
آدمی را بیافرید از آب نطفه که از میان پشت و سینه بیرون آید که خدای تعالی او را بقدرت خود بیافرید و نیز این از آنکه آدمی را
نطفه خوانند و اشتقاق او من نطفه اذا قطر باشد فاذا هو خصیم مبین ای اذا اذا مفاجاة خوانند کقولهم فتحت
الباب فاذا زید بالباب یعنی بنگر بیان آنکه آدمی را از آن اندکی مهین حقیر بیافرید تا بنگر که گردی خصیم جدل از میان
برود و آنکه خصیم فعیل است بمعنی فاعل کالاکیل والجلیس والندیم والصدیق و قوله مبین ای ظاهر من ابان اذا تبین
گفتند این در ابی بن خلف جمحی آمد که استخوانی پوسیده برگرفت و پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورد و آنرا بدست
بمالید تا خورد شد و بر باد داد آنگه گفت تو میگوئی که این زنده خواهد شد خدای تعالی آیه فرستاد اولم یر الانسان انا
خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین در سوره یس تا باخر سوره و این آیه نیز در این قصه آمد والانعام خلقها لکم انعام چهار
پای را فرمود برای شما از شتر و گاو و گوسفند لکم فیها دفء شما را در آن گرمی هست یعنی در اصواف و اوبار و اشعار آن چیزها
که از و با فند و پوشش را و لحاف را و جامهائی که شما را بزمستان گرم دارد و منافع ولکم فیها منافع و شما را در آن چهار
پای نیز منافعست و منها تاکلون و از گوشت آن میخورید ولکم فیها جمال و شما را در آن جمالی هست حین تریحون آنگه که از شام
بخانه آرید و حین تسرحون و بامداد چون بچرا برید یعنی شما را جمال بود بگران با آن چهار پایان که شما را گله شتر یا گاو یا گوسفند بچرا
برود بامداد و شب آنگاه باز آید شما را این تعال الاراح الماشیة یریحها اذا رجع بها بالعشی الی مراحها و مراح مرعی و سرحها تسریحا
اذا ذهب بها والسرح ادخلها الی المرعی والسروح ذهابها و سرح هم لازم است و هم متعدی بمصدر توان فرق کرد کالرجع
والرجوع والنقص والنقصان و قال الشاعر ۰ اذا المرء لم یسرح سواما فلم یرح ۰ سواما تعطف علیه اقاربه ۰ وتحمل اثقالکم الی بلد
و این چهار پایان رخت و بنه و بارگران شما برند بشهرها برند که اگر ایشان نبردندی و شما را بایستی بردن نرسیدی الا بشق الانفس
و رنج تن والشق المشقة عکرمه گفت مراد بشهر مکه است که بر پشت چهار پای نهاده است اینجا زرع و نبات و میوه نباشد
والشق النصف و نیز آمده بمعنی تعب فرا دند یعنی با آن شهر نرسید و الا بنیم قوت شما برود و شق بفتح شین مصدر
شققته الشیء شقا و قیل الشق والشق لغتان کالرطل والرطل والجص والجص و منه قول الشاعر بالفتح والکسر ۰ وذی ابل
یسعی و یحسبها له ۰ اخی نصب من شقها و دؤب ۰ ان ربکم لرؤوف رحیم که خدای تعالی بر شما مهربان و بخشاینده است که این همه
حیوانات برای شما بیافرید تا این رنجها بر دارد از شما و شما را این منافع باشد در وی والخیل والبغال و این نامی است جنس اسب را
ماده و سایر انواع در وی داخل باشد و او را از لفظ او واحدی نیست و چون لفظ واحدست جمع کنند بر خیول و مثله الابل

قصد السبيل ومنها جائر ولو شاء لهداكم اجمعين هو الذي انزل من السماء ماء لكم منه شراب ومنه شجر فيه تسيمون ينبت لكم به
الزرع والزيتون والنخيل والاعناب ومن كل الثمرات ان في ذلك لآية لقوم يتفكرون وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر

والحمير والنساء والرهط والبقر والبغال الاستر از جمع بغل باشد وحمير اسم جمع خر است وهمچنین بر زوا لتركبوها تا بر نشینید
وزينة نصب او بر مفعول له است ونیز تا شمارا زینتی باشد بعضی فقها باین تمسك كرده اند در تحریم گوشت اسپ واستر وخر
وابن عباس وحكم است ومالك وابو حنیفه واصحابش گفته اند خدای تعالی گفت این حیوانات در كوب وزینت را است وانكه
در ایه اول گفت خوردن را است واین درست نیست برای انكه این دلیل الخطاب باشد واین درست نبود بنزدیك محققان
واما شافعی واصحابش گفتند گوشت اسپ حلال است وروا باشد خوردن وبنزدیك ما گوشت اسپ مكروه است وگوشت
خر مكروه تر وگوشت استر از همه مكروه تر چه دلیلی نیافتیم بر تحریم این گوشتها واخبار متفاوت یافتیم وبعضی متضمن تحلیل
است وبعضی متضمن تحریم عمل كردیم علی الكراهة مراعاتا للاخبار وجمعا بینهما واما بنزدیك فقهای خلاف نیست در تحریم
گوشت استر وخر اهلی ويخلق ما لا تعلمون خدای تعالی چیزها را كه آفرید كه شما ندانید بعضی مفسران گفتند مراد آنست كه
در بهشت چیزها بیافریند كه شما ندانید وفهم ووهم شما بان نرسد ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب
بشر قتاده گفت مراد آنست كه در میوه كرم آفریند ودر جامه كرم ازانجا كه شما ندانید ضحاك گفت از عبد الله عباس كه مراد
آنست كه بر راست عرش جوی هست از نور چندانكه هفت آسمان وهفت زمین وهفت دریا جبرئیل علیه السلام هر وقت در وی شود
وغسل كند نور بر نور بیفزاید وجمال بر جمال وعظمت بر عظمت آنگه خود را بیفشاند خداوند تعالی از هر قطره كه از وی بچكد
هزار فرشته بیافریند كه از ایشان هفتاد هزار در بیت المعمور شوند ودر خانه كعبه تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد
وعلى الله قصد السبيل وبر خداست بیان راه حق كردن وقصد راه راست باشد تشبیها بالقصد الذي هو الوسط
الامور بین الاسراف والتقصیر همچنین راه راست كه میان دو چیز راه باشد از قصد خوانند وهمانا اصل او از قصد بود كه
فعلت برای انكه قصد سالكان بآن باشد بر قصد یعنی مقصود باشد كالرضا بمعنی المرضی وگفتند معنی آنست وعلى الله
قصدكم الى الطريق المستقيم بر خداست كه شما را براه حق رساند وبر راست یعنی لطف وبیان وانچه مقدمات تكلیف باشد
از اقرار وتمكین وازاحت علت ونصب ادله ومنها جائر واز راهها بعضی هست كه جایر است واز راه حق بر گردیده وتعریض
راست وقوله جایر من باطل ناید ونهار سمایه باشد برای انكه راه عدول كند از استقامت ومنه عدول بكند وروا بود
كه راه چون كژ باشد آنرا جایر خوانند لانه یجور ویمیل بصاحبه عن سنن الصواب فهو اذا جایر بما الكه بر بیر هر ظاهر
باشد وانتظام صعد لنا یادگرد وسبیل تثنیه است در لغت اهل حجاز وگفتند لفظش واحد ومعنی جمع برای آنكه وی
باشد ومراد بقصد السبیل دین مسلمانی است ومراد بجایر جهودی وترسائی وهر چه جز دین حق باشد از ملل كفر جابر عبد الله
گفت مراد بقصد السبیل بیان شرایع است عبد الله مبارك گفت مراد سنت است وبجایر مراد اهوا وبدع بیانه قوله وان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه ودر مصحف عبد الله است ومنكم جایر واین قوی آن قول باشد كه كلمه برایشان رسانیده باشد ولو
شاء لهديكم اجمعين واگر خدای تعالی خواهد همه را هدایت دهد این مشیت جبر وقهر است چنانكه بیان كردیم در قوله ولو شاء ربك
لآمن من في الارض جميعا كلهم افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين وگفت اگر خدای كرد یا محمد یعنی اگر او ملكا زدست اكراه ایشان
توانند ولكن نكند ازانجا كه حكمت را منع است وگفت لا اكراه في الدين وهدایه كه مانند آنست تغییر اولی باشد كه گفتیم
من قوله ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة وقوله ولو شئنا لآتينا كل نفس هديها برای انكه ارادت اختیاری خود هست
وكرده است موقوف نباشد بر شرطی قوله هو الذي انزل من السماء ماء اوآن خدای است كه فرود آورد برای شما از آسمان آبی
یعنی آب باران لكم منه شراب شما را ازان خوردنی است ازان درختان شما را بهره ای است ... شماست وبعضی شد در خت

والنجوم مسخرات بامره ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون وما ذرأ لكم في الارض مختلفا الوانه ان في ذلك لآية لقوم يذكرون وهو الذي
سخر البحر لتأكلوا منه لحما طريا وتستخرجوا منه حلية تلبسونها وترى الفلك مواخر فيه ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون والقى في

شماست تا آن آب باران می بر عود وبرگ آن بی حودار باشد بهر كه آن برای چرانیدن وچهار پایان كه شما را علف است
وقوله فيه تسيمون ای ترعون انعامكم يقال سامت السائمة اذا رعت واسمتها انا اذا رعيتها وفرعیتم لانها باشد كه
تعدیه سوم بر لازم نباشد وقال الاصمعی مشی القوم بالعماد الى الرعى وطيبا السيم بالساق واصل اول بعاد الثا
في الرعى صيانة السوم في البيع لا ارتفاع في الثمن مع الزيادة فيه ومنه قوله صلى الله عليه وآله وسلم لا يسوم الرجل على سوم اخيه
اى لا يزيد عليه في الثمن اذا اراد شراه ومنه قولهم سامت الشفاذا كلف لانه الغلو والشطط ينبت لكم بروياند برای الحال
يا بروياند بر استقبال برای شما عاصم قراحی از ینبت بالیاء والمعنی ینبت الله والعاصم بروایت مفضل وحماد بن یحیی
ننبت خوانده على الخبار الله عن نفسه بآن معنی باین آب باران الزرع كشت وزیتون ودرختان خرما وانگور وازمیوها
ان في ذلك در این آیاتی وعلامتی ودلالتی هست آنانرا كه نظر وتفكر كنند وسخر لكم الليل والنهار وسخر كرد برای شما شب
وروز وآفتاب وماه وستارگان تا برای شما منافع میكرد بعلم او بمصالح شما وقوله مسخرات نصب بر حالت است از مفعول
حفص خواند عن عاصم والنجوم مسخرات برابتدا وخبر وباقی قراء بنصب هر دو خوانند عطفا على ما في قوله من الليل والنهار
والتسخير التذليل ومنه السخرة وبناء الساخر بقال السخرى منه ان في ذلك در این آیاتی ودلالتی هست عاقلان را وما ذرأ لكم ما موصول
است ومحل او نصب است عطفا على قوله وسخر لكم الليل والنهار ونیز مسخر كرد آنچه آفرید برای شما والذرء الخلق يقال ذرأ الله
الخلق وبرأهم ای خلقهم واصل كلمه اظهار الشيء بالايجاد باشد ومنه ذرأني اذا كان ظاهر البياض مختلفا الوانه نصب بر
حالست از مفعول ورفع الوانه بمختلف است لان اسم الفاعل يعمل عمل الفعل بالوان مختلف انواع مختلف كه یك بایك نماند الوانه
شاید كه حمل كنند بر حقیقت وشاید كه حمل كنند بر انواع وشاید كه حمل كنند بر هر دو وجه بنزدیك ما هر چیز كه لفظ به
كیبا رعبارت توان كرد از دو معنی مختلف واز حقیقت ومجاز واین مسئله است از اصول فقه كه تعبیر باللفظ الواحد عن المعنيين
المختلفين وعن الحقيقة والمجاز كقولهم اذا غاب الشفق وصل العشاء الآخرة اراد الحمرة والبياض معا واذا لست جاريتك
فاعد الطهارة واراد اللمس والجماع معا ان في ذلك در این آیتی وعلامتی هست گروهی را كه اندیشه كنند كه قوله تعالى يذكرون
اصله يتذكرون قلبت التاء ذالا ثم ادغمت في الذال وهو الذي سخر البحر او آن خداست كه مسخر كرد دریا را تا از انجا گوشت
تازه بخورید مراد ماهیست وخلافی نیست كه ماهی دریا حلال است بل بیشتر انواع ماهیان اما حرام
یا مكروه هست اما ماهی حلال آن باشد كه فلوس دارد وآنچه فلوس ندارد نشاید خورد وطری یعنی تر وتازه شاید برای انكه
اصل او از طراوة است وتستخرجوا ونیز تا بیرون آرید از او یعنی از دریا حلیه حلی كه در پوشید از لؤلؤ ومرجان
انواع جواهر كه انعه در دریا باشد یحیی بن اسمعیل گفت مرجان نزدیك حضرت اهل بیت ... وعمر گفت اهل تازه
باید او گفت كما قال الله تعالى حلية تلبسونها وترى الفلك مواخر فيه وكشتیها بینی در دریا مواخر عبد الله عباس گفت
جواری یعنی روان سعید جبیر گفت معترض ... قتاده ومقاتل گفتند مقبله ومدبره یعنی آینده وبر وی ... بر وی
پشت بر كرده ... حسن بصری گفت مواخر ... ومخر ... شق الماء ... بصدره حیاتها ... قد حيا
كفت مواخر ای مواقر ... الرياح ... لایبقى ... دفع ... ابو عبیده گفت صوالح ... آواز كنند
ومواخر فواعل باشد واحدها ماخرة من المخر وهو الدفع والشق والمخر صوت هبوب الرياح اذا اشتد ... الارض شقا
ويقال استمخرت الريح وتمخرتها اذا استقبلتها ... ومنه الحديث اذا اراد احدكم البول فليستمخر الريح اى لينظر
من اين مجراها وهبوبها فيستدبرها ... عليه البول واصل كلمه دفع وشق است چنانكه گفتیم ولتبتغوا من فضله ونیز مسخر

الأرض رواسي أن تميد بكم وأنهاراً وسبلاً لعلكم تهتدون وعلامات وبالنجم هم يهتدون أفمن يخلق كمن لا يخلق أفلا تذكرون
وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها إن الله لغفور رحيم والله يعلم ما تسرون وما تعلنون والذين يدعون من دون الله لا يخلقون شيئاً وهم

بکرده است برای شما تا طلب کنید از فضل و نعمت او یعنی طلب روزی کنید در سیر طریق تجارت ولعلکم تشکرون تا شما شاکر باشید
و شکر خدای تعالی کنید والقی فی الارض رواسی و از جمله نعمتهای او بر شما آنست که کوهها بر زمین افکند تا زمین را چون میخ باشد
و رواسی صفت محذوف است ای جبالا رواسی من رسا ای ثبتت و احدها راسیة ان تمید بکم ای لئلا تمید بکم تا شما را نه
جنباند و ماد یمید ای مال یمیل و مثله قوله یبین الله لکم ان تضلوا ای لئلا تضلوا برای آنکه بیان برای نفی ضلال باشد و فراگفته هر دو
ای یعنی آنست که کراهة ان تمید بکم و کراهة ان تضلوا یعنی این بکرد که نخواست که شما گمراه شوید با زمین بکرد بشما و اصل
المید الحرکة والاضطراب والانکفاء و وهب بن منبه گفت خدای تعالی زمین بیافرید بجنبید چنانکه کشتی باشد بر سر آب گفتند
بارخدایا کس بر اینجا آرام نتواند گرفتن حق تعالی در شب کوهها بیافرید و بمیخ زمین کرد و فرشتگان ندانستند تا خدای تعالی کوهها
از چه آفرید و روایت کرده اند از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه که او گفت چون خدای تعالی زمین بیافرید زمین آرام
نمی گرفت گفت بار خدایا بر من جماعتی خواهی آفریدن که ترا بیازارند و معصیت کنند و پلیدیها بر من اندازند خدای تعالی کوهها
بر وی افکند تا ساکن شد بعضی شما می بینید و بعضی نمی بینید و این ابا بر طریق تمثیل باشد و اما الاوتاد فرشتگان اند که بر
زمین موکل اند وانهارا ای وجعل لکم انهارا وسبلا و برای شما راهها پیدا کرد و نصب او بر فعل مقدر باشد چنانکه گفتیم من
قوله وجعل و معطوف باشد علی تقدیر دالة که معنی نبود و مثله قول الشاعر یسمع فی اجوافهن صردا وفی الیدین جسأة و بددا
ای و تری فی الیدین برای آنکه در شب دست نبیند لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه برید بمقاصد که
باشد شما را وعلامات ای وجعل لکم علامات و شما را در زمین علامات و نشانها کرد از کوهها و چیزی که شما راه آن
بشناسید و بعضی مفسران گفتند اینجا کلام تمام است و علامات را ابتدا کرد و گفت وبالنجم هم یهتدون و بستاره راه برند
محمد بن کعب و کلبی گفتند اینجا علامات کوهها است مراد آنست که کوهها علامات روز باشد و ستاره علامات شب مجاهد و ابراهیم
گفتند مراد به نجم جمع است که بعضی علامات اند و بعضی ستارگان را شناسند سدی گفت مراد ثریا و بنات النعش است و فرقد
و جدی که مردم بدان راه برند و قبله شناسند قتاده گفت خدای تعالی ستاره سه کار را آفرید یکی زینت آسمان را و دوم رجم
شیاطین را و سیوم علامات که بدان راه برند و هر که جز این گوید برای خود گوید چیزی که او را بدان علم نباشد افمن یخلق کمن لا
یخلق و انکه دلالت کرد و توبیخ آنان را که عبادت اصنام کردند گفت آنکه خالق باشد قادر باشد بر خلق ایشان چنان
باشد که نیافریند و نتواند آفریدن افلا تذکرون چرا اندیشه نکنید تا فرق کنید میان قادر و عاجز و عالم و جاهل
و هر دو چون این هر دو بصورت استفهام است و مراد تقریع و توبیخ نظیره قوله هذا خلق الله فارونی ماذا خلق
الذین من دونه وقوله ارونی ماذا خلقوا من الارض آنگه چون بسیاری نعمتهای خود و تفضیل داد بیان کرد که نعمت او
چندانست بر خلقان که آن را حد و حصر نباشد و شما باو نرسید گفت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اگر خواهید تا نعمت خدای تعالی
بشمارید و آن را در عدد آرید نتوانید چه آن را حدی و حصری نیست و اصل احصا الاخذ من الحصا که سنگ ریزه است آنکه
معنی آن باشد که احصی ای جعل معه الحصا برای آنکه آنکس که چیزی شمارد که با انگشت حساب بر نتواند گرفتن بحصی و سنگ ریزه
نگاه دارد و بس شاید که من باب الحذف باشد و شاید که الفاظ را باشد که سنگ ریزه شمرده
دست بهر عدد مقصود یکی بیندازد من باب عربت معدة و اخرجتها اذا ازلت فسادها باشد والله یعلم ما تسرون
وما تعلنون آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای داند آنچه پوشیده داری و آنچه آشکارا داری و اسرار و اعلان
مصدر باشد و سر و علانیه اسم باشد یعنی بر من پوشیده نیست احوال و افعال و اقوال شما آنچه در دل آرید و آنچه بر زبان آرید

و نیز

یخلقون أموات غير أحياء وما يشعرون أيان يبعثون إلهكم إله واحد فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون لا جرم
أن الله يعلم ما يسرون وما يعلنون إنه لا يحب المستكبرين وإذا قيل لهم ماذا أنزل ربكم قالوا أساطير الأولين ليحملوا أوزارهم كاملة

و آنچه در شب در پوشش کنید و آنچه آشکارا کنید و مثله قوله سواء منکم من اسر القول ومن جهر به الآیة والذین یدعون من
دون الله یعقوب خواند و حفص عن عاصم و سهل و یحیی و علی یدعون بالیاء خبرا عن الغایب و دیگر قراء بتاء خطاب آنگه حق تعالی
بنوعی دیگر تنبیه کرد گفت آنان را که شما میخوانید و میپرستید خالق نه اند و هیچ نتوانند آفریدن و ایشان را آفریده اند آنگه ایشان را
بندر گفت مردگانند و جماد اند آنگاه آن را بند دیگر کرد گفت غیر احیاء زنده نیستند و قوله اموات مرفوع است بخبر ابتداء
محذوف ای هم اموات و غیر احیاء بر سبیل تاکید است و گفتند مراد آنست که مردگانند که هرگز زنده نبوده اند قوله وما یشعرون
ایان یبعثون در وجه قول گفتند یکی آنکه مراد اصنام اند که ایشان را زنده کنند آنگه از ایشان خبر چنان داد که از عقلا
برای آنکه کفار ایشان را مجاری مجرای عقلا کرده بودند و ایشان را معبودان ساختند و این سبیل چند جای رفته است و قول دیگر
آنکه این معبودان ندانند که عابدان ایشان را زنده کنند و قول دیگر آنکه مراد کافران اند یعنی کافران ندانند که ایشان را کی
زنده خواهند کرد و قول اول اولیتر است و قریب تر بمعنی برای آنکه تا اینجا که نفی حیات و قدرت کرد از ایشان نفی علم کرده
باشد تا تنبیه بود بر آن که ایشان نه قادرند و نه عالم و نمیدانند که مردگان را کی زنده خواهند کرد و ایان را معنی متی باشد
الهکم اله واحد خدای شما یکی خداست خلاف آنکه جماعتی اهل ملل گفتند علی اختلاف اصنافهم من الثنویة والنصاری
والمجوس و عبدة الاصنام و اصحاب الطبایع و غیرهم فالذین لا یؤمنون بالآخرة آنانکه بقیامت ایمان ندارند دلهای ایشان منکره
حق او حق نمی شناسد از آنجا که نظر و اندیشه نمی کنند و اضافت آن کار با دل کرد در این و اگر چه فعل از جمله ایشان صادر شود
از آنجا که محل فعل و آلت فعل است یعنی انکار دل است و معانی را که آلت در دل باشد بر توسع گویند از فعل دل است وهم مستکبرون
و ایشان متعظم و متکبرند و مستنکف از آنکه بر حق فرود آیند لا جرم ای حقا و حق وجب اجیبت و درست که خدای تعالی داند آنچه
ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند و حق تعالی دوست ندارد متکبران را و در خبر است از رسول که خدای تعالی گفت الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما القیته فی النار کبریا رداء منست و عظمت ازار منست هر که منازعت کند در یکی
از این دو او را در دوزخ افکنم قوله تعالی واذا قیل لهم ماذا انزل ربکم الایة حق تعالی در این آیه بیان کرد که چون گویند این کافران را که
خدای شما آنچه فرستاده است چیست یعنی این قرآن ایشان گویند افسانه پیشینگانست و این برای آن گفتند که در قرآن
بعضی قصص اوایل است و حق تعالی این قصص بنوعی معجز فرستاده بیرون از مصلحت و لطف که در وی هست برای آنکه ایشان
عالم بودند باحوال رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ولادت او در میان ایشان بود و نشو و ترتیب بجز ایشان بود و دانستند
که او هرگز بنزد کسی نرفت که قصه اوایل از او بشنود و از کسی نشنید و با استادی اختلاط نکرد و چیزی ننوشت و نخواند
برخوانده آنگه که در کتب ایشان بود از قرآن بر ایشان میخواند تا بدانستند که آنچه او میگوید از وحی میگوید والا او غیب
از کجا داند آنچه او بر سبیل اظهار معجز ایراد میکرد ایشان بر سبیل طعن باز گفتند که آنچه خدای تعالی بر محمد فرستاده نیست الا افسانه
پیشینگان و اساطیر افاعیل باشد من السطر وهو الکتابة و احدتها السطارة و اسطورة و این بنا بر سبیل الفراست یعنی آنچه
اوایل نوشتند در کتابهای شان لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة این لام صورت لام غرض دارد و معنی لام عاقبت است
بر آن وجه که شرح دادیم که بیندازی غرض این کافران این بوده است تا حمل اوزار خود کنند بعضی و اوزار آنانکه اتباع ایشان
بودند از آن جد و استقصا و مبالغه که میکردند در اضلال ایشان و دعوت ایشان باضلال و اوزار اثقال باشد واحدها
وزر آنکه گناهان را بآن تشبیه کرد برای آنکه آن نیز بر گردن و پشت بار گران باشد و سلاح را از اینجا اوزار الحرب گویند
فی قوله حتی تضع الحرب اوزارها ای حتی تضع اهل الحرب السلاح و قوله اوزارهم کاملة نصب او بر حال است و بر تاکید آن گفت

يوم القيمة ومن أوزار الذين يضلونهم بغير علم ألا ساء ما يزرون قد مكر الذين من قبلهم فأتى الله بنيانهم من القواعد فخر عليهم السقف
من فوقهم وأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون ثم يوم القيمة يخزيهم ويقول أين شركاءى الذين كنتم تشاقون فيهم قال الذين أوتوا

كامله كه وزر گناه ايشان و بال و بار ان و عقوبت آن تمام و كمال بر ايشان باشد كه ايشان كرده اند و از ايشان صادر بوده است
بجميع وجوه و حقايق قوله ومن أوزار الذين يضلونهم بغير علم من تبعيض راست و نيز بر بعضى اوزار و اثقال اتباع خود كه
ايشان را ضلال ميكنند و باضلال ايشان اشاند انجا بر ايمان ببرى كفت و در اول حال كه انجا با داعيان باضلال بيشتر از وبال
دعوت نباشد و بال فعل بر فاعلان باشد و عمل بمتبوعان او وزر اتباع بر سبيل توسع و مجاز باشد و مراد حمل مثل اوزار
ايشان باشد و مثل اين در نعت قول النبى صلى الله عليه و آله و سلم من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيمة
من غير ان ينقص من اجرهم شىء و من سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيمة من غير ان ينقص من وزره
شىء هر كه او سنتى نيكو نهد مزد ان او را باشد و مزد آنكس كه بر ان عمل كند يعنى مثل مزد آنكه بر ان عمل كند تا بروز قيامت بى
ان كه از مزد او چيزى بكاهد و هر كه سنتى بد نهد وزر و بال آن او را باشد و وزر و وبال آنكس كه بر ان عمل كند يعنى مثل
وزر آن بروز قيامت بى آنكه از وزر و عقاب او چيزى بكاهد الا ساء ما يزرون الا بد چيزيست آنچه ايشان حمل ميكنند
يعنى بد ميكنند آن اضلال كه مى كنند اتباع خود را و ما كنى موصوف است و المعنى و التقدير بئس شيئا يزرونه قد مكر الذين
من قبلهم آنكه حق تعالى گفت مكر كردند آنانكه پيش از ايشان بودند و اصل مكر فتل باشد بحيله يا بجهه مضرت و منه المرأة ممكورة
اذا كانت محكمة الخلق فأتى الله بنيانهم من القواعد خداى تعالى بر بنيان ايشان آمد يعنى قصد كرد ايشان را بعذاب يعنى قصد ايشان
حق تعالى بناهاى ايشان را قصد كرد از قاعد خود و بيران كرد تا سقف و آسمان خانه بر ايشان فرو د افتاد از باب الاسول كرده
در طاعن قرآن و گفتند چون بگفت فخر عليهم السقف آسمان بر ايشان فرو د افتاد من فوقهم گفت ترجيه فايده باشد و آسمان
خانه جز از جهه فوق نباشد بس اين چون حشو باشد كه در تحت او معنى نيست گوييم از اين چند جواب گفتند اهل توحيد يكى
آنكه فايده من فوقهم آنست كه سقف بيفتاد و ايشان در زير آن بودند براى آنكه روا باشد كه سقف فرو د آيد و ايشان در
زير آن نباشند چنانكه يكى از ما گويد خرب على دارى و اگر چه او در زير آن نباشد يعنى خرب على بر اين يا ملهم بزرگ باشد و دوم
آنكه گر اين لفظ نبودى بهم نگشتى و وجهى دگر آنكه على بمعنى عن باشد اى عنهم و المعنى عن كفرهم و ضلالهم چنانكه شاعر گفت
ارمى عليها و هى فرع اجمع و هى ثلث اذرع و اصبع عليها اى عنها لان العرب تقول رميت عن القوس و لا يقول رميت عليها
بس على بمعنى عن نهاد چون چنين باشد از كلمه فوقهم چاره نباشد تا بدانند كه ايشان از اين عذاب باستحقاق بود و وجه سيم
آنست كه على بمعنى لام است براى آنكه لام خلاف على باشد و نقيض او و عرب نقيض را بر نقيض حمل كنند چنانكه نظير را بر نظير
حمل كنند و تقول لم فلان لوجهه اى على وجهه قال الله تعالى يخرون للاذقان سجدا و قال الطرماح فى وصف ناقة كان مجرها
على ثفناتها مس حمر و قعت الجناجن اى على جناجن و هى عظام الصدر و عرب بلفظ على در مثل اين مواضع در شر بكار دارند
يقولون شهد عليه و دعا عليه و شهد عليه امره و خرب عليه متزله و قيل عليه اى كذب فى حقه قال الشاعر و لكن قد تمنى
ان يحيى فقال عليه فى صنعاء شر و اين طريقه بيان كرده ام در سورة البقرة فى قوله تعالى و اتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان
وجه چهارم آنست كه براى تاكيد گفت و زياده بيان چنانكه و لكن تعمى القلوب التى فى الصدور و دل جز در سينه نباشد و الله اعلم
بمراده وأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون و عذاب از جاى بديشان آمد كه ايشان ندانستند و گمان نبردند و توقع نكردند چنانكه
در مثل گفته اند من مامنه يوتى الحذر هر حذر كننده را از انجا كه ايمن باشد و از انجا كه حذر نكند ثم يوم القيمة يخزيهم آنگه حق
تعالى گفت اين كه در اينجا رفت در دنياست پس از آن روز قيامت خداى تعالى ايشان را خزى و نكال كند و ايشان را ذليل و رسوا كند
ويقول و گويد ايشان را أين شركاءى الذين كنتم تشاقون فيهم كجا اند شريكان من يعنى آن شريكان كه با من برابر شدند و در حق ايشان مخالفت

۴۳
و مخالفت ميكرديد چرا امروز حاضر نه اند تا از شما دفع كنند و مشاقه مخالفه باشد چنانكه تو در شقى و من در شقى باشيم و خصمه در شقى
ذكر و نافع خواند تشاقون بكسر نون على تقدير تشاقوننى آنكه يك نون بيفكند براى تخفيف و يا بيفكند اكتفاء بالكسرة
عنها ان الخزى اليوم والسوء كه امروز عذاب و نكال و خزى و لعنت بر كافران خواهد بود الذين تتوفيهم الملئكة آنكه وصف كرد
ايشان را گفت آنانكه فرشتگان جان ايشان بردارند و ايشان ظالم نفس خود باشند و قوله ظالمى انفسهم نصب بر حال است از
مفعول فألقوا السلم گردن بنهادند و تن بدادند و ذليل شدند و با مكر و حيلت نتوانستند چرا آنكه گفتند ما كنا نعمل من سوء ما
بدى نمى كرديم و اين از آن جايهاست كه اضمار قول كردند و التقدير فألقوا السلم و قالوا ما كنا نعمل من سوء ما
است و كان براى آن آورد تا دليل كند كه فعل ماضى است و اين را حكاية الحال گويند يعنى ما بدى نكرديم و المعنى عند نا
و فى اعتقادنا و ظننا تا جاى انكار باشد كه سؤال كنند و گويند چه گويند و روا باشد كه عند ملاقات فرشتگان و اعلام مرگ
وقت الجا باشد دروغ گويند بلى إن الله عليم بما كنتم تعملون بلى خداى تعالى عالم است بآنچه شما كرديد فادخلوا أبواب جهنم
اضمار قول نيز مضمرست و التقدير و قيل لهم ادخلوا گويند ايشان را بدرهاى دوزخ در شويد خالدين فيها نصب بر حال است
فلبئس مثوى المتكبرين بد جائى است متكبران را دوزخ مخصوص بالذم از كلام بيفكند لدلالة المعنى عليه و التقدير فبئس
مثوى المتكبرين جهنم آنكه وصف متقيان نمود و حكايت كلام ايشان كرد چون پرسيدند ايشان را كه خداى چه فرستاد يعنى در كتاب خداى چه
گفته شد قالوا خيرا گفتند خيرى نيكى نصب او بر فعلى مقدرست يعنى انزل بنا خيرا و در قصه اول ما بعد قول رفع آورد من قوله
أساطير الأولين اى هى أساطير الاولين چه مومنان مقر بودند بتنزيل قرآن كافران مقر نبودند بل گفتند منزل نيست از
آسمان چه أساطير الاولينا انست و اساطير مرتل نباشد سيبويه گفت در دو كلمه ذا بمعنى الذى است و ما استفهامى است اى
ما الذى انزل ربكم قالوا أساطير على تقدير هو أساطير و در دوم ماذا بمنزله يك اسم است و التقدير اى شىء انزل ربكم قالوا
خيرا على تقدير انزل خيرا بر ماذا بدل مرفوع است و در دوم بدل منصوب هر دو قول نيكوست آنكه حق تعالى حكايت رها كرد
و در كلام گرفت مستانف گفت للذين أحسنوا فى هذه الدنيا آنان را كه نيكوئى كنند درين سراى دنيا نيكوئى باشد ايشان را ولدار
الآخرة خير و سراى آخرة بهتر باشد يعنى در هر دو سراى نيكو كار از نيكى باشد بر كه در آخرت بهتر بود ايشان را كه گفت ولنعم دار
المتقين و مخصوص بالمدح بيفكند از كلام لدلالة المعنى عليه و التقدير و لنعم دار المتقين الجنة چنانكه مقرر است انجا كه و
لبئس مثوى المتكبرين جهنم و نيك سراى است متقيان و پرهيزكاران را بهشت آنكه وصف كرد آن بهشت را گفت جنات عدن و رفع او
بر بدل از المتقين است و روا بود كه مخصوص بالمدح او باشد چنانكه نعم صعف الرجل غلام زيد بهشتها مقام و عدن اقامت
باشد يقال عدن بالمكان اذا اقام به يدخلونها كه اين پرهيزكاران در انجا شوند و از صفت او آنست كه در زير درختان او
جويها مى رود لهم فيها ما يشاءون ايشان را باشد انجا هر چه خواهند كقوله تعالى لكم فيها ما تشتهى الانفس و تلذ الاعين كذلك
يجزى الله المتقين چنين پاداشت دهد خداى متقيان را الذين محل او خفض است و صفت متقيان آنانكه فرشتگان جان ايشان
بردارند طيبين در آنحال كه ايشان پاكيزه باشند و نصب او بر حال است از مفعول يقولون گويند فرشتگان ايشان را كه سلام
بر شما باد در بهشت شويد بآنچه كه مايه از ايمان و عمل صالح در هر دو آيه دليل است بر آنكه جزا از ثواب و عقاب بر عمل بود فى
قوله بما كنتم تعملون جماعتى مفسران گفتند سبب نزول آيه آن بود كه مشركان عرب در ايام موسم مردانرا بر راهها نشاندندى تا
تا مردمانى كه از احياى عرب آمدندى ايشان را تنفير افكندندى از رسول صلى الله عليه و آله و سلم پس چون ايشان گفتندى كفار
مكه را ماذا انزل ربكم ايشان گفتندى اساطير الاولين چون بمكه آمدندى از صحابه رسول صلى الله عليه و آله و سلم پرسيدندى كه

فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَٰلِكَ يَجْزِي
[illegible]
اللَّهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ
[illegible]

ماذا انزل ربکم گفتند خیرا آنکه حق تعالی درین آیات ذکر هر دو گروه کرد و ذکر حیات و ممات و منقلب و باز گشت ایشان الی قوله طیبین
یقولون سلام علیکم محمد بن کعب القرظی گفت چون جان مؤمن بحلق رسد ملک الموت بیاید و گوید السلام علیک
یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست خدای خدایت سلام میکند و بشارت باد ترا به بهشت آنگه حق تعالی باستیناف کفار شد و
توبیخ ایشان گفت هل ینظرون والمعنی هل ینتظرون و این نظر اینجا بمعنی انتظار است چه کوشش میکنند این کافران الا آنکه این فرشتگان
با ایشان آیند در وجه چند قول گفتند یکی آنکه با نزال العذاب بر ایشان و قولی دگر بقبض ارواح ایشان و قولی دگر بر حسب اقتراح ایشان
که ایشان گفتند لوما تأتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین و قولی دگر علی سبیل الاستعظام والاحالة کما قال تعالی هل
ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة و این طریقه بیان کرده ایم باستقصا در سورة البقره درین آیه
همچنان باشد او یأتی امر ربک یا فرمان خدای تو آید یعنی روز قیامت حق تعالی گفت کذلک فعل الذین من قبلهم ان کافران که
پیش از ایشان بودند همچنین کردند یعنی این کافران درین کفر آوردن و اقتراح محال کردن با یکدیگر مانند نظیرند قوله کذلک
کذب الذین من قبلهم و قوله کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم آنگه گفت خدای تعالی بر ایشان ظلم نکرد
تعالی علوا کبیرا و لکن ایشان بر خود ظلم کردند بترک نظر و تفکر و کفران نعمت و اختیار کفر بر ایمان و ضلال بر هدی فاصابهم
سیئات ما عملوا با ایشان رسید بدی آنچه کردند یعنی عقاب آنچه کردند و مراد بسیئه اینجا عذابست نظیره قوله و جزاء سیئة
سیئة مثلها سیئه اول معصیت است و دوم عقاب و حاق بهم فرود آمد و در رسید بایشان جزاء و بال آن استهزا که
کردند و قال الذین اشرکوا حق تعالی درین آیه بیان کرد که مشرکان خبر چگونه گفتند مشرکان که چه گوید هرچه کردیم گفتند اگر خدای
خواستی نپرستیدمانی بدون او هیچ چیز را یعنی معبودی دیگر نگرفتمانی ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی آنچه
کردیم از بحیره و سایبه و وصیله و حام حق تعالی گفت کذلک فعل الذین من قبلهم همچنین کردند آنانکه پیش از ایشان بودند آنگه
گفت درین که ایشان کردند و گفتند خدای را هیچ صنع نیست و پیغامبرانرا هیچ تقصیری نیست بر پیغامبران چه باشد مگر آنکه
روشن کرده برسانند آنچه فرموده باشند ایشانرا ولقد بعثنا فی کل امة رسولا حق تعالی گفت من در هر امتی و گروهی و قرنی و جماعتی
پیغامبری فرستادم از ایشان ان اعبدوا الله ای بان اعبدوا بآنکه خدایرا پرستید و گفتند معنی آنست فقالوا لهم ان اعبدوا
گفتند قوم خود را که خدایرا پرستید در وجه اول باء محذوف است و در وجه دویم قول الملائکة الکلام علیه واجتنبوا الطاغوت به
پرهیز کنید و طاغوت هرچه بیرون خدای آنرا پرستند و گفتند فعلوت باشد من الطغیان فمنهم من هدی الله بعضی از ایشان
آنان آن بودند که خدای ایشانرا هدایت کرد بالطاف و تمکین و مقربات و مسهلات یاری تا ایمان آوردند و اختیار طاعت
کردند و مستحق ثواب شدند و بعضی آن بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد و ضلال انجام اضلال
باشد از ره بهشت و روا باشد که خبر باشد از آنکه ایشان ایمان نخواهند آوردن و بر کفر خواهند مرد عبارت این معنی بلفظ
حقت کرد ای وجبت آنگه گفت بروید در زمین و بنگرید تا چگونه بود عاقبت کافران مکذبان که پیغامبرانرا تکذیب کردند و
بدروغ داشتند ان تحرص علی هدیهم آنگه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه وآله وسلم و گفت اگرچه تو حریصی بر ایمان ایشان
فان الله لا یهدی من یضل کار در حرص تو بسته نیست خدای هدایت نکند آنرا که او گمراه باشد یعنی الطاف کرامت نکند با
کافران نکند از آنجا که دانسته که ایشانرا لطف نباشد و وجهی دیگر آنکه حکم نکند بهدایت آنکس که حکم کرده باشد بضلال او و وجهی
دیگر آنکه حکم نکند اهل دوزخ را به بهشت کوفیان خوانند فان الله لا یهدی بفتح یا و کسر دال علی اضافة الفعل الی اسم الله
باقی قرا خوانند لا یهدی بضم یا و فتح دال بر فعل مجهول و برین قراءة معنی آن بود که ان الله لا یهدی من یضل علی تقدیر لا

أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
[illegible]
وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ
[illegible]

یهدی من یضله یعنی آنرا که خدای تعالی اضلال کند بر معنی که گفتیم کس او را هدایت نتواند کردن خلافا فاعل الله خلاف نکردند در یضل
که یا مضموم است و ضاد مکسور من الاضلال و تقدیر اعراب او این است فان الله مضله غیر مهدی بر آنکه الله مبتدا باشد و
مضله مبتداء دوم و غیر مهدی خبر مبتداء دوم و مثال او این بود که ان زیدا لا یضرب من یکرمه علی تقدیر ان زیدا غیر ضارب
من یکرمه و ما لهم من ناصرین و ایشانرا هیچ یاری و ناصری نباشد ما نفی است و من زیادت جاءت للتأکید النفی واقسموا بالله
جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت ابو العالیه گفت سبب نزول آیه آن بود که مردی مسلمانرا بر مردی مشرک دینی بود باهم گفت و گوی کرد
مسلمان گفت بآن خدای که خلقانرا زنده کند پس از مرگ که چنین و چنین کنم مشرک گفت و تو امید داری که پس از مرگ تو زنده
خواهد شد آن سوگند یکی خورد مغلظ بخدا که هیچ مرده زنده نخواهد شد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت سوگند خوردند
بخدای جهد ایمانهم غایت سوگندشان و نصب او بر مصدر باشد لا من لفظ الفعل و مثله ارسلها العراک ای ارسلها
معترکة الاعراک حق تعالی گفت بلی وعدا علیه حقا نصب او بر مصدر است محذوف الفعل والتقدیر بلی وعد الله وعدا
بلی خدای تعالی وعده داد و واجب بود و لا بیشتر مردمان ندانند و روا بود که نصب او بر مفعول له باشد والتقدیر بل
یبعثهم لوعده وعدهم بالبعث وعده خبر است که خدای تعالی گفت کذبنی ابن آدم ولم یکن له ان یکذبنی و شتمنی ولم ینبغ
له ان یشتمنی گفت فرزند آدم مرا بدروغ داشت و او را نبود که مرا بدروغ دارد و مرا دشنام داد و نشایدش که مرا دشنام
دهد اما تکذیب او مرا آنست که سوگند خورد که مرا مرده را از نو زنده نخواهم کردن فی قوله واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث
الله من یموت و اما شتم او مرا آنست که گفت اتخذ الله ولدا خدای فرزند گرفت و انا الواحد الصمد لم یلد و لم یولد ولم یکن
له کفوا احد قوله لیبین لهم الذی یختلفون فیه این کلام متعلق دارد بمعنی که وعدا علیه حقا دلیل است بر او والتقدیر و
اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی لیبعثن وعدا علیه حقا لیبین گفت کافران گفتند حشر نیست که از نو زنده نکند
جواب داد که بلی زنده کند ایشانرا تا بیان کند برای ایشان آنچه در آن خلاف کرده اند ولیعلم الذین کفروا و نیز تا بدانند کافران
که ایشان دروغ زن بودند در آن دعوی که کردند و سوگند که خوردند فی قولهم لا یبعث الله من یموت انما قولنا لشیء اذا اردناه
و معنی آیه آنست که ما چون خواهیم که فعلی کنیم از احیاء موتی و غیر آن ما را در آن رنجی نرسد و مشقتی نباشد از طریق مثل چیز آنرا
نباشد که گوییم که باش بباشد و این بر سبیل تقریب است بخاطرها و بر طریق تشبیه چنانکه یکی از ما چون کاری خواهد کردن
بلفظ امر و عقیب آن باشد حاصل آید همچنین عقیب اراده ما مراد حاصل آید چون از فعل او باشد و این بیان که کردیم
شود سوال طاعنان که طعن زدند و گفتند از دو بیرون نباشد یا مقدور باشد در حال عدم که مکون باشد در حال وجود اگر در حال
وجود گوید موجود را کن یعنی باش وجهی ندارد و اگر معدوم را گوید خطاب حکیم با معدوم نیکو نباشد جواب آنست که گفتیم این
نه بر سبیل حقیقت است بر توسع و مجاز و تشبیه است و بعضی متکلمان و محققان از اصحاب اشعری باین آیه تمسک کرده اند
و استدلال کرده اند بر قدم قرآن و گفتند چون خدای تعالی خلق که آفریند بقولی کند که کن اگر این کلام
محدث باشد این نیز بکلامی و قولی باید و این قول را نیز قولی حتی بودی الی ما لا یتناهی پس باید تا فعل محدث بکلام
نامحدث کند و این گوینده فاضل را لازم نباید از چنین فضل و عرض کردن این فضل و گمان برد که خدای تعالی فعل بکلام
کند نداند که خدای تعالی فعل بقادری کند اما بقدرة بنزدیک ایشان بدلیل آنکه اگر قادر نبودی بر فعل اجسام و اعراض
و ما لیا نفی کن فعل حاصل نشدی باتفاق پس او را در فعل کردن بگفتار کن حاجت نباید چه این قول نه مقتضی فعل
است نه آلت فعل بر سبیل توسع و تشبیه است چنانکه گفتیم دگر آنکه اگر چنین بودی قدم عالم لازم آمدی برای

عَلَى الرُّسُلِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ اُمَّةٍ رَسُولًا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ
الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ اِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

انکه چون قول کن قدیم باشد و عقیب آن بلا فصل فعل حاصل بود باید تا فعل با قول بیکجا حاصل باشد در ازل حاکه در ازل
موجود باشد قدیم بود و قدیم را بر محدث تقدم باید بما لا ابتدا پس از تقدیر اوقات و انکه تقدیر بیکوقت متاخر باشد از قدم
محدث بنا باشد و محدث بنا باشد بکن حاجت بود امر او قوله تع والذین هاجروا فی الله الایة والذین در موضع رفع است
با بتدا و قوله لنبوئنهم در جای خبر اوست حق تع گفت و انانکه هجرت کردند در راه خدای و برای خدای و از مکه بمدینه آمدند
و هجر و هجران مفارقت باشد و هجرة فعلة باشد از و این بناء هیئة را بود کالجلسة والمشیة والقعدة و در شرع
است برفتن از مکه بمدینه پیش از فتح مکه از اینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم لا هجرة بعد الفتح این هجرة شرعیست و
انکه گفت لا هجرة بعد ثلث ان هجرة لغویست یعنی نشاید که مسلمانان از یکدیگر ببرند و یکدیگر را رها کنند بالاسد و فوق
پیش این اسم از اسماء مخصوصاتست کالصوم والحج من بعد ما ظلموا بس از انکه بر ایشان ظلم کردند مفسران گفتند آیه در شان بلال
و صهیب و عمار و خباب و عابس و ابو جندل بن سهیل آمد و جماعتی که مشرکان ایشانرا بمکه عذاب کردند قتاده گفت مراد
امت محمدند که از ظلم اهل مکه بجستند و بحبشه شدند انکه خدای تعالی مدینه را دار هجرة رسول کرد تا رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بایشان شد و صحابه و ایشانرا انصار مدینه بودند و ایشانرا ماوی کردند لنبوئنهم فی الدنیا حسنة گفتند انزلنهم المدینة و اطعمهم
الغنیمة ایشانرا بمدینه فرو آوردیم و غنیمت بطعمه ایشان کنیم یقال بواته موضع کذا فتبوا ای انزلته فنزل و لام لنبوئنهم
تاکید جواب قسمی مقدر است ای والله لنبوئنهم در خبر است که عمر خطاب چون مردی از غنیمت بمهاجر دادی گفتی خذ بارک
الله لک فیه هذا ما وعدک الله فی الدنیا این آنست که خدای تعالی ترا وعده داد در دنیا و آنچه برای تو نهاد در بهشت بیشتر
انکه این بر خواندی و معنی آیه آنکه در دنیا با ایشان احسان کنیم ولاجر الآخرة اکبر و ثواب آخرة مهتر و بهتر باشد
اگر بدانند ایشان انکه وصف کرد ایشانرا گفت الذین صبروا انانکه صبر کردند بر بلا و مشقت کافران تکیه بر خدای تعالی
توکل کنند در نجاة و رستگاری ایشان قوله وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم گفت ما نفرستادیم پیش از تو الا
مردانی را که بایشان وحی کردیم گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند خدای تعالی از آن بزرگترست که رسول او آدمی
باشد او اگر رسولی بما فرستد الا فرشته نباشد حق تعالی این آیه فرستاد و گفت ما از پیش تو پیغمبری جز مردانی نفرستادیم
الا بشر و وحی کردیم بایشان و برای آن گفت الا رجالا تخصیص کردم مردانرا که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان
زنانند و دختران خدایند چنانکه گفت وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
بپرسید از اهل ذکر اگر نمیدانید عبد الله عباس و مجاهد گفتند مراد باهل ذکر اهل کتابند و بعضی دیگر گفتند مومنان
اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و اصحاب او و ابن زید گفت مراد اهل قرآن اند رمانی و زهری و بن جلج گفتند مراد باهل ذکر
اهل علم اند با خبار امتان گذشته از مومن و کافر و صند که سهو باشد و مرجع او با عالمست جابر جعفی روایت کرد از باقر
که نحن اهل الذکر ما اهل ذکریم از ما باید پرسید بالبینات خلاف کردند در انکه این باء تعلق بچه دارد بعضی گفتند تعلق
بارسلنا دارد و الا بمعنی غیر است و تقدیر اینست که وما ارسلنا بالبینات والزبر غیر رجال و مثله قول الهم ما ضرب الا اخوک
عمرا ای ما ضرب عمرا غیر اخیک و قال اوس بن حجر ابنی لبینی لستم بید الا ید لیست لها عضد ای غیر ید و قال الله تعالی
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ای غیر الله و قال الشاعر بنتهم عذبوا بالنار جارتهم وهل یعذب الا الله بالنار
ای غیر الله بعضی دیگر گفتند فعل دیگر مقدرست وما ارسلنا من قبلک الا رجالا ارسلناهم بالبینات و مثله قول الاعشی
و لیس مجیرا ان اتی الحی خائفا وما قائل الا هو المتعیبا و المعنی فانه المخبر المتعیب بالبینات ای بالدلایل والحجج والزبر ای الکتب

وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ
كَفَرُوا اَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ اِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ اِذَا اَرَدْنَاهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
وَلَاَجْرُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِي اِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ

٤٥ یعنی ما پیغمبرانی را که فرستادیم از آدمیان بحجتها و کتابها فرستادیم و زبر جمع زبور باشد فعول بمعنی مفعول و اشتقاق او از
زبرست و آن نوشتن باشد وانزلنا الیک الذکر و ما فرستادیم بتو این قرآن تا بیان کنی برای مردمان آنچه بر تو فرستادند
ولعلهم یتفکرون و تا باشد اندیشه کنند افامن الذین مکروا السیئات همزه استفهام است و معنی تقریع و توبیخ گفت ایمن شدند
انانکه مکر میکنند و بدیها می اندیشند که از آن مکر و بزه ایشان ان یخسف الله بهم الارض که خدای تعالی بزمین فرو برد بایشان و گفته اند
این از مقلوبست یعنی ایشانرا بزمین فرو برد و این در تازی اسعت در پارسی مقلوب میباید برای آنکه در معنی العدل
بادر آید است یقال خسفت عینه اذا غارت خسفا و خسف القمر اذا اسود خسوفا او یاتیهم العذاب یا عذاب بایشان آید از آن
جا که از آن نمیدانند او یاخذهم فی تقلبهم یا بگیرد ایشانرا در گشتن ایشان و آمدن و شدن در راهها و سفرها و تجارتها و غیر آن
ایشان خدایرا عاجز نتوانند کردن او یاخذهم علی تخوف یا بگیرد ایشانرا بر تخوف کلبی و ضحاک گفتند تخوف تفعل باشد از
خوف یعنی کروهی را بگیرد بعذاب و گروهی را رها کند تا انانکه مانده باشند باشند که بترسند بعذاب آن هلاک شدگان که
بماند که مثل آن بایشان رسد و دیگر مفسران گفتند مراد بر تخوف تنقص است و مراد نقصان ایشانست بعد اکثر یعنی
نقصهم من اطرافهم و نواحیهم شیئا بعد شیء یقال تخوفه الدهر و تخونه اذا تنقصه و اخذ ماله و تحیفه اذا اخذه انتقصه
و اخذ من ماله و قال الشاعر تخوف الرحل منها تامکا قردا کما تخوف عود النبعة السفن و قال الآخر تخوف غدرهم مالی
واهدی سلاسل فی الحلوق لها صلیل و از عبد الله عباس روایت کردند که گفت علی تخوف ای علی تقریع فان ربکم لرؤف رحیم
که خدای شما بر شما مهربان و بخشاینده است برای آنکه تعجیل نمیفرماید بعقاب و مهلت میدهد تا باشد که از آن تائب شوند که
اندیشه کنند و با راه حق آیند اولم یروا حمزه و کسائی و خلف خوانند اولم تروا بتاء خطاب و باقی قراء بیاء خوانند خبرا
عن الغایب حملا علی قوله ان یخسف الله بهم الارض و قوله او یاتیهم و قوله او یاخذهم حق تعالی گفت نمی بینند و نظر نمی کنند
و اندیشه نمیکنند الی ما خلق الله با چیزها که خدای آفریده است بر عموم گفت و اگر چه لفظ صالح است خصوص را انکه بمن تبیین
تخصیص کرد گفت من شیء از چیزی و مراد باین شی جسمی قایم است که او را سایه باشد بقرینه یتفیؤ ظلاله و معنی لفظ آنست
که برمیگردد یقال فاء اذا رجع عبد الله عباس گفت یرجع من موضع الی موضع از جای بجای میشود سایه آن بگردد بعد از اقامت
از موضعی بدیگر گفتند یتفیؤ ای یقع فیه من الفیء و هو الظل بعد الزوال و آن سایه را که بامداد باشد پیش از زوال
عرب آنرا ظل گویند و آنکه از پس زوال باشد فیء خوانند من فاء اذا رجع قال الشاعر فلا الظل من برد الضحی تستطیعه
ولا الفیء من برد العشی تذوق عن الیمین والشمایل از راست و چپ برای آنکه بامداد که آفتاب برآید سایه چیزها از دست
راست بیفتد تا زوال آفتاب باشد سایه آن چیزها از دست چپ افتد و برای آن یمین موحد افتد
و شمایل بجمع که آن واحد در جای جمع نهاد چنانکه شاعر گفت فی الناشئین و العرب بالکان بدرقی و فی ید شبلی
محتد بالقراعم الوالد بافواه و قال الآخر الواردون و تیم فی ذری سباء قد عض اعناقهم جلد الجوامیس اراد جلود و فی وجهی
دیگر انکه یمین بر جنس گفت و جنس صالح باشد واحد و جمع را و ابو عمرو و یعقوب خوانند یتفیؤ بتاء و باقی قراء بیاء انکه
خوانند برای آن گفت که جمع اسم جمع مونث باشد و انکه بیا خوانند گفت ضلال بر وزن واحد است چون جبال و جمال و
قوله سجدا لله ای متذللات من قولهم سجدت النخلة اذا مالت و اسجدت الناقة اذا املتها للرکوب انکه آن سبیل بر
سبیل تشبیه سجده خواند مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند باو ملاد و فر همه سایهای چیزها خدایرا سجده کنند و باخر و
عبد الله عمر گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ چیز نباشد و الا خدای تعالی را تسبیح گفت نماز پیشین و پس از زوال

إن كنتم لا تعلمون بالبينات والزبر وأنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم ولعلهم يتفكرون أفأمن الذين مكروا السيئات أن يخسف
الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون أو يأخذهم في تقلبهم فما هم بمعجزين أو يأخذهم على تخوف فإن ربكم لرؤوف رحيم
سجده مطلق أولم يروا إلى ما خلق الله من شيء يتفيؤ ظلاله عن اليمين والشمائل سجدا لله وهم داخرون ولله يسجد ما في السموات وما في الأرض من دابة

سجده کنند انکه این ایه بر خوانند یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله و میچمند بر خیز انکه چون کافر سجده کند بت را سایه او
سجده کند خدای را و تاویل ابر و انبار آنست که گفتیم وهم داخرون ای صاغرون خاضعون یقال دخر و دخل اذا ذل و دخر اذا
اذل فال ذو الرمه فلم یبق الا داخر فی مخیس و منجحر فی غیر ارضک فی جحر و وجهی دیگر گفته اند در تاویل آیه که سجده او قوله ولله
یسجد ما فی السموات و قوله وان من شیء الا یسبح بحمده ای یدل علی خالقه مستحق السجود والتسبیح خدا را سجده کند هر چه در آسمانها
و زمین است بر این تاویل که گفتیم من دابة من بیین است از روندگان والملائکة و نیز فرشتگان او را سجده کنند وهم لا یستکبرون
و تکبر نکنند و بر کردن یخافون ربهم من فوقهم ترسند از خدای خود از بالای ایشان و در تاویل او وجه گفته اند یکی انکه
عقاب ربهم من فوقهم علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه عقاب که آید از بالای سر ایشان ای وجه دیگر انکه چون خدای
تعالی موصوفست بانه علی و متعال بر سبیل توسع فوق در حق او اجرا کرد و وجهی دیگر انست که این کنایتست از قدرت
و غلبه چنانکه ما قاهر داکو هم زبر دستست و مثله قوله وهو القاهر فوق عباده و قوله حکایة عن فرعون وانا فوقهم
قاهرون ویفعلون ما یؤمرون و بکنند این فرشتگان آنچه ایشان را فرمایند و هیچ نافرمانی نکنند چنانکه گفت لا یعصون
الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون و گفته اند معنی آیه آنست که هر چه دون اوست همه خاشع و خاضع اویند چنانکه گفت ما من
دابة الا هو آخذ بناصیتها قوله والملائکة تخصیص ایشان کرد بذکر با انکه ایشان از جملهٔ آنان اند که در آسمان و زمین
اند جاری مجری آنست که گفت و ملائکته و رسله و جبریل و میکال و قوله واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح
و این تخصیص بذکر برای انند و وجهی دیگر آنست که ملائکه را برای آن عطف کرد بر دابه که ملائکه بر زمین دبیب نباشد
و وجهی دیگر انکه اعتقاد ایشان در فرشتگان آن بود که دختران خدا اند خدای تعالی گفت ایشان نیز مرا بندگانند خاضع
و ساجد وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین آنگه حکایه آن کرد که خدای تعالی خلق را بتوحید فرمود گفت خدای تعالی فرموده است
مگیرید همراه خدای چاو بر حقیقت یک خداست فایای فارهبون از من بترسید و ضمیر منصوب منفصل بر او آن تقدیم کرد تا دلیل
کند که معنی آنست که از من بترسید از جز من مترسید و مثله قوله ایاک نعبد و ایاک نستعین ای نعبدک لا نعبد غیرک
و نستعینک لا غیرک و مثله قول الشاعر ایاک ادعو فتقبل ملقی و قولهم فی المثل ایاک اعنی واسمعی یا جاره وله ما فی السموات
والارض او راست هر چه در آسمان و زمین است وله الدین واصبا ای الطاعة دین او راست یعنی طاعت و اخلاص او راست
واصبا ای دایما و ثابتا عبد الله عباس گفت واصبا ای واجبا و این قول مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید است و منه قوله
ولهم عذاب واصب ای دایم یقال منه وصب الدین یصب وصبا و وصوبا قال ابو الاسود لا ابتغی الحمد القلیل بقاؤه یوما بذم
الدهر اجمع واصبا ای دایما و قال حسان غیرته الریح یبقی بر و هر یر دعوه واصب و وصب المرد باشد از رنج و خستگی بدوام عمل
یقال منه وصب یوصب وصبا فهو وصب قال الشاعر لا یغمز الساق من این و لا وصب و لا یعض علی شرسوفه الصفر
بعضی اهل معانی گفتند معنی آیه آنست که طاعت او را سد کرد از بد و اگر چه درو وصب و تعب باشد چه طاعت بر وجه عبادت جز
خدای را نشاید که منعم است بر مکلفان با صول نعم افغیر الله تتقون از جز خدای می ترسید استفهام است بر سبیل انکار و
تقریع وما بکم من نعمة فمن الله در ما دو وجه گفتند یکی انکه بمعنی الذی است و لکن متضمن است معنی جزا را برای آن در جواب
فا می آید و مثله قوله قل ان الذی تفرون منه فانه ملاقیکم و یقول القائل ما لک فهو لی و نشاید تا گوید ما لک بر فع لام فهو لی
با فا برای انکه این خبرست نه بر طریق جزا و وجه دوم آنست که ما جزا است و فعل درو مضمر باشد و تقدیر آنکه و ما یکن بکم من
نعمة فمن الله و هر چه هست بر شما از نعمت از خداست چه منعم بر حقیقت اوست و نعمت همه منعمان موقوفست بر نعمت او از اصول

نصف الجزء

والملائكة وهم لا يستكبرون يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون وقال الله لا تتخذوا إلهين اثنين إنما هو إله واحد فإياي
فارهبون وله ما في السموات والأرض وله الدين واصبا أفغير الله تتقون وما بكم من نعمة فمن الله ثم إذا مسكم الضر فإليه تجأرون
ثم إذا كشف الضر عنكم إذا فريق منكم بربهم يشركون ليكفروا بما آتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون ويجعلون لما لا يعلمون نصيبا مما رزقناهم

که حیوة و قدرت و شهوة و نفرت و کمال عقل است پس همه نعمتها اضافت با او به پس باصالت و بهری بانکه بواسطهٔ همه نعمتها و دست
ثم اذا مسکم الضر انگه چون بلائی برسد و ارفتی و بیماری فالیه تجأرون با او گریزید و فزع با او کنید و او را بخوانید و استغاثه
با او کنید و اصل الجؤار بانگ زدن باشد و آن آوا زگاو بود چون او از بسیار گرید از ترس یا از گرسنگی قال الاعشی یصف بقرة
و طاف ثلاثین یوم ولیلة و کانت نکیران تضیف و تجار و قال ایضا و ما ایتلی عاهی کل بنا و صلت فیه و صلت اب را
من صلوات الملیک طورا سجدا و طورا جائرا و قال عدی بن زید انی والله فا قبل حلفی ماسل کلما صلی جار ثم اذا کشف
الضر عنکم چون آن بلا کشف کند و بر دارد و بر گشاید از شما که بنکرید جماعتی از شما با او شرک آرند تا از رنج و بلا باشند اخلاص
بشنترکند چون بلا برود باز گرد شرک روند لیکفروا تا کفران آرند بان نعمت که ما بر ایشان داده باشیم فتمتعوا برخوردار
شوید که مال و عاقبه کفر خود و این بر سبیل تهدید و وعید گفت ویجعلون لما لا یعلمون انگه باز نمود که این کافران از
مال و ایخمه بالبتان از نصیب ما داده ایم و دروزی که داده نصیبی میکنند از که نمیدانند تا بتان که ایشان مستحق آنند چه در ایشان
خیری و شری و نفعی و ضرری نیست و شرح این در سورة الانعام رفته است و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام
نصیبا الایه انگه قسم یاد کرد و سوگند بخود کفت تالله بخدای که ایشان را بپرسند از آنچه میکنند از آن دروغ که میگویند
و فرا می بافند انگه حق تعالی بیان کرد آن محال باکه ایشان گفتند و اعتقاد کردند از انکه فرشتگان را دختران خدا خواندند گفت
ویجعلون لله البنات میکنند خدا را دختران و این جعل بمعنی تسمیت و مثله قوله وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن
اناثا ای نحکم و آن از اتی تقدیر کرد سبحانه منزهست و دور از انچه با او لایق نباشد ولهم ما یشتهون و ایشان را باشد آنچه
خواهند و آرزوی ایشان بود از پسران و فرزندان نرینه و محل ما از اعراب محتملست دو وجه را یکی نصب عطفا علی قوله و
یجعلون لله البنات ولهم ما یشتهون من البنین تا معنی یجعلون باشد و وجه دیگر رفع بر ابتدا و لهم در جای خبر او باشد
والتقدیر ولهم البنون واذا بشر احدهم بالانثی چون بشارت دهند یکی را از ایشان بفرزندی ماده به همه سیاه روی باشد
از اندوه وظل الغیظان کان باشد در عمل او ممحنان باشد که همه روز کاری کنند و مصدر او ظلول باشد وهو کظیم عنی
علیه گفت حزین ضحاک گفت کمید و آن دل تنگی باشد که دم نزند از دلتنگی و اشتقاق او از کظامست و آن بنشر سر قربه باشد
یتواری من القوم من سوء پنهان میشود از مردمان از بدی آن بشارت که او را داده باشند انگه اندیشه کنند که از دو
کار بد با او چه کنند ایمسکه علی هون بدارد او را بر خواری و مذلت و خواری ام یدسه فی التراب یا در خاک پنهان کند او را یعنی
و ا دگند و زنده زیر در گور کنند والهون الهوان قال الشاعر لست معتاف علی الهون و قال الخطیئة فلما خشیت الهون والعیر
ممسک علی زعمها الثبت الحبل جائز الا ساء ما یحکمون الاپد حکمیست انچه ایشان میکنند و آن آن بود که در جاهلیت
کسی را دختران امری او را نه بدهر گور کردی از دو وجه یکی ترس درویشی چنانکه خدای تعالی گفت ولا تقتلوا اولادکم خشیة
املاق و دیگر انکه ما نا نسزای نخواستی او فرا زنیا یعنی چنانکه شاعر ایشان گفت در تنگی از مثل این حال تهوی این کون لها السقا
کاسمها الیقضاو هنا ان نشتوا لیالیا فما کبر الاشیاء عندی حرارة بان انت مزیما علیک ع نادیا فلا تطلبنها یا ابن کور فانه
غذ الناس مذ قام النبی الجواریا ولن الفتی حین تموالی ان توقعا و اعنا قاسن الاباء کما هیا چون اسلام آمد خدای تعالی دین منع آن
فرستاد و نهی کرد از این و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر تخفیف کرد و فخر بود فرزدق را نام او صعصعا چون خبر یافتی که
کسی را دختری آمده است او را چند شتر بهر فرستادی تا او در وجه تجهیز او کردی و او را زنده دفن کردی فرزدق این جمله نعمتها
خود باز گفت فی قوله و عمی الذی منع الوائدات فاحیاء الوئید ولم توئد الاساء ما یحکمون نظیره قوله الکم الذکر وله الانثی تلک

تاللّه لتسئلنّ عمّا كنتم تفترون ويجعلون للّه البنات سبحانه ولهم ما يشتهون واذا بشّر احدهم بالانثى ظلّ وجهه مسودّا وهو كظيم يتوارى

[illegible]

من القوم من سوء ما بشّر به ايمسكه على هون ام يدسّه في التراب الا ساء ما يحكمون للذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء وللّه المثل الاعلى

[illegible]

وهو العزيز الحكيم ولو يؤاخذ اللّه الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابّة ولكن يؤخّرهم الى اجل مسمّى فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة

[illegible]

اذا احتمه صغيرى للذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء كفت انانرا كه نيابدايمان نبازسنيد ازكافران ايشانرا مثل بد باشد از احتياج
بفرزندان وشهوت فرزند نرينه وكراهت ماديند خوف درويشى و رغبت كردن كشتن دختران واقرار دادن بر خود بخيل چنانكه رسول
صلى اللّه عليه وآله وسلم فرمود واكبر الكباير ان تجعل للّه اندادا وهو خلقكم ثم تقتل ولدك خشية ان ياكل معك ثم ان تزني بحليلة
جارك كفت بزركتر كبيره آنست كه با خداى تعالى همتاى بيارى وا فريدكار توست و فرزند را بكشى ترس آنكه با تو نان خورد پس
آنكه با زن همسايه زنا كنى وللّه المثل الاعلى وخدايرا باشد وبرا رسد مثل بلند تر بعضى كفتند مفسران شهادة ان لا
اله الا اللّه است و بعضى اهل تاويل كفتند مراد مثل صفتست يعنى صفات بر منزه كاوراست و صفات عليا و مثل اعلى
واسماء حسنى خدايراست از انجا كه لايق با ايشان آنست وهو العزيز الحكيم واو خدايست عزيز و محكم كار و ولو
يؤاخذ اللّه الناس بظلمهم كفت واكر چنانكه خداى تعالى بكيرد مردمانرا بظلمى كه ميكنند از كفر و معصيت بر خود وظلم بر غير ايشان
بر پشت زمين هيچ روندهٔ را قوله عليها كنايتست از زمين كنايت ازو غير مذكور كقوله حتى توارت بالحجاب ولكن يؤخّرهم ولكن
بفضل و كرم خود تاخير ميكند ايشانرا و مهلت ميدهد تا وقت مسمى نام زد كرده وآن منتهاى آجال وانقضاء اعمار ايشان
باشد چون آن وقت آمده باشد كه در سابق علم ما صلاح ايشان در حيوة تا بلكنابود يكساعت در پيش نداده و يجعلون للّه ما يكرهون
و ميكنند خدايرا آنچه ايشان كاره اند ازان دختران يعنى آنچه بخود نمى پسندند بخداى ميپسندند وتصف السنتهم الكذب و زبان
شان وصف دروغ ميكند يعنى زبان شان دروغ ميكويد و اضافت فعل با آلت براى تحقيق اضافت فعل كرد با فاعلش كما
با قوت بياكه و با كسبت ايديكم ان لهم الحسنى دروغ آنست كه ايشان مى كفتند كه ايشانرا نيكوئى خواهد بودن و محل
ان مع اسمها و خبرها نصبست بر بدل كذب و عبداللّه عباس و حسن بصرى در شاذ خوانند و تصف السنتهم الكذب بضم الكاف
والذال و رفع البا بر صفة السنه و هو جمع كذوب كرسول و رسل و صبور و صبر و شكور و شكر يعنى وصف ميكند زبانهاى
دروغ زن شان كه ايشانرا نيكى خواهد بودن لا جرم حقا كه ايشانرا دوزخ خواهد بودن وانهم مفرطون عبداللّه عباس كفت انهم منسيّون
في النار ايشانرا در دوزخ فراموش كنند سعيد جبير كفت مبعدون بدور كرده باشند مقاتل كفت متروكون رها كرده باشند
قتاده كفت معجلون الى النار ايشانرا بدوزخ شتابانند فرا كفت مقدمون الى النار ايشانرا به دوزخ تقديم كنند و پيش اندازند
همكس بدوزخ برند نافع خواند مفرطون بكسر را مخفف اى مسرفون و ابو جعفر خواند بكسر را مشدد اى مقصرون مقصورون
تقصير كرده باشند و فرمان خداى ضايع كرده تاللّه بخداى و اين تا از جملهٔ حروف قسمست و بدل واوست و در هيچ اسم نشود
مكر درين يك اسم كه اللّه است لقد ارسلنا بخداى كه ما فرستاديم پيغمبرانرا با امتانى كه از پيش تو بودند چنانكه ترا با اينان فرستاديم
شيطان براى ايشان اعمال ايشان بيار است اعمال خبيث كه ايشان بران بودند از روى اغوا و اغوا و وسوسه فهو وليهم اليوم
او امروز دوست ايشانست و متولى كار ايشان و با ايشان اولى تر ولهم عذاب اليم و ايشانرا در آخرت عذاب سخت بود باشد
وما انزلنا عليك الكتاب انكه حق تعالى باز نمود كه غرض ما در كتاب بتو فرستادن چيست كفت ما نفرستاديم كتاب قرآن بتو الا
براى آن تا بيان كنى آن چيزها كه دران خلاف ميكنند از دين و احكام و حدى و بيانى باشد ايشانرا و لطفى و رحمتى بر خصوص
كروهى كه ايمان آرند محل هدى و رحمت نصبست عطفا على محل قوله لتبين براى آنكه تقدير اينست كه الا بيانا وهدى ورحمة
و نصب جمله بر مفعول له باشد واللّه انزل من السماء ماء و خداى تعالى فرو فرستاد از آسمان آبى يعنى آب باران و زمين را زنده كرد با
بن انكه مرده بود بر سبيل توسع و تشبيه است زمين خشك بى بر بى منفعه را مرده خواند براى آنكه در وى هيچ نفعى نباشد
و زمين با زرع و نبات را زنده خواند براى نفع و نمو و زيادتى ان في ذلك درين فعل كه بيان كرد از باران فرستادن از آسمان

زمين

الى امم من قبلك فزيّن لهم الشيطان اعمالهم فهو وليّهم اليوم ولهم عذاب اليم وما انزلنا عليك الكتاب الّا لتبيّن لهم الذي اختلفوا فيه

[illegible]

وهدى ورحمة لقوم يؤمنون واللّه انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها انّ في ذلك لآية لقوم يسمعون وانّ لكم في الانعام لعبرة

[illegible]

٤٧ زمين شكافتن بنبات اياتى و بيناتى و علاماتى و دلالاتى هست آنرا كه بشنود بكوش دل و در واند يشه ميكنند قوله تعالى
وان لكم في الانعام لعبرة الاية فيه تعالى درين چند آيه تذكر كرد ما را و ياد داد بعضى نعمتهاى او تا ما انديشه و نظر
شكر آن كنيم تا آن نعمتها بر ما پاينده شود و زياده كردد و نيز براى آن تا ما انديشه و نظر كنيم در وى و ما را علم و بصيرت بر
بصيرت زياده شود تا مستحق ثواب شويم كفت شما را درين چهارپايان عبرتى هست از شتر و كاو و كوسفند و عبرت اى
باشد كه چون در نكرند اعتبار برو كيرند و آنجا در جاى خود لا لفت نسقيكم شراب ميدهيم شما را نافع و ابن عامر و ابو بكر عن عاصم خواند
نسقيكم بفتح نون آنكه اهل لغت خلاف كرده اند در آنكه فرق چه باشد ميان سقى و اسقى بعضى كفتند هر دو يك معنى باشد و
هر دو لغتست كفت هم سرى و اسرى و بقول لبيد استشهاد كرده اند كه كفت سقى قومى بنى مجد و اسقى نميرا و القبايل من هلال
كسائى كفت سقيته آن باشد كه او را يك شربت دهى و اسقيته آن باشد كه او را شربتى دايم كنى از جوى يا از شتر چهارپائى
جوى ديكر كفتند سقيته ماء و اسقيته جعلت لشربه اى نصيبا اين آنچه بدست بدهى تا بدهن باز خورد و فعل آن فى سقيته آنكه
و آنچه بدهى تا از آن او باز خورد اسقيته بغير او كفتند سقيته بيدى و اسقيته دعوت له بالسقيا اى قلت له سقاك اللّه
قال ذو الرمة وقفت على ربع لمية ناقتى فما زلت ابكى عنده واخاطبه واسقيه حتى كاد مما ابثه تكلمنى احجاره وملاعبه قوله
مما في بطونه در آن كه چرا كنايت مذكر كفت و در پيش جمع رفته است و جمع مونث باشد خصوصا جمع تكسير قول كفتند
يكى آنكه انعام و نعم يك معنى آمده است و در كنايت با واحد كرد سيبويه كفت اسم واحد بر افعال آمده است و انشد وطاب البان
اللقاح فبرد ذهب الى اللبن دوم آنكه حمل بر معنى كرد يعنى بطون ما ذكرنا من الانعام كما قال الصلتان العبدى ان السماحة
والمروة ضمنا قبرا بمرو على الطريق الواضح ولم يقل ضمنتا لانه ذهب الى البحر والاحسان سيم آنكه در معنى اى است يعنى
نسقيكم من بطون اى الانعام بها البن براى آنكه نعمه چهارپاى شير دارد و ابو عبيده و اخفش كفتند نعم را هم تذكير كنند
و هم تانيث آنكه تانيث كنند براى جمع كنند و آنكه تذكير كنند براى لفظ كنند قال الشاعر في تذكيره اكل عام نعم يحوونه يلقحه قوم
و ينتجونه اربابه نوكى فلا يحمونه و بعضى تفسير ردند على النعم والشخص چنانكه شاعر كفت وعفرا ادنى الناس منى مودة
و عفرا عنى المعرض المتغافل وقال الخزاعى الناس من دون البلاد بغيظه واذ لهما صدقها ساعف من بين فرث ودم از ميان
سركين و خون شما را شيرى دهيم خالص كوارنده خورندكانرا انعام بويى سركين دارد و بوى سركين خون عبداللّه عباس كفت چهارپاى
چون علف بخورد در كوش و قرار كيرد سركين در زير باشد و خون بر بالا و شير در ميان پس قسم تعالى جكر را برين قسمت مسلط
كرده است تا اين هر سه را بخشد خون بركها فرستد و شير در پستان و فرث در كوش رها كند و نصبش بر مفعول دوم نسقيكم
است ومن ثمرات النخيل والاعناب و نيز شراب ميدهيم شما را از ميوهها جمع ثمره باشد درختان خرما و انكورها يعنى انواع خرما
و انكور و ربما باشد كه وا و استيناف بود و التقدير و تتخذون من ثمرات النخيل والاعناب يا من تعلق دارد باين فعل تتخذون
انكه لاحق بيانه من بعد بقوله تتخذون منه و برين قول وا و عطف نباشد تتخذون سنه ميكيريد از و ضمير عايدست با معنى و هو
يخرج من النخل من الثمر براى آن تذكير كرد سكرا قومى كفتند مراد بسكر خمرست و بروزى نيكو سركه است و دوشاب و خرما و
هر چه حلال است از انچه از خرما و انكور كفتند نوعى خمر ميكيريد و در روزى نيكو تا انكه اين قول كفتند كفتند اين آيه پيش از تحريم
آمد خمر هنوز حرام نبود براى آنكه قبايحه كه خداى تعالى بحرام سنت نهند چه حرام محظور و ممنوع باشد و هر را يد دليل است برانكه
حرام دوزخى باشد كه خداى تعالى حرام را قسمى كرد و روزى را قسمتى كر حرام روزى باشد اين قسمت محال باشد و اين قول كه كفتيم
مراد بسكر خمرست قول عبداللّه مسعودست و عبداللّه عمر و سعيد جبير و ابو رزين و ابراهيم و حسن و مجاهد و كلبى و ابن ابى ليلى و كي

نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

[illegible]

لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا

[illegible]

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ

[illegible]

روایة از عبد الله عباس که گفت سکر آنست که از میوه ایشان حرامست و رزق حسن آنچ حلالست قتاده گفت اما سکر خمرهاء
اعاجم باشد و روزی نیکو این سرکه و مویز و شراب شعبی گفت سکر آن باشد که باز خورند و رزق حسن آنچ بخورند از بر مشروب
تفسیر او داین آیه بر ماکول ... ذکر کرد از عبد الله عباس که او گفت حبشه سرکه را سکر خوانند بعضی دیگر گفتند سکر نبید
مسکر باشد از نقیع خرما و مویز چون بخته نشود و عصیر مطبوخ و این قول نخعی و شعبی است بروایة مخالد و قول نخعی و ابو
روقست و ابی که گفتا از عبد الله عباس که چون سکر نبید تمر باشد و گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است خمر آن بود که
از انگور کنند و سکر از خرما و تبع از انگبین و مزر از گاورس و عبیره از گندم و من که رسولم نهی میکنم شما را از هر چه مستی کند
ابو عبید گفت سکر طعم باشد یقال هذا سکر لک ای طعم و انشد جعلت عیب الاکرمین سکرا ان فی ذلک لآیة لقوم
یعقلون در این آیتی هست و علامتی و دلیلی مر عاقلان را که خرد کار بندند واوحی ربک الی النحل وحی کرد خدا بنحل یعنی الهام
داد ایشان را و مرجع معنی الهام با علم بود جز که علم در عقلا مستعمل باشد و الهام در جز عقلا و نحل زنبور انگبین باشد و یکی را
نحله گویند من باب تمر و تمرة ان اتخذی من الجبال بیوتا که بگیر از کوهها خانها برای خود و نیز از درختان و مما یعرشون و از آنچ
مردم جفته میبندند ابن زید گفت مراد جفته رزست و بعضی دیگر گفتند مراد سقفهاست ابو عبیده گفت وحی در کلام عرب بر وجوه
است وحی نبوت کقوله تعالی انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و وحی بمعنی الهام باشد کقوله تعالی و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
و گفته اند این وحی هم الهام است و القاء فی القلب و وحی بمعنی اشارت فی قوله فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا ای اشار
و وحی بمعنی اسرار آمده یقال اوحی الیه کلاما اذا اسره الیه و منه قوله یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا و الوحی الکتابة
کما قال لبید کما ضمن الوحی سلامها اصل وحی القاء الشیء الی الغیر علی وجه الاسرار و وحی را تعدیه هم بلام کنند و هم بالی قال الله
تعالی بان ربک اوحی لها و بسبیتها بالی تعدیه کنند و قال العجاج وحی لها القرار فاستقرت ثم کلی من کل الثمرات و نیز از جمله وحی
که بنحل داد آنست که گفت ثم اجعلی علی کل جبل منهن جزءا و قوله و اوتیت من کل شیء و قوله تدمر کل شیء بامر ربها از هر میوه
و شکوفه با گینن خوشبوی خوش طعم فاسلکی سبل ربک ذللا و براه خدای تعالی بروید ذلل یعنی مطیع و فرمان بردار
بعضی گفتند حال است و بعضی دیگر گفتند حال السبل است سبل بر قول اول حال باشد از فاعل و بر قول دوم حال باشد از مفعول
یعنی همه راه بر تو دشخوار نباشد که خواهی تا کجا روی انگه گفت یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه انگه گفت از شکمهاء بیرون
می آید شرابی برنگهای گوناگون از سپید و سرخ و زرد فیه شفاء للناس در وی شفاست مردمان را در ضمیر خلاف کردند که عاید با
مجاهد گفت با قران یعنی در قران شفاست مردمانرا و باقی مفسران گفتند راجع است با شراب یعنی عسل و این لایق است
بظاهر در خبر هست که مردی بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت یا رسول الله برادرم را از درد شکم رنج می باشد
اسقه عسلا برو انگبین ده او برفت و انگبین بداد باز آمد گفت یا رسول الله سود نداشت گفت برو انگبینش ده صدق الله
و کذب بطن اخیک خدای تعالی راستگوست شکم او دروغ زن رفت و انگبین داد او را نیک شد عبد الله مسعود گفت
العسل شفاء للناس و القران شفاء لما فی الصدور انگبین شفاء مردمانست و قران شفاء دلهاست یعنی من الشک و الشبه
و هم او گفت علیکم بالشفائین القران و العسل بر شماست که این دو شفا بکار دارید یکی قران و یکی انگبین و لفظ ناس اگر چه
ظاهر او عموم است حمل بر اغلب باید کرد و شفا دهنده بر حقیقت خداست و لکن باسباب دهد ... ایاتی و دلالاتی
گروهی را که اندیشه کنند والله خلقکم خدای تعالی بیافرید شما را ثم یتوفیکم پس وفات دهد شما را و جان برد از بدن ...
احوال ان بهر از طفولیت و بعد از پیرانی و بهر بعد از کهولی ... الی ارذل العمر تا بعمری رذل تر و فرومایه

لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ

[illegible]

سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ

[illegible]

٤٨ تر یقال رذل یرذل رذالة و فی قرات ... عبد الله عباس گفت معناه اسفل العمر مقاتل گفت بپیری بغایت ابن زید گفت
یعنی خرف و فرتوت بعضی دیگر گفتند هشتاد سال باشد بعضی دیگر گفتند هفتاد و پنج سال باشد و این روایة اصبغ بن نباته
است از امیر المؤمنین علی لکی لا یعلم من بعد علم شیئا تا بداند چیزی پس از آنکه دانسته یعنی در این عمر از پیری و خرفی
که باشد با زیاحال طفولیت شود از نادانی همچنان نادان شود که اول بود ذکر و حفظ و ذهن و عقل نقصان یابد و
این کلام صورت کلام غرض دارد و لام عاقبتست بر آن تفسیر که بیان کرده ایم چند جایگاه ان الله علیم قدیر که خدای تعالی
بهمه چیز قادرست از تغییر و تصرف خلقان بر آنچه که بخواهد والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق آنکه بیان تفاوت ارزاق
کرد بحسب مصالح گفت خدای تعالی تفضیل نهاده است بعضی را از شما بر بعضی در باب روزی بحسب مصلحت چه حق تعالی قسمت روزی متفاوت
فرموده است چنانکه صلاح خلق شناخت در اندکی و بسیاری و آنانرا که روزی فراخ است با ملک صالح او در آنجست لقوله
تعالی و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و لکن ینزل بقدر ما یشاء انگه بخل مردمانرا وصف کرد گفت فما الذین
فضلوا برادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم آنانرا که ایشان را در روزی فضل کرده اند و زیادتی داده اند آن زیادتی و فضله
با آنان نمی دهند که زیر دستان ایشان اند از بندگان و پرستاران و رعایا و خدمتکاران تا مساوی شوند در این باب
این دریغ دارند و می پسندند که اصنام و طواغیت را در عبادت با من مساوات کنند و انباز دارند و این بر سبیل مثل است
و مثالست که گفت در حق ایشان این قول عبد الله عباس است و قتاده و مجاهد و وجهی دیگر گفتند معنی آنست که ایشان که بر ایشان
مفضل و منعم اند در باب رزق یکی اند همه و کرده مرتزقاند از جهت من جز آنکه قوت و معونت من کسی را روزی
نتواند داد افبنعمة الله یجحدون ایشان نعمت خدای تعالی انکار میکنند و عاصم بروایة ابی بکر خواند تجحدون بتا خطاب حملا
علی قوله والله خلقکم ثم یتوفیکم و دیگران بیا خواندند خبرا عن الغائبین بقوله تعالی فهم فیه سواء عبد الله عباس گفت این
در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند المسیح ابن الله حق تعالی این آیه فرستاد بر سبیل مثل که ایشان با من در عبادت شریک
روا میدارند و با خود در روزی روا نمیدارند و مثله قوله فی سورة الروم ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم مما ملکت ایمانکم
من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیه سواء حق تعالی بآیتی دیگر منت نهاد بر خلقان که گفت والله جعل لکم من انفسکم ازواجا
خدای تعالی برای شما هم از شما بیافرید زنانی که ... جفت شما باشند و شما را در ایشان قضاء شهوت و نسل بود
باشد و این از آن است که ... آدم
و جعل لکم من ازواجکم بنین و کرد شما را از زنان شما فرزندان نرینه و برای آن تخصیص کرد پسران که ایشان برادران
شما داماد بودندی و بر دختران دلتنگ و حفدة عبد الله مسعود و نخعی و سعید جبیر و ابو الضحی گفتند که مراد بحفده اصهارند
یعنی اختان الرجل علی بناته دامادان یعنی شوهران دختران خود زر بن حبیش گفت بر عبد الله بن مسعود قران میخواندم بآن
آیه رسیدم مرا گفت حفده چه باشد گفتم حشم مرد گفت نه و لکن دامادان آن باشند و این روایة والبیست از عبد الله عباس
عکرمه گفت و ضحاک و مجاهد خدم و حشم باشند و ابو مالک گفت و مجاهد بروایتی انصار و اعوان مرد باشند من قول
العرب حفد اذا اعانه قال الجمیل حفد الولائد حولهن و اسلمت باکفهن ازمة الاجمال عطا گفت فرزندان و فرزندزادگان مرد
باشند مقاتل و کلبی گفتند بنین فرزندان کوچک اند و حفده فرزندان بزرگ مجاهد و سعید جبیر گفتند فرزند فرزند است
ابن زید گفت پسران زن باشند از شوهری دیگر قتیبی گفت اصل او از حفد است و آن متابعة کار باشد و سرعة مشی یعنی ایشان
مسرع باشند در خدمت ... است الاهم انا نسعی و نحفد ای نسرع قال الراعی کلفت مجهولها

وبنعمت الله هم یکفرون ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض شیئا ولا یستطیعون فلا تضربوا لله الامثال ان الله یعلم وانتم لا تعلمون ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون وضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء وهو کل علی مولاه اینما یوجهه لا یأت بخیر هل یستوی هو ومن یأمر

وقایاتیة اذا اصطلی علی اکیا بها حفرة وفعلة از جمله بناها جمع فاعل باشد کالسفرة والحفدة والبررة **ورزقکم من الطیبات** وروزی کرد شما را از ملاذ و شتهیات حلال پاکیزه **افبالباطل یؤمنون** پس اهل ایمان می آرند عبد الله عباس گفت مراد اصنام است و بجز خدای کافرند یعنی توحید او و گفته اند مراد بباطل یعنی محلالاتی که خدای تعالی مباح کرده باشد شیطانست که ایشان را بحیره و سایبه و وصیله وحام فرمود **وبنعمت الله** یعنی محللات که خدای تعالی مباح کرده باشد کافرند **ویعبدون من دون الله** ومی پرستند فرود خدای کفره یعنی خدای را **ما لا یملک لهم رزقا** ما نکره موصوفه است چیزی که مالک و قادر نیست بر آنکه ایشان را روزی دهد از آسمان و زمین مراد از آسمان باران توانند آورد و نه از زمین نبات رویانند و قوله شیئا گفت نصب او بر آنست که مفعول رزقست مصدر در وعمل فعل کرده است کانه قال ان یرزقهم شیئا ومثل قوله او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما وقوله الم نجعل الارض کفاتا احیاء وامواتا وجه دیگر در نصب او آنست که بدل از رزقا باشد والتقدیر لا یملک لهم رزقا الا قلیلا ولا کثیرا **ولا یستطیعون** و نتوانند و قادر نباشند **فلا تضربوا لله الامثال** پس خدای تعالی اشباه وامثال فرو مدارید و او را یکی دانید که خدای داند خطاء آنکه کسی او را خدای مثل وانباز داند و شما ندانید خطای آن از ثواب بدانکه نظر نکرده اید تا شما را بعلم رساند آنکه حق تعالی مثل زد گفت **ضرب الله مثلا** خدای تعالی مثلی زد و آن آنست که بنده مملوک که بر هیچ قادر نباشد یعنی مالک هیچ نباشد و تصرف نتواند مملوک که بهیچ بر و آنکه ما او را روزی دهیم از خزاین خود روزی نیک و او از آن نفقه میکند پنهان و آشکارا راست باشند با هم یعنی راست استفهامی است یعنی جحد و نفی اوده و قول گفتند یکی آنکه خدای تعالی مثل زد بنده را که مال بی تصرف مملوک را بکافر و دوم را مثل زد بمؤمن یعنی چنانکه این دو یک راست نباشند ایشان نیز با یکدیگر راست نباشند این قول عبد الله عباس و قتاده است مجاهد گفت مثل زد خدای تعالی اصنام را با بندهٔ چنین و خود را مثل زد بازادی که بسیار مال بسیار خرج آنکه گفت که بسیار راست باشند با یکدیگر و این بر سبیل توبیخ وتقریع کافران گفت تا تنبیه کند ایشان را بر خطاء ایشان در عبادت اصنام و ترک عبادت خدای آنکه گفت **الحمد لله** یعنی لایستوی والحمد لله راست نباشند بحمد لله و منه بعضی دیگر گفتند الحمد لله برای آن گفت که این اصنام را که ایشان می پرستند مستحق هیچ حمد نیستند اما حمد و سپاس خدای راست آنکه گفت **بل اکثرهم لا یعلمون** بل بیشتر ایشان ندانند یعنی کافران که این اندیشه نکرده باشند و تفکر نکنند ندانند و ایشان بیشتر این قوم بودند آنکه مثل دیگر زد گفت **ضرب الله مثلا رجلین** مثل زد دو مرد را یکی گنگ او قادر نباشد بر سخن گفتن و عاجزی مدبر باشد و او وبال و بار گران بود بر خداوند خود هر کجا فرستد او را چون باز آید چیزی نیارد از نیکی و عاجزی و بی نوایی که نداند که مردمان چه میگویند و او را چه جواب باید داد او راست باشد با مردی عادل که عدل کند و عدل فرماید و بر ره راست باشد این مثلی است که خدای تعالی زد اصنام بی صوت بی قدرت بی علم را با خود که قادر فی الذات و عالم بر کمال است وقدرت بر همه چیز خواهد چنانکه خواهد این دو بهم راست نباشند یعنی کدام عاقل باشد که عبادت خدای موصوف باین صفات کمال رها کند و بت پرستد و گفته اند مثل بمؤمن و کافر زد چنانکه گفتیم در آیه اول هر دو وجه محتمل است والله اعلم بمراده وقوله **وهو کل** فالکل الثقل آنکه بر سبیل مبالغه مرد را مصدر کنند تقول منه وقد کل یکل فهو کال اذا تعب فلم ینبعث الی کلال وکل لسانه اذا ثقل فلم ینبعث فی الکلام وکل الرجل والاعیاء کالاعیاء اللغه وکل السکین کالا وکلالة اذا لم یقطع و بیر اصل مرکبه عطا گفت این آیه در ابی بن خلف آمده و در حمزة عبد المطلب **ولله غیب السموات والارض** آنکه گفت خدایراست علم غیب در آسمانها و زمین او مختص است بعلم غیب جز او نداند **وما امر الساعة** و کار قیامت نیست در سرعت الاحیان که یکی از شما چشم بر هم زند یا نزدیکتر و این تشبیهی است بر سبیل مبالغه و خدای تعالی بر همه چیز قادرست این معجز از این آیه که قرآن آنکه استعجال میکردند قیام ساعت را از رسول صلی الله علیه وآله وسلم می پرسیدند که این مرسیها کی خواهد بود گفت بگوی ای محمد که این غیب است خدای تعالی صواب

[illegible]

بالعدل وهو علی صراط مستقیم ولله غیب السموات والارض وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله علی کل شیء قدیر والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون والله جعل لکم من بیوتکم سکنا وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم

۴۹ نداند جز آنکست که بعد خواهد بود و از چشم زدن زودتر خواهد بود بر طریق مثل قوله تعالی **والله اخرجکم من بطون امهاتکم** الایة دیگر آیه خدای تعالی منت نهاد بر بنده گانش گفت و خدای تعالی بیرون آورد شما را از شکم مادرانتان **لا تعلمون شیئا** شما چیزی ندانستید برای آنکه شما را عقل و علم نبود و این جمله که لا تعلمون است در محل حالست ای غیر عالمین **وجعل لکم السمع والابصار والافئدة** و شما را گوش و چشم و دل بیافرید که آلت بینایی و شنوایی و دانایی است تا مگر شما شکر گوئید و شکر این نعمت بگذارید و جمع افئدة خلوات در دین ایه متعدی بیک مفعول **الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء** آنکه ما تنبیه فرمود بر نظر گفت نمی بینند این مرغان را در هوا آسمان یعنی این هوا که میان آسمان و زمین است و قوله مسخرات نصب بر حالست از مفعول و حمزه و یعقوب الم تروا خواندند بتاء خطاب و باقی قراء بیاء خبر غایب فی جو السماء جو این فتق و گشادگی است میان آسمان و زمین قال الانصاری ویل امها فی هواء الجو طالبة ولا کهذا الذی فی الارض مطلوب **ما یمسکهن الا الله** جز خدای تعالی کیست که قادر است بر آنکه امساک ایشان کند و آنکه دهد ایشان را از جناح و بال که ایشان بآن در هوا بایستند **ان فی ذلک لایات** در این آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست آنان را که ایمان دارند آنکه منت نهاد بر بندگان نوع دیگر از نعمت گفت **والله جعل لکم من بیوتکم سکنا** گفت خدای آنست که کرد شما را از این خانها که در وی نشسته اید سکون و سکن جای سکون باشد و بنا فعل در معنی مفعول بسیار است کالنقض والقبض والخاف و این سکن است که شما را باشد در حضر **وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا** و شما را نیز کرد از پوست چهارپایان خانهای که سبک باشد بر شما و سبک آید از آن شما **یوم ظعنکم** روز رحلت سفر تان یعنی خیمهای عظیم ادیم و جزا دیر از پوست چهارپایان و نیز از ایشان کرد در راهها و خانها بیا کنید و بزنند برای نشست نافع و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند یوم ظعنکم بتحریک عین و باقی قراء بتسکین عین خواندند و هما لغتان مثل شمع و شمع و شعر و شعر و نهر و نهر یقال ظعن الرجل ظعنا اذا ارتحل والظعینة الهودج وبه سمیت المرأة فی الهودج ظعینة وجمعها الظعاین **ومن اصوافها** ای وجعل لکم من اصوافها **واوبارها واشعارها اثاثا** صوف گوسفند را و شعر بز را و موی شتر را اثاث متاع خانه باشد و اثاث کلیم و زیلو و نمد است و انچه از این مهیا کنند و با فند خلیل گفت اصل او از کثرتست و اجتماع بعضی با بعضی من قولهم شعر اثیث ای کثیر قال امرؤ القیس اثیث کقنو النخلة المتعثکل و قال الشاعر فی الاثاث اهاجتک الظعاین یوم بانوا بذی الذی الجمیل من الاثاث **ومتاعا** والتی کربان تمتع کنند **الی حین** تا بروزگاری یعنی ایام حیات تا وقت وفات و گفته اند تا آنکه کهن شود و از کار برو فتد **والله جعل لکم مما خلق ظلالا** آنکه نوعی دیگر نعمت یاد داد گفت خدای تعالی کرد برای شما از آنچه آفریده است سایها تا شما را بآن استراحت باشد از گرما و آفتاب از سایه درختان و سقفها و دیوارها **ومن الجبال اکنانا** و شما را از کوه غارها ساخت که شما را باز پوشند و آسایش بود از سرما و گرما و جای کن و صوبها و اوکرب **وجعل لکم سرابیل** و پیراهنها ساخت و کرد شما را پیرهنها که شما را وقایت کند و باز باید از گرما از انواع ملابس از پنبه و کتان و خز و قز اهل معانی گفتند اراد تقیکم الحر والبرد فاکتفی بذکر احدهما عن الاخر مراد آنست که این پیرهنها شما را باز باید از سرما و گرما جز که اکتفا کرد بذکر یکی از دیگر **وسرابیل تقیکم بأسکم** و نیز پیرهنهای که شما را در کار زار نگاه دارد از زره و جوشن و آنچه در کار زار دارند و اراد تقیکم معرة بأسکم فحذف المضاف واقام المضاف الیه مقامه یعنی آفت کار زار از شما بگرداند و شما را نگاه دارد از زخم سلاح و طعن نیزه و ضرب شمشیر عطا خراسانی گفت قرآن بر حسب عادت و آلت عرب آمده یعنی که خدای تعالی گفت من الجبال اکنانا و غیر آن ما در زمین سهل بیشتر و بهترست و لکن ایشان اصحاب جبال اند و زمین ایشان کوهستانست همچنانک گفت ومن اصوافها واوبارها واشعارها و آنچه برای ایشان آورد از ابریشم و خز و قز و قطن و کتان بیشتر و بهترست و لکن ایشان اهل بادیه اند ... اثاث ایشان ... باشند

وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ

تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ

يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا

ولکن بلاد ایشان گرمسیر است برایشان منت نهاد به بازداشت گرما نهاد و کذلک قوله من جبال فیها من برد واین ثلج و برف که
مارا باشد بنزد ایشان و باران وجای آفت تر ازانست ولکن در بلاد ایشان نباشد و نشناسند ازاین جواب [illegible] اگر ایشان
چیزها بر قران طعن زنند کذلک یتم نعمته علیکم نعمت خویشتن همچنین بر شما تمام میکند تا باشد که شما اسلام آرید و گردن
نهید و طاعت دارید وابو داود از عبدالله عباس روایت کرده که لعلکم تسلمون بفتح التاء واللام من السلامة مگر شما سلامت یابید
از آفت گرما و سرما و آفت کارزار و این از روی معنی نیکوست جز انکه از شواذ قرائتست فان تولوا انگه گفت اگر ایشان روی بگردانند
برگردانند از فرمان تو عدول کنند و اعراض نمایند فانما علیک البلاغ المبین بر تو هیچ تاوان نیست انما بر تو بلاغ و بیانست
بر تو انست که بترسانی و بیان کنی از ان پس آنچه ایشان کنند از کفر و نافرمانی وبال آن بر ایشانست انگه ایشان را وصف کرد و گفت
یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها ایشان نعمت خدای تعالی می شناسند و میدانند ولکن جحود و انکار میکنند سدی گفت مراد
بنعمت اینجا انکه رسول است صلی الله علیه و آله و سلم مجاهد گفت مراد این نعمتهاست که درین سوره برشمرده است ایشان گفتندی
خود ماراست بهری موروث و بهری مکتسب کلبی گفت ایشان گفتندی چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم این نعمتها بر ایشان
شمرد که این از خداست ولکن بشفاعت خدایان ماست عون بن عبدالله گفت این انست که یکی از ما گوید لولا فلان اگر نه فلان بودی
و اگر نه فلان بودی اضافت نعمت خدای تعالی با دیگران کنند واکثرهم الکافرون و بیشتر ایشان در [illegible] ویوم نبعث انگه بر سبیل
تهدید و وعید تذکیر کرد رسول را صلی الله علیه و آله و سلم و مراد است گفت یاد کن ای محمد آن روز که ما برانگیزیم از هر امتی و فرقی
گواهی یعنی پیغامبرانشان [illegible] نظیره فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید الآیة ثم لا یؤذن للذین کفروا انگه دستوری
ندهند کافران را در ان که عذر خواهند یا توبه کنند نظیره قوله ولا یؤذن لهم فیعتذرون ولا هم یستعتبون ای لا یمکنون من
استرضاء الله و ایشان را استرضاء نکنند یعنی تمکین نکنند از آنچه توبه کنند و رضای خدای تعالی حاصل کنند و این آیه دلیل است
بر بطلان مذهب [illegible] انکه گوید در قیامت تکلیف بود و خلقان مکلف باشند و ایمان و توبه قبول کنند چه اگر خلقان ملجا
باشند و با الجا تکلیف نبود و برین مذهب لازم آید که هیچ کافر و فاسق بدوزخ نشود برای انکه چون بهشت و دوزخ منافع و
مضار آن ببینند ملجا شوند [illegible] ایمان و توبه کنند و ایمان آرند لا محاله همه بهشت روند واذا رای الذین ظلموا العذاب و نیز
چون ظالمان عذاب ببینند و دوزخ میان شود ایشان را بعد از انکه [illegible] باشند از ایشان تخفیف عذاب نکنند و نیز ایشان را
مهلت ندهند و این نیز دلیل بطلان آن مذهبست واذا رای الذین اشرکوا شرکاءهم گفت چون ببینند مشرکان شریکان خود
را یعنی بتان را که عبادت کرده باشند قالوا ربنا گویند خدایا اینان اند انان که ما در عبادت تو که ما ایشان را بجای خدای
پرستیدیم ای پروردگار تو فالقوا الیهم القول ایشان جواب دهند گویند دروغ میگوئید ما شما را دعوت نکردیم [illegible]
خود شما گفتیم ما را بپرستید انکم لکاذبون شما دروغ زنید یقال القیت القول ای [illegible] والقاء القول عبارة
عن الکلام لانه [illegible] والقوا الی الله یومئذ السلم ای الاسلام و [illegible] ایشان آن روز بخدای اسلام و
یعنی کافران روز قیامت بخدای ایمان آرند و گردن نهند فرمان او را [illegible] روز قیامت علوم ضروری باشد و هیچ
کس را شک [illegible] چنانکه گفت ثم لترونها عین الیقین وضل عنهم ما کانوا
یفترون وگم شود از ایشان آنچه در دنیا ساخته و فرا بافته باشند بدروغ از اصنام و اوثان و آنچه بجز خدای تعالی پرستیده
باشند و از ایشان هیچ غنا نکند و سود ندارد الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله آنانکه کافر شوند و از راه خدا که شرع و منهاج مسلمانان
است اعراض نمایند و دیگر را منع کنند از انکه در اسلام آیند یکی از ان صدود باشند و یکی از صد زدناهم عذابا فوق العذاب

يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ وَ

أَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ وَيَوْمَ نَبْعَثُ

فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ إِنَّ اللَّهَ

ما بیفزائیم ایشان را عذاب بالای عذاب عبدالله مسعود گفت زیادتی که زیادتی عذاب کرد ماری باشند که ایشان را دندانها باشند
چند درختان خرما عبدالله عباس گفت و مقاتل این زیادت عذاب پنج جوی باشد از مس گداخته چون آتش از زیر عرش بر دوزخ
آید ایشان را بآن عذاب کنند سه بر مقدار روز و دو بر مقدار شب سعید جبیر گفت مارها باشند و کژدمهائی که کینه مارها چند
شتر بختی باشند و کینه کژدمها چند شتری باشند که یک زخم که بزنند تا چهل سال سوزش آن نشود و گفتند انگه آن
ایشان از گرما دوزخ بستوه آیند خدای تعالی زمهریر پدید آرد و سرمای که ایشان از ان بگریزند و درحال آتش شوند
و گفتند زیادت عذاب آنست که امثال این عذاب که بر اتباع ایشان باشد بر ایشان نهند برای اضلال ایشان اتباع را چنانکه
گفت ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم و گفتند مراد آنست که عذاب ایشان مضاعف کنند بما کانوا یفسدون بآن فسادکه ایشان در
زمین کرده اند از کفر و منع مردمان از ایمان و ما مصدریه است ای بفسادهم ویوم نبعث و یاد کن ای محمد آن روز که ما برانگیزیم
در هر امتی گواهی بر ایشان هم از ایشان یعنی روز قیامت که ما بعث برانگیزیم تا بر ایشان گواهی دهند و برایشان گفت از ایشان
که هر پیغامبری که خدای تعالی فرستاد بقومی از ایشان و از قبیله و شهر ایشان فرستاد وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء و ترا بیاوریم تا
گواهی دهی بر ایشان که تو پیغامبر ایشانی و هذا ایشان و شهیدا اول منصوبست بر مفعول به و دوم منصوبست بر حال ونزلنا
علیک الکتاب تبیانا و بفرستادیم بر تو کتاب قرآن بر تو بیان و شرح لکل شیء هر چیزی و تفعال بنا مبالغه باشد و نصب او بر مفعول
لهاست ای للبیان والهدایة و رها بود که مصدری بود در جای حال ای مبینا و هادیا وهدی و رهنمائی بطاعات و خیرات
در حق مسلمانان از خدای تعالی بر بنده که اهل وعمل [illegible] وبشری و بشارتی و مژده مسلمانان را که فرمان خدا را گردن نهاده
باشند انگه گفت ان الله یامر بالعدل والاحسان خدای تعالی بعدل و راستی می فرماید و احسان بر مردمان و عدل در کلام حق
راستی باشد و معادل استقامت باشد و عدل بمعنی ترازو باشد برای انکه معادل ما بین بود و انچه گفت ان عبدالله عباس که
عدل توحیدست یعنی خدای را بی نظیر و بی همتا و یکتا داند گفت که عدل شهادت ان لا اله الا الله است و احسان اخلاص بجای آوردن
در هر حالی گفت عدل آنست که باطن و ظاهر یکی باشد و احسان آنست که او را بپرستی چنانکه ببینی او را یحیی بن عاقل گفت عدل
توحید است و احسان عفو کردن از مردمان و گفتند العدل فی الافعال والاحسان فی الاقوال انگه در معنی عادل باشد [illegible] قول
محبل بقول [illegible] گفتند دلیل آنست که عدل از توحید جدا نیست تا بدانند که و هر بود انکه عدل بود وایتاء ذی القربی
و صله رحم کردن بصلات و عطیات و ایتاء اعطا باشد یعنی خویشاوندان را بر کردن و عطا دادن وینهی عن الفحشاء والمنکر و نهی میکند
از فحشا عبدالله عباس گفت مراد از فحشا زناست و منکر آنچه در شرع اسلام نشناسند و بغی ظلم و کبر است ابن عیینه گفت عدل
استواء السر والعلانیة آن بود که نهان و آشکارا راست بود و احسان آنست که سر نهان او از علانیه نیکوتر باشد و فحشا و منکر
گفت آنست که آشکارا از نهانیت نیکوتر باشد یعظکم پند میدهد شما را تا باشد که متعظ شوید قتاده گفت خدای تعالی
ما را درین کلام اخلاق بفرماید همه معالی آن و ما را نهی میکند از دنایای اخلاق و مذاق و سفاسف آن و عبدالله مسعود گفت
این جامع ترین آیتی است در قرآن شهر بن حوشب گفت از عبدالله عباس که یک روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خانه کعبه نشسته
بود عثمان بن مظعون بگذشت و هنوز ایمان نیاورده بود بخنده کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا بنشین باما و رسول
با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنشست و با رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم چشم در آسمان نهاد
و می نگریست و چشم بتدریج فرو می آورد تا بجانب دست راست چشم فرود آورد و روی بدان جانب کرد کالمصغی الی الحدیث
گر گوش با کسی دارد و سر بجنبانید چون کسی که سخن فهم باشد چیزها انگه دیگر بار چشم بسوی آسمان چون کسی که از پی چیزی

يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ
بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ
أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ

مکه رسول ... بنشست عثمان مظعون گفت یا محمد تا من با تو نشسته‌ام ندیدم که چنین کردی که امروز
این بار چه کردی که این چشم در آسمان رها کردی ... پیغامبر ... گفت ...
رسول خدای صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گفت برادر جبرئیل ... آمد و پیغامی آورد مرا گفت چه پیغام آورد گفت این آیه
ان الله یامر بالعدل والاحسان الی قوله لعلکم تذکرون ... عثمان مظعون گفت اسلام از آن روز در دل من قرار گرفت و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشتم عکرمه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بر ولید بن مغیره خواند گفت ای برادر
باز خوان ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ان له والله لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما
هو بقول البشر گفته‌اند ... وبلا ... قتاده گفت ...
این کلام آدمیان است قوله ان الله یامر بالعدل والاحسان امر عدل بر سبیل وجوب است و احسان بر سبیل ندب ... دلیلات
کالامر که هم واجب باشد ... وایتاء ذی القربی در تفسیر اهل البیت ... مراد بذی القربی اهل البیت است
علیهم الصلوة والسلام و مراد بایتا دادن خمس است ... ان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و گفته الله وینهی
عن الفحشاء مراد معصیتی است که مرد کند با نفس خود ... و منکر معصیتی بود که ظاهر شود ...
واجب بود ... والبغی ... در ... ظلم ...
... وافوا بعهد الله اذا
عاهدتم خدای تعالی در این آیه ... چون عهد کنید با خدا ... عهد ... وفا کنید ... وفا کردن آن
واجب باشد ... عهد کنید ... واجب باشد یا آنکه ...
واجب بود ... کفارت عهد سوگند ...
کفارت باشد ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و سوگند را نقض مکنید بعد توکید ... استوار ...
باشید و توکید ... اهل ... تاکید ...
عهد و مخالفت سوگند ... العصیة ... واجب بود
و منعقد نباشد ... نقض ... معلوم است ... معانی ...
... الفعل والترک والامر والنهی ...
وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ... نقض عهد مکنید و خدای تعالی را ... بر خود کفیل ... کرده باشید و در
ضمان و کفالت کرده ... گفت ... آمد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ...
خدای تعالی ... وفا کنید مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند ... اهل جاهلیت ... حق تعالی ...
عهد و گفت ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها مباشید چنانکه آن زن که رشتهٔ خود را تاب باز داد ... محکم کرده باشد
... القوة ... الطاقة ...
... گفتند این زنی بود ... از قریش ... بنت عمرو ... بن کعب بن زید بن ... بن تیم ...
جعل ... بود ... و ... کرده ... برشته آن ... و ... افکند ...
... ازان ...
تاب باز داد ... انکاثا ... نقض ... حق تعالی ... مثل زد ... ائمّه

وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا
أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ

عهد و سوگند ببندند و بشکنند ... تتخذون ایمانکم دخلا سوگندان خود را دغل میکنید در میان شما ...
... باشد که در میان کار ... دخل ... وهو من الابدال کالمدح ...
... داخل القلب ... و هو فعل بمعنی مفعول کالقبض والنقض ...
و گفته‌اند دخلا ای دغلا و خیانة و یقال انا اعلم دخل فلان و دخلته و دخلله و دخیلته ای سره و باطنه حق تعالی ...
... ایشان سوگند ... بر سبیل دغل و غش ...
... ایشان ... سوگند خود ... وبا ایشان
سوگند ... باشد ان تکون امة هی اربی من امة برای آنکه گروهی از گروهی بیشتر باشند چنانکه
گفتیم ... زیادت بود ... ربا فی البیع ... انما یبلوکم الله به خدای تعالی شما را بآن
امتحان میکند ... تکلیف ... ولیس امتحان الاختبار ...
... کنند ...
... تا ...
بر سبیل ... خدای تعالی بیان کند روز قیامت برای شما آنچه در آن اختلاف میکنید قوله ولو شاء الله لجعلکم امة
واحدة ... شما را ... امت ... کردی ... تا ... شما ... و ...
... لو شاء الله لجمعهم علی الهدی ... ولو شاء الله لجعل الناس امة واحدة ...
جبر ... ولکن یضل من یشاء ولکن اضلال کند ... بر طریق حکم بضلال و تسمیه
... ضلال ... ثواب و یهدی من یشاء ... الطاف ... الطاف
... قوله ولا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم ... سوگند ...
... سوگند ...
... فتزل قدم بعد ثبوتها تا پای ... برجای باشد ...
... قال الشاعر ...
... سوگند ...
... القادر ... والتقدیر ...
... و نقض عهد کردن ...
ایشان ... وتذوقوا السوء ای العذاب ... بما صددتم عن سبیل الله ...
کرده ... ولکم عذاب عظیم شما را عذاب عظیم باشد ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا
... بعهد خدای تعالی ... باشد ...
... علی ... والتقدیر ...
... ولا تبدلوا ... خدای تعالی ... دنیا ...
... دنیا ...
... انما عند الله ... خدای تعالی ... اگر شما دانید ...

موصول است برای آنکه ما از وجه با این نوشت که اسم است و آنجا که ما کافه بود و حرف باشد جدا نوشتند و فرق این هر دو ابن عامر الضحاک
وقوله ان کنتم تعلمون دو وجه دارد یکی آنکه اگر شما چیزی دانید و دوم آنکه اگر شما دانید فضل ما بین العوضین که چه تفاوت است
خدای را بر آنکه شما اختیار کرده اید از حطام دنیا آنکه تفصیل داد آن را و بیان کرد گفت ما عندکم ینفد وما عند الله باق یعنی هر چیز که نزدیک شماست
برسد و فانی بود از حطام دنیا و آنچه نزدیک خداست از ثواب و نعیم بهشت آن باقی ماند ولنجزین الذین صبروا عاصم
بنون علی اخبار الله عن نفسه و باقی قرا بیا خواندند بر اسناد الی اسم الله تعالی و پاداشت دهیم یا خدای تعالی پاداشت دهد آنان را که
صبر کنند بر عهد خدای تعالی و وفا کنند بر سر او و صبر کنند و ثواب ایشان باحسن ما کانوا یعملون هر نیکوتر آنچه ایشان کرده باشند چه
ثواب خدای تعالی بهر حال بهتر باشد و بیشتر از عمل ما من عمل صالحا آنکه گفت هر کس که او عمل صالح کند و کار نیکو از مردان و زنان و هو مؤمن
و او حال آنست که او مؤمن باشد ما از نعم دائم زندگانی خوش ... مفسران خلاف کردند در حیات طیبه سعید جبیر و ضحاک و عطا گفتند
مراد روزی حلال است برای آنکه مرد عاقل از حرام بود و حلال از تنعم بود و این روایت ابو مالک و ابو ربیع است از عبدالله
حسن بصری گفت و وهب بن منبه مراد قناعت است و این روایت عکرمه است از عبدالله عباس قال گفت العیش فی طاعة الله
زندگانی در طاعت خدایست ضحاک گفت هر که ایمان دارد و عمل صالح کند و کار کرده و نیز باشد و اگر توانگر بود زندگانی او خوش بود و هر که او
تارک بود عمل صالح خدا ... زندگانی او نا خوش بود ابوبکر وراق گفت مراد حلاوت طاعت است والی گفتا از عبدالله عباس مجاهد
مجاهد و قتاده و ابن زید و حسن گفتند مراد حیوة بهشت است که زندگانی الا در بهشت خوش نباشد ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا
یعملون و ما بر او طاعت ایشان و مزد و ثواب ایشان دهیم نیکوتر آنچه کرده باشند ابو صالح گفت سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی
از جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هر یکی گفت که ما فاضلتریم خدای تعالی این آیت فرستاد من عمل صالحا الآیه
قوله فاذا قرأت القرآن تقدیر آیت آنست فاذا اردت قراءة القرآن چون قرآن خواهید خواند و مثله قوله اذا قمتم الی الصلوة یعنی اذا
اردتم القیام الی الصلوة چون بر نماز برخواهید خواستن و مثل قول الشاعر اذا طحنته فاینخی بالمیت یعنی اذا اردت الطحن فا
فاستعذ بالله پناه با خدای تعالی ده از شیطان رجیم و استعاذه طلب پناه کردن باشد و این سین طلب گویند و گفتند عاذ به تعاذ
... باشد و بالا رضا این فعل است در چنین یقال عاذ بکذا من فلان و شیطان رجیم را شرح برفته است در اول کتاب و این
حکم آمر با کمه این امر ... امر به دلالت اجماع کرد دلیل نبود ... حکم ... اوائل ... آیت
کرد عمل و بر وجوب بکنند و اتفاق جمله فقها است که استعاذه پیش از قراءت ... در نماز فریضه سنت است جز ما لک کاو گفت که استعاذ
در نماز نفل ماه رمضان نباید کرد و تمسک کرد بخبری که از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد انه کان یفتتح الصلوة بالحمد لله رب
العالمین و تاویل این حدیث آنست که یفتتح القرآن او افتتاح قرآن بدین سورة کردی یعنی که اجماع است که افتتاح نماز به تکبیر
بود معلوم شد که خبر متروک الظاهر است و دلیل صحت این قول که گفتیم بیرون از اجماع حدیث جبیر بن مطعم است که او گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم که نماز میکرد گفت الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة واصیلا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه
ونفثه و همزه عبدالله مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد و نفث او شعر باشد و همز او دیوانگی باشد آنکه خلاف کردند در وقت
استعاذه جمهور علما گفتند وقت استعاذه پیش از قراءت باشد و ابو هریره گفت پس از قراءت و این مذهب داود است و مالک در قیام
ماه رمضان هم گفت که پس از قرائت باشد و احتجاج بظاهر قرآن کردند و دلیل صحت این قول ابو سعید خدری است که گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم پیش از قراءت گفتی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اما اصل او در نماز مذهب ما و مذهب شافعی و مذهب علمای فقها آنست
که اصل او در اول رکعت باشد پیش از قراءت و شافعی گفت اگر در هر رکعتی بگوید پیش از قراءت نیکو باشد چنانکه از ابن سیرین روایت است ...

سیرین گفت

٥٢ ابن سیرین گفت در هر رکعتی بگوید پیش از قرات اما جهر و اخفا باستعاذه که اگر نماز اتان باشد که قراءة در او باشد اخفا کنند با
او از بر نباید داشتن باستعاذه اگر نماز آن باشد که جهر کنند با و باستعاذه جهر نباید کرده بنزدیک ما و بیشتر فقها و شافعی
را در وجه قولست و اختیار اصحاب او بر اخفا است تا فرقی باشد میان قرآن و جز قرآن اما لفظ استعاذه بنزدیک ما
و بنزدیک شافعی و بیشتر فقها آنست که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چه نص قرآن اینست و اخبار متواتر بدین لفظ آمده
و در اخبار مسلسلات می آید باسناد از جبیر که او گفت بر عبدالله عباس خواندم اعوذ بالله السمیع العلیم گفت نه چنین بگو
بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چه من بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنین خواندم که تو خواندی مرا گفت بگو اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم چه نص قرآن اینست و اخبار متواتر و رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت که جبرئیل صلوات الله علیه چنین خواندم و جبرئیل
علیه الصلوة والسلام گفت من در لوح محفوظ چنین دیدم و بعضی قرا آن را ... استعیذ بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له
سلطان از ضمیر شیطان و کار رست گفت شان و کار چنین افتاد که او را سلطان و دست و قهری نیست بر مومنان که توکل بر خدا و ند تعالی
کنند سفیان گفت مراد آنست که او بقهر کسی را حمل نکند بر گناه در دست و نیروی او نیست انما سلطانه او و فرمان او بر آنان
روان باشد که تولا با او کنند والذین هم به مشرکون در ضمیر به خلاف کردند فی قوله بعضی گفتند راجع است با نام خدای تعالی یعنی
والذین هم بالله مشرکون سلطان بر متولیان او باشد و بر آنانکه بخدای تعالی شرک آرند و بعضی دگر گفتند کنایه راجع است با شیطان
برای آنکه بسیاق این لایق تر است آنکه آنرا دو معنی گفتند یکی آنکه شرک صورت در بند و جز میان و کس فرقی نباشد میان این قول
و قول اول در معنی برای آنکه عبادت خدای تعالی شرک بمعنای آن باشد که شیطان را انباز خدای تعالی گویند و بر این قول معنی آن باشد که خدا
شریک شیطان گویند و این هر دو از روی معنی یکی باشد و وجهی دیگر آنست که برای سبب و غرور و وسوسه او آنکه به غرور
و وسوسه شیطان مشرک شوند و مثله قولهم صار فلان بک ... فلان بن زیتم ... سبب ... قوله تعالی واذا بدلنا
آیة مکان آیة حق تعالی در این آیت احوال کفار گفت و قول ایشان بر ایشان عیب کرد گفت چون ما بدل کنیم آیتی با آیتی یعنی نسخ
کنیم با آیتی دیگر اما از قراءة او حکما اما از روی قرائت یا از روی حکم یا از هر دو چنانکه بیان آن رفته است و تبدیل رفع چیزی باشد
از جای خود و وضع دیگری بجای او والله اعلم بما ینزل و او داناتر باشد و لما استیقنا فی کلام دیگر دو خدای تعالی عالم تر است بآنچه
فرو فرستد از آسمان که صلاح مکلفان در چیست آنچه فرماید کرد بحسب صلاح مکلفان فرماید در تکلیف قالوا این کافران
گفتند انما انت مفتر تو بستی بکرد و دروغ نهی که این کلام از خود میگوئی آنگه گفت بل اکثرهم بل اضراب باشد یعنی آن نیست
که ایشان میگویند سبب آنست که بیشتر ایشان نمیدانند که این آیت وحی خدا است و این نسخ احکام و قراءت بفرمان
اوست قل بگو ای محمد نزله روح القدس که این قرآن را جبرئیل علیه السلام فرود آورد از خدای عزوجل بحق و راستی و درستی لیثبت
الذین آمنوا تا مومنان را بلطف و توفیق خدای بر ایمان ثابت دارد وهدی وبشری تا هدایت و لطف باشد و بشارت ... کلامی سلمانان را یعنی
این قرآن هدی و بشری نصب ... علی انه مفعول له ... مصدر ... در جای حال ... ایشان ... آنکه
نا صلی الله علیه وآله وسلم تسلیه کرد و گفت ما میدانیم ولقد نعلم ... گفت که ایشان میگویند که محمد
این قرآن از آدمی می آموزد علما خلاف کردند عبدالله عباس گفت مرد جوحی ... و ... بعلم ...
رسول صلی الله علیه وآله وسلم او را دعوت میکرد ... می آموخت ... مشرکان مکه گفتند که این قرآن محمد را
صلی الله علیه وآله وسلم غلامی می آموزد عکرمه و قتاده گفتند غلامی رومی ... بود ... رسول صلی الله
علیه وآله وسلم او را قرآن می آموخت مشرکان گفتند محمد این قرآن از این غلام می آموزد ... غلام بود حویطب بن عبد العزی را

[illegible]

لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ
وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

نام او عایش و جبر بود و مسلمان شده و نیک مسلمانی بود بنزدیک رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بسیار آمدی طایفه‌ای از
ایشان قریش گفتند محمد این قرآن از او آموزد خدای تعالی این آیه فرستاد محمد بن اسحق گفت غلامی بود نصرانی و مقدمی بنده مردی حضرمی
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنزدیک مروه با او بسیار نشستی مشرکان حوالت قرآن بر او کردند خدای تعالی این آیه فرستاد عکرمه گفت
گفت خبیر بود و قبها بنزدیک این غلام رفتی بمهمانی که او را بودی مشرکان گفتند که این غلام جبر او را آموزد و جبر بحمد الله
تعالی علیه و آله و سلم تا شنوای نوح این آیه فرستاد عبدالله بن مسلم الحضرمی گفت ما را دو غلام بودند از اهل عین التمر یکی را یسار گفتند
و یکی را جبر و شمشیرگر بودند در مکه و توریة و انجیل دانستندی و خواندندی و قبها رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان بگذشتی
بایستادی و قراءت ایشان می‌شنیدی مشرکان گفتند از ایشان می‌آموزد سدی گفت در مکه غلامی ترسا بود او را ابو میسره گفتندی
رومی زبان بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتها بر او بنشستی مشرکان گفتند این قرآن محمد را او آموزد ضحاک گفت مراد این
در سلمان فارسی است خدای تعالی رد و بعضی علما گفتند این قول غریب است برای آنکه سلمان بمدینه اسلام آورد و این آیه
بمکه فرود آمد قوله لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ زبان آنکس که ایشان با او میل میکنند و حوالت میکنند با او عجمی است و مراد بلسان
لغت است قولهم فلان یتکلم بلسان العرب و بلسان الروم ای بلغتها و منه قوله تعالی وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ ای بلغة
قومه و قال الشاعر لسان السوء تهدیها الینا و حنت و ما حسبتک ان تحینا و قوله یلحدون الیه حمزه و کسائی خوانند یلحدون
بفتح یا و حا از ثلاثی و باقی قراء یلحدون خوانند بضم یا و کسر حا از الحاد یقال لحد یلحد الحادا فهو لاحد و ملحد یلحد
فهو ملحد و ذلک المیل و اصل اللغة المیل یقال لحد فی القبر فهو ملحود و الحد فی الدین فهو ملحد و الالحاد المیل عن الصواب و منه اللحد لانه
عن سنن القبر و قوله تعالی گفت زبان آنکس که ایشان میل میکنند و نسبت میکنند با او این قرآن اعجمی است یقال رجل اعجم و اعجمی اذا
کان غیر فصیح و ان کان من العرب و رجل عجمی منسوب الی العجم و ان کان فصیح اللسان وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ و این قرآن لغتیست عربی
منسوب با عرب روشن و مبین است قوله إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ حق تعالی خبر داد که آنانکه بآیات
خدای ایمان نیارند خدا و زیر ایشان را هدایت نکند یعنی لطف نکند با ایشان لطفی که با مؤمنان تا ایشان کند که ایشان را
لطف نباشد یا نکند به هدایت ایشان و ایشان از هدایت محروم اند بایشان از هدایت نکند نیست این هر سه محتمل است وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
و ایشان را عذابی بود دردناک باشد و حمل کردن هدایت بر ثواب در این آیه اولی تر است و بقرینه و لهم عذاب الیم جاری از احکام
باشد إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ گفت ما بحقیقت این دروغ فرا بافند بر خدای تعالی که بآیات خدای تعالی ایمان
ندارند رد است بر ایشان که گفتند انما یعلمه بشر و گفتند محمد فرا می بافد این قرآن وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ و ایشان چنین کنند
دروغ زنان باشند و هم عماد باشند و بصریان فصل خوانند او را و نصفا و محقق باشد چنانکه قایل گوید هولاء هم الرجال الجند
بن جراد گوید رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتم یا رسول الله مؤمن زنا کند گفت باشد گفتم مؤمن دزدی کند گفت باشد گفتم
دروغ گوید گفت نه انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله اگر خبر درست باشد این کنایه مخصوص باشد بالکذب علی الله
بدروغ بر خدا بر با اعتقاد جواز آن و از بعضی صحابه روایت کرده‌اند که او گفت ایاکم و الکذب فانه مجانب للایمان گفت دور باشید از
دروغ گفتن که دروغ گفتن مجانب ایمان است یعنی با ایمان بیکجا نباشد بر این تأویل که گفتیم مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ نحویان خلاف
کردند در این موضع محل او از اعراب کوفیان گفتند من شرط است و محل او رفع است بابتدا و قوله من شرح بالکفر صدرا بدل است از قوله
فعلیهم غضب این جمله جواب هر دو شرط است برای آنکه دو جمله است شرطی متعلق بیکدیگر قالوا و مثله قول القائل من یأتنا فمن یحسن
منهم فله منا الاکرام و بصریان گفتند من موصول است و او مبتدا است الا آنکه در معنی شرط است من قوله الکذب الذین لا یؤمنون بالله

یعنی انما یفتری الکذب غیر المؤمنین الکافرون آنگاه استثنا کرد از ایشان مکرهان را گفت إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر آنکه او مکره باشد که حکم او آنگه
این حکم باشد و روا بود که من استفهامی باشد و ضحاک گفت باشد که باشد که کافر شود از پس ایمان الا آنکس که او مکره باشد یعنی صحیح
عاقل اختیار اعادت نکند و نه اظهار کلمه کفر از پس ایمان الا بر سبیل اکراه و این وجهی قریب است و الله اعلم بمراده عبدالله بن عباس گفت این آیه
در عمار یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند و پدرش یاسر را و مادرش سمیه را و صهیب را و بلال را و خباب را و سالم را و ایشان را اعمال
میکردند بانواع عذاب اما سمیه را در میان دو شتر ببستند بودند و عذاب میکردند و گفتند تو از این افتاده بودی و سر او از آن که
بر او کرده نیزه در او میزدند تا کشته شد و او می‌گفت خدای یکی است تا او را بکشتند و نیزه بر اندام او زدند و او را بکشتند و یاسر را
نیز در عذاب بکشتند عمار یاسر چون حال دید گفت جز افسوس باشد که مادر را و پدر را بکشتند آنچه ایشان می‌خواستند از دشنام
بایست در حق رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگفت او را رها کردند و یاسر و سمیه اول کسی بودند که در اسلام ایشان را بکشتند قتاده گفت
بنو المغیره عمار را بگرفتند و در چاه میمون کردند و گفتند اگر محمد را کافر شوی و الا این چاه بر تو بیشتابید او آنچه ایشان می‌خواستند
از و بگفت باکراه ایشان او را رها کردند و دلش بایمان مطمئن و ساکن بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم را خبر دادند که عمار کافر شد گفت کلا
ان عمارا ملی ایمانا من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان بلحمه و دمه گفت عمار پر از ایمان است از سر تا بپای و ایمان بگوشت و خون او آمیخته
عمار بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد گریان و گفت یا رسول الله شر ساعتی از زندگی که نه باختیار بلکه با اکراه بر زبان من رفت
است رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب چشم او می‌سترد و می‌گفت هیچ باک نیست اگر دیگر بار در مثل این حال گرفتار شوی و از تو خواهند
همان سخن گوی که بر تو حرج نیست خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد و عمار از جمله اجلاء و بزرگان صحابه بود و عادت داری
و او را در اسلام قدم قدیم بود و قدم تمام بود و عادت داود خبری است که آن روز که مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنا می‌کردند رسول
صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را تحریص و ترغیب میکرد و میگفت هر کس که او خشتی بر گیرد فله کذا و کذا و او را چنین و چنین ثواب
باشد هر یکی از صحابه بر میگرفتند و میگفتند ما آوردیم مگر عمار که او بر میگرفت دو خشت می‌آورد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چرا دو
دو خشت می‌آوری گفت یا رسول الله واحد منک و واحد منی یکی برای خود میآرم و یکی برای تو چه قدر قربان رفیع تر
که ترا بعمل کند تا خشت بیاری و مزد خواهیم آن ثواب که گفتی ترا باشد یکی برای ضیعه می‌آرم یکی به نیابت تو رسول صلی الله علیه
و آله و سلم گفت جزاک الله خیرا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را خبر داد و گفت ستقتلک الفئة الباغیة و آخر زادک ضیح من لبن
گفت ترا گروه باغیان بکشند و آخر زاد تو شربتی شیر باشد با آب آمیخته و این حدیث از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسیار شنیده
تا روز صفین عمار در لشکر امیرالمؤمنین علی بود و منادی برآمد و او را ندا در داد که یا خیل الله ارکبوا و لشکر خدای تعالی بر نشینید عمار
با سلاح بر نشسته بود و بر نشست و نشسته بود تا نشسته چندان توقف کند که آب خواست از بهر شیر و سلاح خواست و بپوشید
و بکار زار آمد و اسپ تاخت و میراند و می‌گفت شعر نحن ضربناکم علی تنزیله ❊ فالیوم نضربکم علی تأویله ❊ ضربا یزیل الهام عن مقیله ❊ و یذهل
الخلیل عن خلیله ❊ او یرجع الحق الی سبیله ❊ یا رب اخذ من قتیله ❊ و مبارز میخواست تا مجروح و خسته کردند و جراحات بسیار
بر او رسید کردند بیاسود و آب خواست شربتی شیر با آب آمیخته آوردند و بستد و گفت صدق الله و صدق رسوله چون او را بکشتند
هر چه لشکر را معلوم شد از قتال امیرالمؤمنین باز ایستادند بعضی حدیث گفتند که حدیث این است که او را علی بکشت که او را با خود آورد
و گفتند لشکریان ایشان دلخوش شدند و با سر کار زار رفتند با امیرالمؤمنین بگفتند که عمرو جه گفت گفت اگر چنین باشد پس هر کس که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بکارزار برد در جنگ حنین و احد و دیگر وقایع حمزه را نیز او کشته باشد و در مسائل دیگر گوید که امیرالمؤمنین را
پرسیدند از عمار شربت پرسید گفت خالط الایمان لحمه و دمه و هو محرم علی النار ایمان با گوشت و خون عمار آمیخته است و آن بر آتش حرام

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ
ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ

[illegible]

حرام است و اخبار در فضایل عمار بسیار است مجاهد گفت آیه در جماعتی مسلمانان آمد از اهل مکه که ایمان آورده بودند مهاجران گفتند که هجرت
نکنند و با ما بمدینه آیند از ما هیچ نیاید برخواستند تا بمدینه آیند قریش ایشان را در راه بگرفتند و عذاب کردند ایشان کلمه کفر گفتند
بر کراهت شیخ محمد بن سیرین گفت آیه در عیاش بن ابی ربیعه آمد و او از جمله مهاجران بود و او سخت طاعت دار مادر بود
و او برادر مادری ابو جهل بود [illegible] پیغام فرستاد که [illegible] سوگند خورده که طعام سیر نخورم و در سایه ننشینم تا ترا نبینم و
این پیغام بر دست برادری فرستاد از آن عیاش که برادر او بود از مادر و کافر بود و کافری دیگر با او بود او از آنجا که بر مادر مهربان بود
گفت بروم و مادر را ببینم و باز آیم صحابه او را گفتند مرو که مادرت چون گرسنه شود طعام بخورد و چون از آفتاب رنج بود با سایه
شود او گفت بروم و با برادر که [illegible] نام داشت و کافر بود در راه افتاد با کافری که [illegible] چون بمیان راه رسیدند آن کافران تیغ
برآهیختند و گفتند که بمحمد کافر شوی و اگر نه ترا بکشیم او چون دید که حال حال اکراه است کلمه کفر باکراه بر زبان راند خدای تعالی
آیه فرستاد مقاتل گفت آیه در جبر غلام عامر الحضرمی که او مسلمان بود و سید او را بر کفر اکراه میکرد او برای خلاص سید [illegible]
کلمه کفر گفت و دل او بایمان ساکن بود خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد [illegible] قوله من
شرح بالکفر صدرا [illegible]
[illegible] فعلیهم غضب [illegible]
[illegible] ولهم عذاب عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ذلك بانهم استحبوا الحیوة الدنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] ثم ان ربك [illegible]
[illegible] ثم جاهدوا وصبروا [illegible]
[illegible] ان ربك من بعدها [illegible]
[illegible]

قتل

فرستاد

نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ
الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا

[illegible]

فرستاد در حق ایشان حسن و عکرمه گفتند آیه در عبدالله بن سعد بن ابی سرح آمد و او کاتب پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم مرتد
شد و برگشت و بمکه شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز فتح مکه فرمود تا او را بکشند عثمان در حق او شفاعت کرد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم رها کرد او را و بعد از آن اسلام آورد و اسلامش درست شد خدای تعالی این آیه فرستاد و اگر این روایت
درست باشد و او منافق بوده باشد [illegible]
[illegible] یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها گفت یاد کن ای
محمد آن روز که آید هر نفسی و جدال میکند [illegible]
وتوفی کل نفس [illegible] وهم لا یظلمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وضرب الله مثلا قریة [illegible]
[illegible] کانت آمنة [illegible]
[illegible] مطمئنة [illegible] یاتیها رزقها
رغدا من کل مکان [illegible]
[illegible] فکفرت بانعم الله [illegible]
[illegible]
[illegible] والخوف [illegible]
[illegible]

نعمت الله ان كنتم اياه تعبدون انما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به فمن اضطر غير باغ ولا عاد فان الله غفور
رحيم ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون متاع

[illegible]

... **بما كانوا يصنعون** ... **ولقد جاءهم رسول منهم** ... **فكذبوه** ... **فأخذهم العذاب** ... **وهم ظالمون** ... **فكلوا** ... **حلالا** ... **واشكروا نعمت الله** ... **انما حرم** ... **والدم** ... **ولحم الخنزير** ... **وما اهل لغير الله به** ... **فمن اضطر** ... **غير باغ ولا عاد** ... **فان الله غفور رحيم** ... **ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب** ... **هذا حلال وهذا حرام** ...

[illegible]

قليل ولهم عذاب اليم وعلى الذين هادوا حرمنا ما قصصنا عليك من قبل وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ثم ان ربك للذين عملوا السوء
بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك واصلحوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم ان ابراهيم كان امة قانتا لله حنيفا ولم يك من المشركين شاكرا لانعمه
اجتباه وهداه الى صراط مستقيم وآتيناه في الدنيا حسنة وانه في الآخرة لمن الصالحين

[illegible]

... **متاع قليل** ... **ولهم عذاب اليم** ... **وعلى الذين هادوا حرمنا** ... **ما قصصنا عليك من قبل** ... **وما ظلمناهم** ... **ثم ان ربك للذين عملوا السوء بجهالة** ... **غفور رحيم** ... **ان ابراهيم كان امة قانتا لله** ... **حنيفا** ... **شاكرا لانعمه** ... **اجتباه** ... **وآتيناه في الدنيا حسنة** ...

[illegible]

ثم اوحينا اليك ان اتبع ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين انما جعل السبت على الذين اختلفوا فيه وان ربك ليحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون

[illegible]

محمد وآل محمد كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد وگفته‌اند مراد بدين حسنه فرزندان طيب‌اند كه او را داد در وقت پيري
و نوميدي و گفته‌اند قبول عام خلق است كه اهل همه دينها او را دوست دارند وانه في الآخرة لمن الصالحين و او در آخرت از جمله صالحان باشد و در
بزرگي كه خداي تعالى [illegible] درجه و منزلت ايشان تا جمع باشد او را خير دنيا و آخرت و بعضي ذكر كرده‌اند در اين تقديم و تاخير
و مجاز او اتيناه في الدنيا وفي الآخرة حسنة وانه لمن الصالحين ثم اوحينا اليك گفت آنگه وحي كرديم به تو ان اتبع
ملة ابراهيم كه متابعت كن [illegible] اقتدا كن با او در دين خداي تعالى از توحيد و عدل و نفي آنكه كفر و شرك و بر طريق
صحيح رو و مراد از آنست كه بر شرع او عمل كن چه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بشرع هيچ پيغمبر نبود على وجه الاقتداء به
والمتابعة [illegible] كه چنين بودى از اتباع او بودى و آن پيغمبر [illegible] پيغمبر از امت باشد و مقتدى به از مقتدى بود
و اين خلاف اجماع است اما اگر بعضي مسائل با تفاق موافق باشد آنرا با ديگر شرع پيغمبران پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كافه كه
باشد بآن نه بر سبيل متابعت و اقتدا با ايشان باشد بر سبيل اتفاق شرعين و لفظ اتباع بر توسع و تشبيه باشد لا اتفاق
الفعلين في الصورة و گفته‌اند مراد [illegible] على هذا التاويل حنيفا نصب او بر حال باشد و روا بود كه فاعل [illegible]
تا حال باشد از رسول صلى الله عليه وآله وسلم و روا بود كه از مفعول بود تا حال باشد از ملة ابراهيم عليه الصلاة والسلام وما كان
من المشركين و ابراهيم عليه الصلاة والسلام از جمله مشركان نبود و در اين [illegible] تكرار [illegible] نفي شرك [illegible] از ابراهيم كه مشركان گفتند
ما بر ملت ابراهيم صلوات الله وسلامه عليه و جهودان و ترسايان نيز همين گفتند تا خداوند تعالى رد كرد بر ايشان بقوله ما كان
ابراهيم يهوديا ولا نصرانيا ولكن كان حنيفا مسلما وما كان من المشركين انگه گفت انما جعل السبت على الذين اختلفوا فيه
گفت روز شنبه بر ايشان كرديم كه در آن خلاف كردند [illegible] گفت معني آنكه بر ايشان كرديم [illegible] بر ايشان و ايشان را نه
بل بر ايشان بود [illegible] روز [illegible] روز شنبه [illegible] كردند و ماهي گرفتند كه
بر ايشان حرام بود في قوله تعالى كما لعنا اصحاب السبت وفي قوله ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت الآية و اختلاف
ايشان در اين روز بود كه بعضي گفتند اين روز حلال است و بعضي گفتند حرام است و بعضي گفتند اعظم الايام است [illegible]
و بعضي گفتند نيست [illegible] و بعضي ذكر كرده‌اند معني آيه آنست كه خداي تعالى تعظيم روز شنبه واجب نكرد الا بر ايشان كه در
خلاف كردند [illegible] آن بود كه خداوند تعالى تعظيم روز آدينه بر ايشان واجب كرده بود [illegible] ايشان از اين روز
ايشان خلاف كردند و گفتند ما اين تعظيم روز شنبه را كنيم خداي تعالى در شش روز آسمان و زمين را بيافريد و روز آدينه تمام
ديگر فارغ شد و در روز شنبه بياسود ما آن روز را تعظيم كنيم خداوند تعالى [illegible] تكليف تعظيم روز شنبه بر ايشان سخت كرد
و در اين تقدير آيه آن بود كه انما جعل السبت فرضا على الذين اختلفوا فيه من اليهود گفتند اختلاف ايشان در شنبه و يكشنبه
بود كه جهودان گفتند شنبه فاضلتر است و ترسايان گفتند يكشنبه [illegible] گفت خداوند تعالى [illegible] موسى [illegible] بني اسرائيل
را فرمايد كه تعظيم روز آدينه كنند گفتند ما جز شنبه را تعظيم نكنيم كه شنبه آن روز است كه خداي تعالى در او [illegible] از خلق
اشيا [illegible] خلاف كردند بر موسى عليه الصلاة والسلام چون عيسى بيامد ترسايان را تعظيم روز آدينه فرمود خلاف كردند و گفتند
ما اين روز [illegible] عيد ما پس از عيد ايشان بود [illegible] از اول اسبوع روز يكشنبه عيد كنيم [illegible]
قوله الكلبي [illegible] روايت كرد از ابو هريره كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت نحن الآخرون السابقون يوم القيامة
ما آخرين امتان پيغمبران سابقان روز قيامت [illegible] اوتوا الكتاب من قبلنا جز آنست كه ايشان را كتاب پيش از ما دادند و ما را
[illegible] ايشان [illegible] روز آدينه [illegible] شنبه [illegible] ترسايان را فردا يعني يكشنبه

يختلفون ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين وان عاقبتم
فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين واصبر وما صبرك الا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك في ضيق مما يمكرون ان الله مع الذين
اتقوا والذين هم محسنون

[illegible]

٥٦ [illegible] گفت عمر خطاب با جهودي چيزي بود او را طالبه كرد و سوگند خورد بخداي تعالى كه محمد را بر همه آدميان برگزيد كه مفارقت
نكند [illegible] جهود گفت خداي محمد را برگزيد از خلقان عمر طپانچه بر روي جهود زد جهود گفت ميان من و تو حاكم
ابو القاسم باشد يعني رسول خداي تعالى صلى الله عليه وآله وسلم پيش رسول صلى الله عليه وآله وسلم آمدند جهود حكايت كرد [illegible]
رسول صلى الله عليه وآله وسلم عمر را گفت اما آن [illegible] دل او خوش كن و اما تو اي جهود [illegible] آدم صفي الله بود و
ابراهيم خليل الله و موسى نجي الله و عيسى روح الله و انا حبيب الله بلى اي جهودي خداوند تعالى [illegible] از نامهاي خود
[illegible] اسلام [illegible] جهودي شما روز [illegible]
روز [illegible] ذخيره كرده بود ما را و آن روز آدينه است امروز [illegible] و فردا شما را [illegible] و پس فردا ترسايان را بلى اي جهودي
شما در روز [illegible] بيدو [illegible] شما را [illegible] در بهشت و لكن پيش شما [illegible] قيامت بلى اي جهودي بهشت بر پيغمبران حرام است
تا من در شوم و بر اوصياي پيغمبران [illegible] در شود و بر امتان تا امت من در شود قوله ادع الى سبيل ربك بالحكمة آنگه حق تعالى
رسول را صلى الله عليه وآله وسلم امر كرد گفت دعوت كن خلقان را با راه خدا [illegible] با دين خداي بالحكمة [illegible] درست والموعظة
الحسنة و پند نيكو وجادلهم بالتي هي احسن و مجادله كن [illegible] با ايشان بر وجهي كه نيكوتر باشد مفسران گفتند معني آنست كه
[illegible] رساله [illegible] و بعضي مفسران گفتند اين آيه منسوخ است بآيه قتال ان ربك هو اعلم خداي تو
عز وجل اعلم تر است بآنكس كه گمراه شد از راه او [illegible] و عالم تر است بآنكه بر راه راست و طريق هدايت باشد
سبيل [illegible] قوله وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به مفسران گفتند اين سوره مكي است مگر اين سه آيه كه در آخر
او است قوله وان عاقبتم تا بآخر سوره كه در حق كشتگان احد آمد و سبب نزولش آن بود كه مسلمانان چون بديدند كه مشركان
چه مثله كرده بودند از مسلمانان [illegible] مثله كردند و [illegible] و خصوصا حمزة بن عبد المطلب [illegible] مسلمانان
[illegible] حنظله [illegible] ابو عامر الراهب [illegible] ابو سفيان بود [illegible] حنظله را از مثله
كردند مسلمانان [illegible] گفتند اگر ما را دست باشد بر ايشان [illegible] بيش از اين كنيم كه ايشان كردند [illegible]
كنيم كه در عرب كس [illegible] كرده باشد و حمزة بن عبد المطلب را هند بنت عتبه مثله كرده بود و شكم [illegible] جگر او بگرفت
[illegible] رسول را صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] رسول صلى الله عليه وآله
گفت حمزه [illegible] بر خداي تعالى [illegible] حمزه [illegible] خداي تعالى [illegible]
تا [illegible] حمزه [illegible] خداوند تعالى بر حمزه رحمت كناد [illegible]
[illegible] خداي تعالى [illegible]
اگر [illegible] خداي تعالى اين آيه فرستاد وان عاقبتم [illegible]
بمثل آن [illegible] و لفظ عقوبت في قوله بمثل ما عوقبتم [illegible] آن از ايشان ابتدا بود [illegible]
عقاب نباشد [illegible] باشد [illegible] بر وجه استحقاق [illegible] براي ازدواج لفظ از اعقاب [illegible] قوله وجزاء
سيئة سيئة مثلها و قوله فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم و اين را نظاير بسيار است و اگر صبر كنيد
لهو خير للصابرين آن بهتر باشد يعني صبر بهتر باشد صابران را رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت صبر كنيم [illegible] عزم كرده بود ترك
كرد عبد الله عباس و ضحاك گفتند اين [illegible] سوره برائت بود آنگه كه خداوند تعالى رسول را [illegible] قتال با آنكس كه
با تو قتال كند و ابتدا [illegible] چون سوره برائت فرو آمد و خداي تعالى جهاد فرمود اين آيه منسوخ بكرد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا انه

[illegible]

برخبر كرده دعوت ترغيب كرد گفت واصبر وما صبرك الا بالله صبر كن كه صبر تو نيست مگر بخداى اى بمعونة الله و توفيقه و توثيق فوق خدم
تعالى صبر توانى كردن ولا تحزن عليهم و دل تنگ مباش بر اعراض و صدود ايشان از تو ولا تك في ضيق مما يمكرون و مباش در تنگى
از مكرى كه ايشان مى كنند ابن كثير خواند اينجا و در سورة النمل في ضيق بكسر ضاد و باقى قرا بفتح ضاد خواندند بعضى گفتند
دو لغت است يكى و بعضى فرق كردند گفتند الضيق في القلب و الصدر و الضيق في المعاش و المساكن و ابو عمرو گفت بصريان
گفتند ضيق بفتح غم باشد و بكسر شدت و ز گفت كوفيان گفتند هر دو لغت است مثل رطل و رطل و قتيبى گفت ضيق تخفيف ضيق
چون هين و هين و لين و لين و بر اين تاويل صفت موصوفى محذوف باشد كانه قال و لا تك في امر ضيق مما يمكرون ما مصدرى
است اى و مكرهم ان الله مع الذين اتقوا كه خداى تعالى با متقيان و پرهيزگاران است والذين هم محسنون و با آنكه نيكوكاران
باشند هرم بن حيان را گفتند ما را وصيتى كن گفت اوصيكم بالآيات الاواخر من سورة النحل ادع الى سبيل ربك الى آخر السورة
گفت بر اين آيات كار كنيد كه در آخر سورة النحل است اين سرايه و قوله مع بمعنى نصرت و معاونت است سورة بنى اسرائيل مكية
اين سوره يكصد و يازده آيت است و يكهزار و پانصد و سى و سه كلمت است و شش هزار و چهارصد و شصت حرفست
و روايت است از ابو امامه از ابى بن كعب كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت هر كه او سورة بنى اسرائيل بخواند و دلش رقيق شود
آنجا كه ذكر مادر و پدر است خداى تعالى او را در بهشت دو قنطار مزد بدهد و قنطارى يكهزار و دويست اوقيه باشد هر اوقيه
بهتر باشد از دنيا و هر چه در دنياست قوله تعالى سبحان الذي اسرى بعبده ليلا الآية سبحان مصدر است از سبح يسبح تسبيحا
و سبحانا و نصب او بر مصدريت و تقدير او آنست كه اسبح الذي اسرى بعبده سبحانا الذي فعل بفعل كه مصدر را اضافت
كرد با فاعل معنى او چنانكه وعد الله و كتاب الله اى وعده وعدا و كتبه كتابا و اجز كه اينجا اضافت مصدر با فاعل است و ابو عبيده
گفت اهل معنى گفتند سبحان اسمى است بجاى مصدر نهاده چون كفران و قال الامية سبحانه ثم سبحانا يعود له و قبلنا
سبح الجودى و الجمد و بعضى ذكر كنند نصب او بر نيست و التقدير يا سبحان الله و معنى او تنزيه باشد و تبعيد از هر چه با او گ
نباشد طلحة بن عبيدالله گفت از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم پرسيدم كه معنى سبحان الله چه باشد گفت تنزيه الله من كل
سوء و بكرده از خدا و بمعنى نماز آمده است كقوله فلولا انه كان من المسبحين اى من المصلين و نماز نافله
را سبحه گويند و در حديث آمده است كان ابن عمر يصلى سبحة في المسجد الذي يصلي فيه المكتوبة يعنى نماز نافله كردى
سبحه گوى كه نماز فريضه كردى و بمعنى استثنا آمده است في قوله فلولا تسبحون اى هلا فهلا تستثنون و اين لغت بعضى
يمنيان است و بجه بعضى نور آمده است در آن خبر كه لولا ذلك لاحترقت من سبحات وجهه اى نور وجهه و سبحه گفتند
اين آن باشد كه اگر سپيده بديعى گفتى سبحان الله و هر جاى تعجب آمده است چنانكه اعشى گفت اقول لما جاءني فخره سبحان
من علقمة الفاخر و در بعضى احاديث آمده كه يكى از جمله بزرگان گفت هرگز ندانستم كه گفتن سبحان الله معصيت باشد حتى
على فلان تا در نزديك فلان كس شدم مردى حاضر بود آنجا نام در آمد و نبشته صاحب مصر نهاد تا او بر گرفت و ميخواند
اين مرد كه حاضر بود گفت سبحان الله صاحب مصر نبشته خواند باين فصيح گفت تعجب آنكه فلان چنين مخالفت و فيه
در خشم شد و فرمود تا او را حاضر كردند و بر او استخفاف كرد و او در اينجا حس كنم اين آن جائى است كه سبحان الله گفتن بر تن
وجه معصيت باشد الذي اسرى آنكه سير بشب برد يقال سرى يسرى سرى و اسرى يسرى اسراء لغتان و هو سير الليل و برين
قول با تقدير را باشد و اسرى بغير را اسرى برين قول با زيادت باشد و مثله تنبت بالدهن قال الشاعر و ليلة ذات الدجى
سرت و لم يلتفت عن سراها ليت ليلا نصب او بر ظرف باشد و بعضى علما گفتند تنكير او دليل كرد بر آنكه اين اسرا در بعضى شب

ونوحا ... انه هو السميع البصير و آتينا موسى الكتاب و جعلناه هدى لبني اسرائيل الا تتخذوا من دوني وكيلا ذرية من حملنا مع نوح انه كان عبدا

[illegible]

بوده است و دليل اين قول قرائت حفص و عبدالله مسعود است من الليل من المسجد الحرام من ابتداء غايت را است و الى در برابر او
انتهاء غايت را و در اين دو روايت است يكى آنكه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت در مسجد الحرام بودم در حجر ميان خفته و
بيدار كه جبرئيل عليه الصلوة و السلام آمد و براق آورد و اين روايت انس است و مالك بن صعصعه و در روايتى ديگر آنست كه
رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت مرا از حجره ام هانى بآسمان بردند و تاويل كردند اين را بر آنكه حرم را جمله مسجد خوانند و
اين روايت كلبيست و ابو صالح از ام هانى كه او گفت رسول صلى الله عليه و آله و سلم از حجره من بآسمان بردند نماز خفتن بكرده و
در با او نماز خفتن بكردم و بخفتيم و او را در نماز گاه رها كردم بيدار شدم تا او مرا بيدار كرد براى نماز بامداد مرا گفت
يا ام هانى تا ترا حديثى عجب گويم گفتم يا رسول الله احاديث و احوال تو همه عجايب باشد آنگه نماز بامداد بكرد چون فارغ شد گفت
بدانكه دوش چون نماز خفتن بكردم جبرئيل عليه السلام آمد و مرا همين جا بوقتم نشسته مرا گفت برخيز و بيرون آى من برخاستم
و بيرون شدم فرشته ايستاده بود و اسپى مرا گفت برنشين من برنشستم هر كجا كه بشيبى رسيدى دستهاش دراز شدى
و پايها كوتاه و هر كجا بفرازى رسيدى پايهاش دراز شدى و دستهاش كوتاه تا به بيت المقدس رسيدم و آنجا نماز بكردم
و ساق الحديث الى آن كه چون نماز بامداد با شما بكردم مقاتل گفت شب معراج پيش از هجرت بود بيك سال و گفتند يك سال بود و
گفتند دو بار يكبار از مسجد الحرام و يكبار از حجره ام هانى بنت ابى طالب و گفتند بسيار بارها بود الى المسجد الاقصى بمسجد
دورتر يعنى مسجد بيت المقدس براى آنش اقصى خواند كه دورتر مسجدى است كه آنرا زيارت كنند الذي باركنا حوله آن مسجد كه
بركت كرده ايم بر پيرامن آن گفتند انهار و جويها و درختان ميوه خواست مجاهد گفت براى آنش بارك خواند كه مقر انبيا
بود و مهبط فرشتگان و وحى خداى تعالى و آن محشر و منسك خلقان را روز قيامت حشر كنند آنجاست لنريه من
آياتنا تا با او نماييم از آيات ما و علامات و عجايب انه هو السميع البصير كه او خداوند شنوا و بيناست اما قصه معراج
حكايت دراز و در او اختلاف بسيار رود و حشو بسيار آورده اند و خلاف بسيار كرده اند و در روايات واهى ضعيف
و آنچه معتمد است بر سبيل اختصار بگوييم ان شاء الله تعالى بدانكه مسلمانان خلاف كردند در معراج بعضى نفى كردند و گفتند
نبود و رفتن رسول صلى الله عليه و آله و سلم جز تا بيت المقدس نبود كه ظاهر قرآن بيش از اين نيست و اين معتزليان اند و جماعتى
ذكر گفتند كه رسول خداى تعالى صلى الله عليه و آله و سلم اين در خواب ديد و آن بخواب باشد و بعضى حشويان گفتند كه روح او بمعراج
بردند و تن او در مكه بود و آنچه درست است آنست كه رسول را صلى الله عليه و آله و سلم بآسمان بردند بنفس و تن او و آسمانها
بر او عرض كردند و بهشت و دوزخ بر وى عرض كردند و او معاينه ديد چنانكه گفت عرضت على الجنة حتى هممت ان اقطف من ثمارها
و عرضت على النار حتى اتقيت حرها چنانكه در سياق قصه بيايد اما سياق قصه بروايت انس مالك و ابو هريره و عبدالله عباس
و عايشه و ام هانى و مالك بن صعصعه باختلاف لفظ و اتفاق معانى و حديث بعضى داخل است در حديث بعضى آنست كه رسول
صلى الله عليه و آله و سلم گفت بمكه بودم بين النايم و اليقظان ميان خفته و بيدار و بيك روايت گفتند در حجر بودم و آن جائى است
از حرم خانه كعبه و بيك روايت در خانه ام هانى جبرئيل عليه الصلوة و السلام آمد و مرا گفت برخيز برخاستم و بيرون آمدم
مرا در مسجد تا بآب زمزم غسل كردم و بيك روايت آنست كه آب آوردند و آبكوشى زرين داشتند با آب زمزم بياميخته و مرا از آن
تا زانو آب وضو كردم و اما حديث شق البطن و غسل القلب اين حديثى منكر است عقلا و شرعا و وجه فساد آن گفته شود ان شاء
الله تعالى في قوله الم نشرح لك صدرك آنگه مرا از مسجد بيرون آوردند بر در مسجد براق ايستاده بود و اسپى بود از خر مهتر
و از استر كهتر روى او چون روى آدميان و دنبال او چون دنبال شتر بود و موى او چون موى اسب بود و دست و پايش

چند دسته و پای شتر بود سم او چون سم گاو و سینه اش چون یاقوت سرخ بود و دنبالش چون دم [illegible] سپید بود و زین از [illegible]
بر و نهاده و افسار دو پر بود چون پر طاوس و دو گوشش چون برق بود و یک گام او [illegible] چشم بود آن اسب را پیش من
کشیدند و گفتند برنشین که این اسب ابراهیم خلیل است که بر و خانه کعبه را زیارت کردی چون خواستم تا برنشینم سر از
زد جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت بیارام ای براق که بهترین خلق بر تو خواهد نشست و این فخر که ترا خواهد بود از جنس تو هیچ
چارپای را نیست گفت بلی ای جبرئیل و لکن بر شرطی که آن آنست که فردای قیامت چون مرد بیار او کشند با من شرط کند که
جز بر من ننشیند که مرا طاقت مفارقت او نیست و رسول صلی الله علیه و آله و سلم شرط کرد گفت دست بر پشت او نهادم خوی [illegible]
از حیا و شرم وچنان متطاول شد تا نزدیک آن بود که شکم بر زمین نهد و در روایت سلیمان اعمش و عطا بن السایب از [illegible]
علی علیه الصلوة والسلام و شعبی از عبدالله مسعود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] جبرئیل علیه الصلوة والسلام آمد و مرا از حجره
ام هانی بیرون آورد و در سرای [illegible] را دیدم عنان اسپی گرفته که او را براق می گفتند بسلسله از زر بسته دو پر چون [illegible] آسمان
[illegible] چون [illegible] از مروارید [illegible] مرجان سرخ [illegible] یاقوت سرخ و گوشهایش از زمرد سبز
و چشمهایش چون زهره و مریخ [illegible] چون [illegible] و شکمش چون سیم سپید بود و گردن
و سینه و [illegible] سرخ جبرئیل علیه الصلوة والسلام [illegible] او را پیش من کشید من بر نشستم [illegible]
میرفت [illegible] جبرئیل علیه الصلوة والسلام بر دست راست من بود [illegible]
روی بجانب بیت المقدس نهادیم از دست راست آوازی شنیدیم که مرا گفت یا محمد یک ساعت بایست تا از تو چیزی بپرسم
من بر آن نعم و التفات نکردم چون پاره برفتم ندائی شنیدیم که گفت ای محمد بایست تا از تو چیزی بپرسم من بر آن نعم و التفات
نکردم چون پاره برفتم از دست چپ ندائی شنیدم که گفت ای محمد بایست تا از تو چیزی بپرسم من بر آن نعم و التفات نکردم چون
از آنجا برفتم عجوزی پیش من آمد آراسته با انواع زینتها مرا گفت یا محمد توقف کن تا از تو چیزی بپرسم من بر آن نعم و التفات
نکردم چون از آنجا بگذشتیم جبرئیل علیه السلام را گفتم یا جبرئیل آن که بود که مرا ندا میکرد از دست راست گفت آن داعی
جهودان بود نیک کردی که جوابش ندادی اگر جوابش میدادی امت تو بجهودی میل کردندی گفتم آن که بود که از چپ مرا ندا
کرد گفت آن داعی ترسایان بود اگر جوابش میدادی امت تو بترسائی میل کردندی گفتم آن عجوز که بود که از پیش من باز آمد
مرا گفت که توقف کن گفت آن دنیا بود اگر او را جواب میدادی امت تو بدنیا میل کردندی چون از آنجا برفتم دو اناء
پیش من آوردند یکی را آب در بود و یکی را خمر من اناء آب بستدم و باز خوردم [illegible] خمر عرضه کردند گفتم نخواهم که سیر [illegible]
جبرئیل علیه الصلوة والسلام مرا گفت نیک کردی که خمر حرامست و اگر [illegible] امت تو [illegible] شدندی چون از آنجا بگذشتیم گروهی
را دیدیم که چیزی میکشتند و حالی بر [illegible] آمد [illegible] کرده [illegible] میکشتند گفتم جبرئیل علیه الصلوة والسلام این گروه
گفت مجاهدان اند که در سبیل خدای تعالی حسنات ایشان مضاعف میکنند [illegible] آنچه نفقه کنند از مال خدای
عز و جل عوض باز دهد از آنجا بگذشتیم جماعتی را دیدیم سرهای ایشان را بکرفته بود [illegible] بسنگ میکوفتند [illegible]
که بکوفتندی دگرباره درست شدی بار دیگر بسنگ بکوفتندی [illegible] گفتم ای جبرئیل اینان کیانند گفت اینان آنانند
که در نمازهای فریضه تقصیر کرده اند و در نماز کسلانی کرده اند [illegible] ایشان را همچنین عذاب میکنند
تا روز قیامت از آنجا بگذشتیم جماعتی را دیدیم [illegible] پاره بر [illegible] نهاده ایشان [illegible] دوزخ میرانند [illegible]
چهارپایان [illegible] گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت اینان آنانند که زکوة مال نداده اند

ایمانی

ایشان بدین عذاب گرفتار خواهند بود تا قیامت وما ظلمهم الله و ما الله بظلام للعبید از آنجا بگذشتیم جماعتی را دیدیم پاره گوشت پاکیزه پخته
در پیش ایشان نهاده و پاره گوشت پلید خام گوشت پاک رها میکردند و گوشت پلید میخوردند من گفتم ای جبرئیل اینان که اند
گفت اینان گروهی اند از امت تو که ایشان زنان حلال پاکیزه داشته باشند ایشان را رها کنند و تعرض حرام کنند و از زنان همچنین
شوهران خود را رها کنند و میل بمردان نامحرم کنند [illegible] از آنجا بگذشتیم [illegible]
[illegible] گفتم ای جبرئیل علیه الصلوة والسلام این چیست گفت این مثل مردمانیست از امت تو که بر راهها بنشینند
و راه زنند [illegible] ولا تقعدوا بکل صراط توعدون [illegible] رسیدیم که پشته هیزم بسیار جمع کرده [illegible]
بسته [illegible] بر گیرد نتوانست [illegible] نهاد گفتم جبرئیل علیه الصلوة والسلام این کیست گفت این مثال مردیست
از امت تو که امانات مردمان پیش او باشد [illegible] قیام نتواند کردن [illegible] افزون میکند گفت از آنجا بگذشتیم جماعتی
را دیدیم که لبهای ایشان و زبانهای ایشان بمقراضهای آهنین می بریدند باز همچنان که بود می شد گفتم ایشان کیستند جبرئیل علیه
الصلوة والسلام گفت هؤلاء خطباء الفتنة این خطیبان فتنه اند گفت آنگه بسنگی رسیدیم [illegible] کوچک [illegible] گاوی بزرگ
بیرون می آمد [illegible] باز [illegible] نمیتوانست گفتم جبرئیل را این چیست گفت این مثال مردیست که سخنی از دهن بیرون [illegible]
بزرگ باز پشیمان شود [illegible] بوادی رسیدیم از آنجا بوی خوش شنیدیم [illegible]
گفتم ای جبرئیل [illegible] گفت این بوی بهشت است [illegible] میگوید بار خدایا آنچه مرا وعده کردی
انجاز فرمای که [illegible] بسیار شد [illegible] لؤلؤ و مرجان و زر و سیم من بسیار شد
و اکواب و اباریق [illegible] بغایت رسید [illegible] گفت [illegible] کل مؤمن و مؤمنة [illegible]
هر مؤمنی و مؤمنه که ایمان آورد بمن و بپیغمبران من و بمن شرک نیارد و عمل صالح کند هر که از من ترسد ایمن شود و هر که [illegible]
و هر که بر من قرض دهد مکافاتش دهم و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم من خداوندی ام که جز من خدائی نیست و وعده خلاف نکنم
قد افلح المؤمنون تبارک الله احسن الخالقین بهشت گفت راضی شدم از آنجا بگذشتیم آوازی منکر شنیدم [illegible]
گفتم ای جبرئیل [illegible] آوازی است گفت این [illegible] دوزخ است [illegible] میگوید بار خدایا آنچه وعده کرده مرا
بده که سلاسل و اغلال من [illegible] و سعیر [illegible] و غساق و عذاب من بسیار شد [illegible] سخت شد
گفت [illegible] کافر و [illegible] جبار که ایمن بیوم الحساب در دوزخ گفت راضی شدم [illegible]
بجای جبرئیل علیه الصلوة والسلام مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت دانی تا کجا نماز کردی گفت بطیبه یعنی
مدینه و الیها الهجرة ان شاء الله تعالی [illegible] از آنجا برفتیم [illegible] گفت فرود
آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم مرا گفت دانی تا کجا نماز کردی گفتم نه گفت بطور سینا که خدای تعالی با موسی مناجات کرد از آنجا
برفتیم بجای رسیدیم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم مرا گفت دانی تا کجا نماز کردی گفتم نه گفت به بیت لحم
مولد عیسی است صلوات الله وسلامه علیه از آنجا برفتیم تا به بیت المقدس رسیدیم جماعتی فرشتگان را دیدیم آنجا که از آسمان فرود آمده
بودند بر من سلام کردند و مرا تحیت کردند و بشارت دادند بکرامات از جهت خدای تعالی و مرا گفتند السلام علیک یا اول یا آخر
یا حاشر جبرئیل را گفتم این خطاب که ایشان میگویند گفت میگویند سلام بر تو ای اول یعنی تو اول کسی که فردای قیامت از گور
برخیزی و آخر یعنی که ختم و آخر پیغمبرانی و حاشر یعنی که حشر قیامت بتو [illegible] برخیزد [illegible] برفتیم تا به مسجد بیت المقدس
رسیدیم جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت فرود آی فرود آمدم و او اسپ مرا در حلقه مسجد ببست بحلقه‌ای که [illegible] پیغمبران [illegible] وقت

این آن حلقه است که پیغمبران همه ایشان خود را در آن بستندی چون از آنجا آمدندی چون در مسجد شدم پیغمبران دیدیم آنجا و در خبر
ابو العالیه چنانست که گفت از نوح پیغمبران دیدیم آنجا از محمد آدم و ادریس و نوح تا برسد بکار عیسی علیهم الصلوة والسلام خدای تعالی
ایشان را جمع کرده بود بر من سلام کردند و مرا همان تحیت کردند که فرشتگان کرده بودند من گفتم ای جبرئیل ایشان کیانند گفت اینان
برادران تواند از انبیا و رسولان قریش دعوی میکنند که خدای را انباز است و جهودان و ترسایان میگویند که خدا را فرزند است و فرزند
بپرس از این پیغمبران تا خداوند تعالی را شریک هست و ذلک قوله تعالی واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن
الهة یعبدون ایشان اقرار دادند خدای را بربوبیت و توحید آنگه همه را جمع کرد و با فرشتگان بصفها بگذاشت و دست من گرفت
و مرا در پیش ایشان داشت تا با ایشان امامت نماز کردم دو رکعت نماز کردم آنگه پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین بر خدای تعالی ثنا
گفتند بآن نعمت که بر ایشان کرد ابراهیم صلوات الله علیه گفت سپاس آن خدای را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکی عظیم داد و مرا امتی
کرد که خلقان اقتدا کنند و آتش بر من برد و سلام کرد آنگه موسی علیه الصلوة والسلام بر خدا ثنا گفت گفت سپاس آن خدای را که
با من سخن گفت و هلاک فرعون و قوم او بدست من کرد و بنی اسرائیل را نجات داد و از امت من قومی کرد که بحق راه نمایند و بحق
داد دهند آنگه داود علیه الصلوة والسلام بر خداوند تعالی ثنا گفت گفت سپاس آن خدای را که مرا ملکی عظیم داد و مرا زبور
بیاموخت و آهن نرم کرد برای من و کوهها را مسخر کرد تا با من تسبیح کردند و مرا حکمت داد و فصل الخطاب آنگه سلیمان بر خدای تعالی
ثنا گفت و گفت سپاس آن خدای را که باد را مسخر من کرد و شیاطین را در فرمان من کرد تا برای من محاریب و تماثیل کردند و ذلک
قوله یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل وجفان کالجواب وقدور راسیات و منطق الطیر مرا بیاموخت و مرا بداد من فضل
و مرا ملکی داد که کس را از پس من نباشد آنگه عیسی صلوات الله و سلامه علیه بر خدای جل جلاله ثنا گفت بقوله الحمد لله الذی
جعلنی کلمته سپاس آن خدای را که مرا کلمه کرد از نور و مثل من چون مثل آدم کرد که او را از خاک بیافرید و مرا کتاب و حکمت بیاموخت
و توریة و انجیل و بر دست من مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را بدعای من شفا داد و مرا رفع کرد و پاک کرد و مرا و مادرم را پناه داد
از شیطان رجیم آنگه من گفتم شما همه بر خداوند تعالی ثنا گفتید و من نیز بر خدای تعالی ثنا گویم بالحسانی که با من کرد سپاس مر خدای را که
مرا رحمت جهانیان کرد و مرا بکافة للناس فرستاد بشارت و انذار و قرآن بمن انزال کرد که در وی بیان همه چیزی کرده و امت مرا به
بهترین امتان کرد و امت مرا امت وسط کرد و امت مرا اولینان و آخرینان کرد و مرا شرح صدر کرد و بارگران از من فرو نهاد و ذکر
من رفیع کرد و مرا فاتح و خاتم کرد ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفت بهذا فضلکم محمد یا این بر شما آنگه سه اناء بیاوردند یکی پر شیر
یکی از آب بود و یکی پر خمر یکی پای من از آن آب بستدم و باز خوردم اندکی و آنگاه شیر بستدم تمام باز خوردم چون خمر عرض
کردند من گفتم مرا حاجت نیست که من سیراب شدم مرا گفتند این بر امت تو حرام خواهند کردن مرا گفتند اگر آب بسیار بخوردی امت
بغرق مبتلا شدندی و اگر خمر بخوردی امت بخمر مولع شدندی و اجتناب نکردندی آنگه جبرئیل علیه الصلوة والسلام دست من گرفت
و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده بود و آن صخره بیت المقدس است پای معراج بر آن سنگ بود و سر بالای او با آسمان
پیوسته بر صفتی که از آن نیکوتر هیچ ندیده بودم یک قایمه او از یاقوت سرخ بود و دیگر قایمه از زمرد و پایهای او یکی از سیم بود و یکی
از زر و یکی از زمرد مکلل بدر و یاقوت و این آن معراج است که ملک الموت علیه السلام از آنجا فرو آید چون قبض ارواح کند و آن نگاه بود که جان
را چشم بدو افتد و چشم بالا نگاه بود که این معراج بر نظاره شود او از حسن آن متحیر بماند جبرئیل علیه الصلوة والسلام از آنجا مرا برگرفت
و بر آن معراج مرا با آسمان دنیا برد و در بزد گفتند کیست گفت جبرئیل است گفتند با تو کیست گفت محمد است صلوات الله علیه
گفتند محمد را فرستادند گفت آری گفتند مرحبا به حیاه الله من اخ و من خلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفة و نعم المجیء جاء تحیت ما را و خدای تعالی

اورا از برادری و از خلیفه که نیک برادری و نیک خلیفه و نیک آمدی آمد است و در بکشادند و مرا در آسمان دنیا بر فتیم خروسی
دیدم که پر او سبز و سپید که از آن نیکوتر سبزی و سپیدی ندیده بودم پایهای او در زیر هفتم زمین بود و سر او در زیر
عرش کرده دو بال داشت که چون باز کند از مشرق تا بمغرب برسید چون شب بآخر رسد او پرها باز کند و بهم بر زند و
خدای را تسبیح کند و گوید سبحان الله القدوس الکبیر المتعال لا اله الا هو الحی القیوم چون خروسان زمین آواز او بشنوند همه باز
آیند و خداوند تعالی را تسبیح کنند و بال بر هم زنند چون او ساکن شود خروسان زمین نیز ساکن شوند چون دیگر باره او بجنبد و آواز
کند بر تسبیح خروسان زمین همه نیز چنین کنند بموافقت او و جواب او رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت تا او را بدیدم مرا آرزو آمد
تا دیگر باره باز بینم او را از آنجا بگذشتیم بفرشته رسیدیم که نیمه تن او از آتش بود و نیمه تن او از برف که نه آتش برف را گداختی و نه
برف آتش را کشتی تسبیح او این بود که باواز فصیح میگفت اللهم مولف بین الثلج والنار الف بین قلوب عبادک المؤمنین گفتم ای
جبرئیل علیه الصلوة والسلام این کیست گفت این فرشته ایست که خدای تعالی او را موکل کرده است بر اکناف آسمانها
و اطراف زمین و او نصیحت کننده اهل زمین است و تسبیح او اینست که گفتم از آن که از آنجا بگذشتیم بر
فرشته رسیدیم بر کرسی نشسته که همه دنیا جمع کرده بود و در پیش او نهاده و در دست او لوحی بود از نور در لوح می
نگرید و از چپ و راست نگاه میکرد و بر هیئت مردی دلتنگ عظیم بود گفتم یا جبرئیل این کیست که من بر هیچ فرشته نگذشتیم که مرا از
خوف دل آمد جز این فرشته گفت ما همه چنین خائفیم ازو و ملک الموت است موکل بقبض ارواح و از همه فرشتگان کار او
با رنج تر است گفتم کفی بالموت عظات گفت اما بعد الموت اعظم و افظع گفتم مرا بدو بر تا او را ببینم گفت ای محمد
عظیم است و هایل گفتم یا جبرئیل مرا بدو بر تا او را ببینم گفت آری جبرئیل مرا پیش او برد و سلام کردم او جواب داد
جبرئیل علیه الصلوة والسلام مرا پیش او برد من بر وی سلام کردم او جبرئیل را علیه الصلوة والسلام بشارت گفت این کیست جبرئیل گفت این محمد
نبی الرحمة پیغمبر رحمت است گفت مرحبا بنبی الرحمة و مرا تحیت نیکو کرد و بشارت داد بکلمات و مرا گفت بشارت باد ترا ای
محمد که همه اثار خیر در امت تو میبینم گفتم الحمد لله المنان بالنعم گفتم این لوح چیست که در دست داری گفت لوح حیات اجال الخلق در
نوشته گفتم تمام آنکه قبض روح ایشان کرده در و گفتم یا ملک الموت تو چگونه توانی قبض
ارواح اهل زمین کردن و تو بر جای خود نشسته گفت همه دنیا پیش من نهاده است از مشرق تا بمغرب و دست من بهمه جای میرسد
دنیا در پیش من بمنزله خوانیست پیش کسی نهاده تا چنانکه خواهد دست دراز میکند و از آنجا که خواهد میگیرد و چون بنده
نزدیک رسد من در وی نگرم و اعوان من بشناسند بنظر من در وی که چون نظر من بدو افتد قبض روح
او میکنند و قبض روح کنند چون روح او بحلق رسد از پیش من بود و من او را بستانم
و آن قبض جز من کس نکند کار من چنین بود با خلقان خداوند تعالی در قبض ارواح و از آنجا بگذشتیم
برسیدیم بفرشته عابس الوجه کریه المنظر شدید البطش ظاهر الغضب من از وی بترسیدم گفتم یا جبرئیل این فرشته
کیست که من از وی بترسیدم گفت مالک خازن دوزخ است تا خداوند تعالی او را بیافریده باز
نخندیده است و خشم او هر روز زیادت بر دشمنان خدای تعالی و بر اهل معصیت تا از ایشان انتقام کشد
گفتم مرا نزدیک او بر تا او را ببینم مرا نزدیک او برد من بر وی سلام کردم و جبرئیل علیه الصلوة والسلام سلام کرد و سر بر داشت جبرئیل
علیه صلوات الله گفت یا مالک این محمد رسول العرب است پیغمبر عرب سر برداشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد گفتم
کارهای دوزخ با من بگوی گفت از آن گاه که خدای تعالی دوزخ آفرید تا اکنون تا قیام ساعت خواهم گفتن جبرئیل علیه السلام

را گفتم جبرئیل را تا طرفی از دوزخ بمن نماید گفت حق تعالی فرموده از دوزخ بجمله‌ای او بنگر گوشه‌ای بر گشاد در اقبضی بر آمد آتشی سیاه دودی که
تاریک با او که آفاق از آن پر شد عظیم دیدیم و کاری منکر که وصفش نتوان کرد بیم بود که از هوش از هم برفت و نزدیک
بود که جان از هلاک شود از آنجا بگذشتیم فرشتگان بسیار دیدیم که عدد ایشان جز خداوند تعالی نداند فرشتگان بودند در میان
ایشان یکی ایشان را دیدیم او بر سینه و بر پشت و بر هر رویی دهنها بود و در هر دهنی زبانها بود و ایشان بهر زبانی خدای تعالی
را تسبیح میکردند بانواع لغات و در خبری آمده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت رایت لیلة اسری بی ملکا له الف الف راس علی کل
راس الف الف وجه علی کل وجه الف الف فم فی کل فم الف الف لسان یسبح الله تعالی فی کل لسان بالف الف لغة شب معراج فرشته را
دیدیم که او هزار هزار سر بود بر هر سری هزار هزار روی بود بر هر رویی هزار هزار دهن بود در هر دهنی هزار هزار زبان بود
تسبیح میکرد خدا را بهر زبانی بهزار هزار لغت پس بگذشتم در خاطر این فرشته بگذشت که هیچ در آسمان و زمین کس نباشد که تسبیح و عبادت
او برابر تسبیح و عبادت من باشد خداوند تعالی گفت مرا بنده‌ایست که تسبیح و عبادت او و ثواب تسبیح او بیش از تسبیح و ثواب تست
گفت بار خدایا سعید باشد تمامتر بر زمین نعم و او را بحق تعالی او را دست بود او را بماند و بر زمین سوگند بود شبانه
روز او را با آنکه جز فرایض نکند جز که در عقب فرایض که با آن میگفت گفت بار خدایا آن بنده کیست که او را عبادتی گران میکند
گفت بلی او در عقب نماز کلماتی میگوید که آن بلیغتر از تسبیح تست و آن کلمات اینست سبحان الله کما ینبغی لله و کما یحب الله
ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والحمد لله کما یحمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی
لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله
والله اکبر کما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله این کلمات در باب تسبیح و تهلیل از کلمات
و تسبیح تو بلیغ تر است رجعنا الی سیاق الحدیث گفت از آنجا بگذشتیم برسیدیم بمردی تمام خلق نیکو صورت در هر چیز ضعیف و نحیف
بود چنانکه هر مهمان تمام سال باشد بر دست راست او دری بود از آنجا بوی خوش میدمید و بر دست چپ او دری بود از آنجا
بوی گند بر می آمد هر که بر دست راست نگریستی بخندیدی و شادمان شدی و بخندیدی و چون بادر دست چپ نگریستی دلتنگ شدی
و بگریستی گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این پدر تست آدم و این در که بر دست راست در بهشت و آن که بر دست چپ است در
دوزخ چون بنگرد که از فرزندان او یکی ببهشت آید شادمان شود و بخندد و چون ببیند که از فرزندان او یکی را بدوزخ برند
دلتنگ شود و بگرید گفت از آنجا بر رفتیم تا بآسمان دوم جبرئیل علیه الصلاة والسلام گفت در بگشای گفتند تو کیستی گفت جبرئیل گفت
با تو کیست گفت محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گفتند خدای تعالی او را فرستاد گفت آری گفتند حیاه الله من اخ و من خلیفة
فنعم الاخ و نعم الخلیفة و نعم المجیء جاء در بگشادند و ما در رفتیم در آسمان دوم دو برنا را دیدیم و گفتم یا جبرئیل این دو برنا کیستند
گفت یکی عیسی بن مریم است و یکی یحیی بن زکریا پسران خاله یکدیگرند از آنجا بر رفتیم بآسمان سیم جبرئیل علیه الصلاة والسلام گفت
در بگشا آسمان گفتند که و جبرئیل علیه الصلاة والسلام همان جواب بداد که اهل آسمان دوم مرا همان تحیت کردند در آسمان سیم مردی را
دیدیم که او را بر خلقان در حسن چندان تفضیل بود که ماه را در شب چهارده بر ستارگان گفتم ای جبرئیل صلوات الله علیه این کیست
گفت برادر تست یوسف علیه الصلاة والسلام از آنجا بر رفتیم بآسمان چهارم جبرئیل علیه الصلاة والسلام در بزد و گفتند با تو کیست
او گفت محمد نبی الرحمة و رسول الوری و ایشان مرا تحیت کردند و در بگشادند و ما بر آسمان چهارم رفتیم در آنجا مردی را دیدیم
پشت باز داده بجایی گفتم یا جبرئیل این کیست گفت ادریس است که خدای تعالی او را رفیع کرده است این جای بلند داد و پشت بجای
خلایق باز نهاده است که در آنجا بود و حال ایشان است از آنجا بر رفتیم بآسمان پنجم رسیدیم در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند

چنانکه

چنانکه بر دیگر درهای آسمان کرده بودند و ما در آسمان پنجم مردی را دیدیم پیر نشسته و پیرامن او قومی و او برای ایشان حدیث
میکرد و قصه میگفت مرا گفتم یا جبرئیل این مرد کیست و اینان کدام اند گفت این هارون است که محبوب بود در بنی اسرائیل و این قوم
پیرامن او بنی اسرائیل اند امت او و امت موسی از آنجا بر آسمان ششم رفتیم جبرئیل استفتاح کرد و در بگشادند و مرا تحیت کردند در آسمان
ششم مردی را دیدیم نشسته چون مرا دید بگریست گفتم جبرئیل را این کیست گفت این موسی بن عمران است گفتم برای چه میگرید گفت
برای آنکه بنی اسرائیل دعوی کردند که از او گرامی تر خدای تعالی را بنده نیست و تو از پس او آمدی و در آن پایه تو از پایه او بیش است
میگوید هر پیغمبری را فخر بامت باشد و بیشتر است تو را امت و بیشتر و بهتر از آنجا بر رفتیم بآسمان هفتم در بزد بگشادند و مرا تحیت
کردند همچنانکه ایشان بودند در آسمان هفتم مردی کهل را دیدیم بر در بهشت بر کرسی نشسته و پیرامن او جماعتی
نشسته بودند با جامه‌های سپید و جماعتی دیگر که در گونه ایشان کدورتی بود بر خاستند و در جوی رفتند و از آن خویشتن بشستند
گونه ایشان صافی شد بعضی صفا و از آنجا بر آمدند و در جوی آن دیگر شدند و از آن جوی غسل کردند الوان ایشان نیک
صافی شد بیامدند و با نزدیک اصحاب خود آمدند گفتم یا جبرئیل این مرد کیست و اینان کدام اند پیرامن او و این جویها چیست
گفت پدر تست ابراهیم خلیل علیه الصلاة والسلام و او اول کسی است که بر زمین پیر شد و اما این جماعت که روی ایشان سپید
و صافی اند آنند که آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم ایمان آوردند و ایمان خود بظلم و فسق نخلط و پوشیده نکردند و اما اینان که
در الوان ایشان تیرگی بود آنانند که خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عمل صالح با عمل بد بر آمیختند آنکه توبه کردند خدای تعالی توبه ایشان
قبول کرد و اما این جویهای سه گانه یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شرابا طهورا و ابراهیم علیه الصلاة والسلام پشت بخانه باز داده
بود گفتم یا جبرئیل این خانه چیست گفت بیت المعمور است که هر روز هفتاد هزار فرشته در وی شوند تا قیامت نوبت بدیشان نرسد
از آنجا بر رفتیم تا بسدرة المنتهی رسیدیم درختی دیدیم بر دو برگهای او همچو گوشهای پیل بر هر برگی چندان که همه اهل دنیا را سایه کند و بر وی میوه
دیری بود و میوه چون قلال هجر چندانکه تمام از زیر آن درخت چهار چشمه بیرون می آید دو ظاهر و دو نهان اما آن دو ظاهر
نیل و فرات بود و اما آن دو جوی نهان در بهشت برفت و اصل چهار جوی که در بهشت آمد از آب و می و شیر و انگبین و حق تعالی
مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن الآیة و این درخت بر آسمان هفتم است از جانب بهشت و شاخهای آن
در زیر کرسی است رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون بسدرة المنتهی رسیدیم چنانچه دیدم که آن درخت سدره است بر شاخ و برگ
جز که نوری بر آن درخت نشسته از نور جلال خدای تعالی که وصف آن کس نتواند و هو قوله اذ یغشی السدرة ما یغشی و از فرشتگان که
عدد ایشان جز خدای تعالی نداند بر صورت مرغ زرین بیاسمند و بر آن درخت نشسته و چندان فرشته بود گرداگرد و پیرامن
که عدد ایشان جز خداوند تعالی نداند و در رسایل عبد الله سلام آمده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم سدرة المنتهی رسید گفت
درختیست در آسمان هفتم او را هزار هزار شاخ است و بر هر شاخی هزار هزار برگ است و بر هر برگی هزار هزار برگ است هر برگی چنانکه
هزار هزار کرد و بر فرشته را سایه کند هر که در وی هزار هزار فرشته و گفت مقام جبرئیل در میان آن درخت بود چون بآنجا رسیدیم جبرئیل
باز ایستاد مرا گفت پیش رو گفتم یا جبرئیل تو پیش رو گفت بحق خداوند تعالی که مرا بیش از این مقام نیست و ذلک
قوله و ما منا الا له مقام معلوم و در روایتی دیگر است که جبرئیل علیه الصلاة والسلام رسول را پیش کرد صلی الله علیه و آله و سلم و او
بر اثر برفت گفت تا برسیدیم بجایی که آنرا حجاب فراش نور گویند جبرئیل علیه الصلاة والسلام حجاب بجنبانید گفتند کیست گفت جبرئیل
است و محمد با منست صلی الله علیه و آله و سلم فرشته موکل حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد و مرا در بر گرفت و جبرئیل
علیه الصلاة والسلام آنجا باز ایستاد من جبرئیل علیه الصلاة والسلام را گفتم در چنین جای مرا تنها میگذاری گفت یا محمد اینجا نهایت مقام خلق است

است هیچکس را قدرت نیست که ازین حجاب در کذرد و هیچ فرشته زهره ندارد تا برین حجاب بکذرد و مرا هیبت قوت سوری داد
تا بنزدیک این حجاب رفتم کفت آن فرشته که صاحب حجاب الذهب بود مرا بردن تا بحجابی که از حجاب اللؤلؤ کویند حجاب بجنبانید
صاحب حجاب کفت تو کیستی کفت من صاحب حجاب ذهبم و محمد صلی الله علیه و آله با منست رسول عرب فرشته نور کال بر حجاب تکبیر کرد و دست
از حجاب بیرون کرد و مرا از آن فرشته بستد و ببرد تا بحجابی دیکر همچنین حجاب بجنبانید و آن فرشته کفت کیست کفت صاحب حجاب
اللؤلؤ و محمد صلی الله علیه و آله که رسول عرب است با منست او تکبیر کرد و مرا از او بستد و بحجاب دیکر رسانید و بصاحب حجاب سپرد
مرا چنین از حجابی بحجابی میبردند تا هفتاد حجاب بریدیم سطبری هر حجابی پانصد ساله راه و میان دو حجاب رفرفی سبز کذاشتند که نور
آفتاب را غلبه میکرد و چشم من در آن نور خیره میشد و مرا بر آن رفرف نهادند و بعرش رسانیدند چون نظر کردم هیچ چیز ندیدم
دیده بودم در خشم حق کفت خداوند تعالی مرا بسند عرش مقرب کرد و انجا که مستند دست مرا برسانید و از عرش قطره بچکید
در زبان من آمد هرکز چشند کانی از آن شیرین تر هیچ نچشیده بودند خداوند تعالی مرا خبر داد از خبر اولین و آخرین آن زبان من بر کشاد
بر آنکه کفته بود از آن هیبت و عظمت من کفتم التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات خدای تعالی کفت السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته من کفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین خداوند تعالی کفت ای محمد دانی تا ملأ اعلی در چه خصومت
کرده اند کفتم بار خدایا اکر تو عالم تری که علام الغیوبی کفت خلاف ایشان در درجات و حسنات بود دانی محمد تو دانی تا درجات
باشند و حسنات چه باشند کفتم بار خدایا تو عالم تری کفت اما الدرجات فاسباغ الوضوء فی المکروهات و المشی علی الاقدام الی
الجماعات و انتظار الصلوة بعد الصلوة و اما الحسنات فافشاء السلام و اطعام الطعام و التهجد باللیل و الناس نیام کفت
درجات اسباغ وضو باشد در مکروهات و بپای رفتن بجماعات و انتظار نماز از پس نماز اما حسنات سلام کردن بر همه کس
و طعام دادن بهر کس و بیدار بودن در شب که خلقان خفته باشند انکه کفت یا محمد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه من کفتم نعم
ای رب و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله کما فرق الیهود و النصاری بار خدایا رسول
تو و مؤمنان ایمان دارند بخدای تعالی و فرشتکان و کتابها و پیغمبران و جدایی نکنیم میان پیغمبران چنانکه جهودان و ترسایان کردند
کفتند نؤمن ببعض و نکفر ببعض کفت مؤمنان چه کفتند کفتم کفتند سمعنا و اطعنا ای سمعنا قولک و اطعنا امرک کفت دانست
کفت سل تعطه بخواه تا بتو دهند کفتم غفرانک ربنا و الیک المصیر کفت غفرت لک و لامتک بیامرزیدم ترا و امت ترا سل
تعط بخواه تا بتو دهند کفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بار خدایا مرا مکیر اکر فراموش کنیم یا خطا کنیم کفت قد رفعت الخطا
و النسیان عنک و عن امتک و ما استکرهوا علیه کفت بیامرزیدم ترا و امت ترا خطا و نسیان و انچه ایشان را بر کار فرمایند
و انچه ایشان را بران دارند بکره من کفتم ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بار خدایا بر ما منه بار کران چنانکه نهادی
بر آنکه پیش از ما بود نزدیک جهودان حق تعالی کفت ذلک لک و لامتک این ترا است و امت ترا است کفتم ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة
لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما طاقت آن نداریم حق تعالی کفت بکردم این بتو و امت تو کفتم ربنا اعف عنا من الخسف و ارحمنا
کن از خسف و اغفر لنا من القذف و ما را بیامرز از قذف و ارحمنا من المسخ و ما را ببخشای از مسخ انت مولانا تو خداوند مایی
ما را ده بر کافران خدای تعالی کفت کردم این بتو و امت تو کفتم بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من بوده اند کرامتها دادی ابراهیم را
خلیل کرفتی و با موسی سخن کفتی و ادریس را بمکانی بلند بر آوردی و سلیمان را ملک عظیم دادی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا
چیست کفت یا محمد ترا حبیب کرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل کرفتم و با تو سخن کفتم چنانکه با موسی سخن کفتم و ترا فاتحة الکتاب دادم
و خواتیم سورة البقره و آن از کنزهای عرش است و از پیش تو هیچ پیغمبر ندادم و ترا بجمله اهل زمین فرستادم بسیاه و سپید

وانس و جن

وانس و جن و از پیش تو هیچ پیغمبر را چنین نفرستادم و بر و بحر زمین را مسجد و طهور تو کردم و امت ترا فیء و غنیمت حلال کردم
و پیش از تو کس را نبود و ترا برعب نصرت کردم تا دشمنان تو از تو میترسند بر یکماهه راه و قرآن که سید کتابهاست بر تو فرستادم
کردم و ذکر ترا رفیع کردم تا هر جا مرا یاد کنند ترا یاد کنند از شرایع و دین خود همه را یاد دادی و ترا بجای توریت مثانی دادم و بجای انجیل
مائین دادم و بجای زبور حوامیم و ترا بمفصل تفضیل دادم و ترا شرح صدر کردم و بار کران از تو فرو نهادم و امت ترا بهترین امتها
کردم و امت ترا امت وسط کردم و ایشان را اول و آخر کردم فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین انچه ترا دادم بستان و از جمله شاکران
باش و انکه بلوح چیزها کفت که مرا فرمود که با شما کویم انکبر من و امت من پنجاه نماز فرض کرد چون بر کشتم مرا بر آن رفرف سبز نهادند
تا بسدره فرود آمدم جبرئیل علیه الصلوة و السلام را دیدم از دیر نشسته بود بر جای چنانکه از پیش او دیده بودیم او را بدیدم جبرئیل
علیه الصلوة و السلام مرا کفت بشارت باد ترا ای محمد که تو بهترین خلقانی و کزیده خدای تعالی از پیغمبران سزاوار آنچه ترا داد کس را نداد
از فرشتکان مقرب و پیغمبران مرسل تو بجایی رسیدی که هیچکس از اهل آسمان و زمین بانجا نرسید کوارنده باد ترا این کرامت
و انچه ترا داد از رحمت و نعمت برداشت این دستان خدای را بدان شکر کن که او شاکران را دوست دارد انکه جبرئیل علیه الصلوة و السلام
کفت یا محمد صلی الله علیه و آله بیا تا ترا بهشت برم تا ببینی آنچه خداوند تعالی ترا نهاده است تا ترا رغبت بیفزاید در آخرت
و زهادت بیفزاید در دنیا انکه فرو دیدم از باد سبکتر و از تیر بیرون تر تا بهشت رسیدیم بفرمان خدای تعالی مرا دل کشا
شد و هوش از من برفت و جبرئیل علیه الصلوة و السلام رسیدیم از آن عجایبی که در علیین دیده بودم از دریاها و آتشها و نورها
و جز آن او کفت سبحان الله ان سراپرده های حریم رب العزت است که بعرش او محیط است پرده ایست میان خلایق و میان عرش
و حجابهای او و نور او و کر آن حجابها نیستی هر چه در زیر عرش است از نور عرش بسوختی و انچه تو دیدی پیشتر هست و عجیب تر
کفتم سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب خلقه انکه کفتم یا جبرئیل آن فرشتکان که بودند که من ایشان را دیدم در آن دریاها صف
در صف کشیده کفت یا رسول الله ایشان روحانیان اند که خدای تعالی میکوید یوم یقوم
الروح و الملائکة صفا الروح الاعظم از ایشان است که روز قیامت بیکصف بایستد و همه فرشتکان بیکصف انکه از
پس آن اسرافیل است علیه الصلوة و السلام کفتم یا جبرئیل آن یکصف چیست که از بالای همه صفها است در بحر اعلی که از کرد عرش
در آمده اند کفت آن کروبیان اند که اشرف و عظماء فرشتکان اند و هیچ فرشته زهره ندارد که در ایشان نکرد و شان ایشان از آن
عظیم تر است که من وصف ایشان بتوانم کردن و وصف ایشان آن بس که تو معاینه دیدی انکه جبرئیل مرا در بهشت بکردانید هیچ
جای نماند در بهشت و الا مرا عرض کرد و بر بقعه کوشکها دیدم از زر و مروارید و یاقوت و زبرجد و درختان دیدم از زر سرخ و
شاخهای آن از لؤلؤ سپید و بیخ آن از سیم سپید و زمین مشک اذفر و شنیدم تا چنان بدیدم و بشناختم که کوهی از
و غرفها و انهار و اشجار و قصور و منازل آن بهتر شناسم ازین مسجد که سالهاست که در وی نماز می کنم و در بهشت جویی
دیدم از آب سپیدتر از شیر و شیرین تر از انکبین ریک آن از در و مرجان و کل او مشک اذفر جبرئیل علیه الصلوة و السلام
کفت این حوض کوثر است که خدای تعالی بتو داده است فی قوله انا اعطیناک الکوثر ماده او از تسنیم است که از زیر عرش بیرون می
آید و از آنجا منشعب می شود بر اهاء و کوشکها و غرفهاء مؤمنان و ذلک قوله عینا یشرب بها عباد الله انکه در بهشت
میرفتیم تا بدرختی رسیدیم که از آن نیکوتر درخت نبود بشکل و منظر و تداخل الاغصان و ازهر لونی که خداوند تعالی آفریده است
بر آن درخت بود جز سیاهی که مرا بوی خوش شمیدم که در بهشت از آن خوشتر بوی نشمیده بودم برو میوه بود مانند طلاء
بزرکتر از هر میوه که خدای تعالی آفریده است در آسمان و زمین از الوان و انواع مختلف برنک مختلف و بطعم مختلف و بوی

مخالف و بطبع مخالف من از حسن او بتعجب فرو ماندم گفتم ای جبرئیل اینچه درخت است گفت این درخت طوبی است که خدای تعالی
گفت طوبی لهم وحسن مآب و بسیاری از امت تو در سرای او حسن خیل باشد و در بهشت آن دیدم از نعیم که لا عین رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر که هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده است و بخاطر هیچ کس چنان
نگذشته است از همه بر دلخته و قیام کرده و معد نهاده کوشک صاحبش می دارند تا با او سپارند مرا عظیم آمد آنچه دیدم و گفتم
لمثل هذا فلیعمل العاملون آنگاه از آنجا بیامدیم دوزخ بر من عرض کردند تا من سلاسل و اغلال آن بدیدم و ... و
گردمان او حمیم و زقوم او و غساق و یحموم او و درهای دوزخ فرو دیدیم لبهای ایشان چون لبهای شتران و جماعتی موکل
بر ایشان که لبهای ایشان می بریدند و سنگپاره از آتش در دهن ایشان می نهادند و از زیر ایشان می افتاد گفتم ای جبرئیل
اینان کیانند گفت اینان آنانند که مال یتیمان خورده اند بظلم و ذلک قوله ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون
فی بطونهم نارا از ایشان بگذشتم جماعتی را دیدیم که شکمهای ایشان مانند خانهای فراخ بود و ایشان بر رهگذر قوم فرعون
بودند چون آل فرعون با ایشان رسیدندی ایشان از ثقل آن شکمهاشان بیفتادندی تا آل فرعون بر ایشان برفتندی
هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بر دوزخ عرض کردندی کما قال النار یعرضون علیها غدوا وعشیا گفتم ای جبرئیل
اینان کیانند گفت آنان اند که ربا خورده اند در دنیا و ذلک قوله الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه
الشیطان من المس از ایشان بر گذشتم زنانی را دیدیم بر پستانها آویخته و بعضی بپایها آویخته سرنگون سار گفتم اینان کیانند گفت
اینان زنانی اند که در دنیا زنا کرده اند و فرزندان را که از آنجا بیرون آمده ... بجای شوهر نهادندی ...
از آسمانی تا باسمانی چون بر نزدیک موسی رسیدیم مرا گفت چه کردی و چه دیدی و چه فرمودند ترا و امت ترا گفتم خدای
... بر من و امت من پنجاه نماز فرض کرده است گفت من مردمان را آزموده ام از تو با ایشان مقاسات بیشتر از تو
کرده ام امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند که ایشان ضعیف ترین امتان اند مراجعت کن با خدای تعالی تا تخفیف کند مراجعت
کردم و تخفیف خواستم ده نماز از ما نقل کرد تا چهل شد باز آمدم گفت چه کردی گفتم ده تخفیف افتاد و چهل باند گفت امت
تو طاقت چهل نماز ندارند مراجعت کن و تخفیف خواه مراجعت کردم ده دیگر تخفیف افتاد و همچنین مراجعت میکردم
تا با پنج آمد موسی گفت ازین نیز تخفیف خواه گفتم از خداوند تعالی شرم دارم بیش ازین مراجعت کردن خدای تعالی گفت
با این پنج نماز که فرض کردم هر نمازی را ده ثواب باشد هر که این پنج نماز بجای آرد همچنان بود که پنجاه نماز کرده باشد
و این خبر ضعیفست و ما برای سیاقت حدیث آوردیم و آنچه در وی ... آمده است و اگر چه این تاویل گفته اند که روا بود
که مصلحت پیش از مراجعت اقتضاء پنجاه نماز کرده باشد آنگه عند المراجعت مصلحت بگردد چه آنچه متعلق باشد به مصلحت
باوقات و اشخاص و اسباب مختلف شود و این وجهی است که مشایخ ما در تاویل این حدیث گفته اند و سید مرتضی رحمه الله در
تنزیه الانبیاء این وجه گفت جز که این خبر باطل است از وجهی دیگر و آن آنست که نسخ الشیء قبل دخول وقته یکون بداء
نسخ چیزی قبل فعله روا باشد و قبل دخول وقت روا نباشد که بداء بود و بداء بر آن کس روا بود که عالم بود بعلم محدث
و حق تعالی ازین منزه است پس این حدیث ازین وجه که گفته شد معتمد نیست گفت آنگه باز گشتیم و جبرئیل علیه الصلوة
والسلام در صحبت من بود تا بجای که خفته آورده مرا و این همه در یکشب بود از شبهای عادتی که هست من سید ولد آدم ولا فخر
ولواء حمد بدست من باشد ولا فخر و آدم و هر که دون آدم است روز قیامت در زیر لواء من باشند ولا فخر و کلیدهای
بهشت و دوزخ بدست من باشد ولا فخر ... نزدیک ... ازین که من آیات و عجایب حق تعالی دیدیم ...

من آنست که با جوار رحمت خدا شوم با مرافقت آن دوستان از اولیای خدای عزوجل و آنچه دیدم از لقاء ثواب خدای تعالی برای اولیا
وما عند الله خیر وابقی رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت چون ما از معراج آمدیم بوادی ذی طوی جبرئیل علیه الصلوة والسلام
را گفتم یا جبرئیل این قوم مرا باور نخواهند چون با ایشان حدیث کنم عبد الله عباس گفت بامداد این شب که رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم بمعراج برده بودند نشسته بود و دل تنگ از آنکه دانست که کس او را باور نخواهد کرد که بیک شب باسمان شده
و هفت آسمان ببرید و بهشت و دوزخ بدید ابوجهل او را بدید بگذشت بیامد و به پهلوی او بنشست بر طریق استهزا او را
گفت بنا زکی از خدا و فرمود ترا چه فایده بود گفت آری دوش مرا به بیت المقدس بردند گفت بیک شب به بیت المقدس
شدی و باز آمدی گفت بلی ابوجهل گفت این که با من گفتی با قوم بگوئی گفت بگویم آواز داد که یا معشر بنی کعب بن لوی بیائید
و بشنوید که محمد صلی الله علیه وآله چه میگوید میگوید که دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند ایشان بتعجب ... که
یکی دست بر دست می زد و یکی دست بر سر نهاد و یکی صفیر میزد و هر یکی منکری میکردند و جماعتی از آن مستضعفان
که ظاهر ایمان بوده اند و بسطوی نفاق برگشتند و مرتد شدند و گفتند این دروغی صریحست و مشرکان آن جماعت متحققان ...
را گفتند بشنیدید تا محمد صلی الله علیه وآله وسلم چه میگوید که مرا بیک شب به بیت المقدس بردند و باز آوردند گفتند
راست میگوید و ما ایشانرا بیش ازین و بدیع تر ازین باور داریم گفتند چگونه گفتند ما او را باخبار آسمان و وحی خدای
باور میداریم بر رفتن بیت المقدس بیک شب باز گردیدن باور نداریم آنگه در میان قوم جماعتی بسیار بودند که آن سفر
کرده بودند و آن را دیده و علاماتی که در آن بوده و مسجد دیده بودند مرا گفتند اگر راست میگوئی نشانهای راه با ما بگوئی
میگفتم و علامات مسجد همچنین است نزدیک آن بود که بعضی مشتبه شود جبرئیل حق تعالی مثال آن در برابر من بداشت در
پیش رای ... چنان ... میکردیم و میگفتم و الله اما النعت فقد اصاب ... ما وصف همه راست میگوید نشان راه
میدهد و ایشان دانستند که او آن راه سفر نکرده است و ایشان را کاروانی بشام بود گفتند یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم
خبر کاروان ما چه داری گفت ایشان را بروحا رها کردم شتری گم کرده بودند و بجایها بطلب شتری میگشتند در رحل ایشان
قدحی آب بود و من تشنه بودم برسیدم و آن قدح آب باز خوردم و قدح تهی باجای نهادم چون در آیند بپرسید از ایشان
تا در قدح آب یافتند گفتند این نیز آیتی است گفت فلان و فلان بر شتری نشسته بودند و شتر ایشان از من برمیده و
فلان را بینداخت و دستش بشکست چون در آیند بپرسید تا همچنین باشد که گفتم گفتند این آیتی دیگر است گفتند این کاروان
بجاهای تعلق دارد خبر ایشان چیست و نشان ایشان بگو گفتم ایشان را به تنعیم رها کردم و مشغول بودم از وصف ایشان
آنگه حق تعالی مثال آن نصب چشم من کرد تا من در وی می نگریستم و نشانها یک یک می گفتم که عدد ایشان و عدد شتران ایشان
چندست و چه بار دارند و گفت اکنون بروز رسیدند و ... می گفتم که در کاروان بودند و در پیش کاروان
شتری است خاکستر رنگ بر وی دو غراره دوخته نهاده است چون آفتاب بمد ... در آیند از پس این کوه گفتند این
دیگر بجا نکه ... وعده ... داشتند و بر آمدن آفتاب را می گفتند والله که محمد صلی الله علیه
وآله وسلم قصه عجب میگوید آنگه انتظار طلوع شمس میکردند تا باشد که آفتاب بر آید و کاروان نیاید تا او را دروغ زن کنند
یکی از میان قوم گفت هذه الشمس قد طلعت والله که آفتاب بر آمد و دیگری گفت والله هذه الابل قد طلع یقدمها جمل اورق
و انا فلان و فلان کما قال گفتند اینک کاروان بیامد با طلوع آفتاب شتر خاکستری در پیش ایستاده و آنانکه گفت همه
در کاروان آنجا بودند آنکه او گفت والله که مانند این نه بدیدیم و نه شنیدیم ان هذا الا سحر مبین این حدیث روشن اگر گویند

شکوراً وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیراً ان احسنتم احسنتم

خداوند تعالی گفت اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی او را گفت بمسجد اقصی بردم نگفت او را بآسمان بردم جواب آنست که پیغمبر ابتدای معراج اسری بود بمسجد الاقصی از آنجا بر معراج بر آسمان بردند اگر اول بار بگفتی او را بآسمان بردم ایشان را تعجب بیش بودی و در تکذیب مبالغت بیشتر کردندی اول گفت دین سوره که او را بمسجد اقصی بردم چون این در دل ایشان قرار گرفت حدیث معراج گفت و النجم که او را بآسمان بردند و بعرش نزدیک شد در سوره و النجم بگفت فی قوله ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی قوله تعالی **واتینا موسی الکتاب** آنکه گفت ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة و وجه اتصال الآیة بآیة مقدم آنست که ما اسیر بنا بمحمد اتینا موسی الکتاب چنانکه محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بآسمان بردیم موسی را صلوات الله علیه و سلام کتاب دادیم **وجعلناه** و کردیم او را یعنی کتاب توریة را **هدی** بیان و لطف بنی اسرائیل و شاید که ضمیر راجع بود با موسی و مراد لطف باشد یا مهدی یعنی هادی بود کقولهم رجل عدل و رضا و فطر و صوم لفظ مصدر باشد بمعنی فاعل **الا تتخذوا** ای بان لا تتخذوا و ان مع الفعل در محل نصب باشد بتضمین هذا الفعل الظاهر فعلاً یلیق به و ینصبه و التقدیر و اوحینا الیهم ان لا تتخذوا عامه قرا تتخذوا خواندند بنا بر خطاب و ابو عمرو وحده یعبدالله عباس و مجاهد خواندند بیا و این اختیار ابو عبید است گفت برای آنکه خبر است از ایشان و در مثل این جایگاه هر دو روا باشد و مشابه قوله قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون بهر دو خوانند اما بتا و یا و هر دو محتمل است بمعنی دار ما ایشان را گفتیم و وحی کردیم با ایشان که هیچ کس دیگر را بدون من **ذریة من حملنا مع نوح** در نصب او دو وجه گفتند یکی آنکه مفعول اول لا تتخذوا باشد و التقدیر انکم لا تتخذوا ذریة من حملنا مع نوح وکیلا و وجه دوم آنکه منصوب باشد بر ندا و این وجه بهتر کانه قال یا ذریة من حملنا و برای آن گفت ذریة من حملنا مع نوح که نوح را علیه الصلوة و السلام آدم دوم خوانند چه در عهد او جهان بطوفان خراب شد و مردم همه هلاک شدند مگر آنانکه در کشتی بودند پس ایشان مرجع در عالم هستند از نسل ایشان اند پس این خطاب بنابر آنست که یا بنی آدم و تقدیر چنان است که یا ذریة من حملنا مع نوح فی السفینة **انه کان عبداً شکوراً** آمده در تهدید و توبیخ است کانه قال یا بقیة الهالکین چنانکه ما گوئیم یا بقیة السیف آنکه نوح را سپاس کرده گفت که نوح علیه الصلوة و السلام بنده شاکر بود شکور و فعول بناء مبالغه باشد در فاعل و در خبر است که نوح چون او طعام خواستی خوردن گفتی بسم الله و چون فارغ شدی گفتی الحمد لله و این مطابق این خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ان الله یرضی عن العبد ان یاکل الاکلة فیحمده علیها او یشرب الشربة فیحمده علیها گفت خدای تعالی از بنده راضی شود که طعامی بخورد و شرابی بازخورد و خدا را بر آن شکر گوید و در خبری دیگر آمده که او را برای آن شکور خواندند که چون طعامی بخوردی گفتی الحمد لله الذی اطعمنی و لو شاء اجاعنی و چون شربتی آب بخوردی گفتی الحمد لله الذی سقانی و لو شاء اظمانی و چون جامه در پوشیدی گفتی الحمد لله الذی کسانی و لو شاء اعرانی و چون نعلین در پای کردی گفتی الحمد لله الذی حذانی و لو شاء احفانی و چون قضای حاجت کردی گفتی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة و لو شاء حبسه قوله **وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب** قضا در لغت بر چند قسمت یکی بمعنی خلق و احداث فی قوله فقضیهن سبع سموات و بمعنی فصل حکم فی قوله والله یقضی بالحق و بمعنی امر فی قوله وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بمعنی اخبار و اعلام فی هذه الآیة وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب و اصل کلام بر احکام و الاتمام باشد من قوله فمنهم من قضی نحبه و من قوله فوکزه موسی فقضی علیه و مرجع این اقسام همه با وست من قوله فقضیهن ای احکم خلقهن و احکمهن و قضی بک ای امر علی وجه المبالغة مع اتمام البیان لحر والدلیل علیه قول الشاعر و علیهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابغ تبع

وقضینا

تبع ای احکمها و اتم فیها حق تعالی در این آیه گفت ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریة که شما دو بار در زمین فساد کنید و خون ناحق بریزید و ظلم کنید و علو و تکبر کنید و تجبر و تکبر کنید و این خبریست که خدای تعالی داد ایشان را بر سبیل معجز برای آنکه این خبر است از غایبات بمعجز بر وفق خبر آمد و این نتوان دانستن جز باعلام علام الغیوب و معجز بر چنین خبر دادن رسول ما صلی الله علیه و آله که ایشان را باین قصه هم بر وجه معجز بود آنکه گفت **فاذا جاء وعد اولیهما** چون وعده اول این دو مرتبه در آمد که در تحت آن معنی چون ظلم و تعدی بنی اسرائیل بغایت رسد ما بفرستیم بر ایشان خطاب با ایشان کرد که بفرستیم بر شما و معنی بعث در این تخلیه و تمکین است بر سبیل خذلان بجزاء کفر و معصیت ایشان چنانکه گفت انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا این قول حسن بصری است و ابو علی گفت معنی امر است پیغمبران و پادشاهان بنی اسرائیل را بقتال ایشان بر سبیل جهاد **عباداً لنا اولی بأس شدید** بندگان از آن ما خداوندان قوت و شجاعت بخت نصر عبدالله عباس و قتاده گفتند آنکه مبعوث شد و مسلط بود بر ایشان در نوبت اول جالوت بود تا آنکه خداوند تعالی او را هلاک کرد بر دست داود در مهلکت طالوت سعید بن المسیب گفت بخت نصر بود و سعید جبیر گفت سنحاریب بود حسن بصری گفت عمالقه بودند قوله **فجاسوا خلال الدیار** بجستند میان سرایها و الجوس تخلل الدیار طالبا لما فیها و الجوسان ایضا مصدر و قال حسان و منا الذی لاقی بسیف محمد فجاس به الاعداء عرض العساکر و گفته اند جوس طلب باستقصا باشد **وکان وعداً مفعولاً** آن وعده بود که لا محاله کائن و بودنی و کردنی در قهر و تعجیز خاتم کرده آنکه گفت **ثم رددنا لکم الکرة علیهم** پس از ایشان ما شما را دولت و کره و رجعت دادیم و شما را دست بر ایشان قوی کردیم و مدد کردیم شما را بمالها و فرزندان نرینه یعنی شما را مدد و معونت دادیم تا قوی گردید و بسیار شدید **وجعلناکم اکثر نفیراً** و شما را کردیم بیشتر انصار و اعوان و نصب او بر تمیز است زجاج گفته که روا بود که نفیر جمع نفر باشد چون عبید فر آنکه گفته اند انعام مردیست که خدای تعالی او را بر هانست تا بخت نصر را بکشت و ملک با بنی اسرائیل داد و حدیث بیان آن گفت در قصه این آیات قوله وقضینا الی بنی اسرائیل الی قوله وجعلنا جهنم للکافرین حصیراً که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون بنی اسرائیل تعدی و ظلم و ظاهر بر دند و پیغمبران را کشتن گرفتند خدای تعالی ملک پارس بخت نصر را بر ایشان مسلط کرد و او بپادشاهی او هفتصد سال بود بیامد با لشکر بسیار بر سر بیت المقدس فرود آمد و از حصار داد و بکشاد و هفتاد هزار مرد را بخون یحیی بن زکریا بکشت و اهل بیت المقدس را برده کرد و آن شهر را بغارت داد و سلب و حلی بیت المقدس را برد و از آن جمله صد هزار و هفتاد کردون گران بار از مالها و حلی ایشان از آنجا ببرد حذیفه گفت من گفتم یا رسول الله بیت المقدس همانا جای بزرگوار بوده است گفت آری سلیمان بن داود بنا کرد از زر و یاقوت و زبرجد و ملاطش از زر بود و خشتش سیم بود و ستونهاش زر بود از آن مالها که خدای تعالی داده بود سلیمان را و شیاطین مسخر او بودند تا آنچه او میخواست می آوردند از اقصای عالم بخت نصر این همه مالها ببرد و با بابل آمد و اسیران بنی اسرائیل را با خود آنجا برد و ایشان در دست او صد سال بودند با انواع رنج و محنت تا آنکه خدای تعالی رحمت کرد بر ایشان و یکی از پادشاهان پارس را که نام او کورش بود و مرد مومن بود که برو و بنی اسرائیل را از دست بخت نصر برهان و حلی بیت المقدس نیز از او بستان و باز بجای خود برسان کورش برفت و با بخت نصر کارزار کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد و حلی بیت المقدس از او بگرفت و باز بجای خود آورد و بنی اسرائیل بر آن چند سال بر طاعت و استقامت بایستادند بار دگر باز معصیت شدند خداوند تعالی پادشاهی را بر ایشان مسلط کرد نام او انطیاخوس تا با بنی اسرائیل آمد تا به بیت المقدس آمد و اهلش را ببرد کی ببرد و بیت المقدس ۶۴

وایشانرا گفت ای بنی اسرائیل اگر باز معصیت شوید ما باشما باز غارت و سبی شوید بنی اسرائیل باز معصیت شدند خدای تعالی
پادشاهی را بر ایشان مسلط کرد از روم نام او فاقس بن اسابوس بیامد و با ایشان کارزار کرد و همه را بکشت و بر ایشان غارت کرد
و حلی بیت المقدس باورد و بیت المقدس بسوخت تا انکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که مهدی در روزگار خود حلی بیت المقدس
باجایگاه فرماید در هزار و هفتصد کشتی و خداوند تعالی خلق اولین و آخرین را در بیت المقدس جمع کند محمد بن اسحق بن یسار
گفت از جمله آنچه بر موسی انزل کرد خدای تعالی در جمله اخبار بنی اسرائیل و احوالی که ایشان کنند این بود که در این آیات گفت من
قوله و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب الی قوله و جعلنا جهنم للکافرین حصیرا و بنی اسرائیل چون احداث ایشان بسیار شدی
خدای تعالی پیغمبری فرستادی با ایشان تا اعذار و انذار کند و تجدید احکام توریة کند تا چون عذاب با ایشان آید خدای تعالی عذر
انگیخته باشد و اول فتنه که ایشان را افتاد بسبب احداث و جنایاتی که کرده بودند آن بود که پادشاهی نام او صدیقه بود از ایشان بر ایشان
پادشاه شد و در روزگار او خدای تعالی شعیا بن امصیا را به پیغمبری بفرستاد و او پیش از زکریا و یحیی آمد و او آن بود که بنی اسرائیل
را بشارت داد بعیسی علیه الصلوة و السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از بشری ها و زنی شتر سوار الاتی یاتیک راکب الحمار و من بعده صاحب
البعیر گفت بشارت عمر دم به پادشاه ای پادشاه که مردی بیاید که بر خر نشیند و دیگری بر اشتر که صاحب شتر باشد و این مرد پادشاهی
کرد در بنی اسرائیل و مقام او در بیت المقدس بود چون سر علو بر آمد و وفات او نزدیک رسید و شعیا پیغمبر با او بود خدای
تعالی سنحاریب که ملک بابل بود بر ایشان مسلط کرد بیامد با ششصد هزار سوار گرد بیت المقدس بگرفتند و صدیقه ملک بیماری
رسیده بود و قرحه ای پایش بر آمده بود چون خبر سنحاریب بشنید دلتنگ شد شعیا پیغمبر نزدیک او آمد گفت یا ملک بنی اسرائیل
چه تدبیر میداری در کار سنحاریب گفت من بیچاره ام چنین که تو میبینی ولکن خدای تعالی وحی به شعیا پیغمبر کرد که پادشاه را بگوی که
وصیت بکن و خلیفه فرا دار بر قوم شعیا گفت خدای تعالی وحی کرد بمن که ترا بگویم که وصیت بکن و خلیفه فرا دار چون پادشاه این
بشنید از شعیا روی بقبله آورد و بگریست و دعا و تضرع کرد و باخلاص و نیتی صادق خدای تعالی را بخواند و گفت اللهم رب
الارباب و اله الالهه قدوس المقدسین یا رحمن یا رحیم یا رؤوف الذی لا تاخذه سنة و لا نوم اذکرنی بفعلی و عملی و حسن قضائی
علی بنی اسرائیل و کان ذلک کله منک و انت اعلم به منی سری و علانیتی خدای تعالی دعای او را بشنید و صدق او و نیت او را
بشناخت وحی کرد به شعیا که پادشاه را بگو که صدق نیت تو بدانستم و دعای ترا اجابت کردم و اجل ترا تاخیر کردم پانزده سال دیگر
و او را از شر سنحاریب برهانیدم شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد او در حال تندرست شد و درد او برفت و او در سجده شکر
خدای تعالی بیفتاد و در تضرع و پیغمبر را گفت از خدای درخواه تا بازنماید ما را بوجهی تا ما با این پادشاه ظالم سنحاریب چه باید کردن
چکنیم خدای تعالی وحی کرد که من شر او را کفایت کردم شما را و فردا اگر شما بر خیزید همه مرده باشند مگر سنحاریب با پنج کس که او
زنده باشد چون بامداد روز بود منادی ندا کرد که ای ملک بنی اسرائیل خدای ترا از شر دشمن کفایت کرد و ایشان را هلاک کرد و پادشاه از
شهر بیرون آمد لشکرگاه بر جای بود و هیچ آدمی زنده نبود او انجا نیز بود تا سنحاریب را طلب کردند او را نیافتند در میان مرگان کس
فرستاد بطلب او تا او را بگرفتند با آن پنج کس که با او بودند و از آن پنج یکی بخت نصر بود و ایشان را بند بر نهادند و پیش او آوردند
او چون ایشان را بدید بر روی افتاد پیش خدای تعالی و شکران نعمت او را از آمدا تا نماز دیگر در آن سجده بود انگه سر برداشت و
سنحاریب را گفت چون دیدی نعمت خدای تعالی بر ما و نصرت او ما را و دمار و هلاک بر آوردن از شما و ما و شما غافل از آن سنحاریب گفت
من شنیده بودم که نعمت خدای عز و جل بر شما عظیم است و نصرت و رحمت او شما را پیاپی است پیش از آنکه از اینجا آمدم نصیحت کنندگان
مرا گفتند مر این کار تو با خدای بنی اسرائیل نه بستی من نصیحت نشنیدم و نپذیرفتم و شقاوت مرا در اسر کرد و قلت عقل کار بستم

لاجرم در بلا افتادم صدیقه حال ایشان را دید و تعظیم شکر کرد و زیادت انکه اسیری را بفرمود که این اسیران را با پادشاه همچنین ببندند و هر شهر
بگردانند و بر ایشان ندا کنند که این جزای آنکس است که بر خدای تعالی دلیری کند ایشان را ببردند و هفتاد روز در شهرها بگردانیدند
و هر روز هر یکی را دو نان جوین بیش نمیدادند سنحاریب کس فرستاد بر پادشاه بنی اسرائیل و گفت ما را کشتن از این اسارت
بهتر های تا ما را بکشند که ما را چنین زندگانی نمی باید او فرمود تا ایشان را بزندان بردند بر آنکه بکشند خداوند تعالی وحی
کرد به پیغمبر که بفرماید پادشاه را تا سنحاریب را با این پنج کس رها کند تا با بابل روند و خبر دهند مر ما را از آنچه خدای تعالی کرد
با ایشان ملک ایشان را رها کرد و گفت بروید و قوم خود را خبر دهید آنچه خدای تعالی با ما و شما کرد ایشان برفتند و با بابل رفتند
و سنحاریب قوم خود را جمع کرد و آن قصه با ایشان بگفت حکایت آن قوم او گفتند که ما ترا گفتیم که مرو که کس با خدای بنی اسرائیل
بر نیاید این حرب رهبرت او بود و سنحاریب از آن پس هفت سال بماند و انگه بمرد و بخت نصر پسر زاده اش را بجای خود خلیفه کرد بر قوم بخت
نصر در بابل در ملک او هفده سال مقام کرد انکه خدای تعالی صدیقه را وفات داد و بنی اسرائیل را هرج و مرج افتاد و بر ملک
ملک قتال کردند و یکدیگر را بکشتند و خونهای بسیار ریخته شد شعیا ایشان را وعظ میکرد و پند میداد از و قبول نکردند
و خدای تعالی وحی کرد به شعیا که برخیز و این وحی بر بنی اسرائیل برسان و از قول من این پیغام با ایشان بگذار بر خاست و گفت
یا سماء اسمعی و یا ارض انصتی فان الله یرید ان یقص شان بنی اسرائیل گفت ای آسمان بشنو و ای زمین گوش دار خدای
میخواهد تا قصه بنی اسرائیل گوید انکه گفت بدانید که خدای تعالی بنی اسرائیل را بنعمت بپرورد و برای خود برگزید و گرامی برگزید
و بر بندگان تفضیل داد و ایشان چون گوسپندان ضایع بودند که شبانی نداشتند رمه ها را باز آورده و گم شده ها را
جمع کرد و شکسته ها را باز بست و بیماران را دوا کرد و لاغران را فربه کرد و فربه ها را نگاه داشت چون این همه نعمت کرد با
ایشان نظر کرد تا ایشان او را با یکدیگر دیر نهادن در آمدند و یکدیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی درست نماند که نکشته
پناه با او جهد و ای بر این امت گناهکار که نمیدانند که آفت ایشان از کجاست و شتر داند که گیاه ناز و علف کجاست با آنجا شود
و خر داند که آخر علف او کجاست قصد آن جایگاه کند و این قوم از این ها هم بازپس ترند که نمیدانند که خیر ایشان از کجا
می آید و ایشان خداوندان عقل و بصایرند خر و گاو و مانند بیرون نمی ایشان مثلی خواهم زدن باید تا گوش و هوش دارند گو
ایشان را چرا کو مثل زمینی که مدت دراز خراب و موات باشد و عمران نبود و او را خداوندی بود حکیم روی بان زمین
کند بعمارت و محکم اهد تا زمینش بیران شود دیواری محکم کرد آن برانده و در انجا کوشکی بنا کند و کاریزی بیارد و در آن زمین
درختان بنشاند انواع غرس از خرما و نار و زیتون و انگور و انواع میوه و این عمارت بنفس خود تولا کند بر وجه بالغه و مرد
جایگاه بانانی بگمارد حفیظ و امین و قوی و منتظر میباشد میوه را چون وقت آن آید که بیر آمدن بر درختان بجای میوه خرنوب
بیر آید گویند بد زمینی است این سزای آنست که دیوارش ویران کنند و کوشکش پست کنند و هیچ بنیاد نکند و غرس
بسوزند تا باز همچنان شود که بود خراب و موات که در و عمرانی نباشد انکه گفت خدای تعالی میگوید این دیوار پست ذمه منست
و این کوشک شریعت منست و این جوی کتاب منست و این قوم پیغمبر منست و درخت نشانده ایشانند و بر درختان که خرنوب
آمد اعمال زشت ایشان و من درین باب بر ایشان آن حکم کنم که ایشان بر خود کنند و این مثلی است که خدای تعالی بر ایشان بزد
تقرب میکنند بمن بکاو و گوسفند کشتن و گوشت و خون آن بمن نرسد و من گوشت ایشان نخورم و تقرب بمن آن باشد که پرهیز
کار باشند و دست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای ایشان آلوده است از آن و جامهای ایشان از آن رنگین
مسجدهای کار کنند و پاکیزه می کنند و دلهای ایشان پلید است و تنهای ایشان مدفن است مرا چه حاجت بمسجد کاشتن

و اینهای پیشتر نیست و بناهای آن رفع کردن و مراد اینجا آمد شد نیست من فرمودم تا مسجدها رفع کنند بذکر من و تسبیح
و عبادت و نماز برای من کنند اگر خدای قادر بودی بر آنکه دلهای ما را اصلاح کردی بکردی ای شعیا دو چوب خشک بگیر
و آن را بمجمع ایشان ببر و آن چوبها را برابر ایشان بنه و بگو که ای چوبها خدای تعالی شما را میفرماید تا یکی شوید پس چنان
کرد آن دو چوب یکی بگشت خدای تعالی گفت که ایشان را بگو من قادرم بر آنکه دو چوب خشک را که عقل ندارند میان ایشان
الفت دهم قادر نباشم که میان شما الفت دهم و چگونه نتوانم تا دلهای شما را اصلاح کنم و دلهای شما را من بکار داشتم و میگویند
میگویند ما روزه میداریم روزه ما پذیرفته نمی شود و نماز میکنیم نماز ما قبول نمی شود و صدقه میدهیم و صدقه ما و زکوة ما
نمی پذیرند و دعا میکنیم مانند ناله مرغان و میگرییم با آواز بنالیم آواز ما مسموع نیست و دعای ما اجابت نمیکنند ببین
از ایشان تا چه منع است از اجابت دعای ایشان نه من اسمع السامعین و ابصر الناظرین و اقرب المجیبین و ارحم الراحمین نیم
برای آنکه خزینه من کم شده است یا دستهای من از خیر بسته شده است نه دستهای من بروزی و رحمت گشاده است
تا هر جا که خواهم می بخشم و خواهم می بخشایم و کلید خزاین بنزدیک منست جز از من کس نتواند گشادن یا برای آنکه رحمت
من تنگ شده است لا بل رحمت من فراخ است بر همه چیزها و از سبب رحمت من همه رحمت کنند کان بر یکدیگر رحمت کنند
مرا دریافته است نه من کریم الاکرمینم اگر ایشان برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند دلهای شان منور شود برحمت
و لکن ایشان دین بدنیا فروخته اند و بدنبال هوا و نفس می شوند و نمیدانند که دشمن تر دشمن ایشان نفس ایشانست
مر روزه ایشان چگونه بپذیرم و آن بدروغ و غیبت مشوب است و روزه گشادن ایشان بطعام حرام است و نماز ایشان
چگونه قبول کنم که دلهای ایشان مایل است بدشمنان و محاربان و صدقات ایشان چگونه زکی شود و ایشان مال
دیگران بصدقه میدهند نه مال خود من مزد ثواب کرا باشد خداوندان آن مال را باشد که از ایشان غصب کرده اند یا دعای ایشان
چگونه اجابت کنم که آن قولی است بزبان که یقین و اصلاح بآن مصاحب نیست من دعای آن کس اجابت کنم که او صدق دعا
کند مرا و آواز ضعفا و مساکین بر درگاه من مسموع باشد و علامت من رضای درویشان باشد اگر ایشان بر درویشان رحمت
کنند و ضعیفان را بخود نزدیک دارند و انصاف مظلوم بدهند و مظلوم را نصرت کنند و بر غایبان عدل کنند و حق
یتیم و بیوه بایشان رسانند و هر صاحب حقی را بحق خود رسانند من بصر چشم ایشان باشم و سمع گوش ایشان باشم و عقل
دلهای ایشان باشم و قوت دست و پای ایشان باشم و سمع گوش ایشان باشم و دلها و عقلهای ایشان بر پا دارم
چون کلام من بشنوند و رسالت من بایشان میرسد میگویند اقاویل منقولات و احادیث متواریست و تالیف سحره
و کهنه است و میگویند اگر ما خواهیم چنین نکنیم و بر علم غیب از وحی شیاطین مطلع شویم آنکه میخواهند تا از من پوشیده
و من بر اسرار و ضمایر ایشان مطلع و نهان و آشکارای ایشان را دانم و من حکم کرده ام از روز که آسمان و زمین آفریدم حکمی
که بر خود واجب و در پیش آن اجلی موجل نهادم اگر دعوی علم غیب میکنند بگو تا بگویند که آن روز که خواهد بود و چگونه
خواهد بود و اعوان و انصار او که خواهد بود چه در قضای من رفته است آن روز که آسمان و زمین آفریدیم که نبوت در
مردمان کنم و مملکت در شبانان کنم و عزت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری در درویشان و بسیاری در
اندکان و شهرها در بیابانها و علم در جاهلان و حکم در امیان و من از میان پیغمبر خواهم فرستادن امی از میان جماعتی جاهل
کم شده در میان ایشان مردی که درشت نباشد و بدخوی نباشد و بلند آواز نباشد در بازارها بفحش و سخن بر زبان او
نرود جامع باشد خصال خیر را خوی کریمان باشد سکینه لباس او باشد و بر شعار او باشد و تقوی ضمیر او باشد و

حکمت

٦٥ وحکمت معقول او باشد و صدق و وفا طبیعت او باشد و عفو و معروف خلق او باشد و عدل سیرت او باشد و هدی شریعت
او باشد و اسلام ملت او باشد و احمد نام او باشد باو راه نمایم بعد از گمراهی و بیاموزم باو جاهلان را و باو رفع کنم پس
نامان را و باو رفع گردانم مجهول را و باو بسیار کنم اندک را و باو عزیز کنم ذلیلان را و جمع کنم پراکنده را و جمع کنم دلهای
مختلف و هوای پراکنده را و امت متفرق را و امت او را بهترین امتان کنم که امر بمعروف و نهی منکر کنند از سر ایمان و توحید
و اخلاص و نماز برای من کنند و در عبادت من گاه در قیام باشند و گاهی در قعود و گاهی در رکوع و گاهی در سجود و در راه من
جهاد کنند صف زده برای رضای من هجرت کنند و نشیمن خود رها کنند در رفتن و نشستن و خواستن و خفتن و گشتن
و قیام کردن خود مشغول باشند بتسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر و توحید و طهارت نماز نیکو کنند و برای آنکه جامه
از ساق بر دارند قربان بخون دماء خود کنند و کتاب ایشان دلهای ایشان بود بشب عابدان باشند و بروز شیران و این فضل
منست با آنکس خواهم که من خواهم چون شعیا این خطبه بپرداخت و این کلام با آخر آورد بنی اسرائیل آهنگ او کردند تا او را
بکشند از ایشان بگریخت خدای تعالی درختی برای او بشکافت تا او در آنجا گریخت و درخت فراهم آمد و شیطان بیامد و گوشه
جامه او از درخت بیرون کشید تا ایشان بدانستند تدبیری نه دانستند در بریدن آن درخت و او را جز آنکه اره بیاوردند
و او را در آن درخت بریدند خدای تعالی از پس او بر بنی اسرائیل خلیفتی فرا داشت نام او ناشیه بن اموص و در عهد او خضر
را بفرستاد و نام او ارمیا بن خلقیا بود و از سبط هرون بن عمران بود و او را از آن خضر خوانند که بر فروی سپید نشست
چون برخاست سبز بود و گفتند برای آن خضر خوانند او را که هر کجا بنشستی زمین گیاه سبز شدی خضر در میان ایشان
برخاست بدعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید معالم و احکام توریه و در عهد او بخت نصر بیرون آمد و چندان از ایشان
بکشت که تا سیل در راستای بر خون بگردانید و قصه او در سوره البقره برفته است این نوبت دوم بود که بنی اسرائیل
در زمین فساد کردند و علو و تکبر چون حال چنین بود ارمیا بگریخت و در بیابان شد در جائی که جز وحوش نبود و بخت نصر
بیامد و ولایت شام بستد و بنی اسرائیل را بکشت و بیت المقدس خراب کرد و وقت آنکه برخاست لشکر را بفرمود
تا هر یکی که سپری که داشت پر از خاک بیاوردند و در بیت المقدس انداختند تا اثر آن نا پدید شد و کوهی خاک پدید آمد که
برگشت با غنیمت بسیار و برده کان بنی اسرائیل آنگاه از آن اسیران و برده کان هفتاد هزار کودک را برگزید چون وقت
قسمت غنیمت بود ملوک و امراء لشکر او گفتند نصیب ما از غنیمت تو این کودکان بنی اسرائیل را بر ما قسمت کن بیکجان
کرد هر یکی را از ایشان چهار کودک برسید از جمله آن کودکان دانیال بود و حنانیا و عزاریا و میشائیل و هفت هزار کس از اهل
بیت داود پیغمبر بودند و یازده هزار از سبط یوسف بن یعقوب و برادرش بنیامین و هشت هزار از سبط اشر بن یعقوب
و چهارده هزار از سبط زبالون بن یعقوب و نفتالی بن یعقوب و چهارده هزار از سبط یهودا بن یعقوب و چهار هزار
از سبط روبیل و لاوی پسران یعقوب و بخت نصر جمله بنی اسرائیل را سه گروه نهاد گروهی را بکشت و گروهی را اسیر و برده کرد
و گروهی را با بابل برد و گروهی را بشام رها کرد هر چه گفتند این واقعه دوم بود و بعضی گفتند این واقعه اول بود که خدای تعالی
گفت فاذا جاء وعد اولیهما و معنی قوله اولیهما اول باشد از آن دو گروه و اولی تانیث اول باشد و فعلی مقیس در تانیث
افعل تفضیل قیاسی مطرد است کالاکبر و الکبری و الاصغر و الصغری **بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید** ای ذو قوة
منیعة و شجاعة شدیدة و البأس و البوس الشدة یعنی بخت نصر و اصحاب او و ابتدای کار بخت نصر که ابن جریج روایت کرد از یعلی بن
مسلم از سعید بن جبیر که او گفت مردی از بنی اسرائیل این قصه میخواند در توریه که خدای تعالی در قرآن حکایت آن باز گفت فی قوله فاذا

فاذا جاء وعد اولیهما الآیة بکریست و دفتر بر هم زد و گفت بارخدایا این مرد را که هلاک بنی اسرائیل بر دست او خواهد بودن
با من نمای او در خواب بدید مردی را که او را گفت این مرد را که تو میجویی تا ببینی درویشی ضعیفست ببابل و او را بخت نصر گویند و
این اسرائیلی مردی توانگر بود برخاست و مالی برگرفت و غلامانی که داشت و قصد سفر کرد و مردم او را گفتند که کجا میروی گفت بتجارت
و آمد تا ببابل و سرایی بمزد بگرفت و کس فرستاد و درویشان آن شهر را بخواند و با ایشان اکرام کرد تا درویشان مر او را دوست داشتند
او بپرسید که درین شهر هیچ درویشی ماند که اینجا نیامد و از من چیزی نخواست گفتند که غلامی است درویش که بفلان محله
می باشد و او را بخت نصر گویند بیمارست از آن سبب تو نتوانست آمدن غلامان را گفت این را برگیرید و بخانه او برید
تا این را تعهد کنیم که بر اسیر رحمت باید کرد او را برگرفتند و بخانه خود بردند و تعهد کردند تا نیک شد او را جامه کرد و برگ
داد چون خواست تا باز خانه رود او را گفت من بخواهم رفتن هیچ کاری و حاجتی هست ترا بخت نصر بگریست مرد گفت چرا میگریی
گفت از مفارقت تو و از آنکه تو این همه نعمت که کردی بر من بجای آن مرا دسترس نیست تا ترا مکافات کنم اسرائیلی گفت بلی در
دست تو چیزی هست با من عهد کن که چون تو پادشاه شوی سخن مرا بشنوی و حاجت مرا روا کنی گفت ای مرد بر من استهزا میکنی
از آنکه من درویشم گفت استهزا نمیکنم حقیقت میگویم چند آنکه میگفت او بیش از آن همی گفت که استهزا میکنی بر من عهد بکرد
با او مرد بگریست و گفت همانا خداوند تعالی را درین خبری هست که من از این همه رنج بردم و مقصود من حاصل شد و این حدیث
بر کتابی خود نوشت و چون روزگار برآمد پادشاه بود و در بابل گفت تدبیر آن باید ساخت که طلیعه
بزمین شام فرستیم تا بنگرد که آیا هیچ فرصتی هست ما را بران گفتند روا باشد آنگه یکی را اختیار کرد و صد هزار مرد با او داد
او برفت با لشکر و سالار این بخت نصر در مطبخ او بود بطمع آنکه تا چیزی بدو دهند تا بخورد چون بشام رسیدند ولایتی دیدند
آبادان با لشکر بسیار سوار و پیاده چندانکه شمار نتوان کرد و دانست که هیچ نتواند کردن بخت نصر پاید و در شام رفت و
بجای ایشان میگردید و ایشان را میگفت چه منع میکند شما را از آنکه بروید و بزمین روید و آن شهر بستانید که خزینهای
جهان نهاده است اینجا بر در بیچاره آن شهر حصنی نهاده و اینجا لشکری نیست ایشان گفتند ما اهل کارزار نه ایم و ما کار
زار عادت نکرده ایم بخت نصر آمد و صاحب طلیعه را این حدیث بگفت تا او بازگشت و صیحه را بگفت آن شهری است قوی
و لشکر بسیار دیدیم هیچ طمع نبود ایشان را بدین کار برفت بخت نصر در لشکر میگردید و میگفت بنزد من خبری هست
از اخبار شام و سرکار لشکر او را بگفت او را بگفت تا او این بزبان ملک رسید او را بخواند و گفت آن حدیث که
از تو میگویند گفت بلی ای ملک من در شام رفتم و احوال ایشان تفحص کرده و شناخته و آن قصه با او بگفت و اما فلان که تو
او را فرستادی بر ظاهر شهر فرود آمد و از احوال شهر خبر نداشت و این تفحص از من کرد و او نکرد مدتی با این برآمد پس
پادشاه گفت اگر چنان باشد که لشکر فرستیم ناگاه تا بشام روند اگر بگشایند و الا باشد که از ما کنند و نگاه گفتند
روا باشد آنکه گفت که این کار را شاید هر کس میگفت فلان و فلان ملک گفت آن مرد باید که مرا آن خبر داد که همانا در وی کفایتی هست
و دهای تا بنگرد او را گفت مرا او را بخواند و گفت لشکر برگیر و بشام شو او بیامد از میان لشکر چهار هزار مرد اختیار
بگرفت و بشام رفت و شام را غارت کرد و چند هزار را بیرون آورد و ذکر قوله فجاسوا خلال الدیار در حکایت
آنکه بخت نصر بشام بود و صیحون ملک فارس فرمان یافت لشکر خواستند تا خلیفه اختیار کنند تا بجای او بنشیند گفتند تو قصد باید
کردن تا این قوم از شام باز آیند که ایشان وجوه لشکرند و خیار قوم اند چون بخت نصر از شام بگشاده بود و غنیمت بسیار آورد
بلشکر آنگه گفتند پادشاهی این را شاید او را پادشاه کردند سرکه گفت با سنادی که در بنی اسرائیل که در خواب دید که هلاک
بیش

بنی اسرائیل و خراب بیت المقدس بر دست غلامی یتیم بیوه زاده خواهد بود از اهل بابل که او را بخت نصر گویند و این خواب که دیده بود
که خوابها او راست بود که این مرد برخاست و ببابل آمد و نشان او بپرسید تا راه نمودند او را بدین غلام برفت و بخانه
مادر او فرود آمد و گفت درست بخت نصر کجاست گفت برفته است تا هیزم کرد کند ساعتی بود غلام میآمد و پشته هیزم میآورد
این اسرائیلی سه درم با او داد و گفت بیا برای ما طعامی و شرابی بیار او برفت و بدرم نان بخرید و بدرمی گوشت و بدرمی
بخورند و شراب بخوردند روز دوم و سیوم همچنین کرد چون از طعام و شراب خوردن فارغ شدند اسرائیلی گفت مرا بر تو حقی است
که در سه روز تو مهمانی کردم مرا حقی واجب شد گفت بلی گفت مرا با تو آرزویی هست و آن آنست که برای من امانی بنویسی که اگر تو
پادشاه شوی مرا از تو امان باشد گفت مرا استهزا میکنی از من گفت نه حقیقت میگویم گفت ای خوش خیست مرا پادشاهی کجا
گفت ترا ازین هیچ زیان نیست و بسیار الحاح کرد مادرش گفت مرادش بده اگر ترا پادشاهی نباشد هیچ زیادتی نبود بنوشت او را
امانی نبوشت برای او که او این است مرد گفت اگر من امان خواهم که بر تو عرض کنم و نتوانم بتو رسیدن از زحمت لشکر گفت بر چوبه
بر سر کن و بردار تا من ببینم آنگه مرد او را جامه و عطا داد و برگشت و با بنی اسرائیل و پادشاه بنی اسرائیل یحیی بن زکریا را معظم
داشتی و اکرام کردی با او و در کارها مشورت کردی با او خبر رسیدی و از فرمان او در نگذشتی و این پادشاه زنی داشت
و آن زن را دختری بود از شوهری دیگر و آن زن پیر شده بود پادشاه خواست تا زنی دیگر کند زن گفت چرا این دختر مرا بزنی
نکنی که جوانست با جمال است پادشاه گفت نکنم تا از یحیی نپرسم اگر رخصت دهد چنین کنم از یحیی پرسید یحیی گفت ترا حلال نباشد
بر وی نکاح بستن پادشاه زن را گفت که یحیی میگوید که حلال نباشد آن زن حقد یحیی در دل گرفت و گفت من با او کینه کشم که اکنون
باز گویند و دعا کرد تا پادشاه شراب بخورد دختر را بیاراست بانواع جامه‌ها و زیورها و او را گفت برو و پادشاه را ساقی گری
کن تا مست شود و خویشتن را بر او عرضه کن و در خود طمع افکن او را اگر ترا خواهد که تعرض تو کند منع کن او را و بگو که حاجتی
تو روا نکنم تا تو حاجت من روا نکنی چون گوید حاجت تو چیست بگو سر یحیی بن زکریا خواهم که در پیش من آرند در طشتی او برفت
و پادشاه را شراب داد تا مست شد چون مست شد خویش را بر او عرضه کرد گفت ممکن نباشد تا حاجت من روا نکنی گفت حاجت تو چیست
گفت سر یحیی بن زکریا در این طشت بفرمای تا در پیش من آرند او گفت ویحک چیزی دیگر خواه که این ممکن نیست گفت مرا جز این حاجت
نیست چندان بگفت تا پادشاه کس بفرستاد تا یحیی را بکشتند و سر او در طشتی پیش او آوردند آن سر بزبان فصیح میگفت لا
یحل لک ترا حلال نیست و خون او در آن طشت میجوشید و فرو نمیرفت تا پاره خاک بر آنجا ریختند خون از بالای خاک بر آمد پاره
خاک دیگر برو ریختند از بالای آن نیز بر آمد چند آنکه خاک بیشتر میریختند خون غالب میشد تا چندانکه خاک بالای او بریختند
که باره شهر راست شد این خبر بصیحون رسید لشکری ساخت تا آنجا فرستد بکارزار چون خواست تا بر ایشان امیری بدارد
بخت نصر بیامد و گفت مرا بر این لشکر امیر کن که آن مرد را که آن بار فرستادی ضعیف بود و من در شام رفته‌ام و احوال شهر و مردمان
شناخته‌ام او را امیر کرد و لشکری با او سپرد او برفت و بدر شهر فرود آمد و شهر را حصار دید هیچ ممکن نبود که گشادن آن
دراز شد و لشکر بی برگ شد خواست تا باز گردد زنی بیرون آمد از شهر و در لشکرگاه آمد و گفت مرا پیش امیر برید او را پیش بخت
النصر بردند گفت شنیدیم که باز خواهی گشت این شهر ناگشاده و مقصود ناکرده گفت آری که مقام دراز شد و لشکر را برگ نماند
گفت خبر ترا تدبیری بیاموزم که این شهر ترا گشاده شود بشرط آنکه از آنکه کشتن گوییم دست باز داری گفت همچنین کنم گفت
تدبیر آنست که فرود آ لشکرت را بچهار قسمت کنی و بچهار گوشه شهر فرستی هر قسمی را بگوشه بداری و بگویی تا دست بر آسمان دارند
و بگویند بارخدایا بحق خون یحیی بن زکریا که این شهر گشاده کن تا گشاده شود و بر روایتی دیگر آنست که گفت بگویی تا انستعینك

باسلام یحیی بن زکریا ما کنا دون تا ای شهر برای خون یحیی بن زکریا میخواهم بگفت چون بگفتند از چهار سو باره شهر هفتاد هزار لشکر
در شهر شدند زن بیامد و او را بر خون یحیی بن زکریا آورد و گفت بر سر این خون میر مردم را برین خون میکش تا ساکن شود
او چندان مردم بر سر آن خون کشت تا هفتاد هزار آدمی را بکشت ساکن نشد تا آنکه گران زن را که زن پادشاه بود بدست آورد
و خون او بران خون ریختند تا ساکن شد آنکه آن عجوز گفت اکنون دست بدار از خون ریختن که خدای تعالی چون پیغمبر را بکشند
راضی نشود تا کشندگان او را و هر که در خون او سعی کرده بود و رضا داده باشد بکشند و اهل او را ایشان جمله کشته شدند و علامتش
آن گشت که این خون ساکن شد و آن مردم که آن امان نامه داشت بیامد و عرض کرد او را و اهل بیت او را امان داد بخت نصر بیت
المقدس را خراب کرد و بفرمود تا جیفهای آن کشتگان در وی انداختند و او و جمع و معروفان بنی اسرائیل را با خود ببابل برد باسیری
و دانیال در میان ایشان بود و رأس الجالوت و قومی از فرزندان پیغمبران چون بزمین بابل رسید پادشاه مرده بود و او را پادشاه
کردند چون دانیال را ببید و بیان نبود و عقل و رای و حکم او و دیانت و ببید او را اکرام کرد و قریب کرد اینده تا بر نزدیک
او متمکن شد وهب بن منبه گفت که بخت نصر در آخر عمر در خواب دید صنمی سرش از زر و سینه اش از سیم و شکمش از مس و رانهاش
از آهن و ساقها از گل خشک آنکه سنگی دید که از آسمان بیفتاد و بران آمد و آن را پست کرد آنکه آن سنگ بزرگ میشد تا چندانی
شد که از مشرق تا بمغرب برسید و درختی دید که بیخ آن در زمین بود و سرش در آسمان و مردی بر سر آن درخت تبری بدست و ندا
ندا میکرد که شاخهای این درخت بزن تا مرغان از و طیران کنند و سباع و وحوش از زیرش بشوند این خواب را دانیال بپرسید
دانیال گفت تعبیر این خواب آنست که این صنم که دیدی توی و فرزندان تو و پادشاهانی که از پس تو باشند اما سرش که از زر بود آن
توی که بهترین ایشانی و سینه که از سیم بود پسر تو باشد که از تو تا او چندانی فرق باشد که از زر تا سیم و شکم او که از مس بود
پادشاهیست که از پس او باشد بتر از او و رانهاش که از آهن بود دیگری باشد پس او فروتر از او و پایها که از گل بود کران بود که آخر
شاهی باشد ضعیف او باز پس ایشان باشد و اما آن سنگ که از آسمان آمد و بر جا آمد و او را پست کرد و آنکه بزرگ شد تا همه
زمین بگرفت پیغمبری باشد که خدای تعالی در آخر الزمان بفرستد که ملک و ملت او از شرق تا بغرب برسد و اما آن درخت که دیدی
مرغان بر شاخهای او و سباع در زیر او آنکه فرمود ندا که آن درخت بزن تعبیر آنست که خداوند تعالی ترا مسخ کند با مرغی کند که کرکس
باشد که پادشاه مرغانست آنکه خواهت بمسخ با شیری کند که پادشاه سباع است آنکه مسخ کند با گاوی که قوی ترین دواب
است هفت سال همچنین در دین باشی تا بدانی که خبر تو میرود و هلاک ... که ملک آسمان و زمین خدای راست و او قادرست هر چه
را کرد و ان اوست و آنچه دیدی که اصل درخت بر جای بماند ملک تو بتو باز آید که بر جای بماند پس بر ما سر بدین حدیث که کبرگان
حسد بردند بر دانیال و تقرب بخت نصر او را بخود بیامدند و گفتند یا ملک قوم دانیال را چنین قرب بیداری و او را خدای را
پرستد و ذبیحه شما نخورد و دین شما ندارد او و اصحاب و بخت نصر کس فرستاد و او را حاضر کرد و گفت مرا گفتند که شما دین نمیدارید
و معبود مرا نپرستید و ذبیحه ما را نخورید دانیال گفت اجل امر همچنین است ما خدای آسمان و زمین را می پرستیم و دین شما ندارید
و ذبیحه شما نخوریم او بخشم آمد بفرمود تا چاهی فراخ بکندند و دانیال را با پنج کس از قوم او در آنجا کردند آنکه شیران را گرسنه
بکردند و آنجا کردند ایشان بصید رفتند و گفتند چون بازآییم از ایشان جز استخوان نمانده باشد چون باز آمدند و باز نگریستند
و ایشان را یافتند نشسته و شیران پیش ایشان خفته و دیگران نیز با ایشان نشسته جمله هفت کس بودند و بخت نصر گفت ایشان
شش کس بودند هفتم از کجا آمد گفتند ما نمیدانیم آن هفتم فرشته بود که خدای تعالی فرستاده بود تا ایشان را نگاه دارد
آنجا بر آمدند و بعد از آن بر روی بخت نصر زد و خدای تعالی او را مسخ کرد و او برمید در بیابان با وحوش و سباع مختلط شد و هفت

سال مسخ می‌بود که گاهی بصورت کرکس و گاهی بصورت شیر و مدتی بصورت گاو و چنانکه دانیال گفته بود در تعبیر خواب او و وهب
گفت از آن پس خدای تعالی ملک با او داد و هب را رسید که ایمان آورد با آنرا اهل کتاب درین خلاف بعضی گفتند ایمان آورد و توبه
کرد و بعضی گفتند او را پیغمبران کشته بود و مسجدها سوخته خداوند تعالی توبه او قبول نکرد سدی گفت سبب هلاک او آن بود که
در غیبت ... بخت نصر دانیال را سخت قرب داشتی کبرگان حسد کردند گفتند دانیال مردی است که بول او نتواند داشتن
و او مجالست ملوک را نشاید بخت نصر خواست تا بیازماید کس فرستاد و او را بخواند در شب و طعام بخورانید و ... را گفت
اگر کسی بیرون آید تا او را فی کند این چوب بر سر او بزن و اگر گوید بخت نصرم که او را بخت نصر فرموده است خدای تعالی آن رنج بر
دانیال آسان کرد تا او را حاجت نبود با دنیه و بخت نصر را حاجت آمد برخاست از سرای بیرون آمد تا بحجره کنار نجاست در پای
فکند و شبی تاریک بود دربان بر پای خواست و آن چوب بر سر او زد گفت من بخت نصرم گفت مرا بخت نصر فرموده و چندان بزد
بر سر او تا او را بکشت این روایت سدی است محمد بن اسحق گفت سبب هلاک او آن بود که چون ملک یمین او را مسخ شد خواست تا
تعرض ملک آسمان کند و این قصه در سورة البقرة بگفتیم در حدیث نمرود و مثل آن معاینه کرد در حق بخت نصر و گفت هلاک او بپشه
بود که در دماغ او شد و دماغ او را بخورد و همه راحت او در آن بود که کسی چیزی بر سر او میزد و بر مرد تا آسایش یافتی گفتی چون
در بیم مغز من بشکافید تا خود چیست در هم چنان کردند از مغز پشه بپرید و خلقان بر افتند که کس با خدای تعالی مقاومت
نتواند کرد و خدای تعالی بنی اسرائیل را از محنت برهانید و قومی که سوخته بودند بر ایشان مجدد کرد بنزدیک عزیر علیه السلام
و گفتند آنانکه کشته بودند بخت نصر و قوت ایشان را بدعای عزیر زنده کرد و از ان پس جمعه بودند و ذلک ...
تم بحمد الکرم الکریم علیه الآیه این قصه بخت نصر است و بدانکه دو حال کنز جز آنست که شسته اهل سیر و علم و تواریخ و اخبار
انبیا بر آنند که اول گفتیم که بخت نصر بکار زار بنی اسرائیل آنکه آمد که ایشان شعیا را بکشتند در عهد ارمیا بن حلقیا و آن وقعه
اولی بود آنکه خدای تعالی گفت فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید یعنی بخت نصر و لشکر او و گفته
از عهد ارمیا و تخریب بخت نصر بیت المقدس تا بقتل یحیی بن زکریا چهار صد سال بود و شصت و یک سال بر آنکه گفتند از
عهد خرابی بیت المقدس تا باز آنکه آبادان کردند در عهد کوش بن لخشورش اصبهبد بابل از قبل بهمن اسفندیار هفتاد سال بود
و از آن که آبادان کردند تا آنکه سکندر رومی بستد و حج کرد با ملک خود هشتاد و هشت سال بود و از ملک اسکندر تا بعهد
یحیی بن زکریا علیهما الصلوة و السلام سیصد و شصت و سه سال بود و این خبر صحیح و معتمد است و دین باب آنست که محمد بن اسحق بن
یسار روایت کرده که چون بنی اسرائیل باتمام رفتند و بیت المقدس آبادان کردند پس از آنکه بخت نصر خراب کرده بود و بنی اسرائیل
برده کرده بود و عزیر فرمان یافته بود بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و خدای تعالی بر ایشان نعمت میکرد و پیغمبران میفرستاد
و اعذار و انذار میکرد و ایشان بر دین بنی ... خدای تعالی گفت که فریقا کذبوا و فریقا یقتلون تا باخر پیغمبران که در ایشان
بایشان زکریا بود و یحیی و عیسی علیهم الصلوة و السلام و ایشان از نبیرگان داود علیه الصلوة و السلام بودند زکریا بمرد و یحیی را
بکشتند بسبب آنکه او از دختر زن عبد الله بن عباس گفت نهی او از دختر برادر بود محمد بن اسحق گفت چون عیسی را بآسمان بردند
یحیی را بکشتند و بعضی اهل سیر گفتند زکریا را نیز بکشتند خداوند تعالی پادشاهی را بر ایشان مسلط کرد از پادشاهان بابل
که او را خردوس گفتندی و بیامد با لشکری عظیم تا بشام رفت و شام بگشاد آنکه امیری را از لشکر که نبوزرادان گفتندی و را بشهر
فرستاد و گفت من بخدای خود عهد کرده ام که بر اهل بیت المقدس ظفر یابم از ایشان چندان بکشم که خون ایشان در جوی بلشکر
گاه من رسد الا آنکه دیگر کس نماند از ایشان اکنون تو بشهر رو و از ایشان چندانی بکش که خون ایشان در جوی بلشکرگاه من رسد

این امیر شهر آمده و جز با نکاه ایشان شد خون یحیی دید از آن جا که بر میجوشید پرسید که این خون چیست گفتند این خون قربانی است که ما
بکردیم و از ما قبول نکردند برای این میجوشد و ما هشتصد سال که اینجا قربان میکنیم هیچ قربان ما رد نشد مگر این یکی گفت
دروغ میگویید انکه بخت نصر بود تا بر آن خون مردم کشتن گرفتند تا هفتصد هزار مردم و هفتاد هزار از جمله روسا و معروفان
ایشان و فتیان ایشان از ایشان نیز کشته شد خون ساکن نشد چون بدید که خون ساکن نمی شود گفت ویلکم یا بنی اسرائیل با من راست
گویید و الا چنان کنم که از شما کسی نماند که باد در آتش کند که در بیت تا شما بر ادخود زندگانی میکنید اکنون بلا بر شما آمد
چون بدیدند چون بدیدند که نا این نیست گفتند راست آنست که ما را پیغمبری بود که ما را نهی کردی از کارهای بسیار کردی
سخط بودی و اگر فرمان او کردمانی ما را بهتر بودی ما او را بکشتیم این خون او ست از آن گاه بر میجوشد و ساکن نمیشود و او ما را
خبر داده است بدین قصه و بلیه که ما دانیم و ما او را باور نداشتیم سوگند داد گفت نام او چه بود گفتند یحیی بن زکریا گفت الحق
راست است دید به جزای تعالی انتقام چنین کند برای اولیاء خدا انکه بر روی در افتاد و بیهوش و چون باهوش آمد گفت بر عیدی
لشکر از شهر و همه جای شهر رسید به انکه بیامد بر سر آن خون بایستاد و گفت ای خون یحیی بن زکریا خدای تعالی داند که چه رسید
بنی اسرائیل را برای تو ساکن شو بفرمان خدای تعالی پیش از انکه از بنی اسرائیل کسی نماند آن خون ساکن شد بفرمان خدای عز و جل و بخت نصر
از آن دست قتل از ایشان بر داشت و گفت ایمان آوردم با بخت نصر بنو اسرائیل ایمان داشتند بان و گفت آمده ادم که جز خدای تعالی خدا
نیست و ... وحی کرد به پیغمبری که در آن زمان بود که بخت نصر زادان چون و صدوق و حیون بزبان عبرانی حریضا ... ... ایمان ... باشد
گفت این مرد نو مسلمانی مردی راستین است انکه بنو زادان گفت که دشمن خدای تعالی بخت نصر مرا گفته است که از شما چندان
بکشتم که خون با لشکرگاه او چون جو بر سد و من نتوانم از فرمان او عصیان کردن انکه بفرمود تا خندقی عظیم بکندند و گفت
بر وید و هر چه دارید از کاو و گوسپند و اشتر بیارید بیاوردند بفرمود تا می کشتند و خون ایشان در آن جوی میرفت تا
ایشان در خندقی می انداختند تا چندانی بکشت که خون بر لشکرگاه او رسید و آن کشتگان را بفرمود تا بیاوردند و بر سر آن خندق
و جهار پایان کشته افکندند و چون خون بلشکرگاه خود وی رسید کفت بس کن از قتل و کشتن که چون بما رسید انکه از آن جا
برگرفت و بیابل رفت و قتلی عظیم در بنی اسرائیل رفت و این وقت دوم بود که بنی اسرائیل فرود آمد در فتنه و فساد دوم که کردند
چنانکه حق تعالی از ایشان باز گفت **وقضينا الى بني اسرائيل** در این قول گفتند یکی انکه قضینا یعنی علمنا است و مراد بکتاب لوح
است و عبد الله عباس گفت قضی یعنی حکم و مراد بکتاب لوح محفوظ است و قال بعضهم علی است یعنی قضا کردیم بر بنی اسرائیل در
لوح محفوظ و معنی آن باشد که ما را از ایشان چنان معلوم بود که بر حسب معلوم در لوح ثبت کردیم و وجه دیگر بهتر است بر این
انکه کلام بالاو بر ظاهر خود است و تفسیر این قضا بر معنی باید کرد که بالی متعدی شود چون وحی و وحی اینجا بمعنی الهام و اعلام
باشد و مثله فی معنی الوحی قوله تعالی وقضينا اليه ذلك الامر ان دابر هولاء مقطوع مصبحين ای اوحینا الیه **لتفسدن**
في الارض مرتين که فساد کنید در زمین دوبار نوبت اول بر بخت نصر فهو معتهی رفتند و قوقت دوم بخردوس چنانکه
آن برفت پس در شام بنی اسرائیل را یاری بر بنا شتند و ملک از شام و نواحی آن با روم و یونان افتاد جز انکه بقایای بنی اسرائیل
بسیار شدند و در عالم پراکنده شدند و ایشان را دیانت و ریاست بود در بیت المقدس و نواحی او و ملک بود ایشان را اما
نعمت و عزت و منفعت بود دیگر بار بطر گرفت ایشان را احداث پیش گرفتند و تغییر و تبدیل کردند کر فتند خدای تعالی ططوس
بن اسیانوس الرومی را بر ایشان مسلط کرد تا شهرهای ایشان را خراب کرد و ایشان را از اوطان ... و ریاست نیز از ایشان بستد
معاصی ایشان ذلت و مسکنت بر ایشان زد و ایشان را ذلیل و مهین کرد بجزیه و بیت المقدس خراب شد تا بایام عمر بن خطاب

که وان اسأتم فلها فاذا جاء وعد الاخرة ليسوءوا وجوهكم وليدخلوا المسجد كما دخلوه اول مرة وليتبروا ما علوا تتبيرا عسى ربكم ان

و اگر بدی کنید ... ... مسجد چنانکه در شدند ... ...

68
از آن پس سالها آبادان و عمارت کردند از ابو جزر گفت سعید جبیر را پرسیدیم ازین آیات گفت اما اولی که جاسوا خلال الدیار اصحاب الجوزی
بود و دیگر او انکه گفت ثم رددنا لکم الکرة علیهم الی قوله فاذا جاء وعد الاخرة و قوله عبادا لنا اولی باس شدید بخت نصر
و دیگر او که بیت المقدس خراب کرد بار دیگر خدای تعالی بنی اسرائیل را داد فی قوله تعالی **عسى ربكم ان يرحمكم وان عدتم عدنا**
گفت اگر با معصیت شوید ما بر عقوبت شویم ایشان با معصیت شدند خدای تعالی ملک روم را بر ایشان مسلط کرد بار دیگر چون
با معصیت رجوع کردند خدای تعالی پادشاه ری را مسلط کرد بر ایشان و نام او ... بود دیگر باره رجوع کردند با معصیت
خداوند تعالی شاپور ذو الاکتاف را بر ایشان مسلط کرد قتاده گفت در این آیت قضای کرده بر این قوم چنانکه یعنی در این آیات
بر نوبت اول جالوت بر ایشان مسلط شد و هم الذین جاسوا خلال الدیار ثم رددنا لکم الکرة علیهم بیرون آمدن با ایشان داد در
ایام داود علیه الصلوة والسلام که جالوت را بکشت انکه دیر از آن چون با سر معصیت و تغییر و تبدیل شدند بخت نصر بر ایشان
مسلط شد فی قوله فاذا جاء وعد الاخرة لیسوءوا وجوهکم پس از بر ایشان رحمت کرد فی قوله عسی ربکم ان یرحمکم پس با سر معصیت
شدند خدای تعالی رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بر ایشان مسلط کرد تا جزیه را بکشته و جزیه را جزیه بر نهاد و این سخنان با آیات
مانند تا بعیاست قوله **لتفسدن** لام ولو نون تاکید جواب قسم محذوف است و التقدیر والله لتفسدن **ولتعلن** ای ولتستکبرن
فاذا جاء وعد اولیهما عبد الله مسعود گفت فساد اول ایشان کشتن زکریا بود و این روایت ابو صالح است از عبد الله عباس
محمد بن اسحق گفت زکریا بر که بمرد و اما شعیا بود که او را بکشتند فجاسوا خلال الدیار ای خلوا الدیار و تخللوا و حالوا بین یا فیها
و عبد الله عباس خواند فحاسوا بالحاء الغیر المعجمة و معنا هما واحد **وكان وعدا مفعولا** ای کائنا واقعا لا محالة ابن جریر گفت
طافوا یعنی میگردیدند قتیبی گفت عاتوا و افسدوا ابو عبید گفت طلبوا **ثم رددنا لكم الكرة عليهم** ای الرجعة والدولة
حق تعالی گفت پس باز آن شما را یعنی بنی اسرائیل را و خطاب با ایشان است و آنچه او ید و ورد نکار با شما دادیم و شما را مدد دادیم
بالها و فرزندان **وجعلناكم اكثر نفيرا** و کردیم شما را بیشتر عدد مجاهد گفت اکثر رجالا یعنی دیگر شد اکثر انصار او آل
او آن باشد که جماعتی که چون او را استعانت کنند در نصرت او بر سند و مسارعت او نمایند و این فعیل بمعنی فاعل است کالقدیر
والقادر والعلیم والعالم **ان احسنتم احسنتم لانفسكم** حق تعالی در این آیه باز نمود که هر کس که چیزی کند از نیک و بد با خود نیکی برای خود
و بدی برای خود گفت اگر نیکی کنید برای خود کنید یعنی جزای آن و ثواب آن شما را باشد و اگر اساءة و بدی کنید عقاب و وبال آن
بر شما باشد و قوله **فلها** یعنی از اهل معانی گفتند مراد آنست که فعلیها و لام بمعنی علی است برای انکه عرب نقیض بر نقیض
حمل کنند و مثله قوله فسلام لك من اصحاب اليمين ای علیک و محمد بن جریر گفت فلها ای فالیها الاسائة ترجع کما احسن الی فلان و اساء الیه
کما قال ابن ربکم اوحی لها ای الیها ای فالیها باز آید و جزا اعادت اساءة با او کنند و اگر بر ظاهر رها کنند روا باشد و معنی انکه فلها
عقابها عقاب اساءة او را باشد و دیگر ... حسین بن الفضل گفت ای فلها رب یغفر الاساءة او را خدائی هست که اساءة
پیامرزد این قول خوب نیست جز انکه ظاهر بر و دلیل نکند **فاذا جاء وعد الاخرة** ای المرة الاخرة چون وعده بار دیگر آمد از آن
دو بار که گفت لتفسدن فی الارض مرتین و نوبت اول را گفت فاذا جاء وعد اولیهما این نوبت بازپسین بود و این نوبت دیگر
بر قتل یحیی بن زکریا بود و بر قصد عیسی کردند که تا عیسی بن مریم علیه الصلوة والسلام تا خداوند تعالی او را بآسمان برد از میان ایشان
خدای تعالی پادشاه پارس و روم را بر ایشان مسلط کرد و خردوس را و ططوس را که قصد ایشان برفت و قوله **ليسوءوا وجوهكم**
این لام تعلق دارد بمحذوف که ذوق کلام بر و دلیل میکند و هو قوله بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید در نوبت اول بعثنا ظاهر کلام
بود در نوبت دیگر محذوف است بر فعل فیکتب اعتمادا علی الاولی فی الکلام والتقدیر فاذا جاء وعد الاخرة ای الکرة الاخرة بعثنا

رَبُّكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ

[illegible]

لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ

[illegible]

علیکم عباداً لیسوءوا وجوهکم علی قراءة من قرأ بالجمع وبعثنا الیسوءوا وجوهکم یعنی چون نوبت دیکر آمد و شما را فساد فتنه
شما فرستادیم بندهٔ مسلط را تا اندوه شما را غمکین کند کسائی خواند لنسوء وجوهکم بنون اسناد فعل با خدای تعالی بر سبیل التعظیم
اعتبارا بقوله بعثنا وقضینا ورددنا وامددنا این قراءة امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام روایت کرده‌اند و باین
قراءة ابی است لنسوءن وجوهکم بنون تاکید خفیفه کقوله لنسفعا بالناصیة و در قراءة کوفی خوانده‌اند بیا انکه آن را در تا الی ابو
لما انکه اضافه با خدای تعالی بود ای لیسوء الله وجوهکم وما الیسوء الوعد والعبد الملک المسلط و باقی قراء خوانده‌اند لیسوءوا وجوهکم
برجع اسناد الی عبادالنا اولی باس شدید و علامت نصب حذف نون است یعنی ما ایشان را بر انکیختیم تا اندوه شما را غمکین و درهم کنند
یقال ساءه اذا احزنه مساءة **ولیدخلوا المسجد** و تا در مسجد بیت المقدس شوند چنانکه نوبت اول **ولیتبروا ما علوا تتبیرا**
تا هلاک کنند آن که بر او غالب شوند باشند از دیار و اموال شما هلاک کردنی من التبار وهو الهلاک و لام روا بود که لام غرض
باشد علی سبیل العذاب و العقوبة و روا بود که لام عاقبت بود بر آن تقدیر که گفته آمد فاما قوله لیسوءوا وجوهکم یعنی کنایت کرده از
جملهٔ تن کما قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه و کقوله وجوه یومئذ باسرة و وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة و غیر ذلک و کقول
النابغة اقارع عوف لا احاول غیرها وجوه قرود تبتغی من یجادع مراد درایات و بیت ذوات الوجوه است **عسی ربکم ان یرحمکم** انکه
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بنی اسرائیل را که همانا خدای تعالی بر شما رحمت کند اگر توبه کنید و باز رجوع کنید با طاعت
او و برای آن عسی گفت که تا اعتماد نکنند و اتکال و تقصیر نکنند در طاعت خدای تعالی بل تا میان خوف و رجا باشند و قطع
نکنند بر رحمت تا مغروری نشوند و بعضی مفسران گفتند عسی در قرآن از خدای واجب باشد و جاء دل عمت بود **وان عدتم عدنا**
و اگر باز بر گناه شوید ما باز بر عقوبت شویم بر قول عبد الله عباس و قتاده گفت باز معصیت شدند خدای تعالی بر دست رسول صلی الله
علیه و آله و سلم ایشان را عقوبت کرد بقتل و اسر و جزیه و منت و مسکنة **وجعلنا جهنم للکافرین حصیرا** ما دوزخ را بر ایشان کافران
کردیم من الحصر الذی هو الحبس والحصر احتباس البطن و منه الحصار لانه یحتبس من فیها والحصور البخیل الحابس للمال و سمی الملک
حصیرا لاحتجابه عن الناس قال الشاعر و مقامة غلب الرقاب کانهم جن لدی باب الحصیر قیام ای باب الملک والحصیر الذی هو جمع واحد
من هذا لان فیهما معنی المنع و حسن بصری گفت مراد حصیر است که باز فکنند ای قرار گاه و مهاد و گفت عرب بساط خود را حصیر خواند
ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم گفت این قرآن هدایت کند و راه نماید و لطف باشد طریقتی و ملتی که آن راست تر و مستقیم
تر **ویبشر المؤمنین** و مژده دهد مؤمنان را که عمل صالح کنند با آنکه ایشان را مزدی بزرگ و ثوابی عظیم بود بر ایمان و عمل صالح که
کرده باشند **ان الذین لا یؤمنون بالآخرة اعتدنا لهم عذابا الیما** و نیز خبر میدهد آنان را که بقیامت ایمان ندارند و ما ساخته‌ایم ایشان را
عذابی سخت دردناک **ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر** و دعا میکند آدمی دعای بد یعنی نفرین همچنانکه دعای خیر کند یعنی در حال ضجر
و ملالت بر خویشتن و بر دیگران از فرزندان و اقربا و خویشان و اگر چه در وقت دوم پشیمان بود و این قول عبد الله عباس است که گوید
اللهم العنه و اهلکه و دمر علیه و اگر خدای تعالی اجابت کند بر وی سخت آید و قولی دیگر آنست که آدمی بر تعجیل طلب چیزها کند که او را به
تر باشد بکمال انتفاع چنانکه دعا کند با چیزی که او را بهتر باشد و آید در معنی جای دیگر چنان بود که گفت و عسی ان تکرهوا شیئا و هو
خیر لکم الآیة **وکان الانسان عجولا** و آدمی همیشه شتابزده بوده است بعضی گفتند از مفسران مراد آنست که در حال که دعا مستعجل
است و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که آدم عجول است در دعا بر کرد وقت دوم بر آن پشیمان شود این قول مجاهد است و جماعتی مفسر
و عبد الله عباس گفت یعنی ضجر است صبر نیارد بر سرا و ضرا بعضی دیگر مفسران گفتند مراد بانسان آدم است سلمان فارسی گفت خدای تعالی
اول از آدم سر او بیافرید که جانست بر او تا آدمی بکرید و دیگر اندامهای او می آفرید و او اعتبار میکرفت و زمان دیگر بود خدای

باها را اورا

وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا

[illegible]

وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا

[illegible]

79

تا ماه را اورا روح می در آفرید یعنی چون ماه و گفت اللهم عجل الخلق قبل غروب الشمس یا رب خدایا تعجیل فرمای در آفریدن من پیش از آنکه آفتاب
فرو شود فذلک قوله و کان الانسان عجولا ضحاک گفت از عبد الله عباس که چون روح بناف آدم رسید تعجیل کرد خواست تا
برخیزد نتوانست فذلک قوله تعالی و کان الانسان عجولا و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد **وجعلنا اللیل والنهار آیتین** الآیة گفت ما
شب و روز را دو آیت و دو علامت و دو دلالت کردیم بر وجود صانع ما و کمال قادری و عالمی ما **فمحونا آیة اللیل** بیتی دیگر
آیت شب بطی ابو الطفیل گفت که کسی پرسید از امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام از این سواد که در میان ماه است گفت آن آیت شب است
که خدای تعالی آن را محو کرد آن اثر محو است عبد الله عباس گفت خدای تعالی نور آفتاب هفتاد جزو کرد و نور ماه همچنین آنکه از نور ماه
شصت و نه جزو محو کرد و با آفتاب داد اکنون آفتاب را صد و سی و نه جزو است از نور و ماه را یک جزو **وجعلنا آیة النهار مبصرة**
و آیت روز را بینا کردیم یعنی روشن و تابنده ابو عمرو بن العلا گفت یعنی یبصر بها و هذا من باب لیل قائم و نهار صائم کسائی گفت
من قول العرب ابصر النهار اذا اضاء و صار بحالة یبصر بها بعضی دیگر اهل علم گفتند هذا من باب قولهم رجل مجرب اذا کان ذا
ابل جرب و رجل معطش اذا کان اصحابه ضعیفا انکه ذلک نابل عطاش و قال کفرید ذر النقل المعطش و رجل معطش اذا کان
اصحابه ضعیفا فکذلک النهار مبصر اذا کان اهله بصرا **لتبتغوا** انکه غرض پیدا کرد گفت تا طلب کنید در این روز روشن
فضل و نعمت و روزی خدای تعالی **ولتعلموا عدد السنین والحساب** و تا بدانید عدد سالها و حساب **وکل شیء فصلناه تفصیلا**
و هر چیزی تفصیل دادیم و روشن کردیم روشن کردنی عکرمه گفت از عبد الله عباس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی
چون چیزها بیافرید از نور عرش دو آفتاب بیافرید اما آنکه در سابق علم او آن بود که آفتاب خواهد بود آن چند تا بود که همه دنیا
از مشرق تا مغرب و آنچه در سابق علم او آن بود که از او محو خواهد کردن تا ماه شود و محو کند نور آن را دون آفتاب آفریده که
در ایشان ما کو چکی نبینیم از کمال مسافت سخت بعیدست اگر خدای تعالی نور ماه بر حسب نور آفتاب رها کردی مردم شب از روز فرق
نکردندی و نشناختندی و مزدور ندانستی که او را کی تا بکی کار کند و مهره دار ندانستی که عدت چند گاه دارد و مسلمانان ندا
ندانستندی که وقت نماز ایشان کی باشد و وقت حج ایشان کی باشد و عالم دار ندانستی که حلول اجل وی کی بود و نیز ندانستندی
وقت زرع و حصاد ایشان کی باشد و کی طلب روزی کنند خدای تعالی مجلس نظر شیر برای بنده کان از جبرئیل علیه الصلوة و السلام الا کبر
تا بر خود را سر بر روی ماه بمالید تا روشنائی او باین مقدار است که می‌بینید تا شب از روز جدا باشد و ذلک قوله و جعلنا
اللیل والنهار آیتین الآیة **وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه** عبد الله عباس گفت یعنی آنست که هر آدمی را عمل او که از خیر و شر کرده
او کردند ما او را لازم گردانید و بعضی دیگر گفتند ایشان تقدیر کرده از او و طائره ای ما لا بدّ علیه مقاتل و کلبی گفتند طائر ای آنچه
از خیر و شر نیک و بد او باشد از او مفارقت نکند تا حساب او برآورد حسن گفت یسیر و شوم خجسته و نا خجسته او انکه گفت ای پسر
آدم ترا نامه‌ای برافراخته و دو فرشته موکل یکی بر دست راست و یکی بر دست چپ چون فعل کنی بر تو نویسند و مهر کرده تا
کند مجاهد گفت طائره ای عمله و رزقه مراد عمل و روزی مردست و گفت هیچ کس از مادر نزاید و الا بر گردن او ورقی باشد بر آنجا
نوشته که او شقیست یا سعید اهل معانی گفتند مراد بطائر آن حکمهاست که بر او کنند از سعادت و شقاوت بسبب استحقاق
او و از آن بطائر عبارت کرد بر عادت عرب من زجر الطیر و بوارحها ابو عبیده و قتیبی گفتند مراد حظ اوست از خیر و شر و قولهم
طار سهم فلان بکذا و جرى له الطائر بکذا در شاذ حسن و مجاهد و ابو رجاء خوانده‌اند طیره بی الف و تخصیص عنق از آن کرد که آن
علامت و داغ بود و جای قلاده و طوق و گفتند برای آنکه عرب با او کنایت کنند از ذمه و وجوب یعنی که گویند که مرا بر گردن
او علی است و در گردن او همی و شومی که دیت و کذا فک رقبة و عتق رقبة **ونخرج له یوم القیامة کتابا** یعنی و کتاب عمل نامه

لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا

بالضافة الی الستة خدای تعالی بیرون آورد ودر قراءة عامه نخرج بنون ما بیرون آوریم حملا علی قوله الزمناه طایره فی عنقه ویعقوب
خواند ومجاهد وابن محیصن یخرج بیاء مفتوح وضم راء علی الفعل الثلاثی علی تقدیر ویخرج الطایر له یوم القیمة کتابا
کتابا بر حال است وتقدیر آنست ویخرج له الطایر فیصیر کتابا وابو جعفر خواند یُخرَج بضم یا وفتح را علی الفعل المجهول والتقدیر
ویخرج الطایر له یوم القیمة کتابا ونصب علی الحال **یلقاه منشورا** که آدمی آن نامه را واخترا بیند وابن عامر وابو جعفر خواندند
یُلقّاه بضم یا وتشدید قاف یعنی یلقی الانسان ذلک الکتاب منشورا چنانکه مفعول اول که فعل یا او مسند مقدر باشد
وها ضمیر کتاب باشد ومحل او نصب بود علی المفعول الثانی ابو السوار العدوی این آیه بخواند وگفت نشرتان وطویة سجال
است نامه ترا دو حال است بر او اختیار باشد ودر یک حال نورد تا زنده نامه تو افراخته است هر چه خواهی املاء میکن چون بمیری
نامه ات در پیچند باز چون بقیامت ترا زنده کنند نامه ات وا کنند **اقرأ کتابک** مضمری است در آیه وهو قوله فیقال له گویند
او را آن جا برخوان که تفهیم اضمار قول کنند لدلالة الکلام علیه خداوند نامه را گویند برخوان نامه ات قتاده گفت فردا
قیامت آنکس نیز که خواننده نباشد نامه او خواند **کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا** بس است نفس تو بر تو محاسب قیم یعنی تو خود حساب
خود بکن حسن بصری گفت عدل کرده باشد آنکه ترا محاسب تو کند حساب تو با تو فکند **من اهتدی فانما یهتدی لنفسه** هر که
اجتهاد کند ونظر وراست باید برای خود کند یعنی ثواب آن او را باشد **ومن ضل** وهر که گمراه شود بترک نظر وطلب علم بر خود
گمراه شود یعنی عقاب ووبال آن بر او باشد **ولا تزر وازرة وزر اخری** وهیچ بر گیرنده بار دیگری بر نگیرد یعنی بگناه گناه کار دیگری
را عقوبت نکنند وبیان کرده ایم که اصل وزر ثقل وگرانی باشد **وما کنا معذبین** وما عذاب نکنیم هیچ امتی را تا پیغمبری با ایشان
نفرستیم که اعذار وانذار کند وتنبیه کند ایشان را اقامت حجت وقطع عذر را تا حجت ما بلیغ باشد بر مکلفان قوله تعالی **واذا
اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها** الایة بدانکه ظاهر این آیه بدان ماند که خداوند تعالی میگوید چون ما خواهیم که شهری را هلاک کنیم امرناهم
بفرماییم مترفان ومنعمان آن شهر را تا فاسق شوند در آنجا عذاب بر ایشان واجب شود وما ایشان را هلاک بر آریم واگر چنین
باشد که خدای تعالی امر بفسق کرده باشد ونشاید که خدای تعالی امر کند بفسق که ما این چند جواب گفتیم یکی آنکه ما بودیم این کلام
محذوفی هست وتقدیر آنست که امرناهم بالطاعة ففسقوا فیها ما ایشان را اطاعت فرماییم ایشان نافرمانی کنند وواجب شود که
برای آنکه ذکر فسق امر باشد که او مامور به باشد نه یعنی که گویند امرته فعصی ودعوته فابی ای امرته بالطاعة فعصی ودعوته
الی الرشد فابی واهلاک بمجرد خود نه حسن باشد ونه قبیح بل اگر واقع بود بر وجهی که ظلم بود قبیح بود واگر بر وجه امتحان یا استحقاق
بود حسن باشد وارادت خدای تعالی تعلق ننهاد الا باهلاکی مستحق نیکو اگر گویند چه فایده است در تعلیق اهلاک باول گفتن
اذا اردنا امرنا وارادت را حسن بکند اگر قبیح باشد واین ارادت یا تعلق دارد باهلاک مستحق یا نامستحق اگر مستحق بود بمعاصی
متقدم بنا بر این خوف کرده ایم ذکر کرده است فایده نباشد تعلیق او را با امر واگر تعلق دارد باهلاکی که مستحق بود باین که در آیه
هست این آنست که او را میکنیم برای آنکه موجب است با آنکه خدای تعالی مرید بود اهلاک بود تا مستحق را جواب این آنست
که گوییم این ارادت تعلق ننهاد الا باهلاک مستحق بمعاصی متقدم وانچه وجه حسن تعلیق این ارادت بامر مذکور در آیه فی
قوله اذا اردنا امرنا آنست که در تکرار امر بطاعت اعذار وانذار است وتنبیه واقامت حجت بر ایشان تا چون عصیان کنند
بر این تکرار امر مستحق وعید واهلاک باشند وکانه قال تعالی واذا اردنا ان نهلک قریة بما استحقوا من الهلاک بما فعلوا من الکفر
والعصیان الزمناهم مرة بعد اخری وکررنا علیهم الامر اعذارا الیهم وانذارا وایجابا للحجة علیهم ووجه دیگر در تاویل آیه آنست که امرنا
مترفیها صفت قریه باشد وجواب اذا نبود فکانه قال اذا اردنا ان نهلک قریة من صفتها انا امرنا مترفیها بالطاعة

ففسقوا

٧٥

ففسقوا فیها وبر این جواب اذا الجزائی نبود ظاهر در آیه برای آنکه در کلام دلالت است بر حذف او ونظیر این آیه فی حذف جواب اذا قوله
حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین الایات وجوابی نیست اذا را در جمله این
کلام برای آنکه مقصود معلوم است حذف کنند ومثله قول الهذلی حتی اذا اسلکوهم فی قتائدة شلا کما تطرد الجمالة الشردا وجواب اذا نیامد
در این کلام برای آنکه بیت آخر قصیده است وجزم نیم دو جواب اذا آنست که ذکر ارادت در آیه مجاز واتساع است واین عبارت
باشد از آنکه معلوم بود از حال قوم ومآل افکار ایشان وتغیر امر چنین باشد که چون قریه شهری را هلاک خواهیم کردن ومثله قوله جدارا
یرید ان ینقض دیواری که نزدیک بود که بیفتاد ومثله اذا اراد المتاجر ان یفتقر اتته المتالف من کل وجه چون بازرگان زیان خواهد
کردن واین آن ارادت که آثار بر کار وتفسیر میکنند یعنی اذا کدنا ان نهلک قریة ومعنی آنکه اذا قرب هلاک قریة جددنا علیهم
الامر وکررنا **ففسقوا فیها فحق علیها** ووجه چهارم آنکه در کلام تقدیم وتاخیری هست وتلخیص در تقدیر او آنکه اذا امرنا
مترفی قریة بالطاعة ففسقوا فیها فحق علیها القول اردنا یعنی چون اهل شهری را بفرماییم تا طاعت کنند ایشان بسر
آن فسق وعصیان کنند تا عذاب بر ایشان واجب شود ما خواهیم تا ایشان را هلاک کنیم پس هلاک بر ایشان را یعقوب
خواند وحسن وقتاده وابو حیوة آمرنا بالمد ای کثرنا امرهم من قولهم امر القوم یامرون امرا اذا کثروا وامرتهم ای کثرتهم
وقال لبید کل بنی حرة مصیرهم قل وان اکثروا من العدد ای یهبطوا ان امروا یوما یصیروا للهلاک والفقد وابو رجاء
العطاردی وابو عثمان النهدی وابو العالیه وربیع ومجاهد خواندند امّرنا بر تشدید المیم ای سلطناهم وجعلناهم امراء
واین وجه قراءة برای آنکه اختیار کردند که گفتند امر وتکلیف عام است همه مکلفان را اختصاص ننهاد به مترفان دون دیگران
ودگر فرا امر ذلک السوال فاما قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم خیر المال سکة مابورة ومهرة مامورة دلیل نکنند بر آنکه امر متعدی
باشد بل مراد بمامورة مومرة است عن الحواتره ای الکثیرة ولکن برای ازدواج مابورة را بلفظ مامورة کرد ومراد اسب بسیار
نسل است ومابوره درخت خرمایی پیراسته بار فکنده باشد یعنی سوزن کرده والمترف المتنعم المنعم فی الملک آن باشد که
او را در میان مال ومملکت نعمت رها کنند فحق علیها القول ای وجب علیها العذاب **فدمرناها** ای اهلکناها من الدمار وهو
الهلاک زینب دختر جحش گفت پیغمبر رسول صلی الله علیه وآله وسلم در پیش زینب درآمد وگفت لا اله الا الله ویل للعرب من شر قد اقترب
وای بر عرب از شری که نزدیک بیامد آنکه گفت امروز فتح این مقدار کشاده شد وانگشت سبابه حلقه کرد بر انگشت ابهام
زینب گفت یا رسول الله اهلاک شوید ودر میان ما صالحان باشند گفت بلی چون فساد بسیار شود قوله **وکم اهلکنا من القرون من
بعد نوح** حق تعالی گفت بس که هلاک کردیم از قرنها وجماعات کفار که پیغمبران ما را تکذیب کردند از پس نوح علیه الصلوة والسلام
ودرهم در این قرن ... دو وعید است قرون جمع قرن باشد خلاف کرده اند در معنی قرن عبدالله بن ابی اوفی گفت صد وبیست سال
باشد آنکه گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را در اول آن قرن فرستادند وآخر قرن یزید بن معاویه بود محمد بن القاسم روایت
کند از عبدالله بن بسر المازنی که گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست بر سر من نهاد وگفت این غلام قرنی باز گفت یا رسول
الله قرنی چند باشد گفت صد سال محمد بن القاسم گفت ما سال او میشمردیم تا بصد رسید آنگه بمرد کلبی گفت هشتاد سال ابن
سیرین گفت چهل سال بود **من کان یرید العاجلة** یعنی الدار العاجلة گفت هر که او این سرای عاجل خواهد یعنی دنیا **عجلنا له فیها
ما نشاء** تعجیل کنیم برای او در آنجا آنکه خواهیم بر وفق مصلحت چنانکه مفسده نباشد چه اگر کسی در دنیا تمنای مال وملک کند
وما دانیم که صلاح او نیست ندهیم او را آنچه خواهد آن دهیم که ما خواهیم بمقدار آنکه ما خواهیم از آنکه ما خواهیم یعنی دنیا از دیگر
ما تعجیل نداد اگر بعضی کفار امراء دو از نعمت ایشان بدهیم نه کرامت ایشان چنان بود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا — وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا كُلًّا

نُمِدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا لَا

تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا

لكانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء ومثله قوله تعالى من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له
في الآخرة من نصيب ثم جعلنا له جهنم انگه دوزخ را جای او بازگشت و نصیب او کنیم یصلیها تا ملازم شود بدان مذموما نکوهیده
مدحورا رانده و خوار کرده یقال ذممته وذامته فهو مذیم ومذموم والدحر الطعن والطرد والتبعید یعنی از رحمت — والتبعید
خود دور کنیم و نصب هر دو بحال باشد از فاعل ومن اراد الآخرة و هر که او آخرت خواهد و سرای باز پسین وسعى لها سعيها سعی
سرای کند از ایمان و عمل صالح فاولئك كان سعيهم مشكورا سعی ایشان مشکور باشد و عمل مقبول و مستوجب جزا و ثواب قتاده گفت

[illegible]

فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا

71 [illegible]

صالحین فإنه کان للأوابین غفورا وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا إن المبذرین کانوا إخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا

[illegible]

و در حدیث آمده است که آن آیه ناسخ این نیست چنانکه مفضل بن ... عبد الله بن عمر روایت کرد از رسول خدای صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که او گفت

رضی الله مع رضاء الوالدین و سخط الله مع سخط الوالدین رضای خدای تعالی با رضاء مادر و پدر است و عایشه روایت کرد از رسول خدای

صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت که خدای تعالی عاق را گوید هرچه خواهی آن بکن که ترا نیامرزم و بار را گوید هرچه خواهی بکن

که ترا بیامرزم و این بر طریق تغلیظ و مبالغه گفته است عطا روایت کرد از عبد الله عباس که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که

در روز آید و مادر و پدر از او خشنود باشند دو در از بهشت بروی گشایند و اگر یکی باشد از ایشان در یکی باشد و هر که در روز آید و

مادر و پدر بر وی خشم باشند دو در از دوزخ بروی گشایند و اگر یکی باشد در یکی باشد گفت یا رسول الله و ان ظلماه و اگر چه این مادر

و پدر بر وی ظلم کنند گفت سه بار تکرار کرد ابو عمرو الحمصی روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مردی نزدیک رسول صلی الله

علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله مرا عیالی ... رحمت خدای عز و جل نزدیک کرده اند گفت مادر و پدر داری گفت آری یا

رسول الله گفت برو و با ایشان نیکویی کن ... ربکم اعلم بما فی نفوسکم انکه گفت خدای شما عالم تر است

بانچه در دلهای شما است از نیکویی با مادر و پدر و از عقوق ایشان ان تکونوا صالحین اگر شما صالح باشید و نیکوکار و نیکوکار

با مادر و پدر و قیام کنید بدیگر طاعات فانه کان للأوابین غفورا خداوند تعالی آمرزنده توبه کار است ... اگر بعضی از شما در حق

مادر و پدر شما ... باشد با جفای ... کنید و با صلاح ... خدای تعالی ... که او آمرزنده توبه کار

است و ... آن است که ... سعید جبیر گفت ... که از ایشان در حق

و پدر ... باشند ... خدای تعالی بیامرزد ... و مغفرت در بعضی او

کردند سعید ... گفت ... سعید جبیر گفت

[illegible]

وإما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولا میسورا ولا تجعل یدک مغلولة إلی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا إن ربک

[illegible]

یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر إنه کان بعباده خبیرا بصیرا ولا تقتلوا أولادکم خشیة إملاق نحن نرزقهم وإیاکم إن قتلهم کان خطئا کبیرا ولا تقربوا

[illegible]

72

[illegible]

وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا

إن قتلهم كان خطأ كبيرا كه كشتن ايشان خطای بزرگست ابو جعفر و ابن عامر خواندند خطأ بفتح خا و طا على وزن فعل و ابن كثير خواند خطاء بكسر خا و مد بفتح طا على وزن فعال و باقی قرا خطأ بكسر خا و سكون طا على وزن فعل و ... گفت ابو علی گفت قراءة ابن كثير را بر ان حمل توان كردن كه خطأ مصدر خاطأ يخاطئ خطاء و خطاء باشد و يقال الخطاء بمعنی الخطأ و الخطاء بمعنی الخطأ بعضی گفتند هر دو لغت يكی است و بعضی فرق كردند و گفتند خطأ اذا تعمد الذنب فهو خاطئ و اخطأ اذا لم يتعمد و يستعمل احدهما فی معنی الآخر قال الشاعر فی الخطاء بمعنی خطأ ... بكر به لايلتق بك الذنوب و قال الآخر فی الخطاء بمعنی الخطأ و الناس يلحون الامير اذا هم خطئوا الصواب و لا يلام المرشد ولا تقربوا الزنى گرد زنا مگرديد يقال قرب الشیء اقرب قربا و قرب من الشیء اقرب قربا انه كان فاحشة كه آن در اسلام و قبل زشت بوده است ... بمعنی آيه نهيست از زنا و مذمت زناست و نصب سبيلا بر تمييزست ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق و نهی كرد مر كافران را از خون ريختن بنا حق ... كه خدای تعالی كشتن آن حرام كرد الا بحق يعنی مگر كه مستحق كشتن باشد اما بقود و قصاص و اما برجم از زنی كه شرع سابغ كرده باشد از زنا بعد احصان و ارتداد و قطع الطريق و ماء اين ومن قتل مظلوما و هر كه او را بكشند بظلم و نصب او بر حال است فقد جعلنا لوليه سلطانا ما ولی او را حق و دستی و ولايتی كرديم بر قاتل و ... دادن ... ياری كرده بود اگر خواهد قصاص جويد و اگر خواهد ديه و اگر قاتل بيعفو و قوله فلا يسرف فی القتل حمزه و كسائی و خلف خواندند فلا تسرف بالتاء علی الخطاب ... باشد يا خطاب رسول را صلی الله عليه و آله و سلم و مراد امت ... كه خطاب با طالب حق و قاتل باشد يعنی ... بيش از يكی باز مكشيد و ... و قاتل او را بكشيد و باقی قرا خواندند فلا يسرف ... طالب قصاص و قاتل و قوله الا بالحق تفسيرش خبر رسول است صلی الله عليه و آله و سلم كه گفت امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله قيل و ما حقها يا رسول الله قال زنا بعد احصان و كفر بعد ايمان و قتل نفس بغير نفس ... امر كردند كه با مردمان كارزار كنم تا بگويند لا اله الا الله چون بگفتند ... خون و مال خود در حمايت كردند الا بحق و حساب ايشان بر خدای تعالی است گفتند يا رسول الله حق آن چيست گفت كفر از پس ايمان و زنا از احصان و كشتن نفس كه ... را بكشند و مفسران خلاف كردند در اسراف در قتل بعضی گفتند مراد آنست كه جز قاتل را نبايد كشتن اين قول عبد الله عباس ... گفتند ... در جاهليت كس را بكشتندی طلب آن كردندی كه كسی شريف تر از مقتول خود باز كشتندی و ... كردندی خدای تعالی از اين نهی كرد و رسول صلی الله عليه و آله و سلم گفت عاتی ترين همه كس بر خدای تعالی سه كس باشند ... كه او در طلب قصاص نه قاتل را بكشد و كسی كه او بكين جاهليت كسی را بكشد و كسی كه در حرم بكشد ... گفت اين آيه ... آمد رسول صلی الله عليه و آله و سلم ... و اين ولی ... غار قتل ... روز ... مشركان ... رسول صلی الله عليه و آله و سلم را بكشتند خداوند تعالی آيه فرستاد و گفت اگر چند ... شما را بكشتند ... شما ... و خون ... قاتل را بكشد ... باشد ... مشركين حيث وجدتموهم سعيد جبير گفت ... گفت كه ... تا ... و قتاده گفت ... و ابن كيسان مراد آنست كه قاتل را مثله مكنيد ... عبد الرحمن بن ملجم عليه اللعنه را كه قاتل امير المؤمنين علی عليه الصلوة و السلام بود ... او برو ... و گفت ان عشت ... و ان مت فاقتلوه بی ضربة بضربة و لا تمثلوا بالرجل فان رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم نهی عن المثلة و لو بالكلب العقور گفت اگر زنده ماندم رای خود در ... بينم و اگر بميرم بكشيد او را ضربتی بضربتی و مثله مكنيد او را كه رسول صلی الله عليه و آله و سلم گفت مثله مكنيد و اگر همه سگ گزنده باشد انه كان منصورا مجاهد گفت در دنيا منصورست

بعض

۷۳

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا

بقصاص و در آخرت بثواب يعنی بعوض ولا تقربوا مال اليتيم الا بالتی هی احسن و گرد مال يتيم مگرديد الا بوجهی كه نيكوتر باشد از آن كه با او تصرف كنند و تجارت كنند تا او را در آن نفعی عظيم باشد حتی يبلغ اشده تا آنگه او بلوغ رسد و اختلاف مفسران در معنی اشد ... بعضی گفتند بلوغ شرعی باشد بعضی گفتند هژده سال باشد و قول اول درست ترست كه چون بالغ شود كمال عقلش پديد آيد و رشدش ظاهر شود واوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولا و وفا كنيد بعهد كه از عهد بخواهند پرسيدن شما را گفتند مراد بعهد وصيتهاست در حق يتيم و مال او و بعضی ديگر گفتند مراد جمله اوامر و نواهی خداوند تعالی است و اقام عهد بجای اين گفته اند و قوله ان العهد كان مسئولا در وجه قول گفته اند ... كه مراد مسئول عنه است برای ... تعالی ... عن الجزاء و قول ديگر آنست كه از عهد بپرسند گويند كه نقضت چرا ... واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت واوفوا الكيل اذا كلتم گفت كيل تمام بپيمائيد چون پيمانه بپيمائيد و زنوا بالقسطاس المستقيم و بسنجيد بترازوی راست بسنجيد كوفيان خواندند الا ابو بكر عن عاصم بالقسطاس بكسر قاف باقی قرا بضم قاف خواندند و هر دو لغتست ... گفت ترازو باشد ... رومی ... باشد بعضی گفتند شاهين ترازو باشد ذلك خير و احسن تاويلا كه آن بهتر باشد و نيكوتر بعاقبت و تاويل تفصيل باشد ... رجوع بود چنانكه گفت ولا تقف ما ليس لك به علم و بدنبال آن مشو كه ترا بآن علمی نباشد يعنی ... تتبع ... و قال الفقهاء ... قفوا اذا ... فهو قائف ... كه تابع ... شود ... گفت ... و غيبت ... و لا تقف بسكون قاف ... و اين از مقلوب باشد چنانكه ... و جبذ ... قفوت و قاف يقوف ... يعنی غيبت و ضنيت مكنيد و ... مسلمانان مگوييد ان السمع والبصر والفؤاد كه گوش و چشم و دل را ... بپرسند يعنی مر كار ... از اين اعضا بپرسند كه گوش ... چه شنيدی و ... چشم ... چه ديدی و ... دل ... چرا انديشه كردی ... كل اولئك برای آن گفت كه اولاء برای جمع قليل باشد مذكر و مؤنث ... قال ذم المنازل بعد منزلة اللوی و العيش بعد اولئك الايام ... كثير خواهند لفظ تانيث آرند ... استدلال كرده اند بر بطلان قياس و عمل بخبر واحد بر آنكه اين هر دو ايجاب علم نكند ايجاب ظن كند ولا تمش فی الارض مرحا ... رسول صلی الله عليه و آله و سلم ... در زمين ... بطر و نشاط و نصب مرحا بر مفعول له باشد يعنی تكبر كنی ... قول ... و قصد فی مشيك انك لن تخرق الارض كه تو نتوانی زمين شكافتن در رفتن و بالا بكوه نرسی ... و قوله طولا نصب او بر تمييز است كل ذلك كان سيئه ابن كثير و ابو عمرو و نافع خواندند سيئة بنا و تنوين نصب بر خبر كان و اسمش مضمر باشد ای كان هو سيئة مكروها ... كه حمل كرد بر معنای آن ... باقی قرا خواندند سيئه باضافت با ضمير و رفع او بر اسم كان و نصب مكروها بر خبر او و گفت اين جمله كه رفت از كشتن ... باطل ... حرام ... و انديشه ... ناخواست نزديک خداوند تعالی كه خداوند تعالی از آن كاره بود ... دليل است بر بطلان مذهب ... جبر ... اختلاف ايشان ... اثبات كاره ... خدای تعالی در اين آيه اثبات كاره كرد ... جمله را از كشتن باطل ... حرام ... معصيت ... ذلك مما اوحی اليك ربك من الحكمة اين از جمله آنست كه خداوند تعالی وحی كرد بتو از حكمت ... ولا تجعل مع الله الها آخر با خداوند تعالی خدای ديگر مگير ... كه ... در دوزخ افكنند ملامت رسيده و رانده و دور كرده از رحمت خدای عز و جل و نصب ... بر حال ... فتلقی ... افاصفيكم ... راست ... كه ... گفتند كه فرشتگان دختران خدااند خدای تعالی گفت خدای برگزيد بر شما پسران و فرزندان

أفأصفاكم ربكم بالبنين واتخذ من الملائكة إناثا إنكم لتقولون قولا عظيما ولقد صرفنا في هذا القرآن ليذكروا وما يزيدهم إلا نفورا قل لو كان معه
آلهة كما يقولون إذا لابتغوا إلى ذي العرش سبيلا سبحانه وتعالى عما يقولون علوا كبيرا تسبح له السماوات السبع والأرض ومن فيهن وإن من شيء
إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم إنه كان حليما غفورا وإذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا

زینة و از فرشتگان دختران گرفت برای خود این تجهیلست ایشان را بر خطاء ایشان یقال الاصفیة بکذا ای اختره و صفو الشیء و صفوه
خیاره یعنی که هیچ کس این نکند که شما حکم بر خدای تعالی حوالت میکنید آنگه گفت **انکم لتقولون قولا عظیما** شما سخنی بزرگ میگوئید
و جرئتی بر خدای تعالی [illegible] روا نیست **ولقد صرفنا** حمزه و کسائی به تخفیف خوانند در همه قرآن من الصرف
از ثلاثی مجرد و باقی قرا بتشدید به معنی الفعل من التصریف و این برای تکثیر فعل باشد **لیذکروا** ای لیتذکروا آنگه تا را در ذال ادغام کرد
و بصریان گفتند اول قلب کرد تا را بدال آنگه دال در ذال ادغام کرد خدای تعالی گفت ما درین قرآن [illegible] بیان کردیم
تا کافران تدبر کنند و [illegible] گفتند [illegible] که ما درین قرآن [illegible] وعد و وعید
و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی [illegible] الافعال ماضیا و حالا و مستقبلا و فاعلا و مفعولا [illegible] و تصریف
الریاح شمالا و جنوبا و صبا و دبورا [illegible] بیکبار [illegible] چنانکه گفت و قرآنا فرقناه الآیة و در این
دلیلست بر بطلان قول جبریه که گفتند [illegible] و خدای تعالی [illegible] آنگه گفت **وما
یزیدهم الا نفورا** [illegible]
[illegible] چنانکه بیان کرد [illegible] و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا الآیة
قل لو کان معه آلهة آنگه گفت بگو ای محمد اگر با خدای تعالی خدایان بودندی چنانکه شما گفتید **اذا لابتغوا** پس آنگه طلب کردندی
بخدای عرش راهی و این معنی دلیل تمانع است و مثل قوله لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا [illegible]
گفتند یکی آنکه لابتغوا ای طلبوا الیه و التقرب و المنزلة **سبیلا** ایشان طلب کردندی [illegible]
[illegible] باشند [illegible] از عظمت و جلالت خدای تعالی [illegible] و این قول قتاده [illegible]
و حسن بصری [illegible] گفتند لابتغوا الی مغالبته [illegible] سبیلا [illegible] دلیل تمانع [illegible]
متکلمان آنگه گفت **سبحانه و تعالی** منزه است و [illegible] ابن کثیر و حفص خوانند **تقولون**
تا علی تقدیر قل لهم یا محمد سبحانه و تعالی عما تقولون [illegible] **علوا کبیرا** مصدر [illegible] **تسبح له
السموات السبع** ابو عمرو و یعقوب و حمزه و کسائی و حفص خوانند تسبح بتا و باقی قرا [illegible] بیا خوانند [illegible]
یا خوانند لتقدم الفعل علی الفاعل [illegible] حق تعالی بر سبیل تعظیم و اجلال و ثنا بر خود گفت آسمانهای هفت و زمینهای خدای را
تسبیح میکنند [illegible] خلق آسمانها و زمینها [illegible] هست مستحق تسبیح [illegible]
آن تسبیح ایشان کرده اند [illegible] و لکن نظر [illegible] تسبیح [illegible] چنانکه گفتیم **وان من شیء
الا یسبح بحمده** و هیچ چیز نیست الا [illegible] تسبیح کند عبد الله عباس گفت [illegible] باحیاء دون جمادات یعنی
هیچ چیز نیست [illegible] الا [illegible] تسبیح کند [illegible] قتاده گفت [illegible]
[illegible] درخت [illegible] تسبیح کند [illegible]
و حسن بصری [illegible] گفت یا ابا سعید این [illegible] تسبیح کند [illegible]
کردی [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] التسبیح [illegible]
[illegible] تسبیح [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] نوح علیه السلام [illegible] رسول الله [illegible] سبحان الله و بحمده [illegible]
و تسبیح ایشان [illegible] قال الله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده [illegible]

کنند

وجعلنا على قلوبهم أكنة أن يفقهوه وفي آذانهم وقرا وإذا ذكرت ربك في القرآن وحده ولوا على أدبارهم نفورا نحن أعلم بما يستمعون به إذ يستمعون
إليك وإذ هم نجوى إذ يقول الظالمون إن تتبعون إلا رجلا مسحورا انظر كيف ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا وقالوا أإذا كنا عظاما

۷۴ و الا [illegible] خدای را تسبیح کرده باشد [illegible] گفت خاک خدای را تسبیح کند مادام تا تر [illegible] باشد چون [illegible] تسبیح رها کند
و هر گیاهی [illegible] باشد تسبیح کند چون [illegible] تسبیح رها کند و برگ تسبیح کند مادام بر درخت باشد چون از درخت
بیوفتد تسبیح رها کند و آب تسبیح کند مادام تا روان شود چون بایستد تسبیح رها کند و مرغ تسبیح کند مادام تا روان باشد چون
بایستد [illegible] تسبیح رها کند و جامه نو تسبیح کند مادام تا نو باشد چون [illegible] شود تسبیح رها کند و
[illegible] تسبیح کند مادام [illegible] چون [illegible] رها کند و جامه [illegible]
انس [illegible] گفت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم [illegible] برگرفت آن سنگریزه بر دست تسبیح کرد چنانکه ما تسبیح او
بشنیدیم آنگه بر دست [illegible] لیکن بر دست [illegible] تسبیح [illegible] ابو بریدة [illegible] روایت کرد از [illegible] صادق صلوات الله علیه [illegible]
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] جبرئیل [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح میکرد و امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام [illegible] و نیز تسبیح کرد و حسن [illegible]
[illegible] تسبیح کرد [illegible] جبرئیل علیه السلام
گفت [illegible] **ولکن لا تفقهون تسبیحهم** و لکن شما
ایشان [illegible] **انه کان حلیما غفورا** که
خداوند تعالی [illegible] **واذا قرأت القرآن** الآیة حق تعالی گفت چون تو قرآن خوانی [illegible]
ایمان ندارند [illegible] قتاده گفت [illegible] قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه [illegible]
[illegible] عقیب این آیة آید و [illegible] ساتر است [illegible]
کان وعده مأتیا [illegible] مفعول بمعنی فاعل [illegible] حجاب [illegible] مستور
[illegible] سعید جبیر [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سبحان
الله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] رسول
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] انا جعلنا
علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا [illegible] اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم
و اولئک هم الغافلون [illegible] افرأیت من اتخذ الهه هویه و اضله الله علی علم الآیة چون رسول صلی الله علیه و آله
و سلم این آیات برخواندی [illegible]
[illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] **واذا ذکرت ربک فی القرآن وحده** چون تو ذکر خدای [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] لا اله الا الله **ولوا علی ادبارهم نفورا** [illegible]

وقالوا ءاذا كنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جديدا قل كونوا حجارة او حديدا او خلقا مما يكبر في صدوركم فسيقولون من يعيدنا قل الذي فطركم اول مرة فسينغضون
اليك رءوسهم ويقولون متى هو قل عسى ان يكون قريبا يوم يدعوكم فتستجيبون بحمده وتظنون ان لبثتم الا قليلا وقل لعبادي يقولوا التي هي احسن

ایشان کرد که در حق دشمنان چنین الفاظ اجرا کنند فحییا الهم و تحیتها الحالم و نفور جمع نافر باشد کعقود و قاعد و جلوس و جالس و
نصب او بر حال است از فاعل عبد الله عباس گفت مراد شیاطین اند و وابو که نفور مصدر باشد لا من لفظ الفعل برای انکه ولوا و ذکر
نفور باشد مثل قولهم اعجبنی جیا شیدا و ذکر مفسران گفتند مراد کافرانند نحن اعلم بما یستمعون به گفت ما عالم تریم با نچه ایشان استماع
میکنند و گوش میدارند از قراة اذ یستمعون الیک انکه یعنی در وقت استماع قراة تو و اذ هم نجوی و انکه که ایشان با یکدیگر سر گویند
در حق تو بعضی گویند دیوانه است و بعضی گویند کاهنست و بعضی گویند شاعرست و بعضی گویند ساحرست و قوله نجوی مصدر است
در جای اسم فاعل و لفظ واحد و تثنیه و جمع را شاید یقال رجل عدل و رجلان عدل و رجال عدل و کذلک امراة عدل و امراتان عدل
و نسوة عدل اذ یقول الظالمون چون گفتند ظالمان مفسران گفتند مراد باین ظالمان ولید مغیره است و اصحاب او چون کفار مکه با ایشان
رجوع کردند در کار رسول صلی الله علیه و آله و سلم با او مشورت کردند او گفت ان تتبعون الا رجلا مسحورا پی روی نمیکنید شما الا مردی
مسحور را و ان یعنی ما نفیست در مسحور چند قول گفتند یکی آنکه با او جادوی کرده اند تا اختلاط عقل شده است و قیل مخدوع ای
فریفته با او خدیعت کرده و قیل مصروف عن الحق از حق برگردانیده یقال ما سحرک عن کذا ای ما صرفک عنه و قیل مسحور ای ذی سحر یعنی ریه
یعنی آدمیست چون ما که سحر و ریه دارد در شکم یعنی شش و گفتند مسحور ای مغذی معلل بالطعام و الشراب یقال هو مسحور و مسحر قال
لبید ان تسالینا فیم نحن فاننا عصافیر من هذا الانام المسحر و قال الآخر و نسحر بالطعام و بالشراب ای نغذی و تعالی انظر کیف ضربوا
لک الامثال بنگر که برای تو چگونه مثلها زدند و گفتند مراد آنست که ترا چند تشبیهای مختلف کردند بعضی گفتند ساحرست و
بعضی گفتند شاعرست و بعضی گفتند کاهنست و بعضی گفتند مجنونست فضلوا ای ضلوا عنک گمراه شدند از تو و در تو فتنه
و ترا نشناختند فلا یستطیعون سبیلا نتوانستند راهی یعنی سرگشته و متحیر شدند در کار تو ایشان را بتو هدایتی نیست و راهی راست
و ترا نمی توانند شناخت از آنکه نظر نمی کنند در احوال معجزات تو دلیل برای انکه محقی و در ما از شناخت تو بیداری نمی توانند و قیل
فضلوا فیک در تو گمراه شدند یعنی بتو ایمان نیاوردند تا برای تو در ضلال افتادند و قالوا ائذا کنا عظاما گفتند این کافران
ا اذا حرف استفهام است که آنکه ما استخوان شوید و بوسیده کردیم و رفات هر چیزی بود که از چیزی بریزد و مثله الحطام و الرصاص
عبد الله عباس گفت مراد خاک است مجاهد گفت مراد خاکست ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا ما را بر این بر انگیزند خلقی نو در این
سخنست که ایشان گفتند به تعجب و استبعاد بعث و نشور قل بگو ای محمد کونوا حجارة او حدیدا که شما سنگ شوید یا آهن
و شدت و یا خلقی که در دل شما بزرگ آید در ان خلاف کردند بعضی گفتند مراد کوه است و بیشتر مفسران گفتند مراد مرگ است مجاهد
گفت مراد آسمان و زمینست و معنی آنکه اگر شما از روی مثل مرگ شوید که شما را مرگ بچشانم و بمیرانم عبد الله عباس گفت و سعید
که کافران رسول را صلی الله علیه و آله و سلم گفتند اریت لو کنا الموت چه گوئی اگر ما مرگ باشیم ما را که میراند خدای تعالی گفت از مرگ
بزرگتر چیزی نیست در دل شما اگر شما خود مرگ باشید هم بمیرید و باز زنده شوید فسیقولون من یعیدنا ایشان گویند ما را که
زنده خواهد کرد بگو که آن خدای که شما را اول بیافرید فسینغضون الیک رؤسهم ایشان سر جنبانند بر سبیل استهزا یقال انغض
راسه اذا حرکه مستهزیا به و نغضت اذا تحرکت و انغضت من اسله قال الشاعر انغضت من حرم اسنانها و قال الآخر لما رایتنی
انغضت لی الراسا و یقولون متی هو گویند که خواهد بود این بعث و نشور قل بگو ای محمد که هم نا نزدیک خواهد بود و لعل عسی
برای آن گفت که ابهام وقت کند بر مکلفان تا منزجر شوند بتوبه و بجای نکرد و هر جا ذکر قیامت کرد لعل را در سر قوله و ما
یدریک لعل الساعة تکون قریبا و قوله لعل الساعة قریب برای این معنی و الله اعلم بمراده قوله یوم یدعوکم یاد کن ای محمد آن
روز که خداوند تعالی شما را بخواند از گور دعا که تا بوقت قیامت آیند فتستجیبون بحمده اجابة کنید بحمد و سپاس خدای تعالی

ان الشيطن ينزغ بينهم ان الشيطن كان للانسان عدوا مبينا ربكم اعلم بكم ان يشا يرحمكم او ان يشا يعذبكم وما ارسلناك عليهم وكيلا
وربك اعلم بمن في السموات والارض ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض واتينا داود زبورا قل ادعوا الذين زعمتم من دونه فلا يملكون كشف الضر عنكم ولا تحويلا

75 عباس گفت با سر بزبان او قتاده گفت بمعرفت و طاعت او بعضی نحویان گفتند بحمد او نصبست بر حال ای حامدین لله کما یقال جا فلان
غضبان ای غضبانا و گفته اند معنی آنست که اجابت کنید خدای تعالی را بر وجهی که اقتضاء حمد خدای جل جلاله کند و گفته اند مخرج
با آنکه حمد خدا راست جل جلاله برای آنکه معارف اهل قیامت ضروری باشد یعنی ان حمد که امروز شکر بود فردا معترف باشید
و گفته اند مراد آنست که شما از بهر کلیم برخیزم شما و خدای تعالی محمود هست بهر حال چنانکه یکی از ما گوید چون او مرادی برآید فلان کار
شد بحمد الله یعنی که کار از نعمت خدای تعالی شناسد بر خود چنانکه شاعر گفت فانی بحمد الله لا ثوب فاجر لبست و لا من غدرة اتقنع
و استجابة و اجابة یک معنی باشد و تظنون ان لبثتم الا قلیلا و گمان برید که مقام شما اندک بوده است در دنیا و قول کنند
یکی آنکه چون سرعت بعث و رجوع چنین بود گمان برند که مقام ایشان اندک بوده است در گور چنانکه حق تعالی گفت ان لبثتم الا عشرا
و ان لبثتم الا یوما و وجه دیگر آنکه مراد تقریر حال است چنانکه گفتند حسن بصری گفت کانک بالدنیا لم تکن و بالآخرة لم تزل
و چنانکه شاعر گفت شباب کان لم یکن و شیب کان لم یزل قتاده گفت مراد آنست که کوید مقام در دنیا با اضافت با مقام در آخرت
لا شی است و قل لعبادی خطاب کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بگوی ای محمد بندگان مرا تا چیزی کنند که نیکو باشد
یعنی آن فرمایند که خدای تعالی فرموده و از آن نهی کنند که خداوند تعالی نهی از آن کرده و قولی دیگر آنست که خطاب با یکدیگر بر وجهی نیکو
کنند کقولهم رحمک الله و بعافاک الله و غفر الله لک و مانند این و نباید که متابعت شیطان کنند که شیطان میان شما تباهی کند و
فساد انگیزد و دشمنی افکند چنانکه گفت انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء الآیه که شیطان دشمن آدمی را
دشمنی ظاهر بوده است قدیما یعنی از عهد آدم تا بدین قیامت آنکه گفت ربکم اعلم بکم اعمال شما و مصالح شما خداوند تعالی بهتر می
داند اگر خواهد بر شما رحمت کند و اگر خواهد عذاب کند شما را اگر رحمت کند بفضل و کرم کند و اگر عذاب کند بعدل کند و او عالم است
بتفاصیل احوال شما و مقادیر استحقاق شما آنکه خطاب کرد با رسول گفت ما فرستادیم ترا تا وکیل ایشان باشی و موکل بر ایشان
و ایشان را بر ایمان منع کنی از کفر و معاصی بل بهشت تو جز اعذار و انذار نیست اگر اجابة کنند و الا بر تو تاوانی نیست عقوبة
ضلالت بر ایشان باشد و ربک اعلم بمن فی السموات و الارض و خدای تو عالم ترست بانچه در آسمانها و زمینست که احوال و اعمال
و ضمایر ایشان او بهتر داند هر کسی بحسب آنچه او را اصلاح باشد میدارد از نعمت و ضیق و سعت چنانکه تفضیل داد بعضی پیغمبرانرا
را بر بعضی آدم را صفوت داد و ادریس را رفعت و نوح را اجابت دعوت داد و ابراهیم را خلت و موسی را درجه مناجات و عیسی
را انواع معجزات داد و سلیمان را ملک داد و داود را زبور داد و انکه تنبیه کرد ایشان را بر خطا ایشان در عبادت اصنام گفت
قل ادعوا الذین زعمتم من دونه بگو بخوانید آنان را که دعوی میکردید که خدایانند دون خداوند تعالی تا ببینید که ایشان
نتوانند تحویل کردن و بگردانیدن آنکه گفت اولئک الذین یدعون تقدیر آنست که ببینیم آنان را که کافران میخوانند خدای خود
وی پرستند با آلهه و در ایشان اعتقاد محال کرده اند ایشان که معبودان اند طلب وسیلت بخدای خود میکنند و تقرب بخدای
میکنند هر کدام از ایشان که نزدیکترست امید رحمتش میدارند و از عذابش میترسند که عذاب خدای حذر کردنیست مفسران در این
دو قول گفتند عبد الله عباس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند مراد عیسی است و مادرش و فرشتگان که کافران ایشان را می پرستیدند
عبد الله مسعود گفت کافران انان بودند که ایشان جماعت جنیان را می پرستیدند آن جنیان ایمان آوردند و خدای پرست
شدند و کافران ندانستند بر عبادت بودند و ایشان بعبادت خدای تعالی مشغول بودند خداوند تعالی این آیه فرستاد و ایشان را
ترغیب کرد و ان من قریة الا نحن ان یعنی ما نفیست و من زیادتست برای تاکید نفی و نیست هیچ شهری و اشتقاق قریه من قریت
الماء فی الحوض اذا جمعته برای آنکه مردم در وی مجتمع باشند الا نحن مهلکوها ان چیز یعنی ما نفی باشد در بیشتر احوال الا

ولا تحویلا اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب ویرجون رحمته ویخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا وان من قریة

الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا شدیدا کان ذلک فی الکتاب مسطورا وما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون وآتینا

ازین او آید الا هو بالاهلاک کنیم پیش از روز قیامت یا عذاب کنیم آنرا عذابی سخت بکفر و معصیت اهلش بعضی گفتند مراد شهرهای کا
است و بعضی گفتند این در آخر زمان باشد و درین معنی خبری روایت کردند از امیر المؤمنین علی علیه صلوات الله الاکبر از جمله آنکه
وانکه در خطبه یاد کرد و این ایات روز پرسیدند او خبر داد که هر شهری از شهرها بچه هلاک شود که او از بر سبیل عقوبت باشد و
مومنان از بر سبیل امتحان این قول مقاتل است عبد الله مسعود گفت در هر شهری که زنا و ربا در وی ظاهر شود خدای تعالی دستوری
دهد در هلاک آن شهر آنگه بیان کرد که آن لا محاله خواهد بود و آن در لوح محفوظ نوشته است قوله وما منعنا گفت منع نکرد
ما را از آنکه آیات و معجزات و دلالات فرستیم الا آنکه اولینان از آنکه تکذیب کردند عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که اهل
مکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم را گفتند که اگر تو پیغمبری کوه صفا برای ما باز کن زر خدای تعالی گفت این مانعی نیست الا آنکه
ما اگر این اقتراح اولینان کردند و چون بر دادیم تکذیب کردند و اگر این که ملتمس شماست بدهیم همان کنید آنگه حکمت اقتضاء آن
کند که شما را بعد از آن مهلت ندهیم و تعجیل عقوبت کنیم چنانکه با امت سلف کردیم و این قول ابن جریج است و منع وجه جزی با
کم بالفعل در وجود نیاید از آن که بدان قادر باشد و این در حق خدای تعالی مجاز بود و معنی آن باشد که ما ایات برای آن نفر
فرستادیم تا ایشان تکذیب نکنند چنانکه اولینان کردند و قوله ان نرسل محل او نصب است بوقوع المنع علیه و قوله ان کذب
محل او رفع است باسناد المنع الیه و تقدیر آنست که ما منعنا ارسال الایات الا تکذیب الاولین و بعضی اهل معانی گفتند الا زیادت
است و معنی آنکه و ما منعنا ارسال الایات تکذیب الاولین و معنی بر عکس معنی اول باشد و گفتند الا بمعنی واو است کقوله کیلا یکون
علیکم حجة الا الذین ظلموا منهم معناه والذین ظلموا و معنی آن باشد که ما منعنا ارسال الایات شی مع ان کذب بها الاولون
و این هر دو قول ضعیف است و حاجت نیست در ظاهر آیه باین تکلف چو آیه بر ظاهر خود نیکست و مانع نیست از حمل او بر ظاهر خود
قوله وآتینا ثمود الناقة مبصرة و ما دادیم قوم صالح را ناقه که خواستند ظاهر و روشن گفتند مبصرة ای مضیئة بینة والنهار
مبصرة مبصر ای مضیئا و قیل مبصرة ای مبصرة بصیرة رسانند ایشان را که در و نظر کنند و گفتند مبصرة ای ذات ابصار علی طریق
النسبة کقولهم امراة حائض و طاهر و طامث و طالق ای ذات حیض الامور و معنی هم آن باشد که مبصرة و زجاج روایت کرد که در
شاذ خوانده اند مبصرة علی وزن مفعلة یعنی مفعول له ای تبصرها الناس و تحققها و اگر گفت مبصرة ای موضع ابصار و استدلال
لقوله علیه السلام الولد مبخلة و مجبنة و مجهلة والکفر مخبثة لنفس المنعم فظلموا بها ظلم کردند یعنی کفر آوردند این ظلم یعنی کفر
بقرینه بالاقلا لا یقال ظلمت به و انما یقال ظلمت کفر آوردند باو و عاقر او کردند و ما نرسل بالایات و ما آیات و دلالات نفرستیم
الا تخویفا الا بر وجه تخویف و انذار و ترسانیدن تا بترسند و ایمان آرند قتاده گفت خدای تعالی بندگان را میترساند بآنچه خواهد
از آیات تا باشد که اندیشه کنند و یاد کار او شوند در خبر است که در کوفه زلزله بود و عبد الله مسعود آنجا بود گفت که ای بندگان
خدای ان الله یستعتبکم فاعتبوه خدای تعالی توبه بر شما عرض میکند توبه کنید و شما را بار ضاء خود میخواند او را بتوبه
و طاعت خشنود کنید و اذ قلنا لک یاد کن ای محمد که چون گفتیم که خدای تو محیط است بر مردمان در وجه قول گفتند یکی آنکه علم او
محیط است باحوال بندگان داند که هر کس چه گوید و چه کند و مستحق چه باشد و یکی آنکه خلقان در قبضه قدرت او اند از مشیت او
بیرون نتوانند شد لقوله والله من ورائهم محیط یعنی از ایشان اندیشه مکن رسالت بگزار که ترا نگاه داریم و ما جعلنا الرؤیا التی
اریناک الا فتنة للناس و ما نکردیم آن خواب که با تو نمودیم الا فتنه و امتحان آزمایش مردمان در آن رؤیا خلاف کردند عبد الله عباس
و حسن بصری و سعید بن جبیر و قتاده و ضحاک و مجاهد و ابن جریج و ابن زید گفتند مراد از رؤیا معراج است آنکه در تاویل آن
خلاف کردند بعضی گفتند معراج خود بخواب دید و بعضی گفتند یکبار بخواب دید و یکبار به بیداری بعضی دیگر گفتند مراد برؤیا رؤیة

ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالایات الا تخویفا واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة

فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس قال ءاسجد لمن خلقت طینا قال ارایتک هذا الذی کرمت

عیانت ابو رجاء العطاردی گفت روایت کرد از سمرة بن جندب الفزاری که او گفت رسول را صلی الله علیه و آله وسلم عادت چنان
بود که چون نماز بامداد بگذاردی روی بمردم کردی و گفتی که هیچ کس خوابی دیده است دوش اگر کسی خوابی دیده بودی بگفتی
و رسول صلی الله علیه و آله وسلم تعبیر آن را بگفتی روزی روی با ما کرد و گفت هیچ کس از شما دوش خوابی دید گفتیم نه یا رسول الله
گفت اما دوش من چنان دیدم که دو کس بیامدندی و مرا گفتندی برخیز و با ما بیا من برخاستم و با ایشان برفتم و مرا ببردند
تا بزمینی پاک در بیابانی مردی را دیدم سنگی بزرگ در دست گرفته و مردی را بیفکنده و آن سنگ را در وی کوفتی چون سنگ
از دست بینداختی باز سر او همچنان شدی که اول بودی او دیگر سنگ برداشتی و سر او بکوفتی همچنین میکرد ایشان را گفتم
این چیست مرا گفتند برو از آنجا برفتم مردی را دیدم بقفا باز افکنده و مردی را دیدم کلوبی آهنین در دست گرفته و آن در زاویه
دهن و گوش تا زدی و باز بیکرفتی چون از یک جانب بپرداختی آن جانب درست شده بودی همچنین میکرد من گفتم سبحان الله
این چیست گفتند برو از آنجا برفتم خانه دیدم مانند تنوری بالاء او تنگ و زیر فراخ در وی آتشی می بجنید در و نگریدم جماعتی را از
زنان و مردان را دیدم برهنه و آتشی از بن آن تنور بر می آمد چون آتش بر یشان رسیدی ایشان فریاد بر گرفتندی گفتم ایشان کیانند گفتند
برو از آنجا برفتم بجوی آمدم از خون سرخ و در آنجا مردی شنا میکرد و بر کنار جوی مردی نشسته بود و سنگهای بسیار پیش
او نهاده آن مرد سابح هر ساعتی از آن آب بر آمدی این مرد که سنگ در پیش داشت سنگی از آن سنگها در دهن او نهادی او فرو
بردی و دیگر باره در آن جوی شدی همچنین میکردند گفتم این چیست گفتند برو از آنجا برفتم مردی را دیدم کریه المنظر بغایت چنانکه
و آتشی میکرد و گرد آن آتش میگردید گفتم این کیست گفتند برو از آنجا برفتم بستانی رسیدیم بغایت خوش و خرم در او انواع
درختان و انوار و ازهار و شکوفه بسیار و درختی بزرگ بود و در زیر آن درخت پیری نشسته بود و پیرامن او کودکان بسیار
نشسته گفتم این پیر کیست و این کودکان کیانند مرا گفتند برو از آنجا برفتم در مرغزاری درخت بدیدیم بزرگ که از آن بزرگتر نیکوتر ندیدم
و از آن نیکوتر مرا گفتند بر این درخت شو بر آن درخت شدیم و ایشان با من بر آمدند از آنجا بشهرستانی رسیدیم بنا کرده بخشت
های زرین و سیمین بدر آن شهرستان رفتیم و در بزدیم و آن در بگشادند ما در آنجا رفتیم مردمانی را دیدیم در آنجا که یک نیمه
ایشان بغایت نیکو و یک نیمه بغایت زشت و جوی بود آنجا آبی روان از شیر سفید تر و میرفت این همه مردم که با من بودند
ایشان را گفتندی بر این جوی فرو شوید ایشان بان جوی فرو شدندی و بیرون آمدندی آن قبح و زشتی از ایشان زایل شده بودی
و نیکو ترین صورتی امل شده ایشان را گفتم این عجایب چیست که من امشب بدیدم گفتند ما ترا بگوییم که این چیست که امشب
بدیدی گفتند اما این مرد را که دیدی که سرش را بسنگ میشکستند او مردی است که قرآن بیاموزد و نماز فریضه تقصیر میکند و آن
مرد را که دیدی که کلوب گوشت از روی او فرو میگرفتند و دهن او میدریدند او مردیست که از خانه بیرون آید دروغی گوید که
با فاق عالم برسد و اما آن زنان و مردان برهنه که در شکل آن تنور دیدی ایشان زناکنندگان اند اما مردی را که دیدی که سنگ
در دهن او مینهادند او ربا خوارست اما آن مرد کریه المنظر که آتش میافروخت او مالک است خازن دوزخ و اما آن مرد پیر
دراز بالا که در زیر آن درخت نشسته بود آن ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه اما آن کودکان که گرد او در بودند آن کودکانی
اند که در فطرت اسلام وفات یافته اند رسیده است و اما آن قوم که یک نیمه ایشان نیکو بود و یک نیمه زشت آن جماعتی اند که
خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا هم طاعت کردند و هم معصیت و آن جوی که ایشان در آنجا رفتند و پاکیزه بر آمدند آن توبه است
و اما آن روضه که دیدی بهشت عدن است و آن شهرستان که دیدی سرای شهیدانست آنگه مرا گفتند بر بالا نگر بالا نگریدم
کوشکی دیدم مانند سفید گفتم این چیست گفتند این جای تست و من جبرئیلم و او میکاییل گفتم بارک الله فیکما بمن بگذارید

[illegible]

مرا تا من بجای خود روم گفتند وقت نیست پیر ترا در دنیا عملی ماندن که تمام نکرد چون تمام کنی خود انجا رسی این قولیست از عبدالله
عباس و جماعتی مفسران و قول دیگر آنست که بروایت علی بن ابی طالب است که آن خواب بود که رسول صلی الله علیه وآله وسلم عام الحدیبیه
دید که او در مسجد الحرام شد با صحابه و بعضی صحابه سر تراشیدند و بعضی تقصیر کردند رسول صلی الله علیه وآله وسلم آن خواب
با صحابه بگفت و اهنگ مکه کرد و مشرکان بیامدند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم را منع کردند از او بر گشت برگشتن رسول
صلی الله علیه وآله وسلم جماعتی را فتنه شد سالی دیگر برفت و مکه را بگشاد و در مکه شد و خدای تعالی آیه فرستاد لقد صدق الله
رسوله الرؤیا بالحق الایة در خبر است که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام را بطایف فرستاد او
برفت چون باز آمد رسول صلی الله علیه وآله وسلم استقبال کرد و چون او را بدید در کنار گرفت و دست او گرفت و او را با کنار
برد تنها و با او سخن دراز گفت یکی از صحابه هم خود گفت ینتجیه من دوننا با او سر میگوید بی ما رسول صلی الله علیه وآله وسلم بگفتند
گفت ما انتجیه بل الله انتجیه من او سر نگفتم خدای تعالی با او سر گفت گفت این بیمانست که گفت لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله
امنین شما در مسجد الحرام نشوید این حلق کرده و تقصیر کرده گفت من نگفتم که امسال در مسجد الحرام شوید گفتم مرا در خواب دیدیم و خواب
مرا درست بعد که امسال نبود سالی دیگر باشد و از باقر و صادق صلوات الله وسلامه علیهما روایت کرده اند که این خواب آن بود که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دید که جماعتی بوزینگان در منبر او می شدند و فرود می آمدند او دلتنگ شد جبرئیل صلوات الله
علیه وسلامه آمد و پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد که بنی امیه بر منبر تو تغلب کنند سهل بن سعد الساعدی گفت تا رسول صلی الله
علیه وآله وسلم این خواب دید هیچکس لب او خندان ندید تا با جوار خدای تعالی شد حق تعالی گفت ما آن خواب که با تو نمودیم نکردیم الا
برای فتنه و اختیار مردمان و این معنی را شجره رفته است اندر جای دیگر کتاب والشجرة الملعونة فی القرآن عبدالله عباس و حسن
و ابو مالک و سعید جبیر و ابراهیم و مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید گفتند درخت زقوم است که خدای تعالی گفت ان شجرة الزقوم طعام
الاثیم و فتنه مردمان بآن بود که چون این آیه آمد ابوجهل گفت اند محمد یکی اینست که میگوید در میان آتش درختی خواهد
و آتش درخت بسوزد چگونه در دوزخ درخت روید عبدالله بن الزبعری گفت که زقوم بلغت بربر کره و خرما باشد ابوجهل گفت قینا
ما را زقوم ده برفت و کره و خرما بیاورد و پیش ایشان بنهاد گفت بخورید این زقوم که این آنست که محمد شما را بدین میترساند والله که
ما زقوم نمیشناسیم الا کره و خرما خدای تعالی این آیه فرستاد ان شجرة الزقوم طعام الاثیم و در والصافات ... انها شجرة
تخرج فی اصل الجحیم و باقر علیه الصلوة والسلام گفت درخت ملعون بنی امیه اند ونخوفهم ما میترسانیم ایشان را با آنچه بر ایشان بنیم
از هلاکات سلف فما یزیدهم آن تخویف ایشان را الا طغیانا مگر طغیانی و عصیانی بزرگ و طغیان بجاوز الحد باشد واذ قلنا للملائکة
اسجدوا لادم و یاد کن ای محمد چون ما گفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را سجده کردند مگر ابلیس که او گفت سجده کنم کسی را که تو
او را از گل آفریدی و قصه آدم و ابلیس و ترک سجده آدم را و انکه ابلیس از جمله فرشتگان بود یا نبود و استثنا متصل است یا منقطع
رفته است در سورة البقرة و وجهی نمانده باز گفتن قال ارایتک گفتند عرب این کلمه استعمال کنند در جای اخبرنی و قل لی گفت گویا
و کاف را محل نیست از اعراب و فی برای تاکید خطاب آمده میگویند ارایتک لوکان کذا والمعنی ارایت و در معنی آیه دو قول گفتند
یکی انکه معنی اینست که خبرده مرا تا این که بر من تفضیل داده چرا تفضیل داده واعلام ذلک اکرمته و مراد آنست این جمله مفکند لدلالة
الکلام علیه و این وجهی ضعیف است لمخالفة الظاهر و وجه دیگر آنست که بعضی از که بر من بگزیده و تفضیل دادی اگر مرا تاخیر کنی و مهلت دهی
تا بروز قیامت فرزندان او را ببرم و بمعصیت راه نمایم و با آن دعوت کنم مگر اندکی که ایشان معصومان اند والاحتناک الاحتیاج
والاستیصال یقال احتنک فلان ما عند فلان من مال او علم او غیر ذلک اذا استقصیه واخذه کله واحتنک الجراد الزرع اذا

لئن اخرتن الی یوم القیمة لاحتنکن ذریته الا قلیلا قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جزاؤکم جزاء موفورا واستفزز من استطعت منهم
[illegible]
واجلب علیهم بخیلک ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا ان عبادی لیس لک علیهم سلطان وکفی بربک
[illegible]

اکله کله قال الشاعر نشکو الیک سنة قد اجحفت واحتنکت اموالنا وجلفت واصله من قول العرب حنکت الدابة احنکها حنکا
در حنک زیر بینی او بندم تا منقاد کنم باشد یعنی ایشان را چنانکه خواهم رسن در حنک بسته میگردانم الا معصومان
که خدای تعالی استثنا کرد فی قوله ان عبادی لیس لک علیهم سلطان عبدالله عباس گفت لاحتنکن لاستولین مجاهد گفت یعنی
لاحتوین و لاجمعن ابن زید گفت لاضلنهم حق تعالی جواب داد گفت اذهب برو ای ابلیس که هر که پس تو باشد از ایشان فان
جهنم دوزخ جزا و پاداشت ایشان باشد جزاء تمام والوفر الاتمام والوافر التام یقال وفرت علیه حقه افره وفرا و وفرا
فهو موفور قال زهیر ومن یجعل المعروف من دون عرضه یفره ومن لا یتق الشتم یشتم قوله واستفزز آنکه خطاب کرد با شیطان لفظ
امر و مراد تهدید واستفزز برانگیز و سبک کردان و از جای بر هر کس که تو انی باواز خود و قول گفتند عبدالله عباس
و قتاده گفتند بصوتک ای بدعائک الی معصیة الله بدعوت ایشان را با معصیة و هر داعی که با معصیة دعا کند او از لشکر
ابلیس باشد مجاهد گفت مراد باواز مزامیر است و غنا واجلب علیهم بخیلک ورجلک و کرد آر بر ایشان سوار و پیاده ات را لفظ
گفتند هر سوار و پیاده که در معصیة خدای تعالی سعی کند او از لشکر ابلیس باشد عبدالله عباس و قتاده و مجاهد گفتند ابلیس را
کان و سوارانند از جن و انس هر سواری و پیاده که در معصیة خدای عز وجل کارزار کند او از لشکر ابلیس باشد حفص خواند و
رجلک بکسر جیم و باقی قراء بسکون جیم خوانند گفتند جمع راجل باشد کرکب و راکب و صحب و صاحب وشارکهم فی الاموال والاولاد
و شرکت کن با ایشان در مال و فرزندان مجاهد و حسن و سعید جبیر و عبدالرحمن بن زید و علی بن طلحه عن ابن عباس گفتند مراد هر مالی
است که از معصیت بدست آرند عطا گفت مراد ربا است قتاده گفت آنست که مشرکان بحرام کردند بر خود از بحیره و سایبه و وصیله
و حام و این روایت عوفیست از عبدالله عباس و ضحاک گفت مراد آن ذبایح است که ایشان برای معبودان خود بکشتندی و
الاولاد بعضی مفسران گفتند مراد اولاد زنا اند و این قول مجاهد است و ضحاک و روایت عطیه از عبدالله عباس و والبی گفت از
عبدالله عباس که مراد آن فرزندان اند که از حرام حاصل آیند و مادران بکشند ایشان را حسن و قتاده گفتند مراد آنست که هر مولود
که زاید بر فطرت اسلام با غوا و اغواء شیطان گبر و جهود و ترسا شود چنانکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت کل مولود یولد
علی الفطرة فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه ابو صالح گفت از عبدالله عباس مشارکت او در اولاد آنست که ایشان فرزندان
را عبد الحارث و عبد شمس و عبد فلان نام نهادندی وعدهم و نوید ده ایشان را و مراد این جمله تهدید و وعید است چنانکه
گفت اعملوا ما شئتم آنکه بیان کرد که نوید و وعده شیطان نباشد الا غرور و فریفتن و باطل برای انکه هیچ غنا نکند از عذاب
خدای تعالی چون با ایشان فرود آید و بحصول عنایشان ... فی قوله ان الله وعدکم وعد الحق الآیة ان عبادی لیس لک
علیهم سلطان بندگان من را انکه هم حمایت و عصمت من باشند ترا بر ایشان راهی و دستی و تسلطی نیست و این بر سبیل ...
و خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص دعوات او را اجابت نکنند و او را متابعت نکنند آنکه بر سبیل تهدید و وعید
گفت هم داعی بکر شیطانست و هم مجیبی بکر خبر است که وکفی بربک وکیلا و بسنده است خدای تعالی وکیل بندگانش که کارها او
گذارد والوکیل الذی یوکل الیه الامر فعیل بمعنی مفعول ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر آنکه بندگان را تذکیر بعضی نعمتهای خود کرد گفت
خدای شما آنست که برای شما کشتی در دریاها میراند تا شما طلب روزی او کنید در تجارت و اگر تسخیر او بودی آبی که یک ...
و آهن و سنگ بباد داد از هر دو ... در کشتی فند فرو شود چنین بودی انکه گفت این از اول نعمت و رحمتی است که بر شما
کردم بل او مهربانست بر شما مهربان و بخشاینده بود و مات آنکه احوال دریا و غرقات آن یاد داد ایشان را گفت واذا مسکم الضر فی البحر
چون شما را سختی رسد در دریا یا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و امواج متلاطم شود و شما از غرق بر جان خود بترسید

رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ

[illegible]

أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى

[illegible]

آن معبودان که اینجا میخوانید از بتان و هرچه دون خداست از شما گم شوند و از خاطر شما و یاد شما فروشوند کسی را نخوانید در آن حال
مگر خداوند تعالی را و تقدیر آنست که ضل من تدعون الا ایاه یعنی الا الله تعالی و ایا ضمیر منصوب منفصل است بر استثنا فلما
نجیکم الی البر چون بفضل و رحمت خود شما را برهاند و بخشک رساند و ایمن شوید اعراض کنید و برگردید وکان الانسان کفورا و آدمی
همیشه کافر نعمت بوده است و این بر سبیل تعجب گفت انکه گفت افامنتم ایمن شدید ایدکه خسف کند بشما کناره زمین و شما را بزمین فرو برد
چنانکه کافران قارون را فرو برد او یرسل علیکم حاصبا یا از فرو فرستد بر شما بادی سخت که سنگریزه آرد چنانکه بر عاد فرو
فرستاد و در حاصب دو قول گفتند یکی آنکه بادی باشد که حصبا آرد و آن سنگریزه باشد و هو من باب تامر و لابن قال الفرزدق
مستقبلین شمال الشام یضربنا بحاصب کندیف القطن منثور و قول دیگر آنست که حاصب میغ سنگبارا باشد من قولهم حصبه بالحصبا
اذا رماه بها انکه حاصب یعنی رامی باشد اسند الفعل الی الحجارة علی وجه التوسع ثم لا تجدوا لکم وکیلا پس شما انکه وکیلی نیابید
که برای شما خصومت کند و از شما دفع کند ام امنتم یا ایمن شدید ایدکه شما را بار دیگر با دریا برد فیرسل علیکم قاصفا من الریح فرو
فرستد بر شما بادی شکنده من القصف و هو الکسر بادی که بیخ درختان بشکند و انکه غرق کند شما را بکفر او مکافات آنکه کفر
بان اصرار میکنید انکه شما بر ما تابعی و شکری و ناصری نیابید که شما را نصرت کند بر ما فتبیع فعیل بمعنی فاعل باشد در معنی او
دو قول گفتند یکی آنکه تابع امیر باشد و یکی سایر کینه خواه که تتبع کینه کند و قرا درین آیه خلاف کردند ابو عمرو و ابن کثیر نخسف
نعیدکم و نغرقکم و نخسف بکم و نرسل علیکم جمله بنون اخبارا من الله تعالی عن نفسه لقوله علینا و باقی قرا بیا خواندند اخبارا عن
الغایب حملا علی قوله الا ایاه مکی ابو جعفر کرا خواند فتغرقکم بالتاء رد الی الریح قوله انکه ولقد کرمنا بنی آدم انکه از جمله نعمتها
بعضی کر یاد کرد گفت ما گرامی کردیم فرزندان آدم را مفسران خلاف کردند در تکریم میمون بن مهران گفت از عبد الله بن عباس
پرسیدم گفت این اکرام آنست که همه حیوانات بخورد بدهن بر آرد و خورد مگر آدمی که بدست بردارد و در دهن نهد و [illegible]
دیگر از عبد الله عباس آنست که ایشان را اکرام کردیم بعقل ضحاک گفت بنطق و تمیز عطا گفت بانکه قامت راست و منتصب است
و دیگر حیوانات بروی در افتاده و منسوخ اندیمان گفت بنیکویی صورت محمد بن کعب گفت بانکه محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله
از جمله ایشان کرد بعضی دیگر گفتند مراد آنست که حرم از بجماس کرام کرد و زنان را کلیه و محمد بن جریر گفت بانکه ایشان را بر همه حیوانات
مسلط کرد و همه را مسخر ایشان کرد و اگر بر عموم حمل کنند جمله وجوه داخل باشد تحتها و انکه تفضیل ان تکریم یاد کرد گفت وحملناهم
فی البر والبحر ما ایشان را حمل کردیم و بر گرفتیم در بر و بحر یعنی بر و بحر مسخر کردیم ایشان را تا اگر خواهند بجانب تشریع کنند و گر
خواهند تجارت دریا کنند ورزقناهم من الطیبات ایشان را از رزقهای خوش لذیذ و پاکیزه مقاتل گفت مراد کرم است
و خرما و انواع شیرینیها و بعضی دیگر گفتند مراد روزی حلال است و روزی دیگر حیوانات از آن کرد که ما میدانیم وفضلناهم
و تفضیل دادیم بنی آدم را علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا بر بسیاری از آنکه ما آفریدیم فضل دادنی گروهی بدین آیه استدلال کردند
بر تفضیل پیغمبران بر فرشتگان گفتند خلایق مکلفان سه جنس اند فرشتگان و آدمیان و جنیان اگر پیغمبران افضل نبودی بر فرشتگان
نگفتی علی کثیر ممن خلقنا او علی جمیع من خلقنا و این معتمد نیست برای آنکه حق تعالی درین آیه اکرام و تفضیل جمله بنی آدم گفت و ما نگفتیم که
همه آدمیان از فرشتگان بهترند و انما پیغمبران علیهم الصلوة والسلام گفتیم که از فرشتگان بهترند دیگر آنکه اگر تسلیم کنیم که برای آن
کثیر گفت تا فرشتگان از او بیرون شوند گوییم درین تفضیل مراد آدمیانی باشند که نه پیغمبران اند و پیغمبران در تفضیل بر فرشتگان مستثنی
اند بادله دیگر و جواب معتمد ازین آنست که مراد بلفظ کثیر عموم و جمله است چنانکه گویند [illegible] فلان کذا و کثیرا ما یقول چون
عادت او آن باشد که آن کند و آن گوید حیث والدلیل علی هذا قوله تعالی هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین الی قوله و اکثرهم کاذبون

فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

[illegible]

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ

[illegible]

ومراد جمله شیاطین اند و یکی من هذا قولهم ان هذا القلیل النظیر و قل ما رایت مثله ای عدیم النظیر و ما رایت مثله کلبی گفت بنی آدم متفضل اند
بر هرچه خدای تعالی آفرید مگر بر طایفه فرشتگان و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است علیهم الصلوة والسلام و جماعتی کروبیان
و این قول بر آن تاویل باشد که مراد بکرمنا بنی آدم آدمیانی باشند که پیغمبران از ایشان مستثنی باشند زید اسلم گفت درین آیه که خدای تعالی
را فرشتگان گفتند خدایا تو بنی آدم را در دنیا انواع نعمت دادی که از آن میخورند و تمتع میکنند ما را عوض آن بده در آخرت که
مکافات ایشان بدهد خدای تعالی گفت بعزتی فرزندان انکه خلقت بیدی تو لا خلق او کرده ام راست نکنم تا انکه ایشان را گفتم کن فیکون
و این قول آنکس باشد که بفضل پیغمبران گوید بر فرشتگان جز که این را تاویل باید کرد تا مستقیم شود چه ظاهر حدیث مشوش است و روایت
کردند که ابو هریره را پرسیدند ازین آیه گفت المومن اکرم علی الله من الملائکة الذین عنده مومن بر خدای تعالی گرامی تر است از آن فرشتگان که
نزدیک او اند یوم ندعو کل اناس بامامهم یاد کن ای محمد آن روز که ما بخوانیم همه مردمان را با امام شان زجاج گفت عامل در یوم [illegible]
کدر جمهم او ابعد فی قوله یوم یدعوکم و عامل انما اینست فسیقولون من یعیدنا قال الذی فطرکم ای یعیدکم الذی فطرکم یوم [illegible]
گفت انده عامل در وی فضلناهم است برای آنکه فضل ایشان در دنیا پدید آید مفسران خلاف کردند در آنکه مراد بامام چیست مجاهد و قتاده گفتند
یعنی پیغمبرانشان و این قول ابن عباس کرده اند انس و ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابو صالح و ابو عنزه و ضحاک گفتند بکتابهم الذی انزل علیهم
یعنی بکتاب که خدای تعالی بایشان فرستاده باشد چه خود از ابو قتیبه و ترسایان را بانجیل و مسلمانان را بقرآن حسن بصری و ابو العالیه گفتند باعمالهم
بعملهای شان که کرده باشند و این روایت عوفیست از عبد الله عباس که او گفت باعمالهم کتب علیها انچه کرده باشند و املا کرده و فرشتگان
بر نوشته قتاده گفت بنامه عمل شان و دلیل این تاویل قوله فی سیاق الآیه فمن اوتی کتابه بیمینه و نظیرها قوله وکل شی احصیناه
فی امام مبین نامه عمل را امام خواند ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت هر که او مال در سبیل خداوند تعالی نفقه کند
روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که این عوض بهتر است ترا با آن مال که خرج کردی انکه از هر دری از درهای بهشت داعیان دعوت
میکنند که اهل آن در را اهل نماز از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را و اهل صدقه را از در صدقه یکی از جمله صحابه گفت
یا رسول الله کسی باشد که او را از همه درها ندا کنند گفت بلی و امیدست که تو از ایشان باشی بعضی دیگر گفتند بمادرشان باز خوانند و گفتند
درین سه حکمت است موافقت عیسی علیه الصلوة والسلام و اظهار شرف حسن و حسین علیهما الصلوة والسلام و پرده فرو گذاشتن بر اولاد زنا
و بعضی دیگر گفتند که مراد بامام ائمت و پیغمبر را امام خوانند برای آنکه لشکر او اقتدا کنند سعید جبیر گفت بامام شان که ایشان
را بهدی یا ضلال میخوانند باشند علی بن ابی طلحه گفت باییتهم فی الخیر و الشر قال الله تعالی و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا وجعلناهم ائمة
یدعون الی النار الآیة و گفتند بمعبودهم ایشان را بآن معبود باز خوانند که پرستیده باشند ابو القاسم عبد الله بن عامر الطائی
روایت کرد از پدرش از امام رضا علیه الصلوة والسلام از پدرانش علیهم السلام از امیر المومنین علی صلوات الله علیه و سلامه از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم گفت درین آیه که فردا قیامت هر قومی را [illegible] باز خوانند با امام زمان شان که با او اقتدا کرده باشند و قرآن
پیغمبرشان و بکتاب خدای شان فضالة بن ایوب روایت کند از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و سلامه از پدرانش علیهم الصلوة والسلام
از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون روز قیامت باشد و خلایق را در صعید سیاست بدارند منادی از قبل رب العزت
ندا کند ای فلان بن فلان الامام العادل و شیعته فیقبل الامام العادل و شیعته حوله قد اظلتهم غمامة من نور العظمة و علی راس الامام
العادل لواء مکتوب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله الامام العادل ولی الله من هو و شیعته من حظ الله گفت منادی ندا کند
از قبل رب العزت که کجاست فلان بن فلان امام عادل او روی فرا کند و شیعه او پیرامن او ابری از نور عظمت سایه بر ایشان افکنده
لوا بر بالای سر او بر انجا نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله الامام العادل ولی الله این است او و شیعه او از حظ خدای تعالی انکه [illegible]

ذاکند از قبل قدیر تعالی ای فلان بن فلان امام الضلالة و شیعة تجات فلان بن فلان امام الضلالة و شیعه او او وی فراز کند و شیعه
او بر این او بری سیاه بر ایشان سایه فکند بر بالای سر او لوای بر وی نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله فلان بن فلان و شیعه
اشورمن رحمه الله فلان پسر فلان و شیعه او نومید شد از رحمت خدای تعالی آنکه او را و شیعه او را در دوزخ اندازند آنکه رسول
صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بخواند یوم ندعوا کل اناس بامامهم شیخ ما رحمه الله اعنی الشیخ الامام عبد الرحمن بن الحسین الخارضی قدّس الله روحه
گفت که گروهی گمان بردند که این آیه وعید است و بخلاف آنست چه این آیه وعید است بآن معنی که دعوت دو نوع است دعوت با ثواب و دعوت
باحساب اما دعوت با ثواب بقوله تعالی والله یدعوا الی دار السلام و دعوت باحساب این آیه است یوم ندعوا کل اناس بامامهم بیانش
آنست که مفضل بن عمر روایت کرد از صادق جعفر بن محمد علیهما السلام که او را از این آیه پرسیدم گفت یا مفضل چون روز قیامت باشد
منادی ندا کند یا ایها المقتدون بالبررة المعصومین هلموا الی الحساب فوالله لا عاکرنا و لا نحاسبکم الینا الله علینا حسابکم
و هذا بگمارای آنکه در دنیا اقتدا بمعصومان کردید شما کجا اید آنکه گفت بخدای که این شما را با باز خوانند و بیان نسبت کنند
در آن مجمع بر ساخت تر این از حساب شما و عذاب شما برای آنکه این چون تشویری و خجالتی باشد که نا پاکی با مبرا کی نسبت
کنند و آلوده را با نا آلوده باز خوانند و ما هم صد ادم زمن معصوم رانند و امام باقر علیه الصلوة و السلام گفت کونوا النا زینا و لا تکونوا
علینا شینا اما الذین باشید و بر ما شین مباشید که بخدای خداوند که حیا ما از بسیاری شیعه ما در قیامت سخت تر باشد از حیا ایشان
از گناه ایشان تا فردا در قیامت یکی را از شیعه ما بجز دیگری تراز فرا آرند و بیا رند با نامه سیاه و حالی تباه او در بر ما پیش افکند از شرم
کنا هاراست نکرد مصطفی را بیند صلی الله علیه و آله و سلم گوید او را بد امت بود مرا و با چیپ نکرد مرتضی را بیند علیه الصلوة و السلام
گوید شیعه بود مرا بیان این آن خبر است که نافع روایت کرد از عبد الله عمر که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت الامر طالبنی یوم
القیمة فیطلبنی عند المیزان محمدا او وجوه قا جبینی حیاء مما اسرف امتی بعدی گفت هر که مرا جوید روز قیامت گو مرا بر نزدیک
از و جوی و کی سرخ شده و پیشانی خوی گرفته شرم از امتان من از ذنب من که ده باشند یا عجبا که ران معصومان از کرده تو
شرم خواهد بود تر از کرده خود شرم نیست باش تا فردا که تا در موقف محاسبه بدارند و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند
ربهم سرها در پیش افکنده روی آن ندارند که سر بر دارند چشم آن ندارند که چشم باز کنند بر راست نگرند انبیا را بینند بر چپ
نگرند اوصیا را بینند از پیش نگرند ملایکه مقرب را بینند محاضی که رسوا شده تکیه گاه امی که میل کنند تا از وی که در حشطی
نباشند شمار کی که در و غلطی نباشند محاسبی که او را سهوی نباشد خطایی که در وی لغوی نباشد دان بیچاره در چنان حالی بچنان مقام
هیچ فریاد رسی ندارد و هیچ منفی نیابند امید برحمت خدای تعالی و شفاعت معصومان که او امروز خود را بر فتر اک ولایت
ایشان بسته امید آنکه فردا نسبت با ایشان و دعوت با ایشان کنند که یوم ندعوا کل اناس بامامهم امید است که ایشان
مدد او را بخوانند و نام او از جریده ایشان او برخوانند بیمار را چاره از طبیب کنا یت شرط آنکه طبیب بیمار نبود چرا که بیمار بود او
نیز طبیبی دیگر باید طبیب یداوی و الطبیب مریض محمد بن سنان روایت کند از علی بن موسی الرضا علیهما الصلوة و السلام که او گفت
روز محشری بنزدیک ما آیند و گفت یا ابن رسول الله من ترا و پدران ترا صلوات الله علیهم دوست دارم دوستی که با احسان نیز هم
و با شایه که بدان نقود فردا قیامت مرا هیچ سود دارد گفتم بلی مرا روایتست از پدرم از زین العابدین علی بن الحسین علیهم الصلوة و السلام
که گفت روز قیامت بنده را بیارند از شیعه ما که از دنیا رفته باشد علی اسوء الحال و حاجت بدارند حق تعالی فرماید که بدوزخ برید
او گوید بار خدایا مرا وسیلتی هست بنزدیک تو گوید چیست آن وسیله گوید دوستی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل او صلوات الله
علیهم اجمعین خداوند تعالی نعم الوسیلة نیک وسیله ایست این فرماید تا او را به بهشت برند مرد چون این بشنید بیفتاد

أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ

و از هوش برفت از این بشارت و یکفت یوم ندعوا کل اناس بامامهم چون ساعتی بود بهوش آمد جان بداده بود فمن اوتی کتابه بیمینه
هر کرا نامه بدست راست دهند فاولئک یقرؤن کتابهم ایشان نامهای خود برخوانند و بر ایشان هیچ فتیلی ظلم نکنند فتیل آن باشد که
در میان شکاف استخوان خرما و فتیر آن که بر پشت استخوان خرما و قطمیر پوستکی تنک باشد که لفافه استخوان
خرما بود و این همه عبارات و کنایات باشد از قلت و حقارت چیزی و ظلم در لغت نقصان باشد یعنی ایشان نامه شان برخوانند و حق
ایشان چیزی باز نگیرند و بخس نکنند اگر گویند ظاهر آیه اقتضا آن میکند که آنکه نامه بدست چپ دهند بر ایشان ظلم کنند گوییم این
قول دلیل الخطاب باشد و آن درست نیست بنزدیک بیشتر اهل علم جواب دیگر این آنست که در جمله آنکه ایشان را نامه بدست
چپ دهند کافران باشند و ایشان را بنزدیک خداوند تعالی حقی نباشد که از ایشان باز گیرند یا نقصان کنند و من کان فی هذه
اعمی فهو فی الآخرة اعمی خداوند تعالی گفت هر که او درین سرای کور باشد او در قیامت کور باشد مفسران خلاف کردند درین که هذه
اشارت بچیست بعضی گفتند راجعست با آن نعمتها که در آیات متقدم رفته است عکرمه گفت جماعتی از یمن بنزدیک عبد الله عباس
آمدند و او را پرسیدند از این آیه و از این اشارت گفت برخوانید از پیش آیه ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر الی قوله تفضیلا
آنکه گفت معنی آیه آنست که هر کس که او درین آیات و دلالات که شاهدست و محسوس و معاینه می تواند دید و بضرورت
دانست نابینا باشد و نادان در آنچه چند از احوال قیامت و بعث و نشور و حساب و کتاب و حالی که تا بینا باشد و گمراه تر و بعضی
دیگر گفتند که اشارت بدنیاست و المار این آن صریح نگفت که قرینه آخرت با او خاص بود یعنی هر که در دنیا نابینا باشد از
نظر کردن در آیات خدا در آخرت هم نابینا باشد و گمراه تر اگر گویند بظاهر آیه چگونه روا باشد که خدای تعالی کسی را نابینا آفریند
آنکه او را بقیامت عقوبت کند بنابینایی دگر آنکه در آخرت چگونه نابینا باشند و خداوند تعالی میگوید فبصرک الیوم حدید
و میگوید کما بدانا اول خلق نعیده جواب گوییم در این آیه چهار وجه گفتند یکی آنکه هر که در دنیا نابینا باشد از آنکه نظر و تفکر
کند در آیاتی که او را بمعرفت خدای جل جلاله رساند او در نظر کردن در آیاتی که او را بعلم رساند بحصول آخرت و بعث و نشور
و ثواب و عقاب نابینا تر بود و از آن گمراه تر و این قول عبد الله عباس است که ما اکثیر و بعید قول حسن کنایه باشد از آیات
یعنی من النظر فی هذه الآیات و العبر فهو فی الآخرة ای فی النظر فی الادلة الموصلة الی الآخرة اعمی وجه دوم آنست که و من
کان فی هذه ای فی الدنیا هر که او در دنیا نابینا باشد از ایمان و معرفت خداوند تعالی او در آخرت نابینا تر از راه بهشت و طریق
نجات یعنی آنکه کافر روز قیامت ذلیل و مهین و عاجز و منقطع الحجة و آیس باشد از رحمت خداوند تعالی و جواب سیم
آنست که هر که او در دنیا نابینا باشد از ایمان و معرفت او در آخرت سیء الحال و در غایت نکال و وبال باشد و لفظ اعمی دوم در
آیه عبارتست و کنایت از خسارت و زیان کاری و یاس و نومیدی چنانکه عرب گوید آنرا که اکاری بر کردد یا یاس و خیبة
و خسارت رجع عن ذلک الامر اعمی سخین العین چنانکه آنرا که مظفر و منصور بر گردد گویند رجع قریر العین و منه قوله تعالی فلا
تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون وجه چهارم آنست که عمی اول از ایمان و معرفتست و معنی ترک نظر در
آیات خدای عز و جل و عمی دوم بصرست در قیامت بر سبیل عقوبت و بیان این قوله و نحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی
اعمی و قد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی اما جمع میان آیات و بیان آنچه سایل گفت قوله تعالی
کما بدانا اول خلق نعیده آنست که این کنایتست از سهولة الاعادة علیه تعالی و انه لا یتعذر و لا یتعسر علیه نه مراد کیفیت شکل
و هیأت و نظر او در معنی قوله تعالی و هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه و قوله فبصرک الیوم حدید معنی آنست که

لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا

تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ

امروز ترا معلوم ضروری حاصل است که کافر بودی در دنیا و انجه بدلیل میدانستی اینجا الامر الی قوله فکشفنا عنک غطاءک پس مراد

به بصر علم است و منه قولهم فلان بصیر بکذا و فلان ابصر بهذا من فلان اگر گویند مراد اینجا درایه در هر جا که معنی بصرت باشی باید

یا حقیقت یا کنایه جواب گفته بهیچ وجه اعمی اول فتایه ثانی آخرت چنین باشد که نابینا بوده برای انکه آفت از جهت خدای بود و

قربناه نجیا ما او را بحضرت خود نزدیک کرده انید از تاصریر قلم که بر لوح محفوظ میرفت و می نوشت بشنید و گفتند معنی آنست

که محل او از ما محل بنده بود که خداوند او را در منزلت کرامت بخود نزدیک کند و نجی فعیل است بمعنی الاکیل والجلیس والندیم

یعنی مناجی ما بود و ما با او راز گفتیم با او و نصب او بر حال است از مفعول و وهبنا له من رحمتنا و ما بدادیم او را از رحمت

و فضل خود برادرش پیغمبر بود هر اون نیز پیغمبر بود و نصب او هم بر حال است چنانچه از زبان او حکایت فی قوله واجعل لی

وزیرا من اهلی و فی بریم از اهل من کنی هارون را که برادر منست واذکر فی الکتاب اسمعیل و یاد کن در کتاب قرآن اسمعیل را

انه کان صادق الوعد که او راست وعده بود چنین وعده دادی و بجای آوردی و خلاف نکردی و گفتند مردی او را گفته در بعضی

مواضع آنجا باش تا من باز نزدیک تو آیم یکسال آنجا مقام کرد تا او باز آمد این قول کلبی است مقاتل گفت سه روز مقام کرد وکان

رسولا نبیا و پیغمبری بلند منزلت بود وکان یامر اهله بالصلوة والزکوة ای قومه و او قوم خود را بنماز و زکوة فرمودی و در قرائت

عبد الله بن مسعود و قومه است و اهل او خواص او باشند از قرابات وکان عند ربه مرضیا و بنزدیک خدای تعالی پسندیده

بود و اصل مرضی مرضوی بوده است واو را یا کردند و ضمه را کسره از جهت یا کردند و یا را ادغام کردند واذکر فی الکتاب ادریس انه کان

صدیقا نبیا ورفعناه مکانا علیا و او را بجای بلند رفع کردیم و بر جای بلند بردیم گفتند بهشت خواست ضحاک گفت بر

آسمان ششم است مالک بن صعصعه گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت شب معراج که مرا باسمان بردند ادریس را بر

آسمان چهارم دیدم و سبب بردن او باسمان عبد الله عباس گفت و کعب احبار و علما سیر که سبب آن بود که ادریس روزی میرفت

در گرما آفتاب بر او تیز شد گفت بار خدایا من یکروز در گرما آفتاب طاقت نمی آرم آن فرشته که حامل آفتابست که یکروز پانصد

ساله راه می برد از او با او نزدیک تر است و گرما آفتاب بر او چگونه باشد بار خدایا سبک گردان بر وی گرمی آن و بر دار آن

فرشته برد کرد و روز از راحت خفته و استراحت حرارت چیزی دید که معهود نبود او را گفت بار خدایا این چیست که من این

ندیدم هرگز خدای تعالی گفت بنده من ادریس ترا دعا کرد من اجابت کردم گفت بار خدایا مرا بلند همت بنده ایست و درحیم و

مشفق مرا او دوست باشد تا بعمه او را بر بیغمبر و سلام کنم او را و شکر این نعمت بکنادم خدای تعالی دستوری داد او را یا مرد

ادریس السلام گفت و بپرسید و پیراو بنشست و ادریس او را چیزها پرسید انکه او را گفت اگر هیچ ممکن باشد که ملک الموت

را بنی بگوی تا در اجل من تاخیری کند تا من در شکر و عبادت خداوند تعالی بیفزایم او گفت این معنی بدست ملک الموت نباشد ولکن

من بگویم تا مرا چه ممکن باشد که ملک الموت را بینی بگوی تا در اجل من تاخیری کند با آدمی کند از کرامت و تخفیف در حق تو بجای آرد

انکه این فرشته او را برگرفت و او را باسمان دنیا برد عند مطلع الشمس انجا که آفتاب بر آید و او را آنجا بنهاد و او به نزدیک

ملک الموت رفت و گفت بحاجتی آمده ام بر تو گفت انچه بدست من بود مبذول است گفت مرا دوستی است که او را ادریس گویند اگر

ممکن باشد که در اجل او تاخیری کنی تا او در عبادت بیفزاید گفتم این بر فلان نتوان داما تو او را کرد که وقت وفات و اجل او تو را بگو

تا او را اعلام بکنی که او مستعد باشد و کار خود ساخته دارد انکه دیوان اجال برگرفت و در وی نگرید گفت نام بنده که گفتی همانا

ادریس عمر او باید از نیم روز گفت چگونه گفت برای انکه نوشته است که بیند بر نزدیک مطلع آفتاب میرد و او چه داند که کجا

رسید گفت عزیز او را بر نزدیک مطلع آفتاب رها کردم ملک الموت گفت اگر چنین است اجل او در آمد همانا که تو باز نزدیک او شوی او

مَقَامًا مَحْمُودًا وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا

۱۸۰ مرده باشد فرشته باز آمد ادریس علیه الصلوة والسلام را مرده یافت از خداوند تعالی درخواست تا او را از زمین برکرد و باسمان برد چنین که فذلک

قوله تعالی ورفعناه مکانا علیا وهب منبه گفت هر روز چندان عبادت از ادریس باسمان می بردند که از جمله اهل زمین هر

ازان عجب ماندند و ملک الموت را آرزوی دیدار او شد از خدای عز و جل درخواست تا او را زیارت کند خداوند تعالی او را

دستوری داد بنزدیک او آمد بر صورت آدمی و بر او سلام کرد و با او مصاحبت کرد و ادریس صایم الدهر بودی چون وقت افطار در

طعامی پیش آوردند او طعام نخوردی شب همچنین بود و ادریس را منکر آمد گفت مرا بگوی تا کیستی گفت من ملک الموتم از خداوند

تعالی دستوری خواستم تا مرا با تو صحبت دهد دستوری داد مرا گفت بتو حاجتی چند ترا با من صحبت افتاد مرا بتو حاجتیست

گفت چیست آن گفت قبض روح من کن خدای جل جلاله وحی فرستاد بملک الموت که قبض روح او کن ملک الموت جان او

را برگرفت و خدای عز و جل او را زنده کرد پس از یکساعت ملک الموت گفت که چرا قبض روح خواستی گفت این درجه بود گفت

تا تلخی مرگ بچشم چاره باشم از آن انکه گفت مرا آرزوی دیگر هست و آن آنست که مرا باسمان بری تا آسمان بنگرم و بهشت و

دوزخ بنگرم خداوند تعالی دستوری داد ملک الموت را تا او را برگرفت و باسمان برد و در اسمانها بگردانید تا او بدید و

او را بدوزخ برد گفت بفرمای تا در دوزخ بگشایند بگفت تا بگشادند و او در برفت و بنگرید انگه بیرون آمد و گفت مرا

ببر بهشت تا بهشت بنگرم او را ببهشت برد و در بزد در بگشادند و او در بهشت میگردید چون بانجا رسید که جای او بود

بنشست گفت تا ساعتی اینجا بنشینم ساعتی بنشست ملک الموت او را گفت برخیز تا ترا بمقر خود برم او گفت من نخواهم که از اینجا

موافقتم الا بحکم الله حکومت بخدای تعالی رفتند خدای ذو الجلال گفت رها کن او را که او بلیات و محن و تکالیف دنیا

مقاسات بایست کرد و کرده و اگر مرگ بایست چشید چشید و اگر اجلها عادت بایست دید دید و اگر بر دوزخ گذر

بایست کرد کرد و اگر در بهشت بجای خود بایست رسید رسید او را رها کن که او بجای خود نشسته است فذلک قوله و رفعناه

مکانا علیا اولئک ایشان یعنی این پیغمبران که ذکر ایشان برفت الذین انعم الله علیهم آنان اند که خداوند تعالی نعمت کرد بر ایشان

من النبیین از پیغمبران من ذریة آدم از فرزندان آدم من اول تبیین است و دوم تبعیض وممن حملنا مع نوح و از آنانکه ایشان را بر

کرفتیم با نوح در کشتی ومن ذریة ابراهیم واسرائیل و از فرزندان ابراهیم و یعقوب وممن هدینا و از آنانکه ما ایشان را هدایت

دادیم باسلام یعنی بایمان و الطاف واجتبینا و ایشان را برگزیدیم اذا تتلی علیهم چون بر ایشان خوانند آیات ما خروا بروی

در آیند بسجود کننده گان و گریه کننده گان سجدا وبکیا جمع ساجد باشد و بکی جمع باکی باشد و اصل او بکوی بوده است چنانکه

گفتیم و نصب هر دو بر حال است گفتند این در مومنان اهل کتاب آمد عبد الله سلام و قوم او فخلف من بعدهم خلف باز ماندند

از ایشان باز ماندگان بد یقال فلان خلف صدق من ابیه و خلف سوء ینک اخلف و بد اخلف قال ذهب الذین یعاش فی

اکنافهم و بقیت فی خلف کجلد الاجرب و خلف خلاف قدام باشد و خلف تخریب باشد و فی المثل سکت الفا و نطق خلفا

و فرا و زجاج گفتند این فرق از جهت لفظ نیست و هر دو یکی باشد جز که فرق بقرینه دانند بینی که میگویند خلف صدق

و خلف سوء و هر دو یکی گفت اضاعوا الصلوة نماز ضایع کردند واتبعوا الشهوات و بر پی شهوات رفتند بعضی گفتند مراد جهودانند

که از فرزند پیغمبران بودند نسبت با ایشان داشتند و لکن سیرت ایشان نداشتند مجاهد و قتاده گفتند در ایشانند

اضاعوا الصلوة یعنی نمازهای فریضه رها کردند عبد الله مسعود و قاسم بن مخیمره و ابراهیم گفتند اضاعت صلوة تاخیر نماز باشد

از وقت خود فرق بن خالد گفت یکی از جمله رها یا ضحاک نماز دیگر را تاخیر کرد تا نزدیک بود که آفتاب فرو شود ضحاک این آیه بر خواند

و گفت اگر کسی نماز خود رها کند بر من بهتر باشد از آن کس که ضایع کند واتبعوا الشهوات مقاتل گفت آنان اند که نکاح خواهر پدر

۱۶۷

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ
وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا
الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ

راه دادارند و حلال گویند کلبی گفت مراد لذات و شرب خمر است مجاهد گفت این آنگه باشد که قیامت نزدیک رسد و صالحان امت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم برفته باشند و بنابر او باطل مشغول شوند ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که او این آیه بخواند و گفت ایشان پس از شصت صد سال باشند از هجرت و امیر المومنین علی صلوات الله علیه گفت این کسانی
باشند که بناهای بلند کنند و اسپان منظور نشینند و جامه‌های مشهور پوشند وهب گفت فخلف من بعدهم خلف شرابون
للقهوات لعابون بالکعبات رکابون للشهوات متبعون للذات تارکون للجمعات مضیعون للصلوات کعب گفت در آخر
زمان گروهی پدید آیند تا زنان بدست گرفته باشند دنبالهای کاوان مردمان را بآن زنند آنگه این آیه بخواند فسوف یلقون
غیا ایشان غی بینند و غی مصدر غوی باشد یعنی ایشان را غی باشد و غی یعنی خیبت و نومیدی بود یعنی از ثواب ابرار
نومید باشند عبدالله مسعود گفت غی نام جویی است در دوزخ عبدالله عباس گفت غی نام وادی است در دوزخ اهل دوزخ از
گرمای آن پناه با خدای تعالی میدهند آن وادی برای زانی مصر است و شارب خمر و خورنده ربا که ترک آن نکنند و آنان که در
مادر و پدر عاق باشند و گواهی دروغ و فرزند که فرزند دیگری بر شوهر بندد گواه آن او باشد و عطا گفت غی نام وادی است
که بهای آن خون و ریم باشد وهب گفت جویی است در دوزخ که از آن دورتر قعرش و طعمش خبیث کعب گفت وادی است
در دوزخ که از آن دورتر نیست به قعر و سخت‌تر نیست بگرما در وی جاهیست که آنرا بهیم خوانند هرگه که آتش دوزخ بمیرد
خداوند تعالی بفرماید تا در آن وادی بگشایند تا آتش دوزخ بآن تیز شود ضحاک گفت غیا ای خسرانا زیان بینند و گفتند عذابا
الا من تاب الا آنکه توبه کند از کفر و عمل صالح کند و ایمان آرد که ایشان را به بهشت برند و از ثواب مستحقی ایشان چیزی انکس
باز نگیرند و نقصان نکنند آنگه گفت جنات عدن بهشتهای مقام و این بدل جنت و برای آن بلفظ جمع گفت که هر یکی
از آن بستانی باشد و بیان کردیم که اصل او عدن ... بستانی که از بسیاری درخت زمین را بپوشد و عدن اقامت بود
من قولهم عدن بالمقام اذا اقام به که خدای تعالی وعده داده است بندگان را بالغیب یعنی نهان از ایشان و گفتند یعنی بغیب
انه کان وعده مأتیا گفتند وعد بمعنی موعود است و مأتی یعنی مفعول من قولهم اتیت الامر اذا فعلته و معنی آن باشد که
انجاز آن وعده داد کرده باشد یعنی وعده او کرده باشند یعنی لامحاله بیاید و قال الاعشی و شاعیت مغضبا علیها ...
ای عاصیا این بیت بر این شهادت معتمد نیست و چون اندیشه کنند معنی بر جای خود است و گروهی اهل معنی گفتند ایشان
از آن مفعلات که فاعل و مفعول درو راست باشد یقال اتیت علی خمسین سنة و مثله البلوغ و الادراک یقال بلغت
الکبر و بلغنی الکبر بر این قاعده فرق نباشد میان آتی و مأتی لا یسمعون فیها لغوا در آن بهشتها نشنوند سخن لغو فاحش
الا سلاما استثنا منقطع است الغی لکن سلام شنوند و تحیت از یکدیگر و از خدای تعالی فی قوله سلام قولا من رب رحیم
زجاج گفت معنی آن است که کلامی نشنوند که ایشان را در او افکند بل کلامی شنوند که ایشان را بسلامت رساند ولهم رزقهم
فیها بکرة وعشیا و روزی ایشان میرسد بامداد و شبانگاه یعنی باوقاتی مقدر تقدیر بامداد و شبانگاه برای آنکه در بهشت
شب نباشد و روز که در وی آفتاب بر آید و فرو شود یحیی بن ابی کثیر گفت عرب هر روز که ... بچاشت و شام بودی
بنزدیک او گفتندی او متنعم است خداوند تعالی برای آن گفت بکرة وعشیا ولید بن مسلم گفت زهیر بن محمد را پرسیدم از این
آیه گفت در بهشت شب و روز نباشد بل مقدار شب بحجاب فرو گذارند و مقدار روز حجاب بردارند و گفتند برای آن گفت که بدل بهشت
آنکه بر وی ... بود باسلامت باشد تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا که آن بهشت است که ما میراث دهیم از بندگان ما
بآنکه پرهیزکار باشد و برای آن لفظ میراث گفت که خدای تعالی علی ما جاء فی الاخبار برای هر بنده مکلف جای معین کرده است در

بهشت

بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا
وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا
وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ

۸۱ در بهشت و دوزخ چون مرد ایمان آرد و اختیار طاعت کند بجای او بکافران دهند و چون کفر آرد و معصیت کند او را بدوزخ
برند و جای او بطریق میراث بمومنان و متقیان دهند و این جمع لطیف است قوله وما نتنزل الا بامر ربک عبدالله عباس
و ربیع و ضحاک و مجاهد و ابراهیم گفتند سبب نزول این آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه الصلوة والسلام را گفت
چه مانع از آن است که بیشتر از آنکه می آیی بنزد ما نمی آیی این آیه آورد که ما جز بفرمان خداوند تعالی فرو نیاییم مجاهد گفت جبرئیل علیه الصلوة والسلام
روزی چند باز ایستاد و بنزد رسول صلی الله علیه و آله ... چون بیامد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما حبسک عنا تا مرا
بازداشت از ما گفت ما چگونه آییم که در قوم تو کسانی هستند که ناخن نگیرند و سبلت نپیرایند و مسواک نکنند و این آیه فرود
آمد که وما نتنزل الا بامر ربک عکرمه و قتاده و ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند این آنگه بود که جهودان از رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم پرسیدند از حدیث اصحاب الکهف و ذو القرنین و روح او گفت سأخبرکم غدا و لم یقل ان شاء الله فرد اخبارهم گفت و
استثنا نکرد جبرئیل علیه الصلوة والسلام چند روز نیامد عکرمه گفت چهل روز مجاهد گفت دوازده روز تا مشرکان گفتند ربه
ودعه و قلاه آنگه جبرئیل علیه الصلوة والسلام آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای برادر مرا از روی دیدار تو سخت شد گفت
یا رسول الله ما بندگان مامور به جز بفرمان او تعالی نتوانیم کرد آنگه که گویند برو برویم و چون گویند مرو نرویم و این آیه آورد
وما نتنزل الا بامر ربک ما فرو نیاییم جز بفرمان خدای عز و جلاله له ما بین ایدینا وما خلفنا او راست آنچه پیش ماست و آنچه پس ماست
در چند قول گفتند مقاتل گفت آنچه پیش ماست از آخرت و آنچه باز پس گذاشتیم از دنیا وما بین ذلک و آنچه میان آن هر دو است
و آن زمانی بود که از میان دو نفخه باشد و آن چهل سال بود بعضی دیگر گفتند معنی آن است که ابتدا خلق ما و ... اجال بعد انتهاء
با اوست و ما بین ذلک و آنچه میان آنست از عمر دنیا و بعضی دیگر گفتند ما بین ایدینا ما بقی من الدنیا آنچه از دنیا مانده وما خلفنا و آنچه از آن
بگذاشتیم و ما بین ذلک آنچه میانست از مدت عمر او گفتند ما بین ایدینا من الثواب والعقاب وما خلفنا ما مضی من اعمارنا و ما بین
ذلک ما نحن فیه الی یوم القیمة و بعضی دیگر گفتند ما بین ایدینا قبل خلقنا پیش از آنکه ما را آفرید و ما خلفنا بعد ان یمیتنا پس از آنکه ما
بمیراند و ما بین ذلک آنچه در عمر از زندگانی بعضی دیگر گفتند ما بین ایدینا آنچه در پیش ماست از آسمان تا بزمین چون فرود آییم و ما
خلفنا آسمان چون از او فرود آمده باشیم و ما بین ذلک ما بین السماء والارض و آنچه میان آسمان و زمین است و معنی این جمله خدای است
جل جلاله و مقدور اوست و بامر و فرمان اوست وما کان ربک نسیا خدای تو فراموشکار نبود هرگز که او را حاجت که وحی فرستد در آن
مدت بفرستادی که نسیان بر وی روا نیست رب السموات والارض بدل ربک است و روا بود که خبر مبتدای محذوف بود ای هو رب السموات
والارض او خدای آسمانها و زمینست که هر دو ملک ملک اوست و آنچه میان آسمان و زمینست همه ملک اوست فاعبده او را پرست و به
عبادت او صبر کن و جهود را بر غم خود صبر کن هل تعلم له سمیا او را هم نامی دانی عبدالله عباس گفت یعنی مثلی و عرب کلبی گفت معنی
آنست که کسی را دانی که او را الله خوانند جز او و حقیقت آنکه کسی را دانی که استحقاق عبادت دارد یا آنکه قادر باشد برانکه او قادر
بر اصول نعم قوله تعالی ویقول الانسان و میگوید آدمی مراد این انسان ابی بن خلف الجمحی است که بیامد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفت
ائذا ما مت آنگه مردم ... بیرون خواهند آوردن در گور بعضی مرا در گور زنده خواهند کردن و بیرون آورد و این بر سبیل انکار
و استبعاد گفت حق تعالی بجواب او گفت اولا یذکر ای یتذکر و یتفکر اندیشه نمی کند ... ابن عامر و نافع و عاصم و یعقوب خواندند
یذکر بتخفیف من الذکر و باقی قراء یذکر بتشدید من التذکر و اختیار تشدید است کقوله انما یتذکر اولوا الالباب انا خلقناه من قبل که ما
او را بیافریدیم پیش از این ولم یک شیئا و او موجود نبود او را از نیست بیافریدیم ... بر و متعذر نبود اولی و احری که اعاده
برو متعذر نباشد آنگه قسم یاد کرد خدای تعالی گفت فوربک لنحشرنهم بحق خدای تو که ما ایشان را حشر کنیم با دیوان یعنی جمع کنیم میان ایشان و میان دیوان

جهنم جثيا ثم لننزعن من كل شيعة ايهم اشد على الرحمن عتيا ثم لنحن اعلم بالذين هم اولى بها صليا وان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا

[illegible]

ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيا واذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للذين آمنوا اي الفريقين خير مقاما

[illegible]

دیوان قرین ایشان بود تا که ایشان را اغوا و اضلال کرده‌اند در آن حال بجای برانگیزیم در جهنم که خدای تعالی بفرماید روز قیامت تا هر
کافری را با سلسله با دیوی ببندند ثم لنحضرنهم آنگه همه را حاضر کنیم گرد بر گرد دوزخ بر زانو فتاده عبدالله عباس گفت جماعات جماعات
گروه گروه بر زانو جمع جثو باشد حسن بصری گفت جثیا علی الرکب بر زانو جمع جاثی باشد علی فعول چنانکه گفتیم بیش از این قال الکمیت
هم ترکوا سراتهم جثیا • وهم دون السراة مقرنینا ثم لننزعن پس بیرون آریم از گروهی و شیعه جماعتی باشند معاون بر کاری یقال
شایع القوم اذا تعاونوا ومنه قیل الشجاع شیع ای معان ایهم در رفع او بیان خلاف کرده‌اند خلیل گفت بر حکایت مرفوع
است کانه قال فیقال ایهم اشد علی الرحمن عتیا فلیخرج سیبویه گفت مبنی است علی الضم ومعناه الذی هو اشد علی الرحمن الا آنست که چون
هو او را حذف کردند خبره لازم صار کانه بعض الاسم یونس گفت معلق است عمل ایم فی الدار سیبویه گفت نصب نیز روا باشد بمعنی الذی
و گفت این قراءة هرون اعرج است در شاذ و قوله عتیا ای عتوا علی الصدر و نصب او بر تمیز است و معنی آنکه بیرون آریم از ایشان آنکه
یعنی ابتدا بآن کنیم که او طاغی تر و عاتی تر باشد و در طغیان و عتو غالی تر ثم لنحن اعلم پس ما عالمتریم با آنکه او اولیتر است که ملازم دوزخ
باشد و صلیا مصدر است کالمضی و اگر گوئی صالی باشد کالعلو علی فعول والعلو والعتی و اولی تر باشد و نصب او بر تمیز باشد و معنی
آنکه ما عالمتریم بمستحقان دوزخ که کیست که او کافرتر و ظالمتر است و اولیتر با آنکه در دوزخ جاوید بماند یقال صلی بالنار اذا لزمها
قوله وان منکم الا واردها الایة آنکه گفت کس نیست و الا وارد دوزخ باشد و این وعید است بر خدای واجب یعنی لا محاله کائن
ان یعنی ما نفیست یعنی آنکه خلاف کردند مسلمانان در ورود به جهت اختلاف مذهبشان در وعید و نیز در ضمیر خلاف کردند فی قوله واردها
که راجع با چیست بنزدیک جمله مفسران آنست که راجع است با دوزخ الا مجاهد که او گفت راجع است با تب که بما یبلادهب الی قوله
الحمی حظ کل مومن الی النار و باشد که گوید ضمیر قبل الذکر ضمیر چیزی است که از او ذکر رفته است نحو قوله حتی توارت بالحجاب و بعضی
ذکر مفسران گفتند کنایت است از قیامت ای وارد القیمة و الخلائق یعنی اینست مطابق ظاهر و قالوا دلت لقوله ثم ننجی الذین اتقوا ونذر
الظالمین فیها جثیا و این بر تب و در قیامت مطرد نباشد آنکه در ورود خلاف کردند بعضی گفتند ورود دخول است و بعضی
گفتند ورود مرور و حضور است والاشراف والاطلاع بر او و این قول عبدالله مسعود و قتاده است عکرمه گفت ورود دخول است جز که
این خطاب با کافران دون مومنان و روایت کرده‌اند از عبدالله عباس که او گفت ورود دخول است و از وی علی که اوقف روایت کرده‌اند
آنست که گفت اللهم اخرجنی من النار سالما و ادخلنی الجنة غانما و قول دیگر آنست که ورود مرور و حضور باشد من قول العرب وردت
الماء و فلان وارد [illegible] الصادر و وارد آن باشد که بکنار آب شود و قال الله تعالی و لما ورد ماء مدین و قول زهیر شعر فلما وردن الماء
زرقا جمامه • وضعن عصی الحاضر المتخیم و قال ذو الرمه • وردت اعتسافا والثریا کانها • علی قمة الراس ابن ماء محلق • دلیل آنکه عموم این
اقتضا آن میکند که هیچ کس نماند از پیغمبران و امامان و صدیقان و شهیدان و صالحان الا که در دوزخ شود و آنکه بیرون آید و
این خلاف اجماع است دیگر آنکه خدای تعالی گفت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها گفت ایشان
دور باشند از دوزخ و چگونه دور باشند آنکه در دوزخ باشند شونده جماعتی سلف اصحاب حدیث گفتند ورود بعضی دخول است
ولسنا لا کرده بقوله تعالی حکایة عن فرعون یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار و بقوله انکم وما تعبدون من دون الله حصب
جهنم انتم لها واردون لو کان هولاء الهة ما وردوها و در این معنی چند خبر روایت کرده‌اند خبری از کثیر بن زیاد البرسانی عن ابی سمیه گفت
گفت ما در بصره خلاف افتاد در ورود بعضی گفتند ورود مرور باشد و هیچ مومن در دوزخ نشود و بعضی میگفتند ورود دخول
باشد بر جابر عبدالله انصاری رفتیم از او پرسیدیم اشارت بگوش خود کرد گفت کر باد این گوشها اگر از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدم که ورود دخول است و هیچ بر و فاجر نماند الا در دوزخ شود ولکن دوزخ بر مومنان برد و سلام باشد چنانکه بر ابراهیم آن آتش

فریاد

واحسن نديا وكم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا ورئيا قل من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن مدا حتى اذا راوا ما يوعدون

[illegible]

اما العذاب واما الساعة فسيعلمون من هو شر مكانا واضعف جندا ويزيد الله الذين اهتدوا هدى والباقيات الصالحات خير عند ربك

[illegible]

٨٣ فریاد کنند از ایشان و گوید آتش مر دوزخ را گردی آنگه متقیان از او برهانند و ظالمان را در آن رها کند عمرو بن دینار گفت نافع الازرق با عبدالله عباس
خلاف کرد در ورود عبدالله عباس گفت ورود دخول باشد و استدلال کرد بآن آیات که گفتیم از قصه فرعون و حدیث اصنام آنگه
گفت ایشان در دوزخ خواهند شد لا محاله و من و تو نیز خواهیم شد اما مرا امید آنست که بیرون آورد و ترا بیرون نیاورد به
تکذیبت یکی و ابن نافع از جمله خارجیان بود و نیز خبر ابو هریره که او روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت که هیچ مومنی
نباشد که او را سه فرزند بمیرد [illegible] که دوزخ بیش از آن نماند که تحلة القسم باشد چند آنکه سوگند راست شود آنگه این آیه بر خواند
وان منکم الا واردها و سفیان بن عیینه گفت از حسن بصری که روزی دو برادر بودند با هم حدیث میکردند یک برادر بجدید ذکر
یکی را گفت ای برادر در قرآن خوانده که خلقان به دوزخ خواهند شد گفت بلی گفت ایمنی خویش که بیرون نیایند گفت نه گفت پس چرا این خنده
از آن پس او را کسی خندان ندید تا در وفات و ابو اسحق روایت کرد از ابو میسره که او گفت کاشکی مادر مرا نزادی اهل او را گفتند
نه خدای تعالی بر تو منت نهاد به هدایت چرا چنین میگوئی گفت در قرآن آیتی میخوانم که خلقان به دوزخ شوند و آیتی نمیخوانم که بیرون آیند
و در خبر میگفتند و هو • وقد اتانا انا واردون النار رصاحبه • حقا یقینا و لما یاتنا الصدر • این و حدیث از ابو هریره و حسن بصری
بر منهاج وعید راست و آنکه گفتند ورود مرور است در قرآن درست نیست و در بعضی خلاف است و درست آنست که اشراف
و مرور است و اخبار بر این خلاف از عبدالله مسعود خبر [illegible] ذکر کرده‌اند از آن جمله خبری که از سدی روایت کرده عن مرة الهمدانی
عن ابن مسعود فی هذه الایة گفت او گفت بر شوند با اعمال خود [illegible] روایت کرد از ابن مسعود که او گفت صراط دوزخ
بر دوزخ نهاده باشد مانند [illegible] شمشیر [illegible] نخستین گروه باشند که کالبرق الخاطف چون برق جهنده و گروهی
دوم چون باد بزنده و گروهی سیم چون اسپان تازنده ایشان میروند و فرشتگان میگویند اللهم سلم سلم بار خدایا بسلامت بگذران ایشان را
و این همه مرور است دخول نیست [illegible] روایت کرده‌اند که او گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت امیدوارم که
هیچ کس از آنان که در بیعت [illegible] حاضر بودند هیچ یکی به دوزخ نشود حفصه گفت یا رسول الله این آیه وان منکم الا واردها گفت نه میخوانی
خدای تعالی میگوید ثم ننجی الذین اتقوا الایة و عباس روایت کرد از کعب که او گفت در این آیه که روز قیامت دوزخ بیارند و اقدام خلایق
بر او راست شود منادی ندا کند از قبل رب العزة خذی اصحابک و دعی اصحابی اصحاب خود را بگیر و اصحاب مرا دها کن دوزخ هر چه
اصحاب او باشند همه را فرو برد والله که ایشان را بهتر شناسد از آنکه مادر فرزند را و دوستان خدای تعالی بگذرند بر او که جامه
ایشان از عرق نم گرفته باشد و خالد بن معدان گفت که اهل بهشت در بهشت گویند خدای تعالی ما را وعده داد که ما را ورود باشد
بر دوزخ ما دوزخ ندیدیم ایشان را گویند شما بر دوزخ بگذشتید و آتش او مرده بود [illegible]
روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت دوزخ روز قیامت گوید بر یا مومن فان نورک اطفأ لهبی [illegible]
[illegible] و این جمله اخبار دلیل میکند بر آنکه ورود مرور است و عثمان بن الاسود روایت کرد از مجاهد که او گفت [illegible]
من حم من المسلمین فقد وردها یعنی که او در دنیا تب گیرد او را از دوزخ نصیب یافته باشد لقوله علیه الصلوة والسلام الحمی من فیح جهنم
والحمی حظ کل مومن من النار و ممکن است جمع کردن میان هر دو قول و لفظ ورود را تفسیر دادن تارة بر مرور و تارة بر دخول و گفتند
هر دو حقیقت نظام الاستعمال الا آنکه آیه را تخصیص کنند به ادله عقل و آیات [illegible] اخبار و اجماع فرقه گویند وان منکم اگر
بر عموم حمل کنند مرور باشد و اگر ورود بر دخول حمل کنند وان منکم مراد مستحقان دوزخ باشند آنکه معلوم است [illegible] ایشان آن بود [illegible]
که را استحقاق [illegible] فسق [illegible] دوزخ شوند و [illegible] استحقاق ایمان و طاعت بیرون آیند والله اعلم بمراده من کلامه کان علی ربک حتما مقضیا این بر خدا
قضائیست [illegible] و اصل کلمه در لغت قطع باشد [illegible]

کلما بعد قطع قوله ثم ننجی الذین اتقوا پس برهانیم پرهیزکاران را ونذر الظالمین ای الکافرین عبدالله مسعود گفت ننجی الذین اتقوا الشرک
برهانیم هر کس را که از شرک احتراز کرده بود ومراد بظالمان کافران اند لقوله والکافرون هم الظالمون انس مالک روایت کرد که رسول
خدای صلی الله علیه وآله وسلم گفت روز قیامت از دوزخ بیارند آنرا که او لا اله الا الله گفته باشد ودر دل او مقدار جوی ایمان باشد
وبیارند آنرا که گفته باشد لا اله الا الله ودر دل او مثقال ذره خیر باشد جابر گوید ما نزدیک ابو سعید خدری از یاران رسول
خدای تعالی صلی الله علیه وآله وسلم گفتم از خبری شنیده بودم بر خواستم برای آن خبر رحلت کردم و بمدینه آمدم تا از صحابه بپرسیم در مسجد
آمدم وحلقه دیدم دو پیر و اشراف بان داده پرسیدیم که ایشان کیانند گفتند یکی ابو سعید خدری است و یکی ابو هریره من ابو سعید را
گفتم یا ابا سعید خبری روایت میکنند از رسول صلی الله علیه وآله وسلم ومرا در آن خبر شکی هست و برای آن آمدیم تا بدانیم که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفته است یا نه گفتند آن خبر کدام است گفتم این که میگویند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ان قوما
یخرجون من النار بعد ما صاروا حمما فحما اگر وهی را از دوزخ بیارند که ایشان سوخته شده باشند و از سوختگی چون زغال شده باشند
اشارت کرد و گفت سمعت رسول الله والا صمتا گفت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم این خبر را و الا کر باد این گوشها اگر نه
که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت خلقان در قیامت بر طبقات باشند گروهی آنها باشند که ایشان را صحیفه برند افلا حد و
ترازو بر ننهند و ایشان انبیا و صیاد اولیا و صدیقان و شهیدان باشند و گروهی آن باشند که ایشان را حسنات بیش از
سیئات باشد خدای تعالی ایشان را ببهشت فرستد و گروهی آن باشند که ایشان را حسنات و سیئات برابر باشد خدای تعالی بفرماید
تا ایشان را ساعتی در عرصات قیامت موقوف کنند آنگه ببهشت فرستد ایشان را و گروهی آن باشند که سیئات شان بیش از
حسنات شان باشد حال ایشان از چند وجه بیرون نباشد اما خدای تعالی برایشان رحمت کند و ایشان را عفو کند و بر تفضل
ایشان را به بهشت فرستد و اما من شفاعت کنم یا کسی که اهل شفاعت باشد خدای تعالی ایشان را بر او بخشد اگر این هیچ دو نباشد
خداوند تعالی بفرماید تا ایشان را بدوزخ برند و بمقدار گناه شان عقوبت کنند و باز ببهشت آرند آنگه چون خدای تعالی خواهد
که ایشان را ببهشت آرد مالک را بفرماید تا موای دوزخ صافی کند از دود و کدورت آنگه بفرماید تا طبقهای دوزخ بر افکنند
منافقان ازدرکات اسفل برنکرند مومنان را ببینند ایشان را بر سبیل طعن گویند الستم مومنین الستم مصلین الستم صائمین شما
مومنانید شما نماز کنید و روزه دارید امروز اینجا چرا مبتلا گرفتار اید ایشان گویند بار خدایا ما را با طعن این دشمنان خلاص فرمای
حق تعالی جبرئیل را گوید جمله مومنان را از دوزخ بیار او بیاید و جماعتی بسیار را بیارد دیگر باره گوید برو هر که در دل او وزن یک
مثقال حبة من خردل ایمان بوده است او را از دوزخ بیار او بیاید و جماعتی بسیار را بیارد دیگر باره گوید برو و هر که در همه عمر خود
یکبار گفته لا اله الا الله او را از دوزخ بیار جبرئیل صلوات الله علیه بیاید و جمله مومنان را بیارد تا ایشان ایشان الا کافران انگه ایشان
را بیارد و بچشمه آرد که آنرا عین الحیوان گویند از آن چشمه غسل کنند تا همه سیاهی و تباهی از اندام شان برود مگر اثری اندک که
بر پیشانی ایشان باند اهل بهشت چون ایشان را ببینند گویند ایشان آزاد کردگان دوزخ بیاورده اند خدای تعالی آن نشان هم ببرد و جملگی آن
نور بدید آرد عتقاء الله آزاد کردگان خدایند و ذلک قوله ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا در جثیا دو قول گفتند
یکی جمیعا من الجثو و یکی جاثین علی الرکب من الجثو واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات حق تعالی گفت چون بر ایشان خوانند یعنی
بر کافران چون نضر بن الحارث و نظیر ایشان او از قریش آیات ما از قرآن بینات نصب بر حال است از مفعول در حالی که روشن باشد
قال الذین کفروا کافران متنعم گویند مومنان درویش را ای الفریقین خیر مقاما از ما دو گروه مقام و منزلت که بهتر است بطریق
استهزا که مومنان درویش و خلق جامه و ضعیف حال و رث الهیئة بودند و کافران بالجامهای فاخر و هیئت نیکو بودی بعد کرده

کلا سنکتب ما یقول ونمد له من العذاب مدا ونرثه ما یقول ویأتینا فردا واتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا کلا سیکفرون بعبادتهم ویکونون علیهم ضدا
افرأیت الذی کفر بآیاتنا وقال لأوتین مالا وولدا أطلع الغیب أم اتخذ عند الرحمن عهدا

و بتنعم را من خیر مقاما ای منزلا و مسکنا اهل مکه خوانند بضم المیم ای اقامة واحسن ندیا و کرا مجلس و مجمع نیکوتر است و ندی
و نادی مجلس قوم بود که حاضر آیند بحدیث کردن و منه دار الندوة برای آنکه مشرکان آنجا بنشستندی و حدیث کردندی و مشورت
کردندی و رای زدندی و نصب هر دو بر تمیز است حق تعالی رد گفت بر ایشان وکم اهلکنا ای بس بسیار که ما هلاک کردیم پیش از ایشان
از گروهی و جماعتی که ایشان نکوتر بودند بمتاع و آلات و جامه و لباس ورئیا نافع و ابن عامر خوانند و ریا بی همزه و باقی قرا بهمزه
خوانند کفت من الرواء و المنظر الحسن باشد و اتکه بی همزه خواند اما تخفیف همزه کرد چنانکه در بریه بریه گفتند و روا بود که من الری
باشد و هو نضارة الشباب و ان تا اثر برنائی باشد و نصب هر دو بر تمیز باشد و در مصحف ابی زیا بزا معجم است قل من کان فی الضلالة
بگوای محمد که آنکس که او در ضلالت کفر باشد فلیمدد له الرحمن رها کن او را تا خداوند تعالی او را فرو گذارد و مهلت دهد و مدد دهد
دعا لهم حتی اذا رأوا ما یوعدون تا آنگه که ببینند ایشان آن را که وعید کرده ند یا وعده داده ند که انتظار هر دو احتمالست
انکه آن موعود اما عذاب باشد که با ایشان رسد در دنیا اما الساعة و اما قیامت با ایشان برخیزد آنگه بدانند که کیست که بتر است
جایگاه و ضعیف تر است بلشکر مومنان یا کافران و نصب هر دو بر تمیز است ویزید الله الذین اهتدوا هدی و بیفزاید خدای تعالی هدایت
راه یافتگان را اهل هدایت حال بصیرت یا هدی و مراد بهدی لطفات یعنی آنکه خدای تعالی با ایشان لطف کند و ایشان عند آن
لطف طاعت بکنند و از معصیت اجتناب کنند خدای تعالی ایشان را در لطف بیفزاید و هدی بر حال نصب است بر تمیز والباقیات
الصالحات و باقیات صالحات بیان و تفسیر کرده خیر عند ربک ثوابا بهتر است نزدیک خداوند تعالی بثواب وخیر مردا و بهتر
باز کشتن یعنی عاقبت و نصب هر دو بر تمیز است قوله افرأیت الذی کفر بآیاتنا گفت دیدی آنرا که بآیات ما کافر شد وقال گفت
بدهند مرا مال و فرزندان مسروق گفت که خباب بن الارت گفت مرا دینی بود بر عاص وایل بتقاضا نزد او رفتم مرا گفت وام تو ندهم
تا بمحمد کافر نشوی گفتم والله که من هرگز بمحمد کافر نشوم و تو بمیری و زنده شوی گفت چون من بمیرم و زنده شوم مرا آنجا
مال و فرزندان باشد آنجا بدهم خداوند تعالی این آیه فرستاد کلبی و مقاتل گفتند خباب بن الارت آهنگر بود و برای عاص وایل
کار کردی و عاص حق او تاخیر کردی تا بوقت درم و خباب بر وی سهل جانب و نیکو تقاضا بود روزی برفت و عاص را تقاضا
کرد او گفت این وقت چیزی ندارم خباب گفت نروم تا حق خود از تو نستانم و تقاضا سخت کرد او گفت این چه سختی است و تو هرگز
این نکردی گفت آن وقت من بر دین تو بودم و یکدین بودیم و من ترا مسامحه کردمی اکنون دین تو دیگر است و دین من مسلمانی است
من نروم تا حق خود نستانم عاص گفت شما میگوئید که در بهشت زر و سیم باشد گفت بلی گفت پس رها کن تا آنجا حق تو بطریق آنکه
اگر این که شما میگوئید حق است نصیب من آنجا بیش باشد از نصیب تو خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت دیدی این مرد که بآیات
ما کافر شد و گفت مرا مال و فرزندان خواهند دادن در بهشت أطلع الغیب همزه مفتوح همزه استفهام است و همزه انفعال را
بیفکندند تا دو همزه مجتمع نباشند والتقدیر اطلع بر غیب مطلع شده است عبدالله عباس گفت یعنی بر لوح محفوظ نگاه کرده است
علم غیب دانسته است یا میداند که او به بهشت خواهد بود یا بدوزخ ام اتخذ عند الرحمن عهدا یا نزدیک خدای تعالی عهدی
گرفته است مجاهد گفت این عهد گفتن لا اله الا الله است یعنی او این کلمه گفته است و ایمان آورده یعنی بهشت ایمان را باشد که
این کلمه گوید قتاده گفت عمل صالح از پیش فرستاده است کلبی گفت عهدی داده از خدای تعالی که او را ببهشت برد کلا این کلمه ردع
و زجر است رد کرد خداوند تعالی بر ایشان بدین کلمه یعنی هرگز چنین نباشد آنگه گفت سنکتب ما یقول ما بنویسیم آنچه او میگوید ونمد له
من العذاب مدا و او را از عذاب مدد دهیم و بیفزائیم و گفت اند کلا در جای قسم نهاده است و معناه حقا که بنویسیم آنچه میگوید ونرثه
ما یقول و آنچه میگوید از خواسته بهمه از مال و فرزندان ما از او میراث برداریم یعنی او بمیرد و مال و فرزندان رها کند ویأتینا فردا و تنها

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا
[illegible]
لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ
[illegible]

چیزی آید واتخذوا من دون الله آلهة و ایشان بدون خدای تعالی خدایان کرفتند تا عزیز باشند و ایشانرا عزت باشد یا که
کمان بردند که اکر یک خدای عزت باشد هر بسیار عزت بیشتر باشد کلا همچنین محتمل دو معنی است از ردع و ردع برایشان و
قسم یعنی حقا هم یعنی نه چنین باشد بر وقف کنند و چون بر قسم حمل کنند ابتدا باو باید کرد و وقف پیش او باشد کفت حقا که چنین
باشد بر معنی اول و بر معنی دوم حقا که آن معبودان ایشان با ایشان و بعبادت ایشان کافر شوند یعنی تبرا کنند از ایشان چنانکه
کفت اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و قال تعالی تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون ویکونون علیهم ضدا و ایشانرا ضد
باشند بر ایشان یعنی بر خلاف ایشان باشند و تبرا کنند از ایشان و لعنت کنند ایشانرا و این قول قتاده است بحاهد کفت یکونون
عونا علیهم فی خصومتهم در خصومت بر ایشان باشند با ایشان نباشند یعنی طمع ایشان در عبادت معبودان بدون خدای تعالی
خلاف آمد انکه کفت الم تر نبینی یا محمد یعنی نمی دانی انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین که ما فرو فرستادیم دیوان را بر کافران بتخلیه
و تواند و خذلان القول و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون یعنی مانع نکردیم بطریق الجا و ارسال بمعنی تخلیه
فی قوله فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی ای علی و بترک و رها یعنی کرد مراد آن باشد که ما در دور و منع شیاطین
از کافران نکاهیم تا ایشانرا می جنبانند و می لرزانند و عذاب میکنند تؤزهم ازا تا ازعاج میکنند ایشانرا و مضطرب
میدارند یقال ازه و هزه اذا حرکه و ازعجه و منه ازیز المرجل فلا تعجل علیهم تو تعجیل مکن بر ایشان ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
انما نعد لهم عدا که ما روزها و ماهها را میشماریم برای ایشان یعنی برای عذاب ایشان و کفتند انفاس ایشان میشماریم برای
اجل یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی اذکر یاد کن ای محمد آن روز که حشر کنیم متقیانرا الی الرحمن وفدا ای جماعات و قیل رکبانا یقال وفد
الی فلان فانا وافد والوفد اسم الجمع کالرکب والنجب والصحب جمع این کلمه وفود باشد و ضبط بر حال باشد و کفتند و قد مصدر
باشد و مصدر را تثنیه و جمع و واحد یک لفظ باشد کانه قال نحشر المتقین فیفدون وفدا و اکر نصب بر مصدر باشد و
خبر جایز بر کوب علی نجایب ام بر انسان جمع نشینند لقوله علیه الصلوة والسلام عظموا ضحایاکم فانها فی القیمة مطایاکم کفت
ضحایا و قربانها که بکشید انرا تعظیم کنید که آن در قیامت شتران شما باشند ابو هریره کفت بر شتران نشسته آیند عبدالله
عباس کفت بر شتران باشند که بالانهای آن از زر بود و زمامهای از زبرجد و امیر المومنین علی صلوات الله و سلامه علیه
کفت که ایشانرا حشر نکنند بر اقدام یعنی پیاده بل ایشانرا اشتران آرند با لانهای زر و بختیان بزینهها یا قوت کر خواهند
برونق و اکر خواهند بپرند صالح بن محمد روایت کرد از امیر المومنین علی صلوات الله و سلامه علیه که او کفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم کفتم یا رسول الله ملوک چندان که باشند سواران باشند کفت و فد الله و ضیفان خدای جل جلاله چکونه باشند
کفت یا علی چون مومنان از پیش خداوند عزوجل باز کردند فرشتکان باستقبال ایشان آیند با شتران با بالانهای زر و زمامها
زر برو مرکب حله افکنده که قیمت آن از تمام دنیا بیش باشد هر یکی حله از ان بپوشند و بر مرکبی نشینند مرکبان ایشان
روی به بهشت نهند چون به در بهشت رسند فرشتکان باستقبال آیند میکویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین در بهشت
و ضیف خدای تعالی چون بحضرت او رسند ایشانرا اکرام کنند و عطا دهند و شفاعت نمایند ونسوق المجرمین الی جهنم وردا
و برانیم کناهکارانرا بعد و زخ ورد ا منصوب بر مصدر کانه قال فیردون وردا و بعضی دکر کفتند ورد نام جماعت وارد ان
باشد و کفتند ورد نام شتران باشد در حال ورود و ایشان در این حال تشنه باشند و این قول عبدالله عباس و حسن و قتاده
است و دیکر مفسران کفتند تشنه و عطاش یعنی پیاده و کردن ایشان از تشنکی چنان باشد که بکسلد و بر این تفسیر نصب بر حال
لا یملکون الشفاعة مالک نباشند شفاعت را یعنی کس از ایشان شفاعت نبود الا انکه کواهی دهد بخداوندی تعالی در توحید

والنه

وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا
[illegible]

وازجمله حق خود بری باشد و امید بر خدای تعالی ندارد و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و سلامه کفت مراد باین عهد
وصیت است که مرد عند حضور اجل وصیت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت من لم یحسن الوصیة عند موته کان ذلک نقصا
فی عقله و مروته و عهد را از جمله معانی او یکی وصیت است یقال عهد فی کذا اذا اوصی الیه و در معنی ایه و محل من از اعراب و
کردند بعضی کفتند من در محل نصب است باستثنای منقطع برای انکه متخذان عهد جز مجرمان باشند کانه قال المجرمون لا یملکون
الشفاعة لکن من اتخذ عند الرحمن عهدا یملکها و زجاج کفت روا باشد که محل او رفع بود علی تقدیر لا یملک احد من المجرمین الا
من اتخذ بدل واو و نون باشد و او ضمیر مرفوع متصل باشد فهو کقوله کل اجاء فی احد الا زید بر این دو وجه معنی آیه آن باشد که
مجرمان مالک شفاعت نباشند اما متخذان عهد ایشانرا شفاعت رسد و مقبول الشفاعة باشند بعضی دکر کفتند محل
من نصب است بحذف حرف الجر کانه قال الا لمن اتخذ انکه معنی آن باشد که مجرمان و جز مجرمان از متقیان مالک شفاعت باشند
و در حق کسی شفاعت نه اند کرد الا در حق انکس که او عهد دارد بر نزد یک خداوند تعالی از توحید و بر قول های اول من
شافع باشد و بر این قول مشفوع له باشد و نظیره قوله ولا یشفعون الا لمن ارتضی و در عهد این دو قول است یکی توحید
و یکی وصیت و ابو وایل روایت کرد از عبدالله مسعود که او کفت که از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میکفت
اصحابش را دو روزی یا عجز احدکم ان یتخذ کل صباح و مساء عند الله عهدا کفتند چکونه یکی از شما که با مدادی و شبانکاه
بر نزد یک خداوند تعالی عهدی کرد کفتند چکونه کفت هر که صباح و شبانکاه بکوید اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة انی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک
ورسولک وانک ان تکلنی الی نفسی تقربنی من الشر وتباعدنی من الخیر وانی لا اثق الا برحمتک فاجعل لی عندک عهدا
توفینه یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد چون این بکوید مهری بر وی نهند و در زیر عرش بنهند چون روز قیامت باشد
منادی ندا کند این الذین لهم عند الله عهد کجا اند تا ایشان بر نزد یک خدای تعالی عهدی دارند و ایشانرا به بهشت برند وقالوا
اتخذ الرحمن ولدا یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان که کفتند فرشتکان دختران خدای تعالی اند حمزه و کسائی ولدا خواندند
و آن در چهار جایست بضم الواو و سکون اللام دو جای درین سوره و یکجای در سوره زخرف و یکجای در سوره نوح وهما لغتان
کالعرب والعرب والعجم والعجم والحزن والحزن قال فلیت فلانا کان فی بطن امه ولیت فلانا کان ولد حمار و قال الحرث بن
حلزه ولقد رأیت معاشرا قد ثمروا مالا وولدا و لغت قیس ولد بفتح الواو واللام واحد باشد و ولد جمع بود لقد جئتم
شیئا ادا عبدالله عباس کفت منکرا قتاده و مجاهد کفتند عظیما ضحاک کفت قطیعا مقاتل کفت قولا عظیما نظیره انکم
لتقولون قولا عظیما و اد در کلام عرب عظیم الدواهی و قال الراجز قال لقی الاعداء منی نکرا داهیة دهیا اذا امرا ادا
و خیل ادا و در وی لغتست ادا و اد و ادا تکاد السموات یتفطرن نافع و کسائی یکاد خواندند بیا التقدیم الفعل و بافی
قرا بتا خواندند لتانیث السموات و عاصم و ابو عمرو خواندند ینفطرن از باب انفعال کفت نزدیک است که آسمانها از وی شکافته
شود یعنی از عظم این کفتار زمین جز کافند و کوهها در افتند هدا ای هدما این قول عطاست عبدالله عباس کفت کسرا ضحاک
کفت قطعا ابو عبیده کفت سقوطا و معانی متقارب است و نصبش بر مصدر است لا من لفظ الفعل کانه قال وتخر الجبال
فتهد هدا ان دعوا للرحمن ولدا یعنی لان دعوا برای انکه ایشان خداوند تعالی را فرزند کفتند عبدالله عباس کفت و ابی
کعب آسمان فزین و کوهها و جمله خلایق بترسیدند بجز جن و انس و فرشتکان بخشم آمدند و دوزخ بر فیر آمد چون
کافران خداوند تعالی را فرزند کفتند انکه از خود نفی کرد کفت وما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا و نباید و نشاید خداوند تعالی

وكلهم آتيه يوم القيامة فردا إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا فإنما يسرناه بلسانك لتبشر به المتقين وتنذر به قوما لدا
وهمه ایشان آینده او روز قیامت تنها ... بکردیم آنرا بزبان تو تا مژده دهی بدان پرهیزکاران را و بیم کنی بدان کروهی سخت خصومت را
وكم أهلكنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من أحد أو تسمع لهم ركزا
و بس هلاک کردیم پیش از ایشان از کروهی هیچ می بینی از ایشان کسی یا می شنوی ایشان را آوازی

واکه فرزند کیرد چه در حق او این معنی محال باشد الا آتی الرحمن عبدا الا که پیش خداوند تعالی آینده بنده که در ضعف و عجز حالست
ازفاعل و بعضی اهل معانی کفتند که خدای تعالی انفطار آسمان و انشقاق زمین و خرور کوهها بر سبیل مثل کفت برای آنکه عجب
عند کاری قطیع منکر که استعظام و استهال آن کنند این معنی کویند والفاظی که با این ماند قال الشاعر ألم تر صدعا فی السماء
مبینا على ابن لیلی الحارث بن هشام وقال الآخر واصبح بطن مكة مقشعرا كأن الارض لیس بها هشام وقال الآخر لما اتى خبر الزبیر
تواضعت سور المدینة والجبال الخشع بعضی دیگر کفتند معنی آنست که اگر کاری عظیم منکر باشد که از و آسمان بترکد و زمین
بشکافد و کوهها بیفتد این کلمه باشد و مثله قوله لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأیته خاشعا متصدعا ای لو خشع و تصدع
الجبال لشیء لنزل علیه التصدع لهذا القرآن قوله ان دعوا این دعا یعنی تسمیه است و دعا کما قال الشاعر الا رب من یدعو
نصیحا وان تغب تجده بغیب غیر منتصح الصدر قوله وما ینبغی یعنی ما یصلح کقول الشاعر وفی راس خلفاء من عنقاء مشرفة
ما ینبغی دونها سهل ولا جبل ان کل من فی السموات والارض کفت کس نیست در آسمان و زمین الا روز قیامت با بنده خدای
عز و جل آید ذلیل و مهین بنده وار لقد احصاهم بشمرده است ایشان را یعنی عالمست بتفاصیل ایشان تا پنداری ایشان را بر
شمرده است وقوله احصاهم وعدهم برای اختلاف لفظ عطف کرد این را بر آن کقوله وهند اتى من دونها النأی والبعد
وكلهم آتیه یوم القیامة فردا وفردای قیامت همه تنها با پیش او آیند با ایشان نه مال باشد و نه فرزندان و نه لشکر و نه اتباع
همه اسیر و ذلیل و تنها آیند و آنچه داشته باشند رها کنند و تنها با پیش خداوند تعالی آیند و مثله قوله ولقد جئتمونا
فرادی كما خلقناكم اول مرة نکرنا مو و بر سر باشند که پس بر فیایه که بینند مردم و آنچه کرده بر و آنچه داشت کذاشت ان الذین
آمنوا وعملوا الصالحات کفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند خدای تعالی ایشان را در دل مردمان دوستی کند در وجه
قول کفتند یکی آنکه سیجعل لهم الرحمن ودا خداوند تعالی ایشان را دوست دارد و قول دیگر آنکه ایشان را محبوب کرداند
بر مردمان یعنی چنان کند که بعضی بعضی را دوست دارند عبد الله عباس کفت میان ایشان در دنیا دوستی نهد ابو اسحاق
الثعلبی روایت کرد از براء بن عازب که او کفت آیه در شأن امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه آمد که بکریستن رسول صلی الله
علیه و آله و سلم او را کفت بکو یا علی اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی فی صدور المؤمنین مودة بار خدایا مرا بنزدیک
تو عهدی کن و مرا در دل مؤمنان دوستی کن خدای تعالی این آیه فرستاد ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که او کفت چون بنده را خدای تعالی دوست دارد جبرئیل علیه الصلوة والسلام را کوید من فلان را دوست دارم تو نیز او را دوست
دار جبرئیل علیه الصلوة والسلام او را دوست شود آنکه جبرئیل علیه الصلوة والسلام در آسمانها ندا کند و کوید که خداوند تعالی
فلان را دوست می دارد شما نیز او را دوست دارید اهل آسمانها او را دوست کیرند آنکه محبت او در زمین افکند تا اهل زمین
او را دوست دار شوند و هر که را دشمن دارد علی مثال هذا بالوما نند این عامل کند هرم بن حیان کفت هیچ بنده نباشد که
او روی بخدای تعالی آرد و الا خدای تعالی دل اهل ایمان را روی باو آرد تا او را دوست کیرند و مودت و رحمت او در دل
ایشان نهد فانما یسرناه بلسانک ما این قرآن بر زبان تو آسان بکردیم تا با او بشارت دهی متقیان را و بیم کنی بدو پرهیزکاران را و
و بترسانی بان کروهی سخت خصومت را و هو جمع الد قال الله تعالی و هو الد الخصام این قول عبد الله عباس است حسن کفت
قوما صما کوش کران ربیع کفت کروهی که کوش دل کردانند و اصل کلمه از لدد است قال الشاعر ان تحت الاحجار
عزما جزما و خصیما الد ذا مغلاق ورسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت ان ابغض الخلق الی الله الالد الخصم خداوند
از بندکان آن را دشمن دارد که او سخت خصومت باشد آنکه تهدید کرد کافران مکه را کفت وكم أهلكنا بس ما هلاک کردیم

بسم الله الرحمن الرحيم طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى إلا تذكرة لمن يخشى تنزيلا ممن خلق
ای مرد نفرستادیم بر تو قرآن تا رنجه شوی مکر پندی مر آنرا که بترسد فرو فرستادنی از آنکه آفرید

85 پیش از ایشان از جماعتی که کذشتند و اهل روزکاری که بودند آنکه کفت از ایشان هیچ حسی و اثری نماند ای محمد تو هیچ کس را
از ایشان می بینی یا آوازی می شنوی والرکز الصوت الخفی هیچ آوازی اندک ایشان نمی شنوی بسانند قال ذو الرمة وقد توجس
رکزا من سنابکها او کان صاحب ارض او به المؤم وقال لبید فتوجست رکز الانیس فراعها عن ظهر غیب والانیس سقامها ا
ایشان همان حال در و که با ایشان رفته که ایشان از ایشان بهتر نماند بقوت بیشتر سورة طه بدانکه این سوره مکی است
در قول قتاده و مجاهد و یکصد و سی و پنج آیات در عدد کوفیان و یکصد و سی و چهار بعدد مدنیان و یکصد و سی و
دو بعدد بصریان و یکهزار و سیصد و چهل و یک کلمات و پنج هزار و دویست و چهل و دو حرفست و در روایت است از ابو هریره
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت خدای تعالی طه و یس خواند پیش از خلق آدم بدو هزار سال چون فرشتکان بشنیدند
کفتند خنک امتی را که این بر ایشان فرستند و خنک زبانی که با این لفظ سخن کوید و خنک شکمی که حامل این باشد حسن بصری
کفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت اهل بهشت هیچ نخوانند از قرآن الا طه و یس قوله تعالی طه کوفیان طه آیتی شمرده اند
و دیکران نشمرده اند ابو عمرو طه خواند بفتح طا و اماله ها و حمزه و کسائی و خلف و ابو بکر الاعشی و ابن حجاج اماله هر دو طه و اهل
شام و مدینه بین بین خواندند هر دو باقی قرا بتفخیم هر دو و عیسی و ابن عمرو در شاذ بر عکس قرائت ابو عمرو خواند و حسن بصری
در شاذ خواند طه باسکان الها و کفت تفسیر آن باشد که ای مرد در معنی آن خلاف کردند عبد الله عباس کفت قسم است
بنامی از نامهای خدای تعالی که بآن قسم کرد و مجاهد و حسن و عطا و ضحاک کفتند معنی این کلمه آنست که یا رجل ای مرد عکرمه کفت
هو بلسان الحبشة یا رجل سعید جبیر کفت بنبطی همین معنی دارد سدی و ابو مالک کفتند یا فلان و کلبی کفت یا انسان یا رجل ...
قال ان السفاهة طه فی خلایقکم لا قدس الله ارواح الملاعین وقال الآخر هتفت بطه فی القتال فلم یجب فخفت علیه ان
یکون موائلا مقاتل بن حیان کفت معنی طه آنست که طأ الارض بقدمیک و کفت سبب آن بود که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم در نماز یکپای بر کرفته و بر یکپای بایستادی تا رنج بیش بود و ثواب بیشتر باشد خداوند تعالی این آیه فرستاد و کفت که
هر دو پای بر زمین نه محمد بن کعب القرظی کفت خدای تعالی قسم کرد بطول و هدایتش و قسم علیه که جواب قسم است قوله تعالی
ما انزلنا علیک القرآن لتشقی جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما کفت طه طهارت اهل بیت محمد طه طهارت اهل بیت
رسول است صلی الله علیه و آله و سلم آنکه این آیه بر خواند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و کفتند
طا درخت طوبی است و ها هاویه و عرب کنایه کند به بعضی حروف از اسم کانه اقسم بالجنة والنار پنداری قسم کرد به بهشت
و دوزخ سعید جبیر کفت طا ابتدا نام اوست طاهر و طیب و ها افتتاح نام اوست هادی و کفتند طه را معنی آنست
که یا طامع الشفاعة عن الامة و یا هادی الخلق الی الملة رسول صلی الله علیه و آله و سلم سیکویی که طمع دارد شفاعت
امت و هدایت خلق سبکی علت و کفتند طا انتهاء رقت ها از هدایة و کانه قال للنبی یا طاهر من العیوب یا هادیا
الی علام الغیوب و کفتند طاهر باهل بهشت و ها هوان اهل دوزخ و کفتند در حساب جمل نه باشد و ها پنج پنداری
کفت ای ماه شب چهارده ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ما این قرآن بتو نفرستادیم تا تو شقی شوی مجاهد کفت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رسن بر سینه در شب ببستندی در نماز خدای تعالی بفرمود این حکم منسوخ کرد کلبی
کفت چون خداوند تعالی وحی فرستاد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مکه او در عبادت اجتهاد عظیم کرد تا آنکه در شب
نخفتی خدای تعالی این آیه فرستاد پس از این رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر شب بعضی بخفتی و بعضی نماز کردی مغیرة بن
شعبه کفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چندان بر پای بایستاد در نماز که پایهاش بیاماسید کفتند یا رسول الله نه خدا

الارض والسموات العلی الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی
الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی وهل اتیک حدیث موسی اذ رای نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار

نخداوند تعالی ترا بالمرتبه ایست این همه رنج بر خود چرا می نهی گفت افلا اکون عبدا شکورا خداوند تعالی را بنده شاکر نباشم مقاتل گفت ابو جهل هشام و نضر بن الحارث رسول را صلی الله علیه وآله وسلم را گفتند چون عبادت او دیدند و اجتهاد او گفتند انک لتشقی تو شقی تر که دین ما بگذاشتی در دین ما این همه رنج نیست خداوند تعالی این آیه فرستاد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ما این قرآن نفرستادیم بر تو تا تو شقی شوی باو حاصل شقا در لغت عنا و رنج بود الا تذکرة و ما این قرآن نفرستادیم مگر تا یادکاری باشد و تذکیری و یاد دهندی آنان را که از خداوند تعالی بترسند و قرآن مذکر همه مکلفانست جز آنست که ایشان را تخصیص کرد بذکر کقوله تعالی انما انت منذر من یخشیها و قوله هدی للمتقین و تذکره مصدر ذکر باشد مثل التبصرة والتکلمة تنزیلا ممن خلق الارض تنزیلا بدل تذکره باشد این قرآن تنزیلست از خدای عز و جل که خالق زمینست و آسمانها بلند و العلی جمع علیا باشد کالکبر فی جمع الکبری والصغر فی جمع الصغری الرحمن علی العرش استوی ای استولی خدای تعالی بر عرش مستوی شد یعنی مستولی شد و اما اقوال در سورة البقره گفته ایم در تاویل استوا استقصا له ما فی السموات وما فی الارض او راست هرچه در آسمانها و زمینست و آنچه در میان آسمانها و زمینست وما تحت الثری و آنچه در زیر خاکست و ثری خاک نمناک باشد قول شهر تحت شهرینک و شهر عن عبدالله عباس گفت زمین بر پشت ماهیست و ماهی بر دو کمیابیست و طرفهای ماهی گره و دنبال او ست در زیر عرش ملتقی اند بهم آمده و در زیر دریا سنگی سبزست که سبزی آسمان از وست و آن سنگ آنست که خدای تعالی در سوره لقمان علیه الصلاة والسلام گفت فتکن فی صخرة و آن سنگ بر روی گاویست و پایهای گاو بر ثری نهاده است و زیر ثری کس نداند که تا چیست مگر خدای عز و جل و آن گاو دهن باز کرده است چون دریاها همه یکی شود در شکم آن گاو شود و دریاها خشک شود وان تجهر بالقول اگر گفتی ای محمد سخن بلند گویی او سر داند و پوشیده تر از سر هم بداند عبدالله عباس گفت سر آن باشد که با کس بگویی پنهان و پوشیده تر از سر آن باشد که در دل داری و با کسی نگویی و در روایتی دیگر انه قال و اخفی من السر حدیث النفس باخفی اندیشه سعید جبیر گفت سر آنست که در دل داری و اخفی از پوشیده تر آنست که هنوز در نیت خداوند تعالی عالمست بموجودات و معدومات علی بن ابی طلحه گفت از عبدالله عباس سر آنکه در دل داری و اخفی آنکه در دل نداری و بیش از آنکه بکنی و این هم معدوم باشد و قریبست بقول اول مجاهد گفت سر آنست که پوشیده داری و اخفی وسوسه است ابن زید گفت معنی آنست که او سر بندگان داند و سر او کس نداند برای آنکه او پوشیده کرده است از خلق و بدین قول اخفی فعل باشد علی وزن افعل و بر اول قول اخفی اسم باشد افعل آنکه تقریر توحید خود کرد گفت الله لا اله الا هو او خداوند تعالی است که جز او خدای نیست و هیچ مستحق عبادت نیست که این نام باستحقاق بر وی اطلاق کردن مگر او له الاسماء الحسنی او راست نامهای نیکو برای آنکه او مستحق آنست که با رسول خطاب میکند میگوید وهل اتیک صورت استفهام است و مراد تقریر و تنبیه گفت بتو آمد حدیث موسی بن عمران اذ رای نارا چون آتش دید در راه مدین گفت این آنگاه بود که موسی علیه السلام دختر شعیب علیه الصلاة والسلام را با خود گرفت و سوی مصر آمد کرد آنکه از شعیب علیه الصلاة والسلام دستوری خواست تا مادر و برادر ببیند شعیب دستوری داد او را و او برخاست و زن را برگرفت و او باردار بود در بعضی راه و او از راه عدول کرده بود در شبی تاریک از شبهای زمستان و شبی بود سرد با باد و باران و رعد و برق و شب آدینه بود و زن را درد زادن پدید آمد موسی علیه السلام سنگ و آهن برداشت چندانکه سنگ بر آهن زد آتش از آن فرو نیامد موسی علیه الصلاة والسلام بخشم سنگ و آهن را از دست بینداخت سنگ و آهن بآواز آمدند و گفتند یا موسی ما را بازداشتگان قوت ایم ما جز بفرمان خدای عز و جل

فلما اتیها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی اننی انا الله لا اله الا انا
فاعبدنی واقم الصلاة لذکری ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها واتبع هویه فتردی

بیرون نیاییم آتش بر آتشی که در عالمست بخشانند موسی علیه الصلاة والسلام متحیر فرو ماند نگاه کرد از دست چپ دور آتشی دید از دور و در که قوله اذ رای نارا اهل و قوم خود را گفت امکثوا بر جای بوید کنید که من آتشی دیدم انی آنست نارا ای ابصرت و الایناس الابصار لعلی آتیکم منها بقبس باشد که من پاره آتش بشما آرم او اجد علی النار هدی یا بر آتش راه نمای بر و کفته هدی بمعنی هادیست یا کسی را یا بم که مرا با آتش راه بنماید فلما اتیها چون بر اثر آتش بیامد درختی دید از پایان تا سر سبز از واقی آتش افروخته و تسبیح فرشتگان شنید و نوری عظیم دید بترسید و به تعجب فرو ماند خدای تعالی سکینه بر او افکند و او بر جای بماند آلا آن درخت ندا آمد یا موسی انی انا ربک من خدای تو ام و کنایه مکرر کرد متصل و منفصل برای تاکید او مثل قوله و قل انی انا النذیر المبین فاخلع نعلیک نعلین را بینداز عبدالله عباس گفت در حدیثی مرفوع که سبب آنکه او را گفت نعلین بکش آن بود که نعلین او از پوست خر مرده بود ابوالاحوص گفت عبدالله مسعود برای ابو موسی اشعری حاضر آمد وقت نماز در آمد ابو موسی عبدالله را گفت تقدم فضل بپیش رو و نماز کن عبدالله گفت در پای تو ترا بیش با بیرون رفت و نعلین بکشید عبدالله مسعود گفت او را بالوادی المقدس انت تو بوادی مقدسی که نعلین بکشیدی یعنی خلع نعلین موسی با گفتند که بوادی مقدس بود عکرمه و مجاهد گفتند برای آن گفت موسی را که نعلین بکش که آن جای مبارک بقدم تو رسد برای آنکه آن زمین را دو بار پاک کرده بودند و بعضی دیگر گفتند برای آنکه خضوع و ابی از امارات تواضع است چون آن جایگاه را حرمت مسجد و کعبه کرد گفت آنجا ان کن که بمسجد کنند و اهل اشارت گفتند نعل کنایتست از اهل یعنی دل فارغ کن از شغل اهل و ولد از آنجا گویند از کنیز را طلاق دهد القی نعله اگر گویند موسی علیه السلام چون از درخت شنید که انی انا الله از کجا دانست که آن کلام خداوند عز و جل است و از کجا ایمن بود که آن نه کلام بعضی شیاطین است گوییم لابد باشد که خدای تعالی علمی از اعلام معجز با آن مقرون کرده باشد تا بترسد که او باشد بران دعوی که کرد اما چون از جمادی کلامی شنود داند که آن کلام کلام آدمی نیست اما روا دارد که کلام بعضی جن است یا بعضی ملائکه پس لابد باشد از معجزی که با او پدید کرد تا آن بداند که آن کلام خداوندست عز و جل و قوله طوی در خلاف کردند عبدالله عباس و مجاهد و ابن زید گفتند طوی نام وادیست حسن بصری گفت برای آن طوی خواندند که لانه طوی بالبرکه از ابر که در کریهند اند و قال عدی بن زید ٭ اعاذل ان اللوم فی غیر کنهه ٭ علی طوی من غیک المتردد گفت برای آنکه وادی بود عمیق کالبیر المطویه استدارت مرچین اه بسنگ بر آورده و گفتند معنی آنست که اثنات قدسی الوادی طوی ای طیا برین قول طوی مصدر باشد اما اختلاف قرا در آیه ابن کثیر و ابو عمرو خوانند انی انا بفتح همزه و یاء و باقی قرا بکسر همزه و سکون یاء الا نافع که او همزه مکسور خواند و یا مفتوح اما ابو عمرو و ابن کثیر گفتند بر اصل نداء آن و آن مفتوح آید یقال نادیت فلانا ان افعل کذا لان المعنی ان افعل کذا و انا انکه مکسور خوانند گفتند محمولست علی القول و از بهر قول آن مکسور آید و ابن کثیر و ابو عمرو و نافع طوی خوانند بضم طا غیر مصروف حمل کردند بر بقعه و گفتند سیما مانع از صرف علمیتست و تانیث و باقی قرا طوی خوانند بضم طا مصروف حملا علی المصدر قوله وانا اخترتک حمزه خواند و انا اخترناک بتشدید نون جمع و نون الفتح جمع و باقی قرا و انا علی الخبر من المتکلم اخترتک بالتاء خبر از متکلم و معنی ترا برگزیدم و بر قرائت حمزه ما ترا برگزیدیم فاستمع لما یوحی گوش بوحی دار یقال استمعت الی کذا و لکذا انی انا الله و معنی این بود که خدای تعالی در آن درخت آفرید کلامی را که این کلمات انی انا الله منم خدایم و جز من خدای نیست لا اله الا انا فاعبدنی مرا پرست و این در عبادت ابا زکیر واقم الصلاة لذکری و نماز بپای دار برای ذکر و تسبیح من این قول حسن است و مجاهد و القتیبی

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى
خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى اذْهَبْ

لذکری یا اضافه مصدر با مفعول کرده و بعضی دیگر گفتند لذکری ای لذکری ایاک و ثنای علیک نماز بپای دار تا من ترا ثنا گویم بخیر
و بعضی دیگر گفتند معنی آنست که هر گه که مرا یاد کنی بر تو نمازی هست بگذار و این قول مقاتل است بیان این قول آن خبر که
قتاده روایت کرد از انس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت من نسی صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها ان الله یقول
واقم الصلوة لذکری و بعضی دیگر گفتند در آنجا … بانچه گفت فاستمع لما یوحی و لذکری گوش بوحی … و ذکر من ان
الساعة آتیة که قیامت لا محاله آمدنیست اکاد اخفیها نزدیک است که پنهان کنم آنرا در چند قول گفتند یکی آنکه اکاد زاید
است و زیادت در عرب … در کلام آمده و صله بود چنانکه گفت اذا اخرج یده لم یکد یریها و المعنی لم یرها و قال الشاعر
سریع الی الهیجاء شاک سلاحه فما ان یکاد قرنه یتنفس ای فما یتنفس القرن من قبل این قول کوفیانست و نزد بصریان است
که در این … بر جای خود هست و معنی خود دارد و فایده او بر جاست عبد الله عباس گفت و … معنی آنست که معنی آنست
کاد اخفیها فی نفسی ای فی غیبی کما قال تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک ای تعلم ما فی غیبی ولا اعلم ما فی غیبک
و در مصحف ابی چنین است و در مصحف عبد الله مسعود هست اکاد اخفیها من نفسی فکیف اظهرها لکم نزدیک است که
از خود پوشیده دارم چگونه اظهار کنم بر شما و این بر طریق توسع باشد بر عادت عرب چنانکه … گویند انی احفظه من
نفسی و معنی آنکه احفظه کل الحفظ و معنی آنکه اخفیها غایة الاخفاء و مثل قول الشاعر ایام تصحبنی هند و اخبرها ما
اکتم النفس من حاجی و اسراری و حسن بصری و سعید جبیر خواندند اخفیها بفتح همزه ای اظهرها و این بر لغتی است که یقال اخفیت الشئ
اذا اظهرته و اخفیته اذا سترته قال امرؤ القیس خفاهن من انفاقهن کانما خفاهن ودق من عشی مجلب ای اخرجهن نزدیک
آنست که اظهار کنم و بپدید آرم چه رسول را صلی الله علیه و آله و سلم را بابتدای قیامت فرستادند لتجزی کل نفس بما تسعی بدین قراءة
که گفتیم لام تعلق دارد بالاظهار یعنی قیامت ظاهر کنم تا جزای هر نفسی بدانچه کرده باشند بدهیم و بر قراءة عامه قرا همچنین
جز که در … تقدیری باشد و معنی آنکه من قیامت را وقت ظهور آن پوشیده کرده ام تا جزای هر نفسی بر وفق عمل او باشد
چه اگر وقت معلوم بودی مکلفان بالا معرفت بودندی و باین اعتماد … در تکلیف خلل افتادی و اصل سعی رفتن بشتاب
باشد و منه السعی بین الصفا و المروة و اینجا کنایتست از کار و قوله فلا یصدنک عنها ای نهی است موسی را صلوات الله علیه
و مراد جمله مکلفان و نهی مخاطبست یعنی نباید ترا منع کند و صد منع باشد از خیر یقال صددته عن الصلوة و الحج و لا یقال
صددته عن الشر و انما یقال صرفه و نحوه عنها ای عن الساعة و معنی آنکه عن الاستعداد لها علی حذف المضاف و اقامة المضاف
الیه مقامه من لا یؤمن بها آنکس که ایمان ندارد بان یعنی نباید که کافران ترا باز دارند از ایمان بقیامت و میل آوردن و اعمالی که
ترا در قیامت سود دارد و اتبع هواه آنکه ایشان از پی هوای نفس خویش روند و تابع شهوات باشند و هوی مقصور شهوت باشد و
ممدود جو باشد فتردی ای فتهلک که … من الردی و هو الهلاک و محل او نصب است علی جواب النهی بالفاء جز که
ضبط و برابتدا نیست برای آنکه الفاء … فعل اعراب … قوله تعالی و ما تلک بیمینک حیث … بر … موسی
موسی را گفت تلک … و … برای خود باشد برای آنکه عصا موسی بود … تعالی
… برای … گفتند بمعنی الذی است و التقدیر و ما الذی بیمینک یا موسی … چنین سوال … گفتند
یکی آنکه برای استیناس گفت تا موسی … با کلام خدای تعالی و گستاخ شود و وجه دیگر آنکه تا تنبیه کند او را بر
معجزات که از او پیدا خواست آمدن خارق عادت قال هی عصای موسی علیه الصلوة و السلام گفت این عصای منست گفت
چه کنی آنرا گفت اتوکؤا علیها بر آن تکیه کنم در وقت رفتن و در وقت استراحت و در وقت آنکه … و اهش بها علی غنمی

برگ

87 و برگ از درخت فرو کوبم برای گوسپند قال الراجز اهش بالعصا علی اغنامی من ناعم الاراک و الابشامی و عکرمه خواند و اهس
بسین غیر معجم و گفت معنی آنست که گوسپند را از بان … و الهاس … نضر بن شمیل گفت خلیل … از وجه قراءة
عکرمه گفت عرب بسیار معاقبه کند میان سین و شین … سمت العاطس و شمت … علیه … و سرع … ولی فیها
مآرب اخری و مراد بدین حاجتهای دیگر باشد واحدها مأربة و مأربة و مأربة ثلث لغات عبد الله عباس گفت موسی علیه السلام
زاد و متاع خود بر عصا بر نهادی و او برگرفتی او را بمنزلت راحله بود و چون خسته شدی بر او نشستی در زیر ران او بود
می رفتی و وقتها با او در راه میرفتی و با او حدیث میکردی تا انس بودی او را بدان و جایی که طعام نداشتی بر زمین زدی …
او را … روزی … و چون تشنه شدی بر زمین زدی چشمه آب بر آمدی و چون جایی فرو کردی و از آفتاب …
بودی بر زمین فرو بردی در حال شاخ بکشیدی و برگ پیدا کردی و سایه گستردی و چون میوه آرزو کردی او را شاخهای نو
شاخهای آن بر … گردی و آن میوه پیدا کردی و چون بخفتی او را … گوسپندان بداشتی تا سباع و هوام را ازان
باز داشتی و چون بچاه … که دلو … آن عصا بچاه فرو گذاشتی بر طول چاه دراز شدی
و شعبه او بر شکل دلو شدی تا او آب بر آوردی برای خود و گوسپندان و چون بشب فرو آمدی بر زمین فرو بردی مانند
دو شمع … روشنائی بدادی و چون در زمین … عصا دراز شدی و چون بر زمین بالا رفتی کوتاه شدی …
معنی قوله ولی فیها مآرب اخری و از روی تازی آخر آیت که مآرب جمع است و این دو جوابست یکی آنکه لرأس الآیة اخری
گفت تا مطابق دیگر آیات بود و جواب دیگر آنست که ذهب الی تأنیث الجمع چنانکه الجماعة قالت قال القها یا موسی خداوند تعالی
گفت بینداز این عصا را ای موسی فالقیها بینداخت آنرا فاذا هی حیة آنگاه … ناگاه که بدیدی ماری شد
… کانها جان و هی نوع من الحیات الصغیرة … باشد … چند جوابست یکی آنکه در اول حال ماری کوچک
بود آنگه بتدریج بزرگ میشد تا ثعبان شد جواب دیگر آنکه … معنی تا … درخت … بود و در …
بود و در … ثعبان بود و … باشد چون … مختلف بود جواب سیم آنست که در سرعت و نشاط جان بود و در
قبح و … منظر اژدها بود … جامع بود این هر صفت را … چنانکه گفت … یعنی در صفا
سیم بود و … و لطافت … اهل اشارت گفتند چون موسی علیه الصلوة والسلام عصا بینداخت و ماری شد
آهنگ موسی کرد موسی بگریخت ازو چنانکه دیگر جای گفت ولی مدبرا و لم یعقب خدای تعالی گفت یا موسی این آنست که
میگفتی هی عصای … چه بدیدی … لا … بگریزی گفت بار خدایا این چه حالات گفت این برای آنست
تا بدانی که جز بر ما اعتماد نباید کرد … اعتماد کند … در قلب العصا حیة … جایگاه دو قول گفتند
یکی آنکه تا موسی علیه الصلوة والسلام مستانس شود و … کرد از آن عصا این معجزه نهاده اند تا چون پیش فرعون بیند …
معتادی باشد آنرا … نترسد و … معجزه آن کرد … که آن کلام که از درخت شنید کلام آنست که این خرق
عادت فعل اوست قال خذها و لا تخف خداوند تعالی گفت بگیر این عصا را و مترس که ما او را با حالت اول بریم سنعیدها سیرتها
الاولی و اصل سیرت … باشد … من السیر و مراد از اینجا حالت یعنی باز عصا کنیم آنرا و نصب او بحذف
حرف جر … الی سیرتها … حرف جر … فعل برسید و عمل کرد … واضمم یدک الی جناحک
و دست با زیر بغل … گفتند … و جناح الطیر بالمرغ باشد … ای … و جنح … اذا مال الیه
بازو … این جناح خوانند … یا برای آنکه جای جناح استعیر … و دیگر جای گفت وادخل یدک فی جیبک

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ
كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ

دست در گریبان کن و قوله دیگر آنست که خلع کنایت از برادر یعنی دست در آستین برادرت هارون کن و گفته‌اند معنی آنست که
دست با وی یکی دار و این ضعیف است قوله تعالی تخرج بیضاء تا بیرون آید دست سپید من غیر سوء ای من غیر برص بی علتی و
آفتی از پیسی قوله جملهٔ مفسران موسی علیه الصلوة والسلام دست در بغل کرد و بیرون آورد چنانکه نور آن می‌تافت که آفتاب را نظر
کرد آیة اخری معجزهٔ دیگر و نصب او بر حالست و گفته‌اند بر فعل مضمر ای جعلها آیة اخری ولکن … علیه لنریک
تا بنماییم ترا من آیاتنا الکبری از آیات بزرگترین ما و مراد بدین معجزه است و کبری برای آن گفت یا آنکه آیات جمع است … وجه
که گفته‌اند فی قوله مآرب اخری و این وجهی دیگر نیاورده هست و آن آنست که صفت موصوف محذوف باشد کانه قال لنریک
من آیاتنا الآیة الکبری تا ما از آیات خود آیه مهترین بنماییم انکه چندین اعجوبه داده بود و اظهار معجزات کرده بر دست او و اذهب
گفت اکنون برو نزدیک فرعون رو و او را دعوت کن که او طاغی شده است و پای از حد خود بیرون نهاده و بنده ضعیف بود و
دعوی خدایی میکند موسی علیه الصلوة والسلام عند ان حال دست بر … داشت و گفت قوله تعالی قال رب اشرح لی صدری
موسی علیه الصلوة والسلام عند ان حال که او را گفتند که ترا بفرعون باید رفتن برسالت گفت بار خدایا سینه مرا گشاده کن و دل
من روشن گردان و این دل‌تنگی از من ببر و شرح الکلام بسطه و کشف المخفی و تفسیر … داد در شرح صدر و
مراد سینه شکافتن است و دل شکافتن چنانکه در حق رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند فی قوله الم نشرح لک صدرک
بالملک است یا برای آنکه موسی علیه الصلوة والسلام این حاجت … قوله قد اوتیت سؤلک یا
موسی مرادت بدادیم ای موسی چون شرح صدر در حق موسی هست و معنی سینه شکافتن و دل … و اخری که
در حق رسول ما صلی الله علیه و آله و سلم چون باشد معنی این بود از آنکه ایشان گفتند پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
از موسی علیه الصلوة والسلام و از جملهٔ پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین بر بود پس موسی علیه الصلوة والسلام گفت بار
خدایا … و کار من … بر من آسان
کن واحلل عقدة من لسانی و بند از زبان من برگشای تا سخن من بدانند … و گفتند در زبان موسی علیه الصلوة والسلام
… بود که بعضی حروف درست نتوانست گفت عبدالله عباس گفت سبب آن بود که آنگاه که او در حجر فرعون بود یک روز دست
برآورد و تپانچه بر روی فرعون زد و ریش او بدست گرفت و بکند فرعون آسیه را گفت این آن دشمنست که مرا گفته‌اند در این
… خواهی … این را باید کشتن آسیه گفت او کودکست و نداند که چه کرد که نیک از بد نداند خواهی تا بدانی که او نیک
از بد نداند بیازمای بفرمود تا طبقی از انگشت آتش و سیم بیاوردند و طبقی را جامه پر کرده و هر دو در پیش موسی بنهادند
موسی علیه الصلوة والسلام خواست تا دست بجامه برد جبرئیل علیه الصلوة والسلام آمد و دست او را سوی آتش برد تا او انگشت
برگرفت و در دهن انداخت زبانش بسوخت و بندی بر زبانش افتاد گفتند دستش نسوخت و زبانش بسوخت دستش بدان
آن نسوخت که تپانچه بر روی فرعون زد … و دعا کرد که بار خدایا … و مرا زبان بند وارد و سخن درست نمی‌توانم
گفتن این بند از زبان من بردار تا سخن من … باشند واجعل لی وزیرا من اهلی بار خدایا مرا وزیری کن
هم از اهل من که این کار که تو مرا فرمودی نه کاری آسان است که بتنهایی توانم کرد مرا وزیری باید که یار من باشد و مرا معاونت
کند یعنی معاونت کند و در وزیر دو قول گفته‌اند یکی آنکه از … و در دو لغت اند بالواو و الهمزة فعیل باشد بمعنی مفاعل یعنی
معاون و یکی آنکه از الوزر باشد و هو الثقل هم فعیل باشد بمعنی مفاعل چون معادل یعنی این ثقل با من بردارد و معنی کیست
و … اشتقاق مختلف است آنکه بگفت کان وزیر کیست هارون اخی هرون که برادر منست و هارون برادر موسی بود من

ایه

من … پدر … اشدد به ازری ای ظهری پشت من بدو سخت کن و ازر ای عانه معنی آن باشد که پشت او بود و پشتی او
کند ومنه المیزر لانه یشد علی الازر وهو الظهر واشرکه فی امری و او را در کار من با من شریک کن یعنی در نبوت کردن فرعون
و گفته‌اند نبوت و گر چنین بود سوال نبی … نکرده باشد یا مشروط بود بشرط مصلحت یعنی اگر ان که صلاحیت این کار دارد
او را به پیغمبری با من بفرست خداوند تعالی دانست که او آن کار را شاید دعاء موسی اجابت کرد جملهٔ قراء خواندند اشدد به ازری
بضم همزه علی الامر … و اشرکه بفتح همزه مگر ابن عامر که … حسن بصری و ابن ابی اسحق که ایشان خواندند اشدد بفتح الف
الفعل علی الخبر … بر جواب … بضم همزه و گفته‌اند برای خبر از خویشتن تا من پشت خود باو قوی کنم و او را
در کار خود شریک کنم یعنی در نبوت و اگر بر پیغمبری حمل کنند معنی آن بود که باذن و فرمان تو اگر مصلحت دانی که برای تعلیل باشد
تا ما یکجای ترا تسبیح کنیم بسیاری … و ثنای تو کنیم بسیاری که تو با حوال ما عالمی خداوند تعالی گفت این دعاء تو اجابت
کردیم و مراد تو بدادیم و سوال آن مراد باشد که سوال کنند و خواهند فعل بمعنی مفعول کالخبز بمعنی المخبوز ای …
علیه الصلوة والسلام را یاری باشد در نبوت که او را وزیر باشد و معاون بر اداء رسالت و او را فرستاده بود نه رسول
ما را که بکافة الناس … فرستادند و هر یکی … قریش فرعون بود … وزیری بایست
وزیری بود و هم برادر او بود هم … خدای تعالی و خلیفهٔ او بود از پس او تا لاجرم گفت او را انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی گفت یا علی ترا از من منزلتست که هرون را از موسی جز پیغمبری این خبر متلقی بقبول و همه طوایف روایت
کنند و این خبر دلیل امامت امیرالمؤمنین میکند علیه الصلوة والسلام برای آنکه از ظاهر خبر مفهوم آنست که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بدین خبر اثبات کرد امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام را از خود هر منزلتی که هرون را بود از موسی جز نبوت
که بلفظ استثنا کرد و اخوت که بعرف مستثناست و از منازل هرون یکی وزارت بود و یکی خلافت و وزارت فی قوله و اجعل
لی وزیرا من اهلی و خلافت فی قوله هرون اخلفنی فی قومی قوله تعالی ولقد مننا علیک مرة اخری و منت نهادیم بر تو یکبار دیگر
تذکیر نعمت میکند او را با یاد او میدهد که جز این نوبت ما را بر تو نعمتی دیگر هست و آن کی بود اذ اوحینا چون
وحی کردیم با مادرت گفتند وحی الهام بود و گفتند القا فی القلب بود در دل او افکندیم و جایی گفت در خواب با او نمودیم
وحی کردیم با مادرت … خداوند تعالی از خود … بلفظ … فی قوله …
و قوله اوحی الینا ان العذاب و قوله علمنا منطق الطیر و مانند این ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل
که او را در تابوت افکن و تابوت را در دریا افکن تا دریا او را بساحل افکند و مراد به دریا رود نیل است و قوله فلیلقه الیم با
الساحل بصورت امر آورد و مراد تعلیل است یعنی لیلقیه الیم بالساحل تا دریا او را بکنار انداز الا آنکه صورت اینست که دریا را بگو
تا او را بکنار انداز و مثله قوله اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم ای لنحمل خطایاکم یاخذه عدو لی و عدو له مجزوم است که
امر … دشمن من و دشمن او تو یعنی فرعون و این آنگه بود که موسی علیه الصلوة والسلام از مادر بزاده بود و فرعون
خوابی هایل دیده که آتشی … برآمد و بیک روایت از بیت المقدس … آمد و …
… او بسوخت … و این خواب با ایشان گفت ایشان گفتند … دلیل آن میکند این خواب که مولودی آید
در بنی اسرائیل که ملک تو بدست او شود و هلاک تو در دست او باشد او بفرمود تا زنان آبستن را تفحص کردند …
و کودکانی که حاصل میشدند هر چه پسر بودی بکشتند و هر چه دختر بود رها میکردند چنانکه گفتیم در سورة البقرة چون سالی
چند برین برآمد و نسل بنی اسرائیل کم بود قبطیان پیش فرعون آمدند و گفتند نسل بنی اسرائیل کم شد و بیم آنست که ما را بندگان

فاقذفيه في اليم فليلقه اليم بالساحل يأخذه عدو لي وعدو له وألقيت عليك محبة مني ولتصنع على عيني إذ تمشي أختك فتقول هل أدلكم على من يكفله
فرجعناك إلى أمك كي تقر عينها ولا تحزن وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا فلبثت سنين في أهل مدين ثم جئت على قدر يا موسى

نباشند اگر چنانکه ایشان هلاک شوند فرعون گفت اکنون قرار اینست که یکسال بکشند و یکسال نکشند هرون آن سال زاد که نمی کشتند
و موسی صلوات الله وسلامه علیه در آن سال زاد که میکشتند چون مادر موسی علیه الصلوة والسلام بار بنهاد بترسید و نمی‌دانست
تا چه کند خدای تعالی در دل او افکند که تابوتی بساخت از چوب و آن تابوت سوی آل فرعون که [illegible] در اینجا نام
و موسی علیه الصلوة والسلام را در آنجا بنهاد و بند محکم استوار کرد بفرمان خدای تعالی بر رود نیل انداخت رود او را ببرد و به
شعبه‌ای که از آنجا آب بود بسرای فرعون باز برد و فرعون با آسیه بر تختی بود و آب بر کران میرفت و از راه دیگر بیرون میشد
فرعون نگاه کرد تابوتی دید بفرمود که آب آورد بفرمود تا بگرفتند و پیش او بردند تابوتی دید قفل بر وی نهاده چاره ساختند
و قفل بگشادند کودکی را دیدند در وی فرعون گفت این را بباید کشتن آسیه گفت لا تقتلوه عسى أن ينفعنا أو نتخذه
مکشید او را که باشد که ما را از وی نفعی بود یا او را بفرزندی برپذیریم فرعون گفت چنین کنیم وألقيت عليك محبة مني و دوستی
از خود بر تو افکندم در وی دو قول گفتند یکی آنکه ترا دوست کردم و یکی آنکه ترا دوست داشته کرده‌ایم تا چنان کردم ترا که
هر که ترا بدیدی دوست داشتی تا فرعون که او دشمن تو بود ترا دوست داشت این قول عبدالله عباس است عطیه
العوفی گفت که او را سهمی از جمال دادند که هر که او را بدیدی دوست داشتی او را قتاده گفت خدای تعالی ملاحتی در چشم او نهاد که
هیچ کس او را ندیدی الا دوست داشت او را ولتصنع على عيني و تا ترا تربیت کنند و طعام و شراب بنظر من باشد قال
قتاده إذ تمشي أختك آنگه خواهرت میرفت و میگفت راه نمایم شما را بر اهل بیتی که او را تکفل کنند و این آن بود که چون آسیه
او را برگرفت و بفرزندی بپذیرفت کس فرستاد و دایگان را بیاوردند او شیر هیچ کس نگرفت و این حدیث در مصر فاش شد
و طلب دایه میکردند که او را شیر دهد و خواهر موسی علیه الصلوة والسلام بیامد و نام او مریم بود ایشان را گفت هل أدلكم
راه نمایم شما را بر اهل بیتی که او را تکفل کنند و در خویشتن بپذیرند گفتند بلی مادر موسی بیامد و پستان در دهن او نهاد
او پستان مادر بستد و شیر باز خورد پس از آنکه شیر هیچ کس نگرفت آسیه گفت ترا بباید آمدن و این کودک را دایگی کردن
او گفت من نتوانم اینجا آمدن که من دکانی دارم و خانه‌ام ضایع شود و لکن او را بمن دهید ضمان کنم که او را شیر دهم
و نیکو دارم چون دید که جز از شیر او نمیگیرد بضرورت او را بمادر او دادند فذلک قوله فرجعناك إلى أمك كي تقر عينها
ما ترا با مادر دادیم تا چشم او روشن شود و غمناک نباشد و این جمله نعمتهائی است که خدای تعالی بر وی میشمارد و نیز از نعمتها
آنکه وقتلت نفسا و مردی را بکشتی یعنی آن قبطی را که قصه او بیاید بجای خود انشاء الله تعالی فنجيناك من الغم ما ترا از غم
برهانیدیم او دلتنگ و خایف بود که او را طلب میکرده‌اند تا بقصاص قبطی بکشند و فنجيناك ما ترا از غم برهانیدیم و
فتناك فتونا و امتحان کردیم ترا امتحان کردنی یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم تا ترا خالص کردیم برای نبوت و گفتند
فتون آن بود که او را در محنتی می افکندیم پس از محنتی یکی آنکه او در سالی زاد که کودکان را میکشتند آنکه او را در رود نیل
افکندند آنکه بدست فرعون افتاد آنکه قصد فرعون بقتل او چون طپانچه بر روی او زد آنکه آتش و جواهر پیش او نهادند آتش در دهن
و سوختن زبان او آنکه کشتن قبطی را نه بقصد بر سبیل خطا ما ترا باین همه محنتها امتحان کردیم و از همه برهانیدیم قول این
قول عبدالله عباس است مجاهد گفت اخلصناك اخلاصا ما ترا اخلاص آزاد کردیم و از همه برهانیدیم من قولهم دینار مفتون
زر پخته که کدورت و شوایب از وی رفته باشد آنرا مفتون گویند و فتنت الذهب اذا عرضته على النار و اصل کلمه امتحانست گاه
گفت معنی آنست که تکلیف بر تو سخت کردیم در طلب معاش تا ترا ده سال مزدوری شعیب بایست کرد فلبثت سنين في أهل
مدين مقام کردی سالها در اهل مدین یعنی بنزدیک شعیب علیه الصلوة والسلام شد گفتند ده سال آنجا مقام کرد و بعضی

واصطنعتك لنفسي اذهب أنت وأخوك بآياتي ولا تنيا في ذكري اذهبا إلى فرعون إنه طغى فقولا له قولا لينا لعله يتذكر أو يخشى قالا ربنا إنا

آن شهر بود که شعیب علیه الصلوة والسلام در آنجا بود و از آن جا تا مصر هشت مرحله است وهب گفت بیست و هشت سال
مقام کرد ده سال مزدوری شعیب علیه الصلوة والسلام کرد و هژده سال با دختر شعیب علیه السلام بود تا فرزندان بزاد ثم جئت
على قدر يا موسى و آنگه آمدی بر وقت مقدر محمد بن کعب گفت بدان قدری مقدر که انداخته بود که تو جوان قدر [illegible] عبدالرحمن بن
کیسان گفت على رأس أربعين سنة بر سر چهل سال و آن سال وحی پیغمبران باشد و القدر والقدر یکسان قال جریر نال الخلافة او کانت
له قدرا کما اتی ربه موسى على قدر واصطنعتك لنفسي یعنی ترا برای خود برگزیدیم و بالطاف مخصوص کرده‌ایم و برای
نبوت خود تخصیص کردیم و از وجه افتعال یکی اتخاذ الشی لخاص نفسه باشد کالاستواء والاختباز والاطباخ یقال شوی لنفسه
واشتوی لنفسه کذا الباقی یعنی ترا برای کار خاص خود آفریدیم از ادا نبوت و تحمل رسالت آنگه گفت اذهب أنت وأخوك بآياتي
تو و برادرت بروید با آیاتی از آن آیاتی و حجتها و معجزاتی با آیات و بینات من و سستی مکنید در ذکر و یاد کردن من یعنی
آنکه ممکن باشد از جد و جهد بجای آرید یقال ونى ينى ونيا و ونية اذا فتر قال العجاج فما ونى محمد مذ ان غفر له الاله ما
مضی و ما غبر اذهبا إلى فرعون إنه طغى بروید بفرعون شوید که او طاغی و یاغی شده است فقولا له قولا لينا او را سخن نرم گوئید
لعله يتذكر أو يخشى تا باشد که او تذکر و اندیشه کند یا بترسد ای علی رجاء و طمع شما برای آنکه ایشان ندانستند که او ایمان
نخواهند آورد و لعل ترجی و طمع را باشد و قیل عاملاه من اللين والرفق معاملة راج طامع فی ایمانه و ان قطعتما علی انه لا یؤمن
بالطاف رفق و از این معامله آنکس کنید که او طمع دارد با ایمان او و اگرچه دانید که او ایمان نخواهد آوردن و این هر دو وجه نیکو
با او درشتی و درشتی مکنید فی قول ابن عباس و عکرمه گفتند با او خطاب نیکو کنید و گوئید یا ابا العباس و یا
ابا الولید مقاتل گفت یعنی قوله هل لك إلى أن تزكى وأهديك إلى ربك فتخشى اهل اشارت گفتند با او سخن لطیف گوئید که
او بر تو حق تربیت و ترا پروریده است حق خدمت دارد بر تو گفتند خدای تعالی او را گفت فرعون را بر ایمان وعده دهید
برنائی که با آن پیری نباشد و بقا ملک برای او تا بمیرد و لذت طعام و شراب و نکاح بر وی باشد تا بمردن مفسران گفتند
هرون علیه السلام در آن وقت بمصر بود و موسی بمدین بجزای میامد و در راه نبوت دادن او را و موسی علیه السلام از خدای تعالی
درخواست او را یار من کن در نبوت تا ملک جای برود خداوند تعالی او را اجابت کرد و وحی کرد بهرون علیه الصلوة والسلام
که برادرت به پیغمبری می آید بفرعون و من ترا یار او کردم در نبوت تمامتر و از قبل من فرستاده باید باو تا او را دعوت کنید
و موسی علیه السلام در راه است ترا باستقبال او بباید رفتن هرون علیه الصلوة والسلام یک مرحله باستقبال او رفت و یکدیگر را
از احوال خود خبر دادند محمد بن علی بن علی الوراق گفت از یحیی معاذ شنیدم که این آیه میخواند و بگریست گفت الهی هذا رفقك بمن
يقول انا الله فكيف رفقك بمن يقول لا اله الا الله این رفق و لطف تست با آنکه گفت من خدایم رفق تو چگونه باشد با
آنکه گوید جز تو خدای نیست ابو القاسم بن حبیب گفت [illegible] چند ساختم و هی هذا رفقك بمن يناويك
فكيف رفقك بمن يصافيك هذا رفقك بمن يعاديك فكيف رفقك بمن يواليك هذا رفقك بمن يسبك فكيف رفقك
بمن يحبك هذا رفقك بمن يبغضك فكيف رفقك بمن يرجوك هذا رفقك بمن اقترف فكيف رفقك بمن اعترف هذا رفقك بمن اصر فكيف
رفقك بمن استغفر بار خدایا با بیگانگان چنین کرم کنی با یگانگان چه کنی با دشمنان چنین خطاب کنی با دوستان چه خطاب
کنی قالا ربنا موسی و هرون صلوات الله علیهما گفتند خداوندا ما میترسیم که او بر ما تعجیل عقوبت کند و ما را بفرماید
کشتن چه او پادشاه ظالم است یقال فرط علیه اذا سبق بمکروه و الفارط الذی یتقدم القوم الی الماء و الکلاء و منه قوله
علیه السلام انا فرطکم علی الحوض و قال الراجز قد فرط العلج علینا و عجل و منه الافراط الاسراف لانه تقدم بین یدی الحق

يخاف أن يفرط علينا أو أن يطغى قال لا تخافا إنني معكما أسمع وأرى فأتياه فقولا إنا رسولا ربك فأرسل معنا بني إسرائيل ولا تعذبهم قد جئناك بآية
من ربك والسلام على من اتبع الهدى إنا قد أوحي إلينا أن العذاب على من كذب وتولى قال فمن ربكما يا موسى قال ربنا الذي أعطى كل

خداوند تعالى ايشان را گفت لا تخافا مترسيد انني معكما كه من با شمااام اسمع وارى سخن شما را شنوم و مكان شما را بينم و گفتند شنوم آنچه شما ميگوييد و بينم آنچه شما كنيد و گفتند انتما باعيني و على شما بچشم و علم منيد نى از شما غافل نه ام شما را ضايع نگذارم تا او بر شما سطوت كند فاتياه باو شويد و بگوييد كه ما دو پيغمبريم از خداوند تعالى بتو براى آن آمده ايم تا دست از بنى اسرائيل بدارى و ايشان را با ما گسيل كنى و نيز عذاب بكنى ايشان را بر آن جمله كه ميكردى از بار و بيگار و كارهاى گران و استعباد و بنده گرفتن قد جئناك باية من ربك و ما آمده ايم و از خداى تعالى باتو آيتى و بينايى و حجتى آورده ايم فرا آنست كه دعوى ميكنيم بى برهان و حجت سخن بگوييد والسلام على من اتبع الهدى سلام بر آن باد كه او پس رو راه راست باشد و گفتند سلام يعنى سلامت وعلى بمعنى لام است يعنى سلامت در دو جهان آن را باشد كه او متابع راه راست بود انا قد اوحى الينا با ما وحى كرده اند كه عذاب بر آنكس خواهد بودن كه او خداى را عز و جل و پيغمبر خدا را بدروغ دارد و پشت بر ايشان كند يعنى فرمان ايشان رها كند و از قبول قول ايشان اعراض نمايد قال فمن ربكما يا موسى در كلام حذفى و اختصارى هست و تقدير آنست كه فاتياه فقالا له ذلك فقال لهما من ربكما يا موسى ايشان بنزديك فرعون آمدند و رسالت و پيغام خداوند تعالى بگذاردند فرعون ايشان را گفت خداى شما كيست اى موسى اين خطاب با موسى كرد عليه الصلوة والسلام براى آنكه با او انبساط داشت موسى عليه السلام گفت خداى ما آنست كه هر چيزى بداد خلقش را گفتند معنى آنست كه هر خلقى را آنچه صلاح معاش ايشان است بداد اين قول حسن و قتاده است مجاهد گفت هر جفتى را از آن جفت آفريد كه مادر و پدر او باشد از آدمى بهايم نيافريد و از بهايم حيوانى ديگر نيافريد عطيه و مقاتل گفتند هر چيزى را صورتى داد تا هر حيوانى صورتى دارد بر انفراد ضحاك گفت معنى آنست كه هر چيزى را از حيوانات آلات مصالح خود بداد از چشم بينا و گوش شنوا و دست گيرنده و پاى رونده و زبان گوينده آنرا كه نطق باشد بعضى گفتند مراد الهام معاد و معاش است كه هر حيوانى داند كه او بامداد بطلب معاش بكار دود و شبانگاه با مراح خود بكار دود و وجهى ديگر هست كه كلام محتمل است آنرا و بفصاحت كلام لايق تر آن آنست كه اعطى كل شىء من الخلق حقه اى خلقه على احسن ما يمكن و اصلحه يعنى هر چيزى را حق بگذارد در باب خلق تا چنان آفريد كه لايق حال او است از حسن و احكام و اتقان و اما بوجه صلاح ثم هدى اى هديهم آنگه هدايت داد ايشان را از بيان و الطاف و تيسير و تيسير و بيان اين وجه باز بسن روايت نصير ست از كسائى كه او خواند اعطى كل شىء خلقه على الفعل الماضى آنگه معنى آن محذوف باشد از كلام و تقدير آنكه اعطى كل شىء خلقه حقه من الخلق والاحكام والاتقان قال فما بال القرون الاولى فرعون موسى عليه الصلوة والسلام را گفت حال آن استان گذشته چيست و اين آنگه گفت كه موسى گفت عليه الصلوة والسلام يا قوم انى اخاف عليكم مثل يوم الاحزاب مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود والذين من بعدهم گفت حال ايشان كه گفتى چيست آنگه او گفت علمها عند ربى فى كتاب علم با حوال ايشان بنزديك خداست تعالى يعنى عالم است باحوال ايشان و آن علم در كتابى نوشته است يعنى لوح محفوظ لا يضل ربى اى لا يخطى خطا نكند آنرا و آن بر و فرو نشود و لا ينسى و فراموش نكند و عالم الذات است و همه معلومات معلوم او ست على وجه يصح ان يكون معلوما الذى جعل لكم الارض مهدا اهل كوفه مهدا خوانند على التوحيد و باقى على الجمع مهادا و معناه فرش و فراش ان خداى او آن خداست كه زمين بگهواره شما كرد تا در آن بيارامید و در وى بگرديد و آرام گاه شما باشد وسلك لكم فيها سبلا و براى شما در وى راهها پيدا كرد تا در وى ميرويد بسر غرضها و مقاصد و حاجات خود ميرسيد وانزل من السماء ماء و براى شما از آسمان آبى فرو فرستاد يعنى باران آنگه از مغايبه با خبر دادن آمد از خود بر سبيل التعظيم بلفظ جمع گفت فاخرجنا به ازواجا يعنى اصنافا و انواعا انواع اصناف من نبات شتى

از گياهاى

شيء خلقه ثم هدى قال فما بال القرون الأولى قال علمها عند ربي في كتاب لا يضل ربي ولا ينسى الذي جعل لكم الأرض مهدا وسلك لكم فيها سبلا
وأنزل من السماء ماء فأخرجنا به أزواجا من نبات شتى كلوا وارعوا أنعامكم إن في ذلك لآيات لأولي النهى منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها

از گياههاى مختلف بجنس و شكل و رنگ و طعم و بوى بعضى سبز و بعضى سرخ و بعضى زرد و بعضى كبود و بعضى لعل و بعضى سپيد و بعضى سياه و برخى گرم و برخى سرد و برخى تر و برخى خشك و بعضى تلخ و بعضى شيرين و بعضى نافع با منفعت و بعضى ضار با مضرت و برخى كوارنده و برخى گزاينده و برخى زهر و بعضى ترياق و بعضى درد و بعضى دوا تا بدانى كه بطبع نيست و بتدبير نيست و بجوانيت و بستاره نيست جز فعل قادرى عالمى حكيم مريد نيست كه بحسب مصلحة چنانكه خواست و مصلحت شناخت بيافريد و بيرون آورد تا تو بفصل ربيع بروى و با و نظر كنى راحت جنت باشد و نزهت دلت و زيادت يقينت و راهنماينده ات بخالقى و مدبرى و فى كل شىء له آية تدل على انه واحد كلوا وارعوا انعامكم اين از جمله آن جايهاست كه قول از و حذف كردند تقدير اينست كه و قلنا لهم كلوا وارعوا انعامكم و گفتيم ايشانرا كه بخوريد بصورت امر است و مراد اباحت و بچرانيد در و چهارپايان تان را چه اين نباتها بعضى طعم شماست و بعضى طعم چهارپايان شماست چه آنچه چهارپايانرا براى شما ميپرورم تا بعضى ماكول شما باشند و بعضى را شير مشروب شما باشد و بعضى مركوب شما باشد و مثله قوله و فاكهة و ابا متاعا لكم ولانعامكم تا متاع باشد شما را و چهارپايان شما را و گفت شرح گفتى تقدير چنين است كلوا منها وارعوا انعامكم فيها او كلوا ما يوكل وارعوا انعامكم فيما لا يوكل آنچه طعم شماست تو بخورد و آنچه خورد تر است با چهارپايانت رها كن ان فى ذلك لآيات درين كه برفت و شرح داده باشد اياتى و دلالاتى هست خداوندان عقلها را و عقل را براى آن نهى خوانند كه او نهى كند خداوندش را از بسيارى چيزها و گفتند جمع نهيت واحدش نهيه باشد كغنية و كغنى التخم الضب اذ تم تذكير نعمت بر وعظ در گرفت و گفت از جمله منافع زمين آنست كه منها خلقناكم شما را از او آفريدم يعنى پدر شما آدم را و گفتند نيز نفس شما را بآن معنى كه نطفه از طعامها پديد آيد و انواع طعام از زمين آفريد وفيها نعيدكم باز بگذارد از او آفريدم و بانتهام رجعت با او باشد و بار ديگر از وى بيرون آيم يعنى روز قيامت بيان كرد كه ابتداى از او آفريدم تا بدانى كه تو را انكبر برسد كه از خاك راه هيچ دليل ترتيب اصل تو اينست كه مبدأ تو موطوء بالنعال والاقدام و طبعت اينكه مى بينى فى عظمة ذى الجلال والاكرام اينجا اصل تو از آن است در ترتيب هر جا اصل نهاده اند تا هر كه عاقل باشد آنرا در وقت مفاخرة تاج سر نسازد و فيها نعيدكم باز بخاكت خواهيم بردن تا املاح را از نغازى كه اجل تو تا در است بعمارت قصور چه سعى كنى كه جاى تو فيما بين القبور است رسول صلى الله عليه و آله وسلم گفت تمسحوا بالارض فانها بكم برة خويشتن بزمين بماليد كه مادرى مشفق است بر شما اصلت از وست و نشو در تو و مرجعت با وست تا زنده بر پشت خودت سوار دارد چون بميرى در شكم خودت استوار دارد الم نجعل الارض كفاتا احياء و امواتا مقاصد روست فى معاشت از وست و معادت با وست اين براى آن گفت تا سراى او ساخته دارى و خويشتن از اين جمله است پرداخته دارى ومنها نخرجكم و شما را از اينجا بيرون آريم بارى ديگر براى آن گفت تا بدانى كه جاى تو جاى ديگر است و سراى تو سراى ديگر است بعمارت اين سراى مشغول نگردى كه اين سراى ممر است نه سراى مقر الدنيا دار ممر و الآخرة دار مقر فخذوا رحمكم الله من ممركم لمقركم قال الكرة والمرة والدفعة والحدة وبين فى ادكم لمعادكم ومن منزعكم لرجعكم ومن ... تارة اخرى والتارة والكرة والمرة والدفعة واحد ولقد اريناه اياتنا كلها آنگه گفت ... فرعون نموديم آيات و دلالات ما جمله يعنى جمله آنچه موسى را داديم و آيات در محل نصب است بوقوع الفعل عليه و كلها از توابع تاكيد است براى آن منصوب است فكذب وابى بدروغ داشت آنرا و سر باز زد و امتناع كرد از قبول حق و مراد بآيات آن دلالات و معجزات نه گانه است كه گفت ولقد آتينا موسى تسع آيات بينات منها اليد والعصا آنچه وقت ...

نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ

[illegible]

مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ

[illegible]

لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ قَالُوا إِنْ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَا

[illegible]

بروز اول نو دد دست سپید بود و عصا که ثعبان گشت چون فرو ماند و آنرا دفع نتوانست کردن آن با سحر کرد گفت أجئتنا
ای موسی برای آن آمدی با تا ما را بجادوی که از زمین ما که شهر مصرست بیرون کنی فلنأتینک بسحر مثله ما بتو آریم سحری و
جادوی مانند این که تو آوردی از زیان ما موعدی کن که آن موعد را خلاف نکنیم نه ما و نه تو مکانا سوی برابر موضعست
ای مکانا مستویا بر زمینی راست بمقاتل و قتاده گفتند عدلا بیننا و بینک عبدالله عباس گفت نصفا ای انصافا کلبی گفت
سوی هذا المکان نه از این جایگاه که دو نیم این ساعت ابو عبید گفت وسطا بین القریتین میان دو شهر قال الشاعر • وجدنا
اباکان حل ببلدة • سوی بین قیس قیس عیلان والفزر • عاصم و حمزه و حسن بصری و اعمش خوانند سوی بضم السین و این لغتست
مثل عدی و عدی و طوی و طوی قال موعدکم یوم الزینه موسی علیه الصلوة والسلام گفت موعد شما روز زینتست در روز زینت
خلاف کردند مقاتل و کلبی گفتند روز عیدی بود ایشان را معروف سعید بن المسیب گفت روز بازاری بود ایشان را که
خویشتن بیاراستندی و در آن بازار شدندی بعضی ذکر کردند روز نوروز بود حسن بصری خواند و غیره من حفص عن عاصم
یوم الزینة بنصب بر ظرف و خبر مبتدا در وجه تقدیر باشد و باقی قرا برفع علی الابتداء والخبر و ان یحشر الناس ضحی ان مع الفعل در محل
جرست عطفا علی الزینة ای یوم حشر الناس ضحی و محل ضحی نصبست علی الظرف و ان روزی که بر عادت مردمان را جمع کنند
در وقت چاشت برای آن این وقت اختیار کرد تا نهار بجهار باشد تا یکون ابلغ فی الحجة وابعد من الریبة فتولی فرعون
فرعون از نامه موسی علیه الصلوة والسلام اعراض کرد با طلب سحر و حیل فجمع کیده و کید خود جمع کرد ثم اتی انگه بوعده گاه
آمد و قصد از دو پیر و لفظ اظهار کرد که فجمع کیده ثم اتی عبدالله عباس گفت هفتاد و دو مرد ساحر بودند با هر یکی از
ایشان رسنی و عصایی بود و گفتند چهار صد مرد بودند و هر یکی حبل و عصی بود بر من انستند موسی صلوات الله و سلامه علیه
چون چنان دید گفت ایشان را ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا وای بر شما بر خدا دروغ مبافید فیسحتکم بعذاب که شما بر کند و شما
را مستاصل بعذاب کند کوفیان خوانند فیسحتکم بضم یا و کسر حا من الاسحات و باقی قرا بفتح یا و فتح الحاء و هما لغتان
یقال سحت و اسحت قال الفرزدق • وعض زمان یا ابن مروان لم یدع • من المال الا مسحتا او مجلف • و یروی مسحت • والسحت
والسحت الاستیصال وقد خاب من افتری و خایب و نومید بود هر کی که او دروغ بگوید فتنازعوا امرهم بینهم منازعت کردند
در آن کار که میان ایشان بود یعنی ساحران و اصل منازعت چیزی از یکی در کشیدن بود واسروا النجوی و راز گفتن کردند با
یکدیگر پنهان عبدالله مسعود خواند واسروا النجوی ان هذان بفتح همزه و تخفیف لساحران و قالوا نخوانند بر آنکه در محل تفسیر
اسروا باشد بر کلام النجوی برای آنکه همزه ان مفتوح باشد متعلق باید از فعل یا معنی فعل و جمله قرا قالوا خوانند ان هذان
لساحران بکسر همزه و تشدید نون و لام در لساحران و ابن کثیر و حفص خوانند ان هذان لساحران بر آنکه مخفف باشد
ثقیله و بر این لام در خبر لازم است با او تا فارق باشد میان او و میان ان که شرط باشد این قول بصریانست و کوفیان
گفتند اینجا و هر کجا که ما باشد ان بمعنی ما نافیست و معنی آنکه ما هذان الا ساحران و مثله قوله و ان نظنک لمن الکاذبین
ای لا نظنک الا من الکاذبین و قال الشاعر • ثکلتک امک ان قتلت لمسلما • حلت علیک عقوبة الرحمن • ای ما قتلت الا مسلما
و دلیل صحة این قراءة ابی است ان ذان الا ساحران و ابو عمرو بن العلاء و عیسی بن عمر خوانند ان هذین لساحران بر اصل نحو
بیاورد ابو عمرو گفت شرم دارم از خدای عز و جل که ان هذان خوانم و بلغه قرآن هذان خوانند و گفتند از عایشه پرسیدند از این
آیه و قوله والمقیمین الصلوة و قوله ان الذین امنوا والذین هادوا والصابئون گفت این سه خطاست از نویسنده و
ابان گفت این آیه پیش عثمان بخواندم گفت لحنست گفتم بس بگرد از مصحف گفت رها کنید که حلالی و حرامی بدو تعلق ندارد

قوله تعالی

كُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ

[illegible]

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ

[illegible]

91

و این قول ضعیفست لمخالفة الاجماع برای آنکه در آن اشکالی گفت که در قرآن لحنی هست و اهل علم در این وجوهی گفتند یکی آنکه این
لغت ابو الحارث بن کعبست و خثعم و زبید و کنانه که ایشان اسم مثنی را در هر سه حال الف در رفع و نصب و جر الف گویند
فرا گفت مردی را دیدم که از و فصیح تر ندیده بودم که این بیت بخواند • واطرق اطراق الشجاع ولو یری • مساغا لناباه الشجاع
لصمما • و یقولون کسرت یداه و رکبت علاه در جای یدیه و علیه قال الشاعر • تزود منا بین اذناه ضربة • دعته الی هابی التراب
عقیم • بر لغت دگر بین اذنیه باید و قال الآخر • ای قلوص راکب تراها • طاروا علاهن فطر علاها • ای علیهن و علیها • و قال
آخر • ان اباها و ابا اباها • قد بلغا فی المجد غایتاها • و بعضی دگر گفتند ان بمعنی نعم است ای نعم هذان و گفتند اعرابی نزد عبدالله
بن زبیر شد و خواست تا او را عطا دهد گفت لعن الله ناقة حملتنی الیک گفت ان و صاحبها ای نعم و صاحبها و قال الشاعر •
بکرت علی عواذلی • یلحیننی والومهنه • ویقلن شیب قد علاک • وقد کبرت فقلت انه • ای نعم فرا گفت در این وجهی دگرست و آن آنست
که الف چون دعامه است که دلیل نشود و الف در این باب جاری مجری یا باشد در الذین که در هر سه حال رفع و نصب و جر
یکسان باشد فقال الذین فی الاحوال الثلث و کنانه گفتند در حال رفع گویند اللذون اکر گویند بر لغة اکر که
بعضی گفت کلام واجب جواب کرد که آن در خبر آید جواب که ضمیر بلام آید در خبر و اگر چه آن نباشد قال جائی لانت
و من جریر خاله • ینل العلاء و یکرم الاخوالا • و قال الآخر • ام الحلیس لعجوز شهربه • ترضی من اللحم بعظم الرقبه • یریدان یخرجاکم
از زمین مصر بیرون کنند بجر نهان و مراد باین و کاف موسی اند و هرون صلوات الله علیهما و یذهبا بطریقتکم المثلی و ببرند
طریقه شما نیکوتر شما بر بنا امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام گفت مراد آنست که روی مردمان با خود کرده اید و عبدالله
عباس گفت مراد آنست که سادات و اشراف قوم را ببرند عکرمه گفت خیار و بهترین شما را ببرند قتاده گفت مراد بنی اسرائیل است
که بنی اسرائیل اشراف ایشان بودند کسائی گفت یعنی سنت و سمت و هدی نیکوتر شما و مثلی تانیث امثل باشد یعنی احسن قال
الشاعر • فکم متفرقین بنوا سهیل • حدابهم الی نیغ فراغ • ونیغ بهم علی المثلی فتاهوا • وافاء علی الوحل الرداغ • قرأت فیه
القلم • الی نار علامتها الدماغ • قوله تعالی فاجمعوا کیدکم ابو عمرو خواند فاجمعوا بالف وصل و فتح میم من الجمع یعنی گرد آید
جمع کنید کید را و حجت ما گفته هو دلیل این قراءة قوله فجمع کیده ثم اتی و باقی قرا خوانند فاجمعوا بهمزه قطع و کسر میم
من الاجماع یعنی عزم آن و بعضی گفت دو معنی دارد یکی جمع یقال اجمعت الشیء و جمعته لغتان بمعنی واحد قال الشاعر • فکانها بالجزع بین
نبایع • واولات ذی العرجاء نهب مجمع • ای مجموع دیگر بمعنی عزم و احکام یقال ازمعت الامر و اجمعته وازمعت علیه واجمعت علیه
قال الشاعر • یا لیت شعری والمنی لا ینفع • هل اغدون یوما وامری مجمع • ای محکم قد عزم علیه و مراد بکید سحر و حیل ایشانست
ثم ائتوا صفا پس بیایید بمعرکه صف صف یعنی یکدست و یکبار و قیل ای اصطفوا ابو عبیده گفت مراد مصلی و نماز گاه
است که آنجا صف بایستند و حکی عن بعض الفصحاء ما استطعت ان اتی الصف ای المصلی و گفتند که تا یک تا صف زنید
یعنی ایتوا جمیعا وقد افلح الیوم من استعلی و ظفر آن باشد امروز که غالب شود والفلاح الظفر والبقاء قالوا گفتند یعنی سحره
و جادوان اما ان تلقی اول تو عصا خود بیندازی یا ما اول بیندازیم گفتند برای آنکه این سایه ادب نگاه داشتند در
استیذان موسی صلوات الله علیه خداوند تعالی ایشان را توفیق هدایت داد موسی علیه الصلوة والسلام گفت بل القوا بل شما بیندازید
صورت امرست و مراد تحدی چون قوله فاتوا بسورة من مثله بعضی دگر گفتند امرست و لکن مشروط یعنی القوا ان کان القاکم
بالحق و فرق کردند میان امر مشروط و تحدی و این را بیان کرده اید در کجا فاذا حبالهم در کلام حذف و ضمیرست و تقدیر آنکه فالقوا
فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی بیفکندند ناگاه رسنهای ایشان که نگاه کرد آن چوبها و رسنها چنان می نمود که

ما صنعوا إنما صنعوا كيد ساحر ولا يفلح الساحر حيث أتى فألقي السحرة سجدا قالوا آمنا برب هارون وموسى قال آمنتم له قبل أن آذن لكم إنه لكبيركم
الذي علمكم السحر فلأقطعن أيديكم وأرجلكم من خلاف ولأصلبنكم في جذوع النخل ولتعلمن أينا أشد عذابا وأبقى قالوا لن نؤثرك على ما جاءنا من البينات

پنداشتی که از سحر ایشان تخیل میکند رفتن والضمیر راجع است با موسی یا ایشان تخییل میفرماید که از اصل نبود و این قصه باستقصا
در سورة الاعراف رفته است **فأوجس في نفسه خيفة موسى** موسی علیه الصلوة والسلام از آن در دل خود ترسی یافت و ترس موسی
از آن بود که در بطلان آن شاک بود از آن بود که نباید که جاهلان که اعیان نظر نکرده باشند کمان برند که ایشان کردند
جنس آنست که موسی کرده و فرق نتوانند کرد میان شبهت و حجت از انکه نظر نکنند ما موسی را سلام الله علیه از این معنی ایمن کردیم
و گفتیم ترا سرکه علای ترو غالب تر خواهی بود **والق ما في يمينك** و بینداز آنچه در دست راست داری بینداز **تلقف** ای تتلقف تا فرو خورد
میکنند تخفیف را چنانکه در احدی الثنی بیان کردیم **ما صنعوا** تا فرو برد هر چه ایشان کرده اند ای ما صنعوا کید شیء ابن عامر خواند
بتشدید قاف و رفع فا و بر این قراءت محل او نصب باشد بر حال و حفص عن عاصم خواند تلقف بسکون لام من اللقف و هو
الاخذ والاشتراط و باقی قرا تلقف بتشدید بجزم فا علی جواب الامر **إنما صنعوا كيد ساحر** حمزه و کسائی کید سحر خواندند بر
نقل و باقی قرا کید ساحر علی الفعل خداوند تعالی وحی کرد بموسی علیه الصلوة والسلام که چون ایشان جو بها و رسنها خود بینداختند
تو نیز عصا بینداز و عصا بینداخت اژدها شد بیکساعت آن چندان صد خروار چوب و رسنها پیکر ساخته بود همه فرو
فرو برد و قراءة انکه کید سحر خواند کید ساحر اضافة الفعل الی فاعله باشد و قراءة انکه کید سحر خواند از باب مسجد الجامع
و یوم الجمعه باشد چه کید خود سحرست **ولا يفلح الساحر** و فلاح و ظفر نیابد ساحر هر راه که آید یعنی هر جا که توجه کند **فألقي السحرة**
سجدا ساحران بروی در آوردند بسجده و برای آن بر فعل مجهول گفت که چون معجز موسی علیه الصلوة والسلام بدیدند و
ایشان ساحر بودند و تعالی سحر کرده سالیان بسیار با دل نظر با فستند که این از جنس معجزست چه انواع سحر بر ایشان
پوشیده نبود علم حاصل شد ایشان را که حق و درستی آن بر وجهی که دفع شک وقت را امکان نبود بسجده در آمدند چنانکه پنداشتی
که ایشان را بسجده در آوردند وجهی دیگر آنکه چون توفیق خداوند عز و جل و لطف و تمکین و تخلیه او کرده بود تا ایشان آن بود از روی
مجاز که خدای جل جلاله کرد برای آن گفت فألقي و معنی سجدا نصب بر حالست از مفعول **قالوا آمنا** گفتند ایمان آوردیم
بخدای عز و جل **برب هارون وموسى** تا کسی گمان نبرد که ایشان با این خدای فرعون را میخواستند **قال آمنتم** ابن کثیر و حفص و ورش
خواندند آمنتم علی لفظ الخبر و کوفیان الا حفص بدو همزه خواندند علی الاستفهام و باقی قرا بهمزه از پس او مدی عند آن
فرعون گفت ایشان را الا بر خبر بر وجه تقریع و تعنیف و اما بر استفهام هم بر جهت ایمان آوردید بموسی علیه الصلوة والسلام
پیش از آنکه دستوری دادم شما را او استاد و مهتر شماست که این سحر شما را او آموخت من بفرمایم تا شما را دست و پای
ببرند بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ و آنگه شما را بر دار کنم بر درختان خرما و برای آن درخت خرما اختیار کرد که این
کار را تمادی از ترو بود و عالی تر و بلندتر تا همه کس ببینند و گفته اند اول کسی که این عقوبت برین وجه فرمود فرعون بود یعنی
صلب و دست و پا بر خلاف بریدن و گفتند فی بمعنی علی است چنانکه شاعر گفت ◦ وهم صلبوا العبدي في جذع نخلة ◦ فلا
عطست شيبان الا باجدعا ◦ و گفتند او وضع حرف بجای خود است در معنی برای انکه از جهت ملابست که میان درخت و
مصلوب هست پنداری که درخت ظرف و مظروف است **ولتعلمن** و شما بدانید که از میان ما و شما یعنی او و موسی علیه الصلوة والسلام
که عذابش سخت ترست و باقی تر و نصب عذابا بر تمیزست **قالوا لن نؤثرك** ایشان جواب دادند که ما ترا اختیار نکنیم بر آنچه با آمد از
بینة و حجة و برهان که ما را آفرید بر بین قول را عطف باشد و گفتند واو قسمست یعنی ترا اختیار نکنیم بر آنچه معلوم
باشد ما را از دلایل و حجج و بینات بحق آن خدای که ما را آفرید **فاقض ما أنت قاض** آن حکم که خواهی کردن میکن و گفتند معنی آنست
که تمم ما عزمت علیه فان القضاء في اللغة هو الاتمام والاحكام قال وعليهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابغ تبع

والذي فطرنا فاقض ما أنت قاض إنما تقضي هذه الحيوة الدنيا إنا آمنا بربنا ليغفر لنا خطايانا وما أكرهتنا عليه من السحر والله خير وأبقى إنه من يأت ربه
مجرما فإن له جهنم لا يموت فيها ولا يحيى ومن يأته مؤمنا قد عمل الصالحات فأولئك لهم الدرجات العلى جنات عدن تجري من تحتها الأنهار خالدين

إنما تقضي هذه الحيوة الدنيا ای في هذه الحيوة الدنيا تو حکم درین دنیا توانی کرد نه که ترا در آخرت حکمی نباشد و نصب او بر ظرف
است و کوفیان گفتند نصب است بحذف الخافض **إنا آمنا بربنا** در نهایت که اسیر رسید که غالب شد و دست کار بود
گفتند موسی را صلوات الله علیه و سلام گفت آمنت برب موسی و هرون فرعون گفت اول سنگی گفت ای ملا الله گفت بر وی
و بنگر تا سنگی که از آن سنگین تر نبود بیارید تا بر و نهیم تا بمیرد برفتند و سنگ بیاوردند او دعوی چه کرد آسمان کرد و خدای تعالی
در بهشت جای او باو نمود او جان بداد سنگ بر و زدند او مرده بلا رنج بود **والله خير وأبقى** خدای جل جلاله بهترست
و باقی تر و ما اختیار بهتر کردیم بر بهتر و باقی تر باز فانی قوله تبارک و تعالی **إنه من يأت ربه مجرما** انه ضمیر شان و کار است
یعنی کار چنین است که هر که او پیش خداوند عز و جل شود گناهکار و نصب او بر حالست از فاعل یعنی در آن حال که میشود
گناهکار باشد و مفسران گفتند مراد بمجرم مشرکست **فإن له جهنم** فا برای جواب شرط آمد او را دوزخ بود و نصب او دوزخ
بود **لا يموت فيها** نمیرد در آنجا تا باز رهد **ولا يحيى** و زنده نباشد زندگانی که او را در آن خیری و راحتی بود بل زندگانی
بود که مرگ از آن بد باشد **ومن يأته مؤمنا** هر که باز پیش خدای تعالی شود مومن **قد عمل الصالحات** و عمل صالح کرده باشد و نصب
مومنا هم بر حالست و قد تقریب الماضی من الحال باشد **فأولئك لهم الدرجات العلى** ایشان را درجات بلند باشد و عُلی
فعل باشد و او جمع علیا باشد که صغری و صغری و کبری و کبری و مراد درجات اماکن و غرف باشد و اما قدر و منزلت بحسب
استحقاق **جنات عدن** جنات بدل درجاتست آن درجات چه باشد بهشتها مقام که در زیر درختان آن جویها روان باشد **و**
ذلك جزاء من تزكى و این جزا و پاداش آن بود که او متزکی باشد و تزکی تکلف زکی و تکلف برای آن گفت که اگر طبع نبودی
بر ثواب نبودی انچه تکلیف متناول باشد از تحمل و مشقت او بر تکلف توان کرد و بعضی مفسران گفتند تزکی ای تطهر
من الکفر والمعاصي خویشتن پاکیزه دارد از کفر و معاصی کلبی ای اعطی زکوة نفسه زکوة خود بدهد و قیل هو لا اله الا الله
ولقد أوحينا إلى موسى أن أسر بعبادي ما وحی کردیم بموسی که بشبانگاه ببر بشب از مصر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را و برای ایشان
دریا را بعصا بزن که در او راهی خشک باشد تا ایشان در و بروند **لا تخاف دركا** در آن راه نترسی از دریافت فرعون شما را **ولا**
تخشى و نه از غرق ترسی و حمزه خواند بجزم بجای امر فی قوله فاضرب لهم طریقا و اما قوله لا تخشی خلاف کردند در و که الف
است و محل او جزم است در و جمعی خلاف کردند گفتند برای استیناف مرفوع است و مثله قوله یولوکم الادبار ثم لا ینصرون
و فرا گفت روا باشد که حمزه در تخشی نیت جزم کرده باشد و لکن الف را او در مرد بود از این الایة چنانکه شاعر گفت ◦ الم یاتیك
والانباء تنمی ◦ بما لاقت لبون بنی زیاد ◦ و قال الاخر هجوت زبان ثم جئت معتذرا ◦ من هجو زبان لم تهجو ولم تدع ◦ در هر دو بیت
لم آورد و او اعمال اداد لغتیرة الشعر و باقی قرا لا تخاف درکا و لا تخشی خواندند مرفوع بر استیناف التقدیر و انت لا تخاف
درکا و لا تخشی ابو علی گفت بر قراءة عامه محل لا تخاف درکا و لا تخشی حالست و تقدیر آنست که فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا
غیر خایف درکا و غیر خاش **فأتبعهم فرعون بجنوده** الحماد و یقطع الف خواندند گفت باز یادت تا جمع نکرده باشد بین حرفی
تعدیة و انکر که او الف وصل خواند و تشدید تا من الاتباع گفت با تعدیه راست گفته فرعون لشکر از قفای ایشان ببرد
و آن انکه بود که و قصه هلاک فرعون بود و نجاة بنی اسرائیل خداوند تعالی گفت حلیها ای ایشان بعادیة بخواهید و در شب
بروید همچنین کردند و بنی اسرائیل ششصد هزار مرد بودند فرعون بفرمود تا لشکر جمع شدند با ششصد هزار مرد بر اثر ایشان
برفت بکنار دریا با ایشان رسید ایشان از پیش نگاه کردند دریا را دیدند و از پس دشمن بموسی صلوات الله و سلامه علیه گفتند
کیم خداوند تعالی گفت فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا یعنی فاضرب بالعصا علی البحر واجعل لهم طریقا کما قال فاجعل لهم

فیها وذلک جزاء من تزکی ولقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا لا تخاف درکا ولا تخشی فاتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم
من الیم ما غشیهم واضل فرعون قومه وما هدی یا بنی اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم وواعدناکم جانب الطور الایمن ونزلنا علیکم المن والسلوی

بضرب العصا علی البحر طریقا یبسا ای یابسا و بعده یابس لا تخاف درکا من فرعون ولا تخشی غرق البحر و در کلام حذف و اختصاری
هست و آن آنست که فعل ما امر به فاتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم ای اصابهم بایشان رسید از دریا آنچه رسید و این ابهام
برای استعظام و استهوال داشت یعنی آنچه بایشان رسید بحدی بود که آنرا وصف نتوان کردن و باز گفتن چیزی بهم رساند که
چه شرح آن بوصف راست نیاید و مثل قوله فاوحی الی عبده ما اوحی و مراد غرق ایشان بود در دریا واضل فرعون قومه وما هدی
فرعون قوم خود را ضلال و گمراه کرد و هدایت نداد ایشان را این جواب آنست که او گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و آنکه منت نهاد
بر بنی اسرائیل به نعمتها که کرد بر ایشان گفت ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم برهانیدیم شما را از دشمن یعنی فرعون وواعدناکم
و وعده دادیم شما را جانب الطور الایمن جانب راست کوه طور برای آنکه موسی علیه الصلوة والسلام را توریة دهیم بعد از هلاک
فرعون دادند و خداوند تعالی با او بطور پس از آن مناجات کرد و آن قصه برفتست ونزلنا علیکم المن والسلوی و فرو فرستادیم بر شما من و سلوی یعنی
مرغ بریان و ترنجبین بر شما فرو فرستادیم در تیه برای شرح که برفتست در سورة البقرة کلوا من طیبات ما رزقناکم ای اذان جملة
که قول او و محذوف است التقدیر و قلنا لکم کلوا و شما را گفتیم بخورید از پاکها و خوشها آنچه ما روزی کردیم شما را و در طیبات دو
قول گفتند یکی حلالات و یکی ملاذ و مشتهیات ولا تطغوا فیه طغیان مکنید در و عبدالله عباس گفت ظلم مکنید در و مقاتل
گفت عصیان مکنید در و بعضی در معصیت صرف مکنید کلبی گفت کفران نعمت مکنید و گفتند حرام حلال مکنید و حلال حرام
مکنید حمزه و کسائی خواندند انجیتکم و واعدتکم و ما رزقتکم بتاء بی الف علی الخبر من نفس المخاطب و در شاذ یحیی بن وثاب
و اعمش همچنین خواندند و باقی قرا بنون و الف خبرا عن المخاطب و غیره معه علی وجه التعظیم فیحل علیکم غضبی کسائی خواند فیحل
و در شاذ اعمش و یحیی بن وثاب فیحل بضم حاء من یحل بضم لام من الحلول که پس خشم من بشما فرود آید و باقی قرا خواندند فیحل
علیکم ومن یحلل من الحلال که پس خشم من بر شما حلال نشود و هر که خشم من بر وی حلال شود یا بر وی فرود آید بر قرائت فقد هوی هلاک
شود و در دوزخ افتد و قوله فیحل نصب است بجواب نهی است بفا یا اضمار ان وانی لغفار لمن تاب من بیامرزم آنرا که توبه کند و ایمان
آرد و عمل صالح کند توبه کند از گناه و ایمان آرد بخداوند تعالی و عمل صالح کند از نافرمانی لمن تاب من الذنوب و امن
بعلام الغیوب و عمل صالحا الیوم کشف الکروب وانی لغفار لمن تاب و امن بالله الوهاب و عمل صالحا یجزیل الثواب ثم اهتدی
الی ما ینجیه من الیم العقاب قوله ثم اهتدی قتاده و سفیان ثوری گفتند یعنی ملازم اسلام باشد تا بر اسلام بمیرد و زید اسلم گفت
مراد آنست که علم بیاموزد تا بدان راه برد شعبی و مقاتل و کلبی گفتند بدانکه بر آن ثواب خواهد بود ضحاک گفت استقامت کند
و در تفسیر اهل البیت صلوات الله و سلامه علیهم هست ثم اهتدی الی ولایة علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و سلامه وما اعجلک
عن قومک یا موسی چه بشتابانید ترا از قوم تو یعنی آن هفتاد هزار کس که با او بودند که از ایشان برگزید تا کلام خداوند تعالی
بشنوند موسی علیه الصلوة والسلام ایشان را در راه رها کرد و از پیش برفت و ایشان را گفت بر اثر من می آیید که من مشتاق
شده ام بحضرت خداوند عز و جل چون برسید خداوند تعالی او را گفت وما اعجلک چه بود که ترا بشتابانید از قوم تو ای موسی
قال هم اولاء علی اثری موسی گفت صلوات الله علیه که ایشان اینک بر اثر منند و من برای آن شتافتم تا طلب رضای تو کنم خدای
تعالی او را خبر داد از فتنه سامری گفت فانا قد فتنا ما امتحان کردیم قوم ترا از پس تو یعنی از پس آمدن تو واضلهم السامری و سامری
ایشان را گمراه کرد و نگر تا تقدیر تعالی چگونه فرمود حوالت امتحان که تغییر و تشدید تکلیف باشد بخود کرد و حوالت اضلال با سامری کرد
اگر اضلال خدای کردی حوالت با سامری نبودی مفسران گفتند شش صد هزار مرد بودند همه بگوساله مفتون و گمراه شدند جز
دوازده هزار مرد که با هارون بماندند گوساله پرست نشدند فرجع موسی موسی علیه الصلوة والسلام با میان قوم خود آمد خشمناک

طیبات ما رزقناکم ولا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی وما
اعجلک عن قومک یا موسی قال هم اولاء علی اثری وعجلت الیک رب لترضی قال فانا قد فتنا قومک من بعدک واضلهم السامری فرجع موسی الی قومه

93 وعده ایشان را گفت ای قوم من نه خداوند جل جلاله شما را وعده و نوید نیکو داد و آن وعده بود که خداوند تعالی گفته بود که
و کتابی دهم شما را که در آن بیان حلال و حرام باشد یعنی توریة روزگار دراز شد که از دین مفارقت من از شما صورت استفهامست
و مراد انکار یعنی عهد دراز نشد ام معادل همزه استفهام است یا شما خواستید که حلال شود بر شما خشم از خدای شما تعالی
و تقدیم و قرا خلاف کردند و دیگر جای با یکه جمله یحل خوانند من الحلال فاخلفتم موعدی موعد من خلاف کردید و وعده ایشان
موسی علیه الصلوة والسلام را آن بود که بر عهد او بایستند و مقام کنند و از آن برنگردند تا آمدن موسی باشد علیه السلام
قالوا ما اخلفنا موعدک بملکنا گفتند ما وعده ترا خلاف نکردیم بملک و قدرت و طاقت خود این و منان گفتند که ما لکن خواهیم
نتوانستیم دفع آن کید کردن که سامری کرد قتاده گفت و سدی بملکنا ای بطاقتنا ابن زید گفت معنی آنست که ما بملک نفسنا
فی تلک الفتنة ما در آن فتنه بر خویشتن مالک نبودیم ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر خواندند بملکنا بکسر المیم و نافع و عاصم
خواندند بملکنا بفتح میم علی المصدر و حمزه و کسائی خواندند بملکنا بضم میم ای بسلطاننا ولکنا حملنا اوزارا ای اثقالا و لکن
ما اثقالی و بنائی بسیار چنانکه باری گران بود بر گرفتیم از حلی آل فرعون که بار رسیده بود ابو عمرو و حمزه و ابو بکر خواندند حملنا
بفتح حا و میم مخفف من الحمل بر گرفتیم و باقی قرا بضم حا و تشدید میم و کسر علی الفعل المجهول من التفعیل و لکن بر ما نهادند
یعنی دیگران ما را گفتند که بر دارید و ما را بر حمل آن حمل کردند فقذفناها پس در سامری بیفکندیم فکذلک القی السامری و همچنین
سامری آنچه داشت از زر و حلی هم بیفکند و بر آتش نهاد فاخرج لهم بیرون آورد برای ایشان یعنی برای قوم عجلا جسدا گوساله
تن بیجان له خوار که او را آوازی بود در آواز او دو قول گفتند سعید جبیر گفت سامری از اهل کرمان بود و منافق بود
چون موسی علیه الصلوة والسلام قوم را سی روز وعده داد که باز آید چون خداوند تعالی ده روز دیگر بیفزود قوم گفتند موسی
علیه الصلوة والسلام بوعده باز نیامد سامری گفت دانید تا سبب نیامدن موسی علیه الصلوة والسلام چیست تا نزدیک شما گفتند
نه گفت سبب این حلی آل فرعون است که شما بعاریت بستدید و با خود بیاوردید اکنون بیارید تا من از آن تدبیری سازم
و آنچه او داشت نیز بیاورد و با آن ضم کرد و در سه روز گوساله زرین بساخت و مرصع کرد بانواع جواهر آنگه از آن
جبرئیل علیه الصلوة والسلام پای برو نهاده بود قبضه داشت از آن پاره خاک گرفت و در شکم آن گوساله افکند آواز برآمد
چون آواز گوساله و گفتند او برای آن جبرئیل علیه الصلوة والسلام را دید که از جمله آن کودکان بود که در عهد آنکه فرعون کودکان
می کشت او را در شکاف کوهی پنهان کرده بود و جبرئیل علیه الصلوة والسلام ایشان را از بر خود شیر دادی از انگشت
شهادت او و قوی بود تا جبرئیل علیه الصلوة والسلام را بدیدی وقتی که بموسی علیه الصلوة والسلام آمدی و از موسی علیه السلام شنیده
بود که خاکی که از قدم جبرئیل علیه الصلوة والسلام بر جای نهد هر کجا رسد با او از آید از عادتی که خدای تعالی را نهاده است او این چاره
چنین ساخت و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که آن روزگار قبطیان و کسانی که ایمان بموسی علیه الصلوة والسلام ایمان
نداشتند گاو پرستیدندی و فرعون از جمله ایشان بود پیش از آنکه دعوی خدائی کرد از اینجا گفت انا ربکم الاعلی و از اینجا
گفتند قبطیان و یذرک والهتک پس سبب آواز گوساله از اینجا بود این قول حسن و قتاده و سدی و اختیار ابن الاخشاد است
مجاهد گفت سامری آن گوساله بصنعت چنان ساخته بود مخارق که اوی که چون بادی در زیر او دمیدندی آن باد در شکم او
افتادی از گلوی او آواز گاوی بیرون آمدی چنانکه آواز نی و مزمار باختلاف مخارق مختلف می شود آنگه آنرا بپای او در و بر باد
نهاد و بر این او استوار کرد تا باد بزیر او در شکم او شود آنگه ایشان را جمع کرد و گفت بیائید و بنگرید که من از آن حلی چه ساختم
بیامدند و بدیدند گوساله سخت نیکو بیاراسته بود و مرصع کرده بانواع جواهر ایشان در آن می نگریستند تا ناگاه باد برآمد و

غضبان اسفا قال یا قوم الم یعدکم ربکم وعدا حسنا افطال علیکم العهد ام اردتم ان یحل علیکم غضب من ربکم فاخلفتم موعدی قالوا ما اخلفنا
[illegible]
موعدک بملکنا ولکنا حملنا اوزارا من زینة القوم فقذفناها فکذلک القی السامری فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا الهکم واله موسی
[illegible]

ودر شکم او افتاد و بگلوی او بیرون آمد آوازی حاصل آمد برشبیه آواز گاو و ایشان که آن دیدند بدو سجده کردند و گفتند هذا الهکم
واله موسی این خدای شماست وخدای موسی موسی خدا را اینجا فراموش کرده است و بطور رفته است بطلب او و این از سر کفر
وجهل و تقلید و حب عبادت عجل گفتند واین قول قریب بصوابست که این قول او ممتنع نیست و آن محتمل بود برتشنیع
محنت و بعضی ذکر گفتند فنسی حکایت کلام ایشان نیست بل کلام خداست عز وجل و معنی آنکه فنسی السامری عهد موسی ای ترک
سامری عهد موسی رها کرد و قول اول بظاهر آیه و سیاق قصه اولی تر است آنکه گفت افلا یرون صورتش استفهام است و مراد
تقریر و تقریع و تنبیه ایشان بر خطاشان نمی بینند یعنی نمیدانند که جوابی با ایشان نمی آید یعنی اگر با او سخن گویند جواب ندهد
ولا یملک لهم ضرا ولا نفعا و مالک منفعت و مضرت ایشان نیست ولقد قال لهم هرون من قبل و هرون علیه السلام گفت ایشان را پیش
از آن ای قوم مکنید این عجل که این فتنه و امتحانی است که شما را کردند باین و خدای شما خدای رحمن و بخشاینده و روزی دهنده
خلقانست پی من گیرید و فرمان من برید گفتند ما از این عجل فراز تر نشویم تا موسی علیه السلام بنزدیک ما آید هرون علیه السلام
از ایشان تبرا کرد و دور شد از ایشان با آن دوازده هزار مرد که با او بودند و باقی قوم گرد برگرد عجل بودند گاهی رقص میکردند
وگاهی سجده میکردند و شهقه و نعره میزدند و نشاط میکردند موسی علیه الصلوة والسلام باز آمد از دور آواز ایشان
شنید آن هفتاد مرد که با او بودند ایشان را گفت هذا صوت الفتنة این آواز فتنه است چون هارون علیه السلام را دید در
کنار گرفت و سر او را در کنار گرفت و پرسیدن را او را و گفت یا هرون چه منع کرد ترا از آنکه چون این حال افتاد که از پی من بیامدی
و مرا خبر دادی افعصیت امری فرمان من عصیان کردی استفهام است در خبر و مراد او عتاب است هرون جواب داد گفت یا ابن
ام ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم بروایت حفص خوانند یا ابن ام بفتح و باقی قرا بکسر میم و وجه قراءة اول آن باشد که این را مع لام
یا ابن ام کرده است و از ابنا کرده مبنی بر فتح نحو خمسة عشر چنانکه خمسة عشر متضمن است معنی واو را و الاصل خمسة و عشرة و این لفظ
متضمن معنی لام است و التقدیر ابن لامی و گفتند تقدیر آنست یا ابن اماه و الف به ترخیم بیفکندند و گفتند برلغت
آن کرده است که گویند از عرب یا اباه و یا اماه بمعنی یا ابی و یا امی و این را بیان کرده ایم و وجه قراءة دوم آنست که اصل یا ابن
امی بوده است یا بیفکندند و اکتفی بالکسرة من الیاء چنانکه در اخوات او بیان کرده ایم گفت ای برادر من لا تأخذ بلحیتی ولا
برأسی محاسن و سر من در کنار مگیر در این دو وجه گفتند یکی آنکه در آن روزگار عادت آن بود که بجای مصافحه و معانقه
این معنی کردندی و منکر نبودی برای آنکه معتاد بود و کار بعادت بود مختلف شود باختلاف اوقات و اشخاص و اماکن و
وجهی دیگر آنست که این بر وجه کنایت میگوید چنانکه یکی از ما گوید دست از سر و ریش من بدار که مرد دین کار بی جرم یعنی این جرم
بر من منه و مرا این مطالبه و مواخذه مکن و دع عنی من هذا الحدیث انی خشیت من ترسیدم که تو گوئی تفریق کردی میان بنی
اسرائیل و فرقه در میان ایشان افکندی و قول و سخن مرا مراقبه نکردی از آنکه واقف نباشی بر کیفیت حال قال فما خطبک
یا سامری آنگه روی با سامری کرد و او را گفت چه کردی ای سامری و چه گونه کردی و ترا برین کار چه حمل کرد و خطب کاری
عظیم باشد یعنی این چه کار عظیمست که از دست تو بیامد سامری گفت بصرت بما لم یبصروا به من چیزی دیدم که ایشان ندیدند
یعنی جبرئیل علیه الصلوة والسلام را حمزه و کسائی خوانند بما لم تبصروا به بتا خطاب و باقی قرا بیا خبر از غایب یقال بصرت
بفلان و ابصرته لغتان کما یقال خرجت به واخرجته و دخلت به وادخلته و ذهبت به واذهبته و گفتند بصرت بر بلیغ تر
باشد از ابصرته و گفتند بصرت برای علمت به من البصیرة یقال ابصر بکذا اذا علم فهو بصیر فقبضت قبضة من اثر الرسول
حسن بصری خواند قبصت بصاد نا معجم و جمله قرا بصاد منقوط خوانند و فرق میان قبص و قبض که قبص بصاد نا معجم گرفتن بود

برانگشتان

فنسی افلا یرون الا یرجع الیهم قولا ولا یملک لهم ضرا ولا نفعا ولقد قال لهم هرون من قبل یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا امری
[illegible]
قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی قال یا هرون ما منعک اذ رأیتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری قال یا ابن ام لا تأخذ بلحیتی
[illegible]
ولا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی قال فما خطبک یا سامری قال بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من
[illegible]

برانگشتان باشد و بضاد قبض بالکف باشد من اثر الرسول از پی قدم جبرئیل علیه الصلوة والسلام فنبذتها در شکم گوساله
انداختم چنانکه شرح داده و کذلک سولت لی نفسی و نفس من مرا این کار در پیش کرد و آراسته و این کار را در چشم
من و مرا این کار دعوت کرد موسی علیه السلام گفت فاذهب برو از اینجا فان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس که ترا در زندگانی
تا زنده باشی آن باشد که گوئی لا مساس یعنی مرا الفت مباد با آدمیان تا بدعاء موسی علیه السلام الفت سامری از آدمیان ببرید
تا با دانی رها کرد و در بیابانها با وحوش و سباع مختلط شد و اگر هیچ آدمی را بدیدی از دور آواز میدادی که لا مساس
نه با من مخالطت کنید و دست بمن باز نهید بعضی ذکر گفتند موسی علیه الصلوة والسلام بنی اسرائیل را نهی کرد که با او مخالطت
کنند و او را نفی و دور از میان خود و با دانی جای ندادند و تمکین نکردند و قول اول درست تر است و قوله لا مساس
ای لا مماسة و این مبنیست بر فتح بلا نفی جنس چنانکه لا رجل فی الدار و لا خلة ولا بیع ولا شفاعة و قتاده گفت هنوز
نسل او که مانده اند همچنین اند که کسی را ببینند از دور آواز میدهند که لا مساس و در بعضی کتب هست که اگر کسی
از ایشان دست با ایشان باز نهند در حال هر دو را تب گیرد و این لا مساس از ایشان معروف شد تا در شعر گفتند
قال ؛ عاهن کالک سامری ؛ بصاحب بحر فیه ما عام ؛ وقال الآخر ؛ ملیهم لرهط السامری وقوله ؛ الا لا یرید السامری مساسا
؛ وقال روبة ؛ حتی یقول الا ذلة مساسا ؛ و در خبر چنین است که موسی خواست تا او را بکشد خدای تعالی گفت مکش او را که او سخی
و رسول صلی الله علیه وآله گفت تجافوا عن ذنب السخی فان الله آخذ بیده کلما عثر وان لک و ترا ای سامری موعدا لن تخلفه
موعدی و نوبتی هست از عذاب خدای جل جلاله که از آن با تو خلاف نکنند ابن کثیر و ابو عمرو خوانند و در شاذ حسن و قتاده
و ابو نهیک بکسر لام لن تخلفه ای تجاوز عنه و لن تفوته که تو از آن در نگذری و فایت نشوی وانظر الی الهک الذی
ظلت علیه عاکفا این معبود خود را بنگر که او را بخدای گرفتی و بر وی همه روز اقبال کردی و بر وی مقام کردی و اصل ظلت ظللت
بوده است لام مکسور بیفکندند کراهت تضعیف را و عرب را در وی دو مذهب است ظلت و ظلت بفتح ظا و کسر او و آنکه
ظلت گفت بکسر نقل حرکت تعیین کرد بافا تا بداند که آن حرف که محذوف است مکسور بوده و آنکه بفتح گفت بر اصل خود رها
کرد و مثل مست و مست و همت و همت فی مسست و هممت و احست بمعنی احسست قال الشاعر ؛ خلا ان العتاق من
المطایا ؛ احس به فهن الیه شوس لنحرقنه ما بسوزیم آن را ثم لننسفنه فی الیم نسفا پس از آن در دریا افشانیم خاکستر آن
و ابو جعفر المدنی خواند لنحرقنه من قولهم حرقته بالمبرد اذا بردته و لحرقته ابسم یعنی بسوهان بسائیم و بس در دریا افشانیم
قال الشاعر ؛ بذی فرقین یوم بنی حبیب ؛ بیوتهم علینا یحرقونا ؛ و اصل هر دو کلمه یکیست که هر دو جای تفریق حاصل
آید و اصل نسف کنیم بر باد دادن باشد تا کاه او جدا شود و دانه از آن که ما چون گوییم از او منسف خوانند آنکه برسبیل
رد بر ایشان گفت انما الهکم الله الذی لا اله الا هو خدای شما یک خداست که جز او خدائی نیست وسع کل شیء علما و او واسع
است بر همه چیز بعلم یعنی او محیطست بهمه چیزها و هیچ چیز از آن خارج نیست بل همه چیز در علم او گنجد آنکه رسول را گفت کذلک
نقص علیک همچنین قصه کنیم بر تو از اخبار آنکه گذشتگان که این قصه کردیم ترا بیاد یم از نزدیک ما یعنی از علوی که مرا که
ماهست یعنی در غیبیات یاد کردی و این برطریق منت و تذکیر نعمت میفرماید بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم قوله تبارک
و تعالی من اعرض عنه هر کس که اعراض کند و بر گردد از و یعنی از آن ذکر که ما ترا کردیم یاد دادیم و دلیل انگیختیم بر وا از اله
توحید فانه یحمل یوم القیمة وزرا او روز قیامت بارگران گیرد از بار گناه خالدین فیه در آن بار گران همیشه باشند
یعنی در عقوبت آن بار آنکه آن خود کنایت است از عقاب وساء لهم یوم القیمة حملا و بد باری باشد ایشان را آن روز قیامت

أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّن تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي
ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ
وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِن لَّدُنَّا ذِكْرًا مَّنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ

ونصب او بر تمیزست و فاعل سا مضمرست و تقدیر آنست که و ساء الحمل حملا يوم ينفخ بدلست از يوم قيامتست آن روز که در صور دمند و بیان این کرده ام ونحشر المجرمين و گناه کاران را حشر کنیم این روز ازرق چشم و این علامت دوزخیان باشد و گفتند ازرق چشم کوری خواست و قول اول اظهر است چه در خبر چنان است که اهل دوزخ سیاه روی و سبز چشم باشند و این برای تشویه خلق میگوید که خلق ایشان مشوه باشد يتخافتون بينهم بایکدیگر چیزی گویند بسر گویند و بآواز نرم چه زهره ندارند که آواز برآرند از هول آن روز با یکدیگر بسر گویند ان لبثتم مقام نکردید مگر ده روز از بعضاء نافیه است و برای آن عشرا گفت و عشره نگفت که لیالی خواست برای آنکه عرب حساب بماه کنند و ماه بشب باید که مردم او را پیشند انکه گفت که چنین حدیث بسر گویند ما اعلم تر به آنچه ایشان گویند اذ يقول آنگه گوید کسی که در میان ایشان او نیکو طریقه تر باشد ان لبثتم الا يوما شما بیشتر از روزی مقام نکردید در گور یعنی ایشان را مدت مقام در گور اندک آید از آنکه ایشان معذب باشند و بی خبر از مرور احوال و سنین ابو علی جبائی گفت این از پس عذاب گور گویند یعنی از آنکه که عذاب گور منقطع شد تا بالکون این مقدرست و روا باشد که این انسان گویند که ایشان را عذاب گور نباشد انکه رسول را گفت که این کافران ترا از کوهها بپرسند بگوی خدای تعالی آنرا نسف کند یعنی خرد کند همچون ریگ روان که باد برد که ارد تا در عالم بپراکند و گفتند در دریا ریزد اگر گویند این فا چرا آمد اینجا و این در جایگاه فقط چه اخوات او را هیچ فای در وی نیست جواب آنست که کوه ایشان سؤالهای بود که از رسول صلى الله عليه وآله وسلم کرده بودند او جواب داد این سؤال نکرده بود و خدای تعالی خبر داد از این متضمن بمعنی شرط و تقدیر آنکه وان سالوك عن الجبال فقل فيذرها رها کند آنرا قاعا صفصفا یعنی ساده بلیسا عبد الله عباس و مجاهد و ابن زید گفتند صفصف آن بود که در وی نبات نبود گفتند مکانی باشد که باستوا چون صف بود و قاع هم زمین ملساء بود و گفتند جائی که آب در وی بایستد و قال كان ابيدين بالقاع الفرق ايدي جوار يتعاطين الورق و کلبی گفت صفصف زمینی بود که در وی خاک نبود لا ترى فيها عوجا ولا امتا در وی هیچ کژی و بلندی نباشد یعنی در وی هیچ نشیب و فرازی نباشد نه وادی بود نه اکمه چه بلندیها را با پستی که راست کنند تا در وی تفاوتی نبود و گفتند امت امتا بود یقال مد حبله حتی ما ترك فيه امتا و ملا سقاه حتى ما ترك فيه امتا قال الراعي في الجلب سیره من امت ویا گفت امت سقف باشد یعنی هیچ عمارت نباشد همه خراب شود و بیت يومئذ آن روز اشارت بروز قیامتست که ذکر او برفت يتبعون الداعي خلایق متابعت کنند آن داعی را که خلقان را با عرصه قیامت خواند و آن اسرافیل باشد که بر نفخ صور دعوت کند خلق را بر قول بیشتر مفسران لا عوج له کژی نباشد او را گفتند ضمیر راجع است با دعا دعای او را کژی نباشد گفتند آن کلام مقلوبست یعنی لا عوج لهم عن دعائه و خلایق را از دعاء او عدول و محیص نه یعنی و میلی نباشد بخلاف دنیا که در دار دنیا باشد که ایشان عصیان و مخالفت کردندی آنجا نباشد این معنی برای آنکه خلایق ملجا باشند وخشعت الاصوات للرحمن و آوازها خاشع و ذلیل شود خدای را کس زهره ندارد که آنجا آواز بر دارد از هیبت آن روز فلا تسمع الا همسا و آنجا الا آواز پوشیده نشنوی عبد الله عباس و ابن زید گفتند صوت الاقدام بر آن پای باشد مجاهد گفت همسا ای صوتا خفيا قال الراجز وهن يمشين بنا هميسا ای خفيا يومئذ آن روز یعنی روز قیامت شفاعت سود ندارد الا آنکه خدای تعالی دستوری دهد که در حق او شفاعت کنند ورضي له قولا و سخن او پسندیده آید بنزدیک خدای تعالی از انبیا و ائمه و مومنان انکه گفت يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم داند آنچه پیش ایشان باشد و آنچه پس ایشان باشد اختلاف اقوال گفتیم در این کلمه یعنی در سورة البقرة ولا يحيطون به علما و خلقان را علم محیط نشود بخداء یعنی بتفاصیل مقدورات

ومعلومات او

يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا
رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا
يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ

95

و معلومات او و نصب او بر تمیزست وعنت الوجوه و رویها آن روز خاشع و ذلیل شود خدای تعالی را و العانی الاسیر قال امية بن ابی الصلت مليك على عرش السماء مهيمن لعزته تعنو الوجوه وتسجد و مراد بوجوه اصحاب وجوه است چنانکه گفت وجوه يومئذ ناظرة و وجوه يومئذ ناضرة و مسفرة الی آخر الآیات و تخصیص وجوه برای آن کرد که شریفتر عضوی اوست و حواس در وی وقد خاب و خایب و نومید آن روز آنکس که حامل ظلم و بیدادی بود یعنی ابلیس که او ظالم بود و گفتند ظلم شرک خواست ومن يعمل من الصالحات انکه گفت هر کس که او عمل صالح کند و کار نیکو کند وهو مؤمن و او در حال راست و او مؤمن باشد فلا يخاف ظلما ولا هضما او نترسد از ظلمی و نقصانی که حق او را کنند عبد الله عباس گفت یعنی آنست که نترسد که از حسنات او چیزی نقصان کنند و یا در سیئات او بیفزایند ابو العالیه گفت گناه دیگری بر او نهند ضحاک گفت بگناه دیگری او را بگیرند و علی و باطل نکنند و اصل هضم کم و حط باشد یقال هضمت حقه ای حططت عنه و منه هضم الطعام و امراة هضيم الكشح ای ضامر البطن وكذلك انزلناه و همچنین فرو فرستادیم قرآنی عربی بزبان عرب و لغت ایشان وصرفنا فيه من الوعيد و مکرر گردانیدیم در وی انواع وعید و بیان کردیم تا باشد که این کافران بترسند از عقاب من و احتراز کنند از معاصی او يحدث لهم یا این وعید ایشان را احداث ذکری کند و نبوی یاد کرد بیمار آرد ایشان را و پندی و عبرتی قتاده گفت جدا و ورعا فتعالى الله الملك الحق متعالیست خداوند تعالی که او پادشاه حق است و ملک و پادشاهی او حق و صوابست و هر چه جز آنست باطلست یا باطل شود ولا تعجل بالقرآن بعضی مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول صلى الله عليه وآله وسلم از جوی جبرئیل علیه الصلوة والسلام قرآن بر وی خواندی آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم نیز همراه جبرئیل علیه السلام خواندی از حرص او بر آن خدای عز وجل این آیه فرستاد و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که این قرآن بر اصحاب خود مگیر و ایشان را املا مکن تا بیان کنیم معانی و تمام شود و بیان کنیم که واجب کند که از کارها نهی کند او آن کار کرده باشد با آن کار رسیدن و ما نبدلیک تیبا منها قوله يا ايها النبي اتق الله ولا تطع الكافرين والمنافقين و قوله ولا تطع منهم آثما او كفورا و منها قوله ولا تمسكوا بعصم الموت من قبل ان يقضى اليك وحيه پیش از آنکه وحیان بتو کنند تا وقل رب زدني علما بگو بار خدایا مرا علم بیفزای و نصب او بر تمیزست قوله تعالی ولقد عهدنا الى آدم من قبل انکه گفت ما با آدم عهد کردیم و این عهد یعنی امر و وصیتست یقال عهد اليه اذا اوصى اليه من قبل ای من قبل هذا پیش از آنکه با ایشان امر و وصیت و عهد کردیم فنسي فراموش کرد بنزدیک بیشتر مفسران آنست که این نسیان ترکست چنانکه گفت نسوا الله فنسيهم ای ترکوا طاعة الله فترکهم الله ثواب و این نسیان است که ضد ذکر باشد ولم نجد له عزما و ما آدم علیه الصلوة والسلام را بر معصیت عزمی نیافتیم یعنی عن ضل او نعما نرا زبان ما بود و قتاده گفت لم نجد له صبرا ای صبر او عطیه گفت حفظا و عزم اراده تی باشد متقدم بر فعل برای توطین نفس بر فعل و یعقوب خواند من قبل ان نقضي اليك وحيه بنون مفتوح و یا اول و وحیه منصوب علی اضافة الفعل الى الله تعالی علی الفعل المعلوم بنحو انکه و حکایت از تعظیم کرده و باقی قراء خوانند من قبل ان يقضى اليك وحيه علی الفعل المجهول و رفع وحیه باسناد الفعل اليه بنحو آنکه و حیش بتو کنند تا و اذ قلنا یاد کن ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم چون گفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را همه سجده کردند الا ابلیس که او امتناع کرد و سر باز زد فقلنا يا آدم گفتیم ای آدم این دشمن تست و دشمن جفت تست فلا يخرجنكما تا او شما را از بهشت بیرون آورد بر آنکه تو بمحنت شوی و وجه معیشت تو به کد یمین و عرق جبین باشد سعید جبیر گفت چون آدم علیه الصلوة والسلام بزمین آمد گاو پیش او کردند تا زمین میکشت و عرق میریخت و میگفت این شقاوتست که خداوند تعالی گفت فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى و از روی نظام فتشقيا

ذکرام

بدل ولا تعجل بالقرآن

مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ
لَهُمْ ذِكْرًا فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ
لَهُ عَزْمًا وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ إِنَّ لَكَ

بایستی و دو وجه گفتند یکی آنکه تا با سرهای آیه مطابق آید دکر لتغلیب المذکر علی المونث سیوم آنکه چون شقاوة را تمام
بکند و رنج کردن مقرر است این رنج بر آدم بود دون حوا که آدم را کار بایست کردن و بنفقه حوا قیام کردن ان لك ترا در
بهشت این مکنت و ملک است که تا آنجا باشی گرسنه نشوی و برهنه نباشی و در زمین مرچنین باشی که آنجا گاهی سیر باشی و
گاهی گرسنه و گاه پوشیده باشی و گاه گرسنه و برهنه وانك لا تظمؤا فيها ولا تضحى نافع و حفص عن عاصم خوانند انك بکسر
همزه علی الاستیناف و باقی بفتح ان عطفا علی قوله ان لا تجوع و تو تشنه نشوی و گرمای آفتاب ترا نرنجاند یقال ضحیت
للشمس اذا برزت لها و قال ابن ابی ربیعه • رأت رجلا اما اذا الشمس عارضت فیضحی و اما بالعشی فیخصر • و قال • قد کشف
حبلا الود بظله • فترکتنی اضحی باجو ضاح فوسوس اليه الشيطان ابلیس وسوسه کرد او را گفت ای آدم دل نایم بر درخت
جاودانی و پادشاهی که کم نشود ابلیس آدم علیه الصلوة والسلام را گفت که احوال تو چگونه است در بهشت گفت همه نعمتها
مباح است تا هرچه میخواهم از و میخورم و آنجا که خواهم میروم جز یک جنس درخت ابلیس عند آن گفت هل ادلك على شجرة الخلد
وملك لا يبلى او گفت کدام است آن درخت گفت این درخت که ترا از آن منع کرده اند او گفت هر از این درخت تناول کنی خدا او
سوگند خورد که غرض من نصیحت و خیر تست آدم علیه الصلوة والسلام بوی گمان نبرد که آن ملعون سوگند بدروغ خورد و ظن چنان برد که کس سوگند
بدروغ نیارد خورد و این خبر معتمد است در این باب بیان کرده ایم فاکلا منها از آن درخت بخوردند فبدت لهما سواتهما
عورت ایشان ظاهر شد بادی در گشید و حله از تن ایشان بربود و بادی در آمد و تاج از سر ایشان بربود وطفقا بایستادند
در کار انجام بهشت بر هم می دوختند تا آن را عورت پوشی ساختند یقال طفق یفعل کذا و اخذ یفعل کذا بمعنی واحد علیهما
ای علی انفسهما و سواتهما من ورق الجنة گفتند برگ انجیر بود وعصى آدم ربه فغوى و آدم علیه الصلوة والسلام عاصی شد و
غاوی اگر گویند که نزد شما بر پیغمبران صغیره و کبیره روا نیست چون است که خداوند تعالی عصیان و غوایت با آدم علیه الصلوة
والسلام حوالت میکند جواب گوییم عصیان مخالفت امر یا ارادت باشد و امر و ارادت از حکیم تعلق دارد هم بواجب و
هم بمندوب چون بادله عقل یافتیم که مخالفت امر واجب بر آدم علیه الصلوة والسلام روا نباشد لابد حمل باید کرد بر مخالفت
امر مندوب اگر گویند برین قاعده لازم آید که پیغمبران خدای تعالی همیشه عاصی باشند چه ایشان خالی نباشند از ترک مندوب
گوییم این اطلاق نکنیم در حق پیغمبران چه این لفظ بعرف مخصوص شده است بفاعل قبیح و تارک واجب و آنجا که اسم
ذم است اما مقید و آنجا که گوییم که مراد بمعصیه ایشان ترک مندوب است آری و اگر فعل قبیح یا ترک واجب نبود اما قوله
فغوى ای خاب برای آنکه غی در کلام عرب بمعنی خیبت آمده است قال الشاعر • فمن یلق خیرا یحمد الناس امره • و من یغو لا یعدم على
الغی لائما • شاعر میگوید هر که او خیری بیند یعنی هر که او مالی دارد مردمان او را حمد گویند و کار او را پسندیده دارند و
اگرچه چنین نباشد و آنکه او غاوی باشد یعنی خایب و نومید از مال و درویش باشد مادام او را ملامت کننده باشند
و این قسم بیت در قول قطامی است که میگوید • والناس من یلق خیرا • قائلون له ما یشتهی و لام المخطی الهبل • و درین بیت
مخطی بجای غاوی است در بیت اول ثم اجتباه ربه آنگه خداوند تعالی او را برگزید فتاب عليه وهدى و توبه او قبول کرد و او را هدایت
داد اگر گویند چون آدم صلوات الله علیه گناهی نکرد به نزدیک شما چرا توبه کرد و خداوند تعالی چگونه گفت که من توبه او قبول
کردم جواب گوییم توبه نزدیک ما طاعتیست از طاعات خدا و حصول ثواب بود بر و او را اثری در اسقاط عقاب چه قول
باین احباط باشد و اسقاط عقاب خدای تعالی به تفضل کند عند توبه به تفضل پس برین قاعده معنی قبول توبه ضمان ثواب باشد
بر آن و توبه پیغامبران علیهم الصلوة والسلام بر سبیل خشوع و خضوع و اخبات و انقطاع باشد بخدای تعالی باشد و غرض از وی تحصیل

قلد

ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن
قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ
مُّبِينٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ

97

برای پرهیزگاران و نصب هر دو بر عطف است علی الفرقان و بعضی گفتند نصب بر حال است و واو عطف برای اختلاف احوال
آمد کقولهم جاءنی زید الجواد والحلیم والعالم و این قول ضعیف است الذين يخشون ربهم بالغيب صفت متقیان است که
متقیان از خداوند تعالی بترسند در غیب یعنی خداوند تعالی را نادیده از و ترسند و گفتند از خداوند تعالی بترسند
در سر یعنی از معاصی خداوند تعالی اجتناب کنند در سر و در میان مردمان وهم من الساعة مشفقون و ایشان از قیامت ترسند
وهذا ذكر مبارك اشارت بقرآنست گفت این کتاب قرآن ذکریست پر برکت که ما آن را فرو فرستاده ایم شما آن را منکرید بعد ما
قوله تعالی ولقد آتينا ابراهيم رشده من قبل الایة حق تعالی چون گفت که ما موسی و هرون را کتاب دادیم و احکام حلال و حرام
و محمد صلی الله علیه و آله را کتابی مبارک دادیم و آن قرآنست گفت ابراهیم را علیه الصلوة والسلام پیش از آن آیات و بینات
دادیم که صلاح و رشاد او در آن بود و آن امت او و مراد برشد آنست که او را برشد رسانیدند از ادله و بینات و رشد
و رشد لغتست کالبخل والبخل و نقیض او غی است یقال رشد یرشد فهو رشید وكنا به عالمين ما با او عالم بودیم یعنی دانستیم
که او اهل آنست چنانکه گفت ولقد اخترناهم على علم على العالمين و این قول قتاده و مجاهد است اذ قال لابيه وقومه چون گفت
پدر خویش را یعنی عم خویش را آزر و قوم خود را و متعلق است اذ در محل نصبست علی الظرف و عامل او رواتینا است ما هذه التماثيل ما
استفهام است و تماثیل جمع تمثال باشد و آن کالبدی بود بی جان یعنی آن اصنام که ایشان می پرستیدند مصورت
استفهام است و مراد تقریع و توبیخ التي انتم لها عاكفون که شما اقبال کرده اید بر آن و مقام کرده عند آن و آن را عبادت میکنید
قالوا وجدنا آباءنا لها عابدين گفتند ما پدران خود را یافتیم که ایشان را می پرستیدند قال لقد كنتم انتم وآباؤكم في ضلال
مبين گفت شما و پدران شما بعبادت اصنام در ضلالت و گمراهی بوده اید روشن و این دلیل است بر بطلان تقلید که ایشان
را چون ابراهیم پرسید که بچه حجت این تا را می پرستید هیچ حجتی نداشتند جز آنکه گفتند ما پدران خود را چنین یافتیم او
گفت شما و پدران شما بر ضلال بوده اید سخن ایشان منقطع شد و هیچ نتوانستند گفتن جز آنکه استبعاد کردند و گفتند
اجئتنا بالحق ام انت من اللاعبين این که میگویی بجد میگویی و تو حقی آورده ای یا بازی میکنی او گفت بل ربكم رب السموات
والارض بل خدای شما جل جلاله خدای آسمانها و زمین است که آن را بیافرید و جز بیان کو اهر یعنی بر الهیت او و آفریدن او آسمان
و زمین و آنکه او منعم است و مستحق عبادت وتالله لاكيدن اصنامكم الایة چون دید که ایشان اصرار میکنند و بر تنبیه او متنبه
نمیشوند گفت سوگند میخورم بخدای که … بعد ان تولوا مدبرين پس از آنکه شما پشت بر کنید و بروید مجاهد و قتاده گفتند که
ابراهیم علیه الصلوة والسلام این حدیث در سر گفت جز آنکه یک کس بشنید و … گفت ایشان را عیدی
بود در سالی که جمع آنجا شدندی چون از آنجا بازگشتندی بر نزدیک اصنام شدندی و سجده کردندی که آنجا طعامها
بیاوردندی و پیش ایشان و پیرامن ایشان بنهادندی تا در آنجا برکت پدید آید بمجاورت ایشان چون از عید باز آمدندی آن
طعام را بخوردندی عم ابراهیم گفت یا ابراهیم با ما بعید که ما بیایی تا ساز و آیین ما ببینی و بدانی که دین ما چون نیست باشد که
رغبت نمایی در و گفت پس رغبت نیست مرا در دین شما و عید شما الحاح کرد برخاست و برفت چون بعضی راه برسید خسته شد
و ما پیش … گفت بنشست و گفت انی سقیم و گفتند … آمد و گفتند نه بیمار بود او را گفت انی سقیم را وقت
تا است من توانم آمدن که تب آغاز میکند و در راه بخفت و مردم برو میگذشتند چون مردمان برفتند و از ایشان جز ضعیفان
و بیماران کسی نماند برخاست و گفت تالله بخدای و این تا بدل از واوست اعنی واو قسم و جز درین یک اسم نشود لا یقال تالرحمن
و ترب الکعبة و انما یقال والرحمن ورب الکعبة لاكيدن اصنامکم که من با اصنام شما کیدی کنم و کید مکر و حیله نظایر …

أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ
إِبْرَاهِيمُ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ
فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا

بود که مقصود از نو پوشیده باشد آنکه بیامد و بر بت خانه در آمد و آن بتی بود بزرگ که آن بت مهترین برابر نهاده بود در جای
و زیر او کهتر از و نهاده بود و فرود از و کهتر از و نهاده و همچنین بر نسق هر چه فروتر شود بود کهتر بود و تبری در دست
داشت در آمد و همه را خرد بشکست و بر سبیل التهکم والاستهزاء ایشان را گفت الا تاکلون الطعام بخورید مالکم لا تنطقون چه بوده است
شما را که سخن نمیگوئید چون همه را خرد بشکست بود جز آن بت مهترین را تبر بر دوش آن بت مهترین نهاد و برفت و آنکه
قوله فجعلهم جذاذا در کلام حذفی و اختصاری هست و تقدیر آنست که فانصرف و دخل علی اصنامهم فجعلهم جذاذا کسائی
تنها خواند جذاذا بکسر جیم جمع جذیذ که طوال و طویل و کریم و کرام جز که این فعیل بمعنی مفعول باشد یعنی مجذوذ و مکسور منقطع
من الجذ والجذ القطع و منه قوله عطاء غیر مجذوذ ای غیر مقطوع والجذ والجد والجذ والجذ کلها نظایر بمعنی القطع و باقی قرا
خواندند جذاذا علی وزن فعال کرفات و حطام و این بنا مختص باشد باین معنی الا کبیرا لهم نصب او بر استثناء موجب است
لعلهم الیه یرجعون دو قول گفتند یکی آنکه یرجعون الی ابراهیم امید آنکه ایشان باز آیند و این احوال بپرسند و باشد که
ایشان از آن انتباهی بود از آنچه او ساخته بود که گوید فاسألوهم ان کانوا ینطقون و قول دیگر آنست که یرجعون الیه ای الی دینه
امید آنکه باشد که ایشان از دین خود رجوع کنند و با دین او شوند قالوا من فعل هذا بآلهتنا در کلام محذوفی هست و آن آنست
که فلما رجعوا من عیدهم و دخلوا علی اصنامهم فوجدوها مکسورة قالوا من فعل هذا بآلهتنا چون باز آمدند و بر عادت بد
بتخانه رفتند و آن حال بدیدند گفتند که کرده است این فعل بخدایان ما و من استفهام راست انه لمن الظالمین
قالوا گفتند یعنی آن ضعفا باز ماندگان قوم که از ابراهیم علیه الصلوة والسلام شنیده بودند و تالله لاکیدن اصنامکم
گفتند این سخن کسی نشنید از ابراهیم و ایشان که گفتند سمعنا فتی یذکرهم معنی آنست که ما شنیدیم از جوانی ابراهیم نام
این بتان ما را دشنام دادی و عیب کردی و ابراهیم علیه الصلوة والسلام این معنی نهان نکردی از کسب و عیب خدایان ایشان و ایشان را
درست ترست برای آنکه اگر ابراهیم بآن غرض که او را بود این سخن بر ملا گفتی با جماعت غرض او منتقض شدی قالوا فأتوا به
علی اعین الناس گفتند بیارید او را بر چشمهای مردمان تا گواهی دهند بر وی تا انکار ازو این سخن یا آن سب شنیده بودند و قوله
علی اعین الناس ای بمرأی منهم و گفتند علی رؤس الناس و گفتند ایشان بر الناس و عرب که ظاهر گویند کان ذلک علی اعین
الناس و باعین الناس قالوا أأنت در کلام حذفی هست و التقدیر فأتوا به و قالوا أأنت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم او را بیاوردند
و گفتند این تو کرده بخدایان ما ای ابراهیم او گفت بل فعله تا بپرسید از ایشان اگر سخن توانند گفتن اگر گویند ابراهیم صلوات الله
علیه کبیرهم هذا این آن بت مهترین کرده است گفتند چرا کرده است گفت از آنکه شما پرا با او خدایان خرد را می پرستید
آنکه گفت فاسألوهم بپرسید از ایشان اگر سخن توانند گفتن اگر گویند ابراهیم علیه الصلوة والسلام چگونه گفت فعله کبیرهم و بر
حقیقت کبیر ایشان هیچ فعل نکرده بود او کرده بود و این دروغ باشد و دروغ بر نزدیک شما بر پیغمبران علیهم الصلوة والسلام
روا نیست گوییم از این چند جواب گفتند یکی آنکه اگر چه ظاهر کلام ظاهر خبرست معنی او فرض و تقدیر است و معنی آنست که
هب ان فاعلا فعل هذا الفعل فاعلکم بمثل هذه العلة هل تقبلون منه بمثال انکار بر کسی باید و چنین فعلی کند آنکه او را
پرستند چرا اگر گویند فرض کردم این بت مهترین کرد شما از و قبول کنید تا گویند فرا او گوید چرا ایشان گویند برای آنکه او حیات
ندارد و قدرت ندارد و فعل از و محال باشد تا او گوید بپرسید ایشان گویند چگونه بپرسیم از جماد که ایشان آلت گفتن
و شنیدن ندارند تا حجت بر ایشان متوجه شود تا باشد که نظر کنند و اندیشه نمایند و ایمان آورند و قول دیگر گفتند چنانکه
خداوند تعالی گفت فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون نظیر بر خویشتن اعتراف دادند و بما تند این قصه داود علیه السلم

وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى
إِبْرَاهِيمَ
ابراهیم

97 فی قوله وهل اتاک نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب الی قوله قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض الی آخر القصة و معنی آنست
که انا خصمان بغی بعضنا علی بعض و اخوان له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها و عزنی فی الخطاب
فما قولک فی هذه الحادثة و این قصه شرح او در جای خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بر التقدیر جواب دیگر آنست که ابراهیم
علیه الصلوة والسلام این خبر مطلق نگفت بل مشروط گفت بقوله ان کانوا ینطقون اگر سخن گویند او کرده است یعنی اگر ایشان
بر نطق قادر ند بر فعل قادر باشند و اگر بر نطق قادر نباشند اولی و احری که بر فعل قادر نباشند و چون قادر نباشند
عاجز و مدبر باشند عبادت ایشان نیکو نبود اگر گویند این شرط در نطق است نه در فعل گفت بپرسید که اگر سخن گویند گویم
چه ممتنع است که شرط باشد در هر دو و او چه که شرط طی بود که او شرط بود در بسیار چیزها از طی یکی بود و شروط بسیار
دیگر از و آنست که از کسائی روایت کردند که او خواند فعله و وقف کرد اینجا علی تقدیر فعله من فعله ثم ابتدا کرد کبیرهم هذا
خدای بزرگ شان همین است بپرسید از ایشان اگر سخن توانند گفتن و این وجهی قریب است و محمد بن السمیقع خواند فعله علی تقدیر
فعله و بر این قرائة کلام از آن بیرون شود که خبر باشد و دروغ در و شود و معنی آن بود که همانا او کرده باشد نه بر اطلاق و عند که
یا بر نزدیک شما که آنکس که روا دارد که جماد معبود دارد باید که روا دارد که فعل کند و عل و لعل بیک معنی بود قال الشاعر
یا ابتا علک او عساکا و قال آخر عل صروف الدهر او دولاتها یدلننا اللمة من لماتها اگر گویند این خبر را چه گوئی که ابو هریره روایت کرده
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات کلها یجادل بهن عن دینه ابراهیم علیه الصلوة والسلام
دروغ نگفت الا بسه بار هر بار از برای مجادله از دین یکی آنکه انی سقیم دیگر فعله کبیرهم سیوم باد شاهی که حکایت تا ساره را
از و بستاندند گفت انها اختی او خواهر منست جواب گوئیم این خبر واحد است و ایجاب علم نکند و بر اخبار
آحاد چیزی معلوم و مقطوع علیه نباشد دست بدارو تا اگر تسلیم کنیم گوئیم معنی آنست که ابراهیم علیه الصلوة والسلام هیچ سخن نگفت
ظاهر آن در دروغ بود الا اسبابا این سه را ایشان بگردید گر دروغ نگفت دروغ ابراهیم علیه السلم و اما قوله انی سقیم در جای خود
گفته شود ان شاء الله تعالی و اما قوله لساره انها اختی مراد آن باشد که خواهر منست در دین فرجعوا الی انفسهم چون ابراهیم علیه السلم
این بگفت ایشان با خود رجوع کردند و اندیشه کردند گفتند انکم انتم الظالمون درین قضیه و حادثه ظالم شمائید نه او و گفته اند
در سوال و ظالمید اصنام حاضر نه از ایشان باید پرسید و گفتند مراد آنست که در عبادت اصنام ظالمید و این قولی بسیار
ثم نکسوا علی رؤسهم پس بشرم و خجالت و قفتی بر سر فرو بردند و گفتند لقد علمت ما هؤلاء ینطقون و اینجا قولی مضمرست و تقدیر
آنکه فقالوا لقد علمت تو دانی ای ابراهیم که ایشان سخن نگویند و نتوانند گفتن عند این حال حجت متوجه شد و ابراهیم علیه السلم
زبان ملامت بر ایشان گشاد و دراز کرد و زبان منقبت بر خدایان ایشان و گفت افتعبدون من دون الله میپرستید شما بدون خدای تعالی چیزی
می پرستید که شما را نفعی نکند و مضرتی نرساند تف بر آن و بر این اف لکم ای تبا لکم و قیل کراهة لکم و این کلمه که عند کراهة
و نفرت گویند گند باد و ننگ شما را و خدایان شما را که بدون خدای تعالی می پرستید افلا تعقلون خرد ندارید قالوا حرقوه
چون درماندند و حجت برفتند و با ابراهیم صلوات الله علیه بحجت بر نیامدند دست با سطوت و سلطنت و ظلم زدند و گفتند
حرقوه بسوزید این را وانصروا آلهتکم و خدایان خود را نصرت کنید اگر کاری میکنید ای عجب تو خصم را بسوزی یا بزنی یا بکشی نه
فاسد تو درست شود اهل عصر تو همین میکنند چون از حجت فرو مانند دست بر شغب زنند و اگر شغب کار بر نیاید دست
بر بعض نکان زنند و خواهند تا مرتکب ترک حق کنند چون در مسئله راه حجت بسته شود ایشان را دست بکار
محال زنند چنانکه گفتند این را بباید سوختن گفتند این مرد که کرد گفتند نام گفتند نام بیزن خداوند تعالی او را بزمین فرو برده

بزمین فرو می شود تا بروز قیامت انکه نمرود بفرمود تا ابراهیم علیه الصلوة والسلام را گرفتند و در خانه باز داشتند و ایشان
سالی آتش بیش کرفتند حایطی بساختند چون حظیره و هیزمهای سخت خشک در انجا می افکندند تا هر کسی را که حاجتی بودی
یا بیماری که امید داشت قضاء حاجت خود و صلاح بیمار خود بر تقرب بتو کردی پشته هیزم بیاوردی و در انجا انداختی محمد بن
اسحق گفت یکماه هیزم جمع میکردند تا چندان جمع کردند که از بالای آن حظیره چون کوهی برفت انگه از جوانب آتش در و نهادند
تا در گرفت و سخت شد چنانکه مرغ در ان هوا نیارست پریدن انگه منجنیق ساختند و بر بالا نهادند و ابراهیم را علیه الصلوة
والسلام دست و پای بر بستند و در انجا نهادند و بآتش انداختند در خبر است که همه اشیا از ان ضجر کردند مگر جن و انس فرشتگان
گفتند بار خدایا ترا در زمین خود یک بنده موحد است تمکین میکنی تا او را بآتش بسوزند ما را دستوری باش تا او را نصرت کنیم گفت
بروید که اگر از شما یاری خواهد یاری دهید اما اگر توکل بر من کند با من گذارید او را آن فرشته که بر باران موکل است امد و گفت
یا ابراهیم اگر خواهی تا باران برین کار رانم تا این آتش فرو نشاند و ترا هیچ گزندی نکند گفت نخواهم و اصناف فرشتگان که آمدند هر که
گفتند از ما یاری خواهی گفت نخواهم حسبی الله خدای تعالی بس است مرا چون او را در پله منجنیق نهادند گفت اللهم انت الواحد فی
السماء و انا الواحد فی الارض لیس فی الارض احد یعبدک غیری حسبی الله و نعم الوکیل ابی بن کعب گفت چون ابراهیم علیه السلام را بآتش می
انداختند گفت لا اله الا انت سبحانک رب العالمین لک الحمد و لک الملک لا شریک لک چون او را بینداختند جبرئیل
علیه السلام در هوا باو رسید گفت یا ابراهیم هیچ حاجت هست ترا گفت اما الیک فلا اما بتو حاجت نیست جبرئیل علیه السلام گفت پس از خدا
بخواه گفت حسبی من سوالی علمه بحالی [illegible] الکفایت [illegible] سوال [illegible] **یا نار کونی بردا و**
سلاما علی ابراهیم ای آتش سرد شو بر ابراهیم علیه الصلوة والسلام سردی با سلامت در کلام محذوفی هست و تقدیر آنکه فالقوه
او فقذفوه فی النار قلنا یا نار کونی بردا الایه عبد الله عباس گفت اگر خدای تعالی نگفتی بردا و سلاما ابراهیم علیه السلام را
از سرما هلاک شدی سدی گفت فرشتگان بازوهای ابراهیم علیه السلام را گرفتند و او را آسان بر ان آتش بنهادند خدای تعالی چشمه
آب عذب پیدا کرد و انواع ریحان [illegible] کعب الاحبار گفت آتش از ابراهیم علیه الصلوة والسلام هیچ نسوخت مگر بندهایش
[illegible] آتش [illegible] که دست و پای او بسته بودند [illegible] اعضا او [illegible] تا ابراهیم
در میان آن آتش [illegible] اهل اخبار گفتند هفت روز انجا بود [illegible] گفت از ابراهیم علیه السلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یا نار کونی بردا و سلاما
علی ابراهیم هر آتش که در دنیا بود همه فرو مرد [illegible] گفت خدای تعالی فرشته سایه بفرستاد بر صورت ابراهیم تا ابراهیم علیه السلام
بنشست و با او حدیث میکرد تا مستوحش نشود جبرئیل علیه السلام بیامد و پیرهنی از حریر بهشت بیاورد و در وی پوشانید و گفت
خدایت سلام میکند و میگوید بدانکه آتش دوستان مرا نسوزاند و نمرود هیچ شک نکرد که ابراهیم علیه السلام نماند
کوشک خود نگاه کرد تا حال ببیند ابراهیم علیه السلام را دید در آتش نشسته و در پیش او چشمه آب و پیرامن او انواع ریاحین
از ان در شگفت آمد و مردی دید دیگر [illegible] در آتش با ابراهیم گفت این حال است این بوستان
و مرغزار از کجا آمد و این ریاحین و این آب گفت خدای من بیک کرم جل جلاله [illegible] گفت این فرشته
ظل است خدای تعالی او را فرستاد تا مرا مونس باشد نمرود گفت [illegible] کرد و لکن ای ابراهیم
کرد تو حصاری [illegible] از آتش از انجا بیرون توانی آمد گفت بیرون آی تا ببینم ابراهیم علیه الصلوة والسلام از انجا بیرون آمد و آتش او را
هیچ زیان نکرد نمرود گفت یا ابراهیم مرا می باید که برای خدای تو قربانی کنم که بس بزرگوار و کارسازی است این خدای تو گفت چه

قربانی

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ

و خواستند باو کید کردیم ایشانرا زیانکاران و برهانیدیم او را و لوط را بان زمین که برکت کردیم دران جهانیانرا و بخشیدیم مر او را اسحق و یعقوب زیادتی و همه را کردیم نیکان

قربانی کنی گفت بهمه اعزاز کار و قربان کنم برای او گفت قربانی تو پذیرفته نباشد تا بر دین من نباشی که هستی جز که با دین خدای من
گفت من ملک خود و دین خود رها نکنم اما قربان کنم اهل سیر گفتند ابراهیم علیه السلام را چون بآتش انداختند شانزده ساله بود
و چون اسحق را بقربان خواست کرد اسحق را هفت سال بود و چون ساره اسحق را بزاد نود ساله بود و جاء ذبیح اسحق ساره بحران
دو روز مانده اما در حقیقت انکه آتش سرد شد دو قول گفتند یکی انکه خدای تعالی برودتی با فراط پیدا کرد در آتش تا منافات حرارت
آتش کرد و قول دیگر انکه از میان آتش و ابراهیم صلوات الله علیه حایلی کرد تا آتش باو نرسید و قول اول بشهرت بظاهر القرآن
اما قوله قلنا قول انجا مجاز است جاری مجرای آن باشد که انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون و قوله للسموات والارض
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و قول الشاعر امتلأ الحوض وقال قطنی مهلا رویدا قد ملأت بطنی و در ین جا منع بر حقیقت
هیچ قول نبود و معنی او تشبیه است بانکس که او زبر دستی چیزی فرماید و او مسخر فرمان بردار باشد **وارادوا به کیدا** و آن کافران
با ابراهیم صلوات الله علیه کیدی میخواستند که آن احراق [illegible] ما ایشان را زیانکار کردیم **ونجیناه ولوطا** و برهانیدیم ابراهیم
را و لوط را از دست و اذیت نمرود و لوط برادرزاده ابراهیم صلوات الله علیه بود و با ابراهیم ایمان داشت و هو لوط بن هاران بن
تارخ و هاران برادر ابراهیم بود و برادری دیگر بود ایشان را ناحور نام بود بنام پدر [illegible] که ناحور پدر تارخ بود و تارخ پدر
ابن هر سه کس بود که گفتیم و ساره دختر عم ابراهیم علیه الصلوة والسلام بود او نیز ایمان داشت با ابراهیم و در ین وقت که برفت هم
این دو کس که با ابراهیم صلوات الله علیه ایمان داشتند از انجا برفتند **الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین** بدان زمین که ما بدان برکت کردیم
برای جهانیان یعنی زمین شام ابی بن کعب گفت شام را برای آن مبارک خواند که در جهان هیچ آبی خوش نیست الا از زیر صخره بیت المقدس
بیرون می آید قتاده گفت برای انکه دار الهجره انبیاست علیهم الصلوة والسلام و هر جا از زمین بکاهد در شام فزاید و هر چه
از شام بکاهد در فلسطین فزاید و گفتند ان زمین حشر و نشر است و عیسی علیه الصلوة والسلام انجا فرود آید و هلاک دجال انجا باشد
و ابو قلابه گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که فرشتگان قرآن بر گرفتند و بشام نهادند گفت تاویل این انکه
چون در آخر الزمان ایمان ضعیف شود و فتنها بسیار شود مسلمانان با بیت المقدس گریزند و در خبر است که چون کعب الاحبار
بشام منزل ساخت عمر کس فرستاد و گفت چرا با مدینه نیامدی که مهاجر رسول است صلی الله علیه و آله و سلم گفت من در کتب اوایل خوانده
ام که شام گنج خداوند تعالی است در زمین و خدا را از بندگان انجا گنجی است سدی گفت ساره دختر پادشاه حران بود ابراهیم
در هجرة او از مصر [illegible] بشام دید و بزنی گرفت محمد بن اسحق گفت ابراهیم علیه الصلوة والسلام از کوثی برفت و هجرت کرد بشام و
ساره با او بود و لوط چنانکه گفت **فامن له لوط وقال انی مهاجر الی ربی** الایه از انجا بحران آمد و مدتی انجا بود و از انجا بمصر آمد
بجای فرعون [illegible] آنرا سبع گویند از زمین فلسطین و آن زمین [illegible] است بشام و لوط بزمین موتفکه فرود آمد و آن [illegible]
ابراهیم و لوط [illegible] بود خداوند تعالی لوط را با اهل ان شهر فرستاد و عبد الله عباس گفت مراد بزمین مبارک مکه است انگه که
ابراهیم علیه الصلوة والسلام اسمعیل را انجا برد الا تری الی قوله تعالی للذی ببکة مبارکا و قول اول بشهرت **ووهبنا له اسحق ویعقوب**
[illegible] ابراهیم را اسحق و یعقوب بر سر زیادتی و یعقوب پسر اسحق بود و پدر یوسف بعد و قوله **نافلة** ای زیادة زیادة [illegible]
آن زیادتی خواست [illegible] فرزند زاده بود مجاهد گفت نافلة ای عطاء حسن و قتاده گفتند [illegible] عبد الله عباس و ابی بن کعب و قتاده [illegible]
[illegible] گفتند ابراهیم علیه الصلوة والسلام از خداوند تعالی فرزند خواست خداوند تعالی او را اسحق داد و یعقوب بر سر زیادتی فرزند فرزند
را برای آن نافله خواند [illegible] نافله را برای آن نافله خواند که زیادت فریضه است و نفل [illegible] باشد برای انکه زیادتی است
که ابراهیم [illegible] **وکلا جعلنا صالحین** و همه را صالح کردیم از ابراهیم و اسحق و یعقوب علیهم الصلوة والسلام هیچ [illegible]

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ

[illegible]

مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ

[illegible]

وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ

[illegible]

صلاح داد ایشان را و الطاف کرد بر ایشان که عند آن اختیار صلاح کردند وجعلناهم ائمة و ما این پیغمبران را امامان و مقتدایان
کردیم و امام ... باشد ... مفعول له کالفراش ... یعنی مقتدا باشد یا موة یهدون بامرنا بفرمان ما ... خلق
را و دعوت کنند ... راست و بیان کنند ... دین حق را واوحینا الیهم فعل الخیرات و افعال الخیرات بر ایشان وحی کردیم از انواع
عبادات از نماز و زکوة و ایشان عابد بودند و ما را پرستیدند ولوطا آتیناه ای آتینا لوطا آتیناه منصوب است بفعلی مقدر که این
فعل که در کلام هست بر وی دلیل میکند و مثله والقمر قدرناه منازل ای قدرنا القمر قدرناه و ما لوط را حکم دادیم یعنی نبوت
و علم دادیم یعنی علم شریعت و گفتند بحکم قضا و فصل خصومات بین المتخاصمین ونجیناه برهانیدیم او را از آن شهر که در و خبایث میکردند
و آن دیه سدوم نام بود و عمل خبائث لواطه بود که میکردند و پیش از ایشان کس نکرده بود و نیز در مجلسها ... بنشستندی
... کردندی ... بسیار منکرات دیگر که میکردند انهم کانوا قوم سوء فاسقین ایشان مردمانی بد بودند و فاسق و ... ای و اذکر ...
و یاد کن ای محمد نوح را اذ نادی چون ندا کرد و خدای تعالی را بخواند من قبل از پیش یعنی از پیش ابراهیم و لوط فاستجبنا له اجابت کردیم
دعاء او را ونجیناه واهله من الکرب العظیم و او را و اهل او را از آن غم عظیم برهانیدیم یعنی بلا طوفان ونصرناه و او را نصرت کردیم
و یاری دادیم از آن قوم که بآیات ما تکذیب کردند و دروغ داشتند ... انهم کانوا قوم سوء ایشان مردمانی بد
بودند که ما همه را غرق کردیم بطوفان چنانکه قصه آن برفته است در سورة هود وداود وسلیمان و نیز یاد کن داود را و
سلیمان را اذ یحکمان فی الحرث ... حکم کردند در کشت ... این قول قتاده ... عبدالله مسعود ... گفت ...
بود ... اذ نفشت فیه غنم القوم چون بشب ... در رفت گوسفندان قوم و تباه کرد آن را و نفش آن باشد که گوسفند
... بر سبیل افساد ازهری گفت الهمل ... والنفش بالنهار ... بالیل قتاده و زهری گفتند دو مرد
بر نزدیک داود علیه الصلوة والسلام آمدند یکی صاحب زرع بود و یکی صاحب گوسفند ... گوسفندان این مرد در کشت او افتاده
بودند و تباهی کرده او گفت یا رسول الله ... گوسفندان این مرد زرع من تباه کرده اند داود علیه الصلوة والسلام گفت ...
تا بهای زرع چند است و بهای گوسفند چند است ... راست بود صاحب گوسفندان را گفت گوسفندان با او ده ... عوض
زرع او ... گوسفند ... چون ... سلیمان ... پدرم ... میان شما ... حکم کرد ... چنین ...
... گفت ... داود ... گفت چگونه حکم کردی ... حاکم بودی
گفت گوسفندان بصاحب زرع دادمی تا ... و انتفاع میگرفتی ... زرع ... گوسفند دادمی تا
بکشتی و عمارت میکردی ... گوسفند ... زرع ... دادمی گوسفندان با
خداوند گوسفند ... عبدالله مسعود و شریح و مقاتل گفتند ...
... گوسفندان ... و تباهی کردند ... داود علیه
الصلوة والسلام ... داود علیه الصلوة والسلام حکم کرد ... گوسفند ... سلیمان علیه الصلوة والسلام گفت حکم ...
کرد الی آخر القصة زهری روایت کرد که در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... براء بن عازب در حایط بعضی انصار شد
تباهی کرد و پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... حکم کرد بر براء بن عازب ...
... کرده بود و گفت بر اصحاب ... که مواشی خود بشب نگاه دارند و بر اصحاب زرع ... بروز زرع خود
نگاه دارند و اصحاب اجتهاد باین آیه تمسک کردند در صحت اجتهاد و گفتند سلیمان علیه الصلوة والسلام این حکم باجتهاد کرد ...
... سلیمان علیه الصلوة والسلام حکم باجتهاد ... سلیمان این حکم باجتهاد کرد ...

داود

نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ

[illegible]

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ

[illegible]

99

و داود علیه الصلوة والسلام و هر یک از ایشان حکم جز بوحی نکردند هر دو پیغمبر بودند و هر دو را وحی آمدی ... سلیمان را
صلوات الله علیه ... طریقی باشد ... دلیل ... خلافی نیست که داود علیه السلام
پیغمبر بود و وحی آمدی او را و این حکم او بوحی کرد ... اجتهادی که خلاف آن بود ... در اسلام ...
که اجتهادی بود ... بوحی ... جل جلاله ... عالم الغیب ... مصالح خلق ... مجتهد مصیب بود و اجتهاد ...
... اقتضای ... نکند ... و عیب ... که خدای عز و جل ... گفت ففهمناها سلیمان ما سلیمان را اعلام
کردیم و اعلام خدای ... پیغمبران ... بوحی بود ... الهام والقاء فی القلب است ... اجتهاد ... چنین باشد
... ففهمناها ... وحی ... داود ...
... اجتهاد ... تکلیف ... بودی
... صواب بود ... اعلام و وحی ... داود
علیه الصلوة والسلام بقیمت زرع گوسفند با و داد ... قیمت ... زرع بر صاحب گوسفند ...
... سلیمان ... صواب ... زرع ... گوسفند ... انتفاع باشد ... زرع گوسفند ...
... زرع ... حاصل ... باشد ...
... حکم کند ... درم و قیمت ده درم ... باشد ...
... حکم ... مختلف ... حکم ایشان متناقض بود ... خطا ...
... خدای تعالی منسوخ کرد ... سلیمان را حکم
ناسخ ... داود علیه الصلوة والسلام ...
... خدای تعالی ... خصومات ...
... کرد وکلا آتینا حکما وعلما و ما هر یکی را از داود و سلیمان علیهما الصلوة والسلام حکمی دادیم یعنی حکمتی و علمی دادیم
وسخرنا مع داود الجبال و کوهها را مسخر داود علیه الصلوة والسلام کردیم تا با او تسبیح میکرد والطیر ای سخرنا الطیر ایضا و نیز مرغان را
... داود ... تسبیح میکردی و کوهها و مرغان ... با او تسبیح میکردند ... او وکنا فاعلین و ما
... معجزات ... وعلمناه صنعة لبوس لکم و ... او را کردیم درع ... برای شما لبوس
... قال الشاعر ... لبوس ...
... درع کرد داود بود و پیش از وی درع ... بودند ...
... داود علیه الصلوة والسلام ... آهن ...
... قوله لتحصنکم عاصم خواند بروایة ابوبکر و یعقوب بروایة رویس لتحصنکم بالتاء ... الی الصنعة
... الدرع ... درع آهن ... و باقی قرا ... الی اللبوس ...
... اللباس ...
فهل انتم شاکرون ... ولسلیمان الریح ای و سخرنا لسلیمان الریح ... برای سلیمان باد ... عاصفة
... تجری بامره ... زمین ... برکت ... شام و بیت المقدس ... سلیمان علیه
الصلوة والسلام ... چهار فرسنگ ... فرسنگ ...

عاصفة م

شیء عالمین ومن الشیاطین من یغوصون له ویعملون عملا دون ذلک وکنا لهم حافظین وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین

چیزی دانا و از دیوان کسانی که غوطه میخوردند برای او و میکردند کاری جز آن و بودیم ایشان را نگاهدارنده و ایوب چون خواند پروردگار خود را که رسید مرا رنج و تو مهربانترین مهربانانی

فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین واسمعیل وادریس وذا الکفل کل من الصابرین

پس اجابت کردیم او را پس برداشتیم آنچه بود بوی از رنج و دادیم او را اهل او و مانند ایشان با ایشان بخشایشی از نزد ما و پندی مر پرستندگان را و اسمعیل و ادریس و ذو الکفل همه از صابران بودند

تا ایشان غواصی کنند و بادی عاصف را فرمودی تا بساط او بر گرفتی و در هوا بردی و آنگه بادی نرم را فرمودی تا براندی تا بجایگاه او خواستی که مقام
او بیردی و شب آنجا مقیم کردی ماهی را به باز آوردی و همچنین گفته اند حکایت کرده اند که بناحیه بغداد نوشته بودند که بعضی از اصحاب
سلیمان علیه الصلوة والسلام نوشته بودند اما الانس واما الجن که نحن نزلنا وما بنیناه و بنینا وجدناه وغدونا من اصطخر
فقلناه ونحن رائحون منه ان شاء الله تعالی فبائتون بالشام ما فرود آمدیم اینجا و نه ما بنا کرده ایم اینجا را و بنا کرده یافتیم بامداد
از اصطخر پارس آمدیم و اینجا قیلوله کردیم و بشام نماز شام باشیم ان شاء الله تعالی **وکنا بکل شیء عالمین** و ما بهمه چیزی عالمیم و دانا
ومن الشیاطین من یغوصون له ویعملون و نیز مسخر کردیم برای او جماعتی را از دیوان که برای او غواصی کردندی و از دریا جواهر بر آوردندی
ویعملون عملا دون ذلک و برای او کارهای دیگر کردندی جز آن از محاریب و تماثیل که در سوره سبا گفت **وکنا لهم حافظین** و ما
ایشان را نگاه داریم تا از فرمان او بیرون نیایند قوله تعالی **وایوب اذ نادی** حق تعالی عطف کرد این آیه را بر آیتهای که پیش از این است گفت
وایوب فی التقدیر واذکر ایوب و یاد کن ایوب را **اذ نادی** چون ندا کرد و بخواند خدای خود را و دعا کرد گفت **مسنی الضر** بمن
رسید بیماری و محنت و تو خدای بخشاینده تری از همه بخشایندگان بدانکه قصاص از وهب و کعب و جز ایشان در چند ابی الحال و حشو
و ترهات و نا شایست در قصه ایوب علیه الصلوة والسلام گفته اند از آنچه عقلا منکر باشند آن را و اضافه کرده بسیار رحم خرد را
باب با خدای تعالی و با ایوب و ما این کتاب را صیانت کردیم از امثال آن حدیث و آنچه از آن مستنکر نیست و مخالف اعتقاد
و ما قبض آنچه در اصول بادلۀ ما محتاج نباشد شرح داده است طرفی بگوییم وهب منبه گفت که ایوب علیه الصلوة والسلام مردی
از اهل روم و صحابی ایوب بن اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم و مادر او از فرزندان لوط علیه الصلوة والسلام بود
و خداوند تعالی او را برگزید و پیغمبری داد و مال بسیار داد او را چندانکه سواد شام جبل و سهل او را بود و او را از انواع مال
از گاو و گوسپند و اشتر و اسب و اشتر آن از اهل روزگار بود و پانصد جفت گاو بزر داشت که با او گفت کردندی با هر جفتی گاو
بنده بود مملوک آنان او هر بنده با زن و فرزند و مال و تجمل و هم چند انکه گاو بزر او بود او را گاوان ماده بودند هر یکی
چهار بچه داشت گفتند هفت پسر داشت و هفت دختر و گفتند سه پسر داشت و چهار دختر و مردی بود با جمال و نیکو روی و خوش
خوی و پرهیزکار و بسیار خیر و مشفق بر خلقان خدای تعالی و نکوکار با درویشان و مهمان دار و خویشتن و مال خود چون وقف
کرده بر یتیمان و درویشان و ابناء السبیل و شاکر نعمت او داود و دعا بلیس علیه اللعنة درکار او عاجز و حیران چندانکه خواست
تا او را وسوسه کند و بریکی از وظایف عبادت بر و تباه کند نتوانست گفت بار خدایا امروز ترا بنده نیست عابدتر و شاکرتر از ایوب
و همانا که این شکر و عبادت او از آنست که تو او را مال و فرزندان و اسباب داده که من چنانست که اگر تو مرا امتحان کنی و این مال
از وی بستانی و فرزندان او بمیرند و کفر آن آرد سخن حق تعالی گفت او بنده نیکست مرا اگر همه از وی کیرند جمله نعمت و محنت بر او کنیم
هیچ کفران نکند در بن وهب گفت عندان حال ابلیس گفت بار خدایا مرا مسلط کن بر مال او گفت برو که ترا مسلط کردم او برفت و مال
او همه هلاک کرد او در شکر بیفزود آنگه گفت بر فرزندان او مرا مسلط کن گفت کردم گفت مرا بر تن او مسلط کن گفت کردم الا بر دل
و زبانش در اینجا و ترهاتی بسیار و این هیچ روا نباشد که خدای تعالی ابلیس علیه اللعنة را بر انبیا و اولیا مسلط کند و آنچه در حکایت
او بسیار شنایع روایت کرده اند از آنکه هفت سال بر کناسه از کناسات بنی اسرائیل افکنده بود و کرم در اندام او افتاده و هیچ کس نتوانستی
که بنزدیک او شدی از بوی او و این در حق پیغمبران انکس روا دارد که قدر ایشان نداند و ما بیان کردیم که بر پیغمبران علیهم الصلوة والسلام
هیچ چیز از منفرات روا نباشد نه از قبل خدای تعالی و نه از قبل ایشان علیهم الصلوة والسلام برای آنکه مودی بود با نقض غرض قدیم
تعالی و ما از این قدر هست اما سخن بیماری و تزاید آلام و تکاثف امراض روا داریم که خداوند تعالی کند پیغمبرانرا بر سبیل امتحان برای

۱۰۵
للطف و اعتبار و صبر برای آن اعواض عظیم باشد و فی برای مادام تا بیماری بنود منفر که نفرت آرد مردم را از بر ص و جذام و جوع و
قروحی منفر و احوالی که قبح منظری باشد و آنچه بر وجه چیزی مستنبع باشد اما آنکه خداوند تعالی مال ایوب ببرد و فرزندان او را
بستاند و اورا انواع بیماری دهد تا منظر این همه روا دارد که امانتم بدعای ابلیس و اسعاف و تسلیط او بر آن و آنچه بدایة کرده نوار مخاصمه
او با خدای تعالی هم آنکس روا دارد که او پیغمبران را نشناسد و نداند که بر ایشان چه روا باشد و چه نباشد و در مدت بیماری او خلاف
کرده اند وهب گفت سه سال بود بیشتر نبود و کعب گفت هژده سال بود و عبدالله عباس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند هفت سال
بود و در خبر هست که در مدت بیماری او سه کس با او ایمان آورده بودند مردی از اهل یمن او را الیفز گفتند و دو مرد از ولایة او یکی را بلدد
نام بود و یکی را صافر ایشان هر وقت بنزدیک او آمدندی و او را بپرسیدندی و ایشان کهل بودند و یکی برنا روزی بپرسیدن او آمدند
و او را رنجور یافتند با یکدیگر گفتند همانا گناهی کرده است که خداوند تعالی بر او رحمت نمیکند این جوان با ایشان خصومت کرد و گفت
نمیدانید که ایوب پیغمبر خداست عز و جل و کرم او از خلقان و کمان میبرید که این رنج که او راست عقوبت گناهیست که او کرده
نمیدانید که خدای تعالی دوستان خود را امتحان میکند و ایشان را بیماری دهد تا صبر ایشان بر مردمان ظاهر کند و خداوند تعالی ایوب را
بر دو حال امتحان کرد هم بنعمت و هم بمحنت هم در نعمت شاکر یافت او را و هم در محنت صابر از این که گفتید که توبه کنید ایشان گفتند
راست گفتی و نیکو گفتی و از که خداوند تعالی حکمت دهد او بزرگ و پیر تر باشد و این فضلی بود از خداوند تعالی و ما توبه کردیم از آنچه
گفتیم و گفته اند که این خبر بحضرت ایوب گفتند و ایوب از این دلتنگ شد و آن جوان ایشان را جواب ادو و التماس کرد ایوب علیه
الصلوة والسلام گفت مرا میگویند که گناهی کرده ام که این عقوبت آنست بار خدایا اگر میدانی که من هیچ شب نخفتم که از طعام سیر بودم
و گرسنه ای بر من گذشت بود و لا طعام با او دادم و اگر میدانی که هرگز پیراهنی پوشیده و برهنه را نپوشانیدم الاولها او را بار
پوشیدم مرا درین تصدیق کن عندان جبرئیل صلوات الله علیه آمد و گفت که مدت محنت بسر آمد دعا کن تا خداوند تعالی شفا دهد او دعا کرد
ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و در خبر هست که در مدت بیماری او از اقطار زمین بیماران و اصحاب امراض و بلایا نزد او آمدندی
دعا بر خواستندی او دعا میکرد و خداوند تعالی بر همه ایشان شفا میداد او را گفتند چرا برای خود دعا نمیکنی گفت شرم دارم از خدای
تعالی که هشتاد سال در نعمت و عافیت او بودم اکنون برین چند که مرا ابتلا کرد از عافیت خواهم تا چندانکه در نعمت بوده ام در محنت
باشم دعا نکنم جز که او بفرماید مرا که دعا کن انس مالک روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت که خداوند تعالی ایوب را ابتلا
بر بیماری سخت تا هژده سال که در آن بماند مردم با او و مال آن کس و او را ترک کردند مگر دو مرد از اصحاب او یکی گفتند یا نبی الله مگر
تو خطای کرده ای که بدین محنت گرفتار شدی گفت نمیدانم تا من چه خطا کرده ام جز آنکه سیرت من آن بود که چون بکذشتی
و دو مرد با یکدیگر خصومت میکردند یکی در میان خصومت و مجادلت سوگند بخوردی من بیامدمی و کفارت سوگند او کردمی
تا یکی آن سوگند در مجادلت دروغ خورده باشد و از آن دلتنگ باشد و ایوب علیه الصلوة والسلام چون بقضای حاجت بیرون شدی
اهل او دستش را بگرفتی تا بجای خود رسیدی آنگه او را رها کردی و با جای خود آمدی چون از قضای حاجت فارغ شدی آواز دادی
او را تا بیامدی و دستش را بگرفتی و با جای خود بردی یک روز بر عادت او را بیرون برد و باز گشت و بنشست منتظر آنکه او را آواز
دهد خداوند تعالی هم در آن جای با ایوب علیه الصلوة والسلام وحی کرد **ارکض برجلک هذا مغتسل بارد وشراب** پای بر زمین زد چشمه
آب از زمین پدید آمد از آن آب باز خورد و رنجی که او را بود اندرونی زایل شد و در آن آب غسل کرد همه رنجها که او را بود بیرونی زایل شد
و در آن آب غسل کرد همه رنجها که بود بیرونی زایل شد و او را قوت و جمال و رنگ روی باز آمد که نیکوتر از آنکه او را بود و ایوب علیه الصلوة
والسلام از آنجا برخاست بایستاد چون دیر شد زن او دل مشغول شد برخاست تا بنگرد که حال ایوب چیست او را بر جای خود ندید از آنجا که

آن پیشتر نگاه کرد مردی را دید که او را باز نشناخت گفت کرا میجوئی گفت ایوب پیغامبر را که مبتلا را گفت او چه باشد از تو گفت شوهر منست
گفت بر منی او را شناسی گفت چگونه نشناسم او را و سالها است که با او یم گفت عز او یم خداوند تعالی سنت نهاد بر مرد و بیخ ازین پرداخت
وگفت ایوب را علیه الصلوة والسلام دو انبار بود در یکی جو بود و در یکی گندم خداوند تعالی فرمان داد تا ابری برامد و بر آن انبارها
او زر و درم بیارید یکی را از زر شد و یکی را از درم چنانکه ممتلی شد و اندر خبر است حسن بصری گفت خدای تعالی ایوب را علیه الصلوة
والسلام امتحان کرد بانواع بیماری و بیماری بروی دراز شد و خویشان و دوستان از وی ملال آمدند و همه او را رها کردند مگر زن که
اهل او بود و او خدمت وی میکرد و مراعات کردی او را و طعامی و شرابی او وی کردی او را بر نزدیک او عامی بر علیه الصلوات والتسلیمات هر چند که
بیشتر سخت تر بود شکر وی بیشتر بود یکساعت خالی نبودی از ذکر خداوند تعالی ابلیس علیه اللعنه فریاد کرد و استغاثه نمود
باصحاب و اتباع خود و گفت عز در کار ایوب علیه الصلوة والسلام عاجز شدم که هر گه محنت بروی سخت تر شد خداوند تعالی را شاکر تر شد
مال او فنا کردم و فرزندان نماندند و هر چیز که هست همه او فنا رفت و بیماری او سخت تر شد و شکر او خدای را جل جلاله بیشتر شد
مرا چاره بیاموزید که در کار او چه حیله سازم ایشان گفتند ما اتباع توایم و چاره از تو میآموزیم ولکن انواع مکر و حیل کجاست که بآن
حالان که از وی ببردی و پدر همه خلقان که آدم بود علیه الصلوة والسلام از بهشت بیرون آوردی گفت از جهت زن او گفتند حدیث ایوب
علیه الصلوة والسلام هم از جانب زن دست گیر گفت ای اینست که شما دیدید انکه مبتلا شد و زن را یافت که برای ایوب چیزی میساخت او را
گفت یا امة الله شوهرت کجاست گفت بفلان جای بیمار افتاده و بیش صد سالست که چندگونه بیماری بروی مستولی شده است و هیچ
دردی ازین نیست چون او را علاج یافت علاج کرده او را عزیزی کفت یا عجبا اگر یاد کنی این را که فرزندان و آن جمال او که در دو
او کر با نه چنین جمال او بود امروز همه رفت و عذر بروز کار او بتر است و نیز هر کس کار او بقاعده نشود و این معنی یاد او
تا او یکبارت فریاد کرد انکه گفت من او را خادم ام اگر از من نصیحت شنود گفتا آن چیست گفت اینکه او گوسپندی ازین بستاند
و بنام من قربان کند تا خداوند تعالی او را عافیت دهد که این مجربست او گان گوسپندان بستد و پیش ایوب برد گفت یا نبی الله
تا چند ازین رنج و ازین محنت و بدین فلان مردی طبیب آمد و مرا چیزی آموخت و نصیحت کرد آن قصه او بگفت که این گوسپند
بنام او قربان کن که او گفت شفا است ترا در این ایوب گفت ای کم خرد تو ندانی که آن که بود آن دشمن خدای تعالی بوده ابلیس
علیه اللعنه میخواهد تا من بنام او قربان کنم و او تا بر جزع بیمار کند و در کار انکه شتر باد تو او و تو قبول کردی از زشت که
کرمان آن کرد که گفت خداوند تعالی گفت خداوند تعالی عوض هر چه داد و توانا داد و چه گفت چون مدت محنت ایوب صلوات الله علیه
بر آمد و ابلیس علیه اللعنه در کار او عاجز شد یکروز بیامد بر صورت مردی با جمال و هیبت و زی پادشاهان بر اسبی نکو نشسته
پیش زن آمد و او را گفت حال شوهرت ایوب چگونه است گفت بغایت رنجور و بیمارست گفت مرا میشناسی گفت نه گفت من خدای
این جهان و هستی از بیماری و رنج و تلف مال و فرزندان همه من کرده ام از انکه مرا رها کرده است و بعبادت خدای آسمان اقبال کرده
اگر تو مرا یکبار سجده کنی من آنچه همه بستدم از وی بر دادم و مال و فرزندان با وی دهم او گفت تا من ایوب علیه الصلوة والسلام را نگویم هیچ
کار نکنم گفت اگر این نکنی ایوب را بگو تا یکبار که طعام بخورد بسم الله نگوید و بآخر الحمد لله تا من از وی خشنود شوم و او را
شفا دهم و مال و فرزندان با او دهم او گفت تا من ایوب صلوات الله علیه را نگویم هیچ کار نکنم او بیامد و ایوب را خبر داد هر چه
رفته بود ایوب علیه الصلوة والسلام بروی خشم گرفت و گفت ای ملعونه زود برفته و باد شمن خدای تعالی ابلیس علیه اللعنه در مناظره رفته
و گو شرح حدیث محال کرده و امروز که اگر خداوند تعالی مرا شفا دهد من ترا صد چوب بزنم از پیش من برو و او را براند چون او برفت
ایوب علیه الصلوة والسلام تنها ماند و هیچ کس نزدیک او نبود و هیچ طعامی و شرابی و مونسی نبود روی بر زمین نهاد و میگفت رب مسنی الضر و

وانت ارحم الراحمین جبرئیل را بگفت آواز داد که ای ایوب سر بردار که خدای عز و جل دعای ترا اجابت کرد پای در زمین زن او پای بر زمین
زد در زیر قدم او چشمه آب عذب پیدا شد از انجا غسل کرد هیچ رنجی بر اندام او نماند پای دیگر در زمین زد چشمه دیگر از آب پیدا
شد از انجا باز خورد هر رنجی که در درون وی بود خداوند تعالی زایل کرد و جمال و جوانی خدای تعالی با وی داد و جبرئیل علیه السلام
بیامد و حله از بهشت بیاورد و در وی پوشانید او بنشست در آن جای که او بود هر مالی و ملکی که او را بود خداوند تعالی مضاعف کرد و بوی
وا ری برامد و ملخ زرین بر وی ببارید و در خبر چنین است که آبی که از سینه او فرو میریخت در وقت غسل کردن هر قطره ملخی زرین شد
او آنرا بدست جمع میکرد خداوند تعالی وحی کرد با او که یا ایوب تو از من توانگر شدی گفت بلی یا سیدی و مولای و لکن این برکت
تست و کرامت تو که باشد که از وی سیر شود انگاه از آن جای برخاست و بر بلندی شد و بنشست و او را جمال تر از اهل روزگار و قوی
تر از ایشان بود چون اهل جمله از پیش او برفت ساعتی انکه اندیشه کرد و گفت اگرچه مرا براند و صبر کرد مرا شرط نباشد او را رها کردن
که او را در جهان کس نیست که مرا عات کند برجم و بنگرم تا حال او چیست بیامد و بجای او بسی و کس را ندید بیچاره گشت از آن مرد
پرسید که بر آن بلندی بود شرم میداشت ایوب آواز داد و گفت ای زن کرا میجوئی گفت این مرد بیمار مبتلا که اینجا بود گفت پیش آی
تا او را با تو نمایم او پیش رفت و گفت کجاست گفت ترا که باشد گفت او شوهر منست گفت گر او را ببینی بشناسی گفت بر جمال بشناسم
او را گفت او بکه میماند گفت با تو میمانی بیش از انکه بیمار شد ایوب علیه الصلوة والسلام گفت ایوب منم و خدای تعالی محنت من بر گرفت
انکه دست در گردن یکدیگر کردند و او وی خبر کرد با ایشان دست از گردن یکدیگر بیرون نکردند تا هر مالی و ماشیه که او را بود خداوند
تعالی مضاعف کرد و با ایشان نگذشت چون رنج زایل شد ایوب علیه الصلوة والسلام در غم افتاد که سوگند خورده بود که صد چوب بر زن بزند
چون خداوند تعالی وحی کرد با او و گفت وخذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث گفت دسته از شاخ درختان بگیر و بعدد
صد در هم بند و یکبار بر وی زن تا سوگند درست و راست شود همچنان بکرد قوله فاستجبنا له ابو القاسم بن حبیب گفت یکروز جماعت
آمدم هیچی از فقها و علما و ایشان حدیث ایوب میکردند و انکار ایوب علیه الصلوة والسلام بر سبیل شکایت گفت مسنی الضر و میگفتند که
شکایت او از خداوند تعالی شکایت کند و خدای تعالی در حق وی گوید انا وجدناه صابرا نعم العبد من گفتم این شکایت نیست این عرض
ضعف حالاتست در پیرایه دعا بیخی که در عقب این لفظ اجابت میآید من قوله فاستجبنا له و اجابت بعقب دعا باشد نه بعقب شکایت
فکشفنا ما به من ضر و اجابت کردیم و کشف بلاء او کردیم من تبیین راست و آتیناه اهله و مثلهم معهم مراد با اهل فرزندانند و آن
فرزندان که مرده بودند خدای تعالی ایشان را زنده کرد و مثل ایشان هم چندان فرزندان دادا و را بعدد و اختلاف مفسران در عدد
ایشان گفتیم رحمة من عندنا نصب او بر مفعول له است برای رحمت ما بر او وذکری للعابدین و یادگاری و تذکیری خدای پرستان را
قوله تعالی واسمعیل وادریس وذا الکفل اسمعیل بن ابرهیم است و ادریس بن اخنوخ است صلوات الله علیهم و قصه ایشان رفته است پیش
ازین و تفسیر آیه اینست و ذکر اسمعیل و ادریس مفسران در ذو الکفل خلاف کردند عبدالله عمر گفت از رسول خدای صلی الله علیه وسلم شنیدم
وسلم حدیثی شنیدم که اگر یکبار یاد و بار شنیدمی نگفتمی جز انکه هفت بار شنیدم این حدیث ازو که گفت در بنی اسرائیل مردی بود نام
او ذو الکفل مردی فاسق بود و یکروز زنی را شصت دینار داد و او را پیش خود برد چون خواست که با او خلوت کند او را یافت که
میلرزید گفت چه بوده است ترا گفت من هرگز این کار نکرده ام گفت پس چرا آمدی اینجا گفت ضرورت حاجت مرا حمل کرد بر این مرد گفت
برو که ترا مسلم کردم آنچه دادم و توبه کردم با خدای عز و جل که هرگز نیز چنین معصیتی نکنم آن شب او را وفات رسید و بر در
در سرای او نوشته یافتند که خداوند تعالی ذو الکفل را بیامرزید اعمش روایت کرد از منهال بن عمرو که از عبدالله بن الحارث که پیغمبری
پیغمبران صلوات الله علیهم قوم خود را گفت کیست که کفیل کند که همه روز روزه دارد و همه شب نماز کند و در کار دهانانی و ثبت یکی

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ

[illegible]

مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا

[illegible]

وخشم نگرد جوانی برپای خاست گفت من این تکفل بکنم گفت بنشین دگر باره باز گفت که کیست که این تکفل کند هم او برخاست گفت
بنشین بار سیوم دگر باره گفت هم او برخاست آن پیغمبر وصیت باو کرد و او را بجای خود بنشاند و او از میان مردمان حکم میکرد
و تبعت و تانی کار می بست و خشم نمیگرفت یکروز شیطان بیامد تا او را بخشم آرد و در سرای او بزد زدنی منکر ذوالکفل گفت
کیست گفت مردی ام که کاری دارم یکی را بفرستاد گفت این را تحقیق (?) هم دیگری را بفرستاد گفت نیز تحقیق هم این گفت او از سرای بیرون
آمد گفت کرا میخواهی که با تو بکار رود (?) باید گفت ترا دست و در گرفت و او را بیاناز برد انگه او را رها کرد و برفت ذوالکفل
بر گفت با سکینه و وقار و را خانه آمد و هیچ خشم نگرفت مردم او را ذوالکفل نام کردند مجاهد گفت چون الیسع پیر شد اندیشه
کرد که خلیفه کند که بجای او بایستد انگه گفت خلیفتی باید کردن در حیوة خود تا بنگرم که چگونه میکند از میان قوم برخاست
و گفت کیست که تکفل کند مرا به سه خصلت بروز روزه دارد و بشب نماز کند و در کارها خشم نگیرد مردی حقیر مهول (?) برپای
خاست و گفت من تکفل بکنم باین سه خصلت آن روز رها کرد بروز دگر چون قوم حاضر آمدند و برپای خاست و همین
سخن بگفت کس برنخاست مگر همان مرد آن روز هم رها کرد روز سیم برخاست و همین بگفت و همان مرد برخاست او را خلیفه
کرد آن مرد بکار خلافت قیام نمود بروز روزه میداشت و بشب نماز میکرد و همه روز میان مردمان حکم کردی جز یک ساعت که قیلوله
بخفتی ابلیس اصحاب را گفت علیکم بفلان بنگرید تا بر فلان ظفری یابید گفتند ما بر وی هیچ راه نیابیم گفت من چاره سازم در کار
او انگه بیامد در وقت انکه او بجای خود آسوده بود در بزد بر صورت پیری مظلوم که بر وی ظلمی رفته (?) او برخاست و بیرون آمد
او را برپای بداشت و قصه آغاز کرد که بر من ظلم میرود و چندان بگفت که وقت نماز دیگر در آمد و وقت قیلوله فایت شد حکم گفت
ای مرد برو و خصمانت را حاضر کن که وقت آنست که من بحکومت بنشینم او برفت و حکم بنشست و میان مردمان حکم میکرد
و انتظار میبرد تا پیر مظلوم باز آید نیامد بر دگر روز بامداد تا وقت قیلوله نیامد چون او بخواست تا بخسپد او بیامد و حلقه
بر در زد گفت تو کیستی گفت من آن پیر مظلوم گفت نه ترا گفتم باز آی گفت خصمانم بگریختند و ایشان مردمانی اند ظالم و چون
در یوسه (?) آن روز نیز خواب بر وی تباه کرد تا وقت نماز دیگر روز کار او بپرید برفت و آن روز هم باز نیامد روز سیم مرد رنجور شد
که سه شبانروز نخفته بود مردی را بر در سرای بداشت که اگر کسی آید که این در بزند رها مکن تا من بخسپم یک ساعت که رنجور
شده ام از بی خوابی چون بخفت دگر باره بیامد تا در بزند آن مرد رها نکرد بسیار مدافعه کرد ناگاه آن ملعون از سوراخ در اندرون
رفت و از اندرون در بزد مرد بیدار شد گفت کیست گفت پیر مظلوم آن مرد دربان آواز داد که نه ترا گفتم که کس را بگذار رها مکن
گفت این نه از جهت من آمد و او برخاست و بیامد در را در اندرون سرای یافت و در بسته بحکم خود کمان برد که و گفت کمان برم
که تو دشمن خداوندی تعالی و تعظم ابلیس علیه اللعنه گفت هستم و خواستم تا ترا بخشم آرم گفت الحمد لله الذی عصمنی منک سپاس
مر خداوندرا تعالی که مرا از تو نگاه داشت و ابلیس علیه اللعنه خایب و نومید از و برگشت او را ذوالکفل خواندند ابو موسی اشعری
گفت ذوالکفل پیغمبر نبود بنده بود صالح تکفل کرد بعمل صالحان از پیغمبران و در شبانروزی خداوند تعالی را صد نماز گزاردی
خداوند تعالی بر و ثنای نیکو گفت و گفتند مردی پارسا تکفل کرد بکار مردی که در زمان او بود و او را ذوالکفل [illegible] او را
ذوالکفل خواندند گروهی گفتند ذوالکفل الیاس بود و گروهی گفتند زکریا بود و جبائی گفت پیغمبری بود در بنی اسرائیل و او را
برای آن ذوالکفل خواندند که او خداوند نصیب تمام بود از ثواب هم چندان ثواب که امتش را بود او را بود و کفل در لغت نصیب
باشد كل من الصابرين ایشان همه صابر بودند وادخلناهم فی رحمتنا انهم من الصالحین و ما ایشانرا در رحمت خود آوردیم که
ایشان از جمله صالحان و نیکان بودند و پاکان بودند قوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا تقدیر چنان است که واذکر ذا النون و یاد

کن

کن ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم خداوند ماهی را یعنی یونس بن متی را و نون ماهی بزرگ باشد و او را ازان ذوالنون خواندند که مدتی
مدید در شکم ماهی بود و در جای دیگر او را صاحب الحوت خواند فی قوله ولا تکن کصاحب الحوت و هو در یک معنا رد اذ ذهب مغاضبا
چون برفت خشمناک مفسران خلاف کردند در معنی آیه و وجه او چنانکه گفت مغاضبا القوم برفت از میان قوم خشمناک بر قوم از آنجا که
اصرار کردند بر کفر و این روایت عوفیست از عبدالله عباس گفت یونس و قومش در زمین فلسطین بودند پادشاهی قصد ایشان
آمد و از ایشان نه سبط و نیم را بغارت ببرد و دو سبط و نیم را بگذاشت خداوند تعالی وحی کرد بشعیا پیغمبر که بنزدیک حزقیا
رو و او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگو تا پیغمبری قوی و امین را بفرستد که من در دل ایشان فکنده ام که بنی اسرائیل را باز دهند
تا برود و ایشانرا باز ستاند پادشاه با قوم گفت کیست که این کار را شاید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردم گفتند شایسته
این کار یونس است علیه الصلوة والسلام پادشاه یونس را علیه الصلوة والسلام گفت ترا باید رفتن یونس علیه الصلوة والسلام گفت
که خدای تعالی مرا تعیین کرده است و نام من برده اند گفت نه گفت پس دیگری را بفرست گفت ترا باید رفتن گفت من نتوانم رفت
الحاح کرد و برفت بر خشم از پادشاه و از انکه اشارت نکرد بر پادشاه را بفرستادن او فذلک قوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا
از آنجا بیامد بخشم و بکنار دریای روم آمد کشتی در دریا میشد با قومی بسیار و مالی بسیار در آن کشتی نشست چون بمیانه دریا رسید
دریا آشفته شد و کشتی بنزدیک هلاک و غرق رسید گفتند یا در میان ما مردی عاصی است یا بنده گریخته و از رسم و عادت آنست
که در مثل این حادثه قرعه بزنیم بنام هر که برآید او را در دریا افکنیم که یک مرد هلاک شود اولیتر باشد که کشتی با هر چه در وست یونس
صلوات الله علیه از میان برپای خاست گفت همانا آن بنده گریخته منم مرا در دریا افکنید که در حال کشتی ساکن شود گفتند معاذ
الله تو پیغامبری و صالحان داری و این حیبت (?) تو لایق نیست و ما بی قرعه این کار نکنیم قرعه بر افکندند بنام یونس صلوات الله وسلامه علیه
برآمد دگر بار بر افکندند بنام او برآمد تا سه بار بر افکندند چون هر سه بار بنام او برآمد او برخاست و خویشتن را بدریا افکند
ماهی بیامد و او را فرو برد و گفتند آن قوم او را برگرفتند و خواستند در دریا اندازند ماهی بزرگ آمد و دهن باز کرد گفتند که
لابد او را بدریا می باید انداخت بر دهن ماهی [illegible] رد بجانبی دیگر بردند او را همان ماهی بیامد و دهن باز کرد تا پنج جانب
بردند و آن ماهی می آمد دهن باز کرده گفتند که این مامور [illegible] هست او را بینداختند ماهی و را فرو برد
در خبر است که چون او را بدریا انداختند خداوند تعالی وحی کرد بنون گفت بنده مرا دریاب یعنی یونس را گفت شکم تو او را حبس
مقام او کردم اما امتحان را و نگر تا بیت او نخراشی و اندام او را نیازاری که او طعمه تو نیست آن ماهی او را فرو برد و ماهی
دیگر آن ماهی را فرو برد و دیگری بیامد و آنرا فرو برد فذلک قوله تعالی فنادی فی الظلمات و این جمع باشد و اقل جمع سه بود
و بعضی دیگر گفتند مراد بظلمات سه ظلمت است ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی این دو قول گفت مغاضبا للملک لهذا السبب
او القوم لاصرارهم علی الکفر این دو قول معتمد است فاما قول انکس که او گفت مغاضبا لربه آن خشم او بر خداوند تعالی بود از آن
جا که قوم او را وعده داده بود که بعذاب و او برفت قوم چون علامت عذاب بدیدند ایمان آوردند خداوند تعالی عذاب از ایشان
برداشت یونس علیه الصلوة والسلام چون بشنید که عذاب بر ایشان نیامد برفت خشم گرفته بر خدای تعالی از انکه سبب [illegible]
و گفت من با این قوم نروم دروغ زن که ایشان مرا گفتند این قول نیک نیست برای انکه این بر پیغمبران روا نباشد و نه
برانکس که او خداوند تعالی را شناسد چه غضب ارادت عقاب و مضرت باشد بغیری و انکس که او بر خدای تعالی مضرت و عقاب
روا دارد خداوند تعالی را نشناسد اما عذر انکس که گفت خشم برای آن بود که خدای تعالی چرا عقوبت نکرد ایشانرا الا انکه ایمان آوردند
بودند هم جز نیست برای انکه این هم جهل باشد بخدای تعالی و بعدل و حکمت او فاما قول حسن بصری که گفت سبب خشم او آن بود

که خداوند تعالی او را با اهل نینوی فرستاد تا ایشان را اعذار و انذار کند او گفت بار خدایا مرا روزی چند مهلت ده تا برگ و بسازم گفت
مهلت نیست تا این کار را زان زودتر می باید گفت تو بیکو گفت چندانی مهلت ده مرا که نعلینی برکنم گفت مهلت نیست القصه
آمد فخرج مغاضبا او برفت خشمناک بر خدای تعالی این هم قولی باطل است برای آنکه خداوند تعالی برای پیغمبری آنرا اختیار
کند که داند که منقاد باشد او امر خداوند تعالی را بر آن وجه که او فرماید و نیز نشاید که خدای تعالی با پیغمبر و جز پیغمبر از مکلفان
در تکلیف این مضایقه کند که رها نکند که ایشان کار سازی که لابد باشد از آن بسازند و آنکه گفت مغاضبا لربه خود که خشمناک بر
چنانکه گفتیم فاما قول وهب که او گفت خدای تعالی یونس را علیه الصلوة والسلام به پیغمبری بفرستاد و او مردی تنگ خوی بود چون
نقل اعباء نبوت با او رسید بار نبوت از زیر بیفتاد از آنکه در زیر آن منفسخ شد چنانکه شتر که در زیر بار گران و بگریخت
خشمناک بر خدای تعالی این نیز کفرست از جهت خشم بر خدای تعالی و از جهت حوالت تکلیف ما لا یطاق بخدای جل جلاله و قبیح گر
غضب طبرا انفعال کردن و گفتند مغاضبا ای مستنکفا انما این قول هم نیک نیست برای آنکه پیغمبر چگونه شاید که استنکاف
کند از پیغمبری خداوند تعالی او را بدو ابو زید با آنکه در لغت غضب بمعنی انف نیامده است و مغاضب فاعل باشد و فاعل بیشتر میان
دو کس باشد کالمقاتلة والمضاربة والمشارکة و آمده است که مختص باشد بیکی چنانکه مسافرت و عاقبت الرجل و طارقت
النعل و عافاه الله و این از این باب است مغاضبا ای غضبان قوله **فظن ان لن نقدر علیه** یعقوب خواند یقدر علیه علی الفعل المجهول
و عمر عبد العزیز و زهری خوانده اند در شاذ نقدر علیه بالتشدید من التقدیر علی اسناد الفعل الی الله بالنون و قتاده و عیسی بن
عمر خوانده اند یقدر علیه بضم یا و فتح دال مشدد علی المجهول من التقدیر و باقی قرا خوانده اند نقدر علیه بفتح نون و کسر دال من القدر
آنکه مرد … گفتند یکی آنکه نقدر من القدر و القدر و القتر التضییق و منه قوله الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و قوله
و اما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه ای ضیق و معنی آن باشد که یونس صلوات الله و سلامه علیه گمان برد که ما بر او تضییق و تنگ
نکنیم در تکلیف و این قول نکوست هم بر لغت راست است و لایق به پیغمبر علیه الصلوة والسلام و جایز و قول دیگر آنست که فظن ان لن
نقدر علیه من القدر الذی هو التقدیر یقال قدر و قدر بمعنی واحد و القدر و التقدیر قال الشاعر ۞ فلیست عشیات اللوی
برواجع ۞ لنا ابدا ما اورق السلم النضر ۞ ولا عاید ذاک الزمان الذی مضی ۞ تبارکت ما تقدر یقع و لک الشکر ۞ وقال آخر فی القدر ۞
نال الخلافة اذ کانت له قدرا ۞ کما اتی ربه موسی علی قدر ۞ معنی آنکه ما بر او حکم نکنیم یعنی بالمسامحه و مساهله نکنیم و قدر بمعنی قضا باشد
کالقدر و این قول مجاهد است و قتاده و ضحاک و کلبی و دیگر وجه … گویند قدر علیه بمعنی قضی علیه و چون
تحقیق کند معنی هم راجع باشد با قول اول بر قول اول بهترست … که حمل کنند بر نفی قدرت و گویند معنی آنست که یونس
صلوات الله علیه گمان برد که خداوند تعالی بر او قادر نباشد این قول از گوینده آن بر کفر باشد چه این گمان که خدای تعالی بر بنده
و مواخذه او قادر نباشد کفر بود و حاکی الکفر با پیغمبر خدای عز و جل کفر بود و قوله **فنادی فی الظلمات** ندا کرد در ظلمات سه
قول گفتند در وجه … و قول سیم آنکه اراد به کالف الظلمات و این ظاهرترست و مفسران بیشتر بر آنند که ظلمت شب و ظلمت
دریا و ظلمت شکم ماهی خواست یونس علیه الصلوة والسلام در آن تاریکی ندا کرد و گفت **لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین**
بعضی مفسران گفتند یونس صلوات الله علیه چهل روز در شکم ماهی بود و بعضی دگر گفتند هفت شبانه روز و گفتند سه روز
و در خبرست که خداوند تعالی شکم ماهی بر او چون آبگینه کرد تا ما هر هفت دریا بگردید و او دریا بگردید تا او عجایبات هفت
دریا ببید و خداوند تعالی بر خرق عادت … او بر جای نداشت بی حوله لطیفه که او چنین کرد چون ماهی بقعر دریا رسید یونس
صلوات الله علیه شنید گفت این چیست وحی آمد با وی کاین آواز تسبیح دواب دریاست او همه آنحال گفت **لا اله الا انت** نیست

غیر تو خدای

غیر تو خدای دیگر **سبحانک** منزهی تو از همه ناشایست و ناپایست **انی کنت من الظالمین** من از جمله ستمکاران بوده ام و این بر آن
وجه باشد یکی آنکه این قول بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع گفت با خداوند تعالی چنانکه در قصه آدم علیه الصلوة والسلام بیان کرده
ایم و دیگر آنکه مراد بود که یونس صلوات الله علیه را مندوب کرده باشند با مقام کردن و ترک آن مندوب کرده بود پس ظالم نفس
خود باشد با معنی که نقصان ثواب کرده بود و ظلم در لغت نقصان باشد من قوله ظلمه حقه اذا انقصه و این وجه هم در قصه آدم عم
برفته است و وجه سیم آنکه معنی آن باشد که من القوم الظالمین من از جمله آنانم که ظلم کنند و ظلم بر ایشان روا بود و که آدمیان باشند چنانکه
یکی از ما گوید انما انا بشر و البشر یخطی و یذنب بمعنی نه آن باشد که او مخطی و مذنب باشد مراد و که نفس خود باشد و بر این وجه من تمییز
باشد تبعیض باشد **فاستجبنا له و نجیناه من الغم** خداوند تعالی گفت اجابت کردیم او را و از غم برهانیدیم در خبرست که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه گفت عجب من فزع من اربع کیف لا یفزع الی اربع عجب از آنکه از چهار چیز ترسد چگونه با چهار کلمه گریزد
آنکه او را غمی باشد چگونه با این کلمه نگریزد که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و می شنود که خدای تعالی عقیب آن میگوید
فاستجبنا له و نجیناه من الغم و آنکه از کسی ترسد چگونه نگوید حسبنا الله و نعم الوکیل و میشنود که خداوند تعالی عقیب آن میگوید
فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و از آنکه او را مکر کسی ترسد فزع نکند با این کلمه که و افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد و میشنود که خداوند تعالی عقیب آن میگوید فوقیه الله سیئات ما مکروا و آنکه او از چشم بد بر چیزی ترسد چگونه نگوید
ما شاء الله لا قوة الا بالله و می شنود که خداوند تعالی عقیب آن میگوید ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا
من جنتک و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند یا رسول الله این کلمات خاص یونس صلوات الله علیه را بود یا عام قوله لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین گفت خاص یونس راست علیه الصلوة والسلام و عام جمله مومنان را الا تری الی قوله و کذلک
ننجی المومنین و همچنین نجات دهیم مومنان را شهر بن حوشب روایت کرد از عبد الله عباس که یونس را صلوات الله علیه خداوند تعالی پس
از آن فرستاد به پیغمبری که از شکم ماهی بیرون آورد او را بدلیل آنکه در سوره والصافات میگوید عقیب این قصه و ارسلناه الی مائة الف
او یزیدون و قومی دیگر گفتند پیش از آن فرستاده بود به پیغمبری چنانکه در سیاقت قصه در قرآنست در سوره یونس علیه الصلوة والسلام
سعید بن المسیب روایت کرد از سعد بن مالک که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اسم الله الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطی دعوة
یونس بن متی من قوله لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و هو شرط الله لمن دعا به این نام خدایی که چون او را
بآن بخوانند اجابت کنند و چون بآن بخواهند بدهند و آن دعای یونس بن متی است یعنی این کلمات و این شرط خدای است
برای آنکه بخواند او را بدان قوله **و کذلک ننجی المومنین** قراء در او خلاف کردند عامه قراء خوانده اند ننجی بدو نون دوم از او ساکن من الانجاء
… و ابن عامر و ابو بکر عاصم خوانده اند بیک نون و تشدید جیم آنکه در مصحف آن نخوانند خلاف کردند فراء و زجاج گفتند
لحن است و این روی نیست ما نا در کتابت یک نون نوشتند کراهة الجمع بین المثلین فی الخط و برای آنکه نون با جیم پنهان شود
چو جیم … نوشتند که نون در جیم ادغام کردند … خطاست برای آنکه نون با جیم هیچ نسبت ندارد و بعضی
دیگر گفتند این فعل ماضی است مجهول علی فعل … قال نجی المومنین … و مومنان را … بایست برفع لاسناد الفعل
الیه … و گفتند فعل … باسناد مصدر کانه قال نجی النجاء المومنین و مومنین مفعول دوم باشد و مثله
ضرب زیدا علی تقدیر ضرب الضرب زیدا و قال الشاعر ۞ و لو ولدت قفیرة جرو کلب ۞ و لسب بذلک الجرو الکلابا ۞ و کلاب بایست که
مصدر اضمار کرد و فعل با او اسناد کرد و این وجه ضعیف است و نیز مجهول و این روا باشد که ضرب زیدا علی ما قدم ذکر آنکه یا
مفتوح بایست و کسی مفتوح نخواندست … این قراة ضعیف است و حمل کردن کلام بر آنکه از تخفیف است و تثقیل وجهی ندارد برای

يحيى وأصلحنا له زوجه إنهم كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين والتي أحصنت فرجها فنفخنا فيها من روحنا وجعلناها
[illegible]
وابنها آية للعالمين إن هذه أمتكم أمة واحدة وأنا ربكم فاعبدون وتقطعوا أمرهم بينهم كل إلينا راجعون فمن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا
[illegible]
كفران لسعيه وإنا له كاتبون وحرام على قرية أهلكناها أنهم لا يرجعون حتى إذا فتحت يأجوج ومأجوج وهم من كل حدب ينسلون
[illegible]

انكه يحيى باليه متحرك هر دو نون و كسر نون و يحيى نخواند كويند اسكان كرده پس ادغام كوييم بيان كرده ايم كه ادغام خطاست كفتن ابي لبعد
المخرج قوله وذكريا والتقدير واذكر زكريا اذ نادى ربه حين دعا ربه و ياد كن اى محمد صلى الله عليه وآله وسلم زكريا را عليه الصلوة والسلام
چون خداى را عز وجل بخواند و كفت رب لا تذرني فردا وانت خير الوارثين اى خداوند من مرا رها مكن تنها و بى فرزند و وارثى
ميراث كيرانى وابن آنكه كفت كه او را عقيم و فرزندى نبود كه بجاى او بايستد و ميراث او كيرد براى آن كفت كه انت خير الوارثين تا بدانند
كه او ميراث خود از خداوند تعالى دريغ نيست و او ميداند كه عالم جمله بميراث خداى را تعالى و تقدس خواهد بود [illegible]
كه بجاى او بايستد و بمقام او بنشيند فاستجبنا له ما او را اجابت كرديم ووهبنا له يحيى و او را يحيى كه فرزند او بود بداديم واصلحنا
له زوجه و جفت او را بصلاح براى او باز آورديم يعنى پس از آنكه عقيم بود و صلاحية ولادت نداشت او را بحال ولادت برديم تا
زاينده شد و صالح شد ولادت را اين قول جمهور مفسران است و بعضى ذكر كفته اند مراد آنست كه او زنى بد خوى بود خداى تعالى او را
خوش خوى كردانيم انهم ايشان يعنى آن پيغمبران كه ذكر ايشان برفت كانوا يسارعون في الخيرات در خيرات مسارعت مى نمودند و شتاب ميكردند و
يدعوننا رغبا ورهبا و ما را ميخواندند برغبت و رهبت بطمع و خوف يا اميد و ترس و نصب او بر مفعول له باشد يعنى رغبة في ثواب الله
ورهبة من عقابه و اعمش خواند رغبا ورهبا على وزن فعل بضم الفاء و سكون العين و هما لغتان كالسقم والسقم والشكل والشكل و
البخل والبخل وكانوا لنا خاشعين و ما را خاشع و فروتن بودند آن پيغمبران و ياد كن نيز آن زن را كه خويشتن نگاه داشت و صيانت
كرد يعنى مريم صلوات الله عليها فنفخنا فيها من روحنا ما از روح خود در او دميديم من اينجا كه تبعيض بود و شايد كه تبيين بود و
جعلناها كردانيديم او را و پسر او را يعنى عيسى عليه الصلوة والسلام آيتى و علامتى و دلالتى و معجزى جهانيان را قوله ان هذه امتكم امة واحدة
مجاهد و حسن كفتند مراد بامت دين است يعنى اين دين شما كه دين شماست و اصل امت جماعتى باشند كه بر دين واحد باشند
و امة واحدة يكى است يعنى يك دين و يك دين جمله يكى جز اسلام است باطل است و نصب امة بر حال است و عامل در او معنى هذه
است كفت تعالى و هذا بعلى شيخا و ابن ابى اسحق خواند امتكم امة واحدة برفع على تقدير و هى امة واحدة وانا ربكم فاعبدون و من خداى شما
مرا بپرستيد انكه كفت وتقطعوا امرهم بينهم كار خود در دين پاره پاره كردند در ميان ايشان يعنى در دين مختلف شدند و مثله قوله
الذين فارقوا دينهم وكانوا شيعا انكه بر سبيل تهديد كفت كل الينا راجعون همه بما خواهند آمدن و همه با ما رجوع خواهند كردن
فمن يعمل من الصالحات وهو مؤمن و هر كه او عملهاى نيكو كند مرا ايشان مؤمن باشد فلا كفران لسعيه سعى او ضايع نشود و عمل او را كفران نبود
بل مشكور باشد و بر وقوع جماد افتد وانا له او را كاتبون و ما عمل او را نويسنده ايم تا بروز قيامت بر وى عرضه كنيم و او را بدان جزا و ثواب دهيم و
حرام على قرية اهلكناها كوفيان خوانند وحرم بكسر حاء و سكون راء و هر دو لغت است مثل حل و حلال و باقى قرا حرام خوانند
يعنى حلال الحيى بعيد كفت كه حرام است بر شهرى و ديهى كه ما ايشان را هلاك كرده ايم كه ايشان بدنيا باز آيند و بر اين قول لا زيادت باشد چنانكه
شاعر كفت في بير لا حور سرى وما شعر او يعنى بير حور و بعضى ذكر كفته اند حرام يعنى واجب است چنانكه خنسا كفت وان حراما لا
ارى الدهر باكيا على شجوه الا بكيت على عمرو و معنى آن بود كه واجب است بر اهل شهرى كه ما ايشان را هلاك كرده ايم كه باز آيند يعنى هلاك
شدگان ما هر كز با دنيا نيايند زجاج كفت معنى آنست كه حرام است بر شهرى كه ما هلاك كرده باشيم قبول اعمال ايشان براى آنكه
ايشان باز نيايند و توبه نكنند و مرا اين تقدير كرده و حمل رجوع بر توبه كرده اما قطر بر داعراب ان مع سمها و خبرها در محل
رفع باشد بابتدا و او واقع بود موقع مصدر والتقدير رجوع اهل القرية المهلكة حرام عليهم اى لا يكون ولا يكون ولا يقع اكر
بعنى رجوع با دنيا كويند و اكر بمعنى توبه كويند و بر اين وجه حاجت نباشد بتقدير محذوف و جابر الجعفى كفت از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله عليه پرسيدم حديث رجعت اين آيت برخواند و باين آيت استدلال توان كرد بر صحت رجعت براى آنكه ظاهر آيت آنست كه

|۱۰۴ حرام است بر هر ديهى و شهرى كه ما ايشان را هلاك كنيم كه باز نيايند و اين آنست كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسيدند كه
در وقت رجعت كه باز آيند من محض الايمان محضا او محض الكفر محضا كفت و مومنى محض و كافرى محض و دليل بر اين قول تعالى عقيب
هذه الآية حتى اذا فتحت يأجوج ومأجوج و فتح يأجوج و مأجوج در وقت رجعت باشد براى آنكه عقيب يأجوج و مأجوج صاحب الزمان
عليه السلام كه مهدى امت است بيرون آيد و رجعت براى او باشد ابو جعفر عامر و يعقوب بخوانند فتحت بتشديد و باقى قرا بتخفيف
كفت تا آنكه سد يأجوج و مأجوج بكشايند و قصه ايشان رفته است حذيفة بن اليمان كفت كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم كفت اول آيتى
و علامتى از علامات آخر الزمان خروج دجال بود انكه خروج دابة الارض انكه خروج يأجوج و مأجوج انكه مهدى عليه الصلوة والسلام از
آسمان فرود آيد و اين عند خروج مهدى صلوات الله وسلامه عليه باشد پس از آن آتشى از قعر عدن برآيد كه مردم را بمحشرگاه رساند وهم
من كل حدب ينسلون و ايشان از هر تلى و بلندى فرود مى آيند و نسلان نوعى باشد از رفتن چون رفتن كرك كما قال الشاعر عسلان الذئب
امسى قاربا برد الليل عليه فنسل و بعضى مفسران كفتند اين ضمير راجع است با دجال و قوم مشرق كردن مى كفتند راجع است با جملة الخلق
كه از كورها بر خيزند و اين هر دو قول اختيار و ظاهر است و تمرد قول ابن زيد بن را مجاهد خواند من كل جدث بجيم و ثا يعنى
من كل قبر از هر كورى بر مى آيند و مثله قوله يوم يخرجون من الاجداث سراعا واقترب الوعد الحق قرا جماعتى اهل علم كفتند
واو زيادت و تقدير آنست كه اقترب الوعد الحق تا جواب اذا باشد يعنى اذا فتحت يأجوج ومأجوج وهم من كل حدب ينسلون
اقترب الوعد الحق يعنى وعد القيمة كفت چون يأجوج و مأجوج بيايند وعده قيامت نزديك رسد قال و مثله قوله فلما اسلما وتله
للجبين وناديناه و قال امرؤ القيس فلما اجزنا ساحة الحي وانتحى بنا بطن خبت ذي قفاف عقنقل يعنى انتحى كفت و دليل اين تاويل
حديثى است از پيغمبر كه كفت اكر مردى اسبى كره دارد چون يأجوج و مأجوج بيايند او را سوار نشود تا قيامت بر
خيزد زجاج كفت اين قول كوفيانست و بصريان روا ندارند حذف واو و واو بر جاى خود است و فايده او عطف است و جواب اذا
مقدر است في قوله يا ويلنا و التقدير قالوا يا ويلنا و اين از جمله آن جايها باشد كه قول در او مضمر كنند فاذا هي شاخصة اذا مفاجات
راست يعنى كرتوق نگاه كنى چشمهاى كافران شاخص و متحير باشد از دست برفته چنانكه بر هم نيايد يا ويلنا ميكويند اى واى بر ما
قد كنا في غفلة من هذا ما از اين روز و از اين كار غافل بوده ايم بل كنا ظالمين بل ظالمان و ستمكاران بوده ايم اما در ضمير هى دو قول
كفت اند يكى آنكه ضمير ابصار است و اين ضمير پيش قبل الذكر على شريطة التفسير كقول الشاعر لعمر ابيها لا تقول ظعينتي الا فرعنى
مالك بن ابى كعب و تقدير آن بود كه فاذا الابصار شاخصة ابصار الذين كفروا و وجه دوم آنكه عماد بود كقوله تعالى فانها لا تعمى
الابصار و كقول الشاعر فهل هو مرفوع بما هاهنا راس و اين وجه اول نزديكتر است و وجه سيم آنكه تمام كلام نزديك است اين بود كه
حتى على تقدير فاذا هى بارزة واقعة يعنى ساعت كه قيامت است از قرين نزديك پديد آمد و بر خلاف آنكه ابتدا كرد و كفت شاخصة
ابصار الذين كفروا اى ابصار الذين كفروا شاخصة على تقديم الخبر على المبتدا قوله انكم وما تعبدون من دون الله انكه كفت شما
و آنچه مى پرستيد يعنى جز خداى تعالى از اصنام و اوثان حصب جهنم هيزم دوزخيد عبد الله عباس و قتاده و مجاهد و عكرمه
خواندند حطب جهنم و كفتند حصب لغت اهل يمن است ضحاك كفت حصب حصى باشد سنك ريزه كه باد دارد ياتى به الحصباء يعنى
ايشان را چنان در دوزخ در زنند كه سنگريزه و بروايتى ديكر از عبد الله عباس آنست كه خواند حضب بضاد و هو ما تهيج به النار و هو قاق الحطب
هيزم خورد باشد و قراءة عامه قرا حصب است بصاد نظيره قوله وقودها الناس والحجارة انتم لها واردون كه شما با آن وارد شويد
و ورود را جا بمعنى دخول است و اين بمعنى اشراف على الشىء في قوله ولما ورد ماء مدين انكه بر سبيل احتجاج و تنبيه كافران بر خطا
و كمراهى ايشان كفت لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها اكر اينان خدايان بودندى در دوزخ نرفتندى بعضى وكل فيها خالدون و همه كافران

سبقت لهم منا الحسنى اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقیهم الملائکة
سابق شد ایشان را از ما نیکویی آن گروه از آن دور کرده شدگان نشنوند آواز آن و ایشان در آنچه خواهد تنهای ایشان جاویدان باشند اندوهگین نکند ایشان را ترس بزرگتر و استقبال کنند ایشان را فرشتگان
هذا یومکم الذی کنتم توعدون
این روز شماست آنکه بودید وعده داده میشدید

ومعبودان ایشان اینجا حاضر باشند لهم فیها زفیر ایشان را در دوزخ زفیری باشد و زفیر ناله‌ای که پس بود و آواز عظیم‌تر شهیق بود
باید که آواز عظیم‌تر ناله بلند و زفیر نیز با نکته باشد نظیره قوله لهم فیها زفیر وشهیق وهم فیها لا یسمعون و ایشان در
دوزخ هیچ نشنوند گفتند هیچ نشنوند که در آن جز ایشان باشد و گفتند خود هیچ نشنوند از آنکه کر باشند و عبدالله مسعود
گفت در این آیه کر برای آن نشنوند که ایشان را در تابوتها کنند و آن تابوتها در تابوتهای دیگر کنند و آن دیگر باره در تابوتهای دیگر
و آن تابوتها که ایشان در آنجا باشند میخهای آتشین باشد آنگه ایشان را در قعر دوزخ افکنند هیچ نبینند و نشنوند
و گمان چنان برند که کس را از اهل دوزخ عذاب نیست جز ایشان آنگه گفت چون ذکر کافران تمام کرد در حدیث مومنان صالحان گرفت
ان الذین سبقت لهم منا الحسنى آنکه ایشان را از ما توفیق سابق شده باشد و گفتند مراد وعده نیکوست برای آنکه حسنى صفت است
و او صفت موصوف محذوفست یعنی العدة الحسنى وعده نیکو و آن وعده ثواب باشد اولئک عنها مبعدون ایشان از دوزخ
دور باشند و مبعد دور کرده باشد و ضمیر در عنها راجع است با دوزخ لا یسمعون حسیسها ایشان آواز دوزخ نشنوند و او
فعیل باشد بمعنی مفعول یعنی صوتها الذی یحس وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون و ایشان در آنچه دلهای ایشان خواهد مخلد و مؤبد
باشند نظیره قوله وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین لا یحزنهم الفزع الاکبر گفت نترساند ایشان را ترس مهترین ابو جعفر
خواند لا یُحزنهم بضم یا و کسر زا من الاحزان و باقی قرا یَحزنهم بفتح یا و ضم زا من الحزن و خلاف کردند در فزع اکبر عبدالله عباس گفت
نفخه بازپسین باشد بیانه ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض الایه حسن بصری گفت آنگه باشد که گویند بنده
را بدوزخ برید که مستحق دوزخ است سعید جبیر و ضحاک گفتند آنگه باشد که اطباق دوزخ در افکنند ابن جریج گفت آنگه باشد
که مرگ را بکشند بر صورت گوسفندی سیاه و سپید بر اعراف و اهل بهشت و دوزخ در وی مینگرند و می‌بینند آنگه ندا کنند
یا اهل الجنة خلود لا اموات ابدا ویا اهل النار خلود فلا موت ابدا ذو النون مصری گفت آنگه که بر دوزخ ندا کنند قطیعت و فرقت
وتتلقیهم الملائکة و فرشتگان علیهم السلام باستقبال ایشان بیایند هذا یومکم الذی این آن روز است که وعده داده میشدید
و تقدیر آنکه یقولون هذا [illegible] در محل حال باشد میگویند که این آن روز است که شما را وعده کرده اند [illegible] خلاف کرده اند
در آنکه مراد بدین آیه کیست بیشتر مفسران گفتند مراد معبودانی اند که کافران ایشان را پرستیدند و ایشان آن را کاره باشند
و خدای تعالی را مطیع چون عیسی علیه الصلوة والسلام و عزیر و فرشتگان گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم در مسجد الحرام شد صنادید قریش در حطیم نشسته بودند و شصت بت نهاده بودند و آن را سجده میکردند رسول صلی الله علیه و آله
بنزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره کرد و نضر بن الحارث مکالمه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود او را ملزم کرد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بر ایشان خواند انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم الایات الثلث این سه آیه ایشان را [illegible] دلتنگ شد
عبدالله بن الزبعری در آمد ایشان گفتند او را [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت [illegible] گفت
بودمی او را بحجت غالب آمدمی بر وی برفتند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را حاضر کردند او گفت یا محمد تو میگوئی
انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم گفت آری عزیر میگوید گفت این بر رست گفت چرا گفت برای آنکه عزیر در میان باشد
که معبود جهودانست و عیسی که معبود ترسایانست و فرشتگان که معبود بنی ملیح اند از عرب رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را دعوت کردند بآن و آن معبودان بآن رضا نداده اند خدای تعالی این آیه فرستاد که ان
الذین سبقت لهم منا الحسنى الآیات و بعضی دیگر گفتند مراد بآیه بیان آنست برای آنکه خدای تعالی بلفظ ما گفت من نگفت وما
لما لا یعقل ومن لمن یعقل و این وجهی نیکوست که آنکه مخاطب این آیه مشرکان مکه اند و ایشان بت پرست بودند بعضی دیگر گفتند

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها
روزی که در نوردیم آسمان را چون در نوردیدن نامه نوشته‌ها را چنانکه آغاز کردیم اول آفرینش باز آریم وعده‌ای بر ما بدرستی که ما کنندگانیم و بدرستی نوشتیم در زبور از پس ذکر که زمین میراث گیرند
عبادی الصالحون ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین وما ارسلناک الا رحمة للعالمین قل انما یوحی الی انما الهکم اله واحد فهل انتم مسلمون
بندگان من نیکان بدرستی که در این رسانیدنی است گروهی را پرستندگان و نفرستادیم ترا مگر رحمتی جهانیان را بگو جز این نیست وحی کرده میشود بمن که خدای شما خدای یکیست پس هستید شما مسلمانان

آیه عام است در حق هر کس که در حق او رضایی سابق باشد از الطاف و توفیق راوی خبر گوید که امیر المومنین علی صلوات الله علیه
این آیه بر منبر بخواند و گفت انا منهم من از ایشانم جنید گفت سبقت لهم من الله العنایة فی البدایة فظهرت الولایة فی النهایة قوله
یوم نطوی السماء ابو جعفر خواند یوم یُطوی السماء بضم یا و فتح واو و رفع السماء علی الفعل المجهول آنکه گفت ای محمد یاد کن روزی که ما
آسمان در نوردیم چنانکه سجل در نوردند برای نوشتن کوفیان خوانند للکتب علی الجمع و باقی قرا خوانند للکتاب علی الواحد
مفسران در سجل خلاف کردند عبدالله عمر و سدی گفتند سجل نام فرشته‌ایست که اعمال بندگان نویسد چون بنده بمیرد عمل او را استغفار
کند خداوند تعالی گوید اکتبها [illegible] نوشته بخوانند عبدالله عباس و مجاهد گفتند سجل نامه باشد و لام بمعنی علی است
ای کطی السجل علی المکتوب و گفتند اصل او سجلات و سجل دلو بزرگ باشد چنانکه دلو متضمن آب باشد سجل نامه متضمن مضمون
خود باشد و گفته‌اند سجل نام دبیری بود رسول را صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی دیگر گفتند سجل اسمی است مرکب از کتابت و اشتقاق او
ساجله که از کشیدن باشد بدلو علی وجه التشبیه یقال ساجلت فلانا اذا عارضته فی استقاء الماء بالسجل قال الشاعر من
یساجلنی یساجل ماجدا یملأ الدلو الی عقد الکرب آنکه این اسم را بر فعل بنا کردند کالطی والقار وقوله نطوی السماء این طی را
بر دو وجه تفسیر کرده‌اند یکی طی که خلاف نشر باشد یعنی ما آسمان را در نوردیم [illegible] و وجه دیگر آنکه طی عبارت
باشد از کتم و اخفا و مراد اعلم یقال اطویت هذا الامر عن فلان ای کتمته عنه یعنی ما آسمان را باعدم بریم کما بدانا اول خلق
نعیده آنکه گفت ما خلق را باز آوریم چنانکه اول آفریدیم ایشان را بعضی گفتند معنی آنست که چنانکه ایشان را اول آفریدیم
در شکم مادر حفاة عراة غرلا برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده نظیره قوله ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة مجاهد
روایت کرد از عایشه که یکبار رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجره من آمد عجوزی پیش من بود از بنی عامر گفت این کیست
گفتم اخوالی [illegible] گفت عجوز در بهشت نرود زن مضطرب شد و گریستن
گرفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مگر بهشت نشنوده و ایشان عجوز باشند بل خدای تعالی ایشان را خلقی نو باز
آفریند جوان و تازه الا تری الی قوله تعالی انا انشاناهن انشاء الایه آنگه گفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا اول من یکسی
یکی باشد آنکه اول کسی که از ایشان جامه پوشانند ابراهیم خلیل بود علیه الصلوة والسلام عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه
باشند گفت آری گفت واسوأتاه وای رسوائی آنکه یکدیگر شرم ندارند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن روز مرد و زن را
نه کدام است [illegible] لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه آنکه [illegible] کما بدانا اول خلق نعیده
کیوم ولدته امه عبدالله عباس گفت معنی آنست که ما همه چیز را با فنا و عدم بریم چنانکه اول بود بعضی دیگر گفتند خلقنا [illegible]
اول از خاک آفریدیم باز با خاک بریم ایشان را وعدا علینا این وعده ایست که بر خود واجب کردیم یعنی این بخواهد شد انا کنا فاعلین ما
خواهیم کردن چنانکه خواهیم کرد و توانا بر کردن قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر الایه حمزه و اعمش خواندند فی الزبر بضم
زا علی الجمع و باقی قرا خواندند بفتح زا و آن فعول است بمعنی مفعول کالحلوب والرکوب والزبر والزبر الکتاب مفسران خلاف کردند
در آنکه مراد بزبور و ذکر چیست سعید جبیر و مجاهد و ابن زید گفتند مراد بزبور جمله کتابهای منزل است و مراد بذکر لوح محفوظ
است یعنی بنوشتیم در کتابها پس از آنکه در لوح محفوظ نوشته بود عبدالله عباس و ضحاک گفتند مراد بذکر توریت است و
زبور کتاب داود صلوات الله علیه و بعضی دیگر گفتند مراد بذکر قرآنست و بزبور کتاب داود و بعد بمعنی قبل است کقوله وکان
ورائهم ملک ای امامهم وقوله والارض بعد ذلک دحیها ای قبل ذلک ان الارض مجاهد و ابو العالیه گفتند مراد زمین بهشت
است یعنی ما در زبور بنوشتیم پس از آنکه در این کتاب ذکر نوشته بودیم که زمین بهشت بمیراث بندگان صالح را باشد بیانه

بنوشتیم

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ

وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

قوله تعالى الحمد لله الذى صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حيث نشاء عبدالله عباس گفت زمين دنيا خواست
يعنى حكم كرده ايم كه زمين دنيا ميراث به بندگان صالح دهيم و ذلك قوله ليظهره على الدين كله وهب منبه گفت در چند كتاب
خوانده ام از كتابهاى اوايل كه خداوند تعالى گفت من زمين را ميراث صالحان امت محمد صلى الله عليه و آله و سلم دهم و اين قول ابو جعفر
امام محمد باقر است صلوات الله عليه و سلامه و اصحاب ما باين آيت استدلال كرده اند بر خروج مهدى آخر الزمان صلوات الله عليه و آله
و وجه استدلال آنكه گفتند خداى تعالى گفت من در كتب اوايل نوشته ام يكى از پس ديگرى و بر پيغمبران فرستاده كه من جمله
زمين را براى آنكه لام تعريف جنس است و استغراق را باشد و از اطلاق او جز زمين دنيا نشناسند ميراث به بندگان صالح
دهم و اطلاق قديم تعالى در حق شخصى لفظ صالح دليل عصمت او كند براى آنكه يكى از ما گر تزكيه غيرى كند آن باشد كه گواهى دهد
بر صلاح ظاهر او براى آنكه باطن نداند و بر آن مطلع نباشد چون خداوند تعالى اين تزكيه كند دليل عصمت كه باشد براى آنكه
او مطلع است بظاهر و باطن و مطلع بر اسرار و معانى و در امت كس عصمت ائمه صلوات الله عليهم نگفت و اثبات معصومى نكرد
جز اماميان پس از اين وجه دليل كند بر آنكه مراد بايد معصوم باشد اگر گويند صالحين جمع است و او يكى است جواب گوييم براى
توقير و تعظيم واحد را بلفظ جمع بر خوانند ذكر آنكه روا بود كه مراد او باشد و جماعت اصحاب او جز كه عصمت او معلوم
باشد بدليل و عصمت ايشان مجهول [illegible] معلوم نباشد از جهت آنكه بر تعيين ايشان دليلى نيست ان فى هذا لبلاغا لقوم
عابدين حق تعالى گفت در اين يعنى در اين كه رفت از اهلاك كفار و اعلاء مومنان و گفتند هذا اشارة بقرآن است بلاغى و
و رسيدنى هست مراد و مقصود كه هيچ خلق پرستان را آنكه گفت وما ارسلناك و ما نفرستاديم ترا اى محمد صلى الله عليه و آله
جز رحمت و بخشايش جهانيان را و در آيه دليل است بر بطلان قول مجبره [illegible] كه گفتند خداوند تعالى را بر كافر هيچ نعمتى نيست خداوند
تعالى تو را رحمت و نعمت جهانيان نام كرد و وجه آنكه رسول صلى الله عليه و آله و سلم نعمت و رحمت بر كافران آنست كه وجود او و دعوت
او لطف است ايشان را [illegible] اجابت دعوت او نكنند از قبل ايشان است [illegible] و ذكر آنكه [illegible] عذاب استيصال
از ايشان بر داشتند و اين قول عبدالله عباس است قل انما يوحى الى بگو اى محمد كه وحى ميكنند بمن كه خداوند تعالى شما
يك خداست فهل انتم مسلمون شما اين را خواهيد آوردن و از انقياد نمودن فان تولوا اگر برگردند ايشان را گو فقد
آذنتكم بگو ايشان را كه من خبر دادم شما را و ايشان را اعلام كردم و اعذار و انذار كردم على سواء اى على سوى برابر راستى و انصاف
و حق و گفتند على سواء مراد آنكه تخصيص نكردم قومى را دون قومى بر راستى [illegible] اعلام كردم تا شما نيز ايمان
آريد فاستوينا فى العلم تا با يكديگر راست باشيم در علم و گفتند انا استوينا فى الايمان من شما را اعلام كردم تا شما نيز ايمان آريد
تا با يكديگر راست باشيم در ايمان وان ادرى المعنى وما ادرى و من ندانم كه آنچه شما را وعده ميدهند از قيام ساعت دور
است يا نزديك و بعضى گفتند اين آيه منسوخ است بقوله واقترب الوعد الحق و اين درست نيست براى آنكه نسخ در اخبار
نشود و ديگر آنكه تاريخ منسوخ بايد تا متقدم بود بر تاريخ ناسخ و اينجا تاريخ ذكر آنكه جمع ممكن است ميان هر دو اين آيه
از اينكه او محمل بود بر اجمال و اجمال وعده و هم بر تعيين وقت در او گفت واقترب الوعد الحق يعنى باضافت با گذشته نزديك
است كه بيشتر شد و كمتر مانده اينجا رسول گويند كه او مبعوث است بين يدى الساعة و مراد بايه دوم آنست كه من نمانم
كه كى خواهد بودن و چند مانده است بآن انه يعلم الجهر من القول او يعنى خداوند تعالى داند آنچه شما آشكارا كنيد و آنچه
پنهان داريد نيز و اندو ان ادرى المعنى و ما ادرى ان يعنى ما نافيست لعله همانا آن يعنى تاخير عذاب كنايت است عن غير
مذكور همانا اين تاخير عذاب از شما فتنه و اختبارى است تا شما را اخلاص كنند چنانكه آتش زر را و متعى است تا وقت آجال شما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ

شبهى گويد چون حسن على صلوات الله و سلامه عليهما كار با معويه تسليم كرد معويه گفت خطبه كن تا مردمان از اين واقعه با خبر شوند او خطبه
كرد و در او حمد و ثناى خداوند تعالى كرد آنگه گفت ان اكيس الكيس التقى و احمق الحمق الفجور و ان هذا الامر الذى اختلفت فيه انا
و معويه اما حق لامرى كان احق به و اما حق كان لى فتركته طلبا لصلاح الامة آنگه اين آيه بر خواند و ان ادرى لعله فتنة لكم
و متاع الى حين قال رب احكم بالحق بگو اى محمد بار خدايا حكم كن ميان من و اين كافران بحق و خداوند تعالى حكم جز بحق نكند در اين
چند وجه گفتند يكى آنكه رسول صلى الله عليه و آله و سلم را بآن تعبد بود تا او را بر آن ثواب باشد چنانكه ما را در دعا كردن
رسول صلى الله عليه و آله را مى گوييم اللهم اعط درجته و تقبل شفاعته وابعثه مقاما محمودا يغبطه به الاولون والاخرون
و اين دعا نيست كه كرده باشد الا آنكه ما گوييم خداوند تعالى خود بكند اما ما دادن نفع لطف و ثواب است و وجهى ديگر آنكه بحق عذاب است
و معنى آنكه اللهم احكم عليهم بالعذاب خداوند تعالى اين دعا اجابت كرد بقتال او در بدر و بيانه قوله ربنا افتح بيننا و بين قومنا
بالحق قتاده گفت رسول صلى الله عليه و آله و سلم چون بكارزارى حاضر آمدى گفتى رب احكم بالحق و بعضى ذكر گفتند رب احكم حكمك
الحق قراء جمله بر خلاف كردند حفص خواند قال على الخبر فذكر مقريان قل على الامر و ابو جعفر خواند رب احكم بضم با اتبع الضمه
الضمه و باقى قراء رب بكسر با ابقاء على اصله و يعقوب خواند رب احكم بالحق بر افعل تفضيل بفتح الف و رفع ميم چنانكه جمله باشد از
مبتدا و خبر يعنى خداى تعالى احكم حاكم است بحق وربنا الرحمن المستعان على ما تصفون و خداى ما بخشاينده و يارى خواسته
از و بر آنچه شما ميگوييد و وصف ميكنيد ابن ذكوان عن ابن عامر خواند على ما يصفون باليا خبرا عن الكفار و باقى قراء با تا خطاب
سورة الحج قتاده گفت اين سوره مدنى است الا چهار آيه كه بمكه فرود آمد من قوله وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبى
الى قوله عذاب عقيم مجاهد گفت و عطا بن ربيعه كه جمله مدنيست و او هفتاد و هشت آيات در كوفه و شش در بصرى و پنج
در بصرى و يكهزار و دويست و يك كلمات و پنجهزار و هفتاد و پنج حروف است و در روايت است از ابى امامه از ابى كعب كه ابى گفت كه
پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم گفت هر كه سوره الحج بخواند خداوند تعالى بعدد هر كسى كه حج و عمره كرد از گذشتگان و ماندگان او را
حج و عمره بنويسد قوله تبارك و تعالى يا ايها الناس قديم تعالى مكلفان را در اين آيه تهديد و تخويف كرد گفت اى مردمان و در تحت
اين خطاب مرد و زن و مومن و كافر و بنده و آزاد و كودك بالغ و ديوانه و عاقل در آيد جز كه ديوانه و كودك را از وى بيرون برد
بدليل عقل و اين دليل است بر آنكه كفار مكلف اند اتقوا ربكم بترسيد از خداى خود يعنى از عقاب و سطوت او و بپرهيزيد
از معاصى او ان زلزلة الساعة شى عظيم كه زلزله قيامت چيزى عظيم خواهد بود و زلزله و زلزال شدت حركت باشد بر حالى هايل
و اصل او من قولهم زلت قدمه آنكه از او مضاعف كردند و در آيه دليل است بر آنكه معدوم را شى خوانند براى آنكه آن معدوم است
و خداوند تعالى او را شى خواند يوم ترونها آن روز كه بينيد قيامت را ضمير راجع است با زلزله يا با ساعت تذهل مشغول كردد ازين قول
عبدالله عباس است ضحاك گفت دل خوش كرداند مقاتل حيان گفت فراموش برد يقال ذهلت عن الشى و اشتغلت بغيره و تركت
ادهل ذهولا و ذهلت الشى اذهله الا قال صحاح قلبيا اغراو كاد يذهل كل مرضعة زنى شير دهنده را از آن فرزند كه شير ميدهد او را
فراكوفيان گفتند شايد تا گويند امراة مرضع بى ها و گفتند كه جا نعت و صفات براى آنكه مختص است بزنان و در مردان اين معنى
نباشد بعلاج گفتند و جماعت بصريان گفتند چون بر فعل نا كسى گويند او صفت خود مرضعه چون بصفت لازم گفتى گويند مرضع اى ذات رضيع
على طريق النسب و بعضى گفتند مرضعه از آن گويند كه فرزند خود را شير دهد و چون فرزند ديگرى را شير دهد او را مرضع گويند
و اين فرق قوى نيست و در آن فرق وجهى ندارد از اين جهت و معتمد قول بصريانست اين بر سبيل تهويل و تعظيم قيامت گفت وتضع كل
ذات حمل حملها و هر زنى كه آبستن باشد و بار دارد بار بنهد و بچه بى وقت بيفكند از هول آن روز و اين عبارتست از شدت و سختى

وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ كُتِبَ عَلَيْهِ
أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ

آن روز بدانکه انجا حاملی و مرضعی باشد وترى الناس سكارى و مردمان را مست بینی و مست نباشند از خمر و گفته‌اند یعنی آفت که
مردمان را چون مستان بینی از دهشت و حیرت و غفلت و بر حقیقه مست نباشند و در شواذ ابو زرعة بن عمرو بن جریر خواند
وتری الناس بضم تا و نصب سین علی معنی تظن الناس سكرى و کوفیان خوانند الا عاصم سکری بی الف در هر دو جای و باقی قرا
سکاری خوانند بالف بر جمع انکه سکری خوانند برای تانیث جمع خوانند که فعلی صفت مونث باشد در انکه مذکر او فعلان بود سکران
و غضبان و انکه سکاری خوانند بجمع گفت برای انکه صفت جمع بسیارست و این لفظ جمع است کسلان و کسالی ولكن عذاب الله
شديد ولکن عذاب خداوند تعالی سخت باشد عمران عمرو بن ابی جعفر بن حصین روایت کرده‌اند که این آیه در شبی آمد که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم در غزاة بنی المصطلق بود و آن قبیله بودند از بنی خزاعه و مردم بر راه بعید بودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم آواز بر آورد
تا بانگ کرد و مردم بایستادند رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم این آیها بر مردمان خواند مردم همه گریستن آمد همچون در
روز آن شب کسی زن باز نگرفت و خیمه نزدند و دیگ نپخت بعضی میگریستند و بعضی دلتنگ نشسته بودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت دانید که آن روز چه روز باشد گفتند خداوند تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عالمتر گفت آنکه خداوند تعالی آدم را گوید برخیز
و از فرزندانت گروهی دوزخی را بیرون کن بفرست او برخیزد از هزار نهصد و نود و نه را بدوزخ فرستد و یکی را به بهشت این
سخن سخت آمد بر مسلمانان بگریستند و گفتند یا رسول الله ناجی که خواهد بود گفت ابشروا و قاربوا و سددوا بازروه باشید
و با مردم نزدیک باشید و بسر آید باشید که با شما دو خلق هستند که ایشان را کثرتی عظیم هست انکه گفت من امید میدارم که
ربع اهل بهشت شما باشید ایشان تکبیر و تحمید کردند انکه گفت که نیم اهل بهشت شما باشید انکه گفت جمله اهل بهشت
صد و بیست صف باشند هشتاد صف از امت من باشند و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی بر پهلوی شتری
یا چون موئی سیاه بر گاوی سپید و یا چون موئی سپید بر گاوی سیاه انکه گفت از امت من هفتاد هزار به بهشت شوند بی
شمار عکاشة بن محصن برخاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان باشم گفت تو از جمله ایشانی مردی از انصار برپای
خاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان باشم گفت سبقك بها عكاشة ترا بدین سبقت برد عکاشه و من الناس
من يجادل في الله گفت از مردمان کسی هست که او در خدای تعالی مجادله و خصومت میکند من تبعیض راست و من نکره موصوفه
است آیه در نضر بن الحارث آمد که او بسیار خصومت کردی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفتی فرشتگان دختران خدای تعالی اند
و قرآن افسانهٔ پیشینگان است و خداوند تعالی قادر نیست بر احیاء موتی خداوند تعالی بیان کرد که او این جدل که میکند در حق
خداوند تعالی بی علم میکند ويتبع كل شيطان مريد و تابع است هر دیوی شوخ مارد را و عاصی را و مرید سرکش باشد و منه قوله
من کل شیطان مارد كتب عليه بر آن شیطان نبشته اند که هر کس که او را بدوستی گیرد شیطان او را از راه دین گمراه کند و از
ره بهشت و او را نماید برره دوزخ و عذاب آتش انکه خطاب کرد با منکران بعث گفت يا ايها الناس ان كنتم في ريب من البعث
ای مردمان اگر شما در شکید از انکه شما را زنده خواهند کرد چرا اندیشه نکنید که ما شما را اول از خاک آفریدیم یعنی پدر شما آدم را علیه السلام
ثم من نطفة انکه فرزندان او را از نطفه آفریدیم و نطفه این آب معروفست که خداوند تعالی از او فرزند آفریند و اصل او آب
اندک باشد من نطف اذا قطر ثم من علقة انکه از خون بسته برای انکه ابتدا در رحم از پس چهل روز خون بسته شود ثم من مضغة
انکه از گوشت خاییده برای انکه از پس چهل روز آن علقه چنین شود مخلقة وغير مخلقة بعضی ممکن و خلق کرده باشد و بعضی
نباشد عبد الله عباس گفت تامه و غیر تامه یعنی سقط مجاهد گفت مصورة و غیر مصورة لنبين لكم این همه برای آن تا پیدا کنیم
شما را که از اصل شما چیست و ما چگونه آفریدیم شما را عبد الله مسعود گفت چون نطفه در رحم افتد خداوند تعالی فرشته بر آن

کمارد

مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ
إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ذَٰلِكَ

١٠٧ کمارد و گوید بار خدایا مخلقه و غیر مخلقه این تمام بود یا نه اگر گوید غیر مخلقه تمام نخواهد بود فرو رحم آن را بیندازد و اگر گوید
مخلقه این تمام خواهد شد گوید بار خدایا نرینه خواهد بود یا مادینه رزقش چیست اجلش کی است سعیدست یا شقی او را
گوید برو بلوح محفوظ و از انجا نسخه کن آن فرشته بیاید و نسخه کند آن را تا با آخر صفات او تا بیان کنیم لنبين لكم کمال قدرت ما
و عجایب حکمت ما در کرد این در اصل خلقه شما بانواع و اطوار ونقر في الارحام عاصم خواند نقر بنصب عطفا علی لنبین تا بیان
کنیم و قرار دهیم در رحم انچه خواهیم تا وقتی معین مسمی نام برده و باقی قرا خواندند و نقر برفع علی الاستیناف المعنی و نحن نقر و ما قرار
دهیم انچه خواهیم در رحمها تا وقت ولادت و آن اجل مسمی ثم نخرجكم طفلا انکه شما را بیرون آریم از شکم مادران طفل
خورد و طفل بلفظ واحد گفت با انکه حال است از جمع برای انکه مصدر میان جمع گویند در بعضی مواضع چنانکه گفت او الطفل
لیلی با مرهم لم یقل الم ابن جریج گفت شبهها بالمصدر که عدل و زور و قیل تشبیها بالخصم والضیف ثم لتبلغوا اشدكم پس تا آن
تا شما باشد خود رسید یعنی بکمال الخلق و تمام عقل و نهایت قوت و اشد جمع شد باشد کقلب و اقلب و قیل جمع شد که واحد
یقال هو ودی والقوم اودی و قیل جمع شدة کنعمة و انعم و این از جموع قلت است ومنكم من يتوفى و از شما بعضی ان بود که او را
وفات دهند و جان بردارند و من تبعیض است و من نکره موصوفه است یا مکوع که یعنی پیر یا پیش از بلوغ باشد ومنكم من يرد
الى ارذل العمر و بعضی از شما آن باشند که ایشان را رد کنند با رذل تر و خسیس تر عمر و آن حالت پیری و خرفی باشد
و خداوند تعالی پیری را ارذل العمر خواند برای انکه حالت ضعف و عجز و نقصان عقل و تن باشد و نیز در آن امید صلاح نفس
امید ندارد و [illegible] آخر عمرست و هر روز در وی نقصان زیادت خواهد بود و ازینجا گفتند الشیب احدی المیتتین پیری یکی است
از دو مرگ و قال بعضهم والشیب احدی المیتتین تقدمت اولیهما و تاخرت اخراهما لكيلا يعلم من بعد علم شيئا لام عاقبت
راست برای تاویل که گفت [illegible] تا کار او بجای باز آید که هیچ ندانند پس از انکه دانسته و آن از نقصان فهم و عقل و ذکر او باشد که
ادراکم شود و نسیان بر وی غالب شود وترى الارض هامدة و بینی ای محمد یا ای مخاطب زمین را خشک پژمرده یعنی یقال همدت
النار تهمد همودا اذا صارت رمادا و همد الثوب همودا اذا بلی و خلق قال الاعشی قالت قتیلة ما لجسمك شاحبا و اری ثیابك
بالیات همدا و در روایت که ابن خطاب یا رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بود یا مخاطب هر که باشد برای انکه این بر سبیل مثل بفرماید
فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت چون ابر بارانی باو فرو فرستیم بجنبد چون کسی که حرکت کند با نشاط کند و اهتزاز حرکت مرنشاط
باشد بلونبات یقال اهتز کذا اذا قام الیه نشیطا فرحا و مجاز در سبیل تشبیه استعمال کنند قال الشاعر وتاخذه عند
المکارم هزة کما اهتز تحت البارح الغصن الرطب وربت ای ارتفعت و زیادت کند زمین عقرب و بالا گیرد چون خشک شود برآید بما
خبر چنانکه بالا برود و فرو شود وانبتت من كل زوج بهيج و برویانید از هر جنسی و صنفی گیاه و نبات نیکو و این مثلی است که خداوند تعالی زد
برای حجت بر منکران بعث و مستبعدان بعث نشور میگفتند چگونه ممکن باشد که ما پس از انکه مرده باشیم و پوسیده گشته و با خاک
برابر شده ما را اعاده کنند و زنده کنند و این را محال میداشتند خداوند تعالی درین حجت و استبعادت زد هر سال زمین مثل
زمستان مرده شود چنانکه هیچ نبات نرویاند و برگ همه آبهای جهان در وی بندند پس انکه که وقت آید در فصل ربیع باشد ما باران بر او
فرو فرستیم تا چون زنده شود و بیداری بر خود بجنبد و نشاط نبات کند و انواع نبات برویاند از و همان منکه این کند و این
قادرست قادرست برانکه شما را زنده کند پس از انکه مرده باشید و پوسیده و خاک گشته انکه این همه را بیان کرد و گفت ذلك بان
الله هو الحق این برای آنست که خداوند تعالی حق است وجود او در حقیقت و کمال القادری و محققات و او قادرست بر انکه
مردگان را زنده کند بل هر چه مقدور است او قادرست از هر جنسی علی ما لا نهایة له وان الساعة آتية و نیز برای آنکه قیامت

بأن الله هو الحق وأنه يحيي الموتى وأنه على كل شيء قدير وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور ومن الناس من يجادل
في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله له في الدنيا خزي ونذيقه يوم القيامة عذاب الحريق ذلك
بما قدمت يداك وأن الله ليس بظلام للعبيد ومن الناس من يعبد الله على حرف فإن أصابه خير اطمأن به وإن أصابته فتنة انقلب

اند نیست در وی شکی نیست خدای تعالی زنده خواهد کرد ایشان را که در گورها اند **ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب**
منیر نضر بن الحارث آمده گفت و از مردمان کسی هست که جدل میکند و خصومت میکند در خداوند تعالی بی علمی که او راست و لا هدی بی
بیانی و بینتی و حجتی که دارد و لا بی کتابی روشن **ثانی عطفه** برگرداننده پهلوی خود این عبارت باشد از وجه تکبر یقول العرب
جاء فلان ثانیا عطفه اذا جاء متکبرا متجبرا و نیز عبارت باشد از عدول و اعراض و الثنی الصرف و العطف الجنب و نصب او
بر حالات از فاعل و در این هر دو وجه محتملات و نظیرها قوله و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا و قوله لووا رؤسهم و رأیتهم
یصدون و هم مستکبرون **لیضل عن سبیل الله** تا گمراه کند مردمان را از ره خدای عز و جل آنگه گفت **له فی الدنیا خزی** او را در دنیا خزی
و ذلی و هوانی و هلاکی باشد و آن روز بدر بود **ونذیقه یوم القیمة عذاب الحریق** و روز قیامت بچشانیم او را عذاب سوختن **ذلک بما**
قدمت ذلک اشارت باین خزی و عذاب در دنیا و عذاب آخرت گفتا این برای آنست که تو بسبب آنکه دستهای تو تقدیم کرده و این
دار اضافه فعل بید و این آیات و امثال این دلیل است بر بطلان مذهب مجبره که گفتند ثواب و عقاب معلل نیست و خداوند تعالی
فاعل فعل بنده است و افعال با ایشان هیچ حقایق نجداوند تعالی تعلق دارد که خداوند تعالی جزا معلل کرد و اضافت فعل با
بنده کرد علی ابلغ الوجوه **وان الله لیس بظلام للعبید** و خداوند تعالی ظلم نکند بر بندگان که ایشان را ابو لحق کند بفعل خود یا فعلی که
ایشان نکرده باشند و بر قاعده مجبره هیچ ظلم در جهان نباشد الا خداوند تعالی کرده باشد چه هیچ کس بر احداث و افنا قادر نیست
و هیچ نا اندیشد که ازره عقل و شرع روشن شود که خدای عز و جل بر هیچ کس ظلم نکند و نکرده است اما مجبره خدای ظلم میکند
با آنکه اضافت میکند با او بجز با و لایق نیست و گفتند ظلم با آن ظلم نباشد ظلم میکنید و با اضافه ظلم با او هیچ ظلم وضع الشیء فی غیر
موضعه و او تعالی علوا کبیرا در موضع ظلم است بلی موضع عدل و فضل است اگر با بنده کار با استحقاق کند جز عدل نکند و هیچ
ظلم نکند و اگر از عدل بگذرد جز فضل نکند ظلم را بعد راه نیست و اضافه ظلم با او هیچ وجه نیست سبحانه و تعالی عما یقولون
علوا کبیرا **ومن الناس من یعبد الله علی حرف** آمد در شان جماعتی اعراب که بمدینه آمدند و ایمان آوردند ایمان مجازی بزبان اما
ایمان کردند نه عبد بل بر کفر بود نه ایشان را علی بود از آنکه ایشان را نظری بود که بسبب علم باشد آنکه اگر ایشان را تنگدستی رسیدی
و بیماری و آفتی و نقصان مالی و مال ایشان زیادة شدی و اسپان ایشان بچه نیکو آوردی و زنان ایشان پسران زادندی
گفتندی این محمد مبارک مردی است چنین دینی حق است و ما بدین دین بودن صوابست و سود داریم و بر خلاف این بودی و چون
مدینه مطهره موافق نیامدی و بیمار شدندی و اسپان و اشتران ایشان بعضی بمردندی و زنان شان دختران بزادندی گفتندی
این محمد نامبارک مردی است و این دین او صلاحی ندارد و ما تا تا درین دین آمدیم جز زیان و نکبت نیست ما را برگشتندی فذلک قوله
فان اصابه خیر اطمأن به ای سکن الیه **وان اصابته فتنة** ای نکبة و بلیة و مرض و آفة فی المال **انقلب علی وجهه** ارتد عن الاسلام
بعد الطهر و رجع کافرا و قوله علی حرف ای علی جانب و شفا غیر مطمئن و لا مستقیم چون کسی که بر طرف چیزی باشد در میان نشد
باشد و الحرف الجانب و منه حرف البیر و حرف النهر مجاهد گفت علی شک بعضی دگر گفتند علی ضعف من الاعتقاد و البصیرة و بعضی
دگر گفتند علی لون واحد فی طلب مقصود و بر یک رنگ و جهت آنکه طالب مقصود خود باشد شاکر نباشد در همه احوال بعضی دگر
گفتند این کنایت است از نفاق یعنی یعبد الله بلسانه دون قلبه **خسر الدنیا والاخرة** یعقوب و حمید و اعرج خوانند خاسر
الدنیا والآخرة علی وزن فاعل نصبا علی الحال و جر الآخرة با الاضافة او دنیا و آخرت زیان برد و دو در یعنی نه در دنیا بود او را و نه
آخرت برای آنکه در دنیا منکوب باشد و در آخرت معذب **ذلک هو الخسران المبین** این زیانی ذات اشکار اگر پوشیده نیست
آنگه گفت **یدعوا من دون الله** میخواند این مدبر محرم کافر بیرون خدای تعالی جمادی را که او را زیان نکند و نتواند کرد و سود

نیز

علی وجهه خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين يدعوا من دون الله ما لا يضره وما لا ينفعه ذلك هو الضلال البعيد يدعوا لمن ضره
أقرب من نفعه لبئس المولى ولبئس العشير إن الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الأنهار إن الله يفعل ما يريد
من كان يظن أن لن ينصره الله في الدنيا والآخرة فليمدد بسبب إلى السماء ثم ليقطع فلينظر هل يذهبن كيده ما يغيظ وكذلك أنزلناه آيات

نیز نتواند کرد **ذلک هو الضلال البعید** این گمراهیست دور یعنی بغایت دور از رشاد **یدعوا لمن ضره** کسی را که میخوانند و میپرستد که
زیانش نزدیکتر از سود است یعنی این بتان را که می پرستد برای آنکه او خود قادر نیست بر سود و از عبادت ایشان او را در دنیا و آخرت
زیان خواهد بود بخزی و عقاب **لبئس المولی** بد خداوندگاریست بتان ایشان **ولبئس العشیر** و بد هم بازیست و گفتند مولی
یعنی ناصر است ایشان و گفتند مولی دوست و گفتند ابن العم است یعنی بد پسر عم اند آنکه دعوت میکنند چه اینها هم خود ندانند
قوله یدعوا لمن ضره نحویان در این لام خلاف کرده اند بعضی گفتند لام صلات و زیادت و التقدیر یدعو من ضره و بعضی گفتند تا
تاکید است در بیان آنکه مضرت او بیشتر از منفعت است و این حال بوکه بعو بلیغ ترست و این معنی سخت ظاهرست لام برای آنکه در
و بعضی دگر گفتند یدعو بمعنی یقول است چنانکه عنتره گفت ۰ یدعون عنتر و الرماح کانها ۰ اشطان بیر فی لبان الادهم ای یقولون
یا عنتر و خبر محذوف باشد و التقدیر یقول لمن ضره اقرب من نفعه الهته او آله و بعضی دگر گفتند یدعو از صله ضلال است یعنی ذلک
هو الضلال البعید الذی یدعو آنکه ابتدا کرد و گفت لمن ضره اقرب من نفعه و محل او رفع بود علی الابتداء و خبرها لبئس المولی
لبئس العشیر و گفتند کلام بر تقدیم و تاخیرست یعنی لمن ضره اقرب من نفعه یدعو بعضی دگر گفتند این بر تکرارست علی سبیل التاکید
و التقدیر یدعو لمن ضره اقرب من نفعه یدعو آنکه دوم تاکید آنکه اول کرد و بعضی دگر گفتند با این تاویلات متعسف حاجت نیست
چه این در کلام عرب شایع است و قد سمع منهم اعطیتک لما غیره خیر منه و عندی لما غیره خیر منه و العشیر فعیل بمعنی مفاعل ای
المعاشر و الخلیط و الصاحب بدر فیق و هم سازیست بتان ایشان را **ان الله یدخل الذین آمنوا** آنگه چون ذکر کافران و احوال ایشان
و معبودان ایشان بگفت احوال مومنان بگفت و ثواب ایشان گفت خداوند تعالی مومنان را که عمل صالح کنند به بهشتهای برد که
در زیر درختان جوبها روان باشد که خداوند تعالی هرچه خواهد کند او را مانعی و منازعی نباشد در آنچه کند چه کس مانع
او نتواند کرد و منازعی او را نتواند و بر او اعتراض نرسد کس را چه افعال او همه حکمت و صواب باشد بر وجه مصلحت علی احسن
ما یمکن قوله **من کان یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا والآخرة** گفت هر که گمان برد که خداوند تعالی نصرت نکند او را مفسران خلاف کردند
در آنکه این ضمیر در قوله ینصره الله فی الدنیا والآخرة راجع با کیست بیشتر مفسران گفتند راجع است با رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فلیمدد بسبب الی السماء گو بکش رسن از آسمان خانه خویش **ثم لیقطع** آنگه گو ببر و بنگر که کید او غیظ و خشم او ببرد یا
و بعضی ایت آنکه هر کس که گمان برد که خداوند تعالی پیغمبرش محمد را صلی الله علیه و آله و سلم نصرت نخواهد کرد در دنیا و آخرت گو رسنی
در سقف و آسمانه خانه خود افکن و خویشتن از وی در آویز بکلو بیکو آنرا تا کید او خشم او ببرد یا نه و این چنان باشد که
ما گوییم کسی که او کاری نتواند کرد و از آن خشم آید و نتواند آنرا تغییری و تبدیلی کردن این کار چنین خواهد بود اگر ترا با این خوش
نیست رسنی در افکن و خویشتن بیاویز آنگه رسن ببر تا بر زمین افتی و بنگر تا بدین کید هیچ کس زیان باشد جز ترا این ذیکت
مراد بسما آسمان حقیقت یعنی هر کس که بپندارد که خداوند تعالی محمد را نصرت نخواهد کرد گو رسنی از اینجا که اوست باسمان کش
و از آن راه باسمان رو و ماده آن قطع کن و باز بریده ماده نصرت و خذلان از آسمان است آنگه گو بنگر تا کید او غیظ او ببرد یا نه
و گفتند این آیه در جماعتی آمد از بنی اسد و بنی غطفان که ایشان از اسلام تقاعد کردند و گفتند که ما می ترسیم که نباید که محمد صلی الله
علیه و آله و سلم را نصرت نکنند که ما در دین او شویم ایشان آنچه میان ما و جهودان هست از مخالفت زیاد شود و خیری که ما را از ایشان است
منقطع شود و باین خبر نرسیم من کلام المنافقین برزبان باشیم خداوند تعالی این آیه فرستاد و گفت هر که این گمان می برد گو این معنی
کن تا خود سود دارد او را یا نه مجاهد گفت ها راجع است با من و معنی آنست که هر که او بخدای تعالی بدگمان باشد و ظن برد که خدای
عز و جل او را نصرت نخواهد کرد نه در دنیا و نه در آخرت یعنی روزی نخواهد دادن و نصر اینجا بمعنی رزق و عطاست من قول العرب من

بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ
روشن و خدای راه نماید آنرا که خواهد آنانکه ایمان آوردند و آنانکه جهود شدند و صابیان و ترسایان و گبرکان و آنانکه انباز گرفتند خدای حکم کند میان ایشان روز
الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ
قیامت که خدای بر همه چیز گواهست نه بینی که خدای را سجده میکند هرکه در آسمانهاست و هرکه در زمینست و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و چهارپایان
وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا
و بسیاری از مردمان و بسیاری که واجب شد بر او عذاب و هرکه خوار کند خدای او را نیست او را هیچ گرامی کننده که خدای بکند آنچه خواهد این دو خصمند که خصومت کردند در خدای آنانکه کافر شدند

من نصره فی نصره اسای من اعطانی اعطاه الله ابو عبیده گفت عرب گوید باران رسید و ارض منصوره گویند قال الشاعر ان کنت لا تقطع
امرا دون حقه فلا تمنک السوء الذی الغیث ناصره ای ماطره و معطیه و معنی آیه آنکه هرکه گمان برد که خداوند تعالی او را روزی ندهد
داد گو رسنی در آویزد و خود را بیاویزد ابن عامر و ابو عمرو و ورش خوانند ثم لیقطع و ثم لیقضوا بکسر لام الامر فی الموضعین
قنبل موافقت کرد در ثم لیقضوا و باقی قرا بسکون لام خوانند در هر دو جای اما فی قوله ما یغیظ مصدریست و تقدیر آنکه هل
یذهبن کیده غیظه و شاید ما موصول باشد علی یذهبن کیده الذی یغیظ و محل ما علی الحفظ آنگه گفت وکذلک و همچنین
ما فرستادیم این قرآنرا آیاتی روشن و بینات … بر حالست و وجه تشبیه در کذلک آنست که چنانکه در آیات و دلالات متقدم
کردیم همچنین قرآن فرستادیم وان الله یهدی من یرید و خداوند عز و جل هدایت دهد آنرا که خواهد قوله تعالی ان الذین آمنوا حق تعالی
گفت آنانکه ایمان آوردند و آنکه جهود شدند و … داشتند و آنانکه صابی شدند و بیان کرده ایم مسایل در
سوره المایده و ترسایان و گبرکان و مشرکان که با خداوند تعالی انباز گفتند بتان را در عبادت قتاده گفت درین ادیان پنج
اربعه للشیطان و واحد للرحمن چهار دیوراست و یکی خداوند تعالی را آنچه خدای راست دین مسلمانانست و آنچه دیو راست این چهار
کافرانست از جهودی و ترسائی و گبری و مشرکی و گفت صابیان قومی باشند از ایشان و خبر ان اول ان دوم است باسم
فی قوله ان الله یفصل بینهم و مثله قول ان زیدا ان الخیر عنده لکثیر و قال جریر ان الخلیفة ان الله البسه سربال ملک به تزجی الخواتیم حق
تعالی گفت این جماعات را از مسلمانان و جهودان و ترسایان و گبرکان و صابیان و مشرکان من فردا قیامت میان ایشان فصل کنم
و در فصل دو قول گفتند یکی آنکه حکم کنم من قوله هو الحاکم الفصال و دیگر آنکه تمیز کنم و فرق کنم میان ایشان تا محق از مبطل پدید آید
بعلم ضروری چنانکه روی محق سپید کنم و روی مبطل سیاه تا مردمان میان ایشان فرق کنند بضرورت و فصل و فرق و
تمیز باشد میان حق و باطل با آنکه از یکدیگر جدا شود ان الله علی کل شیء شهید خداوند تعالی بر همه چیز گواهست الم تر نمی بینی یعنی
نمیدانی و این رویت اینجا بمعنی علمست که خدایرا عز و جل سجده میکند هرکه در آسمان و هرکه در زمینست اینجا عقلا اند سجده
ایشان بر حقیقتست و آنچه جمادست از آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و نا عاقلان از چهارپایان سجده ایشان
از جهت ذلت و خشوع و مسخر شدن خداوند تعالی بآنچه دلیل کند که آنرا صانعی هست قادر و عالم و حی و موجود و حاصل بر صفات
کمال که مستحق سجده است پس چون عاقلان عند نظر درین چیزها خدایرا بشناختند و بدانستند که او این نعمتها کرد مستحق
عبادت و سجود هست بنا شد این سجده ایشان … اگرچه صورتا عموم است مراد او
خصوص است برای آنکه ما دانیم که بسیاری از عقلا خداوند تعالی را سجده نکنند و مذهب ما آنست که لفظ من و هرچه
دعوی کردند که این صیغه عمومست مشترکست میان عموم و خصوص و صالح است هر دو را و عموم را صیغتی مفرد نیست
برو و شرح این کرده ایم پیش از این در آیات وعید در سوره النساء جز آن اینجا گفت وکثیر من الناس و بسیاری از مردمان نیز
خداوند تعالی را سجده میکنند و بسیاری را عذاب بر ایشان واجبست از اصرار ایشان بر کفر مجاهد گفت آنکه او سجده نکند جز خدای
عز و جل را سایه او سجده کند خدایرا و ذلک قوله و ظلالهم بالغدو والآصال و قوله یتفیؤ ظلاله عن الیمین و عن الشمائل سجدا لله
وکثیر حق علیه العذاب و بسیاری که مردمانند عذاب بر ایشان واجبست برای اصرار ایشان بر کفر و در آیه اضماری هست و
التقدیر وکثیر ابی السجود فحق علیه العذاب و واو در قوله وکثیر حق علیه العذاب واو استیناف است برای آنکه او مخالف است حکم آنرا که از
پیش رفت و من یهن الله ای و من یهنه و هرکرا خداوند تعالی اهانت کند و خوار کند او را فما له من مکرم او را مکرمی و گرامی کننده
نباشد عامه قرا مکرم خوانند بکسر علی اسم فاعل و در شاذ ابراهیم بن ابی عبله خواند مکرم بفتح را علی المصدر ای فما له من اکرام کقوله

قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا
بریده شد ایشان را جامه‌ها از آتش ریخته شود از زبر سرهای ایشان آب گرم گداخته شود بدان آنچه در شکمهای ایشانست و پوستها و ایشانرا گرزها از آهن هرگاه که خواهند که بیرون آیند از آنجا از اندوه باز گردانند ایشانرا در آنجا
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ
و بچشید عذاب سوزان خدای در آرد آنانرا که ایمان آوردند و کردار نیک کردند در بهشتها که میرود از زیر آن جویها پیرایه کنند ایشانرا در آنجا از دستوانها از زر و مروارید و جامه ایشان

109 کقوله رب انزلنی منزلا مبارکا ان الله یفعل ما یشاء که خدای تعالی بکند آنچه خواهد هذان خصمان گفت این دو خصم اند که خصومت
کردند فی ربهم در خدای خود جل جلاله یعنی در دین خدای عز و جل و برای آن اختصموا گفت و اختصما نگفت که لفظ خصم اسمی است مشتبه
بمصدر اینجا تثنیه و جمع و تانیث نکنند او را و مثله قوله و هل اتیک نبا الخصم اذ تسوروا المحراب قیس بن عباد روایت کرد از ابو ذر
الغفاری که آیه در شش کس آمد از قریش که روز بدر با یکدیگر کارزار کردند و در حق خدای عز و جل و در حق او خصومت کردند عبیده
حارث و حمزه عبد المطلب و علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و شیبه و عتبه ابناء ربیعه و ولید بن عتبه و قصه ایشان رفته است در
… از بعد آنکه گفت که امیر المؤمنین گفت اول کسی که روز قیامت پیش خداوند تعالی بزانو در آید بخصومت من باشم و ابن عباس گفت
جهودانست و عطا بن یسار و عبد الله عباس گفت این خصوم اهل کتاب بودند و مسلمانان اهل کتاب گفتند ما از شما اولی تریم بحق
برای آنکه کتاب ما پیش از کتاب شماست و پیغمبر ما مقدم است بر پیغمبر شما مومنان گفتند ما اولی تریم بحق برای آنکه بهر پیغمبر و بهر
کتاب ایمان داریم و شما دانید که دین ما حقست و لکن حسد را نفی کنید شما را گویند مجاهد و عطا و عاصم و کلبی گفتند مومنان
اند و کافران از هر ملتی که باشند عکرمه گفت بهشت و دوزخ است که با یکدیگر محاجه کردند دوزخ گفت ساکنان من جباران
و متکبران و پادشاهان باشند بهشت گفت بار خدایا چونست که ساکنان من ضعیفان و مساکین اند خداوند تعالی بهشت
را گفت تو رحمت منی رحمت کنم بتو بر هر که خواهم از بندگانم و دوزخ را گفت تو عذاب منی عذاب کنم بتو آنرا که خواهم از بندگانم و هر یکی را
از شما ملو کنم با هلش آنکه باید هر یکی از ساکنان دوزخ و بهشت پیدا کرد و گفت فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار اما
کافران برای ایشان جامها ببرند از آتش و از بالای سر ایشان حمیم فرو ریزند و حمیم آب گرم کرده باشد یصهر به ما فی بطونهم
بگدازند بدان حمیم آنچه در شکم ایشان باشد از احشا و امعا ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت چون
حمیم بر سر ایشان فرو ریزند بمغز ایشان فرو شود تا بپهلو و شکم ایشان رسد احشاء ایشان که داخله کند و همچنین در بهم اندام ایشان
برود تا بقدم ایشان رسد آنگه گفت این صهر باشد باز دیگر باره باز شوند و همچنین میکند ابد او صهر در لغت عرب بمعنی گداختن
باشد قال صهرت الشحم اصهره قال الشاعر تروی لقی القی فی صفصف تصهره الشمس فلا ینصهر و قال آخر …
فیه القرن والصطمن قوله ولهم مقامع من حدید جمع مقمعه آن گرز باشد ایشانرا بر آن مقامعی باشد از آهن که قمع کنند ایشانرا
بآن و آلت قمع و قهر و ضرب باشد کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها هرگه که خواهند از آن جای بیرون آیند باجای
کنند ایشانرا در خبر است که دوزخ هر وقت زفیر کند و شهیق اهلش را چندان بر انگیزد که از دوزخ بیرون افتند خواهند تا
بیرون بیایند بگاه با این مقامع آهنین کوبند ایشانرا و باز دوزخ اندازند و ذوقوا در کلام حذفی هست ای و قیل لهم ذوقوا و گویند
ایشانرا که بچشید عذاب آتش سوزنده حریق بمعنی محرق باشد کالالیم بمعنی المولم و ذوق طلب ادراک طعم باشد بلهوات و لسان
آنگه چون وصف این خصم بگفت که کافرست در حیث خصم دیگر گرفت و احوال او و جزاء او و گفت ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات
خداوند تعالی آنانرا که ایمان آرند و عمل صالح کنند در بهشتهای برد که در زیر درختان آن جویها میرود یحلون فیها حلی ایشان کنند
و در پوشانند ایشانرا در آنجا من اساور در واحد و لغت اسوار با الف و سوار و سوار و جمع سوار اساوره باشد و جمع
سوار و سوار اسوره و اساور و دو اساوره جمع جمع بود گرواع و اکارع شاید که جمع سوره باشد جمع الجمع و در مصحف عبدالله
اساویر است و هی جمع حلی در دستهای ایشان کنند دست عدنها از زر و مروارید کنند زر و هم باشد مروارید و گفتند
در یا شد و آن ذکر نافع و ابو بکر عن عاصم خوانند ولؤلؤا بنصب عطفا علی محل الجار والمجرور برای آنکه تقدیر آنست که یحلون
اساور ذهب و لؤلؤا و باقی قرا لؤلؤ بجر عطفا علی ذهب و رسم در سوره الملائکه هم این خلاف کردند بر یعجب وجهت این آوردند که در

فيها حرير وهدوا الى الطيب من القول وهدوا الى صراط الحميد ان الذين كفروا ويصدون عن سبيل الله والمسجد الحرام الذي جعلناه للناس سواء العاكف

[illegible]

فيه والباد ومن يرد فيه بالحاد بظلم نذقه من عذاب اليم واذ بوانا لابراهيم مكان البيت ان لا تشرك بي شيئا وطهر بيتي للطائفين والقائمين

[illegible]

مصاحف چنین است بالف انکه بجر خوانند گفتند آن الف زیادت است بعد الواو کالف فی الواو بالواو کسائی گفت بدان حرف است و یعقوب
اینجا بنصب خواند و الجار اتباعا للمصحف و گفت در مصحف اینجا الف نوشته است و در ملائکه الف نیست در مصحف **ولباسهم**
فيها حرير وجامهای ایشان در آنجا حریر باشد گفتند خدای تعالی حریر پوشیدن بر مردان حرام کرد در دنیا تا مشتاق باشند بلبس
حریر در بهشت عمل کنند که ایشان را آنجا رسانند تا حریر پوشند **وهدوا الى الطيب من القول** ایشان را راه نمایند بگفتار پاکیزه و
قول لا اله الا الله چنانکه گفت اليه يصعد الكلم الطيب و گفتند مراد اینجا قرآن است و گفتند قولی است که در وی فحش
نباشد **وهدوا** و راه نمایند ایشان را براه دین خدای حمید که مستحق حمد است فعیل بمعنی مفعول روایت کرده اند که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت هیچ کس نیست که حمد دوست تر دارد از خدای تعالی **ان الذين كفروا ويصدون** گفت آنانکه کافر شدند و
را منع میکنند از راه خدای تعالی و در عطف مستقبل بر ماضی چند قول گفتند یکی لفظ مستقبل است و معنی ماضی والتقدیر
کفروا وصدوا و گفتند برای آن چنین گفت که ایشان در مقدم کافر بودند و کفر آنجا صد منع را میکردند چنان ایشان بود و در
حال آن مشغول بودند بلفظ مضارع که فعل باشد صالح بود استقبال را ومثله قوله الذين امنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله
و منع ایشان مردمان را از دین خدای تعالی بر وجه بود یکی قهر و یکی اغوا و دعوت با کفر **والمسجد الحرام الذي جعلناه** و باز منع
میکنند مردمان را از مسجد الحرام که مسجدی است که ما نهاده ایم آنرا برای جمله مردمان تا قبله نماز شان باشد و مقصد حج و عمره شان
انکه وصف کرد مسجد الحرام را گفت **سواء العاكف فيه والباد** حفص عن عاصم و روح عن یعقوب سواء خوانند بنصب علی انه مفعول
ثان لجعلناه التقدیر جعلنا المسجد الحرام مستویا فیه العاکف والباد و عاکف آن بود که آنجا مقیم بود و بادی آنکه از بادیه آنجا آید
و باقی قرا سواء خوانند برفع علی انه خبر مبتدا مقدم علیه والابتدا خبر المقدم لانه بوکد فی قوله سواء علیهم ءانذرتهم و قوله
سواء علینا ابن جزعنا ام صبرنا و قال سواء علیها لیلها و نهارها والتقدیر والعاکف والبادی فیه مستویان و برای آن بلفظ
واحد آن لفظ اسم گفت که مصدر است انکه در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنست که مقیم در وی و غریبی که آنجا نازل
و ساکن او یکی باشند مقیم اولیتر نبود از طارئ تا در ایام حج کرای بنه که هر جاء حجاج را منع کند از نزول آنجا که خواهند
و این در اخبار با آمده است و این قول حسن بصری است و جماعتی از مفسران و مجاهد گفت مراد آنست که مقیم و طارئ در منزل نشستن
آنجا کاو و ادای مناسک و ارکان حج آنجا یکی اند با آن معنی که بر همه کس واجب است این معنی و دو گروه منازل در ایام موسم خلاف کردند
بعضی گفتند حرام است و بعضی گفتند مکروه است و مذهب شافعی آنست که حلال است و ظواهر اخبار را حمل کرد و می نماید و اسحق گفت
حرام است **ومن يرد فيه بالحاد بظلم** گفت باء زیادت است در الحاد چنانکه زیادت است فی قوله تنبت بالدهن و کما قال بواد یمان
تنبت الشیب صدره واسفله بالمرخ والشبهان ای المرخ والباء زائدة وقال الاعشی ضمنت برزق عیالنا ارماحنا ای رزق و قال
آخر الم یاتیک والانباء تنمی بما لاقت لبون بنی زیاد و معنی آنکه و من یرد فیه الحاد بظلم هر که اراده کند آنجا میل کند بظلمی
و بعضی ذکر گفتند معنی اراده محذوفست والتقدیر ومن یرد فیه مرادا بالحاد بظلم ای علی وجه الظلم و اگر کسی خواهد که کسی را از
خانه خدای تعالی و مسجد الحرام منع کند بیلی بر وجه ظلم ما او را عذاب الیم سه اینجا نیز عبدالله مسعود گفت هیچ کس نباشد که
همت کند بسیئی بر وی نویسند اگر مردی بعدن یا شهری دیگر از عرب همت کند که مردی را بکشد یا معصیتی کند آنجا
اگرچه نکند بدان عزم که کرده باشد داخل بود تحت این آیه و خداوند عز و جل او را عذاب الیم بچشاند مفسران در معنی الحاد و ظلم
خلاف کردند قتاده و مجاهد گفتند مراد شرکست یعنی همت کند که آنجا غیر خدای را پرستد چنانکه کفار میکردند و گروهی
گفتند استحلال الحرام و رکوب آثام حرام حلال داند و ارتکاب کبایر کند عبدالله عباس گفت آن باشد که بکشد آنرا که قصد

کشتن او نکند و ظلم کند بر آنکه بر او ظلم نکند لیث گفت از مجاهد که سیآت در مکه مضاعف بود چنانکه حسنات ابن جریح گفت استحلال حرم باشد
حبیب بن ابی ثابت گفت احتکار طعام باشد بمکه بعضی ذکر گفتند هر آنچه منهی است از قول و فعل حتی قول الرجل لا والله و بلی والله
و مجاهد گفت عبدالله عمرو او خیمه بود یکی در حرم و یکی بیرون حرم چون خواستی که با اهل و قوم خود عتابی کند بخیمه بیرون رفتی او را
پرسیدند از آن گفت برای آنکه ما گفته اند و من یرد فیه بالحاد بظلم و من الالحاد قول الرجل لا والله و بلی والله **واذ بوانا لابراهيم**
مكان البيت یعنی بوانا و وطانا باشد عبدالله عباس گفت جعلنا حسن گفت انزلناه مقاتل سلیمان گفت دللنا علیه مقاتل حیان گفت
هنیاناه تطوی قومه تبوی المومنین مقاعد للقتال و بوا لکم فی الارض و این عبارات متقارب المعنیست خلاف کردند مفسران در آنکه
خدای تعالی چگونه روشن کرد ابراهیم صلوات الله علیه را جای خانه بعضی گفتند بادی بفرستاد تا جای خانه بود سایر الرکنه
و بعضی ذکر گفتند بادی بفرستاد تا اساس برفت بعضی ذکر گفتند جبرئیل علیه الصلوة والسلام بیامد و در حرم بزد و خط بر کشید تا
او بر آن بنا کرد و مکان جای مستوی باشد که در وی متمکن توان شد و قرار کرفتن جسم ثقیل را منع کند از هوی و اصل بوا تا
مرجای او را رجع باشد که او منزل را رجع الیه و منه البواء فی قولهم فلان بواء فلان اذا کان دمه کفوا له فیرجع به الیه القود و مراد
بر بیت خانه کعبه است و در کلام حذفی هست و تقدیر آنکه و اوحینا الیه **ان لا تشرك بي شيئا** وحی کردیم با ابراهیم صلوات الله علیه
که شرک میاور با من هیچ را یعنی هیچ چیز را انباز من مدار در عبادت بل عبادت خالص مرا کن **وطهر بيتي** و پاکیزه کن خانه مرا قتاده گفت
از اصنام و اوثان و گفتند از سایر ادناس و گفتند از خون و سرگین که چون آنجا بر تقرب قربان کشتندی خون و سرگین آنجا رها
کردندی **للطائفين** برای آنانکه آنجا طواف کنند **والقائمين** و برای آنانکه آنجا نماز کنند **والركع السجود** رکوع و سجود کنند **واذن**
في الناس بالحج حسن و جبائی گفتند این امرست رسول را صلی الله علیه و آله و سلم با اعلام مردمان بحج و دیگر مفسران گفتند امرست ابراهیم را
صلوات الله و سلامه علیه که آگاه کن مردمان را بحج گفتند خانه بنا کردی اکنون مهمانان را بخوان و ندا کن ابراهیم صلوات الله علیه و سلامه گفت
بار خدایا آواز من تا کجا رسد حق تعالی گفت علیک الاذان و علی البلاغ بر تو آواز دادن و بر من رسانیدن ابراهیم صلوات الله علیه بر مقام
بایستاد و گفتند بر کوه ابو قبیس رفت و آواز داد و گفت یا ایها الناس الا ان ربکم قد بنی بیتا فحجوا ای مردمان خدای عز و جل برای شما
خانه بنا کرده است بیایید آنرا زیارت کنید حق تعالی آن آواز و بهمه عالم برسانید از شرق تا غرب تا با آن برسانید علی طریق
المبالغه کرد را صلاب پدران و ارحام زنان بودند علی ما جاء فی الاخبار و معنی مبالغه باشد انکه آنانکه در علم حق تعالی آن بود که ایشان
حج خواهند کرد جواب دادند و گفتند لبیک اللهم لبیک **يأتوك رجالا** با تو آیند پیاده جمع راجل کتاجر و تجار و قایم و قیام و صایم و صیام جمع
یا تو که جواب امرست و نصب رجالا بر حال است از فاعل **وعلى كل ضامر** و بر هر شتری لاغر **يأتين من كل فج عميق** یعنی بیایند از هر
راهی دور و یاتین برای آن گفت که رد کرد با معنی کل یعنی جماعت شتران و قال الراجز یقطعن بعد الناجح العیق ابو القاسم بشر بن
محمد بن یاسر گفت در طواف مردی را دیدم کلهن یادیم یعنی بر شتری و او از مرغ سفر بر وی بود اعصابه بدست گرفته طواف میکرد بر آن بیما
اعتماد کرده از ضعف بر وی رفتم و او را پرسیدم مرا گفت از کجای گفتم از بلاد مشرق گفت از آنجا تا اینجا چند گاه آمدی گفتم دو
ماه یا سه ماه راه است گفت این دو ار همسالی اینجا بزیارت آیی که شما همسایه این خانه اید من گفتم از خانه تو تا اینجا چند باشد گفت
پنج ساله راه هست که از خانه خود بیامدم هیچ اثر پایم و در بین تحاسن من نبود اکنون در راه پیر شدم گفتم هذا والله الجهد البین و الطاعة
الجمیلة و المحبة الصادقة گفتم والله این شیخ عظیم و طاعتی نیکو و محبت صادق در دوکس بخندید و این بیتها بخواند زرتهن
هوی وان نالت بک الدار و حالت من دونه حجب و استار لا یمنعک بعد من زیارته ان المحب لمن یهواه زوار **ليشهدوا منافع لهم**
تا حاضر آیند منافع خود سعید جبیر گفت مراد تجارت است و این روایت ابی زید است از عبدالله عباس مجاهد گفت منافع دین و دنیا

والركع السجود واذن في الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق ليشهدوا منافع لهم ويذكروا اسم الله في ايام معلومات

[illegible]

على ما رزقهم من بهيمة الانعام فكلوا منها واطعموا البائس الفقير ثم ليقضوا تفثهم وليوفوا نذورهم وليطوفوا بالبيت العتيق ذلك ومن يعظم حرمات

[illegible]

حُرُمَاتِ اللهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ
حرمتهای خدای را آن بهتر است او را نزدیک خدای خویش

و هر چه معصیة بود محمد بن علی الباقر و سعید بن جبیر و عطیه عوفی گفتند مراد عفو و مغفرت است ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات و تا ذکر خدای
عز و جل کنند در ایام معلوم یعنی عشر ذی الحجه و این قول حسن و قتاده است و گفتند ایام معدودات ایام تشریق باشد و ابو جعفر باقر صلوات
الله علیه بعکس این گفت برای آنکه ذکر به تکبیر در ایام تشریق نباشد و نیز قوله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام و این روز
ایام تشریق باشد و این قول عبد الله عمر است و محمد بن کعب گفت هر دو یکی است معلومات و معدودات و آنانکه گفتند ایام معدودات
ایام تشریق است گفتند برای آنکه انواع کشت برای خود روزی کرد ایشان از بهیمة الانعام از چهارپایان که آنجا کشتند به تکبیر و ذبیحه فکلوا منها
بخورید از آن مجاهد و عطا گفتند خدای تعالی امر کرد ما را که از هدی بخوریم چنانکه این امر هست و بر وجوب نیست و مذهب ما
همچنین است و اصحاب ظاهر گفتند واجبست و اطعموا البائس الفقیر و اطعام دهید محتاج بینوا مردم درویش را که علامت درویشی بر وی پیدا
باشد و بائس ذو البؤس باشد من باب لابن و تامر و البائس و البؤس الشدة و این برای آن گفت که در جاهلیت چون چیزی بکشتندی
بر آن هدی خانه کعبه از آن نخوردندی ثم لیقضوا تفثهم آنگه بفرمای تا مناسک حج بگذارند از احرام و وقوف به عرفات و مشعر و
طواف و سعی و رمی الجمار و حلق این قول عبد الله عباس و عبد الله عمر است و بعضی دیگر گفتند تفث ازاله وسخ احرام باشد به حلق و چیدن
ازهری گفت تفث در لغت نشناسند الا از قول عبد الله عباس بعضی دیگر گفتند قضاء تفث موی شارب گرفتن باشد و موی
بغل پاک کردن و ناخن گرفتن و موی عانه پاک کردن عکرمه گفت تفث موی و ناخن باشد و ابی گفت از عبد الله عباس که قضاء تفث
وضع احرام باشد از تقصیر و ناخن گرفتن و حلق کردن و جامه دوختنی پوشیدن و تفث در کلام عرب وسخ باشد یقال ما اتفثك
ای اوسخك و اقذرك قال امیة بن ابی الصلت شاحین آباطهم لم یقلعوا تفثا و لم ینزعوا عنهم قملا و صئبانا و لیوفوا نذورهم
و وفا کنند بنذرها از حج و هدی و آنچه گفته باشند و ابو بکر بن عاصم خواند و لیوفوا بتشدید فا للتکثیر الفعل یعنی تمام بگذارند
نذرها اگر کرده باشند و لیطوفوا بالبیت العتیق و بگو تا طواف کنند بخانه کعبه مراد طواف حج است که آن را طواف الزیارة خوانند و این
قول باقر است صلوات الله علیه و سلامه و بیشتر مفسران و به اجماع رکن است و واجبست و این طواف بعد الافاضة من عرفات باشد
اما روز عید و اما بعد از آن و اهل علم اختلاف کردند در آنکه خانه کعبه را عتیق چرا خوانند عبد الله عباس و عبد الله زبیر و مجاهد و قتاده
گفتند برای آنکه خدای تعالی او را آزاد کرد از آنکه جباران بر آن راه یابند و آن را ویران کنند سعید جبیر گفت تبع بیامد تا خانه کعبه
ویران کند چون به قدید رسید او را فالج بر پیچید آمد بزرگان لشکر را بخواند و اطبا را گفت ... این خانه را خداوندی هست
که هر که قصد این خانه کند بیدی خدای تعالی او را باز دارد از آن مکروهی که اینجا خواهی در رو و تجارتی کن و کاری که تر است
و تعرض مکن او را به بتکده و سپاس و بخرید تا خانه را کسوتی نیکو ساختند و در وی پوشانیدند و اول کس که خانه را کسوت کرد او بود
و هزار اشتر قربان کرد و اهل حرم را بر تکرد و صلة داد آنجا که ایشان فرو آمده بودند از اطایب نام نهادند از آنکه مطبخهای
ایشان بود و قعیقعان برای قعقعه سلاح ایشان نام نهادند آن جای را و قصه حبس الفیل در جای خود بیاید ان شاء الله تعالی سفیان
بن عیینه گفت برای آن عتیق خوانند آن را که از آن دست هرگز ملوک نشود و از ملک بنی آدمیان و مجاهد همین گفت ابن زید گفت
برای آنکه قدیم است و عتیق قدیم و دیرینه باشد و عتوق و قدم او آنست که اول بیت وضع للناس یقال سیف عتیق و دینار
عتیق بعضی دیگر گفتند برای آنکه بر خدای تعالی کریم است که کرامت علی الله و العتیق الکریم عتق کرم باشد من قولهم فرس عتیق ای کریم
و امام باقر صلوات الله و سلامه علیه گفت برای آنکه آزاد بود در ایام طوفان نوح از غرق چون همه جهان غرق شد ذلک و من یعظم
حرمات الله الایة ذلک اشارت با نجر رفته است اذ قال علی ما مضی و سخن آنکه گفت و من یعظم حرمات الله هر که تعظیم کند حرمتهای
خدای را جل جلاله فهو خیر له عند ربه او را بهتر باشد به نزدیک خدای او عز و جل ابن زید گفت حرمات خدای تعالی مشعر الحرام است

والبیت

لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ
شما را چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود بر شما بپرهیزید از پلیدی از بتان و بپرهیزید از گفتار دروغ گرویدگان خدای را نه شرک آرندگان بدو و هر که شرک آرد بخدای گوئیا بیفتاد از آسمان
فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى
بربایدش مرغ یا ببرد او را باد در جای دور آن و هر که بزرگ دارد نشانهای دین خدای را آن از پرهیزکاری دلها باشد شما را در آن منفعتهاست تا مدتی نام زده پس جای آن [illegible]

111
والبیت الحرام والبلد الحرام بعضی دیگر گفتند جمله مناسکست از تعظیم کند و اقتضاء حقوق و اداء واجبات او بعضی دیگر گفتند مراد به حرمات
جمله مناهیست و تعظیم او ترک او باشد استعظاما لها و احلت لکم الانعام و حلال کردند شما را چهارپایان بر عموم الا آنچه استثنا کرد از او
و گفت الا ما یتلی علیکم الا آنچه بر شما خوانند یا خوانده شد قوله حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر الایة الی قوله ذلکم فسق و بعضی
دیگر گفتند معنی آنست که در حال احرام گوشت این چهارپایان از گاو و گوسفند و شتر بر شما حلال کردند الا آنچه بر شما خوانند که
حرام است از صید و گوشت او قوله و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما فاجتنبوا الرجس من الاوثان گفت بپرهیزید از این پلیدی
آنکه آن را تبیین بیان کرد که آن اوثان و بتان اند برای آنکه رجس مشتمل باشد بر اوثان و غیر اوثان آنکه آن را بیان کرد به اوثان
و تقدیر آنست که فاجتنبوا الرجس الذی هو الاوثان و در اخبار ما آمده که مراد نرد و شطرنج باشد تراست و سایر انواع قمار و اجتنبوا
قول الزور و بپرهیزید از دروغ گفتن و اصحاب ما گفتند غنا و سایر اقوال ملهیه مناهی داخل باشد در دروغ و بهتان و گواهی
دروغ داخل بود در او و در خبر می آید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بر منبر در خطبه که گواهی به دروغ معادل است شرک به خدا و نر تعالی
را انگه این آیه بخواند یعنی خداوند تعالی در یک آیه از هر دو نهی کرد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بعث شاهد الزور ...
گفت گواه دروغ را بر نگیرند زبان در آتش کرده روز قیامت حنفاء لله بر طریق استقامت ایستاده فرمانهای خداوند تعالی
را و نصب او بر حالست از فاعل و گفته اند اصل حنف استقامت باشد و گفته اند میل و گفته اند کلمه از اضداد است غیر مشرکین به شرک
نیارنده بخداوند تعالی و هم حالست و من یشرک بالله فکانما خر من السماء هر که بخداوند تعالی شرک آرد چنان باشد که از آسمان بیفتاد فتخطفه
الطیر مرغ در ربایدش یا باد او را فرو برد بجای دور تشبیه کرد حال کافر را بانکس که او از آسمان بیفتد یا مرغ او را در رباید یا
باد او را در هوی دور اندازد و بجای دور برد باشد در آنکه او مالک نفع خود نبود و نفعی نتواند که بخود آرد و دفع مضرت
نتواند همچنین کافر در قیامت ... باشد او را بر هیچ ... حسن گفت تشبیه کرد اعمال کفار را در نفی ثبات
و استقامت ... چنین یعنی چنانکه این در حال هوی ثبات نباشد ... مرغ او را برباید همچنین اعمال کافر
... بود و مثله قوله اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف اهل مدینه خواندند فتخطفه الطیر بتشدید طا
علی تقدیر فتختطفه و باقی قرا فتخطفه خوانند من خطف یخطف ذلک و من یعظم شعائر الله سیبویه گفت مبتدا ایست محذوف الخبر
والتقدیر ذلک الامر الشان ... آنکه گفت و من یعظم شعائر الله و هر که او مناسک خداوند تعالی را بزرگ داشت که آن
پرهیزکاری دل باشد و شعایر علامات باشد و مناسک حج را برای آن شعایر خوانند که بر آن اشعار و اعلام کرده اند و بعضی
دیگر گفتند مراد هدی اشعار کرده است و آن شتری باشد که کارد در کوهان او زده باشند که قربانست بلحود بیارد و این قول
مجاهد است فانها ضمیر راجع است با فعل یعنی آن یکبار تعظیم کردن را در آن تقوی بود که راجع بود با فعل و گفتند شعایر الله
ای دین الله شعایر خدای دین خداوند تعالی باشد یعنی تعظیم شعایر و مناسک از تقوی دل باشد لکم فیها منافع الی اجل مسمی
شما را در این شتران منافع هست تا وقتی مسمی نام برده از کوب و حمل اثقال بر ایشان نشینید و بار گران بر ایشان نهید ابن
عباس گفت و مجاهد که این پیش از آن باشد که نام هدی و قربان بر او نهند عطا گفت پیش از آنکه اشعار و تقلید کنند و اشعار آن بود
که کارد در کوهان او زنند و خون آلوده کنند و تقلید آن بود که یکپای نعلین بر گردن او بندند تا هر که ببیند داند که آن هدی
و بعضی دیگر گفتند پس از آنکه این کرده باشند اگر محتاج بود با انتفاع او از رکوب او و شیر او بعد الاشعار و التقلید وا با
که منتفع شوی بدان و این روایت کرده اند از باقر صلوات الله علیه و بعضی دیگر گفتند مراد به منافع تجارت است و بعضی دیگر گفتند علم
در این منافع الی اجل مسمی تا وقت معین عبد الله عباس گفت تا نام هدی بر او نهادن و آنانکه گفتند منافع تجارتست گفتند اجل مسمی

البیت العتیق ولکل امة جعلنا منسکا لیذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فالهکم اله واحد فله اسلموا وبشر المخبتین الذین اذا ذکر الله [illegible] وجبت جنوبها فکلوا منها واطعموا القانع والمعتر کذلک سخرناها لکم لعلکم تشکرون لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم

قلوبهم والصابرین علی ما اصابهم والمقیمی الصلوة ومما رزقناهم ینفقون والبدن جعلناها لکم من شعائر الله لکم فیها خیر فاذکروا اسم الله علیها صواف [illegible] کذلک سخرها لکم لتکبروا الله علی ما هدیکم وبشر المحسنین ان الله یدافع عن الذین آمنوا ان الله لا یحب کل خوان کفور اذن للذین یقاتلون

وقت آن باشد که از مکه بیرون آید بعضی دیگر گفتند منافع ثواب است الی اجل مسمی الی انقضاء ایام الحج وقیل الی یوم القیمة ثم محلها الی البیت العتیق یعنی حلال شدن ومحل او وموضع حلول باشد بخانه کعبه وبعضی دیگر گفتند مراد جمله حرم است بیانه فلا تقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا ای الحرم کله ودر اخبار اصحاب ما آنست که اگر هدی حج باشد آن را بمنا باید کشتن واگر هدی عمره بود خواهد کشتن بحرم مکه کعبه واما انکه گفتند مراد بشعایر مناسکست گفتند معنی آنست لکم فیها ای فی اداء المناسک منافع من الاجر والثواب الی انقضاء ایام الحج یا الی انکه چون ایام حج گذشته باشد این مناسک منقطع گردد وقول دیگر آنست که محل الناس من احرامهم الی البیت العتیق یعنی محل انکه مردمان از احرام بر آیند آنست که بخانه کعبه آیند وطواف النساء بکنند واز احرام بیرون آیند ولکل امة جعلنا منسکا امتی جماعتی باشند بر یک دین گفت هر امتی را منسکی کردیم کوفیان خواندند الا عاصم منسکا بکسر سین در هر دو جایگاه یعنی موضعی کالمجلس والمشرق یعنی منحر وجایگاه ذبح وباقی قرا بفتح سین خواندند علی المصدر ای ذبح القربان حسن گفت منسکا ای شریعة یعنی امتی را از امم سالفه شریعتی کردیم که بان متعبد بودند وبران عبادت کردندی مجاهد گفت عبادة فی الذبح عبادتی کردیم ایشان را در ذبح ونسیکة ذبیحه باشد من قولهم نسکت الشاة ای ذبحتها ودر شرع جمله افعال حج را از طواف وسعی ووقوف وذبح وغیر آن مناسک خوانند قوله لیذکروا اسم الله این برای آن کردیم تا ایشان نام خداوند تعالی برند وشکر او بگذارند بر انچه ایشان را داده کرده از بهایم انعام از گاو وگوسفند وشتر وگفت اند مراد تسمیت است عند الذبح این بر آن دلیل است بر وجوب تسمیة عند ذبح وبهیمه برای آن خوانند این حیوانات را که مستبهم باشند از سخن گفتن وجواب دادن واضافت او با انعام برای آن کرد که از بهایم باشد که نه انعام بود تا بدانند که مراد این جنس است انگه گفت فالهکم اله واحد خدای شما یکی خدایست چون قربان کنید بغیر برای او مکنید وهیچ غیر او را عبادت مکنید جز او را عبادت مکنید که مستحق عبادت نیست جز او فله اسلموا اسلام آرید او را وانقیاد کنید وامر او را [illegible] وبشر المخبتین ومژده ده ای محمد متواضعان را مجاهد گفت انکه دلهای ایشان بذکر خداوند تعالی بارامد واشتقاق مخبت از خبت باشد وان زمین راست ساده باشد انگه وصف کرد ایشان را گفت الذین اذا ذکر الله انانکه چون پیش ایشان نام خداوند تعالی برند دلهای ایشان بترسد والصابرین علی ما اصابهم وانانکه صبر کنند ایشان بر انکه با ایشان رسد از مصایب ونکبات والمقیمی الصلوة وانانکه نماز بپای دارند ومما رزقناهم ینفقون واز انچه ما ایشان را روزی دادیم انفاق کنند والبدن جعلناها لکم من شعایر الله نصب کرد بدن بر فعل مقدر ای جعلنا البدن کقوله والقمر قدرناه منازل والبدنة واصل البدن کثرة وقرا این لفظ یعنی بدن واحد باشد قال الراجز وبدنا مدوعا سوقها وشتران بزرگ فربه کردیم آن را از شعایر ومناسک خدای وتخفیف وتثقیل روا بود در او کالخلق والخلق ومعنی جمع بدنه کثمرة وثمر وخشبة وخشب وگفتند جمع بادن باشد [illegible] وبادن تناور باشد ومصدر او بدانة باشد یقال بدن الرجل بدنا وبدانة اذا ضخم پیر شود وگوشت سست شود [illegible] گفتند مراد به بدن شتر است وگاو چون پی تمام باشد وبزرگ جعلناها لکم من شعایر الله کردیم آن را برای شما از شعایر خدای عز وجل از مناسک واعلام دین او کما از ادهر هدی واضحیه کشید وپیش از ذبح اشعار کنید لکم فیها خیر شما را در آن خیر است یعنی منافع دنیاوی وثواب آخرتی چون برای خداوند تعالی قربان کنید فاذکروا اسم الله علیها صواف نام خدای عز وجل بران یاد کنید عند ذبح آن یعنی چون بخواهید کشتن بگوید بسم الله والله اکبر عبد الله عباس گفت آنست که گوید الله اکبر ولا اله الا الله والله اکبر اللهم منک ولک صواف ای قایمة علی اربع قوایم جمع صافة وگفتند چون شتر را بخواهند کشتن یک دست او بغل بسته بود تا او بر سه پای قایم بایستادی وبر نزدیک ماه دستهای او با بغل باید بستن تا بر دو پای بایستد وگاو را هر چهار دست وپای باید بستن وبعد دنبال رها کردن وگوسفند

دودست

دو دست ویکپای باید بستن ویکپای رها کردن ونصب او بر حالست از مفعول ومعنی آنست که در آن حال که او مستمر باشد بر قیام ومنه الصفة الصلوة والقتال لاستمرار القیام فیها ودر صواف سه قراءتست اما قراءت عامه قرا صواف است بفا مشدده وحسن بصری خوانده صوافی ای خالصة لله وعبد الله مسعود خوانده صوافن من صفن الفرس وهو قیامه علی ثلث قوایم وطرف حافر یده الخامسة ومنه قوله الصافنات الجیاد وقال الشاعر الف الصفون فما یزال کانه مما یقوم علی الثلث کسیرا فاذا وجبت جنوبها چون بر پهلو افتند والوجوب السقوط والوقوع یقال وجب الحایط وجوبا ووجبت الشمس اذا غربت وجوبا ووجب البیع اذا وقع ووجب القلب وجیبا اذا اضطرب والواجب الواقع قال اوس بن حجر الم یکسف الشمس والبدر والکواکب للجبل الواجب ای الواقع ومعنی این اضافت [illegible] لتحقیق الاضافة کقوله بما قدمت یداک والتقدیر فاذا وجبت الابل جنوبها [illegible] فکلوا منها بخورید از آن ذبیحه واطعموا القانع والمعتر وقانع را ومعتر را بخورانید اما اصحاب ظاهر گفتند اکل واطعام هر دو واجبست وگروهی دیگر گفتند اکل سنتست واطعام واجب وگروهی گفتند اکل مباحست واطعام واجب ومذهب ما آنست که ثلثی بخورد بر سبیل استحباب وثلثی بقانع دهد وثلثی بمعتر دهد ودر قانع ومعتر خلافست [illegible] مجاهد گفتند قانع آن بود که قناعت کند بانچه او را دهند وسوال الحاح نکند ومعتر آن بود که بر تو بگذرد واعراض کند عکرمه وابراهیم وقتاده گفتند قانع آن باشد که بنزدیک تو بنشیند والحاح سوال نکند ومعتر سایل باشد که تعرض کند ای یتعرض بالسوال بر این تاویل قانع از قناعت باشد وآن تعفف وترک سوال باشد سعید جبیر وکلبی گفتند قانع سایل باشد من القنوع وهو السوال یقال قنع یقنع اذا رضی قناعة وقنع قنوعا اذا سال قال الشاعر المال یصلح فیغنی مفاقره اعف من القنوع وقال لبید واعطانی المولی علی حین فقره اذا قال ابصر خلتی وقنوعی زید بن اسلم گفت قانع درویش باشد ومعتر صدیق وزیر که او را ذبیحه نباشد بخانه دوستی شود که او را ذبیحه باشد بطمع آنکه او [illegible] ومعنی معتر متعرض باشد یقال اعتره واعتراه وعراه یعنی اذا تعرض له وحسن بصری خوانده والمعتری کذلک سخرناها لکم ما این بهایم را مسخر شما کردیم تا [illegible] تا شما شاکر شوید وشکر نعمت من کنید لن ینال الله لحومها ولا دماؤها [illegible] قربان خوانند خداوند تعالی گفت گوشتها وخونهای آن ذبیحه بخداوند تعالی نرسد این برای آن گفت که عرب در جاهلیت چون ذبیحه بکشتندی خون آن در دیوار کعبه مالیدندی بر وجه تقرب بخداوند تعالی گفت گوشت وخون آن بخداوند تعالی نرسد که شما بخون آن تقرب کنید بخدای تعالی ولکن انچه از شما بخداوند تعالی برسد پرهیزکاری واجتناب از معاصی باشد وصدق نیت وخلوص اعتقاد کذلک سخرها لکم خداوند تعالی مسخر کرد [illegible] این بهایم را از برای شما لتکبروا الله علی ما هدیکم تا شما خداوند تعالی را تکبیر وتحمید کنید وشکر گذاری بران هدایت والطاف که شما را داد وبا شما کرد [illegible] اعلام دین که شما را بیاموخت از ارکان ومناسک وبشر المحسنین ومژده ده ای محمد نیکوکاران را قوله تعالی ان الله یدافع عن الذین آمنوا [illegible] گفت خدای دفع کند از مومنان کید دشمنان ایشان یکبار بعد دیگر بار [illegible] واین فاعل از جمله آنست که مختص باشد بیکجانب برای انکه ایشان از خدای تعالی دفع نکنند چنانکه خدای تعالی از ایشان دفع کند بل از باب طارقت النعل وعافاه الله باشد ان الله لا یحب کل خوان کفور خداوند تعالی دوست ندارد هر خیانت کننده را وخاین آن باشد که اظهار نصیحت کند وکتمان غش [illegible] وکفور کافر نعمت باشد وهر دو بنا مبالغتست وگفتند مراد بخوان کفور [illegible] آنست که بر ذبیحه نام جز خدا برند [illegible] اذن للذین یقاتلون دستوری داد خدا آنان را که کارزار می کنند مدنیان وبصریان خواندند [illegible] اذن بفتح الف [illegible] ای اذن الله وباقی قرا خواندند بضم الف علی الفعل المجهول ومدنیان وشامیان خواندند یقاتلون بفتح تا علی المجهول یعنی قاتلهم المشرکون یعنی دستوری داد خداوند تعالی آنان را که با ایشان قتال میکنند وباقی قرا بکسر تا علی اضافة الفعل الیهم [illegible]

بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير الذين أخرجوا من ديارهم بغير حق إلا أن يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع
وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره إن الله لقوي عزيز الذين إن مكناهم في الأرض أقاموا الصلوة وآتوا

داد خدای عز وجل ایشانرا که قتال میکنند و در کلام محذوف هست والتقدیر فی قتال من قاتلهم واخرجهم من دیارهم من الکفار این در شان
مهاجران است که مکیان ایشانرا از سراهای خود بیرون کردند ظلما چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمکه بود کافران ایذا میکردند مومنان
را بانواع هر که نگاه کردی یکی بخدمت رسول صلی الله علیه وآله وسلم می آمدی سر شکسته و زده و دشنام داده و شکایت کردی رسول صلی الله علیه
وسلم گفتی صبر کنید که خدای تعالی مرا بقتال [illegible] چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم هجرت کرد و با مدینه آمد خدای تعالی
این آیه فرستاد و دستوری داد مومنانرا در قتال کافران و این اول آیتی است که آمد در باب قتال بعضی مفسران گفتند این آیه در باب قومی
مخصوص آمد از مسلمانان که ایشان در مکه بماندند پس از هجرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون بیرون آمدند از مکه تا بمدینه
آیند مشرکان ایشانرا منع کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و رخصت داد ایشانرا در قتال تا با ایشان قتال کنند بانهم ظلموا
ظلم برایشان کرده اند یعنی بسبب آنکه برایشان ستم کرده اند از اخراج ایشان از خانهای خود وان الله علی نصرهم لقدیر و خدای تعالی
بر نصرت این مومنان قادر است تا گمان نبرد که ایشان [illegible] نصرت خدای تعالی میکنند و اگر خدای تعالی خواهد [illegible]
[illegible] و لکن مصلحت تکلیف چنان کرده است که [illegible] تکلیف [illegible] کاری [illegible] باز دارد
الذین اخرجوا بدل الذین است محل او جر است گفت و ایشان آنانند که ایشانرا از خانهای خود بیرون کرده اند بناحق بل بظلم [illegible]
الا ان یقولوا ربنا الله در این استثنا اختلاف کرده اند که متصل است یا منقطع بعضی نحویان گفتند متصل است و معنی آنست که هیچ
موجب هیچ حق نیست اخراج ایشانرا الا این [illegible] که خدای ما الله است [illegible] اخراجهم الا انه قال
بغیر حق الا الحق الذی هو قولهم ربنا الله و درست آنست که استثنا منقطع است برای آنکه این حق موجب اخراج شان نیست [illegible]
و معنی این آنست که هیچ موجب و هیچ حق نیست [illegible] اخراج ایشان الا ایمان مومنان [illegible] کافران آنست
چنانکه شاعر گفت ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب گفت در ایشان عیبی نیست الا آنکه تیغ ایشان
از زدن [illegible] یعنی اگر این عیب است [illegible] یک عیب است و این بحقیقت عیب نیست [illegible]
است [illegible] قول سیبویه است گفت معنی الا لکن است یعنی ایشانرا هیچ حق نیست در اخراج مومنان لکن برای آنکه ایشان
بخدای تعالی [illegible] ایشانرا بیرون کردند [illegible] و فراء گفت محل آن
جر است [illegible] ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض و اگر نه دفع
خدای تعالی بودی مردمانرا [illegible] بجهاد و اقامت حدود و انواع لطف لهدمت صوامع اهل حجاز بتخفیف [illegible]
الهدم و باقی قرا بتشدید من التهدیم صوامع مجاهد و ضحاک گفتند صومعهای رهبانان قتاده گفت صومعهای صابیان بیع
کلیسیاها از ترسایان و صلوات گفت کنشتهای جهودان و مساجد مسلمانان ابن زید گفت [illegible] مجاهد گفت بیع کنشتهای
جهودان باشد عبدالله بن عباس و قتاده و ضحاک گفتند صلوات کلیسیاهای جهودان باشد [illegible]
گفت صلوات نمازگاههای صابیان باشد مجاهد گفت نمازگاههای اهل کتاب [illegible] مسلمانان باشد [illegible]
بصلوات مواضع صلوات باشد بعضی دیگر گفتند مراد بصلوات مواضع نمازهای مسلمانان است یعنی چون مسلمانان جای نماز
کنند [illegible] کافران بر ایشان هجوم کنند [illegible] یعنی قطع نمازهای ایشان
ویران کنند [illegible] بعضی دیگر گفتند [illegible] صوامع و بیع یعنی در ایام شریعت عیسی علیه الصلوة والسلام کلیسیاها ویران
کردندی و در شریعت موسی [illegible] و در شریعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم مساجد ها
حق تعالی [illegible] بمسلمانان [illegible] اگر گویند [illegible]

ومساجد

الزكوة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة الأمور وإن يكذبوك فقد كذبت قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم إبراهيم وقوم لوط وأصحاب
مدين وكذب موسى فأمليت للكافرين ثم أخذتهم فكيف كان نكير فكأين من قرية أهلكناها وهي ظالمة فهي خاوية على عروشها وبئر معطلة

114 و مساجد مسلمانان [illegible] و گفتند [illegible]
[illegible] سابق بالخیرات [illegible] رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] مساجد [illegible]
[illegible] ولینصرن الله من ینصره و خداوند عز وجل نصرت کند آنرا که خدای تعالی را نصرت کند [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم ان الله لقوی عزیز که خداوند تعالی تواناست و با عزت [illegible] الذین ان مکناهم
فی الارض محل الذین [illegible]
ایشانرا در زمین تمکین کنیم نماز [illegible] و امر بمعروف و نهی منکر کنند قتاده گفت اصحاب محمد اند صلی الله علیه وآله
[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و لله عاقبة الامور و خداوند تعالی راست عاقبت
کارها یعنی مرجع و مآل کارها با اوست [illegible] وان یکذبوک آنکه گفت برای
تسلیت رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] پیش از ایشان قوم نوح [illegible]
ثمود صالح را و قوم ابراهیم صلوات الله علیه ابراهیم را و قوم لوط لوط را و اصحاب مدین شعیب را و قوم فرعون موسی را صلوات الله
علیهم اجمعین [illegible] فاملیت للکافرین [illegible]
بعذاب [illegible] ثم اخذتهم [illegible]
ایشان [illegible] فکیف کان نکیر [illegible]
[illegible] بر سبیل تعجب [illegible] بر سبیل وعظ
[illegible] فکاین من قریة اهلکناها کاین [illegible]
[illegible] اهلکتها [illegible]
[illegible] وکاین من قریة املیت لها وهی ظالمة [illegible]
مراد [illegible] فهی خاویة علی عروشها ای ساقطة علی سقوفها [illegible] دیوارها [illegible] بر سقف
[illegible]
[illegible] وبئر معطلة معطوفست علی قوله وکاین من قریة یعنی وکم قریة وبئر معطلة [illegible]
[illegible] کفت
[illegible] وقصر مشید [illegible]
[illegible] قال [illegible]
[illegible] قال الراجز [illegible] والشید [illegible]
[illegible] ای مبنیا بالشید والجندل [illegible]
[illegible] صالح علیه السلام [illegible] صالح علیه الصلوة والسلام
[illegible] صالح علیه الصلوة والسلام [illegible]
صالح [illegible]

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ
وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ وَمَا أَرْسَلْنَا

بن سوید و او وزیری بود نام او حنظلة بن سواده مدتی آنجا بماندند و بعد از آن زادند و بسیار شدند و بعد از آن ایشان کافر شدند و بت پرستیدند خداوند تعالی پیغمبری بایشان فرستاد نام او حنظلة بن صفوان و او مردی بود شتربان در میان ایشان او را بکشتند بازار خداوند تعالی ایشان را هلاک کرد و آن چاه را معطل بماند و آن کوشک بنا کرده را و معطلات و جر بر قصر بر عطف است علی قریة آنکه گفت **افلم یسیروا فی الارض** این کافران در زمین سیر نمی کنند و نمی بینند **فتکون لهم قلوب یعقلون بها** یا ایشان را دلها بود که بدان بدانند یعنی نمی روند تا ببینند و تا احوال امم سالفه ببینند و بگوشهای شنوند اخبار ایشان بشنوند **فانها لا تعمی الابصار** که ایشان را چشم سر کور نشده است و لکن دلهای ایشان کور شده است که در سینهها دارند یعنی آن احوال گذشتگان و آثار ایشان نمی بینند از کوری چشم است چه چشمهای ایشان بر حقیقه درست است اما چشم دل کور است و این کنایت از جهل و غفلت تقلید و اندیشه و قوله **فی الصدور** با آنکه دل جز در سینه نباشد برای تأکید که چنانکه گفت یقولون بافواهم و قول جز بدهن نباشد و گفتند برای آن گفت که لفظ قلب مشترک است میان معانی یا قال قلب الانسان و قلب النخل الجمار و قلب الشاء الصمیم و کذلک القول یکون باللسان بالاشارة و الکتابة علی وجه التوسع **و یستعجلونک بالعذاب** ای مرد نضر بن الحارث گفت و منکران که تعجیل میکردند بعذاب و میگفتند اگر این که میگوئی راست است بگو تا خدای تو ما را عذابی کند چنین که گفت فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم خداوند تعالی گفت هر وعده کردم بعذاب ایشان و وعده من خلف نباشد خداوند تعالی این وعده در بدر انجاز کرد و ایشان را بتیغ امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و ضرب او شکسته هلاک شدند **و ان یوما عند ربک کالف سنة** و روزی بنزدیک خداوند تعالی چون هزار سال است از سالها که شما شمارید و عبدالله عباس گفت آن ایامی که خداوند تعالی در وی آسمانها و زمین آفرید مجاهد و عکرمه گفتند مراد ایام آخرت است این نیکو گفت که ایام آخرت و قوله تعالی تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة روز قیامت است و اهل محققان اهل معنی گفتند آنست که این بر طریق مبالغه گفت چنانکه کسی گوید ما از دو ... بی تو هزار سال است و مراد شدت و استطالت وقت آن حال باشد چنانکه شاعر گفت و یوما اراک کالف شهر و شهر لا اراک کالف عام و کقول الآخر لیالی بعد الظاعنین شکول طوال و لیل العاشقین طویل و کقول الآخر شکونا الی احبابنا طول لیلنا فقالوا لنا ما اقصر اللیل عندنا و کقول الآخر و ایامنا فی الهجر طویلة علینا و ایام السرور قصار و قال الآخر یطول الیوم لا القاک فیه و حول نلتقی فیه قصیر و قال الآخر تطاولن ایام معرضنا فیوم کشهر ان اذ یهمل و مانند این بسیارست در شعر عرب و عجم و بنای متداول است در عرف مکیان خوانند و کوفیان غیر عاصم یعدون بالیاء خبرا عن الغائبین و باقی قرا بالتاء علی الخطاب قوله **فکاین من قریة** معنی این کلمه کم باشد چنانکه معنی خبر بود عن التکثیر گفت بس شهرها که من ایشان را مهلت دادم **و هی ظالمة** و او حال است و آن شهر ظالم بود مراد اهل است و لکن توسع کرد باختصار علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله و اسال القریة **ثم اخذتها** پس ایشان را بعذاب بگرفتم و مصیر و مرجع ایشان با من بود آنگه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را گفت یا محمد تو بگو جمله خلقان را **یا ایها الناس** ای مردمان و این خطاب بر عموم **انما انا لکم نذیر مبین** من شما را ترساننده ام از شکال از آنکه دعوی من نهانات و شاید مبین یعنی مبین باشد یعنی بیان کنند برای آنکه ابان هم لازم است و هم متعدی **فالذین آمنوا و عملوا الصالحات** آنانکه ایمان آورند بمرا و رسول مرا صلی الله علیه و آله و سلم و کتابهای مرا باور دارند و عمل صالح کنند از اداء شریعت و اجتناب از قبایح **لهم مغفرة** ایشان را آمرزش باشد و روزی با کرامت **و الذین سعوا** و آنانکه سعی کنند و شتاب نمایند و مسارعت کنند در آیات ما یعنی در ابطال آیات ما یقال سعی فی الخیر سعیا و سعی فی الشر سعایة و معنی کلمه مسارعت باشد و منه السعی بین الصفا و المروة یعنی بر آنه باشند و بآن قیام کنند تا آیات و دلالات ما باطل کنند **معاجزین** چنانکه کسی که معارضه کند با کسی تا او را عاجز کند عبدالله

مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ

114

گفت مغالبین و مسابقین اخفش گفت مشاقین قتاده گفت گمان بردند که خداوند تعالی را عاجز خواهند کرد و خدای عز و جل با ایشان ... ابن کثیر و ابو عمرو خوانند معجزین بالتشدید یعنی مردمان را از ایمان منع میکردند و همچنین در سوره سبا گفت و صفحه ذکر گفتند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بعجز نسبت میکردند و ایشان را عاجز و ضعیف میخواندند برای آنکه بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده بودند و فضل و فاعل یکی معنی آمده است چنانکه قوله باعدین اسفارنا بعد **اولئک اصحاب الجحیم** ایشان اهل دوزخ اند قوله **و ما ارسلنا من قبلک من رسول** جماعتی از مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون نفرت قوم خود دید از دین او و انکار ایشان بر او آرزو کرد که چیزی بود که خداوند تعالی آیاتی فرستادی بر من که سبب الایشان نزدیک آن بودی که با ایمان نزدیک شوندی و این آرزو میکرد تا ایشان خداوند تعالی سوره و النجم فرو فرستاد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنرا میخواند در حجر بود و عامه ملل از مسلمانان و مشرکان و رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سوره بر ایشان میخواند چون بآنجا رسید که خداوند تعالی میگوید افرأیتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری شیطان بر زبان او القا کرد از آنچه در دل او متمکن شده بود تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی و بیک روایة منهن الشفاعة ترتجی چون قریش این بشنیدند شادمان شدند و گفتند محمد خدایان ما را بستود و مدح کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان خبر بود چون سوره بآخر آورد سجده کرد و مسلمانان سجده کردند و مشرکان نیز موافقت کردند تا در مسجد هیچ مؤمن و کافر نماند الا سجده کرد مگر ولید بن مغیره و سعید بن العاص هر یکی از ایشان مشتی سنگ ریزه برداشتند و بجبهه نهادند از آنکه سخت پیر بودند و سجده نتوانستند کردن و مشرکان از این سخن خرم گشته رفتند و میگفتند و یکدیگر را بشارت میدادند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدایان ما را بستود جبرئیل علیه الصلوة و السلام آمد و گفت یا محمد چه کردی چیزی خواندی بر ایشان که ما آنرا نفرستاده ایم رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از این اعلام کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم دلتنگ شد و تأسف خورد خداوند تعالی برای تسلیه او این آیه فرستاد بدانکه این باطلست از وجوه بسیار اول آنکه این معنی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روا نباشد و خداوند تعالی شیطان را بر پیغمبر تمکین نکند که این تلبیس او باشد و ثانی آنکه بر خبر او وثوق نماند او کیارا ایشان را ذم کرد و یکبار مدح و اگر گویند شیطان قادر باشد بر آنکه بر زبان کسی سخن گوید گوئیم ... پیغمبر گفت بر سبیل سهو گوئیم مثل این بر سبیل سهو گفتن نباید که مطابق تمام لفظ و مضمون چنان بود که کسی که یک قصیده بخواند معروف از شاعری معروف در میان آن قصیده بر سبیل سهو او ... گفت شعری آن وزن و صیغه آن و قافیه مطابق آن معنی بی قصد و علم او و آنگاه آن بی خبر بود دانیم که محال باشد دیگر آنکه خداوند تعالی حوالت این القا به شیطان کرد چگونه اضافت کنند با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل سهو و دیگر آنکه مثل این در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روا نباشد چه او معصوم باشد از او و غایة تقدیر دیگر آنکه این استشهاد باشد و خداوند تعالی این نیکو نکند اما آنچه معتمد است در این باب آنست که تفسیر آیه آنست که خداوند تعالی گفت بر سبیل تسلیه و دلخوشی رسول صلی الله علیه و آله و سلم که ما هیچ پیغمبر نفرستادیم و لا نبی او چیزی نخواند که شیطان در میان خواندن او القا کرد آنکه ... و وسوسه خواست تا بر دل او ... تعالی وسوسه او منسوخ کردی یعنی زایل کردی و آیه خود محکم کردی تفسیر آیه اینست اما آنچه ایشان روایت کردند بر آن وجه محالست اما ممکن باشد که بعضی مشرکان که جای ایشان برسول صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک بود چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم ذکر الاصنام ایشان کرد این بر وجه ... او چیزی گوید که ایشان را دل تنگ کند از نقیضه ایشان سبق برد و این کلمات بگفت ... و چنان ... ایشان گمان بردند که این رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت و ایشان با یکدیگر نقل کردند و وجه نسبت این با شیطان و وجه آنکه آن گوینده را شیطان خواندند از آنجا که شیاطین انس بود دیگر آنکه او باین ... ما و اغوا شیاطین گفت اما در تمنی و تمنی گفتند بعضی گفتند معنی او تلاوت و خواندن است قال الشاعر تمنی کتاب الله اول لیلة و آخره لاقی حمام المقادر و القی الشیطان در میان قرائة

أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا

برانوجه باشد که گفتیم و آن قولی که گفتیم اول ابو علی است از عبد الله عباس و سعید جبیر و ضحاک و محمد بن کعب القرظی و محمد بن قیس و جمع
اینست که بیان کرده ایم و دلیل بر صحت این قول آنست که معلوم است که از عادت ایشان بود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
قرآن خواندی ایشان در آن میان لغط کردندی و شعر خواندندی تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم را غلط افکنندی و تا مردم استماع
قرآن نکنند چنانکه خداوند تعالی از ایشان حکایت کرد و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلکم تغلبون و وجه دیگر
آنست که ... قریش بکر باشد یعنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فکر کردی ... در ... شیطان ... در خاطر او
افکندی تا او را مشغول کند از آن ... آنست که ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... کردی
در آن میان ... مشغول کردی که ... منقطع شد خداوند تعالی نسخ آن کردی ... و این وجهی قریب است
ابو علی الجبائی گفت مراد بآن آنست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ... سهو افتادی در قرائت و این سهوی باشد که آدمی از آن خالی
نباشد و این بر پیغمبر روا باشد الا آنکه بسیار نبود ... و این سهو ... شیطان ... خداوند تعالی
آن را باحکام آیات ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... گفت در تأویل این قول که ایشان گفتند در باب سورة والنجم که این رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت ... تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی ... شیطان ... عنده
بعضی ذکر کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... عند ذکر الاصنام یعنی ... فی اعتقاده ... طریق
... باشد ... که آن از قراءت خداوند تعالی بیان کرد ... قراءت ... خداوند تعالی فهذا
معنی قوله فینسخ الله ما یلقی الشیطان و ابو القاسم البلخی گفت ممتنع باشد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت این کلمات تلک الغرانیق
العلی ... باشد از مشرکان عند ذکر اصنام ... شیطان ... تا ... این حدیث ...
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... قوله فینسخ الله ما یلقی الشیطان حسین بن الفضل گفت این تمنی ...
تمنی است که حدیث النفس گویند ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... تمنا میکرد ... این ... و بسیار که
... اصحاب ... شیطان ... خداوند تعالی ... نسخ کرد با علام او رسول صلی الله علیه و
آله و سلم ... صلاح ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... فهذا معنی التمنی والنسخ واختلاف ... العلماء ... والله
اعلم بمراده و حقیقة التمنی قول القائل لما کان لیته لم یکن و لما لم یکن لیته کان ... از اقسام کلام ...
هست ... که ... تمنا باشد ... باشد ... ایشان ...
... تمنا ... حدیث النفس ... تمنا ...
... کلام عرب تلاوت نیز باشد چنانکه گفتیم و تمنا نیز دروغ باشد ... عثمان بن عفان ما تمنیت منذ
تا مسلمان شدم دروغ نگفتم ... بعض العرب ... ای اختلقت ...
... باشد و ...
والله علیم حکیم و خداوند تعالی عالم است بافعال و اقوال ایشان و محکم کار است ... احکام ...
... شیطان ... لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض
تا کند ... شیطان ... فتنه ... تکلیف ... دل ... نفاق ...
یعنی این ... تکلیف ... منافقان و خداوند تعالی ... تکلیف ...
... ثواب ... ثواب ... باشد ... آنست که جعل ... حکم ...

115
باشد ... حتی ... وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و معنی آنکه خداوند تعالی منسوخ کند ... شیطان
... باشد برای فتنه ... شیطان ... والمعنی لیجعل الله محکم و ... ما القاه الشیطان فتنة ... المنافقین والکافرین
و این وجهی نیکو باشد و وجهی دیگر گفته اند و آن آنست که ... لیجعل نسخ ما یلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم
مرض علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه یعنی ناسخ ... شیطان افکند باشد فتنه کند ... برای آنکه نسخ فعل
شیطان خداوند تعالی فتنه ... و این وجهی قریب است ... ایشان ... منافقان اند باتفاق ... برای آنکه
... کرده اند ... منافقان باشند ... مشرکان و کافران اند وان الظالمین لفی شقاق بعید و مراد
بظالمان کافران اند ... ایشان ... کافران و منافقان در شقاق و عصیان دور ...
... و یعلم الذین اوتوا العلم ... موحدان ...
باشند خداوند تعالی و صفات او و توحید و عدل انه الحق من ربک که این قرآن حق است از خداوند تعالی و ... فیؤمنوا
به باو ایمان آرند ... وان الله لهادی الذین آمنوا الی
صراط مستقیم و خداوند تعالی ... مؤمنان ... که ثبات کنند بر ایمان ...
ایشان در قیامت ... بهشت ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه ... کافران در شک از این قرآن ...
... شک ... قیامت ... ناگاه ... یأتیهم عذاب یوم عقیم یعنی روز قیامت ... عقیم ... باشد
... روز قیامت را عقیم ... آن ... شب نباشد چنانکه ... شب ... بعضی دیگر گفتند
مراد روز بدر است ... آن روز را عقیم ... ایشان ... روز ... شب ... و بعضی
دیگر گفتند برای آنکه ... بر کافران ... عقیم است ... بعضی دیگر گفتند این
کنایت ... آن روز ... فرشتگان ... قول الشاعر عقیم النساء
یلدن شبیهه ان النساء بمثله عقیم ... آن روز ... الملک یومئذ لله ملک آن روز خداوند تعالی را باشد و ملک
... دنیا ... پادشاهان ... حکم میکنند فردای
قیامت ... باشد ... یحکم بینهم میان ایشان حکم ... باشد و ملک
... باشد ... فالذین آمنوا اما مؤمنان که
عمل صالح ... ایشان ... بهشتهای نعیم باشند و اما آنکه کافر باشند ... آیات او ... دروغ ... ایشان را عذابی
... و دلیل ... جماعتی مشرکان ... ایشان ...
... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... مشرکان ...
... والذین هاجروا فی سبیل الله ... هجرت کنند و وطن
... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... لیرزقنهم الله رزقا
حسنا خداوند تعالی ایشان را روزی ... نیکو ... ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون وان الله لهو خیر الرازقین و خداوند تعالی ... سلیمان بن ... فضالة
... مرحوم ...
در ... کشته ... که

ليرزقنّهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خير الرازقين ليدخلنّهم مدخلا يرضونه وان الله لعليم حليم ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به
ثم بغي عليه لينصرنّه الله ان الله لعفو غفور ذلك بان الله يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل وان الله سميع بصير ذلك بان الله هو الحق
وان ما يدعون من دونه هو الباطل وان الله هو العلي الكبير الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة ان الله لطيف خبير

... والذين هاجروا ثم قتلوا او ماتوا الاية ابن عامر خوانده وقتلوا بتشديد
من التقتيل وباقی قرا بتخفيف من القتل **ليدخلنهم مدخلا** خداوند تعالی ايشانرا در جايی برد ...
[illegible]
... **ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به** ای ذلك الحديث ...
[illegible]
... **ثم بغي عليه** ...
[illegible]

116

له ما في السموات وما في الارض وان الله لهو الغني الحميد الم تر ان الله سخر لكم ما في الارض والفلك تجري في البحر بامره ويمسك السماء ان تقع على الارض
الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحيم وهو الذي احياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ان الانسان لكفور لكل امة جعلنا منسكا هم ناسكوه فلا ينازعنّك
في الامر وادع الى ربك انك لعلى هدى مستقيم وان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون الله يحكم بينكم يوم القيامة فيما كنتم فيه تختلفون

[illegible]

الم تعلم ان الله يعلم ما في السماء والارض ان ذلك في كتاب ان ذلك على الله يسير ويعبدون من دون الله ما لم ينزل به سلطانا وما ليس لهم

[illegible]

به علم وما للظالمين من نصير واذا تتلى عليهم آياتنا بينات تعرف في وجوه الذين كفروا المنكر يكادون يسطون بالذين يتلون عليهم آياتنا قل افانبئكم

[illegible]

بشر من ذلكم النار وعدها الله الذين كفروا وبئس المصير يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا ولو

[illegible]

اجتمعوا له وان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب ما قدروا الله حق قدره ان الله لقوي عزيز الله يصطفي من الملائكة رسلا

[illegible]

در میان چیزی که شریک ایشان نه اند شدی که نگاه افتد و باز نتوانستندی جستن خداوند تعالی این مثل بیان کرد و کرد ایشان را جاهل
کنند و برعجم اولی تر باشد ما قدروا الله حق قدره یعنی خداوند تعالی را تعظیم نکردند حق تعظیمش و نشناختند حق شناختن چه اگر
بشناختندی و قدر و عظمت او را دانستندی او را شریک نیاوردندی و اصنام را با او انباز نکردندی که ایشان با مکسی بس
نیایند انکه گفت ان الله لقوی عزیز و خداوند تعالی قادرست و عزیز و بیهمتا بخلاف اصنام که عاجزند و ضعیف و ذلیل
الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس گفت خداوند تعالی برگزیند از فرشتگان رسولانی و از آدمیان سبب نزول آیه آن بود
که مشرکان گفتند ءانزل علیه الذکر من بیننا از میان ما محمد خداوند تعالی پیغمبری بمحمد صلی الله علیه و آله داد که یتیم ابوطالبست
خداوند تعالی این آیه فرستاد و گفت که انچه انکار میکنید و این چه تعجبست خداوند تعالی برگزیند از فرشتگان آنکه او خواهد چون جبرئیل
و میکائیل سلام الله علیهما و برگزیند از آدمیان چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم ان الله سمیع بصیر ای سمیع
لاقوالهم بصیر باحوالهم یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم خداوند تعالی داناست بانچه پیش ایشان است یعنی انچه بوده پیش از آنکه ایشان را
آفریند و انچه باشد پس از فنای ایشان و کار با خداوند تعالی راجع باشد و مرجع و مآل همه کارها با اوست یا ایها الذین آمنوا ارکعوا
واسجدوا واعبدوا ربکم ای آنانکه گرویده اید رکوع کنید در نماز خداوند تعالی را و سجود کنید او را نافع گفت مردی از اهل
مصر عبدالله عمر را گفت من دیدم عمر خطاب را دیدم که این سوره بخواند و دو جا سجده کرد یکی اینجا و یکی فی قوله ان الله یسجد له من فی
السموات ومن فی الارض والشمس والقمر الایة و این سوره مفضل است بر دیگر سورها باین دو سجده و این اخبار سجده است
است که سجده فریضه در اخبار ما در چهار سورت الم تنزیل و حم السجده و النجم و اقرأ باسم ربک الذی خلق آورده اند که ظاهر
بآن مانده که این سجده و فضیلت و اخبار بر این اساس است که بیش از آن چهار که گفتیم فریضه نیست واعبدوا ربکم و خداوند تعالی
را پرستید که سزاوار پرستش جز او کس نیست وافعلوا الخیر و خیر و کار نیکی کنید تا باشد که فلاح یابید و ظفر یابید بنعیم
و بقا در بهشت جاوید وجاهدوا فی الله حق جهاده و جهاد کنید در خداوند تعالی یعنی در راه خدای عز و جل و در راه دین جهاد دشمنان
خدای و بانفس خود و بهوا از هوای خود حق جهاده یعنی چنانکه واجب باشد و بر بلیغ ترین وجهی که ممکن باشد و بجهد
و طاقت عبدالله عباس گفت چنانکه بملامت ملامتی بالات نکنند عبدالله مبارک گفت حق جهاد جهاد نفس باشد و آن جهاد
اکبرست چنانکه قول رسول صلی الله علیه و آله رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر انکه از غزا بازگشته بود گفت جهاد با نفس از آن
جهاد که ترست و جهاد با نفس خود جهاد مهترست هو اجتباکم او برگزید شما را برای دین خود وما جعل علیکم فی الدین من حرج
و در دین بر شما تنگی و حرجی نکرد بل دینی سهل است باضافه با تکالیف بنی اسرائیل و اگر یکی را از ما گناهی کرده شود امه الاثبات
حلال و ادب توبه چنان نکرد که قوم بنی اسرائیل که تا یکدیگر را نکشتندی توبه ایشان مقبول نبود عبدالله عباس و ابن مسعود
از این آیه گفت مراد آنست که خداوند تعالی بندگان را از گناه خلاص داد بکفارت یعنی دیگر گفتند مراد آنست که او فوات نماز بر شما
مضیق نکرد ملة ابیکم ابراهیم فراکفت نصب او بنزع حرف جرست والتقدیر کملة ابراهیم و بصریان گفتند نصب او بر اغرات
ای الزموا و اتبعوا ملة ابیکم ابراهیم متابعت کنید ابراهیم را و مراد آن چیزهاست از شرع ابراهیم که موافق شرع رسول ماست
صلی الله علیه و آله و سلم و تا بعتر بر توسع و مجاز باشد چه رسول صلی الله علیه و آله و سلم متعبد بود بشرع صحیح پیغمبر و قوله ملة ابیکم
دو وجه است این را یکی آنکه خطاب با قریش است و ابراهیم صلوات الله علیه پدر ایشان بود دیگر گویند خطاب با عرب است
و ابراهیم چه جمله از فرزندان اسمعیل اند صلوات الله علیه و وجه دیگر آنکه خطاب با جمله امت است و معنی آنکه ابراهیم علیه الصلوة و السلام
شما را چون پدرست از آنکه حرمت او بر شما چون حرمت پدرست بر فرزند کقوله تعالی وازواجه امهاتهم هو سماکم المسلمین من قبل

ومن الناس ان الله سميع بصير يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم والى الله ترجع الامور يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا الخير

[illegible]

لعلكم تفلحون وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم المسلمين من قبل وفي هذا

[illegible]

ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلاة وآتوا الزكاة واعتصموا بالله هو مولاكم فنعم المولى ونعم النصير

[illegible]

ونام نهاد شما را مسلمان در این ضمیر دو قول گفتند یکی آنکه کنایتست از نام خداوند تعالی یعنی خدای نام نهاد شما را مسلمان و این قول
کنایتست از ابراهیم صلوات الله علیه که گفت ابراهیم صلوات الله علیه نام نهاد شما را مسلمان یعنی قوله تعالی ومن ذریتنا امة مسلمة لک
من قبل ای من قبل هذا الزمان وفی هذا در اشارت این ضمیر نیز دو قول گفته اند بعضی گفتند راجع است با قرآن یعنی و نیز درین کتاب
قرآن او نام نهاد شما را و این قول چون کنایت باشد از نام خدای تعالی و قول دیگر آنست که وفی هذا ای فی هذا الدهر یعنی پس از این و
روزگار پیغمبر و جلالت محمد صلی الله علیه و آله است مسلمان خواند لیکون الرسول شهیدا علیکم تا رسول صلی الله علیه و آله و سلم گواه
باشد بر شما و گواهی دهد بر طاعت مطیعان و عصیان عاصیان و شما گواه باشید بر مردمان از امت سلف و مثل قوله وکذلک جعلناکم
امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس بکدام کردیم کافران را با قامت نماز و دادن زکوة گفت فاقیموا الصلوة وآتوا الزکوة نماز بپای
دارید و زکوة مال بدهید واعتصموا بالله و دست بخداوند تعالی زنید و بدو واستوار باشید حسن گفت یعنی آنست که تمسک کنید بدین
خداوند تعالی و بعضی دیگر گفتند بناه با خداوند تعالی دهید از شر دشمنان هو مولیکم او خداوند شماست و مالک شما فنعم المولی ونعم
النصیر القدیر هو که او نیک خدایست و نیک یار و یاورست

شهد بد انکه نظر بقدر اقسام و اجزاء ما تقدم چنانکه
بطریق قایلیکه این موضع خاتمه جزو و قسم ثانی عشر
باشد تا اجزاء و اقسام این کتاب تفسیر که مصنف
قسمت نموده ابتدا سی و سوم
جزو رابع عشر باشد و اگر نسخ صحیح
بدانستی تصحیح نمایند

بسم الله الرحمن الرحيم قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للزكوة فاعلون والذين هم لفروجهم

سورة المؤمنون بدانکه این سوره مکی است بی خلاف و او یکصد و هژده آیت است در کوفی و نوزده در بصری و مدنی و در وی ناسخ و منسوخ نیست الا آنچه روایت کرده اند که در ابتدای شرع روا بودی که در نماز از این جانب بدان جانب نگرستندی منسوخ شد بقوله فی صلوتهم خاشعون قال الخشوع النظر فی موضع السجود و هزار و هشتصد کلمه است و چهار هزار و هشتصد و دو حرف است و روایت از ذر بن حبیش از ابی بن کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که او سورة المؤمنون بخواند فرشتگان او را بشارت دهند بروح و ریحان و آنچه چشم او روشن شود وقت نزول ملک الموت باو بسم الله الرحمن الرحيم قد افلح المؤمنون قد برای تحقیق فعل باشد و گفتند قد لتقریب الفعل الماضی من الحال کقولهم قد کبت الامر یعنی این ساعت برنشست گفت فلاح یافتند و فلاح ظفر باشد و بقا و منه قولهم ولقد افلح من کان ضمیره و منه فی الاذان حی علی الفلاح ای بادروا الی ما فیه الظفر و البقاء المؤمنون گرویدگان خدای را و پیغمبران او را علیهم الصلوة و السلام و فرشتگان و کتابهای او را الذين هم في صلاتهم خاشعون آنانکه در نماز خاشع باشند و متذلل و متواضع خداوند را جل جلاله و در معنی خشوع در نماز خلاف کردند و قرآن عبدالله عباس گفت خاشعون اذلاء لله خدای را عز و جل نماید حسن و قتاده گفتند خائفون از خدای تعالی ترسنده مقاتل گفت متواضعون مجاهد گفت آن باشد که چشم بر هم دارد از بیم خدای تعالی عمرو بن دینار گفت خشوع در نماز برکوع و سجود باشد نه خشوع در نماز بگوید و سکون باشد ابن سیرین گفت خشوع در نماز آن باشد که چشم از جای سجود بر ندارد و گفتند در ابتدای شرع روا بودی که از جوانب نگرستندی از راست و چپ و بالا چون این آیت آمد نیز چشم از جای سجود بر نداشتندی ربیع گفت آن باشد که التفات نکند بچپ و راست ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که چون بنده در نماز ایستد خداوند تعالی باو نگرد چون بنده بجانبی نگرد خداوند تعالی گوید بنده من بسوی که می نگری بکسی می نگری که او ترا از من بهتر است روی بمن آر که از من بهتر ترا نباشد عطا گفت خشوع در نماز آن باشد که بجوارح خود بازی نکند و روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که در نماز دست بمحاسن فرود می آورد گفت اگر دل این مرد خاشع بودی جوارح او نیز خاشع بودی و ابو ذر غفاری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت روی باو آرد نباید تا بسنگریزه مسجد بازی کند و حسن بصری مردی را دید که بسنگریزه مسجد بازی میکرد در تعقیب نماز و می گفت اللهم زوجنی من الحور العین بار خدایا مرا بخش ده از حور العین گفت بئس الخاطب انت تلعب بخواهنده ای بخدای تعالی خطبه میکنی و بسنگریزه بازی میکنی بعضی دیگر گفتند خشوع در نماز آن باشد که همه چیز جمع کند و همه نماز را باشد اگر بر در نماز باشد و بعضی برانند گفتند ابو العباس جوالقی مردی بود جوالفروش روزی جوالی بکسی داد و فراموش کرد که بکه داده است چندانکه اندیشه میکرد یادش نیامد روزی بنماز رفت در نماز یادش آمد بدکان آمد و شاگرد را گفت که ای فلان مرا یاد آمد که آن جوال بکه داده ام گفت بفلان کس دادم گفت چگونه یاد آمد گفت در نماز یادم آمد شاگرد گفت یا استاد تو بنماز کردن مشغول بودی یا بجوال جستن مرد خویشتن را دریافت دکان رها کرد و بطلب علم رفت چندانکه علم یاموخت تا مفتی شد ابوبکر واسطی گفت خشوع در نماز آن باشد که نماز خالص کند خداوند تعالی را و عوض طمع ندارد دیگری گفت نماز کن را اینها

حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون والذين هم لاماناتهم وعهدهم

راعون والذين هم على صلواتهم يحافظون اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين

شرط باید تا خاشع باشد الیقین التام و اعظام المقام و اخلاص المقال و جمع الهمة سلمة بن دینار گفت بنزدیک حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما نشسته بودم مردی در آمد و او را گفت نماز روانی کردن خواستم تا او را بزم و جفا کند مرا رها نکرد گفت یا با حازم ... الحلماء الرحماء ساکن باش که عالمان حلیم و رحیم باشند اگر روی بسایل آورد و گفت آنکه نماز نام کردن گفت پیش از نماز بر تو فریضه چیست برای نماز گفت هفت چیز نیت و طهارت و پوشیدن عورت و جای نماز پاکیزه کردن و وقت شناختن و جامه پاکیزه کردن و روی بقبله آوردن گفت بچه نیت از خانه بیرون آئی گفت بر نیت زیارت گفت بچه نیت در مسجد روی گفت بر نیت عبادت گفت بچه نیت قیام کنی بنماز گفت بر نیت خدمت گفت بچه نیت گفت این نمودی گفت بر نیت عبودیت مقر و معترف خداوند را جل جلاله بوحدانیت گفت روی بچه قبله آری گفت بسه فریضه و یک سنت گفت آن کدام است گفت توجه بقبله فریضه است و نیت و تکبیر الاحرام و دست برداشتن عند آن نیت گفت تکبیرات چند است بر تو گفت اصل تکبیرات نود و شش است پنج از آن فریضه و باقی سنت گفت چه در نماز دوی گفت بر تکبیر گفت برهان نماز چیست گفت قرائت گفت خشوع نماز چیست گفت نظر در جای سجود گفت تحریم نماز چیست گفت تکبیر گفت تحلیلش چیست گفت سلامش گفت جوهرش چیست گفت تسبیحش گفت شعارش چیست گفت دعا گفت تعقیبش چیست گفت تمامی نماز چیست گفت صلوات بر محمد و آل محمد گفت سبب قبولش چیست گفت ولایتنا و البراءة من اعدائنا گفت هیچ حجت رها نکردی کس را بر خود برخاست و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته روایت کرده اند از عطاء از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چون خداوند تعالی بهشت عدن بیافرید و در او آنچه بیافرید ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی آن نگذشته است او را گفت سخن گوی گفت قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون انا حرام على كل بخيل و مرائي گفت فلاح یافتند آن مؤمنان که در نماز خاشع باشند گفت ... والذين هم عن اللغو معرضون و آنانکه ایشان از لغو یعنی بیهوده و کار عبث اعراض کنند و عدول نمایند و عبدالله عباس گفت لغو باطل باشد سدی گفت دروغ باشد کلبی گفت خلف و حلف باشد بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که ایشان از لغو ... دشنام کافران چون کافران ایشان را دشنام دادندی و لغو در کلام عرب ... کلام بی معنی و فایده باشد والذين هم للزكوة فاعلون و آنانکه ایشان فاعل زکوة یعنی زکوة مال بدهند چون بر ایشان واجب شود و قوله للزکوة فاعلون از فصیحات قرآنست و این لفظ در کلام عرب آمده قال امیة بن ابی الصلت المطعمون الطعام فی السنة الازمة و الفاعلون للزکوة والذين هم لفروجهم حافظون و آنانکه اندامهای خود نگاهدارند از حرام و زنا الا على ازواجهم مگر بر زنانی که بر ایشان عقد باشند او ما ملكت ايمانهم یا بر پرستارانی که ایشان را ملک یمین باشد ... فمن ابتغى وراء ذلك هر که بیرون از این طلب کند یعنی که گذشته از زن حلال و ملک یمین ... فاولئك هم العادون ایشان عادی و متعدی و ظالم نفس خود و متجاوز حد شرع باشند و عادی ... والذين هم لاماناتهم وعهدهم راعون و آنانکه امانات و عهد خود را مراعات کنند امانات نگاهدارند تا بجای باز رسانند در وی خیانت نکنند و عهد که کنند نگاهدارند و نقض آن نکنند ... والذين هم على صلواتهم يحافظون و آنانکه بر نماز خود محافظت کنند مراقبت اوقات او کنند و رها نکنند که از وقت خود برود و فایت شود اولئك هم الوارثون ایشان باشند که وارثان باشند و میراث گیران باشند ... و برای آن بلفظ میراث گفت که ... چنانکه بیان کردیم در سورة الکهف ... از رسول صلی الله علیه و آله ...

ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر

کهٔ در قران لفظ تبرعی نیست بل اتفاق باشد بین اللفظین و اوحی خبر گفت که چون وحی فرود آمدی بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم بنزدیکی
او دوی و آوازی بودی چون آواز مگس انگبین یکروز او را وحی آمد و ما ساعتی مستمع و منتظر بودیم پس ساعتی برداشت روی گفت اللهم زدنا
ولا تنقصنا واکرمنا ولا تهنا واعطنا ولا تحرمنا واثرنا ولا تؤثر علینا انگه گفت ده آیت بر من فرود آمد که هر کس بدان کار کند به بهشت شود انگه
این ده آیت از اول این سوره بر خواند قوله ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين حق تعالی اینجا در قصهٔ خلق آدم و آدمی کرد گفت
ولقد خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم انسان را از سلاله گل [illegible] عبدالله عباس و مجاهد گفتند که مراد به انسان هر آدمی است برای که
اصل هر آدمی از آدم است و آدم را از گل آفرید و طین نیکوست تا مطابق آن بود که گفت ثم جعلناه نطفة في قرار مكين و آدم نطفه نبود او را
در قراری و گفتند مراد به سلاله صفوت و خلاصهٔ گل آدم است انگه من طین باشد یا آدم و حوا و تقدیر آنکه خلقنا اولاد آدم من
ما آدم من طین انگه اجمال کرد برای انکه مخاطب هر یک بجای خود بنهند و سلالة الرجل ولده و کذلک سلیله لانه کان قد استل منه
فرزند را از پدر بیرون آورده اند و فعاله بنای باشد برای هر چیز که از چیزی بجهند کالقلامة والقمامة والنخالة قال الشاعر وهل
كنت الا مهرة عربية سليلة افراس تجللها بغل وقال الآخر فجاءت به عضب الاديم غضنفرا سلالة فرج كان غير حصين وقال الآخر
ويترفن في سلالها [illegible] بالسلائل وقال [illegible] انجبت منها المهاري تتابعات على العود [illegible] سلائله وقال الآخر سليلة
سابقين تناجلا اذا نسبا يضمها الكرائم ثم جعلناه نطفة في قرار مكين انگه آن انسان که فرزند آدم است او را نطفه کردیم
در قرارگاهی مکین اول در صلب پدر انگه در رحم مادر انگه بیان کرد که ما آدمی را در وقت آفریدن از چند حال بحال گردانیدیم گفت ثم
خلقنا النطفة علقة این خلق بمعنی تقدیر است و بمعنی جعل و تغییر گفت انگه آن نطفه را علقه گردانیدیم و علقه خون بسته باشد
ای علق بعضها ببعض و تعلق بعضها ببعض انگه آن علقه را مضغه کردانیدیم و مضغه پاره گوشت خاییده باشد فعله بمعنی مفعول
انگه آن مضغه را استخوان در بدید آوردیم و آن استخوان را گوشت بر پوشانیدیم ثم انشأناه خلقا آخر انگه او را خلقی
دیگر آفریدیم یعنی حیوة در او آفریدیم این قول عبدالله عباس است بعضی دیگر گفتند مراد دمیدن روح است که او را موی بر رویاند و بعضی
برآورد و بعضی دیگر گفتند انکه عقلش بیافریدیم بعضی دیگر گفتند بانکه او را نما دو بینی کند فتبارک الله احسن الخالقین [illegible] است
قیم حق تعالی الانسان [illegible] تقدیم [illegible] بمقتضای حکمت است آدمی را از آن آبی که آنرا نطفه خوانند و آن آبی است که [illegible]
[illegible] استخوانهای سینه بیرون می آید چنانکه گفت یخرج من بین الصلب والترائب یا از میان [illegible] و آن آب از غذا و طعامی که آدمی خورد
باشد [illegible] آفریده انگه [illegible] چند که خدای تعالی خواهد در پشت مرد می باشد تا انکه خلق کند
بانکه آن آب فرود آرد و بر رحم زن رساند در رحم می باشد بیست روز و در آن مدت بر تدریج بآن مضغه را بیست روز دیگر استخوان
در وی پدید آرد بر تدریج باز بیست روز دیگر استخوان را گوشت بر پوشاند چون [illegible] بر هر دو کرده و در پوشاند انکه چون بیست
روز دیگر بکذرد در چهار ماه تمام شود حیات در وی آفریند [illegible] شرع هم برین منهاج قیمت آن جنین نهاده در شکم گفت تا نطفه است
در صلب پدر یا در رحم مادر نارسیده آن ده دینار سرخ قیمت است تا اگر کسی آن نطفه بر وی تباه کند چنانکه در حال خلوت او را ترسانند
یا بر وی هجوم کند تا آن بر وی تباه شود در رحم زن نرسد او را جنایت ده درم بیاید داد و اگر مرد قصد کند و از زن او را عزل کند
بر وی هیچ نباشد چون نطفه بر رحم نهاد هر که در وی بیست روز بر زبان آرد یا چیزی کند که بآن سبب نطفه بیندازد بر وی بیست دینار
جنایت باشد و چون علقه شد چهل دینار و چون مضغه شود شصت دینار و چون استخوان شود هشتاد دینار و چون
گوشت در وی پوشیده شود صد دینار و این تا باشد تا تمام خلق بی حیوة و در میان این هر دو حد بحسبات [illegible] انکه میان
نطفه و علقه باشد یک نیمه بحساب علقه و یکی نیمه بحساب نطفه و باقی هم برین حساب بود چون حیوة در وی پدید آید و قوله

تبارك الله احسن الخالقين ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم يوم القيمة تبعثون ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق وما كنا عن الخلق غافلين
وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسكناه في الارض وانا على ذهاب به لقادرون فانشأنا لكم به جنات من نخيل واعناب لكم فيها فواكه
كثيرة ومنها تأكلون وشجرة تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن وصبغ للآكلين وان لكم في الانعام لعبرة نسقيكم مما في بطونها ولكم فيها منافع

١١٩ ثم انشأناه خلقا آخر بر آنکه او را بکشد دیه تمام باشد اگر نرینه بود هزار دینار سرخ و اگر مادینه باشد پانصد دینار سرخ انگه آن از میان
مادر و پدر باشد للذکر مثل حظ الانثیین و اگر مادر تباه کند این فرزند را این ارش و دیه از وی بستانند و به پدر دهند و او را
چیزی نرسد که او قاتل است و اگر کسی زنی را بکشد و در شکم او جنینی باشد دیه مادر و کودک از وی بستانند اگر نداند که فرزند نر
است یا مادینه یک نیمه دیه مرد بستانند و یک نیمه دیه زن ابن عامر و ابوبکر عن عاصم خواندند فخلقنا المضغة عظما فکسونا العظم
لحما در هر دو جایگاه بر واحد و باقی قرا بر جمع قوله فتبارک الله احسن الخالقین اشتقاق تبارک از برکه باشد و اصل او از بروک البعیر
معنی راجع با ثبات و بقاء و قوله احسن الخالقین دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفتند لا خالق الا الله برای انکه خدای تعالی خالقین
جمع گفت اثبات کرد خالقانی جز او و اگر نه لا خالق الا الله درواست چون گوییم لا اله الا الله با شرکی که اگر گفتندی فتبارک الله احسن
الالهة درواست و این اجماع است که این کفر باشد دگر انکه ما بیان کردیم که خلق اختراع مقدور باشد بر وجهی مرتب تقدیر و این
در افعال ما بسیار افتد چون ممتنع باشد که ما را خالق خوانند الا آنست که منع کرده است که ما را بر اطلاق خالق خوانند برای انکه [illegible]
[illegible] مقصود پاید بیان تقدیر که ما خواهیم [illegible] انکه ما را اعلم باشد بر تفاصیل اجزا و تقدیر آن و ما را با تقیید خالق خوانند
کخالق الادیم و یقول العرب خلقت الادیم خلقا اذا قدرته کما قال الشاعر ولانت تفری ما خلقت و بعض القوم یخلق ثم لا یفری وقال الآخر [illegible]
بایدی الخالقین ولا ایدی الخالق الاجید الادم چنانکه کسی را ما رب نخوانند بر اطلاق که با تقیید گویند رب الدار و رب الضیعة
و در خبر است که دبیری بود رسول را صلی الله علیه وآله وسلم نام او عبدالله بن سعد بن ابی سرح چون این آیت آمد بر وی املا کردی
چون بآخر رسید او گفت فتبارک الله احسن الخالقین گفت بنویس که خدای تعالی چنین فرستاد او در غرور شد گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله
پیغمبرست که قرآن بر وی وحی می کنند من نیز پیغمبرم که این در دل من افکندند و مرتد شد و برفت و از دین برگشت و بمکه شد ثم انکم
بعد ذلک لمیتون گفت شما پس از این بمیرید [illegible] و ما یتون [illegible] باشد
هنوز میت نشده و آن باشد که حیات برفته بود ثم انکم یوم القیمة تبعثون پس شما را روز قیامت زنده کنند و برانگیزند ولقد
خلقنا فوقکم سبع طرائق و ما بیافریدیم از بالای شما هفت را یعنی هفت آسمان و برای آن آسمانها طرائق خواند که هر آسمانی
از آن طریقت [illegible] جمع طرائق و بعضی دگر گفتند برای آن طریقه خواند که راههای فرشتگان است و گفتند از او سبع طبقات فکل
طریقة وما کنا عن الخلق غافلین و ما از خلق غافل نبودیم گفتند از خلق آسمان و پیشتر مفسران گفتند ما از جملهٔ خلقان غافل نبودیم
بر احوال ایشان مطلعیم و بافعال ایشان عالم تا هر یکی را جزای خود بر دهیم از ثواب و عقاب و گفتند معنی آنست که ما غافل نبودیم از حفظ
این هفت آسمان معلق که نگاه میداریم تا بر خلایق نیفتد و بعضی دگر گفتند که هرگز از خلق و احوال ایشان غافل نباشد از حفظ آسمان
غافل نباشد و تفصیله کما ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا الآیه حسن گفت معنی آنست که ما غافل نبودیم از انکه خلق زمین
را بکاری باید از باران که سبب معاش ایشان باشد و غذاء [illegible] باشد [illegible] وانزلنا من السماء
ماء بقدر و ما فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه یعنی باران چون از آسمان فرود آوردیم باندازهٔ حاجت بزمین فرود بردیم تا
بوقت خود از چشمه و کاریزها بیرون می آید چنانکه [illegible] زمین [illegible] آسمان است و ما چنانکه آوردیم قادریم بر انکه ببریم تا این خلقان
همه بتشنگی بمیرند [illegible] قوله تعالی قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غورا فانشأنا بیافریدیم [illegible] لکم
برای شما به بآب باران بستانها از درختان خرما و انگور ولکم فیها و شما را در آن بستانها میوهای بسیار است از هر نوعی و تخصیص
خرما و انگور برای آنکه [illegible] بیشتر اهل حجاز خرما باشد و بیشتر اهل طایف انگور چیزی گفت با ایشان که ایشان شناختند ومنها تاکلون
و شما از آن میوها [illegible] چیزی [illegible] که شما را دران شکی یا شبهتی هست وشجرة یعنی انشأنا لکم ایضا شجرة و نیز بیافریدیم درختی تخرج

كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ فَقَالَ
الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ إِنْ هُوَ
إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ

من طور سيناء كه از كوه طور سينا مى برآيد وآن درخت زيتون است و ابن كثير و نافع و ابو عمرو و اهل حجاز سيناء خوانند بكسر سين
وباقى قرا بفتح سين و در معنى سينا اختلاف كرده اند مجاهد گفت معنى بركت باشد يعنى كوه مبارك و اين روايت عطيه است از عبد الله عباس
قتاده گفت معنيش حسن باشد يعنى كوه نيكو ضحاك گفت سينا بلغت نبطى حسن باشد معمر گفت كوهى باشد كه بر وى درختان بسيار بود
وگفته اند سينا فيعال من السناء وهو الارتفاع اين بركت آن كوه است كه موسى صلوات الله عليه بر وى مناجات كرده و آن كوهيست
ميان مصر و ايله مقاتل گفت اين كوه را بدان تخصيص كرد بزيتون كه اول كوهى كه در وى زيتون روييد كوه طور بود و گفته اند
اول درختى كه بر زمين برست درخت زيتون بود از پس طوفان نوح صلوات الله عليه قوله تنبت بالدهن ابن كثير و ابو عمرو تنبت
خوانند بضم تا و كسر با تنبت و باين قراءت تقدير وى باشد كه اين درخت روغن مى روياند يعنى چيزى مى روياند كه در
روغنست و آن زيتون است و ابن كثير و ابو عمرو خوانند تنبت بضم تا و كسر با و الانبات لغة آنست كه معنى باشد يكى انكه با زيادت باشد
يعنى تنبت الدهن چنانكه گويند اخذت ثوبه و اخذت بثوبه و بلغته و بلغت به قال الراجز ❊ نحن بنو جعدة ارباب الفلج ❊ نضرب
بالسيف و نرجو بالفرج ❊ اى نرجو الفرج و وجه ديگر آنكه نبت و انبت دو لغت باشد بيك معنى قال زهير ❊ رايت ذوى الحاجات حول
بيوتهم ❊ قطينا لهم حتى اذا انبت البقل ❊ اى حتى اذا نبت و وجه ديگر محتمل است كه با معنى مع باشد اى تنبت ما تنبت و معه الدهن يعنى
انچه مى رويانند و روغنى با آن باشد وصبغ للآكلين اى ادام و نان خورش باشد خورندگان را و ادام را براى آن صبغ خوانند كه نان از وى
مصبوغ شود وان لكم فى الانعام لعبرة وگفت شما را در چهارپايان عبرتيست انكه تامل كنيد در حال ايشان انكه او و كوسفند و شتر
نسقيكم ابن عامر و نافع و ابو بكر عن عاصم خوانند نسقيكم بفتح نون و باقى قرا بضم نون و هما لغتان يقال سقاه و اسقاه يعنى
وگفتند سقاه بيده الى فيه و اسقاه اذا مكنه من الشرب و اين چهارپايان رفته است مما فى بطونها از انچه در شكم ايشان است از شير ولكم فيها
منافع و شما را درين چهارپايان و انعام منافع بسيار است از تحمل اثقال و انتفاع باصواف و اشعار و اوبار ايشان و ديگر انواع
كه در وجه است منافع ومنها تأكلون و از ان مى خوريد يعنى از گوشت آن مى خوريد وعليها وعلى الفلك تحملون و بر اين چهارپايان و نيز بر
كشتيها شما را حمل ميكنند تا بارها و گران كاهاى ايشان مى نهيد و كاه بر كشتيها در بحر و بر چهارپايان مى نشينيد و در بحر
در كشتيها قوله تعالى ولقد ارسلنا نوحا الى قومه الايات حق تعالى گفت بدرستى كه ما بفرستاديم نوح را بقوم گفت يعنى نوح
قوم را كه اى قوم اعبدوا الله خداوند تعالى را پرستيد كه شما را خداوند نيست جز الله يعنى در عبادت با او همتا منهاده
نكيرد بهيچ حال سزاوار ديگرى نيست عبادت را او را كه جز او قادرى نيست بر اصول نعم تا انعام كند بان بر بندگان و مكافات آنكه شكر نعمت
ايشان را گفت افلا تتقون شما از خداوند تعالى نمى ترسيد كه با وى در عبادت انباز گيريد فقال الملأ الذين كفروا گفتند اشراف
كافران قوم او ما هذا الا بشر مثلكم اين نيست يعنى نوح صلوات الله عليه يعنى آدمى همچون شما و اين از انجا گفتند كه ايشان مستبعد مى داشتند كه
آدمى پيغمبر باشد و گمان ايشان آن بود كه پيغمبر بايد تا فرشته باشد يريد ان يتفضل عليكم ميخواهد تا بر شما بتكليف فزونى جويد ولو
شاء الله لانزل ملائكة و اگر خداوند تعالى خواستى كه پيغمبرى فرستد از فرشتگان فرستادى ما سمعنا بهذا فى آبائنا الاولين ما
اين نشنيديم در پدران پيشين ما يعنى پدران ما نگفتند كه پيغمبرى خواهد آمد از بشر انكه گفتند ان هو الا رجل ان بمعنى ما و نفى است
نيست اين نوح مگر مردى به جنة كه با وى ديوانگى هست يعنى ديوانه است و الجنة الجنون و الجنة الجن ايضا قال الله تعالى من الجنة
والناس و قال و جعلوا بينه و بين الجنة نسبا يعنى ديو انرا است فتربصوا به حتى حين مدتى در وى انتظار كنيد باشد كه بهتر
شود يا بميرد و حين عبارت باشد از مدتى معين جز كه دليل باشد بر انكه زمانى نامعين است نوح صلوات الله عليه از قوم چنين شنيد
شنيد بر ايشان دعا كرد و گفت بار خدايا مرا يارى ده بر ايشان كه مرا تكذيب ميكنند و بدروغ مى دارند و نصر عليه منصور باشد چنانكه

فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ
عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ
ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا

۱۲۵ اعانه و انتصر منه اى انتقم باشد و نصرته عليه يعنى اعنته قال الشاعر ❊ فلما جن ليلت علينا الولا ❊ باوالعد البا
ما با وى كرديم كه كشتى بساز باعيننا بچشمهاى ما و در معنى قول گفته اند يكى آنكه بجايى كه ما مى بينيم چنانكه كسى چيزى نگران
باشد و مراد آنكه بحفظ ما و عنايت و نگاه داشت ما و قول ديگر آنكه باعين الملائكة بچشم فرشتگان ما چنانچه گفت يوحونه
اى يحفظونه اولياء الله ووحينا و بفرمان و اشارت ما فاذا جاء امرنا وفار التنور چون فرمان ما در آيد كه آب از تنور بر جوشد و تنور
نهج جوشيدن آب تنور علامت ايشان كرده در باب هلاك و گفته اند خداوند تعالى گفت وقت هلاك ايشان آنكه باشد كه ببينى جوشيدن آب از
ازميان تنور و اين تنور خداوند تعالى از ميان آتش آب بر آورد در عهد نوح صلوات الله عليه و روايت طوفان و گفته اند طوفان آتش از ميان
آب بر آورد تا ايشان را از ميان آب بان آتش بسوختند و فلك قوله اغرقوا فادخلوا نارا فاسلك فيها من كل زوجين اثنين
گفت در كشتى بر از هر جنسى دو جفت يعنى نر و ماده و سلك لازم است و هم متعدى چنانكه سلك و سلكته
باشد يقال سلكت الطريق و سلكته غيرى و سلكته يعنى قال الشاعر ❊ وكنت لزاز خصمك لم اعرد ❊ وقد سلكوك فى يوم عصيب ❊ وقال الله
حتى اذا سلكوهم فى قتائد ❊ سلكا كما يطرد الجمالة الشردا واهلك و نيز اهل خود را و قوم خود را كه بتو ايمان آورده اند الا من سبق عليه
القول منهم الا انكه قول بر ايشان سابق شده است از خداى تعالى كه كافرند ولا تخاطبنى فى الذين ظلموا و با من خطاب مكن در باب
ظالمان يعنى كافران كه ايشان لا محالة غرقه خواهند شد فاذا استويت انت ومن معك على الفلك چون راست شدى يعنى تو و آنكه با تو اند
در كشتى متمكن بنشسته باشيد و استوا اينجا بمعنى استيلا است بر سر و علو بعض قصد باشد چنانكه قوله ثم استوى الى السماء اى قصد و قريب
الى فقل الحمد لله الذى نجانا من القوم الظالمين بگو سپاس آن خداوند كه ما را برهانيد از قوم ظالمان وقل و نيز بگو رب انزلنى منزلا
مباركا فرود آورد مرا فرود آوردنى مبارك حمزه و كسائى خوانند منزلا بفتح ميم و كسر زا على المصدر كه ابو بكر عن عاصم كه خوانند منزلا بفتح ميم
وكسر زا على الموضع وانت خير المنزلين و تو بهترين فرود آورندگانى ان فى ذلك لآيات درين حديث كه رفت از قصه نوح صلوات الله عليه
آيات و علامات و عبرت هست وان كنا لمبتلين ان مخففه است از ثقيله و ضمير شان و كار در وى مقدر است والتقدير وانه كنا اى
و ان الشان و الامر كنا المبتلين و ما ايشان را مبتلا و آزماينده كرديم بآن و كوفيان گفتند يعنى آنست كه ما كنا الا مبتلين ما نبوديم الا آزماينده
مايشان كه ايشان را و نظاير اين بر رفع ثم انشأنا من بعدهم قرنا آخرين پس بيافريديم از پس ايشان قرنى و جماعتى ديگر و گفته اند قرن اهل عصرى باشند فارسلنا
فيهم رسولا منهم مفسران گفته اند آن قرن عاد بود و هود پيغمبر بود عليه الصلوة و السلام ان اعبدوا الله ان بمعنى انه و اگفت كه خدا
پرستيد جل جلاله كه شما را جز او خداى نيست روا باشد كه ان اينجا قول مضمر باشد يعنى فقال لهم ان اعبدوا الله و شايد كه ان مع الفعل
جاى مصدر بود و محل او جر بود بتقدير حرف جر و انكه محل او نصب بود بنزع جار و جهد نصب باشد و قوع الفعل عليه والتقدير ارسلنا رسولا بان اعبدوا
الله اى بعبادة الله افلا تتقون و گفت از خداوند تعالى نمى ترسيد شما وقال الملأ گفتند اشراف و سادات آن قوم او آنانكه كافر بودند
و كذبوا بآيات ما و دروغ داشتند آنكه و ايمان نداشتند بقيامت و روز حساب و بعث و اترفناهم فى الحياة الدنيا و ما ايشان را نعمت كرديم
بر نعمت دنيا و مهلت كرده ما هذا نيست اين پيغمبر الا آدمى چون شما از آن طعام مى خورد كه شما مى خوريد و از آن شراب مى خورد كه شما مى خوريد يعنى
فرشته نيست كه مستغنى باشد از طعام و شراب بچون شما محتاج طعام و شراب است ولئن اطعتم بشرا مثلكم و اگر فرمان بريد آدمى را همچون شما انكم
اذا لخاسرون شما آنگاه زيانكار باشيد ايعدكم اين پيغمبر شما را وعده مى دهد
كه شما چون بمرديد و باشيد و در خاك خاك شده باشيد و استخوان كشته شما را از گور بيرون خواهند آورد هيهات
هيهات لما توعدون دور است و بغايت دور است آنچه شما را وعده مى دهند از بعث و نشور و هيهات از جمله اسماء افعال است بمعنى
كه بمعناى فعل باشد ما نحن اى بعد الامر انكه هيهات بليغ تر باشد از بعد ابو جعفر خواند هيهات بكسر تا و نصر بن عاصم هيهات بضم تا

وكذبوا بلقاء الآخرة وأترفناهم في الحيوة الدنيا ما هذا إلا بشر مثلكم يأكل مما تأكلون منه ويشرب مما تشربون ولئن أطعتم بشرا مثلكم إنكم إذا
لخاسرون أيعدكم أنكم إذا متم وكنتم ترابا وعظاما أنكم مخرجون هيهات هيهات لما توعدون إن هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا وما نحن بمبعوثين
إن هو إلا رجل افترى على الله كذبا وما نحن له بمؤمنين قال رب انصرني بما كذبون قال عما قليل ليصبحن نادمين فأخذتهم الصيحة بالحق فجعلناهم

داین جعفر الشامی بضم و تنوین خوانند هیهات و عامه قرا بفتح تا خوانند بی تنوین و گفته اند بنی است بر فتح چون کیف و این و فراکفته بفتح
چون تا تمت و ربت است و اکر مضموم خوانند گفت چون ثمّ شده است و اکر مکسور خوانند گفت چون هؤلاء است و امر بهر تقدیر
مفتوح خوانند و جمع ذکر کفت و کفته اند کلمه مرکب است هی و هات پس تنبیه ها و هات بمعنی احضر و قال الشاعر فی نهیها و التنوین
تذکرت ایاما مضین من الصبی و هیهات هیهات الیک رجوعها و قال الآخر فهیهات هیهات العقیق و اهله و هیهات خل بالعقیق تواصله و هیهات من ام الحمادس
هیاتا و کسانی وقف بر هیهات کند و دیگران بتا وقف کنند و کلام با آن وصل کرده اند و اکثر بتا حرف آخر وقف کنند پس تنوین بست ان
هی الا حیوتنا الدنیا گفتند هیچ چیز دیگر نیست الا این حیوة که ما میبینیم در دنیا نموت و نحیی زنده میباشیم سرایی اکثر مرکب بادله
و بعوث ورای آنکه گفت و زنده کرده نخواهیم شد ان هو نیست او یعنی این رسول که بما فرستاده اند الا رجل افتری علی الله کذبا الا مردی
که دروغی فرا بافته است بر خدای عزّ و جل و ما نحن له بمؤمنین نباید کرد او را با و نخواهیم قال گفت یعنی آن پیغمبر رب انصرنی بار خدایا مرا نصرت ده
بانچه مرا تکذیب میکنند و دروغ می دارند قال عما قلیل لیصبحن نادمین گفت خدای که بعد از زمانی اندک ایشان بر تکذیب خود
پشیمان باشند و ما زیادت فی قوله عما قلیل فاخذتهم الصیحة پس بگرفت ایشان را صیحه و بانگ عذاب بالحق بحق و استحقاق
فجعلناهم غثاء کردیم ایشان را غثاء و آن چیزی باشد که سیل بر سر کرد فبعدا للقوم الظالمین هلاک باد قوم بیدادگر را
و اولی تر آنست که بر دعا تفسیر کنند یعنی هلاک باد ایشان را و نصب و بر اضمار فعل باشد لازم الاضمار یقال بعدا له و سحقا و جعلوا
ای ابعدهم الله بعدا ای اهلکهم هلاکا و البعد الاسم و الابعاد المصدر ثم انشأنا من بعدهم قرونا آخرین بیافریدیم از پس ایشان
جماعتی دیگر را ما تسبق من امة اجلها و ما یستأخرون سبقت نبرد هیچ امتی و گروهی از اجل بازمانند ایشان از آن یعنی از اجل
که ایشان را بود و آن وقت معین معین است که ایشان را در آن تقدیم و تاخیر نبود ثم ارسلنا رسلنا تتری آنگه فرستادیم پیغمبران
را ما یا پی این کثیر و ابو عمرو و ابو جعفر خوانند تتری بتنوین بر تقدیر آنکه ما اصلی است کاری و مرهی و باقی قرا بی تنوین خوانند
آنکه با خوانند و گفت یا تانیث است چون سکری و کفتند لا ینصرف است و آنکه بالف خواند گفت منصرف است و اصل تتری و ترای
بوده است من المواترة کالتقوی من و قیت و التکلان من و کلت الیه الامر و محلا و نصبت بر حال ای متواترة و گفتند مصدر است
کالتقوی بر این حال کرده است ای از جماعت کلما جاء امة رسولها کذبوه هر گه که رسولی نامتی آمد او را به دروغ داشتند فا
فاتبعنا بعضهم بعضا یعنی فی الهلاک بر اثر یکدیگر هلاک کردیم یا پی تا خیری وجعلناهم احادیث جمع احدوثة و ایشان را
سایر کردیم که با ایشان مثل زنند و عبرت گیرند با ایشان و این لفظ در شر بکار دارند لا یقال جعلته احدوثة فی الخیر فبعدا لقوم
لا یؤمنون هلاک باد قومی که بخدا و رسول ایمان نیارند ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون آنگه بفرستادیم موسی و برادرش هرون
را صلوات الله و سلامه علیهما بآیات و دلالات و معجزات الی فرعون و ملائه بفرعون و اشراف قوم او فاستکبروا تکبر و تجبر کردند
وکانوا قوما عالین و کروهی بودند متکبر که ترفع میکردند و گفتند که بخدا و رسول ایمان آریم فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا
گفتند ما ایمان آریم بدو آدمی همچون ما یعنی موسی و هرون علیهما الصلوة و السلام و قومهما لنا عابدون و قوم ایشان که بنی اسرائیل اند ما را می پرستند و طاعت
ما می کنند و این بدان آن کفتند که ایشان بنی اسرائیل را استعباد کرده بودند و بنده گرفته فکذبوهما ایشان را به دروغ داشتند یعنی
قوم فرعون موسی و هرون را صلوات الله علیهما و سلامه فکانوا من المهلکین از جمله هلاک کرده کان شدند یعنی ما هلاک کردیم ایشان
را ولقد آتینا موسی الکتاب و ما موسی را صلوات الله و سلامه علیه کتاب دادیم یعنی توریة لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان به تدریج
راه یافته شوند و جعلنا ابن مریم و امه آیة آنگه گفت و کردیم پسر مریم را یعنی عیسی را صلوات الله و سلامه علیهما و مادرش مریم را علیها السلام
آیتی و علامتی و نشانی و در را گفت آیه نگفت و آیتین نگفت عیسی و مادرش صلوات الله علیهما دو بودند چند قول گفتند مراد آنست که ای

غثاء فبعدا للقوم الظالمين ثم أنشأنا من بعدهم قرونا آخرين ما تسبق من أمة أجلها وما يستأخرون ثم أرسلنا رسلنا تترى كلما جاء أمة رسولها
كذبوه فأتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم أحاديث فبعدا لقوم لا يؤمنون ثم أرسلنا موسى وأخاه هارون بآياتنا وسلطان مبين إلى فرعون وملائه
فاستكبروا وكانوا قوما عالين فقالوا أنؤمن لبشرين مثلنا وقومهما لنا عابدون فكذبوهما فكانوا من المهلكين ولقد آتينا موسى الكتاب

ای جعلنا کل واحد منهما آیة هر یکی از ایشان را آیتی کردیم چنانکه گفت کلتا الجنتین آتت اکلها ای آتت کل واحدة منهما اکلها و قال النابغة
لمن والبعر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان و لم یقل ارجاس و بعضی دیگر گفتند مراد آنست جعلناهما آیة واحدة برای
آنکه آیت و علامت و بر هر دو بود معجز ایشان بود در شخص ایشان چه عیسی علیه الصلوة و السلام مولودی بود بی پدر و مریم را صلوات الله
علیها آبستنی بود بی مباشرت مرد این نشانی نیست که پیوند از هر دو مکمل یک معجز است و یکی آیت و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین
و ایشان را یعنی عیسی و مادرش را صلوات الله علیهما با جا و جای بردیم که بلند بود و خداوند قرار و آب روان بود سعید بن المسیب گفت
از عبد الله سلام که مراد دمشق است ابو هریره گفت رمله است قتاده و کعب گفتند بیت المقدس است کعب الاحبار گفت این زمین
به آسمان نزدیکتر است از همه زمینها بهشت و هشت میل ابن زید گفت مصر است ضحاک گفت غوطه دمشق است ابو العالیه گفت ایلات
و زمین مقدس مراد بنات قرار زمینی است راست که در و توان نشستن و مسکن ساختن و معین آبی باشد ظاهر بر روی زمین
من عانه اذا ابصره بعینه فهو معین و فعل معین و مفعول باشد و گفتند که شاید که فعیل باشد من معین من الماعون
معین ای ماعون و الماعون الربوة الارض المرتفع و فیه ثلث لغات الفتح و الضم و الکسر و عاصم و ابن عامر بفتح را خوانند و باقی
قرا بضم را خوانند و کسر هیچ کس نخوانده و کذلک ربات و رباء بالضم و الکسر یا ایها الرسل کلوا من الطیبات بعضی مفسران گفتند خطاب
با عیسی است سلام الله علیه و بعضی گفتند خطاب با رسول است صلی الله علیه و آله و سلم بلفظ جمع بعضی دیگر گفتند در کلام اضماری
و آن آنست که قلنا للرسل یا ایها الرسل عطفا علی قوله و آوینا هما آنگه ختم کرد دیگر پیغمبران را یعنی علیه الصلوة و السلام و امر کرد ایشان را
و معنا باحت است اگر چه صورت امر دارد کلوا بخورید از طعامی پاکیزه لذیذ گفتند مراد حلال است و طیب در و معنی دارد هم خوش باشد
و هم پاک و بعضی دیگر گفتند امر است بر سبیل وجوب و معنی آنکه از حلال بخورید و دون حرام و اعملوا صالحا و عمل صالح کنید انی بما تعملون
علیم که من عالم و دانا ام بآنچه شما میکنید وان هذه امتکم امة واحدة کوفیان و ابن عامر خوانند و ان بکسر همزه و ابن عامر نون را ساکن
کرده و برین قرات مخفف باشد از ثقیله و باقی قرا بفتح همزه خوانند و تشدید نون آنکه همزه مکسور خواند گفت عطف است علی قوله
انی بما تعملون علیم و ان هذه و آنکه مفتوح خواند گفت باضمار لام علت چنین باشد و التقدیر و لان هذه امتکم و مراد بامت درین آیت
خلاف کردند حسن و ابن جریج گفتند امت است یعنی دین است یعنی دین شما یک دین است چنین قوله انا وجدنا آباءنا علی امة ای علی دین و ملة یعنی
دیگر گفتند یعنی جماعت است یعنی جماعت شما یکی اند و جماعت یکی است و ایه فی الاجتماع علی شریعة واحدة چنانکه گفت یک ملت اند در این معنی
او امة واحدة نصب بر حال است و معنی آنکه دین و ملت یکی است شما یکی اید در باب آنکه بندگان منید و خداوند شما منم و
انا ربکم فاتقون از من بترسید و از معاصی من اجتناب کنید فتقطعوا امرهم بینهم یعنی پس از آنکه یک امت بودند امادر خلقت
اما در ملت کارخود یعنی دین خود متقطع و متفرق کردند هر کروهی از ایشان اختیار دینی کردند و اختیار کتابی جز دین و کتاب دیگران
تا جهودان که بموسی صلوات الله علیه و توریة ایمان داشتند یعنی صلوات الله و سلامه علیه و انجیل کافر شدند و ترسایان بعیسی علیه السلام
و توریة کافر شدند و هر دو فرقه بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن کافر شدند این قول قتاده و مجاهد است و بعضی دیگر گفتند
مراد آنست که نوشته از بر خود بهاده کیتبان احتجاج کردند بر صحت مذهب خود و قوله زبرا ای کتبا جمع زبور کرسول و رسل
و اهل شام خوانند زبرا بفتح با جمع زبره ای قطعا و فرقا کقطع الحدید یعنی دین خود و ملت خود متقطع کردند پاره پاره چنین پاره ها
آهن و اصل این کلمه در پاره های آهن باشد قال الله تعالی اتونی زبر الحدید کل حزب بما لدیهم فرحون هر گروهی بآنچه بنزدیک ایشان
باشد شاد و خرم باشند یعنی هر کس بدین و مذهب خود شاد شدند از آنجا که اعتقاد کرده اند که حق است فذرهم فی غمرتهم حتی حین آنگه
رسول را گفت صلی الله علیه و آله و سلم که رها کن ایشان را در حیرت و ضلالت و کفر خود تا وقت اجل ایشان را از مرگ و هلاک و اصل غمر غطا

وجعلنا ابن مريم وامه آية وآويناهما الى ربوة ذات قرار ومعين يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا اني بما تعملون عليم
وان هذه امتكم امة واحدة وانا ربكم فاتقون فتقطعوا امرهم بينهم زبرا كل حزب بما لديهم فرحون فذرهم في غمرتهم حتى حين ايحسبون انما نمدهم به
من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون والذين هم بآيات ربهم يؤمنون والذين هم بربهم

لا باشد ... ومراد در آیه غفلت وحیرت کسی ... ایحسبون انما نمدهم به من مال
وبنین ... نسارع لهم فی
الخیرات بل لا یشعرون بلکه ... ولا یحسبن الذین
کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین وقوله فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله ان یعذبهم
بها فی الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون ...
... ان الذی ... من المال والبنین نسارع
لهم فی الخیرات ... ایحسبون انما نمدهم ...

[illegible]

لا يشركون والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون ولا نكلف نفسا
الا وسعها ولدينا كتاب ينطق بالحق وهم لا يظلمون بل قلوبهم في غمرة من هذا ولهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون حتى اذا اخذنا
مترفيهم بالعذاب اذا هم يجأرون لا تجأروا اليوم انكم منا لا تنصرون قد كانت آياتي تتلى عليكم فكنتم على اعقابكم تنكصون مستكبرين به

[illegible]

سامرا تهجرون أفلم يدبروا القول أم جاءهم ما لم يأت آباءهم الأولين أم لم يعرفوا رسولهم فهم له منكرون أم يقولون به جنة بل جاءهم
بالحق وأكثرهم للحق كارهون ولو اتبع الحق أهواءهم لفسدت السموات والأرض ومن فيهن بل أتيناهم بذكرهم فهم عن ذكرهم معرضون
أم تسألهم خرجا فخراج ربك خير وهو خير الرازقين وإنك لتدعوهم إلى صراط مستقيم وإن الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون
ولو رحمناهم وكشفنا ما بهم من ضر للجوا في طغيانهم يعمهون ولقد أخذناهم بالعذاب فما استكانوا لربهم وما يتضرعون حتى
إذا فتحنا عليهم بابا ذا عذاب شديد إذا هم فيه مبلسون وهو الذي أنشأ لكم السمع والأبصار والأفئدة قليلا ما تشكرون وهو
الذي ذرأكم في الأرض وإليه تحشرون وهو الذي يحيي ويميت وله اختلاف الليل والنهار أفلا تعقلون بل قالوا مثل ما قال الأولون

که از ایشان بود با کفر ایشان ابو عبد الله عباس و حسن و قتاده و مجاهد و ضحاک گفتند مستکبرین برای حرم الله کنایه من غیر مذکور
بر دیگران تکبر میکردند بحرم که ما اهل حرم الله و نحن جیران الله و مانند این سامرا تهجرون نصب سامرا بر حال است و واحد در جای
جمع نهاد چه بر ظاهر سامرین بایست برای آنکه در جای مصدر نهاد چنانکه مصدر در جای حال الجند و بعضی ذکر کردند بجای وقت
نهاد کما تقول سامرای لیلا فی السمر کما قال الشاعر من دونهم ان جئتهم سمرا عزف القیان و مجلس غمر ای لیلا و هم تهجرون و سامر
آنکه بشب حدیث کند و سمر حدیث شب باشد و ایشان بشب پیرامن کعبه نشستندی و سمر گفتندی تهجرون هذیان می گفتند
من الهجر و هو الکلام الذی یهذی به المریض و النائم و قیل تهجرون من التهجر یعنی از حق هجران و اعراض می کنند و این قول ابن عباس
است و قول دیگر قول سعید جبیر است و مجاهد و ابن زید و نافع تنها خواند تُهجِرون بضم تا و کسر جیم من الاهجار و هو الافحاش
یقال اهجر فی کلامه اذا افحش و سبب آن بود که ایشان در آن سمر که گفتندی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم دشنام دادندی افلم یدبروا القول
اندیشه و تفکر و تدبر نمی کنند در این قول یعنی این قرآن ام جاءهم ما لم یات آباءهم الاولین تا چیزی با ایشان آمد که به پدران ایشان نیامد
یعنی کتاب فرستادن خدای تعالی و پیغمبر فرستادن نه کاری است بدعت پیش از ایشان پیغمبران آمدند به پدران ایشان و کتاب آوردند
چرا چندین تعجب نمایند و اندیشه نمی کنند ام لم یعرفوا رسولهم یا نمی شناسند پیغمبر خود را که مردی مجهول نیست فهم له منکرون منکر شوند
او را از آنکه اصل و نسب و نفس و خلق و سیرت و طریقت او میدانند ام یقولون به جنة میگویند دیوانه است و با وی علت دیوانگی است
بل جاءهم بالحق آن نیست که ایشان گفتند بل این پیغامبر حق آورد با ایشان و بیشتر ایشان حق را کارهند ولو اتبع الحق اهواءهم و اگر
حق متابعت هوای ایشان کردی آسمان و زمین تباه شدی و هر چه در آسمان و زمین هست و این برای آن گفت که حق چون داعی حکمت
باشد و هوی داعی قبیح و اگر حق متابعت هوا کند پس داعی حسن بعد داعی قبیح کرده و فساد و اختلاط پدید آید و ادله باطل شود و وثوق
بر خیزد از استدلال بر هوای ایشان و مردم ایمن نباشند از وقوع ظلم و وثاقت بر خیزد بوعد و وعید و ایمن نباشند از انقلاب
حال الحکیم بعضی ذکر از مفسران گفتند که مراد بحق خداوند تعالی است یعنی اگر خداوند تعالی متابعت هوای ایشان کردی و آن کردی که ایشان
خواستندی آسمان و زمین و هر چه در وست تباه شدی و مصالح ضایع گشتی چنانکه گفت مراد بحق توحید است یعنی اگر توحید بر هوا
و مراد ایشان بودی با آنکه از ایشان بودندی و اگر چنین بودی آسمان و زمین تباه شدی لقوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
تا وجه فساد آن بیان کرده ایم در سوره انبیا چون ذکر دلیل تمانع کردیم و این وجهی لطیف است بل اتیناهم بذکرهم بلکه با ایشان آوردیم
ذکر ایشان عبد الله عباس گفت مراد بذکر قرآن است چه قرآن [illegible] و بعضی [illegible] با ایشان [illegible]
ایشان است و شرف ایشان و بعضی ذکر کردند مراد بذکر شرف است ما شرف ایشان با ایشان آوردیم چنانکه گفت و انه لذکر لک و لقومک
ای شرف فهم عن ذکرهم معرضون جز آنست که ایشان اعراض میکنند ام تسألهم خرجا یا تو از ایشان خراجی میخواهی یعنی اجر
و مزدی بر این عمل که میکنی از اداء رسالت ابن کثیر و ابو عمرو و نافع و عاصم خواندند خرجا بی الف فخراج ربک خیر و حمزه و کسائی
هر دو بالف خواندند و ابن عامر هر دو بی الف خواند و اصل خرج و خراج هر دو یکی باشد و آن غلات باشد بر سبیل وظیفه و منه خراج الارض
و آنرا نیز ضریبه و اتاوه خوانند نضر بن شمیل گفت عمرو بن علا را پرسیدم که فرق نیست میان خرج و خراج گفت که خراج آن بود که
بر تو واجب بود اخراج آن از مال و خرج آن باشد که تبرع کنی باخراج آن فخراج ربک خیر ای خیره و ثوابه و رزق آن روزی که خدا ترا دهد
مرا [illegible] و ثواب [illegible] بهتر است وهو خیر الرازقین و او بهترین روزی دهندگان است وانک لتدعوهم الی
صراط مستقیم و تو ایشان را با راهی راست میخوانی و این دین اسلام است وان الذین لا یؤمنون بالآخرة و آنانکه بقیامت ایمان ندارند
[illegible] دین [illegible] و ناکب عادل باشد یقال نکب عن الحق اذا عدل عنه و منه الریح النکباء [illegible]

۱۲۳
دشمال باشد و نه جنوب و نه صبا و نه دبور و گفتند بصراط ره بهشت خواست یعنی به بهشت راه نبرند ولو رحمناهم و اگر بر ایشان رحمت
کنیم و کشف این بلا و قحط کنیم که با ایشان نیست از قحط و ما بر داریم للجوا فی طغیانهم یعمهون ایشان لجاج بر سر کنند در کفر و بی راهی
و تمرد و بعضی ذکر کردند مراد آن است که اگر ما عذاب [illegible] ایشان کشف کنیم و ایشان را بدنیا آریم باز گردند [illegible]
کما قال ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه ولقد اخذناهم بالعذاب ما ایشان را بعذاب بگرفتیم فما استکانوا لربهم خاشع نشدند خداوند تعالی را و تضرع
و لابه نکردند گفتند مراد بعذاب قحط است [illegible] استکانت طلب سکون باشد [illegible] کردند استفعل
باشد [illegible] استکان استفعل [illegible] من الکون و استفعل [illegible]
التشبع و نشاید که سین طلب باشد [illegible] و استفعل از سکون استکن باشد حتی اذا فتحنا علیهم
بابا ذا عذاب شدید تا بر ایشان گشادیم دری خداوند عذاب سخت عبد الله عباس گفت این در عذاب روز قتل بدر است [illegible]
[illegible] گفت عذاب دوزخ است اذا هم فیه مبلسون اذا مفاجات است که بیکبار ایشان در آن نومید باشند [illegible] ایشان را
[illegible] بر ایشان گفت وهو الذی انشا لکم السمع والابصار والافئدة او آن خدایست که بیافرید شما را گوشها و چشمها و دلها
که آلت شنیدن و دیدن و دانستن است قلیلا ما تشکرون ما مصدری است و نصب قلیلا بر حال است در حالی که شما او را شکر اندک
کردید و قلت شکر شما او را حمل نکرد بر آنکه از نعمت شما باز گیرد وهو الذی ذراکم فی الارض و او آن خدایست که بیافرید شما را در زمین و الذرء
الخلق یقال ذرا الله الخلق و براهم و انشاهم و فطرهم و خلقهم و ابدعهم و ابتداهم بمعنی والیه تحشرون و حشر شما با او خواهد
بودن و مرجع و ماب با او است در آخرت وهو الذی یحیی و یمیت و او آن خدایست که [illegible] زندگان را
[illegible] و اختلاف شب و روز [illegible] روشنی و آن تاریکی [illegible]
[illegible] افلا تعقلون عاقل نباشید [illegible] بل قالوا
ایشان همین گفتند که آنان که پیش از ایشان بودند قالوا ءاذا متنا و کنا ترابا چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان شویم و گوشت [illegible]
و استخوانها [illegible] ءانا لمبعوثون ما را بر خواهند انگیختن و زنده کردن و این بر سبیل استبعاد گفتند
از آنکه [illegible] خداوند تعالی قادر است بر اختراع اجسام [illegible]
باشد بر اعادت [illegible] لقد وعدنا نحن و آباؤنا هذا [illegible]
[illegible] من قبل [illegible] ان هذا الا اساطیر الاولین این نیست الا افسانه [illegible]
[illegible] قل لمن الارض ومن فیها [illegible]
هر چه در زمین است اگر [illegible]
بگو که افلا تذکرون [illegible]
و اعادت [illegible] قل من رب السموات السبع ورب العرش العظیم [illegible]
[illegible] سیقولون لله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لا جرم در جواب [illegible]

قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَٰذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ
[illegible]
وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا
[illegible]
تَتَّقُونَ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ
[illegible]

ای انا القلان لانه حمل علی المعنی ومن قرا انت فیقول لفلان وکر بر لفظ حمل کند کوید فلان بی لام وهردو درست باشد ودر کلام عرب اشعار
ایشان هردو آمده قال الشاعر واعلم اننی سأکون رمسا اذا سار النواعج لا یسیر فقال السائلون لمن حفرتم فقال المخبرون لهم وزیر وکر بر لفظ
حمل کردی الوزیر بایستی بلام یعنی القبر الوزیر ولکن بر معنی حمل کرده وگفت البیت وزیر برای انکه معنی لمن حفرتم آن باشد که من میت
تحفرون له فقال وزیر وقال الاخر علی عکس البیت الاول اذا قیل من رب المزالف والقری ورب الجیاد الجرد قیل لخالد کانه قال لمن
المواضع ومن الاشیا فقال لخالد فهذا البیت علی عکس الاول لانه فی اللفظ والمعنی واخفش گفت لام زیادتست قل من بیده ملکوت
کل شیء بگو کیست که ملک وملکوت هر چیز بدست وست وملکوت مبالغه باشد من الملک واو وتا برای مبالغه زیاده کرده مثل الجبروت
والرهبوت والرغبوت وهو یجیر واو حمایت کند وپناه دهد وپناه کرد ولا یجار علیه وکس برو حمایت نتواند کردن کیست اگر میدانید صفت
اگر دانی بگو سیقولون لله بگویند خدایراست جل جلاله قل فانی تسحرون بگو پس از کجا جادوی کرده میشوید شما وقیل معناه فانی تخدعون
شما کجا بر میگردانید بل اتیناهم بالحق بلکه حق بایشان آوردیم وانهم لکاذبون وایشان دروغ میگویند ما اتخذ الله من ولد خداوند تعالی
هیچ فرزندی نگرفت واین رد مشرکانست که گفتند اتخاذ فرزند از ملایکه دروغ گفتند وچنین جهودان وترسایان در عزیر ومسیح علیهما السلام
وما کان معه من اله من زیادتست برای تاکید نفی وبا او هیچ خدای نیست اذا این جواب شرط محذوفست والتقدیر لو کان معه
الهة لذهب کل اله بما خلق ببردی هر خدای آنچه آفریده بودی ولعلا بعضهم علی بعض وغلبه کردی بعضی بر بعضی ترفع واستیلا جستی واین
معنی دلیل تمانعست ومتکلمان آن دلیل را از این آیه استخراج کرده اند واین آیه وقوله لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا آنگه گفت سبحان
الله عما یصفون منزه است خدای از آنچه ایشان او را وصف میکنند بان از فرزند ومانند عالم الغیب ابن کثیر وابو عمرو وعاصم بروایت
حفص وعن عاصم عالم الغیب خوانند بجر بر صفة لقوله سبحان الله وباقی قرا برفع خوانند بر خبر المبتدا المحذوف وتقدیره هو عالم الغیب والشهادة
وخداوند [illegible] عالم است بنهان وآشکارا فتعالی عما یشرکون متعالیست وبرترست از آنکه با او انباز گیرند آنگه گفت خداوند تعالی رسول
صلی الله علیه وآله وسلم را دعا بیاموخت علی سبیل الرغبة فیه والخشوع له والانقطاع الیه گفت بگو قل رب اما ترینی ما یوعدون بارخدایا
اگر این نمائی آن عذاب که ایشان را بدان وعده کرده اند [illegible] بارخدایا در جمله ایشان مکن [illegible] ایشان عذاب کنی
[illegible] دلیل است بر آنکه [illegible] خداوند تعالی خواهد کردن [illegible] بر سبیل خشوع وخضوع
وتعبد چه اگر رسول صلی الله علیه وآله وسلم این دعا نکردی [illegible] اگر نکردی [illegible]
وانا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون آنگه گفت ما قادریم وتوانیم که با تو نمائیم آنچه ایشان را بان وعید میکنیم از عذاب وهلاک [illegible] تعجیل
کنیم تا تو ببینی ولکن برای مصلحت تکلیف تاخیر کردیم تا قیامت آنگه رسول صلی الله علیه وآله وسلم را گفت که ادفع بالتی هی احسن السیئة
[illegible] جواب ایشان [illegible] سخنهای نیکو [illegible] سخنهای [illegible]
آن [illegible] تا ایشان [illegible] تا بحق [illegible]
کنم رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت [illegible] رب اعوذ بک من همزات الشیاطین [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible] الحدید [illegible]
[illegible] واعوذ بک رب ان یحضرون [illegible] شیاطین [illegible]
حاضر آیند [illegible] حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون تا آنگه که [illegible]
[illegible] رب ارجعون [illegible]
خطاب [illegible] تعظیم کرد [illegible] انا انزلناه [illegible]

اوحینا

۱۲۴

وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ عَالِمِ الْغَيْبِ
[illegible]
وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ
[illegible]
ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ حَتَّىٰ إِذَا
[illegible]

اوحینا او انا ارسلنا وغیر ذلک وهو جمع کرد آنکه دعای خداوند تعالی است وار جعون خطاب با فرشتهاست وایشان جمع باشند لعلی
اعمل صالحا فیما ترکت تا عمل صالح کنم در آنچه رها کرده ام وتلافی کنم آنچه تفریط کرده ام کلا کلمه زجرست وردع است یعنی حاشا
باشد انها کلمة وقیل معناه حقا انها کلمة هو قائلها یعنی کلامی است که او میگوید بزبان واو را حقیقتی نیست
وانها ضمیر کلمت است ضمیر قبل الذکر علی شریطة التفسیر ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون واز پیش ایشان برزخیست تا بروز قیامت که ایشان
را حشر کنند وبرانگیزند وبیان کردیم که وراء دو معنی دارد یکی خلف ویکی قدام واین بمعنی قدام است قال الشاعر الیس ورائی ان
[illegible] لزوم العصا تحنی علیها الاصابع وبرزخ حاجز ومانع باشد قال الله تعالی بینهما برزخ لا یبغیان یعنی مانعی باشد ایشان را از رجوع
که مسئلت میکنند رجوع ایشان با دنیا این قول مجاهد است عبد الله عباس گفت حجابی باشد سدی گفت اجلی باشد قتاده گفت
بقیة دنیاست ابن زید گفت آن مدتست که از میان مرگ وبعث باشد ابو امامه گفت مراد گورست وگفت اهوال باشد [illegible]
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت چون مؤمن فرشتگان مرگ را ببیند او را گویند اختیار کنی تا ترا با زگردانیم با دنیا وی
بر طریق امتنان گوید که دنیا سرای [illegible] بل قدما الی الله تعالی بل خواهم تا قدوم من بر خدای باشد جل جلاله وکافر
فرشتگان را چند گوید رب ارجعون لعلی [illegible] گفت خطاب با فرشتگانست فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم
چون که در صور دمند از میان ایشان نسب نباشد یعنی در قیامت بنسب فخر نیارند چنانکه در دنیا ولا یتساءلون ویکدیگر را نپرسند
گفت این مانند آنست که گفت ولا یسأل حمیم حمیما ابن جریج گفت یعنی آنست که در قیامت کس بنسب چیزی نخواهد وتوسل نکند
خویشان بیکدیگر از جهت نسب وقرابت وخلاف کردند در آنکه مراد بآیه کدام نفخه است عبد الله عباس گفت این نفخه اولی باشد فصعق
من فی السموات ومن فی الارض در این حال فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون اما در قیامت چنان باشد که ثم نفخ فیه اخری فاذا هم
قیام ینظرون واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون یعنی در نفخه اول یکدیگر را نپرسند ودر دوم یکدیگر را بپرسند تا در آیات تناقض
نباشد عبد الله مسعود گفت این در نفخه باز پسین باشد در قیامت زادان گفت من نزدیک عبد الله مسعود شدم جماعتی توانگران
در پیش او بودند با جامهای خز وبرد وجاهای نیکو بنشسته بودند [illegible] گفتم ای عبد الله مسعود این برای آنست که
من مردی عجمی ام مرا دور کرده واینها را نزدیک مرا گفت بنشین [illegible] بنشاند چنانکه میان من ومیان او کس نبود آنگه
گفت چون روز قیامت باشد خداوند تعالی بفرماید تا دست بنده وپرستار گیرند ومنادی باو ندا کند علی رؤس الاشهاد هذا فلان
بن فلان این فلانست پسر فلان هر کس که بر این [illegible] حقی هست باید تا طلب کند اصحاب حقوق که بر وحقی دارند شاد نام شوند [illegible]
بیایند [illegible] آویزند [illegible] فرزند آنگه بر خوانند فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون خداوند تعالی گوید ازنزو
اعمال او بگیرید واصحاب حقوق [illegible] ایشان تا خشنود شوند [illegible] باشد بگیرید [illegible]
مثقال حبه من خردل حسنتی باند خداوند تعالی آن را مضاعف کند واو را به بهشت برد [illegible] ان الله لا
یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما واگر بنده شقی باشد فرشتگان گویند بار خدایا اعمال او
نیست [illegible] ایشان [illegible] خداوند تعالی [illegible]
بکنا [illegible] مذهب محققان است [illegible]
عمل کس [illegible] مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره وقوله ان الله لا یظلم الناس شیئا ومانند این آیتها [illegible] محکم [illegible]
کرد [illegible] اصحاب [illegible] خداوند تعالی [illegible] ایشان را خشنود کند [illegible]

حَتّٰى اِذَا جَاۤءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُوْنِ لَعَلِّىْۤ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيْمَا تَرَكْتُ كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَاۤئِلُهَا وَمِنْ وَّرَاۤئِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ فَاِذَا نُفِخَ فِى الصُّوْرِ فَلَاۤ اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَّلَا يَتَسَاۤءَلُوْنَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِيْنُهٗ فَاُولٰۤئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِيْنُهٗ فَاُولٰۤئِكَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْۤا اَنْفُسَهُمْ فِىْ جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ تَلْفَحُ وُجُوْهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيْهَا كٰلِحُوْنَ اَلَمْ تَكُنْ اٰيٰتِىْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُوْنَ قَالُوْا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَاۤلِّيْنَ رَبَّنَاۤ اَخْرِجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ قَالَ اخْسَـُٔوْا فِيْهَا وَلَا تُكَلِّمُوْنِ اِنَّهٗ كَانَ فَرِيْقٌ مِّنْ عِبَادِىْ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَاۤ اٰمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ فَاتَّخَذْتُمُوْهُمْ سِخْرِيًّا حَتّٰۤى اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِىْ وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُوْنَ اِنِّىْ جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوْۤا اَنَّهُمْ هُمُ الْفَاۤئِزُوْنَ قٰلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِى الْاَرْضِ عَدَدَ سِنِيْنَ قَالُوْا لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ الْعَاۤدِّيْنَ قٰلَ اِنْ لَّبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا لَّوْ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ

[illegible]

[illegible]

وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

[illegible]

وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

بکو ای خدای بیامرز و ببخشای و تو بهترین بخشایندگانی

اود کفت طوطا لاسم ما خلقتک ... کرد ایشان تند تر انیا فرید عن ابن برسبیل ... فضل و ... منقبت ایشان است و در دست آ کفت که خدای
تعالی خلقان را برای نعمت بر ایشان آفرید و جز او در خلق جمادات نفع ابنیات و غیر او در خلق احیا نفع مکافات ...
تا در ... تفکر کنند و بهری منتفع شوند و تحصیل معارف کنند و بان مستحق ثواب شوند محمد بن عبد الله البرقی روایت کرد از ...
ابی نصر که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و سلام پرسیدیم که خداوند تعالی خلقان را چرا آفرید کفت برای آنکه تا نعمتهایی که در ...
ازل مقدور او بود اظهار کند خلقان را مر لایزال و افاضه احسان خود بر ایشان آنکه کفت ان الله تعالی خلق الخلق و کان غنیا عن خلقهم
لیخلقهم لجر منفعة ولا لدفع مضرة ولکن خلقهم لیحسن الیهم ... وارسل الیهم الرسل لیفصلوا بین الحق والباطل فمن احسن کافاه بالجنة و من اساء
کافاه بالنار کفت خداوند تعالی خلقان را بیافرید و ذات ایشان مستغنی بود مر ... منفعتی آفرید ایشان را و برای دفع مضرتی ... پیغمبر
فرستاد با ایشان و بیان حرام و حلال کرد ایشان را تا فصل و تمیز کنند میان حق و باطل و هر که احسان کند او را مکافات کند بهشت
و هر که اساءت کند او را مکافات کند بدوزخ محمد بن علی الترمذی کفت خداوند تعالی خلقان را برای عبادت آفرید تا او را بپرستند
و او ثواب دهد ایشان را بران کر عبادت او کنند امر ... بندکانی باشند آزاد کرام ... الازادانی باشند بادشاه در دار السلام و
الکرام و ... عبادت او ... کنند بندکانی ... سفله ایام باشند ... در بند ... در میان الطباق و نیران اما
قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون برحقیقت ... مکافات ... آنست که ازین عبادت
... رسند که ... در حکمت نیکو نیست ایشان را بان حکمت رسانیدن الا از آن طریق چنانکه در کتب اصول بیان کرده
است که خداوند تعالی خواست تا ... ثواب دهد در بهشت بر سبیل استحقاق ... و تعظیم و تبجیل و در حکمت نیکو
نا مستحق را تعظیم کردن پس تکلیف کرد ایشان را تا بتحمل آن مستحق شوند تا آن نعمت بر طریقه وجهی برساند و این از غایت کرم
اوست تعالی شانه انکه ثنا خود کفت ... بر تنها بایکفتن فتعالی الله الملک الحق بلند قدرست خداوند تعالی
و او بادشاهیست بدرستی و راستی لا اله الا هو جز او خدایی نیست خداوند عرش کریم است ... در دارد ...
ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به کفت هر کس که او با خداوند تعالی خدای دیگر خواند او را بران حجت و برهانی نباشد
حساب و شمار او بنزدیک خداوند تعالی باشد ... آنست که هر کس که این سخن کند خود او را برهان و حجت نباشد ...
الانبیاء بغیر حق ... نباشد ... قول الشاعر علی لاحب لا یهتدی بمناره ای لا منار هناک فیهتدی به
... تمام رفته است ... اعادت کردن انه لا یفلح الکافرون کرستکاری ... کافران را ...
... باشد آنکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم ... کفت وقل رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین بکو ای خداوند بیامرز
و ببخشای و تو بهترین بخشایندکانی ... بخشایش ... و هر که بخشاید ... و بخشایش تو ... باشد ...
عبد الله الصنعانی کفت که عبد الله مسعود ... بکذشت ... و این آیت بر ... افحسبتم انما خلقناکم عبثا تا باخر
سوره در کوش او خواند ... شد ... رسول صلی الله علیه و آله وسلم کفت ... در کوش او کفت این آیتها رسول صلی الله
علیه و آله وسلم کفت ... مردی ... و ایمان ... از جای بشود سورة النور بدانکه
سوره ... بلا خلاف و شصت و چهار آیه است در کوفه ... و ... در مدینه ... و سیصد و بیست و شش کلمه
و پنج هزار و ... حرف ... و روایات است از ابو امامة از ابی بن کعب که کفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کفت که هر که او سوره
النور بخواند خداوند تعالی او را ... مومنی که بوده باشد از کذشتکان و آیندکان ده حسنه بنویسد هشام بن عروة از عایشه
کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را نوشتن میاموزید و دوک رشتن بیاموزید و ...

بسم الله الرحمن الرحيم سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ

[illegible]

سورة انزلناها رفع سوره بر خبر مبتدا محذوف والتقدیر هذه سورة انزلناها ای هذه سورة منزلة این سورتیست که ما فرو
فرستادیم طلحة بن مصرف در شاذ خواند سورة انزلناها علی تقدیر انزلنا سورة انزلناها و قیل علی معنی اتبعوا سورة انزلناها وفرضناها
ابن کثیر و ابو عمرو بتشدید خوانند من التفریض و هو تکثیر الفعل ابو عمرو کفت معنی این تشدید آنست که فصلناها ای تفصیل دادیم
و فصل و بیان کردیم و بعضی ذکر کردند که تشدید برای تایید احکام است از وقت نزول تا بقیام ساعت و باقی قرا بتخفیف خوانند
من الفرض و اصل فرض قطع باشد بر تقدیر و فریضه کویند آنچه از کروه کمان در ... کنند و ... در کلام عرب ... باشد از ...
قال الشاعر الم تر ان الله اعطاک سورة یری کل ملک دونها یتذبذب والفرض ایضا التقدیر ... الطاعة المقدرة علی
وجه فریضة ... در شرع ... و کفت ... قوله تعالی ان الذی فرض علیک القرآن ای
انزل وانزلنا فیها آیات بینات و فرو فرستادیم درین سوره آیاتی ... تا شما اندیشه کنید و تفکر قوله الزانیة والزانی
خداوند تعالی درین آیه فرمود که مرد زناکننده و زن زناکننده را هر یکی از ایشان را صد تازیانه بزنید و این مجملیست که سنت تفصیل
آن داده است اکنون بدانکه این زنا که ایجاب حد کند ... باشد با هر کس که خدای تعالی بر او حرام کرده است و طی او بی عقدی
یا شبهه عقدی و آن وطی در فرج باشد و این کس مردی عاقل و کامل و بالغ باشد عقد او نکاح معروف باشد در شرع و شبهه عقد
آن باشد که مردی عقدی بندد بر محرمی از آن خود از مادر یا دختر یا عمه یا خواهر یا خاله یا دختر برادر یا دختر خواهر ... نشناسد
ایشان را یا عقد بندد بر زنی که شوهر دارد یا در عدت شوهری باشد از طلاق ... یا در حال احرام بنسیان یا زن ...
... مانند این شبهه عقد باشد ... و این زن ... مستحق حد نباشد ... علم یا بی علم ... حکم ... زانی
باشد حد باید زدن او را و حکم زنا ثابت شود بیکی از دو چیز اما بقرار فاعل بخود با کمال عقل ... چهار بار در ...
او زنا کرده در فرج اکر اقرار فاعل کمتر از چهار بار باشد حکم زنا ثابت نشود ... در فرج بود ...
تعزیر کند ... صلاح داند ... بکواهی چهار کواه مسلمان عدل ... زنا در فرج ...
... کالمیل فی المکحلة اکر کواهی ... کواهی ایشان حکم زنا ثابت نشود و ایشان را ... باید زدن
هر کدام را هشتاد تازیانه و اکر بعضی کواهی دهند ... شاهد ... از آن چهار ... حد باید زدن و اکر کواهی ...
... تعزیر باید کردن ... اکر ... باشد حکم آنست که ثابت شود ...
زنا و حد باید زدن او را و شرط این کواهی آنست که در یکوقت در یک مجلس باشند ... مختلف شود یا ... کواهی دهند
و کویند کواهی دیکر بر اثر ما ... حد باید زدن و کواهی زنان بر انفراد مقبول نباشد درین باب اکر سه مرد و دو زن کواهی دهند
بر مردی بزنا بکواهی ایشان رجم باید کردن او را چون محصن باشد و اکر دو مرد و چهار زن کواهی دهند ... ثابت شود
ثابت شود اکر یک مرد و شش زن یا ... کواهی دهند بکواهی ایشان هیچ ثابت نشود و همه را حد باید زدن ...
حکم مرد باشد که یکی ازین دو حکم زنا ... ثابت شود ... اقرار ... کواهی چهار کواه اکر امام کسی را ...
بزند او را ... کواه حاجت نباشد و ... امام ... حکم ... زنا ... آنست که ... واجب باشد
علی کل حال ... حد باید زدن ... سیم ... چهارم ...
بود اما قسم اول ... قتل ... اکر محصن باشد و اکر محصن نباشد و اکر بنده باشد ... اکر کافر ... مسلمان ...
باشد و اکر ... که او زنا کند با یکی از ذوات محرم خود از مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله و همچنین
... با زن مسلمان زنا کند بر او قتل باشد ... و همچنین ... بزنی ... غصب کند ... فرج او ... باشد

برو قتل واجب بود بهر حال اما آنکه اورا اول باید زد صد تازیانه آنگه رجم کردن مرد پیر باشد و زن پیر که زنا کنند و محصن باشند که
ایشان را اول صد تازیانه باید زدن و آنگه رجم کردن و این قسم دویم است و اما قسم سیوم آنست که او را رجم باید کرد و چیزی از رجم حد نباید زد و
مرد جوانی که زنا کند و محصن باشد و لکن پیر نباشد و اما قسم چهارم و آن مرد بکر و زن بکر باشد و بکر درین محل مراد آنست که عقد
بسته باشد و لیکن بنزدیک آن زن نشده باشد و همچنین زن با شوهر ناشده ایشان چون زنا کنند حکم آنست که ایشان را صد تازیانه بزنند و یک
سال از شهر خود برانند و نفی بر مرد باشد خاص بر زن نباشد و مرد را موی بتراشند و این نیز بر زن نباشد و قسم پنجم آنست که او را
حد باید زدن صد تازیانه و نفی نباشد برو و آن مردی باشد یا زنی جوان که بکر نباشد و محصن نباشد و زنا کند بر ایشان …
نباشد صد تازیانه و در احکام امیر کبیر امیر المومنین علی مرتضی سلام الله علیه هست که در یکروز پنج کس را بگرفتند بر تهمت زنا و پیش آن
حضرت سلام الله تعالی علیه بردند و او صلوات الله و سلامه علیه در ایشان پنج حکم مختلف کرد بفرمود تا یکی را رجم کردند و یکی را صد زدند
و یکی را نیم صد زدند و یکی را تعزیر کردند و یکی را رها کردند او را گفتند یا امیر المومنین حادثه یکیست احکام الله چون مختلف گفت اما آنکه او را
رجم فرمودیم محصن بود و بر محصن رجم است بالاجماع و سنت و اما آنکه را صد زدیم محصن نبود و بر نامحصن صد است تمام و اما آنکه نیم صد فرمودیم
برده بود و بر برده نیم حد آزاد است و اما آنکه تعزیر فرمودیم کودک بود و بر صبی حد نباشد و او را ادب فرمودیم تا دیگر نکند و اما آنکه او را رها
کردیم او دیوانه بود و بر دیوانه قلم تکلیف نیست و بروایتی چنین آورده اند که نفی را پیش او آوردند با پنج کس و گفتند این مرد … کرده این
زن زنا کرده است در یکروز او پنج حکم مختلف کرد از آن جمله یکی آن بود که بکشتند که او ذمی بود و زن مسلمان و حاجت برین جمله کرده شد
اما شرط احصان بنزدیک ما آنست که مرد متمکن باشد از وطی فرجی حلال اگر یکبار بدین باشد اگر بملک یمین یا نکاح و نکاح دوام باشد چه نکاح
متعه احصان نیارد و باید تا … کرده خواه بنده باشد حکم احصان نیارد و باید تا متمکن باشد از دفع هر وقت که خواهد
اگر ممنوع بود از انضمام حکم نبود آن را همچنین طلاق و عدت زن آبستن شود از حکم احصان باطل شود و جمله فقها درین خلاف کرده اند و گفتند
بطلاق و بینونه احصان ثابت باشد و نیز فقها را اعادت نکنیم بکردند اما … شافعی گفت اگر آزادی بر بنده نکاح بنده یا بنده بر
آزادی از او احصان ثابت شود و بنده را ثابت نشود و این قول مالک است و ابو حنیفه گفت میان ایشان احصان نباشد از هیچ وجهی
اما اگر کودکی بر بزرگی یا بزرگی بر کودکی عقد بندد بنزدیک شافعی احصان ثابت شود بزرگ را دون کوچک و مالک و ابو حنیفه گفتند از
هیچ وجه احصان نباشد اما اگرچه رجم اگرچه در قرآن نیست در سنت هست و است مجتمع علیه بر آن بگفت الا خارجیان درین خلاف کرده اند
و بخلاف ایشان اعتقاد نیست و عباده صامت روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر
جلد مایة و تغریب عام والثیب بالثیب جلد مایة والرجم گفت بگیرید از من حکم خدای تعالی برای زنان راهی نهاد مرد بکر که با بکر زنا کند صد تازیانه
باید زد و یکسال از شهر خود باید راندن و مراد بکر نامحصن است و مرد ثیب که با ثیب زنا کند ایشان را صد باید زدن آنگه رجم کردن بر این سیاق
… دیگر که چون پیر باشد و … آمد و گفت یا رسول الله زنیت فطهرنی زنا کرده ام مرا پاک کن رسول صلی الله علیه و آله
روی بگردانید او بدیگر جانب رفت و بگفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روی بگردانید سیم بار بدیگر جانب آمد و گفت زنیت فطهرنی
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن انکار بود طلب شبهتی میکرد تا دفع حد کند گفت لعلک قبلتها لمستها ابوسه داده باشی گفت یا رسول الله
بیش از این بوده … گفت یا هذا دانسته که اگر یکبار دیگر گویی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ترا رجم فرماید و سنگسار کند گفت دانسته ام … عذاب دنیا از عذاب و رسوائی آخرت آسان ترست اگر بار چهارم
گفت یا رسول الله زنیت فطهرنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت همانا ترا در عقل خللی هست گفت یا رسول الله در عقل من خلل نیست
و لکن شیطان بر من مستولی شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را پرسید که این را خللی در عقل می شناسید گفتند نه یا رسول الله …

رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت او را ببرید … روز پنجشنبه جلد فرمود زدن و روز آدینه رجم کرد بفرمود تا او را رجم کنند و روایت کرده اند که امیر المومنین علی
مرتضی علیه الصلاة والسلام شراحه را روز پنجشنبه جلد فرمود زدن و روز آدینه رجم کرد او را گفتند یا امیر المومنین دو حد زدی او را گفت بلی
جلدتها بکتاب الله و رجمتها بسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بکتاب خدای تعالی او را حد زدم و بسنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
رجم … زن محصن چون پیر باشند بر ایشان دو حد باشد یکی جلد اول آنگه رجم و داود و اهل ظاهر گفتند این هر دو
بر جمله محصنان باشد سواء اگر پیر باشند و اگر جوان و این قول اجماعیست از صحابه ما و جمله فقها گفتند بر ایشان رجم باشد دون الجلد
دلیل ما نیز اجماع فرقه و حدیث عباده صامت که گفتیم و حدیث امیر المومنین صلوات الله علیه و شراحه اما تغریب عام و آنکه یکسال از شهر دور
کنند او را آن در حق بکر معتبرست و مراد به بکر نامحصن است چنانکه گفتیم و دلیل اش حدیث عباده صامت … در آنکه جلد و تغریب عام
حد است یا … ایشان خلاف کردند بنزدیک ما حد است و بنزدیک بیشتر فقها آنست که هر دو یکی است و این مذهب اوزاعی و ثوری و احمد و ابن
ابی لیلی و شافعی است و ابو حنیفه گفت حد جلد است و اما تغریب تعزیر است بحسب رای و اجتهاد و بنزدیک ما این تغریب بر مردان باشد بر زنان
نباشد و مذهب مالک هم اینست و شافعی و احمد و اوزاعی و ثوری و ابن ابی لیلی گفتند هر دو را تغریب باید کرد و در عهد صحابه و عهد …
تغریب کردند … ابوبکر … فرستاد و عمر بشام و عثمان بمصر و امیر المومنین علی مرتضی علیه سلام الله تعالی بروم …
بنده و پرستار چون زنا کنند تغریب نباشد بنزدیک ما و مذهب مالک و احمد هم این است و شافعی را در او قولست یکی چنانکه ما گفتیم و یکی آنکه
تغریب باید کردن … گفت تغریب باید کردن در حق او قول گفت یکی یکسال کامل سواء و دوم شش ماه قیاساً علی حد ما اگر مردی
دیوانه زنا کند بازنی عاقله حد واجب نباشد بر دیوانه و بر زن حد باشد و اگر مردی عاقل بازنی دیوانه زنا کند بر مرد حد باشد دون زن و شافعی
در هر دو جای بر دیوانه حد نیست و ابو حنیفه گفت بر زن عاقله نیز حد نیست چون دیوانه با او زنا کند اما اگر مرد عاقل باشد و زن دیوانه
بر مرد حد واجب باشد حکم زنا ثابت نشود الا باقرار یا بچهار گواه مردان عاقل بالغ عدل و شافعی هم این گفت ابو حنیفه گفت دو گواه کفایت باشد
اما اتیان البهیمه به دو گواه ثابت شود و شافعی گفت چهار گواه باید و ابو حنیفه گفت دو گواه بس باشد اگر مردی با زنی در بستری یابند و لحاف
… یاد است … کردن او کرده باشد … در روایتی یکی آنکه بر وحد تمام باشد و در روایت دیگر آنکه بر و تعزیر باشد
و این مذهب جمله فقها است … زنی که شوهر ندارد حامل پدید آید … اقرار … بزنا بر وحد نباشد و بنزدیک ابو حنیفه هم چنین
و شافعی گفت مالک بر وحد باشد اما اقرار باید تا چهار بار اقرار دهد در چهار مجلس بنزدیک ما و مذهب ابو حنیفه هم چنین است و شافعی گفت
یکبار کفایت بود و این قول مالک است و حماد بن ابی سلیمان و ابن ابی لیلی گفت اقرار چهار بار باید … در چهار مجلس …
اقرار دهد که بر وحد هست آنگه منکر شود گوید بدروغ گفتم حد از و ساقط شود و این قول … و داود گفتند …
چهار گواهی دهند بر و بزنا حد واجب شود بر و سواء اگر او تصدیق کند ایشان را یا تکذیب و شافعی همین گفت و ابو حنیفه گفت …
او را چون تصدیق کند گواهان را … اعتراف باشد که گواهی گواهان … واجب نبود اگر مردی
زنی را بر بستر خود … که زن اوست … و خلوت کند بر و حد نباشد و مذهب شافعی هم اینست و ابو حنیفه گفت بر وحد باشد
مرد لال چون باشارت معلوم کند که او زنا کرده … بر وحد و قصاص واجب بود و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه گفت بر وحد نباشد و
نه قصاص اما … باشد قتلش واجب باشد و امام مخیرست خواهد بتیغ کشد او را و خواهد او را از دیوار … افکند و خواهد
از بلندی … او را و اگر … باشد بنگرد اگر محصن بود رجم کنند او را و اگر نامحصن بود صد زند او را و این یکی قول شافعی
و قول زهری و حسن بصری و ابو یوسف و محمد بن الحسن و قول دیگر شافعی آنست که بکشند او را بهر حال و مذهب ابو حنیفه آنست که بر و تعزیر باشد
و حد نبود بر و و اما واطی البهیمه بنزدیک ما بر و تعزیر باشد دون الحد و این مذهب مالک و ثوری و ابو حنیفه است و شافعی را سه قول است یکی …

این اقوال و دوم آنکه حکم کشتن حکم زانی باشد و سیم آنکه حکم کشتن حکم لایط باشد اگر مردی فرج محرم را بزند از آن نسوه از مادر یا خواهر یا دختر یا عمه یا خاله
یا دختر برادر یا دختر خواهر آنکه با ایشان زنا و خشن باشد و با علم بآن مواقعه کند با ایشان او را باید کشتن علی کل حال و شافعی را دو قول است
یکی آنکه بر وی حد باشد دوم آنکه بر وی هیچ نباشد و این مذهب ابو حنیفه است اگر مردی زنی را بمزد بستاند برای وطی و او را بر وطی مزد دهد
او زانی بود بر وی حد باشد و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه گفت بر وی حد نباشد تا گفت لو استاجرها لیزنی بها الاحد علیه ولو استاجرها لاتی
نوطئها [illegible] اگر نکاح بندد بر یکی از ذوات محرم خود از آنکه گفتیم از نسب یا از رضاع یا بزنی پدر یا بزن پسر یا زنی که پسر [illegible]
یا زنی که شوهر دارد یا زنی که طلاق داده باشد یا لعان کرده باشد یا سه طلاق داده باشد آنکه خلوت کند با یکی از ایشان در ذوات
محرم بر وی قتل باشد و در اجنبیات بر وی حد بود و شافعی همین گفت الا آنکه این تفصیل که ما کردیم او نکرد و ابو حنیفه گفت در این هیچ حد نباشد
و اگر چهار مرد بر کسی گواهی دهند بزنا و بر فرج گواهی باشند آنکه قابله [illegible] حکم [illegible] بگواهی ایشان حکم کند و مشهود علیه
زن و شافعی همین گفت و ابو حنیفه گفت [illegible] حکم [illegible] بگواهی ایشان حکم کند چون چهار مرد [illegible] نیز دیگر
حاکم بر کسی گواهی دهند بزنا که کسی گواهی دهند چهارم [illegible] باید زدن بلا خلاف [illegible] احکام
نیست و آنکه گواهی داده بر وی هیچ نباشد بلا خلاف اما اگر آنکه گواهی داده [illegible] ابو حنیفه و اصحاب او [illegible]
و شافعی را دو قول است اگر چهار کس گواهی دهند بر کسی بزنا و آنکس محصن باشد امام او را رجم کند آنکه یکی باز آید و گوید گواهی
دروغ دادم و قصد من کشتن او بود او را قصاص باید کشتن و شافعی همین گفت و ابو حنیفه گفت قصاص نباشد [illegible]
کشد [illegible] فساد کند بر وی حد نباشد بلا خلاف [illegible] ابو حنیفه همچنین گفت و شافعی گفت [illegible]
پرستار چون زنا کنند بر ایشان نیم حد باشد پنجاه تازیانه اگر محصن باشند [illegible] بر ایشان نیم حد بود و اگر نباشند بر ایشان
هیچ نیست [illegible] حکم [illegible] اگر محصن بود رجم و اگر نا محصن [illegible] گفت [illegible] تازیانه
بزنند و یکسال [illegible] اگر شوهر دارد و اگر ندارد بر وی هیچ نیست [illegible] اگر [illegible] باشد که غلام و کنیزک
خود را حد زند [illegible] مستحق باشد بی اذن امام و مالک گفت اگر غلام بود [illegible] اگر کنیزک باشد که او را شوهر داده باشد
و اگر شوهر دارد [illegible] باشد که اقامت حد کند بر مملوک خود باقرار او یا بعلم خود یا بگواهی گواهان و شافعی
اعتراف [illegible] و در بعض [illegible] سید [illegible] اگر [illegible] باشد که
حد کند بر مملوک و شافعی را دو قول است اگر چهار مرد بر کسی گواهی دهند بزنا دو گویند او زنا کرد [illegible] و دو گویند [illegible]
[illegible] اگر در این خانه [illegible] زاویه [illegible] زاویه بر وی حد نباشد بلا خلاف و گواهان را حد باید زدن و شافعی
را دو قول است یکی چنانکه گفتیم و یکی آنکه حد نباید زدن ایشان را و این قول ابی حنیفه است چون چهار کس گواهی دهند بر کسی بزنا
[illegible] مشهود علیه [illegible] متقادم باشد [illegible] و شافعی همین گفت و ابو حنیفه گفت چون [illegible] متقادم بود گواهی ایشان
[illegible] ابو یوسف گفت [illegible] ابو حنیفه [illegible] و حسن بن زیاد و محمد بن الحسن گفتند [illegible]
یکسال و ابو یوسف و محمد گفتند اگر از پس ماه گواهی دهند [illegible] گواهی ایشان مقبول نباشد از شرایط احصان اسلام
بلوغ و حریت و کمال عقل و تمکین [illegible] باشد [illegible] شرایط حاصل آید محصن شود و شافعی هم این
گفت و مالک گفت [illegible] احصان نبود [illegible] نکاح ایشان نکاح نیست و ابو حنیفه گفت اسلام شرط است و کلام با او در
دو فصل باشد یکی آنکه بر مشرکان اسلام [illegible] گفت [illegible] اسلام شرط باشد در احصان [illegible] شرط باشد
[illegible] واجب باشد [illegible] نکاح [illegible] بر وجهی که [illegible] باشد

ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة
[illegible]

و ابو حنیفه گفت بر آن نکوید که باشد مجتمع و متفرق بزنند ضربی موجع [illegible] گفت [illegible] بزنند [illegible]
مولم و شافعی گفت با طراف الثیاب [illegible] بزنند [illegible] مذکور شد از خلاف و در این [illegible] کفایت
قوله فاجلدوا کل واحد منهما مایة جلدة فاما این آیه که کلام متضمن شروط است و التقدیر من زنی من رجل او امرأة فعلی کل واحد منهما
مایة جلدة و این خطاب اگر چه [illegible] مراد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه که قایم مقام او باشند در اقامت حدود
حقیقة زنا وطی مرد باشد زن را در فرج بی عقدی شرعی یا شبهه عقدی یا علم [illegible] وطی حرام زنا باشد [illegible]
حرام باشد و نیز وطی [illegible] قوله ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله و نباید که شما را بر ایشان رقت و شفقت در دین
خدای تعالی [illegible] و مجاهد و عکرمه و عطا بن رباح و سعید بن جبیر و نخعی و شعبی گفتند و ابن زید و سلیمان بن یسار معنی آنست که نباید که رحمت شما
بر ایشان حمل کند که حد خدای تعالی رها کنید و اقامت نکنید [illegible] ابو مجلز [illegible] گفت که خدای تعالی ما را
کرده [illegible] ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله و ما را از روی [illegible] رحمت [illegible] بر ایشان [illegible] باشد گفت معنی آیه [illegible]
کردن [illegible] آنست که سلطان و حاکم را [illegible] تا اقامت حدود رها کنند [illegible] دلیل بر این ظاهر آیه است
من قوله فاجلدوا کل واحد منهما مایة جلدة [illegible] زدن بر ظاهر [illegible] جلد [illegible] ظهره و بطنه و راسه [illegible]
و بطنه و راسه [illegible] گفت [illegible] زنا کرده [illegible] بر پشت [illegible]
او را [illegible] فاین [illegible] قوله ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله گفت [illegible]
المسیب و حسن گفتند مراد آنست که [illegible] زهری گفت [illegible] اجتهاد باید کردن در زدن [illegible]
[illegible] تخفیف قتاده گفت [illegible] اجتهاد باید کردن در زدن [illegible] حماد گفت قاذف و شارب [illegible]
و زانی را [illegible] باید کردن و بر [illegible] ایشان [illegible] باید زدن [illegible] باید زدن
و اگر جامه [illegible] ایشان را [illegible] باید زدن [illegible] و زن را [illegible] بر جمله اندام او متفرق
کنند الا بر روی و فرج و [illegible] شافعی [illegible] و ابو حنیفه گفت [illegible] اما کیفیت اقامت حد آن که امام حاضر آید و گواهان [illegible]
حد یا رجم اگر حد باقرار [illegible] واجب شده باشد امام ابتدا کند برجم [illegible] و اگر بگواهی گواهان [illegible] باشد اول گواهان ابتدا
کنند [illegible] امام [illegible] و مذهب ابو حنیفه هم اینست و شافعی گفت ابتدا کردن واجب نیست بر کسی [illegible] و اگر [illegible]
ازینان باشند که بر وی جلد و رجم واجب شد اول [illegible] زنند [illegible] رجم کنند چون امام [illegible] رجم خواهد کردن
[illegible] تا [illegible] و [illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible] و استوار کنند [illegible]
سنگ [illegible] بر پشت او [illegible] تا [illegible] سنگ [illegible] کنند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و او را بحاله فرو گذارند و سنگ [illegible] تا تمام بکشند [illegible] اگر باقرار او [illegible] باشد و برآید
و [illegible] باشد که هیچ سنگ بر وی [illegible] و سنگسار کنند و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible]
و [illegible] تا [illegible] سنگ [illegible] ایشان [illegible]
آنکه حد زنند بر وجه [illegible] زنند [illegible] بر آن [illegible] هیچ نباشد [illegible]
[illegible] تا [illegible] تمام زنند [illegible]
او باشد و اگر بگواهی گواهان [illegible] رجم واجب باشد [illegible] رجم کنند او را [illegible] تا بهتر شود [illegible]
[illegible] باید [illegible] و بیمار باشد رها کنند تا بهتر شود [illegible] اقتضاء [illegible] حد [illegible]

بست چنانکه بیان کرده شد و از آنکه حد بباید زدن در صمیم الحر والبرد نزنند رها کنند تا هوا خوش شود و در زمستان در شب گرم حد نزنند
تا صحت حمل بکنند او را که ... در ایشان گریزد و اگر کسی که حد بر وی واجب بود با حرم خدای یا رسول یا حرم یکی از ائمه صلوات الله
علیهم گریزد رها کنند تا بیرون آید آنگه حد بر وی زنند و اگر بیرون نیاید طعام و شراب بر وی تنگ کنند تا بیرون آید آنگه حد بر وی زنند و اگر
با چون حد بر وی واجب شود و آبستن باشد رها کنند تا بار بنهد و از نفاس بیرون آید و کودک را شیر بدهد آنگه حد بر وی زنند
اگر جلد باشد و اگر رجم و لکن یک چند حد بر وی جمع شود که از آن بعضی کشتن باشد همه بجای آرند و کشتن باز پس دارند چنانکه مثل
آنکه حد قذف بر وی واجب باشد و دست بریدن بدزدی و کشتن بقصاص یا رجم بزنا اول حد بر وی زنند آنگه دست ببرند آنگه قصاص
کنند و روا آنکه حدی بر وی واجب شود و او عاقل باشد آنگه مختلط شود حد بر وی بباید زد بهر حال و روا کنند و امیر المؤمنین علیه السلام
حکم کرد در مردی که بر خود اقرار داد بحدی که خدا و ... را واجب بر وی و بیان نکرد که چه حدیست گفت او را چندان همی زنید تا او گوید بس
و آنکس که او بحد اقرار دهد آنگه انکار بکند التفات نکنند با انکار او و حد بر وی برانند ما دام تا رجم نباشد اگر رجم باشد با انکار او
از وی دست بدارند و زن مستحاضه را تا آنکه خون منقطع نشود حد نزنند و با چون امام کسی را حد خواهد زدن مردم را خبر دهند
تا جماعتی حاضر آیند و شاهد حال باشند و عبرت شوند بدان و ذلک قوله **ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین** خلاف کردند در عدد آن
و گفت بر نزدیک ما ده کس باشند و این قول حسن بصریست عبدالله عباس گفت کمینه ایشان یک کس باشد و این یکی روایتست از مجاهد
و عکرمه گفت دو کس باشند زهری گفت سه کس باشند شافعی گفت چهار ... گفتند یک مرد لقوله و ان طائفتان من المؤمنین
اقتتلوا الآیة و در خبر گوید که روزی نزدیک ابو برزة الاسلمی رفتم بکاری او را دیدم جماعتی همسایگان را حاضر کرده کنیزکی را حد خواست
زدن بفرمود تا جامه با او در نهند ... و حد بر وی زدند ... تا آنگه برخواند و لیشهد عذابهما
طائفة من المؤمنین ابو هریره گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اقامت حدی بزمینی که اهل آن زمین را بهتر باشد از چهل شبانه
روز باران حذیفة بن الیمان روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت یا معشر الناس اتقوا الزنا فان فیها ست خصال
ثلثا فی الدنیا و ثلثا فی الآخرة گفت از زنا پرهیزید که در وی شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست
روشنی ببرد و عمر کوتاه کند و درویشی آرد اما آن سه که در آخرتست خشم خدای تعالی و بدی حساب بود و خداوند ...
دوزخ ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت اعمال امت من ... بر من عرض کنند ... خشم خدای ...
باشد بر زنا کنندگان ... قوله تعالی **الزانی لا ینکح الا زانیة او**
مشرکة الآیة علما در معنی و حکم این آیه خلاف کردند بعضی گفتند سبب نزول این آیه آن بود که مهاجرین چون بمدینه آمدند در میان ایشان
درویشان بسیار بودند و در مدینه جماعتی زنان بدکار بودند ... و ... اینان ...
... کنند از ایشان ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم دستوری خواستند در نکاح ایشان خدای تعالی
این آیه فرستاد و نکاح ایشان بر مسلمانان حرام کرد ... و گفت مرد زانی نباید تا نکاح کند الا زانیة
یا مشرکه را و نیز زن زانیه را نکاح نکند الا زانی یا مشرک و نکاح ایشان بر مؤمنان حرامست و ظاهر آیه اگر چه خبرست معنی آنست
که باید که چنین باشد چنانکه گفت ... کان آمنا یعنی باید تا ... و قوله ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی
باید تا نماز ... منع کند از فحشا و منکر ... و این قول عطا ... ابی رباح و قتاده و زهری
و القاسم بن ابی بزة و شعبی ... ابو حمزة الثمالی ... عکرمه گفت ... زنانی ... زنا کنند ... که در مکه بودند
و در مدینه بسیار بودند ... ایشان ... علمای ... ایشان ... کی

129

[Upper margin: Qur'anic text with red interlinear gloss]

... والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک وحرم ذلک علی المؤمنین والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا
لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم

[illegible]

... کنیزک ... بود کنیزک ... بن ابی ... بود کنیزک ... عاص بن وائل و ...
ام مهزول کنیزک سایب بن ابی السایب المخزومی و ام علیط بود کنیزک صفوان بن امیه و حبیبه القبطیه بود کنیزک ... و
... بن ابی الساق ... کنیزک ... بن عمرو ... و عمرو بن عثمان المخزومی و ... کنیزک ... بن ...
قرشی بود کنیزک هشام بن ابی ... و قربیا بود کنیزک هلال بن انس و خانهای ایشان را خرابات خواندندی در جاهلیت و بخانها ایشان ...
الا زانی یا زانی و در جاهلیت عادت بودی که مردم فرومایه زنان نابکار را ... کردندی بطمع کسب ایشان و آن را طعمه ساختندی ...
در جاهلیت ... افتاد که همچنین کنند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دستوری خواستند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد
ایشان را از نکاح ایشان ... عمرو بن شعیب گفت این آیه در مرثد الغنوی آمد و عناق ... مرثد ... بود شجاع ... که
... رسول صلی الله علیه وآله ... عناق ... کرد ... از مکه بمدینه آوردی و این عناق در جاهلیت ... بود ... چون او را
... استدعا کرد او گفت ... خدای تعالی زنا حرام کرده است گفت ... بنکاح ... گفت تا از رسول صلی الله علیه وآله ...
دستوری خواهم دستوری خواست خدای تعالی این آیه فرستاد بعضی دیگر گفتند مراد به نکاح ... عقد بل النکاح کنایة عن الجماع ...
... از الفاظ مشترکات حقیقت باشد در عقد و در جماع و اینکه ما گفتیم که ... عبارت ... دو معنی مختلف ...
... این لفظ بود ... العقد ... والجماع معا ... کنند ... آن است که ... نکند و زنا نکند با ...
الا زانی یا مشرکی و نیز از زنا رغبت نکند بزنا الا زانیة یا مشرکه و این قول سعید جبیرست و ضحاک و عبدالرحمن بن زید و روایت ...
از ابن عباس کی ... معنی آنست که الزانی لا ینکح ای لا یزنی الا بزانیة او مشرکة وکذلک الزانیة لا یزنی بها الا زان او مشرک **قوله**
وحرم ذلک علی المؤمنین و نکاح ایشان حرامست بر مؤمنان سعید بن المسیب گفت این در ابتداء اسلام بود آنگه منسوخ شد این حکم بقوله تعالی
وانکحوا الایامی منکم الآیة این قول درست نیست بنزدیک ما اگر چه مذهب بیشتر فقهاست و حسن بصری گفت مراد بزانی محدود ...
آن زانی را خواست که ... باشد و این ... تخصیص ... نکاح مشرکات روا نیست باطلاق و نیز نکاح زانیات
ما دام ... باشند روا ... توبه کنند ... نکاح ایشان روا است اما اگر کسی با کسی زنا کند ... بعد ...
یا در آن وقت محصنه بود ... باشد ... حلال نباشد ...
ایشان ... توبه کنند ... روا باشد ایشان را ... کردن و علامت توبه زن آن باشد که مرد او را ... کند اگر اجابت کند با شک آن
تائب نیست و اگر اجابت نکند ... توان شناختن قوله تعالی **والذین یرمون المحصنات** الآیه حق تعالی در این آیه حکم قاذف ...
کرد و گفت آنانکه ایشان محصنات را یعنی عفایف ... پارسا که ایشان خود را ... کرده باشند ... کنند
تهمت ... بازنیه ای زنا کنند یا گوید زنا کردی و همچنین اگر مردی پارسا بی گناه را گوید یا زانی ... اگر ... کند
باشد چهار گواه بیارد تا گواهی دهند ... این ... و این مرد با این زن زنا کرده ... کالمیل فی المکحلة و الا
این کوینده را هشتاد تازیانه باید زدن آنگه حکم کرد که گواهی ایشان قبول نکنید ... تا توبه نکرده باشند ...
... و گفت ... **اولئک هم الفاسقون** و ایشان فاسق باشند این حکم کرد ... قبول
شهادت ... اما حکم این ... اگر کافر ... و اگر مسلمان ... باشد و آزاد ... عاقل و بالغ
باشد مردی را گوید یا زانی یا گوید ای ... ای ... کی باشد بشرط آنکه ... باشد
و ... آن ... جز ... این حد بر وی واجب شود هشتاد تازیانه اما اگر قاذف بنده بود ... لازم باشد
... و عمر عبد العزیز ... اخلاف کردند ...
دلیل ... کرده ... که ... باشد ... یا زانی ... یا لا ...

ءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ

أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ

حَكِيمٌ

شهادات هم

و اما کسانی که ... قذف محصنات کاسق باشند الا الذین تابوا الا آنانکه توبه کنند خلاف کرده‌اند در این استثنا ... [illegible]

استثنا ... [illegible]

[illegible]

... قال الله غفور رحیم ... الا انفسهم ... اربع شهادات بالله ... والخامسة ان غضب الله علیها ... والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء ... فاجلدوهم ثمانین جلدة ...

[illegible]

... والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء ... فاجلدوهم ... ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا ... و اولئک هم الفاسقون

[illegible]

ادرا ازینجا فرو نشانم تا بروم و چهار گواه بیارم چون بطلب چهار گواه روم او بر او حاجت خود فارغ شده باشد و رفته اگر اینجا دیدم باشم که او را هشتاد
تازیانه بزنی و شهادت من قبول نکنند عجب بگفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا معشر الانصار شنوید که سید شما چه میگوید گفتند یا
رسول الله او را ملامت مکن که او مردی غیور است هرگز زنی نخواست الا بکر و هیچ زن را طلاق نداد که کسی او را بزنی یاد کرده
سعد عباده گفت تن و جان من فدای تو باد یا رسول الله من میدانم که این حق است و از خداست تعالی لکن مرا ازین عجب می آید رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت حکم خداوند تعالی اینست و این چنین فرو آمد سعد گفت صدق الله و رسوله ایشان درین بودند که پسر عم او از بنی سعد
نام او هلال بن امیه از نخلستانی که او را بود بازگشته در خانه رفت مردی را دید با زن خود خفته و با او زنا میکرد هیچ نگفت تا بامداد نزدیک
رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب نشسته بود گفت یا رسول الله من دوش بخانه رفتم مردی را دیدم با زن خود دیدم این
را بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیدم و این سخن دشوار آمد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آن حال متغیر شد و اثر کراهت در روی رسول
صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شد و این حدیث بر مردمان آمد هلال گفت یا رسول الله من میدانم که ترا ازین سخن غم آید و لکن من
[illegible] بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیدم و خدای عز و جل میداند که من راست میگویم و حق میگویم و امید دارم که خدای
تعالی مرا ازین حدیث فرج دهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] کرد و اصحاب [illegible] گفتند [illegible]
در افتاد [illegible] هلال [illegible] قبول [illegible] عظیم است ایشان درین بودند که رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] وحی آمد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب شاد شدند [illegible] انشاء الله تعالی
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] گفت خدای تعالی فرج داد هلال را [illegible]
[illegible] والذین یرمون [illegible] گفت [illegible] فرج داد [illegible] رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت این زن را بیارید [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
گفت دروغ میگوید یا رسول الله رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدای تعالی داناست که از شما یکی دروغ زن است هلال گفت
والله یا رسول الله که من صادقم [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] هلال گفت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم
هر دو را پیش خود بداشت زن را و مرد را [illegible] هلال را گفت بگو اشهد بالله انی لمن الصادقین سوگند میخورم
بخدای عز و جل [illegible] چهار بار [illegible] رسول صلی الله علیه و آله
و گفت اتق الله یا هلال [illegible] عذاب دنیا [illegible] عذاب آخرت [illegible] از عذاب آخرت
[illegible] هلال گفت والله که خدای تعالی
مرا برین عذاب نکند [illegible] و گفت بگو لعنت خدای تعالی بر من باد اگر دروغ میگویم [illegible]
[illegible] گفت بگو چهار بار اشهد بالله انه لمن الکاذبین سوگند میخورم بخدای تعالی که این مرد دروغ زن است درین دعوی [illegible] گفت
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و گفت ای زن از خدای عز و جل بترس که عذاب دنیا آسانتر است از عذاب آخرت
و عذاب خداوند تعالی سخت تر است [illegible] ساعتی [illegible] گفت قوم خود را رسوا
نکنم و بگفت خشم خداوند تعالی بر او باد اگر این مرد راست گوست درین که گفت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم میان ایشان جدا کرد و حکم کرد که
فرزند زن است و او را نسبت با هلال نکنند [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اگر این فرزند
[illegible] بر فلان صفت باشد شوهر راست [illegible] بر فلان صفت باشد [illegible] بر صفت مکروه آمد او را
هیچ [illegible] بزرگ شد [illegible] گفت [illegible] والذین یرمون المحصنات

الایه سعد عباده گفت یا رسول الله اگر من ببینم که مردی بر زن خود [illegible] اینچنین با زن خود اگر کشند او را و اگر گویید هشتاد تازیانه
بزنندش و اگر بطلب چهار گواه شود تا او با آمدن فارغ شده باشد و رفته این مرد که این بیند شمشیر بزند آن مرد را رسول صلی الله علیه
و آله و سلم گفت کفی بالسیف شاهدا خواست تا گوید شاهد گفت تمام نکرد گفت اگر فرا آمدی که مردی غیور است نمانت او آن مسارعت کند این تمام
بگفتی و باقی حدیث تا آخر چنانکه رفت عبدالله عباس گفت بو بکر روایت و مقاتل که سبب نزول آیت آن بود که چون این آیه آمد والذین یرمون
المحصنات الایه رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز آدینه بر منبر خواند [illegible] عاصم بن عدی الانصاری بر پای خاست و گفت یا رسول الله
اگر یکی از ما چنین مردی را ببیند با زن خود طاقت ندارد که خاموش باشد چون بگوید هشتاد تازیانه بزنند و او را گواهی
نشنوند و مسلمانان فاسق خوانند الا آنکه چهار گواه بیارد و مردم قضاء حاجت خود کرده باشند و رفته رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
حکم اینست عاصم را پسر عمی بود نام او عویمر او زنی داشت نام او خوله بنت قیس در میان آن هفته یک روز عویمر به سرای رفت شریک بن سحما را دید با
خود خوله با وی عاصم را خبر داد عاصم گفت انا لله و انا الیه راجعون و برخاست و دیگر آدینه به مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و
گفت یا رسول الله ازین خبر که پرسیدم در آن [illegible] مبتلا شدم در اهل بیت خود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چیست آن گفت
چنین حادثه افتاد پسر عم مرا یعنی عویمر را و این هر سه تن ایشان بود و شریک پسر عم ایشان بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم کس فرستاد
و ایشان را بخواند و او را گفت عویمر را و گفت از خداوند تعالی بترس در اهلت و دختر عمت و بهتان بر وی منه عویمر گفت بخدای که من از آن
میگویم که شریک را بر شکم او دیدم و او را چهار ماه است که با او خلوت نکردم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
[illegible] گفت ای زن از خداوند تعالی بترس و خبر کن از آنچه راست است زن گفت یا رسول الله عویمر مردی غیور است و او را
برین حمل کرد که ما درین شبها بیدار بود [illegible] میکردیم این برای آن میگوید رسول صلی الله علیه و آله و سلم شریک را گفت
چه میگویی گفت همچنان است که این زن میگوید یا رسول الله خداوند تعالی این آیه فرستاد والذین یرمون ازواجهم الایه رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا آواز دادند الصلاة جامعة مردم حاضر آمدند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز دیگر بکرد آنگه
ایشان را پیش خواند و عویمر را گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که خدای تعالی داناست که من راست میگویم درین که میگویم بگفت گفت سوگند میخورم
بخداوند تعالی که من شریک را بر شکم او دیدم و من راستگویم درین بگفت سیم بار گفت بگو سوگند میخورم بخداوند تعالی که این حمل از
منست و من راستگویم بار چهارم گفت بگو سوگند میخورم بخداوند تعالی که من چهار ماه است که با او خلوت نکرده ام آنگه بار پنجم گفت
بگوی که لعنت بر عویمر باد اگر دروغ میگوید بگفت او را گفت بنشین خوله را گفت بر پای برخیز و بگو سوگند میخورم بخداوند تعالی
زنا نکرده ام و عویمر دروغ میگوید بار دوم گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که او شریک را با من ندید بر شکم که دعوی کند
او دروغ زن است درین دعوی بگفت بار سیم گفت بگو سوگند میخورم بخداوند عز و جل که من از او آبستنم و او دروغ میگوید و بار چهارم
گفت بگو سوگند میخورم بخداوند تعالی که او مرا هرگز بر هیچ فاحشه ندیده و او در دعوی دروغ میزند این بگفت بار پنجم گفت بگو که خشم خدای
جل جلاله بر خوله باد اگر این مرد راست میگوید بگفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا ازینان ایشان را جدا کردند آنگه گفت قال این
سوگندهاست مراد کار ایمان را وی بود آنگه گفت بنگرید این فرزند که بیارد اگر اصهب باشد که رنگ او با سیاهی زند از شریک بن سحما
و اگر سپید رنگ باشد و سبز باقاد و فیست چون بزاد فرزند همانا شبه الناس بشریک بود و این سبب نزول آیت است قوله فشهادة
احدهم اربع شهادات بالله درین لفظ اختلاف کردند که این شهادات گواهیست یا سوگند مذهب شهادات مذهب مالک و مذهب شافعی و مالک
و ربیعه و لیث و ابن شبرمه و ثوری و احمد و اسحق و قول سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار و حسن بصری آنست که این شهادات
یعنی سوگندهاست لقوله تعالی بالله بمعنی لا یقال اشهد بالله بمعنی گواهی است اما یقال اشهد بالله ای احلف بالله و نزد ابی حنیفه و حماد بن ابی سلیمان

و ابو حنیفه و اصحاب وی گفتند این شهادت کی اهلیت انکه بنا بر این مذهب اختلاف کرده نزد ایشان لعان انکه درست باشد ایشان گفتند
که ذکر شان کرده بر ایشان زین که از انان درست بود که اهل گواهی باشند و اما انکه گفتیم اولا گفتند این هر دو کس که میان ایشان
زنا شوهری باشد صحیح بود چون عاقل و مکلف باشند سواء اگر بنده باشند یا آزاد اگر کافر باشند اگر مسلمان و اگر یکی چنین و یکی چنان
و اگر محدود باشند در قذف و اگر نباشند و دلیل بر مذهب صحیح ازین عموم آیتست من غیر فصل و لا فرق و دلیل دیگر قول رسول صلی الله علیه
و آله و سلم در حدیث شریک بن سحماء الولا ما مضی من الایمان لکان لی و لها شان اگر نه این سوگندها بودی که از او سوگند خوانند که اگر گواهی
بودی مکر نبودی که گواهی بکار کفایه بودی و نیز از فاسق درست نبودی که گواهی فاسق درست نبود اما حکم این و طرف ... که
با و تعلق دارد بر اختلاف مذاهب آنست که موجب قذف زن نزدیک ما و بنزدیک شافعی در حق شوهر حد است و اگر خواهد که حد از خود دفع کند
بلاعنه تواند فکند و موجب انکار در حق زن ... ساقط شود و مذهب ابو حنیفه آنست که موجب قذف بر نزدیک
ما و بنزدیک شافعی در حق شوهر لعانست چون ... قذف کند او را لعان واجب گردد اگر امتناع کند حاکم او را باز دارد تا ملاعنه کند
ابو یوسف گفت بقذف بر مرد حد واجب باشد و با امتناع بر زن حد واجب باشد دلیل ما عموم آیتست من غیر فصل بین الزوج و غیره و دگر قول
رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هلال را گفت که البینة و الا حد فی ظهرک ... اگر خود بر زن دروغ زند بالاتفاق حد باید زد
او را اگر حد بقذف واجب نیست ... استیفا ... واجب بود الا بطالب صاحب حق و
... بر حقوق ... و ... روشن ... حقوق آدمیان و شافعی ... و ابو حنیفه گفت حقیست از حق
خداوند تعالی متعلق بحقوق آدمیان ... ملاعنه که واجب شود بر نزدیک ما ... شاهد زنا واجب
شود ... و ابو حنیفه و شافعی گفتند ... طلاق بر زن ملاعنه واجب شود و اگر مرد و زن هر دو
سپید باشند و زن فرزندی سیاه آورد یا مرد سیاه باشند و زن فرزندی سپید آورد نفی کند و فرزند را بدین تهمت ...
نیز ملاعنه واجب شود و شافعی ... قولست یکی چنین که ما گفتیم و دیگر ... باشد ...
معقول باشد همه عقود و صحیح باشد از نکاح و طلاق و قذف و لعان و سوگند ... اختلاف کردند که الفاظ لعان
معتبرست بر نزدیک ما چنانکه در قرآن هست ... و حکم ملاعنه ... ثابت نشود و فرقت حاصل نیاید
نیاید ... حاکم حکم کند فرقت حاصل شود و اگر حکم نکند فرقت حاصل نباشد ... حاکم را نشاید تا حکم کند و تغلیظ لعان بچهار
چیز باشد بلفظ و بموضع و وقت و جمع اما الفاظ آنچه قرآن بدان ناطق است و اما موضع اشرف بقعه فی البلد بمکه در مسجد الحرام و
بمدینه در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ببیت المقدس ... و اما وقت بعد صلوة العصر چنانکه در خبر ... آمده
اما جمع چنانکه در خبر آمده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا بگفتند الصلوة جامعة و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه گفت
این تغلیظ معتبر نیست ترتیب در لعان واجبست ابتدا بملاعنه مرد کند ... و اگر زن ابتدا کند ... حاکم حکم
کند بفرقت ... حاصل نیاید ... و ابو حنیفه و اصحاب گفتند که بحکم حاکم فرقت حاصل شود چون مرد ملاعنه کند باید
چند حکم بان متعلق شود یکی سقوط حد از مرد دوم نفی نسب سیم زوال ... تحریم مؤبد ... ملاعنه ...
خود ... اما لعان زن باو ... حکم تعلق ندارد ... سقوط حد زنا ست و این مذهب شافعیست و مذهب ما و ...
و احمد و داود گفتند این احکام بلاعنه هر دو حاصل شود و حکم حاکم ... ثابت نباشد ... بالله
بالله ... سوگند ... حکم لعان ثابت شود و شافعی هم این گفت ... ثابت شود ... باید ... باشند
در سوگند ... زن ... گویند روا باشد و شافعی ... و داود ... قذف کند زن خود را ...

... جاءو بالإفك عصبة منكم لا تحسبوه شرا لكم بل هو خير لكم لكل امرئ منهم ما اكتسب من الإثم والذي تولى كبره منهم له عذاب

آوردند دروغ گروهی از شما مپندارید آن را بد مر شما را بلکه آن بهتر است مر شما را هر مردی را از ایشان آنچه کسب کرد از گناه و آنکه متولی شد بزرگی آن را از ایشان مر او راست عذاب

حد بر وی واجب شود یکی برای مرد و یکی برای زن حد زنا بملاعنه ... ابو حنیفه هم این گفت و شافعی گفت بلاعنه هم حد ازو
... ساقط شود ... و ابو حنیفه گفت بر محدود قذف ملاعنه
واجب نبود ... و الحاق کند فرزند را ... میراث ...
... و شافعی هم این گفت ... تا ابد ... تحریم مؤبد ...
و مالک و ابو یوسف و احمد ... همچنین گفتند و ابو حنیفه و محمد گفتند ... زایل شود ... و همچنین گفت
حرمت ... زایل شود و این قول سعید مسیب است و سعید جبیر فرقت لعان بنزدیک ما فسخ است طلاق نیست و مذهب شافعی هم اینست
و ابو حنیفه گفت طلاق بائنست ... ابو حنیفه ... دروغ زن کند باز حد
... زایل شود ... این ... مسایل ... بیان ... اما تفسیر
آنست که درخبر ... شهادات گفت و قوله ويدرؤا عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله گفت
عذاب ... بشهادت ... سوگند ... دروغ ... خبر است و ...
شافعی و مذهب ابو حنیفه آنست که عذاب ... قوله ولولا فضل الله عليكم ورحمته ... فضل خدای تعالی و رحمت ...
حذف کرد ... الکلام علیه ... العقوبة ... قرآن و کلام عرب بسیار است ...
... سیر ... الجبال ... الطنتی ... کذب العاذل ...
في قوله أن الله تواب حكيم ... قوله تعالی إن الذين جاءو بالإفك عصبة منكم الآية ...
... منافقان ... عایشه ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... بود که
... رفتن ... قرعه ... عایشه ...
... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ...
و مرا ... باز گشتند ... بر خواستم ... شب ...
بودی ... بر گرفتند ...
... رسول ...
... و از ... بر رفتند ... و اشتر ...
... و ... آمدم ...
بود دست ... بسیار ... خواب ... صفوان ...
... صفوان بن المعطل السلمی ...
چون ... استرجاع کرد ... بیدار شدم ...
... اشتر ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ...
... منافقان ... عبد الله بن ابی سلول ...
صلی الله علیه و آله و سلم ... بیمار ...
... بیمار شدم و ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ...
... زنان ... بیمار ...

[illegible]

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَٰذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ لَّوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ

فَأُولَٰئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ

بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا

133

بنی الهدی ذی الکرمات الفواضل یعنی [illegible]

[illegible] لهم عذاب عظیم [illegible]

[illegible] اولا اذ سمعتموه [illegible]

[illegible]

سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتٰنٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللّٰهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيٰتِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ
أَنْ تَشِيعَ الْفٰحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللّٰهَ
رَءُوفٌ رَحِيمٌ يٰأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ
مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسٰكِينَ وَالْمُهٰجِرِينَ

تفاصیل عذاب ایشان و شما ندانید ولولا فضل الله علیکم ورحمته واگر نه فضل خدا است بر شما و رحمت او وانکه خدای تعالی رؤف و مهربان و بخشاینده
است جواب لولا محذوف ... والتقدیر لعاجلکم بالعقوبة تعجیل عقوبت کردی بر شما اکنون گفت یا ایها الذین آمنوا
ای گرویدگان و باور دارندگان لا تتبعوا خطوات الشیطان پی شیطان مگیرید و بدنبال او مشوید ومن یتبع خطوات الشیطان و هر که پی گیرد
گامهای شیطان رود فانه یامر بالفحشاء والمنکر او میفرماید بفحشا و منکر ... الفحشاء والفاحشة کار
زشت باشد و منکر هر فعلی بود که عقل یا شرع انرا انکار کند ولولا فضل الله علیکم ورحمته و اگر نه فضل خدا و رحمت بر شما ما زکی منکم من
احد ابدا هرگز از شما کسی پاک نیافتی ... ولکن الله یزکی من یشاء ... والله سمیع علیم ...

[illegible]

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنٰتِ الْغٰفِلٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ لُعِنُوا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللّٰهُ دِينَهُمُ
الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْخَبِيثٰتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثٰتِ وَالطَّيِّبٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبٰتِ أُولٰئِكَ
مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ يٰأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ

[illegible]

لکم لعلکم تذکرون فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم والله بما

لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا غیر مسکونة فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون وما تکتمون قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم

ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن ولا یبدین

زینتهن الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء

بانت ذلکم خیر لکم اشارت است با استیذان و تسلیم گفت این به که با رفتن بود دستوری خواستن و استیناس کردن بهتر است شما را از آنکه
لعلکم تذکرون یعنی این بیان و تعلیم و توقیف و تادیب برای آن است تا باشد که شما متذکر شوید و بیندیشید کنید آنکه گفت فان لم تجدوا
فیها احدا فلا تدخلوها اگر چنان باشد که در آن خانها کس را نیابید و هیچ کس نباشد در آنجا مشوید تا دستوری دهند شما را اگر
در آنجا شوید و کس نباشد بنوعی متهم شوید و اگر چیزی مفقود شود از آنجا تهمت بر شما نهند و دم بر شما برند وان قیل لکم ارجعوا
فارجعوا و اگر شما را گویند باز گردید همچنان کنید و باز گردید هو ازکی لکم که آن پاکیزه‌تر باشد شما را از لجوج و باز گشتن [illegible]
باشد و صلاح‌تر و بهتر والله بما تعملون علیم و خداوند تعالی عالم است بآنچه شما میکنید گفت چون این آیه آمد بعضی صحابه گفتند یا رسول
[الله] این خانات و مساکن که در راه شام است که در آنجا کس نباشد آنجا نیز بی دستوری نشاید خدای عز و جل این آیه فرستاد لیس علیکم جناح
نیست بر شما بزه که در خانها شوید که مسکون نباشد و سراهای مسکون باشد و در آنجا کس نباشد فیها متاع لکم و متاعی از آن شما در آنجا
باشد که در آنجا روید بی دستوری روا باشد مفسران در معنی خلاف کردند قتاده گفت مراد کاروانسراها است و جای که متاعی باشد
و مشترک و جای که برای سبیل مردم [illegible] بنا کرده باشند که مراد در آنجا روند و متاع خود بنهند مجاهد گفت مراد همه جایی بود که
ایشان بالان و کالا و متاع در آنجا بنهادندی [illegible] بی دستوری در روید خداوند جل جلاله
گفت آنجا روا است که بی دستوری در روید محمد بن حنفیه گفت خانهای که معد باشد سواء العاکف فیه والباد حضری و بدوی در وی یکی
باشند عطا گفت [illegible] مسافران فرود آیند تابستان و زمستان عطا گفت مراد منزل است که در آنجا قضاء حاجت کنند ابن زید
گفت انبارخانها و دکانها خانات است که در بازارها و کاروان سراها باشد ابن جریج گفت بر عموم هر خانه‌ای است که در وی کس نباشد برای
آنکه استیناس برای آن می‌باید که تا هجوم نکنند بر عورتی از عورات والله یعلم ما تبدون وما تکتمون و خداوند تعالی داناست بآنچه شما
آشکارا کنید و آنچه نهان دارید همه عالم است بجمیع معلومات بر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود آنکه گفت چون اداب سراها [illegible]
[illegible] قل بگوی ای محمد مومنان را یغضوا من ابصارهم که تا چشم برهم نهند و مراد آن است که المبالغه کنند بر [illegible]
که چشم نگاه دارند از آنچه ایشان را [illegible] نگریستن [illegible] و قوله من ابصارهم بعضی گفتند من زیادت است و درست آن است
که زیادت نیست [illegible] لا ینظر والی بعض ما ینظرون برای آنکه همه نظر حرام نیست و غض بصر از همه چیز
واجب نیست الا واجب از محرمات پس معنی تبعیض حاصل است ویحفظوا فروجهم و نیز بگوی تا فرجهای خود نگاه دارند [illegible] گفتند
یعنی آنکه از زنا نگاه دارند و از آنچه شرع دستوری نداد ایشان را در آن ابن زید گفت هر کجا در قرآن حفظ فرج است مراد از وی زنا است
الا اینجا که مراد ستر عورت است یعنی چشم نگاه دارید از آنکه در عورت کسی نگرید و عورت نگاه دارید بحفظ و ستر از آنکه کسی در وی نگرد و
دلیل بر آن است که اینجا [illegible] چنانکه در غض بصر آورد و نگفت ویحفظوا من فروجهم و این وجهی قریب است [illegible] نظم مناسب
دارد [illegible] ناظر [illegible] منظور الیه ذلک ازکی لهم این پاکیزه‌تر باشد ایشان را و بصلاح‌تر و ذلک اشارت است الی ما تقدم من غض
البصر و حفظ الفرج ان الله خبیر بما یصنعون خداوند تعالی عالم است بآنچه ایشان کنند عباده بن صامت گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفت شش چیز مرا ضمان کنید تا بهشت ضمان کنم شما را چون حدیث کنید راست گویید و چون وعده کنید وفا کنید و چون امانت بشما دهند
ادا کنید و فرجهای خود نگاه دارید و چشم از حرام نگاه دارید و دست کشیده بدارید تا من ضمان کنم شما را بهشت امیرالمؤمنین علی [illegible]
سلام الله تعالی علیه روایت کرد از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت النظر الی محاسن المرأة سهم مسموم من سهام ابلیس [illegible]
در محاسن زنان [illegible] که او چشم نگاه دارد از ایشان طلب ثواب خداوند تعالی او را [illegible] عبادتی کرامت
کند که [illegible] ابوهریره گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] مردم در نماز باشد [illegible]

[illegible] او بنی اخوانهن او بنی اخواتهن او نسائهن او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربة من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات

النساء ولا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن وتوبوا الی الله جمیعا ایه المؤمنون لعلکم تفلحون وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم

۱۳۵

و چشم از فضای او [illegible] آن بود که چشمهای او [illegible] حق سبحانه و تعالی گفت این تکلیف مخصوص نیست بمردان و زنان نیز با تکلیف
خطاب اند گفت بگوی ای محمد زنان مومنات را که چشم نگاه دارند و فرج نگاه دارند و معنی آن گفتیم از اجتناب زنا و ستر عورت تا کسی در ایشان ننگرد
و در خبر است که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجره حضرت فاطمه زهرا بود علیها الصلوة والسلام مردی نابینا بود مادر زاد نام او عبد الله
بن مکتوم بر در بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت در آی و در آمد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها برخاست و در خانه رفت و تا او برفت
از خانه بیرون نیامد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل امتحان گفت یا فاطمه چرا از وی نهان شدی او خود چشم ندارد و چیزی نمی‌بیند حضرت فاطمه
گفت یا رسول الله ان کان لا یرانی فانا اراه اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم [illegible] قال وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] ولا یبدین
زینتهن الا ما ظهر منها و اظهار نکنند از زینت خود الا آنچه ظاهر باشد و علما خلاف کردند در آن زینت ظاهر که خداوند تعالی استثنا کرد از آن
زینت [illegible] عبدالله مسعود گفت جامه است و رداء و دلیل این تاویل قوله تعالی خذوا زینتکم عند کل مسجد ای ثیابکم عبدالله عباس گفت
و اصحاب او گفتند سرمه است و انگشتری و دست‌ورنجن و خضاب [illegible] و کفهای دست حسن بصری گفت روی است و جامه و کف
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر اذا عرکت ان تظهر الا وجهها و یدیها الی هاهنا قالت و قبض
علی نصف الذراع گفت حلال نباشد هیچ زنی را که ایمان دارد بخدا و روز قیامت [illegible] الا روی و دست تا نیمه ساعد [illegible]
[illegible] از زنان [illegible] عورت نباشد [illegible] در نماز گشاده باشد نماز درست باشد [illegible] روی و کفهای دست
و کفهای پای از زن عورت نباشد آن معنی که در نماز گشاده باشد و بعضی دیگر از مفسران گفتند که زینت زن که اظهار نشاید که کند دو است زینت
ظاهر و زینت باطن [illegible] باطن است خلخال است و دستورنجن و قلاده و گوشواره و معتمد آن است که گفتیم که جز
روی و کفهای دست نشاید [illegible] در نماز گشاده باشد ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن و بگوی زنان را تا این مقنعها بر گریبانها زنند یعنی چنان سازند
که گریبانهای شان پوشیده باشد بمقنعه تا سینه ایشان پیدا نبود آنگه بیان کرد آنان را که روا باشد که زینت زنان ببینند و زنان از ایشان زینت
باز نپوشند ولا یبدین زینتهن و اظهار زینت نکنند الا بر شوهران خود یا پدران ایشان [illegible] الاجداد
و اجداد الاجداد چند آنکه باشند یا پدران شوهران شان یا پسران شان یا پسران شوهران ایشان [illegible] شوهر باشد
آن زنان [illegible] شوهران و فرزندان ایشان [illegible] برادران ایشان [illegible]
برادران شان یا پسران خواهران شان یا زنان شان و مراد از زنان مومنان اند [illegible] زنان مسلمانان [illegible]
زنان کافران [illegible] ایشان باشند [illegible] او ما ملکت ایمانهن عباده بن صامت گفت عمر خطاب نامه نوشت با ابو
عبیده جراح آنجا که او عامل بود و گفت شنیدم که زنان اهل کتاب با زنان مسلمانان [illegible] مکن ایشان را [illegible]
مسلمانان [illegible]
[illegible]
[illegible] والتابعین غیر اولی الاربة من الرجال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و قرّاء در اعراب او خلاف کرده‌اند ابو جعفر و ابن عامر و عاصم بروایت ابو بکر غیر خوانند بنصب علی الحال و باقی قرّاء بجر خوانند علی الصفة أَوِ الطِّفْلِ
الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ یا اطفالی که ایشان بر عورت زنان مطلع نباشند و ندانند که عورت چه باشد از آنجا که ایشان را شهوتی
نبود بر زنان و لفظ طفل هم واحد باشد و هم جمع بر این گفت الذین لم یظهروا بکنایت جمع وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و نباید که ایشان در رفتن
پای چنان نهند و پای چنان زنند که زینت پوشیده ایشان ظاهر شود از خلخال و پای بند و مانند آن وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ
و توبه کنید جمله با خدای تعالی ای مؤمنان تا باشد که فلاح یابید و ظفر بثواب خدای تعالی و ابن عامر خواند ایه المؤمنون بضم ها و همچنین
فی قوله ایها الساحر و ایها الثقلان و در کتب بی الف نوشت و باقی قرّاء بفتح ها خوانند و در کتب بالف نوشته‌اند و در حال وقف الف گفتند
چنانکه روایت [illegible] تعالی وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ الآیة حق سبحانه و تعالی در این آیه امر کرد تا ایامی را با آنکه بیوگانی که با ایشان متعلق باشند و
ایشان [illegible] ایشان را شوهر دهند بعضی علما گفتند این امر وجوب است و اکثر فقها بر آنند که سنت است و استحباب و این مذهب
ابو حنیفه است و اصحاب او و مذهب شافعی و مالک و اوزاعی است و مذهب ما همچنین است اما مذهب داود آنست که این امر بر وجوب است هر که طول
دارد بر او واجب است که زنی آزاد را بزنی کند و هر که طول ندارد بر او واجب است که کنیزکی را بزنی کند و همچنین گفت بر زنان نکاح واجب است و بعضی
فقها گفتند که نکاح در حق مرد واجب است و در حق زن سنت چون بر او غلبه باشد سنت است و ایامی جمع ایم باشد و ایم از مردان آن بود که زن
ندارد و از زنان آنکه شوهر ندارد یقال الایم و الایمة کما یقال الفرد و عزب و عزبة و قد امت المرأة تئیم ایما و ایوما و تایمت تایما قال الشاعر
فان تنکحی انکح و ان تتأیمی و ان کنت افتی منکم اتأیم و قال الآخر [illegible] و سعد بباب القادسیة معصم فابنا و قد آمت نساء کثیرة و
نسوة سعد لیس فیهن ایم و قال الآخر [illegible] که واجبست عند [illegible] و اصحاب [illegible]
علی السنة المؤکدة و دلیل بر این قول رسول است صلی الله علیه و آله و سلم که گفت النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی گفت نکاح سنت
هر کس که رغبت کند از سنت من از من نباشد و همچنین گفت تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة حتی بالسقط گفت نکاح کنید تا بسیار
شوید که من مباهات کنم با شما با امتان دیگر روز قیامت تا آن کودک که از شکم مادر افتاده باشد ناتمام او را در شمار آرم و همچنین گفت من
فطرتی فلیستن بسنتی و من سنتی النکاح هر که ملت مرا خواهد که سنت مرا بر دست گیرد و از سنت من نکاح است و سمرة بن جندب روایت کرد از رسول خدای
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر که طول دارد چندانکه زن تواند کرد و نکند از ما نیست و ابو هریره گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدم که گفت شرارکم عزابکم بدترین شما عزبان باشند و هم ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اذا تزوج احدکم
عج شیطانه یقول یا ویله عصم ابن آدم منی ثلثی دینه گفت چون یکی از شما زن کند شیطان او فریاد کند که وای وای بر فرزند آدم دو ثلث دین
از من حمایت کرد و ثلث او در خبری دیگر گفت من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الآخر گفت هر که او زن کند نیمه دین خود نگاه
داشت بر او باد تا بترسد که نیمه نگاه دارد و ابو نجیح السلمی گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مسکین مسکین رجل لا زوجة له مسکینة مسکینة
امرأة لا زوج لها گفت مسکین باشد مردی که زن ندارد و زنی که شوهر ندارد گفتند یا رسول الله و اگر چه توانگر باشد از مال گفت و اگر چه توانگر
باشد از مال گفت ابو امامه از رسول شنیدم صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت چهار کس آنها باشند که خدای تعالی لعنت کند ایشان را از بالای
عرش و فرشتگان آمین کنند یکی آنکه خود را از زنان نگاه دارد و زن نکند و کنیزک ندارد تا او را فرزند نباشد و مردی که تشبه کند بزنان و
خدای تعالی او را مرد آفریده باشد و زنی که تشبه کند بمردان و خدای تعالی او را زن آفریده باشد و [illegible]
خالد گفت معاذ در بیماری آن گفت که در آن بیماری [illegible] بر طریق [illegible]
کنید که [illegible]
و اوداع الطلاق گفت نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم شدم مرا گفت یا عکاف زن داری گفتم نه گفت کنیزک داری گفتم نه گفت تزوج [illegible]

و تو نکر

۱۳۶

و تو توانگری گفتم آری الحمد لله گفت فانک اذا من اخوان الشیاطین تو از برادران دیوانی اما از رهبانان و ترسایان باشی و اما آنکه از کسانی که مسلمانی کنند
سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبان اند و بدترین مردگان شما عزبانند که عزب میرند گفت شیطان را سلاحی نیست در خود بلیغ تر
از زنان الا المتزوجین [illegible] زنان [illegible]
یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسول الله [illegible]
بنت کلثوم الحمیری از عبدالله مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت [illegible]
عزبت [illegible] رسول
صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا ایها الناس لا تزوجن عجوزا و لا عاقرا فانی مکاثر بکم [illegible]
و همچنین گفت تزوجوا الودود الولود فانی مکاثر بکم الانبیاء گفت زن دوستدار و زاینده را بزنی کنید که من بکثرت شما فخر کنم بانبیا [illegible]
گفت [illegible] صلوات الله علیهم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت تزوجوا الابکار فانهن اعذب افواها و افتح ارحاما و اثبت مودة گفت
دوشیزگان را بزنی کنید که ایشان را دهن خوشتر بود [illegible] از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون یکی از شما زنی خواهد باید که
از موی سر او بپرسد چنانکه از روی او [illegible] گفت تزوجوا الزرق فان فیهن
یمنا گفت زنان کبود چشم باشند بزنی کنید که در ایشان یمنی است و روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اعظم النساء برکة ایسرهن
وجها و اقلهن مهرا گفت بزرگترین زنان در برکت آن باشند که [illegible] تر باشند و کم مهر تر اما اخبار که آمده است در آداب نکاح و زفاف
روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که نکاح آشکار کنید و در مسجدها کنید و در وقت زفاف دف زنید و ولیمه کنید و اگر چه یک گوسفند
باشد [illegible] که یک بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود [illegible] از انصار [illegible] علی الالفة و الخیر و الطیر
المیمون [illegible] صلی الله علیه و آله
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] یا رسول الله
[illegible] صلی الله علیه و آله
و سلم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله والذین یبتغون الکتاب

[illegible]

[illegible]

مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا وآتوهم من مال الله الذی آتاکم ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا ومن

[illegible]

[illegible]

بکرههنّ فإنّ الله من بعد إکراههنّ غفورٌ رحیم ولقد أنزلنا إلیکم آیاتٍ مبیّناتٍ ومثلاً من الذین خلوا من قبلکم وموعظةً للمتّقین الله نور السموات والارض

[illegible]

مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکبٌ دریٌّ یوقد من شجرةٍ مبارکةٍ زیتونةٍ لا شرقیةٍ ولا غربیةٍ یکاد زیتها

وکمشکوة فیها
مصباح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان
[illegible]
ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ووجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه
[illegible]
سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور الم تر ان الله یسبح له من فی السموات والارض
[illegible]

برای جزا کنند لیجزیهم الله احسن ما عملوا تا خداوند تعالی جزا دهد ایشان را نیکوتر آنچه کرده باشند [illegible] ویزیدهم من فضله [illegible]
ایشان را از فضل خود [illegible] والله یرزق من یشاء بغیر حساب [illegible]
تفسیر آن گفته شد در سورة البقره [illegible] والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة [illegible]
[illegible]

[illegible]

وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ

والله عليم بما يفعلون و خداى تعالى دانا است بآنچه ايشان ميكنند ولله ملك السموات والارض خداى راست پادشاهى آسمانها و زمين ... والى الله المصير و باز گشت بدو است الم تر ان الله يزجى سحابا ...

[illegible]

۱۲۱

وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

[illegible]

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ

[illegible]

اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ

[illegible]

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ

[illegible]

[illegible]

لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي

[illegible]

لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

[illegible]

مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ

[illegible]

١٤٢

[illegible]

ثَلٰثَ مَرّٰتٍ مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَاءِ ثَلٰثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ
بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلٰى بَعْضٍ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا
كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ

١٤٣

جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمٰى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ
وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلٰى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ

بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تعقلون انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله واذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه ان الذین یستأذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم واستغفر لهم الله ان الله غفور رحیم لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قد یعلم الله الذین

[illegible]

یتسللون منکم لواذا فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم الا ان لله ما فی السماوات والارض قد یعلم ما

انتم علیه ویوم یرجعون الیه فینبئهم بما عملوا والله بکل شیء علیم بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده

لیکون للعالمین نذیرا الذی له ملک السماوات والارض ولم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک وخلق کل شیء فقدره تقدیرا و

اتخذوا من دونه آلهة لا یخلقون شیئا وهم یخلقون ولا یملکون لانفسهم ضرا ولا نفعا ولا یملکون موتا ولا حیاة ولا نشورا وقال الذین

[illegible]

وقال الذين كفروا إن هذا إلا إفك افتراه وأعانه عليه قوم آخرون فقد جاءوا ظلما وزورا وقالوا أساطير الأولين اكتتبها فهي تملى عليه بكرة

[illegible]

وأصيلا قل أنزله الذي يعلم السر في السماوات والأرض إنه كان غفورا رحيما وقالوا مال هذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق لولا أنزل

[illegible]

إليه ملك فيكون معه نذيرا أو يلقى إليه كنز أو تكون له جنة يأكل منها وقال الظالمون إن تتبعون إلا رجلا مسحورا انظر كيف

[illegible]

[illegible]

125

ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا تبارك الذي إن شاء جعل لك خيرا من ذلك جنات تجري من تحتها الأنهار ويجعل لك قصورا بل كذبوا

[illegible]

بالساعة وأعتدنا لمن كذب بالساعة سعيرا إذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظا وزفيرا وإذا ألقوا منها مكانا ضيقا مقرنين

[illegible]

دعوا هنالك ثبورا لا تدعوا اليوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا كثيرا قل أذلك خير أم جنة الخلد التي وعد المتقون كانت لهم جزاء ومصيرا

[illegible]

[illegible]

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

[illegible] ... وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ ... حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ ... [illegible]

۱۶۷

إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ

[illegible] ... لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ... يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ ... حِجْرًا مَحْجُورًا ... وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ ... أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا ... [illegible]

یکه

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ
سَبِيلًا يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ

[illegible]

[illegible]

147

قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ
جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ

[illegible]

[illegible]

وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ۝ فَقُلْنَا اذْهَبَا

إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ۝ وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ

وثمودا واصحاب رس را

وقرونا بين ذلك كثيرا وكلا ضربنا له الأمثال وكلا تبرنا تتبيرا ولقد أتوا على القرية التي أمطرت مطر السوء أفلم يكونوا يرونها

[illegible]

بل كانوا لا يرجون نشورا وإذا رأوك إن يتخذونك إلا هزوا أهذا الذي بعث الله رسولا إن كاد ليضلنا عن آلهتنا لولا أن صبرنا عليها

[illegible]

وسوف يعلمون حين يرون العذاب من أضل سبيلا أرأيت من اتخذ إلهه هواه أفأنت تكون عليه وكيلا أم تحسب أن أكثرهم يسمعون

[illegible]

١٢٩

[illegible]

[illegible]

أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ

[illegible]

البناء

چنانکه بر وی تنبیه است ایشان را از صنعت پروردگار ایشان در کشیدن سایه تا ایشان در وی بیاسایند و گرما آفتاب نیابند ولو شاء لجعله ساکنا و اگر خواستی خدای تعالی

این سایه ساکن کردی [illegible]

[illegible]

ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا [illegible]

[illegible]

ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا [illegible]

وهو الذی جعل لکم اللیل لباسا [illegible]

[illegible]

١٥٠

أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

[illegible]

[illegible]

من السماء
نسبا وصهرا

فی قوله وهو الذی خلق من الماء بشرا گفت این در رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و در امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام که فاطمه زهرا را صلوات الله علیها
وسلامه علیها باو داد و برعم رسول صلی الله علیه وآله وسلم بود نسبا از پدر عم بود و سببا از مصاهرت تزویج فاطمه صلوات الله وسلامه علیها انکه
گفت ابوبکر خطبه کرد و فاطمه را بخواست سلام الله علیها و عمر خطبه کرد و او را بخواست و رسول صلی الله علیه وآله وسلم او را رد کرد و گفت مرا امر بود و انتظار
انکه علی سلام الله علیه خطبه کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم و فاطمه اجابت کرد و بعد از انکه فاطمه گفت علیها الصلوة والسلام یا رسول الله مردم مرا از بنی هاشم
کرم ترا بردو ... والکمال ... داد گفت یا فاطمه اما ترضین انی قد زوجتک اقدمهم سلما واکثرهم علما وافضلهم ... کرم ترا بردی داد که
باسلام از همه پیشتر است و بعلم از همه ... گفتم راضی شدم بآنچه خدای تعالی و رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
از عبد الله ... گفت ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی قوله وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا گفت ... پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم ... گفت ... خداوند تعالی ... رسول اکرم ... از نسل آدم ... بیافرید ... پاک ... اصلاب طاهرین ... ارحام
... که ... عبد الله ... ابوطالب ... فاطمه ... محمد ... بود
وسلام ... علی علیه الصلوة والسلام ... و شجاعت ... قوله تعالی وهو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا ... ابوالحسن علی بن محمد ... القزوینی ... ابی محمد
بن ... عن الرضا علیه الصلوة والسلام عن آبائه علیهم الصلوة والسلام عن امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه گفت که رسول صلی الله علیه وآله
... فاطمه علیها الصلوة والسلام ... الحسن والحسین
... فاطمه زهرا صلوات الله علیها ...
... حسین بن علی صلوات الله علیهما ...
... جابر بن عبد الله انصاری ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
... از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم ...
جابر گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که گفت ... آدم ...
... اصلاب طاهرین بارحام طاهرات تا بصلب عبد المطلب ... عبد الله ... ابوطالب ...
... فاطمه ... حسن و حسین صلوات الله علیهما ...
... تزویج ...
... امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام ... عبد الله بن مسعود ... عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری ...
... النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... فاطمه علیها الصلوة والسلام ...
... ابوبکر ... گفت یا
رسول الله ... قریش ... کل نسب وسبب منقطع الا نسبی وسببی ...
منقطع ... فاطمه ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
... ابوبکر ... گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم ... فاطمه ...
... ابوبکر ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
... ابوبکر ... بود گفت رسول

رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... ابوبکر ... عمر ... ابوبکر ... گفت ...
... عبد الرحمن بن عوف ...
... عبد الرحمن ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
... خطبه کرد
رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... عبد الرحمن ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... گفت یا رسول الله
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
... عبد الرحمن ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... عبد الرحمن بن عوف ...
گفت ... یا عبد الرحمن ... فاطمه زهرا ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... فان
... ابوبکر ... گفت ...
... عبد الرحمن ...
ابوبکر و عمر و سعد ... انصاری ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... قریش ...
فاطمه زهرا صلوات الله علیها ... علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام ...
... فاطمه علیها الصلوة
والسلام ... خراسان
...
... ابوبکر ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
...
... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... امیر المؤمنین علی علیه الصلوة
والسلام ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... ام سلمه ...
رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... ام سلمه ...
ام سلمه گفت یا رسول الله ... رسول صلی الله علیه وآله
...
... ام سلمه ...
... گفت السلام علیک یا رسول الله ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... گفت یا رسول الله ...
علی علیه الصلوة والسلام گفت یا رسول الله ...
... یا رسول الله ... یا رسول الله

و در خبر آمده که [illegible] کل سبب و نسب منقطع الا سببی و نسبی [illegible] اما السبب فقد سبب الله و اما النسب فقد قرب [illegible]

[illegible]

خطبه احیل

[illegible]

بروی [illegible] نثار کرده و فرشتگان سنبل و قرنفل بر افشاندند و حور العین برچیدند و به یکدیگر میدهند و بدان فخر میکنند تا
روز قیامت و میگویند این از نثار فاطمه است صلوات الله علیها [illegible] فرشتگان گفتند بار خدایا [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] علی و فاطمه [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible]
ایشان [illegible]

[illegible]

یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمة من علی و اشهدکم انی قد زوجتها ایاه علی اربعمائة مثقال فضة ان رضی بذلک
برای نکاح ای معاشر مهاجر و انصار که جبرئیل سلام الله علیه از حق تعالی خبر داد که حق تعالی ملائکه را در بیت المعمور جمع کرد و ایشان
را گواه کرد بر تزویج فاطمه با علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفت ای علی برخیز و خطبه بخوان پس امیر المؤمنین علی علیه السلام برخاست
و این خطبه بخواند الحمد لله الذی قرب من حامدیه ودنا من سائلیه ووعد الجنة من یتقیه وانذر بالنار من یعصیه نحمده علی قدیم احسانه وایادیه حمد من یعلم
انه خالقه وبارئه وممیته ومحییه ومسائله عن مساویه ونستعینه ونستهدیه ونؤمن به ونستکفیه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة
تبلغه وترضیه وان محمدا عبده ورسوله صلاة تزلفه وتحظیه وترفعه وتصطفیه اما بعد فان الله تعالی قال وانکحوا الایامی منکم والصالحین
من عبادکم وامائکم الآیة والنکاح مما امر الله به ویرضیه واجتماعنا مما قدره الله واذن فیه وقد زوجنی رسول الله صلی الله علیه وآله ابنته
فاطمة فاسئلوه واشهدوا فانی قد رضیت بذلک فقال المسلمون یا رسول الله زوجته فقال نعم زوجتها منه فقالوا بارک الله لهما وعلیهما وجمع شملهما
و لا تزید ... المسلمین ... گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... فاطمه را ... بر سید ... شرم ... گفت
یا رسول الله ... آری ... دنیا ... رسول صلی الله علیه ... برخاست
... شکر خدای گفت الحمد لله الذی ... محمد صلی الله علیه وآله ... بارک الله فیکما وعلیکما وجمع شملکما
واسعد جدکما واخرج منکما الکثیر الطیب ... مبارک ... فرزندان ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... گفت ... رسول صلی الله علیه وآله
... فاطمه ... علی علیه الصلوة والسلام ... گفت یا علی ... درم ...
علی علیه الصلوة والسلام گفت ... گفت ... گفتم آری گفت
... پانصد درم ... گفت پانصد درم ... درع ... پانصد درم ... رسول
صلی الله علیه وآله وسلم ... پانصد درم ... گفت ... اعرابی ...
یا رسول الله گفت ... علیه الصلوة والسلام ... درع ... چهار صد ... درم ... عثمان ...
و گفت یا ابا بکر ... سلمان ... بلال ... گفت ...
بخرید ... فاطمه علیها السلام ... رسول صلی الله علیه وآله ... درم ...
دیگر ... گفت ... و ... پیراهن ... و ...
و ... بیاورد ... گفت ... ابو بکر ... سلمان ... بلال ... رسول صلی
علیه وآله وسلم ... ام سلمه ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... اللهم بارک لقوم جل
آنیتهم الخزف ... اللهم بارک ... ام ایمن ...
درم ... گفت ... امیر المؤمنین ... علی ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... گفت یا علی ... فاطمه ... بهترین زنان ...
... گفت ... فاطمه ... علی علیه السلام ... گفت ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... سلمان ... رسول صلی
علیه وآله وسلم گفت ... رسول صلی الله علیه وآله ... گفت ... دست زنان رات

خطبهٔ تزویج

١٥٣

تا ما بگیرد که برفت و خدیجه ... فرستاده رسول صلی الله علیه وآله وسلم حاضر کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم در آن گفت ... جمع
شد ... گفت یا رسول الله ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... خدیجه ... گریست
گفت ... خدیجه ... ابا طالب ... رسول ... خدای تعالی ...
و ... برای ... و ... خدای تعالی ... در ... و ... باشد ...
گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... خدیجه ... رسول الله ... یا رسول الله ...
بر ابی طالب ... فاطمه ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... رسول الله ...
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا ام ... علی ... علی ... گفت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... ام ایمن ... علی علیه السلام ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... رفت ...
گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا علی ... رسول الله ... ان شاء الله تعالی ... ام سلمه
گفت ... فاطمه ... علی صلوات الله علیه ... گفت ...
... ابو ایوب انصاری ... خدیجه ...
... عبد الرحمن بن عوف ... عثمان ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... و ... رسول
صلی الله علیه وآله وسلم ... علی ... گفت یا علی ...
... امیر المؤمنین علی ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ...
تمام کرده ... امیر المؤمنین گفت ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم کس فرستاد
... علی صلوات الله علیه ... اصحاب ...
و ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... ایشان ...
و گفت اللهم ... بارک ... و ...
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم علی را گفت ... مهاجر و انصار ... مدینه ...
در مدینه ... علی ... گفت یا رسول الله ...
... ایشان گفت یا علی ... ایها الناس اجیبوا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ... اجابت کنید ...
خداوند ... ابراهیم علیه الصلوة والسلام ...
خلق را بحج دعوت کرد ... واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا وعلی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق امیر المؤمنین بر بام خانه رفت
آواز داد ... لبیک لبیک یا داعی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ...
و ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... طعام ... مردم ...
تا در ... طعام ...
از برکت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... مردم ... طعام ... ابو ایوب انصاری ...
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ...
که ... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... علی ...

الکبیر بن ابی الحسن الانصاری [illegible] بود تا آنکه گفتند [illegible] بیعت بکند و بیعت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنکه گفتند تنها [illegible]

دیگر بار [illegible] کرد همه صحابه را [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] گفت [illegible] این اسلام [illegible]

[illegible] همچنان کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] تا [illegible] جمع کرده بود [illegible] بیعت نهادند [illegible]

[illegible] آدم علیه الصلوة و السلام و گفت یا محمد خدای سلام میکند و میگوید که اگر [illegible] دنیا [illegible] شرق و غرب و سهل و جبل

و بر و بحر [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت [illegible]

[illegible] ابو ایوب [illegible] رسول صلی الله علیه و آله

و سلم گفت یا ابا ایوب [illegible] یا رسول الله [illegible] یکی چشم سیاه و یکی چشم ازرق [illegible]

[illegible]

و عبد الرحمن بن عوف [illegible] شعر عجبت لامر الله والله قادر [illegible] فی

الضلال البعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان بن عفان [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

یا رسول الله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] مهاجر و انصار و گفت

فاطمه سلام الله علیها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ام سلمه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله

علیه و آله و سلم [illegible] علیه الصلوة و السلام [illegible]

[illegible] سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible] علیه الصلوة و السلام

[illegible] سیدة نساء العالمین

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی صلوات الله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمه صلوات الله علیها [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

عبد المطلب [illegible] رسول صلی الله علیه

وکذ

154

والد و سلم [illegible] فاطمه [illegible]

علی [illegible] فاطمه [illegible] علی [illegible]

[illegible] لا اله الا الله

محمد رسول الله و اهل بیت [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت [illegible] جابر عبد الله انصاری گفت رسول صلی الله علیه و آله

و سلم [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] اهل بیت

رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] علی [illegible] فاطمه [illegible] صلوات الله علیها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

علیه و آله و سلم [illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

دُونَ مِن دُونِ اللّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ

[illegible]

أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

[illegible]

155

[illegible]

وكان بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش الرحمن فسئل به خبيرا واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا تبارك الذي جعل في السماء بروجا وجعل فيها سراجا وقمرا منيرا وهو الذي جعل الليل والنهار خلفة لمن اراد ان يذكر او اراد شكورا

[illegible]

وكفى به بذنوب عباده خبيرا [illegible] الذي خلق السموات [illegible] ثم استوى على العرش الرحمن [illegible] فسئل به خبيرا [illegible] واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن [illegible] وزادهم نفورا [illegible] تبارك الذي جعل في السماء بروجا [illegible] وجعل فيها سراجا [illegible] هو الذي جعل الليل والنهار خلفة [illegible] او اراد شكورا [illegible]

وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين يبيتون لربهم سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها كان غراما انها ساءت مستقرا ومقاما والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما

[illegible]

۱۵۷

[illegible] واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما [illegible] والذين يبيتون لربهم سجدا وقياما [illegible] ان عذابها كان غراما [illegible] انها ساءت مستقرا ومقاما [illegible] والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا [illegible] وكان بين ذلك قواما [illegible]

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ
[illegible]
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
[illegible]

[illegible]

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا
[illegible]
صُمًّا وَعُمْيَانًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا
[illegible]
وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا
[illegible]

١٥٧ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم طسم تلك آيات الكتاب المبين لعلك باخع نفسك ألا يكونوا مؤمنين إن نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين وما يأتيهم من ذكر من الرحمن محدث إلا كانوا عنه معرضين فقد كذبوا فسيأتيهم أنباء ما كانوا به يستهزئون

فانهم ... قال الشاعر ... أولئك يجزون الغرفة ... [illegible]

... بما صبروا ... ويلقون فيها تحية وسلاما ... [illegible]

... قل ما يعبؤا بكم ربي لولا دعاؤكم ... [illegible]

[illegible]

... سورة الشعراء ... طسم ... [illegible]

... تلك ... آيات الكتاب المبين ... [illegible]

لعلك باخع نفسك ... [illegible]

... إن نشأ ننزل عليهم من السماء آية ... [illegible]

... فظلت أعناقهم لها خاضعين ... [illegible]

... وما يأتيهم من ذكر من الرحمن محدث ... [illegible]

... فقد كذبوا ... فسيأتيهم ... أولم يروا ... [illegible]

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا

[illegible] وما كان أكثرهم مؤمنين [illegible] وإن ربك لهو العزيز الرحيم [illegible] وإذ نادى ربك موسى [illegible] أن ائت القوم الظالمين [illegible] ألا يتقون [illegible] ويضيق صدري [illegible] ولا ينطلق لساني [illegible] فأرسل إلى هارون [illegible] قال كلا [illegible] فاذهبا بآياتنا [illegible] فأتيا فرعون [illegible] أن أرسل [illegible]

ایشان

بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي

۱۸۹ [illegible] ولبثت فينا من عمرك سنين [illegible] وفعلت فعلتك التي فعلت [illegible] وأنت من الكافرين [illegible] فعلتها إذا وأنا من الضالين [illegible] ففررت منكم لما خفتكم [illegible] فوهب لي ربي حكما [illegible] وتلك نعمة تمنها علي أن عبدت بني إسرائيل [illegible] قال فرعون وما رب العالمين [illegible] رب السماوات والأرض [illegible] إن كنتم موقنين [illegible] قال لمن حوله [illegible] ألا تستمعون [illegible]

أرسل إليكم لمجنون قال رب المشرق والمغرب وما بينهما إن كنتم تعقلون قال لئن اتخذت إلها غيري لأجعلنك من المسجونين قال أولو جئتك بشيء مبين قال فأت به إن كنت من الصادقين فألقى عصاه فإذا هي ثعبان مبين ونزع يده فإذا هي بيضاء للناظرين قال للملإ حوله إن هذا لساحر عليم يريد أن يخرجكم من أرضكم بسحره فماذا تأمرون قالوا أرجه وأخاه وابعث في المدائن حاشرين يأتوك بكل سحار عليم فجمع السحرة

[illegible]

لميقات يوم معلوم وقيل للناس هل أنتم مجتمعون لعلنا نتبع السحرة إن كانوا هم الغالبين فلما جاء السحرة قالوا لفرعون أئن لنا لأجرا إن كنا نحن الغالبين قال نعم وإنكم إذا لمن المقربين قال لهم موسى ألقوا ما أنتم ملقون فألقوا حبالهم وعصيهم وقالوا بعزة فرعون إنا لنحن الغالبون فألقى موسى عصاه فإذا هي تلقف ما يأفكون فألقي السحرة ساجدين قالوا آمنا برب العالمين رب موسى وهارون قال آمنتم له قبل

۱۶۰

[illegible]

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ

[illegible]

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ

[illegible]

حَاشِرِينَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَٰلِكَ

[illegible]

[illegible]

قال

161

وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ

[illegible]

فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ

[illegible]

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا

[illegible]

نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ

[illegible]

[illegible]

مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ

[illegible]

فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ

[illegible]

فِي الْآخِرِينَ وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ

[illegible]

أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ

[illegible]

[illegible]

أَوْ يَنتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

[illegible]

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ

[illegible]

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا

[illegible]

أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا

[illegible]

١٦٢

[illegible]

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَنجَيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا

اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ

[illegible]

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ

[illegible]

بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ
الْمُسَحَّرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ
فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَإِنَّهُ
لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ

[illegible]

[illegible]
تَعْمَلُونَ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ
تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ
مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

١٦٤

[illegible]

وأكثرهم كاذبون [illegible]

والشعراء يتبعهم الغاوون [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم طس تلك آيات القرآن وكتاب مبين هدى وبشرى للمؤمنين الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم بالآخرة هم يوقنون إن الذين لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم أعمالهم فهم يعمهون أولئك الذين لهم سوء العذاب وهم في الآخرة هم الأخسرون وإنك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم إذ قال موسى لأهله إني آنست نارا سآتيكم منها بخبر أو آتيكم بشهاب قبس لعلكم [illegible]

١٦٥

[illegible]

تصطلون فلما جاءها نودي أن بورك من في النار ومن حولها وسبحان الله رب العالمين يا موسى إنه أنا الله العزيز الحكيم وألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جان ولى مدبرا ولم يعقب يا موسى لا تخف إني لا يخاف لدي المرسلون إلا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء

[illegible]

[illegible]

فإني غفور رحيم وأدخل يدك في جيبك تخرج بيضاء من غير سوء في تسع آيات إلى فرعون وقومه إنهم كانوا قوما فاسقين فلما جاءتهم آياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين وجحدوا بها واستيقنتها أنفسهم ظلما وعلوا فانظر كيف كان عاقبة المفسدين

[illegible]

۱۴۴

[illegible]

پس نگر که چگونه بود عاقبة فانظر كيف كان عاقبة

المفسدين بنگر که عاقبت حال کار

مفسدان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۴۴

۴۴

تم

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ [illegible]

عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم قوله تعالی

ولقد آتینا داود و سلیمان علما یعنی بدرستی و براستی [illegible] که ما داود و سلیمان را علیهما الصلوة والسلام علمی دادیم [illegible]

داود علیه الصلوة والسلام [illegible] سلیمان علیه السلام منطق طیر [illegible]

منطق الطیر وقالا [illegible] وورث سلیمان داود [illegible]

[illegible]

۱۶۷

عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ [illegible]

أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ [illegible]

[illegible]

فقال ما لي لا أرى الهدهد أم كان من الغائبين لأعذبنه عذابا شديدا أو لأذبحنه أو ليأتيني بسلطان مبين فمكث غير بعيد فقال أحطت بما لم تحط به وجئتك من سبإ بنبإ يقين إني وجدت امرأة تملكهم وأوتيت من كل شيء ولها عرش عظيم وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون الله وزين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل فهم لا يهتدون ألا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء في

[illegible]

وتفقد الطير [illegible]

مالي [illegible]

أم كان من الغائبين [illegible]

لأعذبنه عذابا شديدا [illegible]

أو ليأتيني بسلطان مبين [illegible]

١٦٨

[illegible]

فمكث غير بعيد [illegible]

أحطت بما لم تحط به [illegible]

وجئتك من سبإ بنبإ يقين [illegible]

إني وجدت امرأة تملكهم [illegible]

وأوتيت من كل شيء [illegible]

وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون الله [illegible]

السموات والارض ويعلم ما تخفون وما تعلنون الله لا اله الا هو رب العرش العظيم قال سننظر اصدقت ام كنت من الكاذبين اذهب

بكتابي هذا فالقه اليهم ثم تول عنهم فانظر ماذا يرجعون قالت يا ايها الملؤا اني القي الي كتاب كريم انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن

الرحيم الا تعلوا علي واتوني مسلمين قالت يا ايها الملؤا افتوني في امري ما كنت قاطعة امرا حتى تشهدون قالوا نحن اولوا قوة واولوا

[illegible]

باس شديد والامر اليك فانظري ماذا تأمرين قالت ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وكذلك يفعلون واني

مرسلة اليهم بهدية فناظرة بم يرجع المرسلون فلما جاء سليمان قال اتمدونن بمال فما آتاني الله خير مما آتاكم بل انتم بهديتكم تفرحون

ارجع اليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون قال يا ايها الملؤا ايكم يأتيني بعرشها قبل ان يأتوني

149

[illegible]

مُسْلِمِينَ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ

قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

[illegible]

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ

كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي

[illegible]

الصرح فلما رأته حسبته لجة وكشفت عن ساقيها قال إنه صرح ممرد من قوارير قالت رب إني ظلمت نفسي وأسلمت مع سليمان لله رب العالمين ولقد أرسلنا إلى ثمود أخاهم صالحا أن اعبدوا الله فإذا هم فريقان يختصمون قال يا قوم لم تستعجلون بالسيئة قبل الحسنة

[illegible]

[illegible]

١٧١

لولا تستغفرون الله لعلكم ترحمون قالوا اطيرنا بك وبمن معك قال طائركم عند الله بل أنتم قوم تفتنون وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الأرض ولا يصلحون قالوا تقاسموا بالله لنبيتنه وأهله ثم لنقولن لوليه ما شهدنا مهلك أهله وإنا لصادقون ومكروا مكرا ومكرنا مكرا وهم لا يشعرون فانظر كيف كان عاقبة مكرهم أنا دمرناهم وقومهم أجمعين فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا

[illegible]

[illegible]

إن في ذلك لآية لقوم يعلمون وأنجينا الذين آمنوا وكانوا يتقون ولوطا إذ قال لقومه أتأتون الفاحشة وأنتم تبصرون أئنكم لتأتون الرجال شهوة

[illegible]

من دون النساء بل أنتم قوم تجهلون فما كان جواب قومه إلا أن قالوا أخرجوا آل لوط من قريتكم إنهم أناس يتطهرون فأنجيناه وأهله إلا

[illegible]

امرأته قدرناها من الغابرين وأمطرنا عليهم مطرا فساء مطر المنذرين قل الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى آلله خير أما يشركون أمن

[illegible]

خلق السماوات والأرض وأنزل لكم من السماء ماء فأنبتنا به حدائق ذات بهجة ما كان لكم أن تنبتوا شجرها أإله مع الله

[illegible]

[illegible]

بل هم قوم يعدلون أمن جعل الأرض قرارا وجعل خلالها أنهارا وجعل لها رواسي وجعل بين البحرين حاجزا أإله مع الله بل أكثرهم لا يعلمون أمن يجيب المضطر إذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم خلفاء الأرض أإله مع الله قليلا ما تذكرون أمن يهديكم في ظلمات البر والبحر ومن يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته

[illegible]

أإله مع الله تعالى الله عما يشركون أمن يبدأ الخلق ثم يعيده ومن يرزقكم من السماء والأرض أإله مع الله قل هاتوا برهانكم إن

[illegible]

كنتم صادقين قل لا يعلم من في السماوات والأرض الغيب إلا الله وما يشعرون أيان يبعثون بل ادارك علمهم في الآخرة بل هم في شك

[illegible]

منها بل هم منها عمون وقال الذين كفروا أإذا كنا ترابا وآباؤنا أئنا لمخرجون لقد وعدنا هذا نحن وآباؤنا من قبل إن هذا إلا أساطير

[illegible]

الأولين قل سيروا في الأرض فانظروا كيف كان عاقبة المجرمين ولا تحزن عليهم ولا تكن في ضيق مما يمكرون ويقولون متى هذا الوعد إن

[illegible]

[illegible]

كنتم صادقين قل عسى أن يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون وإن ربك لذو فضل على الناس ولكن أكثرهم لا يشكرون وإن ربك ليعلم ما

[illegible]

تكن صدورهم وما يعلنون وما من غائبة في السماء والأرض إلا في كتاب مبين إن هذا القرآن يقص على بني إسرائيل أكثر الذي هم فيه

[illegible]

يختلفون وإنه لهدى ورحمة للمؤمنين إن ربك يقضي بينهم بحكمه وهو العزيز العليم فتوكل على الله إنك على الحق المبين إنك لا تسمع الموتى

[illegible]

ولا تسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرين وما أنت بهادي العمي عن ضلالتهم إن تسمع إلا من يؤمن بآياتنا فهم مسلمون وإذا وقع القول عليهم

[illegible]

[illegible]

أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم أن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون ويوم نحشر من كل أمة فوجا ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون

[illegible]

حتى إذا جاءوا قال أكذبتم بآياتي ولم تحيطوا بها علما أماذا كنتم تعملون ووقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون ألم يروا أنا جعلنا

[illegible]

الليل ليسكنوا فيه والنهار مبصرا إن في ذلك لآيات لقوم يؤمنون ويوم ينفخ في الصور ففزع من في السماوات ومن في الأرض إلا من شاء

[illegible]

الله وكل أتوه داخرين وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب صنع الله الذي أتقن كل شيء إنه خبير بما تفعلون من جاء

[illegible]

۱۷۳

[illegible]

بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ

[illegible]

[illegible]

وأوحينا إلى أم موسى أن أرضعيه فإذا خفت عليه فألقيه في اليم ولا تخافي ولا تحزني إنا رادوه إليك وجاعلوه من المرسلين فالتقطه

[illegible]

آل فرعون ليكون لهم عدوا وحزنا إن فرعون وهامان وجنودهما كانوا خاطئين وقالت امرأت فرعون قرت عين لي ولك لا

[illegible]

تقتلوه عسى أن ينفعنا أو نتخذه ولدا وهم لا يشعرون وأصبح فؤاد أم موسى فارغا إن كادت لتبدي به لولا أن ربطنا على قلبها

[illegible]

١٧٥

[illegible]

لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ

[illegible]

عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

[illegible]

لَا يَعْلَمُونَ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ

[illegible]

[illegible]

فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا

[illegible]

مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ

[illegible]

أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ فَلَمَّا أَنْ

[illegible]

١٧٩

[illegible]

أراد أن يبطش بالذي هو عدو لهما قال يا موسى أتريد أن تقتلني كما قتلت نفسا بالأمس إن تريد إلا أن تكون جبارا في الأرض وما تريد

[illegible]

أن تكون من المصلحين وجاء رجل من أقصى المدينة يسعى قال يا موسى إن الملأ يأتمرون بك ليقتلوك فاخرج إني لك من الناصحين فخرج

[illegible]

منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين ولما توجه تلقاء مدين قال عسى ربي أن يهديني سواء السبيل ولما ورد ماء مدين وجد عليه

[illegible]

[illegible]

أمة من الناس يسقون ووجد من دونهم امرأتين تذودان قال ما خطبكما قالتا لا نسقي حتى يصدر الرعاء وأبونا شيخ كبير فسقى لهما ثم

[illegible]

تولى إلى الظل فقال رب إني لما أنزلت إلي من خير فقير فجاءته إحداهما تمشي على استحياء قالت إن أبي يدعوك ليجزيك أجر ما سقيت

[illegible]

لنا فلما جاءه وقص عليه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمين قالت إحداهما يا أبت استأجره إن خير من استأجرت القوي

[illegible]

۱۷۷

[illegible]

الأمين قال إني أريد أن أنكحك إحدى ابنتي هاتين على أن تأجرني ثماني حجج فإن أتممت عشرا فمن عندك وما أريد أن أشق عليك ستجدني إن شاء الله من الصالحين قال ذلك بيني وبينك أيما الأجلين قضيت فلا عدوان علي والله على ما نقول وكيل

[illegible]

فلما قضى موسى الأجل وسار بأهله آنس من جانب الطور نارا قال لأهله امكثوا إني آنست نارا لعلي آتيكم منها بخبر أو جذوة من النار لعلكم تصطلون فلما أتاها نودي من شاطئ الوادي الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إني أنا الله رب العالمين وأن ألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جان ولى مدبرا ولم يعقب يا موسى أقبل ولا تخف إنك من الآمنين اسلك يدك في

۱۷۸

[illegible]

جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا

[illegible]

فَاسِقِينَ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ

[illegible]

أَن يُكَذِّبُونِ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ فَلَمَّا جَاءَهُم

[illegible]

[illegible]

١٧٩

بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِ وَمَن

[illegible]

تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل

[illegible]

لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ

[illegible]

[illegible]

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ

وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ

لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا

قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا

وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى

أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا

[illegible]

بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

[illegible]

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ

[illegible]

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ

[illegible]

[illegible]

شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا

[illegible]

نَحْنُ الْوَارِثِينَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ

[illegible]

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ

[illegible]

كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ

[illegible]

[illegible]

القول ربنا هؤلاء الذين أغوينا أغويناهم كما غوينا تبرأنا إليك ما كانوا إيانا يعبدون وقيل ادعوا شركاءكم فدعوهم فلم يستجيبوا لهم ورأوا

العذاب لو أنهم كانوا يهتدون ويوم يناديهم فيقول ماذا أجبتم المرسلين فعميت عليهم الأنباء يومئذ فهم لا يتساءلون فأما من تاب

وآمن وعمل صالحا فعسى أن يكون من المفلحين وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى عما يشركون وربك

يعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون وهو الله لا إله إلا هو له الحمد في الأولى والآخرة وله الحكم وإليه ترجعون قل أرأيتم إن جعل

[illegible]

الله عليكم الليل سرمدا إلى يوم القيامة من إله غير الله يأتيكم بضياء أفلا تسمعون قل أرأيتم إن جعل الله عليكم النهار سرمدا إلى يوم القيامة

من إله غير الله يأتيكم بليل تسكنون فيه أفلا تبصرون ومن رحمته جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله ولعلكم

تشكرون ويوم يناديهم فيقول أين شركائي الذين كنتم تزعمون ونزعنا من كل أمة شهيدا فقلنا هاتوا برهانكم فعلموا أن الحق

لله وضل عنهم ما كانوا يفترون إن قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم وآتيناه من الكنوز ما إن مفاتحه لتنوأ بالعصبة أولي القوة

۱۸۲

[illegible]

إذ قال له قومه لا تفرح إن الله لا يحب الفرحين وابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا وأحسن كما أحسن الله إليك ولا تبغ الفساد في الأرض إن الله لا يحب المفسدين قال إنما أوتيته على علم عندي أولم يعلم أن الله قد أهلك من قبله من القرون من هو أشد منه قوة وأكثر جمعا ولا يسأل عن ذنوبهم المجرمون فخرج على قومه في زينته قال الذين يريدون الحياة الدنيا يا ليت لنا مثل ما أوتي قارون إنه لذو حظ عظيم وقال الذين أوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن وعمل صالحا ولا يلقاها إلا الصابرون فخسفنا به وبداره الأرض

[illegible]

ظهيرا للكافرين ولا يصدنك عن آيات الله بعد إذ أنزلت إليك وادع إلى ربك ولا تكونن من المشركين ولا تدع مع الله إلها آخر لا إله إلا هو كل شيء هالك إلا وجهه له الحكم وإليه ترجعون

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين أم حسب الذين يعملون السيئات أن يسبقونا ساء ما يحكمون من كان يرجو لقاء الله فإن أجل الله لآت وهو السميع العليم ومن جاهد فإنما يجاهد لنفسه إن الله لغني عن العالمين والذين آمنوا وعملوا الصالحات لنكفرن عنهم سيئاتهم ولنجزينهم أحسن الذي كانوا يعملون ووصينا الإنسان بوالديه حسنا وإن جاهداك لتشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما

١٨٣

[illegible]

إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا

[illegible]

أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ

[illegible]

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم

[illegible]

مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ

[illegible]

[illegible]

فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ

[illegible]

لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

[illegible]

لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا

[illegible]

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ

[illegible]

[illegible]

يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ

[illegible]

إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّ

[illegible]

[illegible]

انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

[illegible]

[illegible]

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ

[illegible]

وما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتا وان اوهن البيوت لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون ان الله يعلم ما يدعون من دونه من شيء وهو العزيز الحكيم وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون خلق الله السموات والارض بالحق ان في ذلك لاية للمؤمنين اتل ما اوحي اليك من الكتاب واقم الصلوة ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر والله يعلم ما تصنعون ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظ

[illegible]

لموا منهم وقولوا آمنا بالذي انزل الينا وانزل اليكم والهنا والهكم واحد ونحن له مسلمون وكذلك انزلنا اليك الكتاب فالذين آتيناهم الكتاب يؤمنون به ومن هؤلاء من يؤمن به وما يجحد بآياتنا الا الكافرون وما كنت تتلوا من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك اذا لارتاب المبطلون بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم وما يجحد بآياتنا الا الظالمون وقالوا لولا انزل عليه آيات من ربه قل انما الآيات عند الله وانما انا نذير مبين اولم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم ان في ذلك لرحمة وذكرى لقوم يؤمنون قل كفى بالله بيني

[illegible]

بینکم شهیدا یعلم ما فی السموات والارض والذین آمنوا بالباطل وکفروا بالله اولئک هم الخاسرون ویستعجلونک بالعذاب ولولا اجل مسمی لجاءهم العذاب ولیأتینهم بغتة وهم لا یشعرون یستعجلونک بالعذاب وان جهنم لمحیطة بالکافرین یوم یغشاهم العذاب من فوقهم ومن تحت ارجلهم ویقول ذوقوا ما کنتم تعملون یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نعم اجر العاملین الذین صبروا

[illegible]

وعلی ربهم یتوکلون وکأین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم ولئن سألتهم من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر لیقولن الله فانی یؤفکون الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر له ان الله بکل شیء علیم ولئن سألتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض من بعد موتها لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو ولعب وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم

[illegible]

يكفرون ليكفروا بما آتيناهم وليتمتعوا فسوف يعلمون أولم يروا أنا جعلنا حرما آمنا ويتخطف الناس من حولهم أفبالباطل يؤمنون و
بنعمة الله يكفرون ومن أظلم ممن افترى على الله كذبا أو كذب بالحق لما جاءه أليس في جهنم مثوى للكافرين والذين جاهدوا فينا
لنهدينهم سبلنا وإن الله لمع المحسنين بسم الله الرحمن الرحيم الم غلبت الروم في أدنى الأرض وهم من بعد غلبهم سيغلبون
في بضع سنين لله الأمر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء وهو العزيز الرحيم وعد الله لا يخلف

[illegible]

الله وعده ولكن أكثر الناس لا يعلمون يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون أولم يتفكروا في أنفسهم ما خلق
الله السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق وأجل مسمى وإن كثيرا من الناس بلقاء ربهم لكافرون أولم يسيروا في الأرض فينظروا
كيف كان عاقبة الذين من قبلهم كانوا أشد منهم قوة وأثاروا الأرض وعمروها أكثر مما عمروها وجاءتهم رسلهم بالبينات فما كان
الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون ثم كان عاقبة الذين أساءوا السوأى أن كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزئون الله يبدأ الخلق

[illegible]

الخلق ثم يعيده ثم إليه ترجعون ويوم تقوم الساعة يبلس المجرمون ولم يكن لهم من شركائهم شفعاء وكانوا بشركائهم كافرين ويوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون فأما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فهم في روضة يحبرون وأما الذين كفروا وكذبوا بآياتنا ولقاء الآخرة فأولئك في العذاب محضرون فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في السماوات والأرض وعشيا وحين تظهرون يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي الأرض بعد موتها وكذلك تخرجون ومن آياته أن خلقكم من تراب ثم إذا أنتم بشر

[illegible]

تنتشرون ومن آياته أن خلق لكم من أنفسكم أزواجا لتسكنوا إليها وجعل بينكم مودة ورحمة إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون ومن آياته خلق السماوات والأرض واختلاف ألسنتكم وألوانكم إن في ذلك لآيات للعالمين ومن آياته منامكم بالليل والنهار وابتغاؤكم من فضله إن في ذلك لآيات لقوم يسمعون ومن آياته يريكم البرق خوفا وطمعا وينزل من السماء ماء فيحيي به الأرض بعد موتها إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون ومن آياته أن تقوم السماء والأرض بأمره ثم إذا دعاكم دعوة من الأرض إذا أنتم تخرجون وله من في السماوات

۱۸۹

[illegible]

والارض كل له قانتون وهو الذي يبدؤا الخلق ثم يعيده وهو اهون عليه وله المثل الاعلى في السموات والارض وهو العزيز الحكيم ضرب

[illegible]

لكم مثلا من انفسكم هل لكم من ما ملكت ايمانكم من شركاء في ما رزقناكم فانتم فيه سواء تخافونهم كخيفتكم انفسكم كذلك نفصل الايات

[illegible]

لقوم يعقلون بل اتبع الذين ظلموا اهواءهم بغير علم فمن يهدي من اضل الله وما لهم من ناصرين فاقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي

[illegible]

فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون منيبين اليه واتقوه واقيموا الصلوة ولا تكونوا من

[illegible]

[illegible]

المشركين من الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا كل حزب بما لديهم فرحون واذا مس الناس ضر دعوا ربهم منيبين اليه ثم اذا اذاقهم منه رحمة

[illegible]

اذا فريق منهم بربهم يشركون ليكفروا بما آتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون ام انزلنا عليهم سلطانا فهو يتكلم بما كانوا به يشركون واذا اذقنا

[illegible]

الناس رحمة فرحوا بها وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون اولم يروا ان الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ان في

[illegible]

ذلك لايات لقوم يؤمنون فآت ذا القربى حقه والمسكين وابن السبيل ذلك خير للذين يريدون وجه الله واولئك هم المفلحون وما

[illegible]

190

[illegible]

وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ
ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي
النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُم مُّشْرِكِينَ
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ

191

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَن يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ
بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ
حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ
فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ

يحيي الارض بعد موتها ان ذلك لمحيي الموتى وهو على كل شيء قدير ولئن ارسلنا ريحا فرأوه مصفرا لظلوا من بعده يكفرون فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين وما انت بهاد العمي عن ضلالتهم ان تسمع الا من يؤمن باياتنا فهم مسلمون الله الذي خلقكم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشيبة يخلق ما يشاء وهو العليم القدير ويوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما لبثوا غير ساعة كذلك كانوا يؤفكون وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهذا

[illegible]

يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون فيومئذ لا ينفع الذين ظلموا معذرتهم ولا هم يستعتبون ولقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل ولئن جئتهم بآية ليقولن الذين كفروا ان انتم الا مبطلون كذلك يطبع الله على قلوب الذين لا يعلمون فاصبر ان وعد الله حق ولا يستخفنك الذين لا يوقنون

بسم الله الرحمن الرحيم الم تلك آيات الكتاب الحكيم هدى ورحمة للمحسنين الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم بالآخرة هم يوقنون اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين واذا تتلى عليه آياتنا ولى مستكبرا كأن لم يسمعها كأن في اذنيه وقرا فبشره بعذاب اليم ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات النعيم خالدين فيها وعد الله حقا وهو العزيز الحكيم خلق السماوات بغير عمد ترونها والقى في الارض

١٩٢

[illegible]

تميد بكم وبث فيها من كل دابة وأنزلنا من السماء ماء فأنبتنا فيها من كل زوج كريم هذا خلق الله فأروني ماذا خلق الذين من
دونه بل الظالمون في ضلال مبين ولقد آتينا لقمان الحكمة أن اشكر لله ومن يشكر فإنما يشكر لنفسه ومن كفر فإن الله غني حميد
قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله إن الشرك لظلم عظيم ووصينا الإنسان بوالديه حملته أمه وهنا على وهن وفصاله
في عامين أن اشكر لي ولوالديك إلي المصير وإن جاهداك على أن تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفا واتبع

[illegible]

ترواان الله سخر لكم ما في السماوات وما في الأرض وأسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ولا
هدى ولا كتاب منير وإذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا أولو كان الشيطان يدعوهم إلى عذاب السعير
ومن يسلم وجهه إلى الله وهو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى وإلى الله عاقبة الأمور ومن كفر فلا يحزنك كفره إلينا مرجعهم فننبئهم
بما عملوا إن الله عليم بذات الصدور نمتعهم قليلا ثم نضطرهم إلى عذاب غليظ ولئن سألتهم من خلق السماوات والأرض ليقولن الله قل الحمد

١٩٣

[illegible]

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَلَوْ اَنَّ مَا فِي الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ [illegible]

سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ اِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيْلَ

فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى وَاَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَاَنَّ

مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ

[illegible]

١٩٤

[illegible]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا اَتَاهُمْ

مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ

وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ اَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ذٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ

[illegible]

عالم الغيب والشهادة العزيز الرحيم الذي احسن كل شيء خلقه وبدأ خلق الانسان من طين ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين ثم سواه ونفخ فيه من روحه وجعل لكم السمع والابصار والافئدة قليلا ما تشكرون وقالوا ءاذا ضللنا في الارض ءانا لفي خلق جديد بل هم بلقاء ربهم كافرون قل يتوفيكم ملك الموت الذي وكل بكم ثم الى ربكم ترجعون ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا رءوسهم عند ربهم ربنا ابصرنا

[illegible]

١٩٥

وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون ولو شئنا لآتينا كل نفس هديها ولكن حق القول مني لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين فذوقوا بما نسيتم لقاء يومكم هذا انا نسيناكم وذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون انما يؤمن بآياتنا الذين اذا ذكروا بها خروا سجدا وسبحوا بحمد ربهم وهم لا يستكبرون تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ينفقون فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون اما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوى نزلا بما كانوا يعملون واما الذين فسقوا

[illegible]

فأواهم النار كلما أرادوا أن يخرجوا منها أعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون ولنذيقنهم من العذاب الأدنى دون

العذاب الأكبر لعلهم يرجعون ومن أظلم ممن ذكر بآيات ربه ثم أعرض عنها إنا من المجرمين منتقمون ولقد آتينا موسى الكتاب فلا تكن في

مرية من لقائه وجعلناه هدى لبني إسرائيل وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون إن ربك هو يفصل بينهم يوم

القيامة فيما كانوا فيه يختلفون أولم يهد لهم كم أهلكنا من قبلهم من القرون يمشون في مساكنهم إن في ذلك لآيات أفلا يسمعون أولم يروا

[illegible]

١٩٧

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین والمنافقین ان الله کان علیما حکیما واتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبیرا وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه وما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون

[illegible]

[illegible]

منهن امهاتکم وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا آباءهم فاخوانکم فی الدین وموالیکم ولیس علیکم جناح فیما اخطأتم به ولکن ما تعمدت قلوبکم وکان الله غفورا رحیما النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ

[illegible]

مِيثَاقًا غَلِيظًا لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا

[illegible]

عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ

[illegible]

[illegible]

وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ
[illegible]
إِلَّا غُرُورًا وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ
[illegible]

[illegible]

إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا
[illegible]
يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ
[illegible]
اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ
[illegible]
إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا
[illegible]

۲۰۵

[illegible]

الخوف سلقوكم بألسنة حداد أشحة على الخير أولئك لم يؤمنوا فأحبط الله أعمالهم وكان ذلك على الله يسيرا يحسبون الأحزاب

لم يذهبوا وإن يأت الأحزاب يودوا لو أنهم بادون في الأعراب يسألون عن أنبائكم ولو كانوا فيكم ما قاتلوا إلا قليلا لقد كان لكم

في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر وذكر الله كثيرا ولما رأى المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و

رسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم إلا إيمانا وتسليما من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما

[illegible]

بدلوا تبديلا

وتبديل نکردند ایشان عهد را تبدیل کردنی

۲۰۱

[illegible]

لِيَجْزِيَ اللّٰهُ الصّٰادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنٰافِقِينَ اِنْ شٰاءَ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنٰالُوا

خَيْرًا وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتٰالَ وَكٰانَ اللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيزًا وَاَنْزَلَ الَّذِينَ ظٰاهَرُوهُمْ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ مِنْ صَيٰاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَاَوْرَثَكُمْ اَرْضَهُمْ وَدِيٰارَهُمْ وَاَمْوٰالَهُمْ وَاَرْضًا لَمْ تَطَؤُهٰا وَكٰانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِاَزْوٰاجِكَ

[illegible]

[illegible]

۲۰۳

[illegible]

... وأنزل الذين ظاهروهم من أهل الكتاب ... من صياصيهم ...
... وقذف في قلوبهم الرعب ... فريقا تقتلون ... وتأسرون فريقا ... وأورثكم أرضهم وديارهم وأموالهم ...

[illegible]

ابخا

إن كنتن تردن الحياة الدنيا وزينتها فتعالين أمتعكن وأسرحكن سراحا جميلا وإن كنتن تردن الله ورسوله والدار الآخرة فإن الله أعد للمحسنات منكن أجرا عظيما يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين وكان ذلك على الله يسيرا ومن يقنت منكن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها أجرها مرتين وأعتدنا لها رزقا كريما يا نساء النبي لستن كأحد من النساء إن اتقيتن فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض وقلن قولا معروفا وقرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى وأقمن الصلاة وآتين

٢٠٨

لطيفا خبيرا إن المسلمين والمسلمات والمؤمنين والمؤمنات والقانتين والقانتات والصادقين والصادقات والصابرين والصابرات والخاشعين والخاشعات والمتصدقين والمتصدقات والصائمين والصائمات والحافظين فروجهم والحافظات والذاكرين الله كثيرا والذاكرات أعد الله لهم مغفرة وأجرا عظيما وما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله

٢٠٥

... وطاعت رسول صلى الله عليه وآله [illegible] في قوله القانتين والقانتات وهر كه [illegible] داخل اينند في قوله والصادقين والصادقات

[illegible] صبر كند [illegible] داخل اينند في قوله والصابرين والصابرات [illegible]

[illegible] داخل اينند في قوله الخاشعين والخاشعات [illegible] داخل اينند في قوله والمتصدقين والمتصدقات [illegible]

[illegible] داخل اينند في قوله والصائمين والصائمات [illegible] داخل اينند في قوله والحافظين فروجهم والحافظات [illegible]

[illegible] في قوله والذاكرين الله كثيرا والذاكرات [illegible]

[illegible] **وما كان لمؤمن ولا مؤمنة** [illegible]

[illegible]

وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا [illegible]

[illegible]

... ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم ومن يعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبينا واذ تقول للذي انعم الله عليه وانعمت عليه امسك

[illegible]

عليك زوجك واتق الله وتخفي في نفسك ما الله مبديه وتخشى الناس والله احق ان تخشاه فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها لكي لا يكون على

[illegible]

المؤمنين حرج في ازواج ادعيائهم اذا قضوا منهن وطرا وكان امر الله مفعولا ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له سنة الله في الذين خلوا من قبل وكان امر الله قدرا مقدورا

[illegible]

[illegible]

واذكرن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله والحكمة [illegible]

[illegible] **ان المسلمين والمسلمات** [illegible]

[illegible] **والقانتين والقانتات** [illegible]

[illegible] **كثيرا والذاكرات** [illegible]

[illegible]

[illegible]

وجعلناکها لکی لا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا [illegible]

وکان امر الله مفعولا [illegible]

ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له [illegible]

سنة الله [illegible]

[illegible]

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ

[illegible]

لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

[illegible]

فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي

[illegible]

۲۰۶

ثواب و قول و هدی این هدایت بمعنی لطف باشد کقوله تعالی والذین اهتدوا زادهم هدی قال اهبطا منها جمیعا خطاب است با آدم و ابلیس گفت هر دو بزمین شوید جمیعا نصب بر حال است و قوله بعضکم لبعض عدو هم در جای حال است والتقدیر متعادین متباغضین فاما یاتینکم منی هدی اگر بشما آید از من هدی یعنی بیان از کتاب و رسول و دلیل فمن اتبع هرکه او تبع آن باشد او ضال نبود در دنیا و شقی نبود در قیامت اگر گویند چون ایشان معصیتی نکردند چرا ایشان را از بهشت بیرون کرد جواب گوییم اخراج از بهشت عقوبت نباشد چه عقاب مضرتی باشد مستحق مقرون باستحقاق و اهانت و فوت منافع از عقاب نباشد چه اگر چنین بودی انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام همیشه معاقب بودندی چه در هر وقت منافع را تمامی نیست که با ایشان توان رسانیدن عاجلا و آجلا بل اخراج ایشان از بهشت و اهباط ایشان بزمین بر سبیل مصلحت بود و لابد تعلق بمصلحت دارد باوقات و اشخاص و اسباب که چون تناول از درخت نکرده بودند مصلحت ایشان در تکلیف آن بود که آنجا باشند و چون تناول کردند مصلحت بگردید و صلاح آن بود که تکلیف ایشان در زمین باشد و خداوند تعالی آدم را علیه الصلوة والسلام خود برای زمین آفریده است و فیه قوله انی جاعل فی الارض خلیفة قوله ومن اعرض عن ذکری هرکه اعراض کند و برگردد از ذکر من و دین من و خلاف کند بعضی گفتند مراد توحید است و بعضی گفتند مراد قرآنست و معنی اعراض عدول از ایمان بقرآن و نظر در دلایل و بینات او فان له معیشة ضنکا ای ضیقا او را معیشتی باشد تنگ و سخت یقال منزل ضنک و عیش ضنک ای ضیق و واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در وی یکسان باشد برای آنکه لفظ او لفظ مصدر است برای این گفت ضنک و نگفت ضنکة و مفسران در معیشة ضنک خلاف کردند ابو هریره روایت کرد از رسول خدای تعالی صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت در تفسیر این آیه که مراد بمعیشة ضنک عذاب گور است عبدالله عباس گفت شقاوت مجاهد گفت تنگیست حسن و ابن زید گفتند زقوم و غسلین و ضریع است قتاده گفت یعنی فی النار معیشة او در دوزخ باشد ضحاک گفت کسب پلید است عکرمه گفت حرام است عبدالله عباس گفت هر مالی که من بریشان از بندگان نخواهم کم اندک باشد و اگر بسیار مراد از آن خیری نباشد آن معیشة ضنک باشد گفتند معنی آیت آنست که هرکس که از ذکر خدای تعالی و راه حق عدول کند معیشت و روزی بر وی تنگ باشد که بسیار کافران را می بینیم که معیشة بر ایشان فراخ ترست از آنکه بر مؤمنان و انما معنی آیت آنست که ایشان که بقیامت ایمان ندارند و خداوند تعالی را ندانند هر خرجی و نفقه که کنند غرامت شناسند برای آنکه آن را ثوابی نبینند و آن را عوضی طمع ندارند و خدای تعالی را ندانند و گمان ایشان بخدا بد باشد بر ایشان سخت آید آن خرج و نفقه کردن فتلک المعیشة الضنک ابو سعید خدری گفت این معیشة ضنک بود در گور بود که گور بر او تنگ شود چنانکه استخوان پهلوهاش بر یکدیگر کند و بر او مسلط کنند در گور نود و نه اژدها را که هر یکی را هفت سر باشد تا او را می درند و گوشت او را می خورند تا بروز قیامت و اگر یکی را از آن ماران یکدم در زمین دمد هرگز در زمین نبات نروید مقاتل گفت معیشتش بد باشد برای آنکه هر فعال او بد بر معصیت سعید جبیر گفت قناعت از او بستانند تا سیر نشود ونحشره یوم القیامة اعمی و در روز قیامت او را حشر کند نابینا بعضی گفتند اعمی البصر یعنی چشم نابینا باشد و این ظاهر آیت است و قول عبدالله عباس است مجاهد گفت اعمی عن الحجة نابینا باشد از حجت یعنی حجت نتواند آوردن بعضی دیگر گفتند اعمی عن الخیر والثواب باشد از خیر و طریق ثواب یعنی هیچ خیر نرسد قال رب او گوید ای خدای من چرا مرا نابینا زنده کردی و من در دنیا بینا بودم گوید او را کذلک اتتک ایاتنا چنانکه آیات ما بتو آمد و تو آنرا فراموش کردی امروز ترا فراموش کردند و مراد باین نسیان ترکست یعنی تو آیات من رها کردی و ایمان نیاوردی

وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی وکذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن بآیات ربه ولعذاب الآخرة اشد وابقی
[illegible]
افلم یهد لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لآیات لاولی النهی ولولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما واجل
[illegible]
مسمی فاصبر علی ما یقولون وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء اللیل فسبح واطراف النهار لعلک ترضی ولا تمدن عینیک
[illegible]

بان امروز ترا رها کردند از ثواب قوله وقد کنت بصیرا دلیل ان میکند که عمی آخرت چشم است مجاهد گفت یعنی نزدیک خود بصیر بودم
بحجت خود وان شبهت که پنداشتم که حجت است وکذلک نجزی من اسرف وچنین جزا و پاداشت دهیم آنکه اسراف کرده باشد و تعدی
و پای از حد خود بنهاده ولم یؤمن بآیات ربه و ایمان نیارد بآیات پروردگار ولعذاب الآخرة و عذاب آخرت سخت تر و پاینده تر باشد این
دلیل ان میکند که این عذاب که رفت یا عذابی که در دنیا باشد از شقاوت و خروج معصیة و اعتقاد [illegible] در خروج و نفقه
قوله افلم یهد لهم قریش تجارت بشام رفتندی و ایشان را گذر بر منازل عاد و ثمود بودی خدای تع گفت هدایت نداد ایشان
را و لم یتبین و لطف نشد که ما چند هلاک کردیم از قرون امم و قوله کم اهلکنا در جای فاعل یهد افتاد و التقدیر افلم کثرة
ما اهلکنا و کم در محل نصبست باهلکنا انکه فعل و مفعول بیکجا در موضع رفع اند لوقوع موقع الفاعل علی یا بینا یمشون
فی مساکنهم ایشان میروند در منازل و مساکن و سراهای ایشان و آثار آن می بینند ان فی ذلک لآیات درین آیاتی و عبرتهاست
و دلالت خداوندان عقلها را و نهی جمع نهیه باشد که فعل در جمع فعل قیاسی مطرد است ولولا کلمة سبقت من ربک و گر
نه خبر نیست صادر و سابق گشته از خدای تع در تاخیر عذاب ایشان و تسمیه آجال ایشان برای بلاغ حجت را و اجل مسمی و وقت
هلاک ایشان و مقدار اعمار ایشان و گفتند مراد باجل مسمی قیامت است و در آیه تقدیم و تاخیر هست و تقدیر اینست ولولا
کلمة سبقت من ربک واجل مسمی لکان لزاما ای لکان العذاب و العقاب و الهلاک لهم لازما عذاب لازم بودی بر ایشان چنانکه
برامم سالف و گفتند معنی انست که لکان الزاما ای تلزم کل انسان طایره فی عنقه هر کسی را جزاء کرده خود ببایستی دید و نسق
علی نحو الکلام کردندی قول اول اختیار زجاج است و قول دوم اختیار ابو عبیده فاصبر علی ما یقولون صبر کن بر آنچ میگویند
وسبح بحمد و شکر خداوند تع قبل طلوع الشمس پیش از آنکه آفتاب بر آید یعنی نماز بامداد وقبل غروبها و پیش از آنک
آفتاب فرو شود یعنی نماز دیگر ومن آناء اللیل فسبح و از ساعات شب یعنی نماز شام و خفتن واطراف النهار و کنارهای روز یعنی
نماز پیشین این قول قتاده است گفت خداوند تع درین آیه [illegible] امر کرد بر پنج نماز وآناء اللیل ساعاته و واحدها انی و
انی و انو و قال السعدی [illegible] حلو و مر کصرف القدح مرة [illegible] کل انی حرة اللیل [illegible] لعلک ترضی تا باشد که راضی شوی کسائی گفت
و ابی بکر عن عاصم لعلک ترضی [illegible] الارضاء تا باشد که ترا خشنود کنند قوله آناء اللیل و اطراف النهار [illegible] و اطراف جمعست
و لیکن [illegible] ایشان با واحد [illegible] و چند قول گفتند یکی اراد طرف کل نهار [illegible] جمع [illegible] گفت
صفت قلوب [illegible] ولا تمدن عینیک خطابست با رسول خدای تع صلی الله علیه و آله و سلم
و مراد جمله [illegible] گفت چشم مکش با آنچ ما داده ایم [illegible] و متمتع کرده ایم ایشان را بآن ازواجا ای اصنافا و اشکالا و
نصب او بر مفعول اوست از متعنا و بر جای مفعول دوم داده ام از [illegible] زهرة الحیوة الدنیا نصب او روا بود که بر مفعول
له باشد و المعنی لزینة الحیوة الدنیا و روا بود که [illegible] بود از محل جار و مجرور که مفعول دوم متعنا است برای انکه محل
بر نصبست و تقدیر آنکه الی ما متعنا به من زهرة الحیوة الدنیا و روا بود که حال بود از [illegible] فی حال کون المتمتع به زهرة الحیوة
الدنیا و روا بود که بر فعلی مقدر بود و تقدیر آنکه اعنی زهرة الحیوة الدنیا و زهره و شکوفه باشد مراد انواع نعمت و ملاهی
و ملاذ است و معنا آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا تنظروا الی من هو فوقکم و انظروا الی من هو اسفل منکم فانه اجدر ان
لا تزدروا نعمة الله علیکم گفت در آن کس منگرید که بالای شما باشد بنعمت در آن نگرید که فرود شما باشد که آن اولیتر بود که نعمت
خدای تع بر خود حقیر نداند و این معنی شاعری پارسی در بیتی چند گفته است و نیکو گفته است نظم زمانه پندی آزاده وار داد
مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است زبان ببند مرا گفت و چشم دل بگشای که را زبان نه ببندست پای در بندست [illegible]

الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر وابقی وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن
[illegible]
نرزقک والعاقبة للتقوی وقالوا لولا یاتینا بآیة من ربه اولم تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی ولو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا
[illegible]
لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل ونخزی قل کل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط السوی ومن اهتدی
[illegible]

فروتر از توانرو چه کنی یعنی بدان منگر که بجمال تو آرزومند است ابو رافع گفت سبب آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا به
نزدیک جهودی فرستاد و از و قرضی خواست جهود گفت من قرض بغیر رهن ندهم رسول صلی الله علیه و آله و سلم را سخت آمد خدای
تعالی بر تسلیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه فرستاد و یعقوب خواند زهرة الحیوة الدنیا بفتح ها و باقی قرا بسکون
ها و هما لغتان مثل جهرة و جهرة و نهر و نهر و شعر و شعر لنفتنهم فیه تا ایشان را بدان اختبار و امتحان کنیم و ضمیر راجع با
با ما ورزق ربک خیر وابقی و روزی که خداوند تع داد ترا بهترست و باقی تر وامر اهلک بالصلوة و اهلت را بنماز فرما
یعنی اهل البیت و نیز دوستان را و قوم و امت را واصطبر علیها و تو بر آن صبر کن یعنی بر نماز و بر مداومت و اقامت آن بلوغ
و شرایطش لا نسئلک رزقا ما از تو روزی نخواهیم ترا روزی ما دهیم والعاقبة للتقوی و عاقبت پرهیزکاری راست که مآل آن با
ثواب بود وقالوا لولا یاتینا بآیة من ربه گفتند این کافران لولا ای هلا چرا آیتی بما نیارد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و معجزه از خدای
اولم یاتهم نیامد بایشان بینه و بیان و آیات و آنچه در کتابهای اولست یعنی او درو قول گفتند یکی آنکه ایشان میگویند که
چرا آیتی و معجزه نیارد این قرآن معجزه باشد که مر خبر دهم ایشان را آنچه در کتب اول هست از توریة و انجیل و صحف
آن نبیین و تحکام و ناشنیده و اخباری که چون بنگرند مخبر مطابق خبر بود درین کتابها این مدایه باشد و قول دیگر انست که
اولم یاتهم مر ایشان آمد آیات و بینات کتب اوایل و ایشان باز نگردیدند و ایمان نیاوردند اگر این آیات که ایشان التماس
کردند بیاریم هم ایمان نیارند انکه ایشان را عذاب آید چنانکه استحلال اهل بصره و نافع و حفص خوانند اولم تاتهم بتاء
تانیث البینه و باقی قرا بیا لتقدم الفعل و حمل البینة علی معنی البیان چنانکه در نظایر او فقرات ولو انا اهلکناهم
بعذاب من قبله و اگر ما ایشان را هلاک کرده بودیما بعذاب یعنی بنوعی عذاب پیش از این یعنی پیش از آمدن تو
لقالوا گفتندی لولا ای هلا ارسلت الینا رسولا چرا پیغمبری بما نفرستادی فنتبع آیاتک تا ما متابعت آیات تو کردی
و نصب او بر جواب استفهام است بفا من قبل ان نذل ونخزی ان مع الفعل در تاویل مصدرست یعنی من قبل الذل و الخزی پیش
از آنکه ذلیل شدیم و هلاک قل بگوی ای محمد کل متربص هر یکی از ما و گروه منتظر چشم بر نهاده است انتظار چیزی میکند ما
انتظار فتح و ظفر و نصرت میکنیم از قبل خداوند تع عز و جل و شما انتظار مرگ ما میکنید فتربصوا انتظار کنید صورت امر است و
مراد تهدید و تقریع فستعلمون که فردا در قیامت بدانید که کیست که خداوند راه راست است و کیست که مهتدی و راه یافته
است و بر راه حق و صواب است ما یا شما و در آیات دلیل است بر وجوب اللطف اعنی فی قوله تع لولا یاتینا و لولا ارسلت
الینا رسولا برای آنکه در معجزات و اگر معجزه نبودی جاری بودی آن بودی که یکی از ما گفتی دیگری هلا فعلت بنا ما لا یحتاج
الیه فی الدین و الدنیا و لا نفع لنا فیه و این کلامی لغو و ملاقی محال باشد برای آنکه در و حجتی نباشد و قوله من اصحاب الصراط
السوی ومن اهتدی من در هر دو جای که بر موصول حمل کنند بمعنی الذی محل او نصب باشد و اگر بر استفهام حمل کنند محل
او رفع باشد سورة الانبیاء علیهم الصلوة و السلام بدانکه این سوره مکی است در قول قتاده و مجاهد صد و دوازده آیتست بعدد
کوفیان و یازده بعدد بصریان و شامیان و یکهزار و یکصد و شصت و هشت کلمات و چهار هزار و هشتصد و نود حرف
در فضیلتش روایت کند از ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر که او سورة الانبیا بخواند روز قیامت خدای
تعالی شمار او آسان کند و هر پیغمبر که در قرآن ذکر ایشان است بر و سلام کنند و دست در دست او نهند اقترب للناس حسابهم
قوله تعالی جل جلاله درین آیه وعظ فرمود و تذکیر قیامت کافران را گفت نزدیک آمد وقت حساب مردمان یعنی قیامت که
بقیامت شمار خلقان کنند و مثله قوله اقتربت الساعة وانشق القمر و قرب قبله ما بین الشیئین باشد از مدت یا مسافت

بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون لاهیة قلوبهم
واسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم افتأتون السحر وانتم تبصرون قال ربی یعلم القول فی السماء والارض وهو السمیع العلیم

یا فاعلا ازین کار در ارد مکان و زمان و حال استعمال کنند و گفته اند کل ما هو آت قریب و ازین بلیغ تر کل ما هو آت آت هر چه آمدنی
است نزدیک بود یعنی لا محال باشد و هر چه آمدنیست آمده است یعنی بحکم آمده است روایت است که قس ساعده را در سوق
عکاظ بر شتری نشسته و مردم را وعظ میکرد و می گفت ایها الناس ان من عاش مات و من مات فات و کل ما هو آت آت هر که
زنده است بمیرد و هر که بمیرد فایت شود و هر چه آمدنیست آمده است یعنی بحکم آمده است و قوله حسابهم حساب بود و معنی آیه یعنی
محاسبه چه فعال در مصدر فاعل قیاسی مطرد است و بمعنی محسوب کالکتاب بمعنی المکتوب وهم فی غفلة واو حال است
و ایشان را در غفلت و بناکاه اعراض میکنند از ان وعد و وعید مینمایند و از ان بر میکردند ما یاتیهم نیاید بایشان من
ذکر از یاد کرده یعنی کتابی و مراد قران است باتفاق من ربهم از خدای شان محدث نو الا ایشان آن می شنوند و بازی می
کنند واو حال است و ما نفی است و مراد بذکر قران است بلا خلاف از میان مفسران و در این دلیل است بر حدوث قران برای
انکه اسم محدث بر وی اجرا کرد بعضی اشاعره که گفتند مراد بذکر محمد است از روی تعصب سمع ذکر ایشان اعنی کوش دل ایشان از
قرینه این استماع که در ایه است غافل شده است که چنانکه ایشان الا استمعوه وهم یلعبون بوده اند ایشان بیکبار لم یستمعوا
هذا الاستماع کوش بااین کلمه نداشتند که قرینه این ذکرست و اندیشه نکردند که پیغمبر مسموع نباشد کلام مسموع می باشد
و لکن انکه حوای ناصحی بر ایشان میگوید و از معقول این مقاله اندیشه نکنند عجب نباشد که پیغمبر مرد را مسموع گوید اگر گویند
مراد آنست که ادوی شنوند گویم اگر چنین بودی الا استمعوه منه بودی برای انکه کلام عرب اینست سمعت الکلام و سمعت
الکلام من فلان یا الیه یقال استمعت الی فلان قوله وهم یلعبون در محل حال است التقدیر لاعبین لاهیة قلوبهم دلهای ایشان
مشغول بلهو و بطر و نصب او بر حال است و عرب گوید الصفة اذا تقدمت علی الموصوف انتصبت علی الحال نحو قول الشاعر
لعزة موحشا طلل قدیم ٭ وقال الآخر لمیة موحشا طلل یلوح کانه خلل ٭ ای طلل قدیم موحش ٭ و این مثال نیک نیست که آورده اند
برای انکه در بیت صفت و موصوف هر دو نکره اند بصفه نشاید و در آیه قلوبهم معرفت چه حال را نشاید که مقدم بود و
اگر بود مرو اگر تاخیر کنی گوئی قلوبهم لاهیة مبتدا و خبر شود پس چه تا بروزن آید نیست واسروا النجوی و پنهان بایکدیگر
بر گفتند هل هذا الا بشر مثلکم این محمد نیست جز یکی از شما آدمی چو شما و نحویان در وجه ضمیر جمع که در پیش فاعل
افتاد خلاف کردند و بر قیاس کلام ایشان و اسروا نیست برای انکه فعل مسند با ضمیر تواند بود یا با اسم ظاهر چون با ضمیر اسناد
کردند با ظاهر نتوان کرد فرا گفت الذین در محل جرست علی بدل الناس او صفة کانه قال اقترب للناس الذین ظلموا ای للناس
الظالمین حسابهم و درین وجه بعدی هست لبعد ما بین البدل والمبدل منه و بعضی دیگر گفتند بدل ضمیرست که واو است فی
قوله و اسروا چنانکه گفت عموا و صموا کثیر منهم و این وجهی قریبست کسائی گفت در کلام تقدیم و تاخیری هست و تقدیر آنست
الذین ظلموا اسروا النجوی و وجهی دیگر آنست که خبر مبتدا محذوفست والتقدیر هم الذین ظلموا و وجهی دیگر آنست که این بر لغة
آنانست که از عرب که گفتند اکلونی البراغیث قال شاعرهم ٭ بک نال النضال دون المساعی ٭ و اهتدین النبال للاغراض ٭
و وجه نیکوتر در ایه آنست که علی جواب سائل است کانه لما قال واسروا النجوی قال قائل منهم قال الذین ظلموا و این قول قریبست
بقول انکه بدل گفت بدل البعض من الکل با قدرت و قوله هل هذا الا بشر مثلکم محل او نصب است بوقوع الفعل علیه جز ایشان
بر گفتند این بود و این بدل نجوی است بدل الکل من الکل بصورت استفهام است و مراد جحد یعنی ما هذا الا بشر مثلکم این محمد نیست
الا آدمی چون شما افتاتون السحر وانتم تبصرون و میآئید شما سوی جادوی و بآن میگروید و می بینید که آن سحرست قل بگو یا
محمد کوفیان خوانند بکر ابی بکر و خلف قال علی الخبر و باقی قرا قل خوانند علی الامر ربی یعلم القول فی السماء والارض بگو این که خدای

بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها افهم یؤمنون وما ارسلنا
قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام وما کانوا خالدین ثم صدقناهم

این حدیث بایکدیگر براز میگویند که خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین گویند هر آنچه شما براز گویند او داند یا برو
پوشیده شود وهو السمیع العلیم و او شنوا و داناست بل قالوا بل اضراب باشد از کلام اول یعنی کلام اول رها کنند و کلام
دیگر گیرد در اول بازی گرفتند و استماع آن در حال آن بازی کردند و هیچ فرا نگرفتند چون بدانستند که هزل نیست جدست
گفتند اضغاث احلام ای هذا القران اضغاث احلام خبر مبتدا محذوفست و اضغاث جمع ضغث دسته گیاه بود که
برچینند در هر نوع باشد مختلف نیک و بد و تر و خشک انکه کنایت کنند باو آن خوابها که از اصلی نبود چنانکه در قصه یوسف
علیه الصلوة والسلام گفت اضغاث احلام وما نحن بتاویل الاحلام بعالمین یعنی این قران سخنی است که از او اصلی نیست و معنی
نباشد باز او را باز آمدند و گفتند بل افتراه یعنی بل قالوا افتراه او قالوا بل افتراه بلا و فرا بافته است و کلام اوست انکه از این
و گفتند بل هو شاعر بل او شاعریست و این کلام شعر اوست و این همه از سر عجز و تحیر گفتند بی اندیشه برای انکه اقوال
متناقضست برای انکه اضغاث و احلام را هیچ معنی نباشد و هیچ تناسب الفاظ و این کلامی است در درجه علیا از فصاحت
با جزالت الفاظ و جلالت معنی و انچه گفتند بل افتراه جواب ان یکبار رود و با دوده بار شنیدند فاتوا بسورة من مثله و قوله
فاتوا بعشر سور مثله مفتریات و انچه گفتند بل هو شاعر هم هرزه گفتند برای انکه ایشان دانا بودند که شعر نشناختند
که شعر کلام باشد موزون مقفی و این را نه وزنست و نه قافیه انکه چون از این همه فرو ماندند گفتند فلیاتنا بآیة بگو تا
آیتی و دلالتی و معجزه بما آرد چنانکه پیغمبران پیشین آوردند ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها گفت ایمان نیاوردند اهل آن شهرها
که ما ایشان را هلاک کردیم با انکه آیات و معجزات با ایشان آمد و در کلام این محذوفست و تقدیر آنکه ما آمنت قبلهم من
قریة اتتهم الایات فاهلکناها و برای دلالت فحوی الخطاب حذف کنند افهم یؤمنون ایشان ایمان خواهند آورد اگر آیاتی بایشان
این صورت استفهام است و معنی جحد یعنی ایمان نیارند با انکه آید بایشان چنانکه آنانکه پیش بودند آیات و بینات بایشان
آمد ایمان نیاوردند تا ما ایشان را هلاک کردیم وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم این جواب آنست که گفتند هل هذا الا
بشر مثلکم حق تعالی گفت با ایشان اگر آیات در پیغمبران گذشته که بشر بودند با ایشان اعتبار نکنید که محمد صلی الله علیه
علیه و آله و سلم با آن پیغمبران که پیش از وی بودند بنوع من الامر از آدمیان که ما با ایشان وحی کردیم عاصم خواند الا نوحی
بنون و کسر حا علی اسناد الفعل الی الله علی طریق التعظیم الا و ما بایشان وحی کردیم و باقی قرا خواندند یوحی بیا و فتح
حا علی الفعل المجهول مکرر مرانی که وحی کردند با ایشان فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بپرسید از اهل ذکر اگر شما ندانید
مفسران در اهل ذکر خلاف کردند که اهل ذکر کیست از امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام روایت کردند که او گفت نحن اهل الذکر
ما اهل ذکریم و مراد بذکر محمد است صلی الله علیه و آله و سلم ای فاسئلوا آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مثل این روایت کردند از رضا
صلوات الله علیه و سلامه و خداوند تعالی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر خواند فی قوله ذکرا رسولا حسن بصری گفت مراد
اهل توریة و انجیل اند ابن زید گفت مراد اهل قرانند که خداوند تعالی قران را ذکر خواند فی قوله ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث
و فی قوله وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس الآیة بعضی دیگر گفتند مراد اهل علم اند باخبار سلف و در این سوال الزام ایشان
که کافران اند و در قول ایشان حجتی نباشد خلاف کرده اند جبائی گفت برای انکه این مخبران بصفت تواتر باشند عند خبر ایشان
علم ضروری حاصل شود چون مستند بود با ادراک و مشاهده و بعضی دیگر گفتند چون ایشان بیشتر خصم بودند سخن ایشان
بر ایشان حجت باشد و بعضی دیگر گفتند مراد مومنان اهل کتابند که گواه ایشان بوقوع قبول باشد قوله وما جعلناهم جسدا
و ما نکردیم ایشان را یعنی پیغمبران را تنی که طعام نخورند تا ایشان را باشد که گویند ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق

الوعد فأنجيناهم ومن نشاء وأهلكنا المسرفين لقد أنزلنا إليكم كتابا فيه ذكركم أفلا تعقلون وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة وأنشأنا
بعدها قوما آخرين فلما أحسوا بأسنا إذا هم منها يركضون لا تركضوا وارجعوا إلى ما أترفتم فيه ومساكنكم لعلكم تسألون قالوا يا ويلنا إنا
كنا ظالمين فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيدا خامدين وما خلقنا السماء والأرض وما بينهما لاعبين لو أردنا أن نتخذ لهوا

چون ایشان آدمی بودند مانند دیگر آدمیان ایشان را گزیر نبود از آنکه دیگر آدمیان را باشد از طعام و شراب وما کانوا خالدین
و ایشان همیشه نمانند چه هیچ آدمی همیشه نخواهد ماند و مثله قوله وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان مت فهم الخالدون
ثم صدقناهم الوعد پس وعده که با ایشان کرده بودیم راست کردیم از وعده ظفر و فتح و نجات از دشمن و اهلاک کافران و صدق
متعدی باشد بدو مفعول یقال صدقه الحدیث با او حدیث راست گفتیم فانجیناهم برهانیدیم ایشان را و آنان را که ما خواستیم
از اتباع ایشان و مسرفان و متعدیان را هلاک کردیم لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم خداوند جل جلاله گفت ما فرو فرستادیم
بشما کتابی که در آن کتاب ذکر شماست و گفتند شرف شماست که ذکر بمعنی شرف آمده است فی قوله وانه لذکر لك ولقومك حسن گفت
ما تحتاجون الیه من امر دینکم درین کتاب هست آنچه شما را بآن حاجت باشد از کارهای دینی و گفتند ذکری و یادگاری هست
درو از مکارم اخلاق و محاسن افعال افلا تعقلون عقل را کار نمی بندید و اندیشه نمی کنید وکم قصمنا آنکه بر سبیل وعظ و عبرت یاد
کرد که بس شهرهاء ظالم که ما پشت ایشان بشکستیم و کم که بمعنی خبر باشد تکثیر را در حیز احوال بس باو باشد چنانکه
هست وکم من ملك فی السموات وکم اهلکنا من قبلهم من قرن ومن القرون و مراد از قریه اهل قریه اند چنانکه گفت واسأل القریة
و التقدیر کانت ظالمة الاهل یعنی ایشان را بگناه خود هلاک کردیم وانشأنا من بعدها قوما آخرین و پس ایشان گروهی دیگر بیافریدیم
مبتدا و انشا و اختراع و احداث و ابتداع نظایرند فلما احسوا بأسنا اهل آن شهرها چون عذاب ما بحس و حاسه بیافتند
اثرش بدیدند و آوازش بشنیدند و آثار آتش ظاهر شد ایشان را اذا هم منها یرکضون این اذ المفاجات که بدویدی ایشان
تاختن و گریختن گرفتند خداوند تعالی عند آن حال بر سبیل تقریع و توبیخ گفت ایشان را لا ترکضوا تاختن مکنید و مگریزید
از عذاب وارجعوا الی ما اترفتم فیه و باز آن شوید که در آن مترف و منعم بودید از مال و ملک ومساکنکم و بعوی بخانهای خود
شید لعلکم تسألون تا شما را سوال کنند از شما عبدالله عباس گفت از شما بپرسند که پیغامبر را تا از کشت مجاهد گفت تا از
شما فتوی پرسند علی طریق التهکم گفت این قتاده گفت تا سایلان بیایند و از شما چیزی خواهند که شما منعم و متنعمید بر
طریق استهزا مفسران گفتند این آیات در حق اهل حضور آمد و آن دهی است بیمن و اهل آن عرب بودند خدای تعالی پیغامبری
با ایشان فرستاد تا ایشان را بخدای خواند او را تکذیب کردند و بکشتند خداوند تعالی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا
ایشان را بکشت و خانهای ایشان غارت کرد و زن و فرزند ایشان را ببرد چون چنان دیدند پشیمان شدند در وقتی که
پشیمانی سودی نداشت گریختن گرفتند فرشتگان ایشان را گفتند بر سبیل استهزا لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم
فیه ومساکنکم و منادی از آسمان ندا کرد یا لثارات الانبیاء چون چنان بود بگناه خود مقر آمدند و گفتند یا ویلنا ای وای
بر ما انا کنا ظالمین ما ستمکاره بودیم بر خویشتن و نیز بر خلقان فما زالت تلك دعواهم پیوسته این مقالت گفتار ایشان بود تا ما
ایشان را درود شمشیر کردیم و هلاک کردیم چون گیاه درود خامدین مردگان بر جای خود یعنی تا مردن این گفتار می گفتند هلاک
و عذاب ایشان را تشبیه کرد بحصاد الزرع و خمود النار گفت تر و تازه ایستاده بودند چون زرع تیغ عذاب ایشان را درود کرد
و فرو مرده و سوخته بودند چون آتش خشم ما ایشان را فرو کشت وما خلقنا السماء والارض وما بینهما آنکه گفت ما این آسمان و
زمین را و آنچه در میان آنست ببازی نیافریدیم بل برای منافع خلقان آفریدیم در دنیا تا در او اندیشه و نظر کنند و علم بصانع
و خالق آن تحصیل کنند لو اردنا ان نتخذ لهوا اگر ما خواستمانی تا او را بازی گرفتمانی چنانکه زجاج گفت اللهو به لغة ... ما چنان که ما
که کسی بیوی یا بلابه ... مجاهد و قتاده گفتند لهو بلغت یمن زن باشد و حسن و طاوس همین گفتند عبدالله عباس گفت لهو
فرزند باشد برای آنکه مردم را در او لهو باشد لاتخذناه یعنی اگر ما زنی گرفتمانی یا فرزندی علی زعم من زعم ذلک از نزد خود گرفتمانی

لاعبین م

لاتخذناه من لدنا إن كنا فاعلين بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فإذا هو زاهق ولكم الويل مما تصفون وله من في السماوات والأرض
ومن عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحسرون يسبحون الليل والنهار لا يفترون أم اتخذوا آلهة من الأرض هم ينشرون لو كان
فيهما آلهة إلا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون لا يسأل عما يفعل وهم يسألون أم اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانكم

نه از آدمیان چون مریم و عیسی چنانکه ترسایان و یهودان ایشان گفتند و روا نیست ان کنا فاعلین اگر کرده مانی چرا که ما نکردیم و نکنیم برای آنکه
این معنی بر ما روا نیست این نکنیم بل نقذف بالحق بل حق را بر باطل زنیم تا مغز او ببرد فاذا هو زاهق که بنگری زاهق و ذاهب باطل
باشد و این بر سبیل گفت یعنی حجت ما شبهت سطلان چنان قاهر و غالب باشد که اگر جسم شود مغز او ببرد و دماغ وی را
او ببرد ولکم الویل وای شما را از این وصف که خدای تعالی را می کنید و برو روا می دارید از زن و فرزند و لهو و لعب وله من فی
السموات والارض آنکه گفت هرچه در آسمان و زمین هست خدای تعالی راست و ملك و ملک اوست و در حوزه تصرف اوست تا چنانکه
می خواهد میدارد و می گرداند ومن عنده وآنانکه بنزدیک او آیند از فرشتگان یعنی رفعت و منزلت نه بمعنی قرب مسافت لا یستکبرون
عن عبادته استکبار و استنکاف نکنند و بزرگی ننمایند از عبادت و پرستش او ولا یستحسرون قتاده گفت معنی آنست که ستوه
نشوند من قولهم بعیر حسیر ای کلیل و معی و قال علقمة بها جیف الحسری فاما عظامها فبیض واما جلدها فصلیب ابن زید گفت
ملال نیاید ایشان را کعب گفت سهل آید بر ایشان چنانکه چشم بر کردن بر ما سهل آید و بعضی دیگر گفتند لا یستحسرون
ای لا یطلبون الحسر وهو الکشف من قولهم حسر عن ذراعیه اذا کشف عنه یعنی آن عبادت که می کنند دشوار ندارند تا با کسی
مانند کاری سخت خلاصه کردن آن شین فاتر کنند یسبحون اللیل والنهار بشب و روز تسبیح میکنند و ایشان را فتوری و
سستی نباشد و ضبط لیل و نهار بر ظرف است ام اتخذوا ام بمعنی بل است اخبار یعنی از کلام رفت از آن اضراب کرد و در حدیث
کافران گرفت که ایشان خدایانی گرفته اند از زمین ومن تمیین راست یعنی از سنگ و چوب و چیزهایی که از معادن باشد
از روی و آهن آنکه بلفظ استفهام بر سبیل تقریع گفت هم ینشرون احیا ایشان میکنند و مردگان را ایشان زنده می کنند
یقال انشر الله الموتی نشرا فنشروا و نشور این لفظ هم لازم باشد و هم متعدی و بمصدر جدا شود و بعضی دیگر اهل لغة
گفتند انشر الله الموتی فنشروا و زجاج گفت در شاذ خواندند هم ینشرون علی الفعل المجهول بفتح شین یعنی آنکه مقرون
احیاء و ممیتون ایشان خدایانی گرفته اند که زنده نمانند و نمیرند و روا بود که من الارض از صله نشر باشد یعنی ایشان
مردگان را از زمین نشر خواهند کرد بر این تاویل من ابتدا غایه بود آنکه حق جل و علا گفت لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا اگر در آسمان و زمین خدایانی بودندی جز خدای آسمان و زمین تباه شدی والا اینجا بمعنی غیر است چنانکه غیر که
اصل او صفت است آمده بمعنی استثنا الا که معنی او استثنا است آمده در اینجا بمعنی غیر که صفت باشد و التقدیر لو کان
فیهما آلهة غیر اسمای آلهة مغایرة الله و این محض دلیل تمانع است و متکلمان دلیل تمانع از اینجا گرفته اند گفتند دلیل
بر آنکه خداوند تعالی یکیست آنست که اگر دو بودی یا بیشتر میان ایشان ممانعت ممکن بودی و ممتنع نبودی پس بودی
بودی با آنکه اگر یکی چیزی خواستی و یکی ضد آن و خلاف آن یا مراد هر دو بر آمدی یا مراد هیچ دو بر نیامدی بودی یا
بآنکه محال ممتنع بودی از قادر که نه معقول و این ... بودی با نقص قادری ایشان واگر مراد یکی برآمدی و آن دیگر
بودی بودی با نقص قادری آنکه مراد او برنیامدی چون قسمها باطل است این بماند که تا آنکه خداوند تعالی خدای
واحد است یکی و انبازی باشد در الهیت تعالی علوا کبیرا فسبحان الله رب العرش منزه است خدای تعالی که خداوند عرش است و عرش
را برای آن تخصیص کرد که عظیم ترین چیزیست از مخلوقات او و گفتند مراد بعرش ملک است یعنی خداوند پادشاهیست
و ملک او راست منزه از آنکه گرفته اند عما یصفون از آن وصف که ایشان می کنند او را بآنکه در عبادت شریک دارد ام
اتخذوا من دونه آلهة و روا بود که معنی ام بل باشد چنانکه گفتیم و روا بود که معادله همزه استفهام باشد که تقدیرش
فی قوله ینشرون یعنی خدایانی گرفته اند ایشان که ایشان نشر و احیا میکنند و ایشان را شریک خدای میدانند و یا خدایانی

تشبیه

هذا ذكر من معي وذكر من قبلي بل أكثرهم لا يعلمون الحق فهم معرضون وما أرسلنا من قبلك من رسول إلا نوحي إليه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون

[illegible]

وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم ولا يشفعون إلا لمن ارتضى

[illegible]

وهم من خشيته مشفقون ومن يقل منهم إني إله من دونه فذلك نجزيه جهنم كذلك نجزي الظالمين أولم ير الذين كفروا أن السماوات والأرض

[illegible]

کرفته بود نخدای تعالی چنانکه ایشان را می‌دانند خدا را واین معنی ظاهرترست قل هاتوا برهانکم بگو ای محمد صلی الله علیه و آله
وسلم برین دعوی که کردی حجتی و برهانی و بینتی بیارید که هر آن دعوی که از دلیل و حجت عاری باشد مقبول نبود
واین دلیل است بر بطلان تقلید هذا ذکر من معی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که این قرآن ذکر آن امت که با من‌اند
از آنچه ایشان را بآن حاجت بود از حلال و حرام و قضایا و احکام و آنچه صلاح ایشان باز کردد و ذکر من قبلی و قصه و اخبار آنها
که پیش از من بوده‌اند درین کتابست چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت در وصف او فیه خبر ما قبلکم و نبأ ما بعدکم
وفصل ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل انکه گفت بل این هیچ نیست آفت اینست که بیشتر ایشان حق نمیدانند لاجرم
از وی اعراض میکنند و برمیگردند قوله تعالی وتقدس وما ارسلنا من قبلک من رسول الآیه من اول ابتداء غایت راست و دوم زیادت
لتأکید النفی حق تعالی گفت ما نفرستادیم از پیش تو هیچ پیغمبر را الا یوحی الیه اهل کوفه خواندند الا نوحی الیه بنون و کسر حا علی اسناد
الفعل الی المستوحی علی الجمع علی وجه التعظیم الا اوحی کردیم باو و باقی قرا یوحی خواندند بیا و فتح حا علی الفعل المجهول
الا وحی کرده باو انه لا اله الا انا ضمیر راجع است با شان و کار یعنی ان الامر والشان لا اله و شان چنانست که جز من خدای نیست
فاعبدون مرا پرستید که استحقاق عبادت جز مرا نیست وقالوا آنکه حکایت از کرد که کافران گفتند این کافران از جماعت
که گفتند که فرشتگان دختران خدای اند جل جلاله و جمعی از که گفتند عزیر ابن الله و ترسایان که گفتند المسیح ابن الله
اتخذ الرحمن ولدا خداوند تعالی فرزند گرفت سبحانه منزه است خدا از آنکه او را فرزند باشد بل عباد مکرمون بل این فرشتگان
و عزیر و عیسی علیهم الصلوة والسلام بندگانی اند خداوند تعالی را گرامی لا یسبقونه بالقول سبقت نبرند ایشان خدای را بگفتار یعنی
زهره ندارند که پیش از آنکه خدای تعالی گوید و فرماید ایشان سخنی گویند یا کاری فرمایند وهم بامره یعملون و ایشان
آنچه کنند بفرمان خدای تبارک و تعالی کنند یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم خدای جل جلاله داند آنچه پیش ایشان است
و آنچه پس ایشان است علی اختلاف القول فیه علی ما مضی چنانکه برفت اختلاف مفسران در وی ولا یشفعون ایشان شفاعت
نکنند الا در حق آنکه خدای تعالی خواهد و رضا دهد عبدالله عباس گفت یعنی آنکه بگوید لا اله الا الله مجاهد گفت
یعنی آنکه خداوند تعالی از او راضی باشد و اصحاب وعید این آیت را حجت کرده‌اند در نفی شفاعت از اهل کبایر برای آنکه
ایشان گفتند که خدای تعالی میگوید که فرشتگان شفاعت نکنند الا آنکه خداوند تعالی خواهد و عمل او پسندیده
باشد گوییم ایشان را که این که گفتند در ظاهر آیت نیست بل آنکه متعلق رضا مذکور نیست و ظاهر این است الا
آنکه خدای جل جلاله خواهد و رضا دهد و دستوری دهد در شفاعت او و نظیره قوله من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
و اگر تسلیم کنیم که مراد آنست که رضی عمله از کجاست که واجب کند که رضی جمیع عمله این تعبیر قرآن باشد بر وفق مذهب ما
نشاید که بعض عمل او یا بیشتر عمل او از ایمان و عمل صالح کرده باشد پسندیده خدای تعالی بود و اگر چه در میانه عمل باشد
ناپسندیده که شفاعت برای آن باید در حق او وهم من خشیته مشفقون و ایشان از ترس او ترسان باشند یعنی از خوف
عقاب او هیچ معصیت نکنند ومن یقل منهم انی اله من دونه انکه بر سبیل التقدیر گفت هر کس که گفتی از فرشتگان که من خدایم
بدون خدای تعالی فذلک آن را یعنی آن گوینده را که این دعوی کند ما جزای او باد افراه او دوزخ دهیم کذلک نجزی الظالمین
که ما جزا بظالمان چنین دهیم اولم یر الذین کفروا نمی‌بینند این کافران یعنی نمیدانند که آسمان و زمین بر یکدیگر افتاده بود
و در هم آمیخته ما از یکدیگر جدا کردیم عبدالله عباس گفت یک چیز بود آسمان و زمین ملتزق گشته خداوند تعالی فصل کرد میان
ایشان بهوا کعب الاحبار گفت خداوند تعالی که آسمان و زمین آفرید بر هم نهاده بود بادی بفرستاد تا آن را از هم جدا کرد مجاهد

وابو صالح

كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شيء حي أفلا يؤمنون وجعلنا في الأرض رواسي أن تميد بهم وجعلنا فيها فجاجا سبلا لعلهم يهتدون

[illegible]

وجعلنا السماء سقفا محفوظا وهم عن آياتها معرضون وهو الذي خلق الليل والنهار والشمس والقمر كل في فلك يسبحون وما جعلنا

[illegible]

لبشر من قبلك الخلد أفإن مت فهم الخالدون كل نفس ذائقة الموت ونبلوكم بالشر والخير فتنة وإلينا ترجعون وإذا رآك الذين

[illegible]

۲۱۰ وابو صالح و سدی گفتند جمله یک طبقه بود خدای تعالی بشکافت آن را و هفت طبقه کرد و ففتقناهما چنین عکرمه و عطیه و ابن زید گفتند
آسمان و زمین رتق بود و بسته از این باران ندادی و زمین نبات بیرون نیاوردی ما آسمان را به باران بشکافتیم و زمین را به نبات
نظیره قوله والسماء ذات الرجع والارض ذات الصدع و رتق بستن باشد و فتق گشادن و شکافتن باشد نقیض یکدیگرند
یقال الخی فلان الرتق والفتق از آنکه متصرف کاری بود او را رتق و فاتق گویند و منه المرأة الرتقاء آنکه اندام او ملتحم باشد
و برای آن رتق بلفظ واحد گفت و اگر چه آسمانها جمع است که این لفظ مصدرست و مصدر با واحد و جمع و تذکیر و تانیث یکی
باشد کقولهم عدل و روز و فطر و صوم و رضی وجعلنا من الماء کل شیء حی و هر چیزی زنده را آفریدیم از آب آفریدیم و جعل بمعنی
خلقت و مثله قوله والله خلق کل دابة من ماء الآیه افلا یؤمنون تصدیق نمی‌کنند و باور نمیدارند و ابن کثیر تنها خواند
الم یر الذین کفروا بی واو و جمله قرا با واو خواندند وجعلنا فی الارض رواسی ما در زمین کوهها کردیم یعنی کوهها آفریدیم الجبال الرواسی
صفة محذوف است و معناها ثابت جمع راسیه ای ثابتة من رسی اذا ثبت ان تمید در او دو وجه گفتند یکی آنکه حفظا
من ان تمید ای کراهیة ان تمید این قول زجاج است و یکی آنکه لئلا تمید تا نه که داشت از آنکه بجنبد و قولهم دوم آنکه تا نجنبد
و این هر دو قول مطرد باشد از نظایر او من قوله یبین الله لکم ان تضلوا و قوله ان تضل احدیهما و قوله ان تقولوا یوم القیمة
و غیر ذلک الآیات وجعلنا فیها فجاجا و کردیم در او راهها فجاج جمع فج باشد و آن راهی بود فراخ میان دو کوه سبلا راهها در بدل
لعلهم یهتدون تا ایشان مهتدی شوند و راه یابند خداوند تعالی درین آیت نهاد بر خلقان بآنکه زمین بقرار ایشان کرد
و از قرار داد کوهها در جهت که او که خدای تعالی زمین آفرید می‌جنبید همچنانکه کشتی بر سر آب حق تعالی آن را بکوه ثابت کرد
و در وی راه ساخت چنانکه گفت والجبال اوتادا و زمین را مسخر ایشان کرد تا در سهل و جبل بهر راه میکنند و بطلب معاش
و در وی سفر و حاجت میکنند وجعلنا السماء سقفا محفوظا و ما آسمان را سقفی کردیم نگاه داشته در وی خلاف کردند بعضی گفتند
محفوظ است از آنکه بیوفتد چنانکه گفت ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا الآیه و بعضی دیگر گفتند محفوظ است
از آنکه کس تعرض تواند کرد او را بنقض و هدم تا این معنی طمع دارد یعنی بر رفعت و احکام بل نجار ساینده که این طمعها منقطع شد
و قولی دیگر آنست که محفوظ است از شیاطین برجم چنانکه گفت وجعلناها رجوما للشیاطین وهم عن آیاتها معرضون ایشان
یعنی کافران از آیات و دلالات آن اعراض نموده ماند و عمدا کرده و در وی تفکر و نظر نکنند وهو الذی خلق اللیل والنهار او آنست
خدای است که شب و روز بیافرید والشمس والقمر و آفتاب و ماه بیافرید و آنچه روز آید شب رود و روز کردد تا آفتاب آید روز بود
و ماه آید شب باشد کل فی فلک یسبحون این ماه و آفتاب و هر یکی از آن در فلکی شنا میبرند و سیاحتی کنند و فلک عبارتست
از مجری و مدار ماه و آفتاب و ستارگان این قول ضحاکست و بعضی دیگر گفتند فلک برجیست مکفوف که این ستارگان در او
میروند برای این سیاحت گفت حسن بصری گفت آسیای است بر شکل آسیا دوکه برای استداره از الفلک خواندند
منه الفلک السفینة و منه فلکة المغزل و در لغت عبارت باشد از هر چه کرد بود باشد و جمع فلک افلاک بود و قال الراجز
باتت تناجی الفلک الدوارا ۰ حتی الصباح تعمل الاقتدارا ۰ یعنی یسبحون ابن جریج گفت یعنی میرود عبدالله عباس گفت یعنی میگردد
بجزهر و شر و سر خاو برای آن بکنایة عقلا از وی خبر داد که فعل عقلا باو حوالت کرد و مثله والشمس والقمر رایتهم لی
ساجدین و قوله فظلت اعناقهم لها خاضعین و قوله لقد علمت ما هؤلاء ینطقون و قال النابغة الجعدی ۰ تمززتها والدیک
یدعو صباحه ۰ اذا ما بنو نعش دنوا فتصوبوا ۰ و برای آن بلفظ جمع گفت و اگر چه شمس و قمر دو بیت که مراد آنست و دیگر ستارگان
و لکن اکتفا کرد به بذکر بعضی قوله وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد گفتند سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفتند نتربص به ریب

كفروا إن يتخذونك إلا هزوا أهذا الذي يذكر آلهتكم وهم بذكر الرحمن هم كافرون خلق الإنسان من عجل سأريكم آياتي فلا
تستعجلون ويقولون متى هذا الوعد إن كنتم صادقين لو يعلم الذين كفروا حين لا يكفون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم

ریب المنون ما انتظار مرگ محمد میکنیم حق تعالی این آیه فرستاد و گفت که اگر ایشان چشم بر مرگ تو نهاده اند ما هیچ آدمی را در دنیا خلود
جاودانی نداده ایم و پیش از تو کسی جاوید نماند تا تو نیز بمانی افاین مت اگر تو بمیری ایشان همیشه خواهند ماند و بعضی
ذکر کنند استفهامی در مقدرست و التقدیر افهم الخالدون و لکن اکتفا کرد بیکی و مثل قول الشاعر ‹ دفونی و قالوا یا
خویلد لا ترع فقلت و انکرت الوجوه هم هم › یعنی اهم انکه گفت کل نفس هر تنی که جان دارد مرگ بچشد و برای آنکه مرگ شدنی
و چشیدنی است بلفظ ذوق گفت بچش قد ذقت و بالعلک و قال تعالی انکم لذائقوا العذاب الالیم و قال ذق انک انت العزیز
الکریم و فرا گفت چون اسم فاعل بمعنی ماضی باشد عمل نکند اضافت شاید کرد چنانکه در آیه هست و چون بمعنی استقبال باشد
کند چنانکه زید ضارب عمرو و بالاسرای و ضرب عمرو و انا ضارب عمرو الآن و غدا و نبلوکم و ما شما را بیازمائیم و امتحان کنیم برای
تفسیرها که گفتیم به بد و نیک و بیماری و تندرستی و درویشی و توانگری و مرگ و زندگانی فتنة ای امتحانا و بلاء مصدریست
لا من لفظ الفعل و مراد بامتحان و اختبار و فتنت از خداوند تعالی تشدید و تکلیف باشد و این پیش ازین بیان کرده ایم و الینا
ترجعون و شما را باز پیش ما آرند و مرجع و مآل شما با ما باشد یعنی در سرایی که در آن سرای حکم ما را باشد و کس محکوم نبود ایشان چنانکه
در دنیاست و اذا رآک الذین و چون ببینند ترا این کافران ان یتخذونک ان بمعنی ما نفی است و المعنی ما یتخذونک الا هزوا الا بگیرند ترا
مگر افسوس اهذا الذی در اینجا حذفست یعنی و التقدیر یقولون اهذا گویند این است که ذکر خدایان ما میکند بد و عیب ذکر
گویند بر اطلاق و عیبت سب خواهند قال الله تعالی سمعنا فتی یذکرهم ای یعیبهم قال عنترة ‹ لا تذکری مهری و ما اطعمته
فیکون جلدک مثل جلد الاجرب › ای لا تعیبی ایشت که خدایان شما را دشنام میدهد وهم بذکر الرحمن هم کافرون و ایشان بذکر
خداوند تعالی و بر توحید و کتاب او کافرند خلق الانسان من عجل بیافریدند انسان را یعنی آدم را از عجل یعنی شتاب زدگی یعنی جبلت
و ترکیب او بر شتاب زدگی نهاده است نظیره قوله و کان الانسان عجولا سعید جبیر و سدی گفتند چون خدای تعالی آدم را
بیافرید و روح بزانوی او رسید نگاه کرد میوه بهشت دید تعجیل کرد خواست تا پیش از تمام خلق او برپای خیزد بعضی دیگر
گفتند خلق الانسان من عجل ای من تعجیل فی خلقه و گفتند خداوند تعالی او را روز آدینه نماز دیگر بیافرید بخلق و آفرینش
او تعجیل کرد تا آفتاب فرو نشود برای این گفت خلق الانسان من عجل و گفتند آدم گفت یا رب استعجل بخلقی قبل غروب
الشمس یا رب یا خدایا بخلق من تعجیل فرمای پیش از آنکه آفتاب فرو شود و بعضی دیگر گفتند این از مقلوبست و تقدیر آنکه خلق
العجل من الانسان تعجیل از آدمی بیافریده اند یعنی هیچ جانور بنا شد که در او آن تعجیل بود که در آدمی و مثل قول العرب
عرضت الناقة علی الحوض المعنی عرضت الحوض علی الناقة و قولهم استوی العود علی الحرباء و المعنی استوی الحرباء علی العود
و قال الشاعر ‹ حسرت کفی عن السربال آخذه › فردا یجر علی ایدی المفیدینا › ای حسرت سربالی عن الکف و قال ابن احمر ‹ و مر دعا
بالطا مسیلا › ای جار مسیلها بالطاء و ابو عبیده گفت و جماعتی دیگر که مراد آنست که خلق الانسان من عجل ای من طین
عجل در کلام عرب گل باشد قال الشاعر ‹ والنبع ینبت بین الصخر صاحبة › والقرع ینبت بین الماء والعجل › ویروی والنبع فی
الصخرة الصماء منبتة › والنخل ینبت بین الماء والعجل › اگر گویند بر این وجه چه نسبت باشد این لفظ را با این که گفت ساریکم
آیاتی فلا تستعجلون گوییم معنی آنست که آن خدایی که قادر بود که چون آدمی را از گل بیافریند قادر بود که آیاتی که شما اقتراح
میکنید بشما نماید بتعجیل بکند و وجه دیگر آنست که خدای تعالی آدم را بتعجیل آفرید نه بتدریج چنانکه آدمی را من نطفة
ثم من علقة ثم من مضغة ثم من عظام ثم یکسی العظام لحما تا خلقا مستویا تمام شود و اگر بر آن حجابهای مقدم انسان حمل کنند
بر آدمی هم محتمل باشد و اولیتر باشد یعنی خلق الانسان من عجل آدمی از آب و خلق او را تعجیل است تا بپنداری که او را

ازان

ولا هم ينصرون بل تأتيهم بغتة فتبهتهم فلا يستطيعون ردها ولا هم ينظرون ولقد استهزئ برسل من قبلك فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا
به يستهزئون قل من يكلؤكم بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون أم لهم آلهة تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر أنفسهم
ولا هم منا يصحبون بل متعنا هؤلاء وآباءهم حتى طال عليهم العمر أفلا يرون أنا نأتي الأرض ننقصها من أطرافها أفهم الغالبون قل إنما أنذركم

ازان آفریده اند چنانکه کسی را وصف کنند بچیزی گویند فلان کله فهم و علم و فلان اکل و شرب قالت الخنساء فی وصف ناقة
ترتع ما رتعت حتی اذا ادکرت فانما هی اقبال و ادبار ای تکثر الاقبال و الادبار ساریکم آیاتی فلا تستعجلون گفت من
آیات و معجزات خود بشما نمایم بس شتاب زدگی مکنید و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین میگویند ترا این کافران
که این وعده و وعید میکنی از نزول و ظهور آیات کی خواهد بودن و گفتند مراد بوعد قیامتست و وعد بوعد و وعید است
اگر راست میگوئی انکه گفت لو یعلم الذین کفروا الآیه گفت اگر بدانند کافران آنکه ایشان آتش از روی خود و از پشت خود
باز نتوانند داشت یعنی آتش ایشان محیط شده باشد و هم لا ینصرون و نه نیز ایشان را نصرت کنند و یاری دهند
جواب لو بیفکند لدلالة الکلام علیه و التقدیر لعلموا صدق ما وعدنا به بدانستندی صدق خبر ایشان را بدان وعده میدهند
انکه گفت بل تأتیهم بغتة آن ساعت که بایشان آید ناگاه فتبهتهم ایشان را مبهوت و متحیر کرداند فلا یستطیعون ردها
نتوانند رد و دفع آن کردن و لا هم ینظرون و نه ایشان را مهلت دهند و لقد استهزئ برسل من قبلک ایزد تعالی جل جلاله
در این آیه رسول را صلی الله علیه و آله و سلم را تسلیه داد و گفت ما پیش از تو رسولان بسی که کافران افسوس داشتند و با او
استهزا کردند نه تو اول پیغمبری که پیش از تو بوده اند هم استهزا کردند کافران بر ایشان فحاق ای لحق در رسید بان مستهزیان
و ساحران آنکه استهزا میکردند یعنی جزای عقوبت آن و را بود که ایشان استهزا از حدیث بعث و نشور و دوزخ و انواع عذاب
میکردند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که خداوند تعالی گفت که برسید بایشان آن که از آن افسوس میداشتند از عذاب
دوزخ قل من یکلؤکم بگو ای محمد که کیست که شما را نگاه میدارد به شب و روز از خدای تعالی یعنی از عذاب خدای تعالی و گفتند از عذاب
آفات که باشد در شب و روز و قال کلأه یکلؤه اذا حفظه فهو کالئ قال ابن هرمة ‹ ان سلیمی و الله یکلؤها › ضنت بشیء ما
کان یرزؤها › حق تعالی تذکیر نعمت میکند از نعمتهای او گفت که کیست که شما را به شب و روز و گاه و بیگاه در خفتگی و بیداری
نگاه دارد ذوالنون مصری گفت شبی از شبها بیرون آمدم شبی بود مقمر و ماهتابی روشن بر کنار رود نیل میرفتم کژدمی را دیدم
که میرفت بشتاب چنانکه من بدو نمی رسیدم گفتم همانا درین تعبیه باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار آب رسید بر غوکی بایستاد و غوک
بر داشت تا آنگه کژدم بر پشت او نشست و عبره کرد و من گفتم سبحان الله آن خدایی که این کژدم را بی سفینه رها نکرد من نیز
عبره کردم و چون بدیگر کرانه رسید بکناره تاختن کرد و من بر اثر او میرفتم نگاه کردم برنایی را دیدم مست افتاده و ماری عظیم
سیاه بر سینه او شد و آهنگ دهن او کرده آن کژدم بیامد و بر پشت مار شد و او را نیشی زد و بکشت بینداخت و برگردید
مرا ازان بنگفت فرو شدم بر بالین او بایستادم و باواز این بیتها بخواندم ‹ یا نائما و الجلیل یحرسه › من کل سوء یدب
فی الظلم › کیف تنام العیون عن ملک › یأتیک منه فوائد النعم › باواز من از خواب درآمد من این حال با او حکایت کردم بر دست من توبه
کرد بل هم عن ذکر ربهم معرضون بل ایشان از ذکر خداوند تعالی برگشته اند که قرآنست و دلایل و حجج آن انکه گفت بر سبیل تقریع
و تقریع ام لهم آلهة یا ایشان را خدایانی هستند که ایشان را از ما حمایت میکنند و نگاه میدارند خدایان ایشان نصرت
خود نتوانند کردن نصرت دیگران چگونه کنند و لا هم منا یصحبون و ایشان از ما مصحوب باشند یعنی صاحب نبود ایشان را که
از ما حمایت کند و نگاه دارد ایشان را مجاهد گفت ینصرون و یحفظون قتاده گفت لا یصحبون من الله بخیر ایشان از ما هیچ خیری
مصحوب باشند یعنی از ما هیچ خیر با ایشان صحبت نکند یعنی هیچ خیر با ایشان نرسد بقیامت بل متعنا هؤلاء بل ایشان را متمتع
و برخوردار کردانیدیم و آباءهم و نیز پدران ایشان را در نعمت بداشتیم و تمکین کردیم از نیل لذات و شهوات و تعجیل حق
نکردیم بر ایشان حتی طال علیهم العمر تا عمر بر ایشان دراز شد الخ حجت و انکر بر سبیل توبیخ گفت افلا یرون نمی بینند یعنی نمیدانند

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ

[illegible]

الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً

[illegible]

أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ که ما قصد کنیم بزمین و از نقصان میکنیم و میکاهانیم از کنارهای وی بخرابی هر روز و هر سال و هر وقت طرفی ویران
کنیم و گفته‌اند نقصان زمین بجز این و مرگ اهلش باشد چون خدا و نهرهای بر در سرای ویران شد و گفته‌اند بموت العلما و خراب
زمین بمرگ عالمان باشد که هر کجا که در وی عالمان باشند دیار و آن زمین خراب باشد و اگر چه قوی آن را آبادان شناسی أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ
قتاده گفت ایشان غلبه خواهند کردن رسول صلی الله علیه و آله و سلم را با چندین آیات و معجزات که می‌بینند و با چندین نصرت که
می‌بینند که خداوند تعالی میکند او را در مقامی پس مقامی بالایشان طمع دارند که غالب شوند خدای تعالی گفت ای محمد بگو ایشان را
قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ ایشان رسول صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود که بگو این کافران را که من شما را بوحی
می‌ترسانم و اعلام میکنم و کار من اینست و بدست من جز این نیست اما آنکه شما را علی کل حال حمل کنند با نا بر سماع و قبول
مکار من نیست چه شما بر مثابه کرانید در اصغا کردن و سماع ناکردن که چیزی نشنوند جمله قرا خوانند و لا یسمع الصم
الدعاء بفتح یا و میم و رفع میم صم علی اسناد الفعل الی الصم مگر ابن عامر که او خواند و لا تسمع الصم الدعاء تو که ای محمد چیزی
نتوانی بسمع شنوانیدن بضم تا و کسر میم و نصب میم صم علی اضافة الفعل الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و نصب الصم
علی المفعولیة و این بر سبیل مبالغه در تشبیه فرمود حق تعالی که ایشان در قلت اصغا و انتفاع بسماع بمثابت کرانند و الا
بر حقیقت شنوا اند چنانکه شاعر گفت لقد اسمعت لو نادیت حیا و لکن لا حیوة لمن تنادی إِذَا مَا يُنذَرُونَ چون بترسانند
ایشان را گفت ما زیادت و اولیتر آنست که مصدری باشد یعنی وقت الانذار وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ آنگه حق تعالی بر
سبیل تذکیر و تنبیه گفت اگر یک دمش از عذاب خداوند تو با ایشان رسد آنگاه بفریاد آیند و گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما ما
ظالم و ستمکار بوده‌ایم بر نفس خود و اصل النفح دمش بوی باشد آنگه در جای قلت و اندکی استعمال کنند بر سبیل مبالغه
یقال نفح فلان الی فلان اذا اعطاه شیئا قلیلا و اصل کلمه آنکه گفتیم من قول الشاعر و عمرة من سروات النساء تنفح
بالمسك اردانها و نفح و نفخ یکی باشد الا آنکه نفخ بخا معجم بیشتر از نفح بود وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ آنگه در وعظ خلق گرفت
و گفت ما بنهیم ترازوهای راستان برای روز قیامت در ترازو دو قول گفتند یکی آنکه حقیقت ترازو باشد با
کفها و شاهین که بآن صحایف اعمال سنجند چنانکه در اخبار هست بیان کرده و قول دیگر هست آنکه مجازست و کنایت از
عدل و انصاف و راستی یعنی چنان نهد حساب که پنداری بترازو برسنجیده است و در روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه
و آله و سلم شب معراج ترازو دید آویخته میان کفه او وسعة الشرق الی الغرب بعرضش مشرق تا مغرب گفت بار خدایا این ترازو
بچه ملو شود و بچه در آید گفت بعزت من که بنیم خرمائی در آیم چون با اخلاص بود و اما القسط واحدست و صفت موازین
است و جمع بیاید آنست که قسط مصدرست و المصدر لا یثنی و لا یجمع و مصدر را تثنیه و جمع نکنند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا
بر هیچ نفسی هیچ ظلم نکنند و نقصان حق او نکنند از ثواب طاعت او هیچ باز نگیرند و در عقاب او هیچ نیفزایند بناء واجب قال
ظلمت حقه ای نقصته وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ اهل مدینه خواندند مثقال برفع لام بر آنکه کان تامه باشد یعنی حصل و وجد و اگر
حاصل آید او را چندانکه وزن یک دانه مقدار دانه سپندانی باشد و باقی قرا بنصب لام خواندند علی تقدیر و ان کان ذلك الشیء
مثقال حبة من خردل بر آنکه کان ناقصه باشد و او خبر کان باشد و اگر آن چیز بمقدار سپندان دانه باشد أَتَيْنَا بِهَا ما آن را
بایشان آریم و حاضر کنیم که ضایع نشود وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و ما بسیم شمار کنند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ و ما دادیم موسی
و هارون را فرقان یعنی تورات که فرق کنند است میان حق و باطل ابن زید گفت یعنی آن معجز که فرق کرد میان حق او و باطل
فرعون و مثل قوله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یعنی یوم بدر وَضِيَاءً و نیز او را روشنائی دادیم وَذِكْرًا و یاد کردی

بجلی

...ه وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ

[illegible]

...اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ

[illegible]

...تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا

[illegible]

...بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا

[illegible]

٢١٣ [illegible] خاتم [illegible] ختم کرد و مهر نهاد [illegible]
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بُكْرَةً وَأَصِيلًا [illegible]
[illegible] هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَلَائِكَتُهُ [illegible]
[illegible] لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ [illegible]
[illegible] وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا [illegible] تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]